
بسم الله الرحمن الرحيم



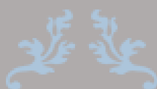
تقدیم به:

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تا پای جان، پای ولایت ایستادند و با دستگاه طاغوت مبارزه کردند و تا روز قیامت، حق را از باطل تمیز دادند و حجت را بر همگان تمام نمودند.

خلفا از نگاهی دیگر

بررسی شخصیت خلفا از نظر شجاعت، علم، ایمان و عدالت

بر اساس روایات معتبر اهل سنت



نویسنده:

حسین قربانی دامنابی



نام کتاب: خلفا از نگاهی دیگر

نویسنده: حسین قربانی دامنابی

صفحه آرایی: حسین قربانی دامنابی

طراحی جلد:

نوبت و سال چاپ:

قطع کتاب: وزیری

شمارگان:

شابک

قیمت:

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

مقدمه

«الهی، این مقام که مخصوص خلفای تو و برگزیدگان توست، و جایگاه امنای تو در درجه بلندی که ایشان را به آن اختصاص دادی، غاصبان آن را به غارت برده‌اند - و تقدیر آن به دست توست؛ فرمانت مغلوب نشود، و از تدبیر حتمی تو هر گونه که بخواهی و هر زمان که بخواهی فراتر نتوان رفت، و به خاطر آنچه تو بهتر می‌دانی و در آفریدنت و اراده‌ات متهم نیستی چنین کردی - تا آنجا که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور و جدای از حق خود شدند، حُکمت را مبدل و کتابت را دور انداخته، و واجبات را از مسیر شرایعت منحرف، و سنت‌های رسولت را متروک می بینند.

بارالها، دشمنان ایشان را از اولین و آخرین، و هر که به کردارشان راضی شده و دنباله روها و پیروانشان را لعنت کن.

خداوندا، بر محمد و آلش درود فرست، که تو ستوده و بلندپایه‌ای؛ مانند درودها و برکت‌ها و تحیت‌هایی که بر برگزیدگانت ابراهیم و آل‌ابراهیم فرستاده‌ای، و در گشایش و آسایش و یاری و تمکین و تأیید ایشان تعجیل کن.

بارالها، و مرا از اهل توحید و ایمان به خود، و تصدیق به پیامبرت، و امامانی که طاعتشان را واجب کرده‌ای قرار ده، از جمله کسانی که توحید و ایمان به سبب آنان و بر دست آنان اجرا می‌شود، آمین رب العالمین.»[۱]

شکی نیست که منشأ اختلافات در اسلام و میان مسلمانان، جانشینی رسول خدا ﷺ است و این موضوع به قدری اهمیت دارد که محمد بن عبد الکریم شهرستانی، از علمای اهل سنت در قرن ششم، می گوید:

«بزرگترین اختلاف امت بر سر مسئله ی امامت بوده است، تا جایی که در طول تاریخ اسلام به اندازه ای که برای امامت و خلافت شمشیر کشیده شده، درباره ی هیچ مسأله ای در هیچ زمانی شمشیر کشیده نشده

[۱] صحفیه سجادیه، امام زین العابدین علیه‌السلام، نیایش ۴۸

است.»[۱]

اهل سنت هرچند به خلافت الهی اعتقادی ندارند، اما همانند شیعه معتقدند که باید افضل صحابه جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ و از این رو به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی علیه السلام را افضل صحابه می دانند.

اهل سنت برای تصدی خلافت شروطی را ذکر کرده اند که بر اساس آن، هر کس در آنها سرآمد باشد، افضل بوده و خلافت از آنِ او خواهد بود؛ شروطی مانند ایمان، شجاعت، علم، عدالت و ... .

لذا با توجه به این نکته و اثبات افضلیت امیرالمومنین امام علی علیه السلام از کتب معتبر اهل سنت، می توان حقانیت مذهب تشیع را اثبات نمود.

ما در کتاب «برترین جانشین» با استناد به روایات معتبر اهل سنت به بررسی میزان شجاعت، علم، ایمان، عدالت و محبوبیت حضرت علی علیه السلام در نزد خدا و رسول پرداخته ایم و اثبات کرده ایم که آن حضرت در همه شروط یاد شده، افضل صحابه بودند.

در کتاب حاضر نیز از باب قاعده ی الزام[۲] به بررسی میزان شجاعت، علم، ایمان و عدالت ابوبکر، عمر و عثمان طبق روایات معتبر اهل سنت پرداخته ایم تا بر همگان روشن شود که این سه نفر نه تنها اشجع، اعلم، مومن ترین و اعدل صحابه نبودند (بر خلاف امیرالمومنین علیه السلام) بلکه به اندازه ی یک مسلمان عادی هم از این ویژگی ها برخوردار نبودند و نه تنها حافظ شریعت نبودند؛ بلکه در بدعت گذاری و هدم سنتهای نبوی، گوی سبقت را از همگان ربودند.

---

[۱] الملل والنحل ج ۱ ص ۲۴ وأعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سیف فی الإسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الإمامة فی کل زمان

[۲] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید:

«معنا ندارد که در برابر شیعیان به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن‌ها ما را تصدیق نمی‌کنند. هم‌چنین معنا ندارد که آنان به روایاتشان که ما تصدیق نمی‌کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می‌کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.»

الفصل فی الملل ج ۴ ص ۷۸ لا معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحجة به

پیشگفتار

دی ماه ۱۳۹۱ هـ ش بود که کتابی با عنوان «النصوص، بیش از پانصد دلیل روشن بر ولایت حضرت علی علیه‌السلام از منابع اهل سنت» در فضای مجازی تبلیغ میشد. با مطالعه ی آن کتاب و سپس مطالعه ی ده ها کتاب مشابه به زبان فارسی، به خلأ مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمیشود، در حالی که با ظهور محققانی چون محمد ناصرالدین ألبانی در چند دهه ی اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح سته نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملا دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شب های پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروزرسانی شوند. خلأ دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای ایشان عملا ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتابی گرفتم که این دو خلأ مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسانید روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر محققین علمای عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.
۲. استناد به بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم. [۱]
۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود. [۲]

---

[۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه ی راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسناد روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است و آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند. http://gk.islamweb.net:8080/

[۲] ابن تیمیه ، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.» **کتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية ج ۱۸ ، ص ۲۶** تعدد الطرق وكثرتها يقوى بعضها بعضا حتى قد يحصل العلم بها ولو كان الناقلون فجارا فساقا

٤. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.
۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه ی مکتبه شامله منطبق کردیم.
۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدرکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در به ثمر رسیدن کتاب کمک کردند؛ به خصوص مرحوم علامه امینی ـکه در حقیقت بیشتر این کتاب تحقیق و تلخیص مجلدات ۶ تا ۹ کتاب گرانسنگ «الغدیر» استـ و کارشناسان و محققان مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجّل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف به ریاست آیت الله حسینی قزوینی که سال ها توفیق شاگردی ایشان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتم، تشکر و قدر دانی می کنم.

بدر الدین عینی نیز می‌نویسد: «نووی در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، بازهم به آن احتجاج می‌شود. افزون بر این که ما می‌گوییم: تعدادی حدیث از صحابه و از راه‌های گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می‌کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.» **عمدة القاری ج ۳، ص ۳۰۷** وقال النووی فی (شرح المهذب): إن الحدیث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف یحتج به، علی أنا نقول: قد شهد لمذهبنا عدة أحادیث من الصحابة بطرق مختلفة کثیرة یقوی بعضها بعضا، وإن کان کل واحد ضعیفا

فصل اول: افضلیت خلیفه

اکثر اهل سنت با تکیه بر قاعده ی عقلی تقدم افضل بر مفضول گفته اند که افضل بر مفضول مقدم است و از این رو خلفای اربعه را به ترتیب، افضل از دیگری می دانند.[۱]

علمای اهل سنت ویژگی هایی را نیز برای تعیین خلیفه بر معیار افضلیت بر شمرده اند؛ مانند شجاعت، علم، ایمان، عدالت، محبوبیت در نزد خدا و رسول ﷺ و ... که در ادامه به اختصار در مورد هر کدام مدارکی ارائه می دهیم.

---

[۱] الاقتصاد في الاعتقاد للغزالي ج ۱ ص ۲۶۴ وهم قد أجمعوا على تقديم أبي بكر ، ثم نص أبو بكر على عمر ، ثم أجمعوا بعده على عثمان ، ثم على علي رضي الله عنهم . وليس يظن منهم الخيانة في دين الله تعالى لغرض من الأغراض ، وكان إجماعهم على ذلك من أحسن ما يستدل به على مراتبهم في الفضل ، ومن هذا اعتقد أهل السنة هذا الترتيب في الفضل

تقدم افضل بر مفضول

بر اساس قاعده ی عقلی تقدّم افضل بر مفضول یا قُبح تقدیم مفضول بر افضل، جانشین و قائم مقام پیامبر ﷺ باید افضل امت باشد.

ابن تیمیه حرّانی می گوید:

«اگر گفته شود که عثمان به خلافت سزاوارتر بود، ولی علی علیه السلام از او افضل بود، گفته می شود که اولا: احدی از امامیه نمی تواند به این مسئله جواب بدهد؛ زیرا افضل در نزد آنها به امامت شایسته تر است و این قول جمهور اهل سنت است.

و اینجا دو حالت وجود دارد: یا گفته می شود که افضل به امامت شایسته تر است، اما ولایت دادن به مفضول نیز جایز است، چه به طور مطلق و چه در صورت نیاز، و یا گفته می شود که اینطور نیست که هرکس که در نزد خدا افضل باشد، به امامت شایسته تر باشد.

و هر دو سخن در اینجا منتفی هستند ... و اما دومی از آنجایی که پیامبر ﷺ افضل مخلوقات است، هرکس که به ایشان شبیه تر باشد، پس او افضل از کسانی است که چنین نیستند و خلافت، خلافت نبوت است نه پادشاهی؛ پس کسی که جانشین پیامبر ﷺ باشد و در جایگاه ایشان بایستد، به ایشان شبیه تر خواهد بود و هرکسی که به آن حضرت شبیه تر باشد، افضل است؛ پس کسی که جانشین او می شود، از دیگران به او شبیه تر است و شبیه ترین به او، افضل است؛ پس کسی که جانشینش می شود، افضل است.»[1]

ابن قیم جوزیه (شاگرد ابن تیمیه) نیز افضلیت و اعلمیت به قرآن و دین را از شروط حاکم دانسته و گفته است:

«مستحق برای امارت و امامت بر گروهی، افضل و اعلم آن ها به کتاب خدا و فقیه ترینشان در دین خدا است.»[2]

---

[۱] منهاج السنة النبوية ج ۸ ص ۲۲۷-۲۲۸ فإن قيل قد يكون أحق بالإمامة وعلى أفضل منه قيل أولا هذا السؤال لا يمكن أن يورده أحد من الإمامية لأن الأفضل عندهم أحق بالإمامة وهذا قول الجمهور من أهل السنة . وهنا مقامان إما أن يقال الأفضل أحق بالإمامة لكن يجوز توليه المفضول إما مطلقا وإما للحاجة وإما أن يقال ليس كل من كان أفضل عند الله يكون أحق بالإمامة . وكلاهما منتف ههنا ... وأما الثانى فلأن النبى أفضل الخلق وكل من كان به أشبه فهو أفضل ممن لم يكن كذلک والخلافة كانت خلافة نبوة لم تكن ملكا فمن خلف النبى وقام مقامه كان أشبه به ومن كان أشبه به كان أفضل فالذى يخلفه أشبه به من غيره والأشبة به أفضل فالذى يخلفه أفضل

[۲] زاد المعاد ج ۳ ص ۶۰۱ أن المستحق لإمرة القوم وإمامتهم أفضلهم وأعلمهم بكتاب الله وأفقههم فى دينه

روایاتی نیز با این مضمون از رسول خدا ﷺ نقل شده که هرکس مفضول را به جای افضل بر کاری بگمارد، به خدا و رسول و جمیع مسلمین خیانت کرده است.

محمد بن الطیب الباقلانی متوفای ۴۰۳ هـ می گوید:

«این فرمایش رسول خدا ﷺ که : «هر کس خود را بر گروهی از مسلمانان مقدم کند، در حالی که بداند در میان آن قوم کسی بهتر از او وجود دارد، به درستی که به خدا، رسول او و مسلمانان خیانت کرده است» همانند این روایات، از نظر معنوی به صورت متواتر نقل شده است، اگر چه الفاظ آن ها مختلف هستند.»[۱]

در قرآن نیز در ماجرای انتخاب طالوت توسط خداوند به زمامداری بنی اسرائیل، پیامبرشان در مقابل اعتراض مردم به انتخاب او به خاطر نداشتن ثروت، داشتن علم و قدرت جسمانی طالوت را دلیل بر انتخاب الهی ایشان بیان می کند.[۲]

---

[۱] تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل ج ۱ ص ۴۷۴ وقوله (من تقدم علی قوم من المسلمین یری أن فیهم من هو أفضل منه فقد خان الله ورسوله والمسلمین) فی أمثال هذه الأخبار مما قد تواترت علی المعنی وإن اختلفت ألفاظها

[۲] بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷ ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ مِن بَعْدِ مُوسَیٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِی لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکا نُّقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّـهِ ۖ قَالَ هَلْ عَسَیتُمْ إِن کتِبَ عَلَیکمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا ۖ قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّـهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِیارِنَا وَأَبْنَائِنَا ۖ فَلَمَّا کتِبَ عَلَیهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِیلًا مِّنْهُمْ ۗ وَاللَّـهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِیهُمْ إِنَّ اللَّـهَ قَدْ بَعَثَ لَکمْ طَالُوتَ مَلِکا ۚ قَالُوا أَنَّیٰ یکونُ لَهُ الْمُلْک عَلَینَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْک مِنْهُ وَلَمْ یؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ ۚ قَالَ إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَاهُ عَلَیکمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّـهُ یؤْتِی مُلْکهُ مَن یشَاءُ ۚ وَاللَّـهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ (۲۴۷). ﴾ بقره

آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟!» اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عدّه کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است (۲۴۶) و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (*طالوت*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!». گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

تفضیل خلفا بر یکدیگر از جانب اهل سنت

به دلیل اعتقاد اهل سنت به قاعده ی تقدم افضل بر امت است که آن ها ابوبکر را از عمر و عمر را از عثمان و عثمان را از امام علی علیه‌السلام برتر می دانند.

البته اینطور نیست که اهل سنت بر افضلیت ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس حضرت علی علیه‌السلام اجماع داشته باشند؛ بلکه به خاطر تعارض روایات، در این باره اختلاف کرده اند!

ابو عمر ابن عبد البر می گوید:

«از یحیی بن مَعین (از بزرگترین عالمان رجال اهل سنت) نقل شده است که گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرمان ابوبکر و عمر، سپس عثمان و سپس علی علیه‌السلام هستند و این مذهب ما و سخن پیشوایان ما است. و یحیی بن معین همواره می گفت: ابوبکر و عمر، سپس علی و سپس عثمان.

ابن عبد البر سپس گوید: هر کس به حدیث عبد الله بن عمر احتجاج کند که گفت: ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همواره می گفتیم: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس سکوت می کردیم؛ یعنی کسی را برتری نمی دادیم، او همان است که ابن معین آن را زشت شمرده و به تندی در مورد آن سخن گفته است؛ زیرا گوینده آن، خلاف آنچه که اهل سنت از سلف و خلف از اهل فقه و اثر بر آن اجماع کرده اند که علی علیه‌السلام افضل مردم بعد از عثمان است گفته و این چیزی است که در آن اختلاف نمی کنند، بلکه در برتری بین علی علیه‌السلام و عثمان اختلاف کرده اند.

و سلف همچنین در برتری بین علی علیه‌السلام و ابوبکر نیز اختلاف کرده اند و در اجماع جمیع که توصیف کردیم، دلیلی است بر اینکه حدیث ابن عمر، توهم و غلط بوده و معنایش صحیح نیست، اگرچه سندش صحیح باشد.»[1]

ابو الحسن اشعری که ذهبی از او به عنوان «العَلاَّمَةُ، إِمَامُ المُتَكَلِّمِين» یاد کرده،[2] میگوید:

---

[۱] الاستیعاب ج ۳ ص ۱۱۱۶ روی الأصم عن عباس الدوری عن یحیی بن معین أنه قال خیر هذه الأمة بعد نبینا أبو بکر وعمر ثم عثمان ثم علی هذا مذهبنا وقول أئمتنا وکان یحیی بن معین یقول أبو بکر وعمر وعلی وعثمان. قال أبو عمر من قال بحدیث ابن عمر کنا نقول علی عهد رسول الله أبو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم نسکت یعنی فلا نفاضل وهو الذی أنکر ابن معین وتکلم فیه بکلام غلیظ لأن القائل بذلک قد قال بخلاف ما اجتمع علیه أهل السنة من السلف والخلف من أهل الفقه والأثر أن علیا أفضل الناس بعد عثمان رضی الله عنه وهذا مما لم یختلفوا فیه وإنما اختلفوا فی تفضیل علی وعثمان واختلف السلف أیضا فی تفضیل علی وأبی بکر وفی إجماع الجمیع الذی وصفنا دلیل علی أن حدیث ابن عمر وهم وغلط وأنه لا یصح معناه وإن کان إسناده صحیحا

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۸۵ الأَشْعَرِيُّ عَلِيُّ بنُ إِسْمَاعِيْلَ بنِ إِسْحَاقَ العَلاَّمَةُ، إِمَامُ المُتَكَلِّمِين، أَبُو الحَسَنِ

«در تفضیل اختلاف کرده اند؛ پس عده ای گفته اند: افضل مردم بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر است، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علی علیه‌السلام؛ و عده ای گفته اند: ابوبکر، سپس عمر، سپس علی علیه‌السلام و سپس عثمان؛ و عده ای گفته اند: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس بعد از آن سکوت می کنیم؛ و عده ای گفته اند: علی علیه‌السلام است، سپس بعد از او ابوبکر ... و عده ای (= ابو علی الجُبَّائِیّ) گفته اند: نمی دانیم که ابوبکر افضل است یا علی علیه‌السلام؛ پس اگر ابوبکر افضل باشد، جایز است که عمر افضل از علی علیه‌السلام باشد و جایز است که علی علیه‌السلام افضل از عمر شود و اگر علی علیه‌السلام افضل از عمر باشد، پس او افضل از عثمان است؛ زیرا عمر از عثمان افضل است و اگر عمر افضل از علی علیه‌السلام باشد، جایز است که علی علیه‌السلام افضل از عثمان باشد و جایز است که عثمان افضل از علی علیه‌السلام شود و این سخن الجبائی است.»[۱]

شیخ محمود سعید ممدوح در یکی از کتاب هایش که به موضوع برترین صحابه پرداخته، می نویسد:

«پیشوایان اهل سنت و جماعت و کسانی که در تحقیق مسائل اصول دین به آن ها رجوع می شود؛ مانند: باقلانی، امام الحرمین، غزالی، آمدی، سعد تفتازانی، شریف جرجانی، قرطبی و مازری تصریح کرده اند که ادله برتری علی علیه‌السلام یا ابوبکر، ادله ی متعارض ظنی الدلاله هستند که حجت آور نیست.»[۲]

ویژگی های خلیفه و افضل از نظر اهل سنت

علمای اهل سنت ویژگی هایی را برای تصدی عنوان خلافت ذکر کرده اند؛ از جمله اینکه خلیفه ی مسلمین که زمامدار امور همه ی مسلمانان کشورهای اسلامی است، باید از علم و اجتهاد برخوردار باشد تا حافظ شریعت باشد و باید از ایمان، تقوا و عدالت برخوردار باشد تا در حق رعیتش ظلم نکند و باید شجاع باشد تا در برابر دشمنان خارجی و داخلی بایستد.

---

[۱] مقالات الإسلاميين ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ واختلفوا في التفضيل فقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم على وقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر ثم عمر ثم على ثم عثمان وقال قائلون نقول أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت بعد ذلك وقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على ثم بعده أبو بكر ... وقال قائلون لا ندرى أبو بكر افضل أم على فان كان أبو بكر افضل فيجوز ان يكون عمر افضل من على ويجوز ان يكون على افضل من عمر وان كان على افضل من عمر فهو افضل من عثمان لأن عمر افضل من عثمان وان كان عمر افضل من على فيجوز ان يكون على افضل من عثمان ويجوز ان يكون عثمان افضل من على وهذا قول الجبائى

[۲] غايةُ التَّبجيل وتَركُ القَطعِ في التَّفضيل، ص ۶۱ وقد صرّح ائمّة اهل السنة والجماعة والذين يرجع إليهم في تحقيق مسائل أصول الدين أمثال: الباقلاني، وإمام الحرمين، والغزاني، والآمدي، والسعد التفتازاني، والشريف الجرجاني، والقرطبي، والمازري، قد صرّحوا أنّ الأدلة علي تفضيل عليّ أو ابي بكر هي أدلة متعارضة ظنية الدلالة لا تقوم الحجة بها.

عضد الدین ایجی که از متکلمین عامه است، می گوید:

«مقصد دوم در شروط امامت: مشهور بر آن است که اهل امامت باید مجتهد در اصول و فروع باشد تا امور دین را برپا دارد؛ صاحب نظر باشد تا به امور مملکت برسد و شجاع باشد تا با قدرت از مناطق اسلام حفاظت کند»[۱]

«شرح: مقصد دوم در شروط امامت: مشهور بر آن است که اهل امامت و مستحق امامت کسی است که مجتهد در اصول و فروع باشد تا در امور دین به پا خیزد، در حالی که قدرت اقامه استدلال و حل شبهات عقاید دینی را دارد و مستقل به فتوا در پیشامدها، احکام و اتفاقات، چه در نصوص و چه در استدلال باشد؛ زیرا مهمترین اهداف امامت حفظ عقائد و دادن حکم نهایی و حل درگیری ها است و بدون این شرط، آن به اتمام نمی رسد و صاحب نظر و بصیرت در تدبیر جنگ و صلح و منظم کردن لشکر و حفاظت از مرز ها باشد تا به امور مملکت برسد و شجاع با قوت قلب باشد تا با قدرت از مناطق اسلامی حفاظت کند.»[۲]

قاضی محمد بن طیب باقلانی نیز درباره ی اسباب افضلیت چنین می نویسد:

«مردم (علمای اهل سنت) اسبابی که موجب برتری می شود را در چند چیز محصور کرده اند که اولش سبقت در اسلام است ... سپس جهاد با جان، سپس جهاد مالی، سپس احاطه به علومی از شریعت که به آن نیاز می شود، سپس زهد در دنیا و زیادی رغبت به آنچه در نزد خداوند است، سپس قرابت نسبی [به رسول خدا ﷺ] و گروهی در این اسباب، شجاعت را نیز ذکر کرده اند ... .»[۳]

---

[۱] المواقف للإيجى ج ۳ ص ۵۸۵ المقصد الثانى فى شروط الإمامة المتن الجمهور على أن أهل الإمامة مجتهد فى الأصول والفروع ليقوم بأمور الدين ذو رأى ليقوم بأمور الملک شجاع ليقوى على الذب عن الحوزة

[۲] المواقف للإيجى ج ۳ ص ۵۸۶ الشرح: المقصد الثانى فى شروط الإمامة الجمهور على أن أهل الإمامة ومستحقها من هو مجتهد فى الأصول والفروع ليقوم بأمور الدين متمكنا من إقامة الحجج وحل الشبه فى العقائد الدينية مستقلا بالفتوى فى النوازل والأحكام والوقائع نصا واستنباطا لأن أهم مقاصد الإمامة حفظ العقائد وفصل الحكومات ورفع المخاصمات ولن يتم ذلک بدون هذا الشرط ذو رأى وبصارة بتدبير الحرب والسلم وترتيب الجيوش وحفظ الثغور ليقوم بأمور الملک شجاع قوى القلب ليقوى على الذب عن الحوزة والحفظ

[۳] مناقب الأئمة الأربعة، ص ۲۹۵ رقم ۳۵۴ پی دی اف / وقد ذكر الناس الأسباب الموجبة للتفضيل وحصروها، فأولها: السبق إلى الإسلام، ... ثم الجهاد بالنفس، ثم الجهاد بالمالي، ثم الإحاطة بعلم ما يحتاج إليه من الشريعة، ثم الزهد في الدنيا وكثرة الرغبة فيما عند الله عز وجل ثم القرابة الحاصلة بالنسب وقد ذكر قوم في هذا: الشجاعة ... .

فصل دوم: مقابله با روایات مطاعن خلفا و راویانش

به راستی از کینه ها، جنایت ها و خیانت های رخ داده، در کتاب ها ـ جز اندکی ـ اثری دیده نمی شود؛ علّت آن هم واضح است، چرا که خلفا، سالیان درازی تدوین حدیث را منع کردند و آنگاه که دوران تدوین آغاز شد، این عمل، به دست حاکمان و با نظارت و کنترل آن ها صورت پذیرفت.

در چنین شرایطی، هر کسی در این زمینه، روایتی در اختیار داشت، آن را نقل نکرد و اگر هم کسی چیزی نقل کرد، نوشته نشد. همچنین از نشر آن و از این که به دیگران منتقل شود نیز جلوگیری شد، تا جایی که اگر نزد کسی کتابی بود که در آن خبر و اثری از این قبیل مسائل وجود داشت، آن کتاب را از او گرفتند و نابود ساختند، یا خودِ او، آن کتاب را مخفی کرد و برای احدی آشکار ننمود.[۱]

در ادامه به مواردی از سانسورها، پنهان کاری ها و وجوب چنین کارهایی در نزد اهل سنت اشاره می کنیم.

[۱] با استفاده از کتاب مظلومیت برترین بانو، اثر آیت الله سید علی حسینی میلانی.

علمای بزرگ اهل سنت: بدی های صحابه نباید نقل شود

ابن تیمیه حرّانی، شیخ الاسلام وهابیان، می نویسد:

«و به این خاطر، پرهیز از نقل درگیری های بین صحابه جزء مذهب اهل سنت بوده است.»[۱]

شمس الدین ذهبی که از سرشناس ترین عالمان حدیث اهل سنت است، می نویسد:

«می گویم: کلام بزرگان هنگامی که برای ما معلوم شود که از روی هوا و عصبیت است، به آن التفاتی نمیشود، بلکه از آن دست کشیده شده و روایت نمی شود؛ همانطور که ثابت شده است صرف نظر کردن از بیشتر آنچه بین صحابه و جنگ میان آنان که خدا از همه ی آنان راضی باد (؟). و هنوز هم آن در دیوان ها و کتاب ها و جزء ها از کنار ما رد می شوند، ولی بیشتر آن منقطع و ضعیف است و بعضی از آن دروغ است، و این است آنچه در دست های ما و بین علمای ماست؛ پس شایسته است ترک و پنهان داشتن آن، بلکه از بین بردنش تا قلب ها نسبت به صحابه صاف شود و بر حبّ صحابه افزوده شود (!!). و کتمان این امر بر عامّه ی مردم و تک تک علما واجب است (!!).

و به عالم منصف عاری از هوای نفس اجازه داده می شود که در خلوت آن مطالب را مطالعه کند، به شرطی که برای آن ها استغفار کند، همانگونه که خداوند متعال به ما آموخته است (؟).»[۲]

ابو الحسین ابن أبي یعلی متوفای ۵۲۱ هـ به نقل از احمد بن حنبل آورده است:

«نقل کردن خوبی های همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و پرهیز از نقل بدی های آن ها و درگیری هایشان با دلیل واضح و آشکار ثابت شده است ...جایز نیست کسی چیزی از بدی های آن ها را نقل کرده و یا بر کسی از ایشان عیب و نقصی بگیرد؛ و اگر کسی چنین کرد، بر سلطان لازم است که او را تادیب و عقوبت کرده و حق بخشیدن وی را ندارد؛ بلکه باید او را شکنجه کرده و توبه دهند؛ که اگر توبه کرد، از وی پذیرفته می‌شود؛ اما

---

[۱] منهاج السنة النبوية ج ۴ ص ۴۴۸ ولهذا كان من مذاهب أهل السنة الإمساك عما شجر بين الصحابة

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۹۲ قلت كلام الأقران إذا تبرهن لنا أنه بهوى وعصبية لا يلتفت إليه بل يطوى ولا يروى كما تقرر عن الكف عن كثير مما شجر بين الصحابة وقتالهم رضي الله عنهم أجمعين وما زال يمر بنا ذلك في الدواوين والكتب والأجزاء ولكن أكثر ذلك منقطع وضعيف وبعضه كذب وهذا فيما بأيدينا وبين علمائنا فينبغي طيه وإخفاؤه بل إعدامه لتصفو القلوب وتتوفر على حب الصحابة والترضي عنهم وكتمان ذلك متعين عن العامة وآحاد العلماء وقد يرخص في مطالعة ذلك خلوة للعالم المنصف العري من الهوى بشرط أن يستغفر لهم كما علمنا الله تعالى

اگر قبول نکرد دوباره باید او را شکنجه کرده و حبس ابد نمایند، تا اینکه بمیرد مگر آنکه از نظر خویش برگردد.»[۱]

محمد بن عبد الله ابوبکر بن العربی (متوفای ۵۴۳ هـ) می گوید:

«از جمله سخت ترین و ناگوارترین امور در جامعه، یکی اندیشمند نا آگاه و دیگری بدعت گذار حیله گر است. امّا اندیشمند نا آگاه، همچون ابن قتیبه است که در کتاب الامامه و السیاسة رسم (پرده‌پوشی) را در مورد صحابه رعایت نکرده است _اگر همه ی مطالب کتاب، از او باشد_ و مانند مبرد در دو کتاب ادبش ... و اما بدعت گذار حیله گر، پس مسعودی است؛ چرا که خیلی از مطالبی که نقل کرده، نزدیک به الحاد است ... و چیزهایی را او ذکر کرده که نقلش جایز نیست.»[۲]

ابن حجر هیثمی شافعی مکی می گوید:

«و بر اساس آنچه بیان کردم، معنای امساک از بیان مشاجرات میان صحابه را فهمیدی. پرهیز از بیان این مشاجرات، علی الخصوص با وجود حرص و ولع عوام (برای شنیدن آنها)، واجب است. با تالیف کتبی از برخی محدثین همانند ابن قتیبه [در کتاب الامامة والسیاسة]، با آن جلالتش و قاضی بودنش، سزاوار بود که برخی از ظواهر (مشاجره صحابه) را نقل نکند یا که باید بر اساس قواعد اهل سنت آنها را تبیین نماید تا مستمسک اهل بدعت یا جاهل نگردد.»[۳]

سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، در فتوایی به این واقعیت تصریح کرده و کلام سایر علمای اهل سنت در این باب را آورده است:

«آنچه که در زمان صحابه از جنگیدن آن ها با یکدیگر واقع شده، به اجتهادشان بوده است، و بر ما واجب

---

[۱] طبقات الحنابلة ج ۱ ، ص ۳۰ و من الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن أصحاب رسول الله كلهم أجمعين والكف عن ذكر مساويهم والخلاف الذي شجر بينهم. ... لا يجوز لأحد أن يذكر شيئا من مساويهم ولا يطعن على أحد منهم بعيب ولا بنقص فمن فعل ذلك فقد وجب على السلطان تأديبه وعقوبته ليس له أن يعفو عنه بل يعاقبه ويستتيبه فإن تاب قبل منه وإن ثبت عاد عليه بالعقوبة وخلده الحبس حتى يموت أو يتراجع.

[۲] العواصم من القواصم ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۲ ومن اشد شيء على الناس جاهل عاقل أو مبتدع محتال فأما الجاهل فهو ابن قتيبة فلم يبق ولم يذر للصحابة رسما في كتاب الامامة والسياسة ان صح عنه جميع ما فيه وكالمبرد في كتابه الأدبي... واما المبتدع المحتال فالمسعودي فإنه بها يأتي منه متاخمة الالحاد فيما روى من ذلك ... ويذكر عنه مالا يجوز نقله

[۳] تطهير الجنان و اللسان ، ص ۱۵۱ پی دی اف / وقد علمت مما قدّمته في معنى الإمساك عن ذلك ، أنّ عدم الإمساك امّا أن يكون واجباً لا سيما مع ولوع العوام به ، ومع تآليف صدرت من بعض المحدّثين كابن قتيبة مع جلالته القاضية بانّه كان ينبغي له أن لا يذكر تلك الظواهر ، فإن أبى إلاّ ذكرها فليبيّن جريانها على قواعد أهل السنّة ، حتى لا يتمسك مبتدع أو جاهل بها...

است که از سخن گفتن در مورد اختلافات آنها دست بکشیم و قلب هایمان را بر محبت آن ها تحکیم کنیم، و در ستایش آنها صحبت کنیم و بر هیچ یک از آن ها ایراد نگیریم؛ چرا که فضیلت آن ها را می دانیم و یقین داریم که آن ها معصوم نبودند؛ لذا آنچه که از کارهای اشتباه انجام داده اند، به اجتهاد بوده و مورد بخشش است إن شاء الله ... .»[۱]

سپس پاسخگوی این استفتا، به سخنان ابن ابی زید قیروانی، نووی، ابن تیمیه و قرطبی به عنوان مؤید سخنش استناد می کند.

ابن صلاح: بیان مشاجرات بین صحابه، از نقاط ضعف کتب شناخت صحابه است

ابن صلاح در مورد یکی از علوم اهل سنت می نویسد:

«نوع ۳۹ : شناخت صحابه که خدا از همه ی آن ها راضی باشد (؟): این‌که ما صحابه را بشناسیم، یک علم بزرگی است که مردم در مورد آن خیلی کتاب نوشتند. یکی از زیبا ترین و پر فایده ترینش کتاب استیعاب ابن عبد البر است، اگر نبود آن اشکالی که دارد از سخنان زیادش در مورد مشاجرات بین صحابه.»[۲]

معلمی یمانی: علمای اهل سنت روایات مخالف مذهبشان را تحریف می کنند

معلمی یمانی که او را ذهبی دوران معاصر خوانده اند، می نویسد:

«و هر کس در حال بسیاری از علمای مذاهب [علمای اهل سنت] تامل کند، در می یابد که بسیاری از آنان وضعشان پس از تحقیق، از وضع اصبغ (از علمای مطعون و مطرود مخالفین شیعه) بدتر است و این ها در ظاهر قائل به قبول حدیث و بزرگداشت صحیحین هستند و حتی در عصر ما بسیاری از آنان می گویند: اگر حدیث در صحیحین یا یکی از آن ها باشد صحتش قطعی است؛ اما هنگامی که یک حدیث که مخالف با مذهبشان باشد برای آنان آورده می شود، آن را به زشت ترین شکل ممکن تحریف می کنند.»[۳]

---

[۱] رقم الفتوى: ۲۱۴۶۰۹ الأربعاء ۱۷ رمضان ۱۴۳۴ - ۲۴-۷-۲۰۱۳ فإن ما وقع في عهد الصحابة من القتال كان باجتهاد منهم، والواجب علينا أن نكف عما شجر بينهم، وأن نعقد قلوبنا على محبتهم، ونطلق ألسنتنا بالثناء عليهم وعدم تنقص أحد منهم، مع معرفة الفضل للفاضل، مع القطع بأنهم كانوا غير معصومين، ولكن ما يقع منهم من الخطأ هو باجتهاد مغفور ـ إن شاء الله ...

[۲] مقدمة ابن الصلاح ج ۱ ص ۲۹۱ النوع التاسع والثلاثون: معرفة الصحابة رضي الله عنهم أجمعين : هذا علم كبير قد الف الناس فيه كتبا كثيرة ومن احلاها وأكثرها فوائد كتاب الاستيعاب لابن عبد البر لولا ما شانه به من إيراده كثيرا مما شجر بين الصحابة

[۳] التنکیل بما فی تأنیب الکوثری من الأباطیل، ج۱، ص ۴۱۹ پی دی اف / ومن تأمل حال كثير من علماء المذاهب رأى أن كثيراً منهم قد تكون حالهم عند التحقيق شراً من حال أصبغ وذلک أنهم يظهرون التدين بقبول الحديث وتعظيم (الصحيحين) ويزيد

مازری: اگر روایات مطاعن صحابه قابل تأویل نبود، باید راویانش را تضعیف کنیم!

محیی الدین نووی از ابو عبدالله المازری (متوفای ۵۳۶ هـ) نقل می کند که گفت:

«ما مأمور به حُسن ظن به صحابه و نفی همه ی رذیلت ها از آنها هستیم و زمانی که حدیثی پیدا کردیم [که موجب رذیلت برای صحابه باشد] اما راه تأویل برای آن روایت وجود نداشت، باید به راویان آن حدیث نسبت دروغگویی بدهیم!»[۱]

آتش زدن روایات مطاعن صحابه توسط سلام بن ابی مطیع

عبارت دیگر که خیلی مهم است، ابوبکر خلال متوفای ۳۱۱ هـ در کتاب السنة آورده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، سندش را تصحیح کرده است:

«ابو عبد الله احمد بن حنبل می گفت: سلام بن ابی مطیع کتاب ابو عوانه را که در آن ذکر [مطاعن] صحابه بود، گرفت و احادیث اعمش که در آن آمده بود را آتش زد. إسناد این روایت صحیح است.»[۲]

دستور احمد بن حنبل به آتش زدن روایات مطاعن صحابه

ابوبکر خلال چندین روایت در این باره نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، اسنادشان را تصحیح کرده است:

روایت یکم:

«احمد بن حنبل گفت: سلام ابن ابی مطیع از جمله افراد مورد اعتماد از اصحاب ایوب و آدم صالحی بود. ابو عوانه کتابی در مورد عیب های اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشت که در آن بلاها و مصیبت ها بود. پس سلام بن ابی مطیع آمد و گفت: ای ابا عوانه، آن کتاب را به من بده و او چنین کرد. پس سلام آن را گرفت و آتشش زد.

بعضهم حتى من أهل عصرنا هذا فيقول: إن الحديث إذا كان فى (الصحيحين) أو أحدهما فهو مقطوع بصحته، فإذا جاءوا إلى حديث مخالف لمذهبهم حرفوه أقبح تحريف

[۱] شرح النووي على صحيح مسلم ج ۱۲ ص ۷۲ وقال القاضي عياض قال المازري هذا اللفظ الذي وقع لا يليق ظاهره بالعباس وحاش لعلي أن يكون فيه بعض هذه الأوصاف فضلا عن كلها ولسنا نقطع بالعصمة إلا للنبي صلى الله عليه وسلم ولمن شهد له بها لكنا مأمورون بحسن الظن بالصحابة رضي الله عنهم أجمعين ونفى كل رذيلة عنهم وإذا انسدت طرق تأويلها نسبنا الكذب إلى رواتها

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۰۹ ح ۸۱۸ أخبرني موسى بن حمدون قال ثنا حنبل قال سمعت أبا عبدالله يقول كان سلام بن أبي مطيع أخذ كتاب أبي عوانة الذي فيه ذكر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فأحرق أحاديث الأعمش تلك إسناده صحيح

إسناد این روایت صحیح است.»[۱]

روایت دوم:

«ابوبکر مروذی می‌گوید که به ابو عبدالله احمد ابن حنبل گفتم: از یکی از صاحبان حدیث کتابی امانت گرفتم که احادیثی دارد که خوب نیست. به نظرت تحریف یا پاره‌اش بکنم ؟! (درستش أحرقه به معنای آتشش بزنم است) احمد گفت: آری. سلام ابن ابی مطیع از ابی عوانه کتابی گرفت که در آن این احادیث (بدی های صحابه) بود. پس سلام کتاب را آتش زد. [مروزی می گوید:] به احمد گفتم: آتشش بزنم؟! گفت: آری . إسنادش صحیح است.»[۲]

روایت سوم:

«فضل بن زیاد گوید: از ابو عبدالله احمد بن حنبل شنیدم در حالی که مردی کتابی به او داد که هر چه در مورد بدی اصحاب بود جمع کرده بود. پس در آن نگاه کرد و گفت: هیچ کس این روایت های تاریخی را جمع نمی کند جز آدم بد.

و نیز از ابو عبد الله احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: به من خبر رسید از سلام بن ابی مطیع که او به نزد ابو عوانه آمد و از او کتابی را که در نزدش بود از آن بلایایی که اعمش روایت کرده و به ابو عوانه داده بود امانت گرفت. پس سلام آن را برد و آتشش زد. پس مردی به احمد گفت: امیدوارم که آن چیز ضرری به وی نزند و برایش گناهی نداشته باشد إن شاء الله. پس احمد بن حنبل گفت: به او ضرر بزند؟! بلکه برایش ثواب هم دارد إن شاء الله . إسنادش صحیح است.»[۳]

---

[۱] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۲۰ وأخبرنا عبدالله بن أحمد قال سمعت أبي يقول سلام بن أبي مطيع من الثقات من أصحاب أيوب وكان رجلا صالحا حدثنا عنه عبدالرحمن بن مهدي ثم قال أبي كان أبو عوانة وضع كتابا فيه معايب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وفيه بلايا فجاء إليه سلام بن أبي مطيع فقال يا أبا عوانة أعطني ذلك الكتاب فأعطاه فأخذه سلام فأحرقه إسناده صحيح

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۲۱ أخبرنا أبو بكر المروذي قال قلت لأبي عبدالله عبد الله استعرت من صاحب حديث كتابا يعني فيه الأحاديث الرديئة ترى أن أحرفه أو أخرقه قال نعم لقد استعار سلام بن أبي مطيع من أبي عوانة كتابا فيه هذه الأحاديث فأحرق سلام الكتاب قلت فأحرقه قال نعم إسناده صحيح

[۳] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۱۱ ح ۸۲۲ أخبرنا الحسن بن عبدالوهاب قال ثنا الفضل بن زياد قال سمعت أبا عبدالله ودفع إليه رجل كتابا فيه أحاديث مجتمعة ما ينكر في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحوه فنظر فيه ثم قال ما يجمع هذه إلا رجل سوء وسمعت أبا عبدالله يقول بلغني عن سلام بن أبي مطيع أنه جاء إلى أبي عوانة فاستعار منه كتابا كان عنده فيه بلايا مما رواه الأعمش فدفعه إلى أبي عوانة فذهب سلام به فأحرقه فقال رجل لأبي عبدالله أرجو أن لا يضره ذاك شيئا إن شاء الله فقال أبو عبدالله يضره بل يؤجر عليه إن شاء الله إسناده صحيح

منع احمد بن حنبل از نقل روایات مربوط به جنگهای جمل و صفین

ابن عصام از حنبل (پسر عموی احمد بن حنبل) نقل میکند که گفت:

«تصمیم گرفتم تا کتابی در مورد جنگ صفین و جمل با کمک و با استفاده از خلف بن سالم بنویسم. پس به نزد احمد بن حنبل آمدم تا از او در این مورد سوال کنم.

احمد بن حنبل گفت: چرا می خواهی چنین کاری بکنی، در حالی که در این امر نه حلالی است و نه حرامی؟ و من اسناد مربوط به جنگ جمل و صفین را جمع آوری کرده ام و سخن گفتن در مورد آن را ترک کرده ام و خلف بن سالم آن را نوشته است و من پیش غندر (محمد بن جعفر) حاضر شدم و در نزد او مطالب را جمع آوری کردیم و من سندهای حدیث شعبه در این مورد را نوشتم و خلف بن سالم آن ها را نوشت.

حنبل گوید: به او گفتم: چرا سندها را نوشتی، ولی سخنان مربوط به آن را ترک کردی؟

احمد بن حنبل در پاسخ گفت: خواستم تا ببینم شعبه در مورد جمل و صفین چه چیزی روایت کرده است.

حنبل گوید: پس من به نزد خلف بن سالم رفتم و مطالب مربوط به جنگ جمل و صفین را نوشتم و خبر این کارم به احمد بن حنبل رسید و او به پدرم گفت: کتاب را از حنبل بگیر و پنهان کن و نگذار به آن نگاه کند.»[۱]

این روایت را نیز ابوبکر خلال نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، سندش را تصحیح کرده است.

به راستی، دلیل این پنهان کاری ها از طرف بزرگان اهل سنت چه بوده است؟

تضعیف راوی مطاعن صحابه توسط احمد بن حنبل

ابوبکر خلال با سند حسن (طبق نظر دکتر عطیه الزهرانی)[۲] چنین روایت می کند:

---

[۱] السنة للخلال ج ۲ ص ۴۶۴ ح ۷۲۳ أخبرني عصمة بن عصام قال قال حنبل أردت أن أكتب كتاب صفين والجمل عن خلف بن سالم فأتيت أبا عبدالله أكلمه في ذاك وأسأله فقال وما تصنع بذاك وليس فيه حلال ولا حرام وقد كتبت مع خلف حيث كتبه فكتبت الأسانيد وتركت الكلام وكتبها خلف وحضرت عند غندر واجتمعنا عنده فكتبت أسانيد حديث شعبة وكتبها خلف على وجهها قلت له ولم كتبت الأسانيد وتركت الكلام قال أردت أن أعرف ما روى شعبة منها قال حنبل فأتيت خلف فكتبتها فبلغ أبا عبدالله فقال لأبي خذ الكتاب فاحبسه عنه ولا تدعه ينظر فيه إسناده صحيح

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۰۵ ح ۸۰۸ قال زهراني: إسناده حسن

«مُهنّا گوید: از احمد درباره ی عبیدالله بن موسی العبسی پرسیدم. پس گفت: کوفی است. گفتم: چگونه شخصی است؟ گفت: آنطور که خدا بخواهد. گفتم: ای ابا عبدالله، چگونه است؟ گفت: من دوست ندارم که از او حدیث نقل کنم. گفتم: چرا؟ گفت: [به این دلیل که] احادیثی را نقل می کند که متضمن عیب و نقص برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است. از محمد بن عبیدالله بن یزید المنادی شنیدم که می گفت: ما در سال نهم در مکه بودیم و همراه ما عبیدالله بن موسی بود، پس در راه حدیثی درباره ی معاویه خواند و معاویه و هر کس که او را لعن نکند را لعن کرد. ابن المنادی گوید: این جریان را به اطلاع احمد بن حنبل رساندم. پس گفت: ای ابا جعفر، تعدی کرده است.

و همچنین محمد بن ابی هارون از حُبَیش بن سِندی برایم نقل کرد که ابو عبدالله (احمد) برایش حدیث عبیدالله بن موسی را نقل کرد و گفت: گمان نمیکنم که او اهلیت و شایستگی این را داشته باشد که از او حدیث نقل شود؛ چرا که طعن بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد کرد و به تحقیق که روزی مردی از اصحابمان که امیدوارم راستگو باشد، حدیث کرد مرا که او همراهش در راه مکه بود و حدیثی را نقل کرد که در آن لعن معاویه بود؛ پس گفت: بله، خدا او و هر کسی را که او را لعن نکند، لعنت کند. پس آیا چنین کسی اهلیت دارد که از او حدیث نقل شود؟ یعنی او اهلیت برای نقل حدیث ندارد.»[۱]

احمد بن حنبل: راوی مطاعن صحابه، مستحق سنگسار است!

ابوبکر خلال با سند صحیح (طبق نظر دکتر عطیه الزهرانی)[۲] از ابوبکر مروزی نقل می کند که گفت:

«از ابو عبدالله (احمد بن حنبل) شنیدم که می گفت: گروهی این احادیث فاسد در مورد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را می نویسند و از تو حکایت می کنند که تو گفته ای: من ناپسند نمی شمارم که صاحب حدیثی این احادیث را به جهت شناختنشان بنویسد. پس خشمگین شد و شدیدا آن را انکار کرد و گفت: باطل است؛ پناه

---

[۱] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: ثَنَا مُهَنَّى، قَالَ: سَأَلْتُ أَحْمَدَ " عَنْ خَلَفِ بْنِ سَالِمٍ، فَلَمْ يَحْمَدْ، وَلَمْ يَرَ أَنْ يَكْتُبَ عَنْهُ. وَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: ثَنَا مُهَنَّى، قَالَ: سَأَلْتُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبْسِيِّ؟ فَقَالَ: " كُوفِيٌّ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ هُوَ؟ قَالَ: كَمَا شَاءَ اللَّهُ، قُلْتُ: كَيْفَ هُوَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: لا يُعْجِبُنِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْهُ، قُلْتُ: لِمَ؟ قَالَ: يُحَدِّثُ بِأَحَادِيثَ فِيهَا تَنَقُّصٌ لأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْمُنَادِيَ، يَقُولُ: كُنَّا بِمَكَّةَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ، وَكَانَ مَعَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، فَحَدَّثَ فِي الطَّرِيقِ فَمَرَّ حَدِيثٌ لِمُعَاوِيَةَ، فَلَعَنَ مُعَاوِيَةَ، وَلَعَنَ مَنْ لا يَلْعَنُهُ، قَالَ ابْنُ الْمُنَادِي: فَأَخْبَرْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، فَقَالَ: مُتَعَدِّي يَا أَبَا جَعْفَرٍ، فَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي هَارُونَ أَنَّ حُبَيْشَ بْنَ سِنْدِيٍّ، حَدَّثَهُمْ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، ذَكَرَ لَهُ حَدِيثَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، فَقَالَ: مَا أَحْسَبُ هُوَ بِأَهْلٍ أَنْ يُحَدَّثَ عَنْهُ، وَضَعَ الطَّعْنَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَقَدْ حَدَّثَنِي مُنْذُ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَرْجُو أَنْ يَكُونَ صَدُوقًا، أَنَّهُ كَانَ مَعَهُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَحَدَّثَ بِحَدِيثٍ لَعَنَ فِيهِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: نَعَمْ، لَعَنَهُ اللَّهُ، وَلَعَنَ مَنْ لا يَلْعَنُهُ، فَهَذَا أَهْلُ يُحَدَّثُ عَنْهُ؟ عَلَى الإِنْكَارِ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، أَيْ إِنَّهُ لَيْسَ بِأَهْلٍ يُحَدِّثُ عَنْهُ "

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۰۱ ح ۷۹۹ قال الزهراني: إسناده صحيح

بر خدا، آیا من این را ناپسند نمی دانم؟! اگر این در مورد ناشناسترین مردم نیز بود من آن را ناپسند می دانستم؛ چگونه در مورد اصحاب محمد ﷺ روا بدانم؟ و گفت: من این احادیث را نمی نویسم.

به ابی عبدالله گفتم: پس آیا کسی را که می شناسی این احادیث فاسد را مي نويسد و جمع آوری می کند، کار ناپسند و زشتی می کند؟ گفت: آری، صاحب این احادیث فاسد، شایسته ی سنگسار است!

و همچنین گفت: عبدالرحمن بن صالح به نزد من آمد. به او گفتم: آیا این احادیث را نقل می کنی؟ گفت: «آنها را فلانی و فلانی حدیث کردند و من از آن استفاده کردم»، در حالی که به آن احتجاج می کرد؛ پس او را بعد از آن دیدم و از او روی برگرداندم و با او حرف نزدم.»[۱]

عبدالرحمن بن صالح الأزدی (متوفای ۲۳۵ هـ) همان کسی است که ابن حجر عسقلانی در شرح حالش می نویسد:

«یعقوب بن یوسف مطوعی گوید: عبدالرحمن بن صالح رافضی (شیعه) بود [با این حال] پیش احمد بن حنبل می آمد و احمد او را به خود نزديك می ساخت. نزد احمد از او بدگویی کردند. احمد در پاسخ گفت: سبحان الله! او مردی است که گروهی از اهل بیت پیامبر ﷺ را بسیار دوست می دارد [و این با وثاقت منافاتی ندارد، من معتقد هستم] او ثقه است.

سهل بن علی دوری گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: کسی به سوی شما می آید که عبدالرحمن بن صالح نام دارد، او ثقه، بسیار راست گو و شیعه است [و در راست گویی چنان است که] اگر از آسمان بر زمین سقوط کند، نزد وی بهتر از آن است که حتی به مقدار نصف حرفی سخن دروغی بگوید.

محمّد بن موسی بربری گوید: بارها مشاهده کردم که یحیی بن معین در راهرو منزل عبدالرحمن بن صالح نشسته و احادیث وی را می نویسد.

---

[۱] أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ الْمَرُّوذِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: " إِنَّ قَوْمًا يَكْتُبُونَ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الرَّدِيئَةَ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَقَدْ حَكَوْا عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتُ: أَنَا لا أُنْكِرُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ حَدِيثٍ يَكْتُبُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ يَعْرِفُهَا، فَغَضِبَ وَأَنْكَرَهُ إِنْكَارًا شَدِيدًا، وَقَالَ: " بَاطِلٌ، مَعَاذَ اللَّهِ، أَنَا لا أُنْكِرُ هَذَا، لَوْ كَانَ هَذَا فِي أَفْنَاءِ النَّاسِ لأَنْكَرْتُهُ، كَيْفَ فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَالَ: أَنَا لَمْ أَكْتُبْ هَذِهِ الأَحَادِيثَ، قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: فَمَنْ عَرَفْتَهُ يَكْتُبُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الرَّدِيئَةَ وَيَجْمَعُهَا أَيُهْجَرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، يَسْتَأْهِلُ صَاحِبُ هَذِهِ الأَحَادِيثِ الرَّدِيئَةِ الرَّجْمَ، وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: جَاءَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ، فَقُلْتُ لَهُ: تُحَدِّثُ بِهَذِهِ الأَحَادِيثِ؟ فَجَعَلَ يَقُولُ: قَدْ حَدَّثَ بِهَا فُلانٌ، وَحَدَّثَ بِهَا فُلانٌ، وَأَنَا أَرْفُقُ بِهِ، وَهُوَ يَحْتَجُّ، فَرَأَيْتُهُ بَعْدُ فَأَعْرَضْتُ عَنْهُ وَلَمْ أُكَلِّمْهُ "

حسین بن محمّد بن فهم گوید: خلف بن سالم به یحیی بن معین گفت: آیا به نزد عبدالرحمن بن صالح برویم؟ یحیی بن معین او را از این کار نهی کرد و گفت: نزد وی هفتاد حدیث هست که من به چیزی از آن ها گوش نداده ام.

ابن محرز به نقل از یحیی بن معین گوید: اشکالی به عبدالرحمن بن صالح وارد نیست. ابوحاتم گوید: او راست گو است.

موسی بن هارون گوید: او ثقه بود و معایب همسران پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان را نقل می کرد و در جای دیگر گفت: عموم روایاتی که از او شنیدم را پاره کردم!

ابو القاسم بغوی گوید: از او (عبدالرحمن بن صالح) شنیدم که می گفت: افضل این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر عمر هستند...

و علی بن محمّد بن حبیب به نقل از صالح گوید: وی بسیار راست گو است. و آجری از ابوداوود نقل می کند که نظر من بر آن نبود که احادیث عبدالرحمن بن صالح را بنویسم [زیرا وی] کتابی در معایب اصحاب رسول خدا ﷺ گردآورده است. و بار دیگر از او یاد کرد و گفت: او مرد بدی بود.

ابن حبّان وی را در شمار راویان ثقه در کتاب الثقات آورده است. ابن عدی می گوید: عبدالرحمن بن صالح در میان کوفیان معروف و مشهور بود و کسی او را به ضعف در حدیث یاد نمی کرد و در این باره متهم نمیساخت، جز این که وی در آتش مذهب تشیع خود می سوخت. حضرمی و دیگران گویند: عبدالرحمن بن صالح به سال دویست و سی و پنج هجری درگذشت.»[۱]

---

[۱] تهذیب التهذیب ج ٦ ص ۱۷۸ رقم ۴۰۱ قال يعقوب بن يوسف المطوعي: عبد الرحمن بن صالح الأزدي العتكي أبو صالح ويقال أبو محمد الكوفي سكن بغداد ...كان عبد الرحمن بن صالح رافضيا وكان يغشى أحمد بن حنبل فيقربه ويدنيه فقيل له فيه فقال سبحان الله رجل أحب قوما من أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو ثقة وقال سهل بن علي الدوري سمعت يحيى بن معين يقول عليكم رجل من أهل الكوفة يقال له عبد الرحمن بن صالح ثقة صدوق شيعي لأن يخر من السماء أحب إليه من أن يكذب في نصف حرف وقال محمد بن موسى البربري رأيت يحيى بن معين جالسا في دهليزه غير مرة يكتب عنه وقال الحسين بن محمد بن الفهم قال خلف بن سالم لابن معين نمضى إلى عبد الرحمن بن صالح فزجره وقال عنده سبعون حديثا ما سمعت منها شيئا وقال بن محرز عن بن معين لا بأس به وقال أبو حاتم صدوق وقال موسى بن هارون كان ثقة وكان يحدث بمثالب أزواج رسول الله صلى الله عليه وسلم وأصحابه وقال في موضع آخر خرقت عامة ما سمعت منه وقال أبو القاسم البغوي سمعته يقول أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وقال عبد المؤمن بن خلف عن صالح بن محمد كوفي إلا أنه كان يقرض عثمان وقال علي بن محمد بن حبيب عن صالح بن محمد صدوق وقال الآجري عن أبي داود لم أر أن اكتب عنه وضع كتاب مثالب في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وذكره مرة أخرى فقال كان رجل سوء وذكره بن حبان في الثقات وقال بن عدي معروف مشهور في

احادیث عبد الرزاق در مطاعن صحابه که نوشته نشد

ابن عَدی در بخش پایانی کتاب الکامل فی الضعفاء در شرح حال «عبدالرزاق بن هَمّام صَنعانی» ـ که استاد بُخاری بود ـ می نویسد:

«صَنعانی احادیث گوناگون بسیاری داشت و دانشمندان مورد اعتماد مسلمانان و پیشوایان آن ها، به نزد او رحل سفر بسته و احادیث او را تدوین کردند، ولی از ترس، حدیثی از او نقل نکردند. البتّه او را به تشیع نیز نسبت داده اند. او احادیثی را در فضایل نقل کرده است که هیچ یک از راویان ثقه، موافق نقل آن ها نبودند و همین امر، مهمترین دلیل بر کنار گذاشتن احادیث اوست.

البتّه وی در مثالب و عیب های دیگران نیز احادیثی نقل کرده بود که من در اینجا آن ها را نمی آورم؛ ولی در مورد صدق او امیدوارم که مشکل نداشته باشد. تنها کاری که از او سر زده، این است که احادیثی در فضایل اهل بیت عليهم‌السلام و معایب دیگران نقل کرده است.»[۱]

روایاتی در مطاعن معاویه که توسط عالمان اهل سنت پاره شد

نمونه ای از برخورد محدثان اهل سنت با روایات مطاعن صحابه، راوی ای به نام ابراهیم بن حکم بن ظهیر کوفی است که ابن حجر در شرح حال او می نویسد:

«ابو حاتِم گوید: او دروغگو است؛ چرا که روایاتی در معایب معاویه نقل کرده است، و ما آنچه از او نوشته بودیم را پاره کردیم.»[۲]

این نحوه ی برخورد دانشمندان اهل حدیث اهل سنت با روایات مطاعن کسی مانند معاویه است؛ حال برخورد اینان با روایات مطاعن شیخین چگونه بوده، معلوم است.

کتاب دو جلدی یکی از حافظان بزرگ اهل سنت در مطاعن ابوبکر و عمر

ابن عَدی در شرح حال حافظ بزرگ، عبدالرحمان بن یوسف بن خَراش، می نویسد:

الكوفيين لم يذكر بالضعف في الحديث ولا اتهم فيه إلا أنه محترق فيما كان فيه من التشيع وقال الحضرمي وغيره مات سنة خمس وثلاثين ومائتين

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۵ ص ۳۱۵ ولعبد الرزاق بن همام أصناف وحديث كثير وقد رحل اليه ثقات المسلمين وأئمتهم وكتبوا عنه ولم يروا بحديثه بأسا إلا أنهم نسبوه إلى التشيع وقد روى أحاديث في الفضائل مما لا يوافقه عليها أحد من الثقات فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث ولما رواه في مثالب غيرهم مما لم أذكره في كتابي هذا وأما في باب الصدق فأرجو أنه لا بأس به إلا أنه قد سبق منه أحاديث في فضائل أهل البيت ومثالب آخرين مناكير

[۲] لسان الميزان ج ۱ ص ۴۹ رقم ۱۱۳ وقال أبو حاتم كذاب روى في مثالب معاوية فمزقنا ما كتبنا عنه

«از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خَراش دو جلد کتاب ـ که در معایب و مثالب شیخین نوشته بود ـ به بندار تحویل داد و با دو هزار درهم اجازه نقل آن ها را داد.»[۱]

ابن عَدی در ادامه گوید:

«به نظر من ابن خراش از روی عمد دروغ نمی گوید.»[۲]

کسی نپندارد که ابن خراش شیعه بوده؛ چرا که او از بزرگان دانشمندان اهل سنت و از پیشوایان جرح و تعدیل است. آن ها در پذیرش و عدم پذیرش قول راوی، به رأی و نظر او اعتماد می کنند.

ابن خَراش در شرح حال عبداللّه بن شقیق ـ که جمال الدین مِزّی در تهذیب الکمال آورده است ـ می گوید:

«عبداللّه بن شقیق فرد مورد اعتمادی بود، او عثمانی بود و نسبت به علی عليه السلام کینه می ورزید.»[۳]

آری او شیعه نبود؛ بلکه از بزرگان اهل سنت و از حافظان بزرگ بود، در عین حال، دو جلد کتاب نیز در مثالب ابوبکر و عمر نگاشته بود.

راوی ثقه ای که به خاطر نقل روایات مطاعن شیخین، مطرود می شود

نمونه ی از این دسته راویان، «حسین ین حسن اشقر» است که ابن حجر در شرح حال او می نویسد:

«احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کرد و می گفت: به نظر من او دروغگو نبود.

به احمد گفتند: «اشقر» احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می کند و بابی در ذکر معایب آن ها نگاشته است. احمد بن حنبل چون چنین شنید، گفت: پس شایستگی آن را ندارد که از او حدیث نقل شود!»[٤]

چرا به محض این که احمد بن حنبل می فهمد که «اشقر» درباره شیخین چنان احادیثی را روایت می کند و آن ها را در کتاب خود می آورَد، نظر خود را درباره او تغییر می دهد و به ناگاه، در نگاه او «اشقر»، دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و شایستگی نقل و روایت حدیث را از دست می دهد؟

---

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴ ص ۳۲۱ سمعت عبدان يقول وحمل بن خراش إلى بندار عندنا جزأين صنفهما في مثالب الشيخين فأجازه بألفي درهم

[۲] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴ ص ۳۲۱ فأما الحديث فأرجو أنه لا يتعمد الكذب

[۳] تهذيب الكمال ج ۱۵ ص ۹۱ رقم ۳۳۳۳ وقال ابن خراش : كان ثقة ، وكان عثمانيا ، يبغض عليا.

[٤] تهذيب التهذيب ج ۲ ص ۲۹۱ رقم ۵۹۶ وذكره العقيلي في الضعفاء وأورد عن أحمد بن محمد بن هانئ قال قلت لأبي عبد الله يعني بن حنبل تحدث عن حسين الأشقر قال لم يكن عندي ممن يكذب وذكر عنه التشيع فقال له العباس بن عبد العظيم أنه يحدث في أبي بكر وعمر وقلت أنا يا أبا عبد الله أنه صنف بابا في معائبهما فقال ليس هذا بأهل أن يحدث عنه

راوی دیگری که صرفا به خاطر نقل روایات مطاعن صحابه و شیخین، مورد اعراض عالمان و محدثان اهل سنت واقع شد، حافظ ابن عقده زیدی مذهب است که ذهبی او را حافظ ترین و آگاه ترین شخص به احادیث تا قیامت می داند!

«أبو العباس الكوفي الحافظ العلامة أحد أعلام الحديث ونادرة الزمان وصاحب التصانيف است، با وجود ضعفی که در او وجود داشت و معروف به حافظ ابن عقده است ...

می گویم: ابن عقده به تشیع متهم شد، ولی این روایاتش بر عدم غلو او در تشیعش دلالت می کند و کسی که در حفظ احادیث و آثار به درجه ی ابن عقده برسد و سپس در قلبش نسبت به سابقین اولین (صحابه) کینه ای باشد، پس او معاند یا زندیق است و خدا داناتر است ...

می گویم: ممکن است که گفته شود: حافظ تر از او تا زمان ما و تا قیامت در کوفه پیدا نمی شود؛ اما اینکه کسی مانند او در حفظ پیدا شود، بله ... اما او وسعت آگاهی اش به احادیث، از آنها (ابراهیم نخعی، اعمش و ...) بیشتر است ...

و ابو عمر بن حیویه (که ذهبی از او به عنوان الامام المحدث الثقة المسند یاد کرده است)[۱] می گفت: ابن عقده در مسجد بُراثا (در بغداد) احادیث عیب ها و بدی های صحابه یا شیخین را املا می کرد؛ پس من چیزی از او نقل نکردم.»[۲]

دشنام دادن مردم به ابوبکر و عمر در قرن سوم

خاطرنشان می گردد که در نیمه دوم قرن سوم، لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده است، به طوری که زائدة بن قدامه ـ که در آن زمان می زیسته است ـ می گوید:

«چه زمانه ای شده است؟! مردم به ابوبکر و عمر دشنام می دهند.»[۳]

---

[۱] سير أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۰۹ ابن حيويه الامام المحدث الثقة المسند أبو عمر محمد بن العباس بن محمد بن زكريا بن يحيى البغدادي الخزاز ابن حيويه من علماء المحدثين

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۳۴۱-۳۵۴ أبو العباس الكوفي الحافظ العلامة أحد أعلام الحديث ونادرة الزمان وصاحب التصانيف على ضعف فيه وهو المعروف بالحافظ ابن عقدة ... قلت قد رمي ابن عقدة بالتشيع ولكن روايته لهذا ونحوه يدل على عدم غلوه في تشيعه ومن بلغ في الحفظ والآثار مبلغ ابن عقدة ثم يكون في قلبه غل للسابقين الأولين فهو معاند أو زنديق والله أعلم ... قلت يمكن أن يقال لم يوجد أحفظ منه وإلى يومنا وإلى قيام الساعة بالكوفة فأما أن يكون أحد نظيرا له في الحفظ فنعم ... ولكنه أوسع دائرة في الحديث منهم ... وبه حدثني علي بن محمد بن نصر سمعت حمزة بن يوسف سمعت أبا عمر بن حيويه يقول كان ابن عقدة في جامع براثا يملي مثالب الصحابة أو قال الشيخين فلا أحدث عنه بشيء

[۳] تهذيب التهذيب ج ۳ ص ۲۶۴ رقم ۵۷۱ فقال زائدة متى كان الناس يشتمون أبا بكر وعمر

به راستی چرا به شیخین دشنام می دادند؟

آیا روایتی ـ بلکه روایت هایی ـ به آن ها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام گویی می کرد و آن ها با دیدن آن روایات، به خود اجازه می دادند که به ابوبکر و عمر لعن و فحش نثار کنند؟

آن روایات اکنون کجاست؟

فصل سوم: بررسی ویژگی های سه خلیفه

یکی از مهمترین عللی که حق و باطل را بر اهل سنت مشتبه ساخته و مانع پذیرش افضلیت امام علی علیه السلام شده، احادیث ساختگی در فضیلت خلفای ثلاثه است که تعدادشان نیز کم نیست.

ابن تیمیه می نویسد:

«مردم احادیث دروغین بسیاری بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بسته اند در اصول، احکام، زهد و فضائل و احادیث بسیاری در فضیلت خلفای چهارگانه و معاویه ساخته اند.»[1]

ابن حجر ضمن جعلی دانستن بسیاری از این روایات، درباره ی ریشه ی پیدایش اینگونه احادیث می نویسد:

«سزاوار است بر کتابهایی که ریشه ندارد کتابهای فضائل را افزود؛ چون اینها پر از احادیث ضعیف و ساخته شده است... اما فضائل ساختگی از حد شمارش خارج است؛ چون رافضه در فضل اهل بیت حدیث وضع کردند، جهّال و افراد نادان از اهل سنت نیز برای مقابله با آنان احادیث دروغ و جعلی در فضیلت معاویه و ابوبکر و عمر ساختند.»[2]

آنچه در این سخن حافظ ابن حجر عسقلاني مهم است، اعتراف او به جعلی بودن بسیاری از روایات فضائل شیخین و معاویه است؛ اما در مورد ریشه ی پیدایش این روایات، ادعای باطلی کرده است؛ چرا که منشأ پیدایش اغلب این روایات به زمان حکومت معاویه در شام و زمان خلافت او بر می گردد که به خاطر تحریک مردم برای جنگ با حضرت علی علیه السلام ، روایاتی در فضیلت عثمان جعل نمود تا خون او را رنگین تر کند و جهت تضعیف و کمرنگ کردن جایگاه حضرت علی علیه السلام نیز دست به جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عمر و دیگر صحابه زد.

در کتاب سلیم بن قیس هلالی (متوفای قرن اول هجری) مطلبی آمده که جالب است. وی می گوید:

((به امیر المومنین علیه السلام خبر رسید که عمرو عاص در شام برای مردم خطبه خوانده و گفته است:

«پیامبر صلی الله علیه وآله مرا به عنوان رئیس لشکرش فرستاد و ابو بکر و عمر هم در آن لشکر بودند، و من چنین گمان کردم که مرا به خاطر احترامی که نزد او دارم فرستاده است. وقتی بازگشتم، گفتم: «یا رسول الله، کدام یک از مردم نزد تو محبوب‌ترند؟» گفت: «عایشه!» گفتم: «از مردان؟» گفت: «پدرش.» (این روایت همانی است که ألبانی به آن برای رد حدیث متواتر طیر استدلال کرده است!!)

[۱] منهاج السنة النبوية ج ۷ ص ۳۱۲ و قد وضع الناس أحاديث كثيرة مكذوبة على رسول الله صلى الله عليه وسلم و سلم في الأصول والأحكام و الزهد و الفضائل و وضعوا كثيرا من فضائل الخلفاء الأربعة و فضائل معاوية

[۲] لسان الميزان ج ۱ ص ۱۲ قلت ينبغي ان يضاف إليها الفضائل فهذه اودية الأحاديث الضعيفة والموضوعة ... واما الفضايل فلا تحصى كم وضع الرافضة في فضل أهل البيت وعارضهم جهلة أهل السنة بفضائل معاوية بدأ وبفضائل الشيخين

ای مردم، این علی است که درباره‌ی ابو بکر، عمر و عثمان بدگویی می‌کند، در حالی که خودم از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر زده است!» (این هم یکی دیگر از احادیث ساختگی، ولی صحیح در نزد اهل سنت!!) و درباره‌ی عثمان فرمود: «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند!» (این هم یکی دیگر!!) و از علی شنیدم وگرنه گوش‌هایم کر شوند که در زمان عمر چنین روایت می‌کرد: «پیامبر در حالی که ابو بکر و عمر پیش می‌آمدند نگاهی به آنان کرد و گفت: «یا علی، اینان دو پیرمردهای اهل بهشت از اولین و آخرین هستند مگر پیامبران و مرسلین، و این مطلب را به آن دو مگو که هلاک می‌شوند! (این حدیث نیز یکی از احادیث ساختگی؛ اما صحیح و مشهور در نزد اهل سنت است.)

امیرالمومنین علیه‌السلام به پا خاست و فرمود: «تعجب است از طاغیان اهل شام که سخن عمرو عاص را می‌پذیرند و او را تصدیق می‌کنند! کار او در حدیث و دروغ گفتن و بی مبالاتی به آنجا رسیده است که بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندد، در حالی که آن حضرت او را هفتاد لعن نموده و همچنین رفیقش (معاویه) را که عمرو عاص مردم را به سوی او دعوت می‌کند در مواردی لعنت نموده است... .

امیر المومنین علیه‌السلام در ادامه سخنانش فرمود: «چه مصیبتی که از کذابین و منافقین این امت دیده‌ام. گویا قاریان ضعیف العقیده قرآن و بسیار کوشا را می بینم که حدیث عمرو عاص را روایت می‌کنند و او را در این باره تصدیق می‌نمایند و بر ضد ما اهل بیت با دروغ او استدلال می‌کنند.

آیا ما می‌گوییم که بهترین این امت ابو بکر و عمر هستند و اگر بخواهم سومی را هم نام می‌برم؟! (روایتی که ابن تیمیه صدور آن از امیرالمومنین علیه‌السلام را متواتر می داند!) به خدا قسم عمرو عاص از سخنش درباره عایشه و پدرش جز رضایت معاویه قصدی ندارد، و او را با دروغ بستن به خداوند راضی کرده است. اما حدیثی که عمرو عاص گمان دارد از من شنیده است، هرگز! قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، او می‌داند که یقینا بر من دروغ می‌بندد و خداوند چنین سخنی را پنهانی و آشکارا از من نشنیده است.

خدایا، عمرو عاص و معاویه را به خاطر بستن راه تو و نسبت دروغشان به کتاب تو و پیامبرت و کوچک شمردن پیامبر و نسبت دروغشان به او و به من، لعنت فرما.

سلیم گوید: معاویه قاریان و قاضیان شام را فراخواند و به آنان اموالی بخشید و در بخش‌ها و شهرهای شام پراکندشان تا روایات دروغین را نقل کنند و احادیث باطل را بسازند و به مردم بگویند که: علی علیه‌السلام عثمان را کشته و از ابو بکر و عمر هم بیزاری جسته و معاویه به خون خواهی عثمان برخاسته و ابان پسر عثمان و دیگر فرزندان عثمان همراه او هستند، تا آنجا که شامیان را به خویش مایل کرد و متحد شدند. معاویه بیست سال چنین رفتار نمود؛ در سراسر قلمرواش همین سیاست را اعمال می‌کرد تا آنجا که حرامیان شام و یاران باطل بر سر سفره طعام و شرابش گرد آمدند، آنان را اموال زیاد و زمین‌های بسیار بخشید و طعام و شراب بسیار داد تا

که کودکان بر این سیاست بزرگ شدند و کهنسالان پیرتر گردیدند و تازیان بیابان گرد نزد او کوچ کردند. شامیان لعن بر شیطان را ترک کردند و گفتند: لعن علی قاتل عثمان باید کرد! و نادانان امّت و پیروان پیشوایان گمراه و دعوتگران به دوزخ بر این سنّت بار آمدند. خدای ما را بس است که او خوب وکیلی است! و اگر خداوند می‌خواست همه را به راه راست گرد می‌آورد، ولی خدا آنچه خواهد کند.))[1]

همانطور که سلیم گفته، معاویه بعد از به خلافت رسیدن نیز این روشش را ترک نکرد و احادیث بسیاری وضع نمود.

ابو الحسن مدائنی (متولد سال ۱۳۲ هـ و متوفای ۲۲۴ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون «العلامة الحافظ الصادق» یاد کرده و آگاهی اش به سیره ها، مغازی، انساب و روزگار عرب را ستوده و او را در آنچه نقل می کند راستگو و عالی الإسناد، عالم به فتوح، مغازی و راست گفتار در آنها دانسته،[2] در کتاب «الاحداث» خود نقل می کند که:

«معاویه بخش نامه‌ای برای همه کارگزاران خود صادر کرد که در آن آمده بود: "ذمه من از هرکس که چیزی از فضائل ابوتراب و اهل بیت او را نقل کند، برداشته شده است." و سخنوران در هرمنطقه، بر منابر، علی عليه السلام را لعنت می‌کردند و از او تبری می‌جستند و به او و افراد خاندانش دشنام می‌دادند.

در آن هنگام، گرفتارترین مردم، کوفیان بودند که در آن شهر، شیعیان از همه جا بیش‌تر ساکن بودند. معاویه، زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت و بصره را هم ضمیمه آن کرد. او نیز -که به شیعیان آشنا بود و به روزگار حکومت علی عليه السلام خود از آنان شمرده می‌شد- ایشان را به سختی تعقیب کرد و آنان را زیر هر سنگ و کلوخ که یافت، کشت و شیعیان را به بیم انداخت؛ او دست‌ها و پاها را می‌برید و به دیده‌ها میل می‌کشید و آنان را بر تن های درختان خرما بر دار می‌کشید تا جایی که ایشان را از عراق بیرون راند و پراکنده ساخت و در عراق هیچ شیعه نام آوری باقی نماند.

آنگاه معاویه به همه کارگزاران خویش در سراسر منطقه حکومتش نوشت: "گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را میپذیرید و نوشت: بنگرید که شیعیان و دوستان و هواداران عثمان را در منطقه حکومت خود و کسانی را که فضائل و مناقب او را نقل می‌کنند، گرامی دارید و به خود نزدیک سازید و جایگاه نشستن آنان را

---

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، جلد ۲، حدیث ۲۲، صفحه ۷۳۶-۷۳۸، چاپ انتشارات دلیل ما

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۴۰۰-۴۰۱ المدئني العلامة الحافظ الصادق أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائني الأخباري نزل بغداد وصنف التصانيف وكان عجبا في معرفة السير والمغازي والأنساب وأيام العرب مصدقا فيما ينقله عالي الإسناد ولد سنة اثنتين وثلاثين ومئة ... ومات في سنة أربع وعشرين ومئتين وكان عالما بالفتوح والمغازي والشعر صدوقا في ذلك

به خود نزدیک‌تر قرار دهید و آن چه را که هر یک از ایشان روایت می‌کند، همراه نام خود و پدر و عشیره اش برای من بنویسید." آنان نیز چنان کردند.

چون معاویه برای آنان پول، جامه، پاداش و زمین می‌داد، در بیان فضائل و مناقب عثمان زیاده روی کردند و از ایشان میان عرب و موالی شایع شد و به سبب چشم و هم‌چشمی برای رسیدن به دنیا و منزلت، در هر شهر و دیار، این موضوع رایج شد. آن چنان‌که هیچ گمنام و فرومایه‌ای که در فضیلت و منقبت عثمان روایتی نقل می‌کرد و پیش یکی از کارگزاران معاویه می‌آمد، نبود مگر اینکه نامش را در دیوان می‌نوشت و او را به خود نزدیک می‌ساخت و شفاعتش را می‌پذیرفت؛ و مدت‌ها چنین بودند.

معاویه سپس به کارگزاران خود نوشت: "حدیث درباره عثمان فراوان در هر شهر و هر سو پراکنده شده است. اینک چون این نامه من به شما رسید، مردم را به جعل روایت در مورد فضائل صحابه و خلفای اُولی (ابوبکر و عمر) فرا خوانید و هیچ خبری را که هرکس از مسلمانان درباره علی نقل می‌کند، رها مکنید مگر این‌که نظیر آن را برای صحابه بسازید و پیش من آورید که این کار برای من خوش‌تر و مایه چشم روشنی بیش‌تر من است و حجت و برهان ابوتراب و شیعیان او را بیش درهم می‌شکند تا آن‌که مناقب و فضائل عثمان را روایت کنید."

چون این نامه برای مردم خوانده شد، اخبار بسیاری که ساخته و پرداخته بودند و خالی از حقیقت بود، در مناقب صحابه منتشر شد و مردم در این مورد چندان کوشیدند که اندک اندک روی منابر گفته شد و به مکتب داران القاء می‌شد که بسیاری از روایاتی از این دست را به کودکان و پسر بچه ها آموزش دهند؛ آنان نیز چنان کردند و همان گونه که قرآن را به آنان می‌آموختند، آن روایات را هم آموزش دادند. سپس کار به آن‌جا کشید که به دخترکان و زنان خدمتگزار و وابستگان خود نیز آموزش دادند و سال‌ها بدین گونه گذشت.

معاویه سپس بخش‌نامه‌ای به همه کارگزاران خویش در همه شهرها نوشت: "بنگرید در مورد هرکس که با دلیل ثابت شد علی و اهل بیت او را دوست می‌دارد، نامش را از دیوان حذف کنید و مقرری سالیانه و عطای او را ببرید. همراه این بخش‌نامه، نامه دیگری هم بود که: هرکه را به دوستی این قوم (علی و اهل‌بیت او) متهم می‌دانید شکنجه دهید و خانه اش را ویران سازید."

بلا و گرفتاری در هیچ جا بیش‌تر و دشوارتر از عراق نبود، به‌ویژه کوفه، و چنان شد که مردی از شیعیان علی ﷷ اگر کسی پیشش می‌آمد که به او اعتماد داشت، او را به خانه و حجره خود می‌برد و در خانه پس از آن‌که او را سوگندهای استوار می‌داد، در حالی که از خدمتگزار و برده خود می‌ترسید، راز و حدیث خود را به وی می‌گفت.

بدین گونه بسیاری از احادیث مجعول و بهتان، رایج و منتشر شد و فقیهان و قاضیان و والیان بر این روش بودند و از همه مردم، گرفتارتر به این شوربختی، قاریان ریاکار و سست بنیادهای فریب‌کاری بودند که خود را

زاهد و خاشع نشان می‌دادند و برای بهره‌گیری از والیان، احادیثی جعل می‌کردند. والیان هم جایگاه نشستن آنان را به محل خود نزدیک می‌ساختند و به منزلت و اموال و املاک می‌رسیدند، تا آن‌که این احادیث و اخبار به دست دیندارانی رسید که هرگز دروغ و بهتان را حلال نمی‌شمردند، ولی چون گمان می‌کردند که آن‌ها برحق و صحیح هستند، پذیرفتند و روایت کردند، و اگر می‌دانستند آن احادیث باطل است، هرگز روایت نمی‌کردند و به آن معتقد نمی‌شدند. کار همین گونه بود و چون حسن بن علی ﷺ رحلت فرمود، گرفتاری و فتنه افزون شد و از شیعه و آن گروه از مردم هیچ کس باقی نماند جز آن‌که در زمین، سرگشته و بر جان خویش بیمناک بود.»[1]

---

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۱ ص ۲۵-۲۶ این مطلب را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی از کتاب الاحداث مدائنی نقل می کند: وروى أبو الحسن علي بن محمد بن أبي سيف المدايني في كتاب ' الأحداث ' قال : كتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة : أن برئت الذمة ممن روى شيئا من فضل أبي تراب وأهل بيته ، فقامت الخطباء في كل كورة ، وعلى كل منبر ، يلعنون عليا ويبراون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته ؛ وكان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة ؛ لكثرة من بها من شيعة علي رضي الله عنه ، فاستعمل عليهم زياد بن سمية ، وضم إليه البصرة ، فكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف ؛ لأنه كان منهم أيام علي رضي الله عنه ؛ فقتلهم تحت كل حجر ومدر ، وأخافهم ، وقطع الأيدي والأرجل ، وسمل العيون ، وصلبهم على جذوع النخل ، وطردهم وشردهم عن العراق ؛ فلم يبق بها معروف منهم . وكتب معاوية إلى عماله في جميع الآفاق : ألا يجيزوا لأحد من شيعة علي وأهل بيته شهادة ، وكتب إليهم : أن انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل ولايته ؛ والذين يروون فضائله ومناقبه ؛ فأدنوا مجالسهم وقربوهم وأكرموهم ، واكتبوا لي بكل ما يروي كل رجل منهم ، واسمه واسم أبيه وعشيرته . ففعلوا ذلك ، حتى أكثروا في فضائل عثمان ومناقبه ، لما كان يبعثه إليهم معاوية من الصلات والكساء والحباء والقطائع ، ويفيضه في العرب منهم والموالي ، فكثر ذلك في كل مصر ، وتنافسوا في المنازل والدنيا ، فليس يجيء أحد مردود من الناس عاملا من عمال معاوية ، فيروي في عثمان فضيلة أو منقبة إلا كتب اسمه وقربه وشفعه . فلبثوا بذلك حينا . ثم كتب إلى عماله أن الحديث في عثمان قد كثر وفشا في كل مصر وفي كل وجه وناحية ؛ فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الأولين ، ولا تتركوا خبرا يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب إلا وتأتوني بمناقض له في الصحابة ؛ فإن هذا أحب إلي وأقر لعيني ، وأدحض لحجة أبي تراب وشيعته ، وأشد إليهم من مناقب عثمان وفضله . فقرئت كتبه على الناس ، فرويت أخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتعلة لا حقيقة لها ، وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى حتى أشادوا بذكر ذلك على المنابر ، والقي إلى معلمي الكتاتيب ؛ فعلموا صبيانهم وغلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتى رووه وتعلموه كما يتعلمون القرآن ، وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم وحشمهم ، فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان : انظروا من قامت عليه البينة أنه يحب عليا وأهل بيته ، فامحوه من الديوان ، وأسقطوا عطاءه ورزقه ، وشفع ذلك بنسخة أخرى : من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم ، فنكلوا به ، واهدفوا داره . فلم يكن البلاء أشد ولا أكثر منه بالعراق ؛ ولا سيما بالكوفة ، حتى إن الرجل من شيعة علي رضي الله عنه ليأتيه من يثق به ، فيدخل بيته ، فيلقي إليه سره ، ويخاف من خادمه ومملوكه ، ولا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان الغليظة ، ليكتمن عليه ، فظهر حديث كثير موضوع ، وبهتان منتشر ، ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة ؛ وكان أعظم الناس في ذلك بلية القراء المراؤون ، والمستضعفون ، الذين يظهرون الخشوع والنسك فيفتعلون الأحاديث ليحظوا بذلك عند ولاتهم ، ويقربوا مجالسهم ، ويصيبوا به الأموال والضياع والمنازل ؛ حتى انتقلت تلك الأخبار والأحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب والبهتان ؛ فقبلوها ورووها ، وهم يظنون

ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۹ هـ) نیز در کتاب «الاختلاف فی اللفظ» می نویسد:

«... بسیاری از محدثین از این که فضائل علی ﷺ را نقل کنند خودداری کرده اند و به جمع فضائل عمروعاص و معاویه پرداخته اند و گویی منظورشان (از نقل این احادیث) خود عمرو بن عاص و معاویه نبوده؛ بلکه منظورشان علی ﷺ بوده است (یعنی به منظور تضعیف جایگاه امیرالمؤمنین این کار را کرده اند)... .»[1]

لازم به ذکر است که جعل حدیث در تنقیص مقام والای امیرالمومنین ﷺ که جز با بالا بردن مقام خلفای سابق و دشمنان آن حضرت میسر نمی شد، در زمان بنی عباس؛ به خصوص متوکل ناصبی (متوفای ۲۴۷ هـ) که معاصر با متقدمین محدثین اهل سنت؛ از جمله ابن ابی شیبه، احمد بن حنبل، بخاری، مسلم و... بوده است نیز ادامه یافت.

محمد زاهد کوثری که از محققان مشهور اهل سنت است، در تحقیق کتاب ابن قتیبه دینوری، در پاورقی مطلب فوق می نویسد:

«متوکل عباسی نسبت به علی کرم الله وجهه انحراف داشت و به همین دلیل تمامی نواصب و منحرفین از ایشان، به سمت او گرایش پیدا کردند و فضایی برای آنها فراهم شد که به ترویج روایات خود پرداختند و این امر تا جایی پیش رفت که خوارج بعد از قرن ها که به خاطر بغض علی کرم الله وجهه مهجور بودند، نزد اهل حدیث آبرومند شدند.»[2]

آنها آنقدر آبرومند شدند که حافظ ابن حجر آن ها را راستگو و دین دار شمرده است:

«بیشتر کسانی که ناصبی دانسته شده اند مشهور به صدق لهجه و تمسک به امور دینی اند، بر خلاف کسانی که به رفض توصیف شده اند که غالب آنها دروغگو هستند و در اخبار ورع ندارند.»[3]

أنها حق ، ولو علموا أنها باطلة لما رووها ، ولا تدينوا بها . فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن بن علي رضي الله عنهما ، فازداد البلاء والفتنة ، فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا وهو خائف على دمه ؛ أو طريد في الأرض.

[۱] الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة، ص ۴۲ پی دی اف /حتی تحامی کثیر من المحدثين أن يتحدثوا بها وعنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص ومعاوية كأنهم لا يريدونهما بذلك وإنما يريدونه

[۲] الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة، ص ۴۱ پی دی اف / وانحراف المتوكل عن علي كرّم الله وجهه وتقريبه للمنحرفين عنه بعد رفع المحنة مما جعل للنواصب سوقاً تروج فيها أهواؤهم ومروياتهم عند كثير من أهل الحديث ، حتى أخذ يتقمص النواصب في أزياء أهل الحديث ، وأصبح رجال الخوارج في موضع التجلّة والتعويل في كتبهم مدى القرون بعد أن كانوا مهجورين لبغضهم علياً كرّم الله وجهه

[۳] تهذيب التهذيب ج ۸ ص ۴۱۰ فأكثر من يوصف بالنصب يكون مشهورا بصدق اللهجة والتمسك بأمور الديانة بخلاف من يوصف بالرفض فإن غالبهم كاذب ولا يتورع في الإخبار

نکاتی درباره ی سند روایات فضائل خلفا

اهل سنت هرچند می دانند و قبول دارند که روایات بسیاری در فضیلت خلفایشان جعل شده؛ اما با اعتماد به علم رجالشان، روایات غربالگری شده در فضیلت آنان توسط عالمانشان بر مبنای این علم رجال را صحیح می دانند.

بررسی تک تک این احادیث ساختگی، خارج از حوصله ی این کتاب است؛ اما در اینجا به اختصار به چند نکته در رابطه با اشکالات علم رجال اهل سنت اشاره می کنیم و سپس از باب نمونه، به نقد و بررسی چند روایت مهم و مشهور در رابطه با افضلیت خلفا می پردازیم.

نکته ی اول: طبق علم رجال اهل سنت، دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام جرح و قدحی برای راویان محسوب نشده و بسیارند راویانی که با اهل بیت علیهم‌السلام می جنگیدند و یا دشنامشان می دادند، اما از نظر رجالیون اهل سنت ثقه به شمار می آیند و احادیثشان از نظر سندی صحیح شمرده می شود!

مانند حریز بن عثمان که شعیب الارنؤوط در مورد وی می نویسد:

«حریز بن عثمان الرحبی به شدت ناصبی بود، و عمرو بن علی گوید: همواره علی علیه‌السلام را تنقیص می کرد و به او فحش می داد، و حافظ به حدیث او بود (!!). و در جای دیگر گوید: ثبت بود، ولی شدیدا به علی علیه‌السلام می تاخت، و با این حال، جمهور پیشوایان توثیقش کرده اند، و بخاری و مسلم نیز در صحیح هایشان از او روایت نقل کرده اند. و ذهبی در کتاب میزان الاعتدال گوید: متقن و ثبت، ولی مبتدع بود. و در کتاب الکاشف گوید: ثقه و ناصبی است. و در کتاب الدیوان گوید: ثقه است، ولی ناصبی مبغض بود.»[1]

این موضوع آنقدر در نزد اهل سنت بی اهمیت است که ابوالحسن عجلی (متوفای ۲۶۱ هـ) که از عالمان رجال اهل سنت است، عمر بن سعد - قاتل امام حسین علیه‌السلام- را نیز ثقه دانسته است![2]

---

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۸ وكان حريزُ بن عثمان الرحبي ناصبيًا محترقًا، وقال عمرو بن علي: كان ينتقص عليًّا وينالُ منه، وكان حافظًا لحديثه، وقال في موضع آخر: ثبتٌ شديد التحامل على علي، ووثقه جمهور الأئمة، وأخرج له الشيخان في "صحيحيهما"، وقال الذهبي في "الميزان": "كان متقنًا ثبتًا، لكنه مبتدع"، وقال في "الكاشف": "ثقة وهو ناصبي"، وقال في "الديوان": "ثقة لكنه ناصبي مبغض"

[۲] معرفة الثقات ج ۲ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۴۳ عمر بن سعد بن أبي وقاص مدني ثقة كان يروي عن أبيه أحاديث وروى الناس عنه وهو الذي قتل الحسين قلت كان أمير الجيش ولم يباشر قتله

در حالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله طبق روایات صحیح و اجماعی، دشمنان اهل بیت علیهم السلام را جهنمی[۱] و منافق[۲] دانسته اند و از ویژگی های منافقین، دروغگویی[۳] است؛ لذا نباید به روایات چنین کسانی اعتماد کرد.

نکته ی دوم: از آنجایی که روایات فضائل خلفا را همان کسانی جعل کرده اند که ناصبی بوده و در نزد اهل سنت، ثقه به شمار می آیند (آن هم اغلب با توثیق حدسی از روی روایات خوشایند آن ها، نه توثیق حسی)؛ لذا در نقد این روایات باید از راه بررسی متن روایات و تعارضشان با روایات صحیح السند دیگر وارد شد، نه از راه بررسی سندی.

کاری که ما در این کتاب کردیم، با همین هدف انجام شده است؛ چرا که هر کس روایات این کتاب در مورد شجاعت، علم، ایمان، عدالت و بدعت های خلفا را ببیند، به ساختگی بودن روایات فضائل آن ها یقین پیدا خواهد کرد؛ به خصوص که هیچ یک از احادیث فضائل خلفا، به درجه ی تواتر نمی رسند.

---

[۱] «قسم به کسی که جانم در دست اوست ، هیچ کس ما اهل بیت را دشمن نمی دارد جز اینکه خدا داخلش می کند در جهنم.» سلسلة الأحاديث الصحيحة ، ج ۵ ص ۶۴۳ ح ۲۴۸۸ «والذی نفسی بیده ، لا یبغضنا أهل البیت أحد إلا أدخله الله النار»

[۲] «از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای علی ! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.» صحیح مسلم ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸ «قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبی الأمی إلی أن لا یحبنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق »

«ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: هرکس ما اهل بیت را دشمن بدارد، منافق است.» فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۶۶۱ ح ۱۱۲۶«عن أبی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من أبغضنا أهل البیت فهو منافق»

همچنین از ابو سعید خدری با سند صحیح (طبق نظر وصی الله بن محمد عباس) نقل شده است که گفت: « ما اهل مدینه، منافقان انصار را با بغضشان به علی علیه السلام می شناختیم.» فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۵۷۹ حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا اسود بن عامر قثنا إسرائيل عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدري قال إنما كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم عليا

[۳]«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نشانه ی منافق سه چیز است: هنگامی که سخن بگوید دروغ می گوید، هنگامی که وعده بدهد خلف وعده میکند و خیانت در امانت می کند.» صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۱ ح ۳۳ و صحیح مسلم ج ۱ ص ۷۸ ح ۵۹ «عن النبی قال آیة المنافق ثلاث إذا حدث کذب وإذا وعد أخلف وإذا أؤتمن خان »

بخش اول: شجاعت خلفا

در مورد شجاعت ابوبکر، عمر و عثمان نه تنها مطلبی دال بر اشجعیت آنها گزارش نشده، بلکه مواردی خلاف آن نقل شده است.

یکم: ترس عمر از اسلام آوردن

گفته شده: هنگامی که عمر اسلام آورد، قریش به وحشت افتاد و با اسلام عمر، مسلمانان نیرومند شدند و گفته شده: خداوند به وسیله عمر بن خطاب اسلام را عزت بخشید و ...

در حالی که بخاری در صحیحش از عبدالله بن عمر روایت می کند که گفت:

«عمر در حالی که ترسیده بود و در خانه مانده بود، عاص بن وائل آمد و به او گفت: تو را چه می‌شود؟ گفت: قوم تو می‌گویند که اگر اسلام بیاورم، مرا می‌کشند. گفت: بعد از آنکه من تو را امان دادم، کسی با تو کاری ندارد. عاص خارج شد و مردم را دید که به سویی می‌روند. گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: این پسر خطاب را که اسلام آورده می‌جوئیم. گفت: کاری به او نداشته باشید؛ پس مردم بازگشتند.»[۱]

دوم: ترس و فرار خلفا در جنگ ها

در مورد جنگهای خلفا نیز، آنچه که در تاریخ ثبت شده، این است که آن ها هر وقت در نبرد ها عرصه را تنگ می دیدند، پا به فرار می گذاشتند که در اینجا به نمونه هایی اشاره می کنیم.

فرار در جنگ احد

جنگ احد از این رو که به نص قرآن، مرتبط با ایمان می باشد، اهمیتش بیشتر است؛ چرا که خداوند در قرآن بیان می دارد که فرار کنندگان در جنگ احد، مومن نبودند.

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّـهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ.﴾

«و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته [= مؤمنان و کافران] با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان

---

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۴۰۳ ح ۳۶۵۱ زید بن عبد الله بن عمر عن أبیه قال بینما هو فی الدار خائفا إذ جاءه العاص بن وائل السهمی أبو عمرو علیه حلة حبرة وقمیص مکفوف بحریر وهو من بنی سهم وهم حلفاؤنا فی الجاهلیة فقال له ما بالك قال زعم قومك أنهم سیقتلوننی إن أسلمت قال لا سبیل إلیك بعد أن قالها أمنت فخرج العاص فلقی الناس قد سأل بهم الوادی فقال أین تریدون فقالوا نرید هذا بن الخطاب الذی صبأ قال لا سبیل إلیه فکر الناس

خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند.» [۱]

فرار عثمان در جنگ احد

عثمان در جنگ بدر حاضر نبود و در جنگ احد هم که حاضر بود، فرار کرد. در دیگر جنگ هایی هم که حاضر بوده، دلیری و دلاوری از او دیده نشده است.

فرار عثمان در جنگ احد، از مسلّمات است و حتی در صحیح بخاری نیز آمده است، که ما به چند روایت معتبر السند اشاره می کنیم.

روایت اول:

بخاری در صحیحش از عثمان بن موهب روایت کرده است که گفت:

«مردی برای حج آمده بود که دید عده ای [در جایی] نشسته اند. گفت: اینها چه کسانی هستند؟ گفتند: آنها از قریش هستند. او گفت: بزرگ و شیخ آنها کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر. او گفت: ای ابن عمر! من درباره امری از تو سؤال می کنم؛ پس پاسخم گو. تو را قسم به حرمت این کعبه، آیا می دانی که عثمان در روز احد فرار کرد؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می دانی که او در جنگ بدر غایب بود؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می دانی در بیعت رضوان نیز غایب بود و در آن حضور نداشت؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: الله اکبر. ابن عمر گفت: پیش بیا تا برایت مشخص سازم (علت این وقایع را). درباره فرار او در احد، پس من شهادت می دهم که خدا از او درگذشت ... .»[۲]

روایت دوم:

بخاری همچنین در صحیحش از نافع روایت کرده است که:

«شخصی نزد عبد الله بن عمر آمد و گفت: ای ابا عبد الرحمان ... نظرت در مورد علی عليه‌السلام و عثمان چیست؟ ابن عمر گفت: اما عثمان، خداوند از گناه او (فرارش در جنگ احد) درگذشت ؛ ولی شما دوست

---

[۱] آل عمران: ۱۶۶

[۲] صحیح البخاري ج ۴ ص ۱۴۹۱ ح ۳۸۳۹ حدثنا عبدان أخبرنا أبو حمزة عن عثمان بن موهب قال جاء رجل حج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القعود قالوا هؤلاء قريش قال من الشيخ قالوا بن عمر فأتاه فقال إني سائلك عن شيء أتحدثني قال أنشدك بحرمة هذا البيت أتعلم أن عثمان بن عفان فر يوم أحد قال نعم قال فتعلمه تغيب عن بدر فلم يشهدها قال نعم قال فتعلم أنه تخلف عن بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم فكبر قال بن عمر تعال لأخبرك ولأبين لك عما سألتني عنه أما فراره يوم أحد فأشهد أن الله عفا عنه

ندارید که او را ببخشید؛ اما علی (علیه السلام)؛ پس او پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و داماد او است.»[۱]

احمد بن حنبل این روایت را با سندی دیگر در کتاب فضائل الصحابه، اینگونه نقل کرده است:

«علاء بن عرار گوید: از ابن عمر درباره ی علی (علیه السلام) و عثمان پرسیدم. پس گفت: اما علی (علیه السلام)، پس این خانه اش است و به غیر از آن، چیز دیگری به تو نمی گویم (همین قدر در شناخت او بس است) و اما عثمان؛ پس او بین خودش و خدای عروجل مرتکب گناه بزرگی شد که آمرزیده شد و در میان شما مرتکب گناه کوچکی شد که او را کشتید.»[۲]

وصی الله بن محمد عباس در تحقیق این کتاب، در پاورقی، بعد از تصحیح سند این روایت، تصریح کرده که مراد از گناه بزرگی که عثمان مرتکب شده، فرارش در جنگ احد است؛ همانطور که خداوند در آیه ی ۱۵۵ سوره آل عمران فرموده است.[۳]

همین روایت را نسائی نیز در سننش با عبارت « وأما عثمان فإنه أذنب ذنبا عظيما يوم التقى الجمعان» یعنی «عثمان در روز جنگ احد، مرتکب گناه بزرگی شد» نقل کرده و محققینش آن را صحیح دانسته اند.[٤]

روایت سوم:

احمد حنبل در مسندش با سند حسن (طبق نظر ارنؤوط)[٥] از شقیق روایت کرده است که گفت:

«عبد الرحمن بن عوف به ولید بن عقبه برخورد. ولید به او گفت: چرا به امیرالمومنین عثمان جفا روا میداری؟

---

[١] صحيح البخاري ج ۴ ص ۱۷۰۵ ح ۴۳۷۳ و ج ۴ ص ۱۶۴۱ ح ۴۲۴۳ عن نافع عن بن عمر رضي الله عنهما أن رجلا جاءه فقال يا أبا عبد الرحمن ... قال فما قولك في علي وعثمان قال بن عمر ما قولي في علي وعثمان أما عثمان فكان الله قد عفا عنه فكرهتم أن يعفو عنه وأما علي فابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه

[٢] حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا عبد الرزاق قال نا معمر عن أبي إسحاق عن العلاء بن عرار قال سألت بن عمر عن علي وعثمان فقال أما علي فهذا بيته لا أحدثك عنه بغيره وأما عثمان فإنه أذنب فيما بينه وبين الله عز وجل ذنبا عظيما فغفره له وأذنب فيما بينكم وبينه ذنبا صغيرا فقتلتموه

[٣] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ٢ ص ۵۹۵ ح ۱۰۱۲ قال وصى الله بن محمد العباس: إسناده صحيح / المراد به فراره مع من فر يوم أحد كما قال تعالي: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ. آل عمران: ۱۵۵ .

[٤] سنن النسائي الكبرى ج ۵ ص ۱۳۸ ح ۸۴۹۱ قال المحققان (سيد كسروى حسن و عبد الغفار سليمان البندارى) : صحيح رجاله ثقات / أخبرنا أحمد بن سليمان قال حدثنا عبيد الله قال حدثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن العلاء بن عرار قال سألت بن عمر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم عن علي وعثمان فقال أما علي فلا تسألني عنه وانظر إلى منزله من رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس في المسجد بيت غير بيته وأما عثمان فإنه أذنب ذنبا عظيما يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه وغفر له وأذنب فيكم ذنبا دون فقتلتموه

[٥] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۵۲۵ ح ۴۹۰ قال شعيب الارؤوط: إسناده حسن

عبد الرحمن گفت: به او بگو: من در نبرد " عینین " (عاصم توضیح می دهد که مقصود نبرد "احد" است) نگریختم، و از شرکت در نبرد " بدر " خود داری ننمودم و رویه عمر را ترک نکردم. ولید این خبر را به عثمان برد. عثمان گفت: این که گفت من در نبرد " عینین" گریختم، چگونه گناه است، در حالی که خدا از آن در گذشته است وفرموده: ﴿کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آنها را بخشید.﴾ (آل عمران: ۱۵۵) درباره این که گفت من در نبرد " بدر " حضور نیافتم، از آن جهت بود که رقیه دختر پیامبر خدا ﷺ را پرستاری می کردم، در همان بیماری اش که منتهی به مرگش شد و پیامبر خدا ﷺ برایم سهمی معین کرد و هر که پیامبر خدا ﷺ برایش تعیین سهم نماید، چنان است که حضور و شرکت داشته باشد. درباره این که گفت من رویه عمر را ترک نکرده ام، باید بگویم که نه من یارای پیروی از آن را دارم و نه او. حالا پیشش برو و این مطالب را به او برسان.»[۱]

روایت چهارم:

ابوبکر بزار، قریب به مضمون روایت قبلی را با سندی دیگر، از سعید بن مسیب چنین نقل کرده است:

«عثمان صدایش را بر عبدالرحمن بن عوف بلند کرد؛ پس عبدالرحمن به او گفت: به چه چیزت می بالی که صدایت را بر من بلند میکنی؟ در حالی که من در بدر حاضر بودم و تو نبودی و با رسول خدا ﷺ در بیعت رضوان بیعت کردم و تو بیعت نکردی و در روز احد فرار کردی و من فرار نکردم. پس عثمان گفت: ... و اما سخنت که در روز احد فرار کردم و تو فرار نکردی؛ پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آنها را بخشید.﴾ (آل عمران: ۱۵۵) پس چرا گناهی را بر من عیب میگیری که خداوند مرا در مورد آن عفو کرده است؟!»[۲]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا معاوية بن عمرو ثنا زائدة عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال له الوليد ما لي أراك قد جفوت أمير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن أبلغه اني لم أفر يوم عينين قال عاصم يقول يوم أحد ولم أتخلف يوم بدر ولم أترك سنة عمر قال فانطلق فخبر ذلك عثمان قال فقال أما قوله اني لم أفر يوم عينين فكيف يعيرني بذنب وقد عفا الله عنه فقال (إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان إنما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم) وأما قوله إني تخلفت يوم بدر فإني كنت أمرض رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمي ومن ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد وأما قوله إني لم أترك سنة عمر فإني لا أطيقها ولا هو فأته فحدثه بذلك

[۲] مسند البزار ج ۲ ص ۳۴-۳۵ ح ۳۸۰ حدثنا يوسف بن موسى القطان الواسطي قال نا عثمان بن مخلد قال نا سلام أبو المنذر عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب قال رفع عثمان صوته على عبد الرحمن بن عوف فقال له عبد الرحمن لأي شيء ترفع

نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت از بزار، سندش را حسن دانسته است.[۱]

روایت پنجم:

ابن اسحاق با سند صحیح[۲] از عبدالله بن زبیر روایت کرده است که گفت:

«شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: طلحه هنگامی که آن فداکاری را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، بهشت را برای خود واجب کرد، در حالی که مردم از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کرده بودند؛ حتی بعضی از آنها به منقا، پایین تر از اعوص، رسیده بودند و عثمان بن عفان، عقبهٔ بن عثمان و سعد بن عثمان (دو نفر از انصار) فرار کردند و از بنی زریق رفتند تا به جلعب (کوهی نزدیک مدینه) رسیدند و سه روز در آنجا ماندند و سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و آن حضرت فرمود: به مکان وسیعی رفتید !!»[۳]

ابن عبد البر این روایت را با ارسال مسلّم نقل کرده است.[٤]

فخر رازی نیز به صراحت می گوید:

«عثمان با دو نفر از انصار به نام‌های سعد و عقبه گریخت تا به یک جای دوری رسیدند و پس از سه روز بازگشتند.»[٥]

صوتك علي وقد شهدت بدرا ولم تشهد وبايعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم تبايع وفررت يوم أحد ولم أفر فقال عثمان ... وأما قولك فررت يوم أحد ولم أفر فإن الله تبارك وتعالى قال (إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان إنما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم) فلم تعيرني بذنب قد عفا الله لي عنه

[۱] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۸۴-۸۵ قال الهيثمي: رواه البزار وإسناده حسن وقد تقدمت له طريق في هذا الباب وغيره

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن الحسين الحراني: ثقة / عبد الله بن محمد القضاعي (النفيلى): ثقة / محمد بن سلمة الباهلي: ثقة / ابن اسحاق القرشي: صدوق / يحيى بن عباد الزبيري: ثقة / عباد بن عبد الله القرشي: ثقة / عبد الله بن الزبير الأسدي: صحابى

[۳] سيرة ابن إسحاق ج ۳ ص ۳۱۱ و همچنین تاريخ الطبري ج ۲ ص ۶۹ با کمی تفاوت در سند. أخبرنا عبد الله بن الحسن قال نا النفيلي قال نا محمد ابن سلمة عن محمد بن اسحاق قال حدثني يحيى بن عباد بن عبد الله بن الزبير عن أبيه عن عبد الله بن الزبير قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول أوجب طلحة حين صنع ما صنع برسول الله وقد كان الناس انهزموا عن رسول الله حتى انتهى بعضهم إلى المنقا دون الأعوص وفر عثمان بن عفان وعقبة بن عثمان وسعد بن عثمان رجلان من الأنصار ثم من بني زريق حتى بلغوا الجلعب جبلا بناحية المدينة فأقاموا به ثلاثا ثم رجعوا إلى رسول الله عليه السلام فقال رسول الله فيما زعموا لقد ذهبتم فيها عريضة

[٤] الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۳ ص ۱۰۷۴ رقم ۱۸۲۶ در ترجمه ی عقبة بن عثمان

[٥] التفسير الكبير ج ۹ ص ۴۲ ومنهم المنهزمين أيضا عثمان انهزم مع رجلين من الأنصار يقال لهما سعد وعقبة، انهزموا حتى بلغوا موضعا بعيدا ثم رجعوا بعد ثلاثة أيام

فرار عمر در جنگ احد

فخر رازی می گوید:

«از فرار کنندگان (در جنگ احد) عمر بود، ولی او از نخستین فرار کنندگان نبود و زیاد دور نرفته بود، بلکه بر بالای کوه ثابت ماند تا پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌جا آمد»!![۱]

روایت اول:

«عمر در روز جمعه هنگام خطبه خواندن، سوره آل عمران را می‌خواند تا رسید به این آیه: ﴿آنان که روز برخورد دو لشکر به شما پشت کرده و گریختند﴾ سپس گفت: روز اُحُد پس از آن که شکست خوردیم، من فرار کردم و از کوه بالا می‌رفتم، به طوری که احساس کردم که همانند بز کوهی پرش و خیزش دارم و به شدت تشنه شده بودم. شنیدم مردی می‌گفت: محمد صلی الله علیه و آله کشته شد. گفتم: هر کس بگوید محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، او را می‌کشم. به کوه پناه آورده و همه بالای کوه جمع شدیم، در این هنگام بود که این آیه نازل شد.»[۲]

این روایت را طبری با سند معتبر نقل کرده است.[۳]

---

[۱] التفسیر الکبیر ج ۹ ص ۴۲ ومن المنهزمین عمر ، الا أنه لم یکن فی أوائل المنهزمین ولم یبعد ، بل ثبت علی الجبل إلی أن صعد النبی

[۲] تفسیر الطبری ج ۴ ص ۱۴۴ حَدَّثَنَا يَحْيَى، قثنا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الرِّفَاعِيُّ، قثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، قثنا عَاصِمُ بْنُ كُلَيْبِ بْنِ شِهَابٍ الْجَرْمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَرَأَ آلَ عِمْرَانَ، وَكَانَ يُعْجِبُهُ إِذَا خَطَبَ أَنْ يَقْرَأَهَا، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ف إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِق. الآيَةَ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ هُزِمْنَا فَفَرَرْتُ حَتَّى صَعِدْتُ الْجَبَلَ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي أَنْزُو كَأَنَّنِي أَرْوَى وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: قُتِلَ مُحَمَّدٌ. فَقُلْتُ: لا أَجِدُ أَحَدًا، يَقُولُ: قُتِلَ مُحَمَّدٌ صلي الله عليه وسلم إِلا قَتَلْتُهُ، حَتَّى اجْتَمَعُوا عَلَى الْجَبَلِ، فَنَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ». الآيَةَ كُلَّهَا

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن يحيى البغدادي: ثقة / محمد بن يزيد الرفاعي: ؟ / أبو بكر بن عياش الأسدي: صدوق حسن الحديث / عاصم بن كليب الجرمي: ثقة / كليب بن شهاب الجرمي: ثقة

توثیق ابو هشام الرفاعی:

احمد محمد شاکر در تحقیق کتاب تفسیر طبری بعد از جمع بندی اقوال علمای جرح و تعدیل، او را توثیق کرده و گفته است:

«أبو هاشم الرفاعی– شیخ الطبری : هو محمد بن یزید بن محمد بن کثیر قاضی بغداد تکلم فیه بعضهم ، والراجح توثیقه وقد روی عنه مسلم فی صحیحه» **ترجمه:** «ابو هشام الرفاعی – شیخ طبری – : او همان محمد بن یزید بن محمد بن کثیر، قاضی بغداد است و بعضی از علما در تضعیف او سخن گفته اند، ولی آنچه که ارجحیت دارد، توثیق اوست و مسلم نیز در صحیحش از او روایت نقل کرده است.» تفسیر الطبری بتحقیق شاکر ، ج ۴ ص ۵۸۹ پاورقی ح ۴۸۸۸ سایت شامله

روایت دوم:

«انس بن نضر، عموی انس بن مالک [به هنگام جنگ احد و آنگاه که مسلمانان فرار کردند] به «عمر بن خطاب» و «طلحه بن عبیدالله» برخورد که در میان مردانی از مهاجرین و انصار بوده و دست از جنگ برداشته بودند؛ پس گفت: چرا نشسته اید [و دست از جنگ برداشته اید]؟ گفتند: «رسول خدا ﷺ کشته شد.» انس گفت: «اگر رسول خدا ﷺ کشته شده، پس شما زندگانی پس از او را می خواهید چه؟ بلند شوید و بجنگید تا کشته شوید در راهی که رسول خدا ﷺ در آن راه کشته شد.» انس این را گفت و به دشمن حمله کرد و آنقدر جنگید تا کشته شد.»[۱]

این روایت را محمد بن عبد الوهاب تلقی به قبول کرده و با ارسال مسلّم آن را نقل کرده است.[۲]

فرار ابوبکر در جنگ احد

علاوه بر روایاتی که از ثابت ماندگان در جنگ احد یاد کرده و از ابوبکر نام نبرده اند _جلوتر بیان خواهیم کرد_ روایاتی نیز وجود دارند که فرار ابوبکر را صراحتا بیان کرده اند.

روایت اول:

«عایشه می‌گوید: ابوبکر هر گاه یاد روز اُحُد می‌افتاد، گریه می‌کرد و می‌گفت: آن روز، روز طلحه بود. سپس گفت: نخستین کسی که در آن روز (پس از فرار) بازگشت، من بودم؛ رسول خدا ﷺ را دیدم که با یکی از کفار می‌جنگید، به طلحه گفتم: همان جایی که هستی باش که من چیزهایی را از دست داده‌ام، مردی از خویشان من است که عزیزتر است از تمام آنچه بین مشرق و مغرب است. و من به رسول خدا ﷺ نزدیکتر بودم، کسی را که نمی‌شناختم به طرف رسول خدا ﷺ آمد، هنگامی که نزدیک شد دیدم ابو عبیده جراح است، خودمان را به پیامبر ﷺ رساندیم؛ دیدم دندان‌های جلوی آن حضرت شکسته شده و صورتش شکافته و دو حلقه از حلقه‌های زره در صورتش فرو رفته بود.»[۳]

---

[۱] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۶ ؛ تفسیر الطبری ج ۴ ص ۱۱۲-۱۱۳ و الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۵۰ فحدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة قال حدثنی محمد بن إسحاق قال حدثنی القاسم بن عبدالرحمن بن رافع أخو بنی عدی بن النجار قال انتهی أنس بن النضر عم أنس بن مالك إلی عمر بن الخطاب وطلحة بن عبید الله فی رجال من المهاجرین والأنصار وقد ألقوا بأیدیهم فقال ما یجلسکم قالوا قتل محمد رسول الله قال فما تصنعون بالحیاة بعده قوموا فموتوا کراما علی ما مات علیه رسول الله ثم استقبل القوم فقاتل حتی قتل وبه سمی أنس بن مال ك

[۲] مختصر السیرة ج ۱ ص ۱۶۳

[۳] مسند الطیالسي ج ۱ ص ۳ ح ۶ حدثنا أبو داود قال حدثنا ابن المبارك عن إسحاق بن یحیی بن طلحة بن عبید الله قال أخبرني عیسی بن طلحة عن أم المؤمنین عائشة قالت کان أبو بکر رضي الله عنه إذا ذکر یوم أحد بکی ثم قال ذاك کله یوم طلحة

این روایت را ابو داود طیالسی (متوفای ۲۰۴ هـ) نقل کرده و حاکم نیشابوری تصحیح نموده است.[۱]

روایت دوم:

«اسماعیل بن عمر می‌گوید: هنگامی که عمر دستور داد تا نام افراد را جهت دریافت حقوق از بیت المال بنویسند، طلحه بن عبید الله با یک نفر از بنی تمیم آمد و درخواست نام نویسی کرد. مردی از انصار با جوانی لاغر آمد و او هم همین درخواست را داشت. عمر پرسید: این پسر کیست؟ گفت: پسر برادرت براء بن نضر. عمر به وی خوش آمد گفت و او را در آغوش گرفت و برای وی چهار هزار تعیین کرد.

طلحه گفت: دوستان مرا هم در نظر داشته باش. برای آنان نیز هر کدام ششصد تعیین کرد. طلحه گفت: مانند امروز این چنین تفاوت و اختلاف ندیده‌ام. عمر گفت: فکر می کنی دوستانت و پسر برادرم را در یک سطح و اندازه باید قرار دهم؟ روز اُحُد پدر این پسر نزد من و ابوبکر آمد، و ما دو نفر از کشته شدن رسول خدا ﷺ صحبت می‌کردیم، به ما گفت: چرا نشسته اید؟ اگر رسول خدا ﷺ کشته شده است، خدای او نمرده است، بلکه او زنده است و نمی میرد. سپس شمشیرش را به دست گرفت و به جنگ دشمن رفت، بیست ضربه بر سینه و صورت وی دشمن وارد کرد که سرانجام به شهادت رسید؛ ولی اینها پدرانشان بر تکذیب رسول خدا ﷺ کشته شدند؛ پس چگونه فرزند کسی که همراه رسول خدا ﷺ جنگیده است را همانند فرزند کسی قرار دهم که با رسول خدا ﷺ جنگ کرده است؟! به خدا پناه می برم از اینکه منزلتشان را برابر قرار دهیم.»[۲]

ثم أنشأ يحدث قال كنت أول من فاء يوم أحد فرأيت رجلا يقاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم دونه وأراه قال يحميه قال فقلت كن طلحة حيث فاتني ما فاتني فقلت يكون رجلا من قومي أحب إلي وبيني وبين المشرق رجل لا أعرفه وأنا أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم منه وهو يخطف المشي خطفا لا أخطفه فإذا هو أبو عبيدة بن الجراح فانتهينا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كسرت رباعيته وشج في وجهه وقد دخل في وجنته حلقتان من حلق المغفر

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۲۹۸ ح ۵۱۵۹ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[۲] الاستذكار ج ۳ ص ۲۴۸-۲۴۹ وذكر عمر قال حدثنا محمد بن حاتم قال حدثنا على بن ثابت قال حدثنى موسى بن ثابت بن عيينة عن إسماعيل بن عمر قال لما فرض عمر بن الخطاب الديوان جاءه طلحة بن عبيد الله بنفر من بنى تميم ليفرض لهم وجاءه رجل من الأنصار بغلام مصفر سقيم فقال عمر للأنصار من هذا الغلام قالوا هذا بن أخيك هذا بن أنس بن النضر قال عمر مرحبا وأهلا وضمه إليه وفرض له ألفا فقال له طلحة يا أمير المؤمنين انظر فى أصحابى هؤلاء قال نعم يفرض له فى ستمائة ستمائة فقال طلحة والله ما رأيتك كاليوم أى شىء هذا فقال عمر أنت يا طلحة تظنن أنى أنزل هؤلاء منزلة هذا هذا بن من جاءنا يوم أحد أنا وأبو بكر وقد أشيع أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل فقال يا أبا بكر ويا عمر ما لى أراكما واجفان إن كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل فإن الله حى لا يموت ثم ولى بسيفه فضرب عشرين ضربة عدها فى وجهه ثم قتل شهيدا وهؤلاء قتل آباؤهم على تكذيب رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف أجعل بن من قاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم كابن من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم معاذ الله أن نجعله بمنزلة سواء

حضرت علی علیه السلام تنها پایدار جنگ احد

علاوه بر این روایات، روایاتی نیز وجود دارد که از ثابت ماندگان در جنگ احد یاد کرده، که نامی از خلفا در آن دیده نمی شود.

مسلم در صحیحش روایت میکند که تنها هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجرین)؛ یعنی در مجموع ۹ نفر در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله ماندند و ایستادگی کردند:

«انس بن مالک می‌گوید: روز جنگ احد، رسول الله صلی الله علیه وآله با هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجران) تنها ماند؛ و هنگامی که مشرکین به او نزدیک شدند، فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا اینکه به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» پس مردی از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. دوباره مشرکین نزدیک شدند. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» این بار، مرد دیگری از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. و این ماجرا همچنان ادامه پیدا نمود تا اینکه هر هفت انصاری کشته شدند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: «ما با همراهانمان انصاف نکردیم.» (هر هفت نفر آنان کشته شدند و دو نفر مهاجر همچنان باقی ماندند.»[۱]

در روایت دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جنگاوری چند نفر از انصار تمجید کرده اند که حاکی از ثابت ماندن آنهاست:

«از ابن عباس روایت شده است که گفت: علی علیه السلام با شمشیرش بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که او خون را از صورت رسول خدا صلی الله علیه وآله می شست؛ پس گفت: این شمشیر را بگیر که با آن به خوبی پیکار کردم. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اگر تو امروز به خوبی جنگیدی، سهل بن حنیف، عاصف بن ثابت، حارث بن صمه و ابو دجانه نیز به خوبی جنگیدند.»[۲]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۱۵ ح ۱۷۸۹ عن أنس بن مالک أن رسول الله أفرد یوم أحد فی سبعة من الأنصار ورجلین من قریش فلما رهقوه قال من یردهم عنا وله الجنة أو هو رفیقی فی الجنة فتقدم رجل من الأنصار فقاتل حتی قتل ثم رهقوه أیضا فقال من یردهم عنا وله الجنة أو هو رفیقی فی الجنة فتقدم رجل من الأنصار فقاتل حتی قتل فلم یزل کذلک حتی قتل السبعة فقال رسول الله لصاحبیه ما أنصفنا أصحابنا

[۲] عن بن عباس قال دخل علی بسیفه علی فاطمة رضی الله عنهما وهی تغسل الدم عن وجه رسول الله فقال خذیه فلقد أحسنت به القتال فقال رسول الله إن کنت قد أحسنت القتال الیوم فلقد أحسن سهل بن حنیف وعاصم بن ثابت والحارث بن الصمة وأبو دجانة هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجاه وفیه تأدیب لمن یری هو أفضل منه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به صحت سندش داده است[۱]؛ همچنین طبرانی نیز نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده[۲] و هیثمی نیز رجالش را رجال صحیح دانسته است.[۳]

ابن ابی شیبه نیز از محمد بن کعب القرظی روایت کرده است که گفت:

« علی علیه السلام در روز احد، فاطمه علیها السلام را ملاقات نمود و فرمود: این شمشیر را بگیر که مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، اگر امروز به خوبی جنگ کردی، پس ابو دجانه، مصعب بن عمیر (از مهاجرین)، حارث بن صمه و سهل بن حنیف (سه نفر از انصار) و مردی از قریش نیز به خوبی جنگیدند.»[٤]

ابوبکر بیهقی نیز چنین روایت کرده است:

«از عروه بن زبیر نقل شده است که گفت: ... علی بن ابی طالب علیه السلام به مهراس (برکه ای در بالای کوه احد) رفت [تا آب بیاورد] و به فاطمه علیها السلام فرمود: این شمشمیر را نگه دار که در خور سرزنش نیست؛ پس با ظرفی آب آمد ... پس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشمیر خضاب شده به خون علی علیه السلام را دید، فرمود: اگر به خوبی جنگ کردی، پس به تحقیق که عاصم بن ثابت، حارث بن صمه و سهل بن حنیف نیز به خوبی جنگیدند. و فرمود: مرا از مردم خبر بده که چه کردند و کجا رفتند؟ [علی علیه السلام] گفت: همگی کافر شدند (یعنی همه ی مسلمانان فرار کردند). فرمود: اما مشرکین هرگز تا ابد به چنین پیروزی از ما نمی رسند... .»[٥]

---

[١] المستدرک علی الصحیحین ج ٣ ص ۴۶۳ ح ۵۷۳۷ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٢] المعجم الکبیر ج ١١ ص ٢٥١ ح ١١۶۴۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا محمد بن عثمان بن أبی شیبة وهو صدوق حسن الحدیث

[٣] مجمع الزوائد ج ۶ ص ١٢٣ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

[٤] مصنف ابن أبی شیبة ج ٧ ص ٣٧٠ ح ٣۶٧٧٩ حدثنا زید بن حباب قال أخبرنا موسى بن عبیدة قال أخبرنی محمد بن کعب القرظی أن علیا لقی فاطمة یوم أحد فقال خذی السیف غیر مذموم فقال رسول الله یا علی إن کنت أحسنت القتال الیوم فقد أحسنه أبو دجانة ومصعب بن عمیر والحارث بن الصمة وسهل بن حنیف ثلاثة من الأنصار ورجل من قریش

[٥] دلائل النبوة ج ٣ ص ٢٨٢-٢٨٣ أخبرنا أبو عبد الله الحافظ قال أخبرنا أبو جعفر البغدادی قال حدثنا محمد بن عمرو بن خالد قال حدثنا أبی قال حدثنا ابن لهیعة عن أبی الأسود عن عروة بن الزبیر قال ... وسعى علی بن أبی طالب رضی الله عنه إلى المهراس وقال لفاطمة امسکی هذا السیف غیر ذمیم فأتى بماء فی مجنة ... فلما أبصر رسول الله سیف علی مخضبا دما قال إن کنت أحسنت القتال فقد أحسن عاصم بن ثابت والحارث بن الصمة وسهل بن حنیف وقال أخبرونی عن الناس ما فعلوا أو أین ذهبوا قال کفر عامتهم قال أما إن المشرکین لن یصیبوا منا مثلها أبدا نبیحهم ثم أقبلوا إلى دورهم

سند این روایت نیز معتبر است.[۱]

بنابر این روایات، یکی از دو نفر قریشیِ ثابت مانده در جنگ احد که در روایت مسلم آمده، امیرالمومنین ﷺ بوده است.

قریشی دیگر هم به گمان عامه طلحه بوده است:

---

[۱] بررسی سند روایت:

الحاكم النيسابوري: ثقة حافظ / محمد بن محمد الجمال: ثقة ثبت / محمد بن عمرو الحراني: توثیقش می آید/ عمرو بن خالد الحراني: ثقة / عبد الله بن لهيعة الحضرمي: توثیقش می آید / محمد بن عبد الرحمن الأسدي: ثقة / عروة بن الزبير الأسدي: ثقة فقيه مشهور

توثیق محمد بن عمرو الحرانی

ذهبی در ترجمه ی پدرش عمرو بن خالد، از محمد به عنوان الامام یاد کرده است:

«عمرو بن خالد خ ق ابن فروخ بن سعيد بن عبد الرحمن بن واقد بن ليث الحافظ الحجة أبو الحسن التميمى ويقال الخزاعى الجزرى الحرانى نزيل مصر وهو والد الامام أبى علاثة محمد بن عمرو.» سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۴۲۷-۴۲۸

ضیاء مقدسی در صحیحش از او روایت نقل کرده و محقق کتاب، دکتر عبدالملک دهیش سند روایاتش را حسن دانسته است.

الاحاديث المختارة، ج ۴ ص ۳۱۸ ح ۱۴۹۹، ج ۸ ص ۹۳ و ...

لازم به ذکر است که این راوی طبق برنامه جوامع الکلم، شیخ ۱۴ نفر از راویان ثقه در نزد اهل سنت است.

توثیق عبدالله بن لهیعه

احمد شاکر که از علمای معاصر است و همه ی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را دیده، چنین می گوید:

«او ثقه و صحیح الحدیث است و درباره اش خیلی ها بدون دلیل به جهت حفظش سخن گفته اند و ما بسیاری از احادیثش را تحقیق کرده ایم و کلام علما در مورد او را فهمیده ایم، سپس متقاعد شدیم که او صحیح الحدیث است و آنچه از ضعف در روایاتش وجود دارد، تنها از جانب کسانی است که او از آن ها روایت کرده است و یا کسانی که آن ها از او روایت کرده اند و البته او نیز مانند همه ی راویان، خطا می کند.»

سنن الترمذی بتحقيق وشرح احمد محمد شاكر ، ج ۱ ص ۱۶ ح ۱۰ وهو ثقة صحيح الحديث وقد تكلم فيه كثيرون بغير حجة من جهة حفظه، وقد تتبعنا كثيراً من حديثه، وتفهمنا كلام العلماء فيه فترجح لدينا أنه صحيح الحديث، وأن ما قد يكون فى الرواية من الضعف إنما هو ممن فوقه أو ممن دونه، وقد يخطئ هو كما يخطئ كل عالم وكل راو.

ابو جعفر اسکافی _که ذهبی از او به عنوان علامه[۱] و خطیب بغدادی به عنوان یکی از متکلمین معتزله[۲] یاد کرده اند_ در جواب ادعای جاحظ مبنی بر ثبات ابوبکر در روز احد، تنها ثابت ماندگان را علی علیه السلام و طلحه دانسته و این مطلب را به جمهور مورخین و سیره نگاران اهل سنت نسبت داده است:

«جاحظ گفته است: ابوبکر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد ثابت ماند، همانطور که علی علیه السلام ثابت ماند؛ لذا افتخاری برای هیچ کدام از آن دو بر دیگری در آن روز نیست. شیخ ما ابو جعفر رحمه الله [در جوابش] گفت: اما ثباتش (ثبات ابوبکر) در روز احد، پس بیشتر مورخین و ارباب سیره نگاران آن را انکار می کنند و جمهور آنها روایت می کنند که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نماند بجز علی علیه السلام و طلحه.»[۳]

محمد بن عبد الوهاب نیز در بحث ماجرای جنگ احد می نویسد:

«در آن روز ابو دجانه، طلحه، حمزه (علیه السلام)، علی (علیه السلام)، نضر بن انس و سعد بن الربیع به خوبی امتحان دادند ... و مشرکین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم بردند و ایشان را مجروح کردند و دندانش را شکستند و مصعب بن عمیر (پرچمدار مسلمین) در پیشاپیش آن حضرت به شهادت رسید؛ پس پرچم را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد ... .»[٤]

از این سخن محمد بن عبدالوهاب نیز روشن می شود که آن دو نفر از مهاجرین که در معرکه ی احد ثابت ماندند، حضرت علی علیه السلام و طلحه بودند.

اما طلحه نیز بعد از شنیدن ندای کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله فرار کرد که روایتش در روایت دوم در مبحث فرار عمر در جنگ احد گذشت.

در نتیجه تنها شخص از قریش و مهاجرین (از میان زندگان) که در معرکه ایستادگی کرد، امیر المومنین علیه السلام بوده، همانطور که حاکم در مستدرکش از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

---

[١] سير أعلام النبلاء ج ١٠ ص ٥٥٠ الإسكافي وهو العلامة أبو جعفر محمد بن عبد الله السمرقندي ثم الإسكافي المتكلم وكان أعجوبة في الذكاء وسعة المعرفة مع الدين والتصون والنزاهة

[٢] تاريخ بغداد ج ٥ ص ٤١٦ رقم ٢٩٢٩ محمد بن عبد الله أبو جعفر المعروف بالإسكافي أحد المتكلمين من معتزلة البغداديين له تصانيف معروفة وكان الحسين بن علي الكرابيسي يتكلم معه ويناظره وبلغني أنه مات في سنة أربعين ومائتين

[٣] شرح نهج البلاغة ج ١٣ ص ١٧٧ قال الجاحظ : وقد ثبت أبو بكر مع النبي يوم أحد ، كما ثبت علي ، فلا فخر لأحدهما على صاحبه في ذلك اليوم . قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله : أما ثباته يوم أحد : فأكثر المؤرخين وأرباب السير ينكرونه ، وجمهورهم يروي أنه لم يبق مع النبي إلا علي وطلحة

[٤] مختصر السيرة ج ١ ص ١٦٣ وأبلى يومئذ أبو دجانة ، وطلحة ، وحمزة ، وعلي ، والنضر بن أنس ، وسعد بن الربيع بلاء حسنا ... وخلص المشركون إلى رسول الله ، فجرحوه جراحات ، وكسروا رباعيته ، وقتل مصعب بن عمير بن يديه . فدفع اللواء إلى علي بن أبي طالب ...

«برای علی (علیه السلام) چهار خصلت و ویژگی هست که برای احدی نیست: او اولین نفر از بین عرب و عجم است که همراه رسول خدا (علیه السلام) نماز گزارد؛ او کسی است که پرچمدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همه ی جنگ ها بود؛ او کسی است که به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز مهراس (جنگ احد) مانده و مبارزه کرد [در حالیکه همگی مردم فرار کردند] و او کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را غسل داد و در قبرش گذاشت.»[۱]

فرار در جنگ خیبر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابتدا ابوبکر را با گروهی به طرف اهل خیبر فرستاد تا با آنان بجنگند، مدتی نگذشته بود که ابوبکر و یارانش شکست خورده و بازگشتند. پس از بازگشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمر را به سوی اهل خیبر فرستاد تا با آنان بجنگند، ولی مدتی نگذشت که آن ها نیز شکسته خورده و بازگشتند؛ لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناراحت شد و فرمود: فردا پرچم فرماندهی را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند؛ او با خیبریان خواهد جنگید تا پیروز شود. سپس پرچم را به امیرالمومنین (علیه السلام) داد و آن حضرت خیبر را فتح کرد.

روایت یکم:

«ابو بریده می گفت: خیبر را محاصره کردیم؛ پس ابوبکر پرچم را گرفت، ولی برای او فتح نشد و فردایش عمر گرفت و او نیز [شکست خورده] برگشت و برای او نیز فتح نشد و آن روز به مردم سختی و مشقت رسید؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: پرچمم را فردا به مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند؛ باز نمی گردد تا اینکه برایش فتح شود. و شب را با رضایت از خودمان که پیروزی فرداست، خوابیدیم؛ پس هنگامی که صبح شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز صبح را خواند، سپس ایستاد و پرچم را خواست، در حالی که مردم در صف هایشان بودند. پس، از میان ما انسان صاحب منزلتی در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود مگر اینکه امید داشت که پرچم برای او باشد. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) را خواست، در حالی که او چشم درد داشت. پس آب دهان در چشمانش ریخت و آن را برداشت و پرچم را به او داد و خداوند برای او فتح را مقرر کرد. راوی (ابو بریده) گوید: و من جزء حمله کنندگان به خیبر بودم.»[۲]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۲ حدثنی أبو عمرو محمد بن عبد الواحد الزاهد صاحب ثعلب إملاء ببغداد ثنا محمد بن عثمان بن أبی شیبة ثنا زکریا بن یحیی المصری حدثنی المفضل بن فضالة حدثنی سماک بن حرب عن عکرمة عن بن عباس رضی الله عنهما قال لعلی أربع خصال لیست لأحد هو أول عربی وأعجمی صلی مع رسول الله وهو الذی کان لواؤه معه فی کل زحف والذی صبر معه یوم المهراس وهو الذی غسله وأدخله قبره

[۲] عن عبد الله بن بریدة قال سمعت أبی بریدة یقول حاصرنا خیبر فأخذ اللواء أبو بکر ولم یفتح له وأخذ من الغد عمر فأنصرف ولم یفتح له وأصاب الناس یومئذ شدة وجهد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم إنی دافع لوائی غد إلی رجل یحب الله ورسوله ویحبه

این روایت را نسائی نقل کرده و ابو اسحاق حوینی[۱]، ألبانی[۲]، وصی الله بن محمد عباس[۳]، شعیب الأرنؤوط[٤] و حمزه احمد الزین[٥] آن را معتبر شمرده اند.

روایت دوم:

«از سلمه بن اکوع روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ ابوبکر را به سوی بعضی از قلعه های خیبر فرستاد؛ پس ابوبکر جنگید و تلاش کرد ولی فتحی نکرد.»[٦]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[۷]

روایت سوم:

«از ابی لیلی روایت شده است که که علی ؏ به او گفت: ای ابا لیلی، آیا همراه ما در خیبر نبودی؟ گفت: آری، به خدا قسم همراه شما بودم. فرمود: رسول خدا ﷺ ابوبکر را به سوی خیبر فرستاد؛ پس با مردم رفت و شکست خورد تا اینکه برگشت.»[۸]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[۹]

روایت چهارم:

«عبدالله بن بریده از پدرش نقل می کند که گفت: گاهی رسول خدا ﷺ سردرد می گرفت و یک روز یا دو روز استراحت می کرد و خارج نمی شد و هنگامی که در خیبر فرود آمدیم، سردرد ایشان را گرفت؛ پس نزد مردم

الله ورسوله لا یرجع حتى یفتح له وبتنا طیبة أنفسنا أن الفتح غدا فلما أصبح رسول الله صلى الله علیه وسلم صلى الغداة ثم قام قائما ودعا باللواء والناس على مصافهم فما منا إنسان له منزلة عند رسول الله صلى الله علیه وسلم إلا هو یرجو أن یکون صاحب اللواء فدعا على بن أبى طالب وهو أرمد فتفل فى عینیه ومسح عنه ودفع إلیه اللواء وفتح الله له قال وأنا فیمن تطاول لها

[۱] خصائص علی للنسائی ، ص ۲۸ ح ۱۴ پی دی اف؛ قال الحوینی: إسناده حسن

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۶ ص ۴۷ ح ۳۲۴۴ سایت شامله / قال الألبانی: وهذا إسناد صحیح على شرط مسلم

[۳] فضائل الصحابة لأحمد بتحقیق وصی الله ،ج ۱ ص ۷۳۴-۷۳۵ ح ۱۰۰۹ پی دی اف؛ با تصحیح سند روایت

[٤] مسند احمد ، ج ۵ ص ۳۵۳ ح ۲۳۰۴۳ سایت شامله / قال شعیب الأرنؤوط : حدیث صحیح وهذا إسناد قوی

[٥] مسند احمد ، ج ۱۶ ص ۴۹۱ ح ۲۲۸۸۹ پی دی اف؛ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

[٦] عن سلمة بن عمرو بن الأکوع رضى الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله علیه وسلم أبا بکر رضى الله عنه إلى بعض حصون خیبر فقاتل وجهد ولم یکن فتح هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۷] المستدرك على الصحیحین ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۸

[۸] عن أبى لیلى عن على أنه قال یا أبا لیلى أما کنت معنا بخیبر قال بلى والله کنت معکم قال فإن رسول الله صلى الله علیه وسلم بعث أبا بکر إلى خیبر فسار بالناس وانهزم حتى رجع هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۹] المستدرك على الصحیحین ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۸

نیامد و ابوبکر پرچم رسول خدا ﷺ را گرفت؛ سپس شروع کرد و جنگ سختی نمود و [شکست خورده] برگشت.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[۲]

روایت پنجم:

«از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ به سوی خیبر روانه شد. وقتی نزد خیبر رسید، عمر را به جنگ فرستاد و مردمی را هم با او فرستاد به سوی شهر یا قصر یهودیان. پس با آنها جنگیدند و طولی نکشید که عمر و همراهانش شکست خوردند و عقب نشستند، در حالی که لشکرش او را می ترساندند و او هم لشکرش را می ترساند. پس رسول خدا ﷺ روانه شد و ادامه ی حدیث.»[۳]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[٤]

روایت ششم:

«از جابر روایت شده است که گفت: پیغمبر ﷺ پرچم را در روز خیبر به عمر داد. او رفت و بازگشت، در حالی که همراهانش را می ترساند و همراهانش هم او را می ترساندند.»[٥]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده است.[٦]

اعتراف محمد ناصرالدین ألبانی

البانی بعد از ذکر روایات این ماجرا و بررسی آن ها، می نویسد:

«از اسانید و طرقی که گذشت و از آن بی نیاز می کند و به خصوص طریق بریده بن حصیب که صحیح

---

[۱] عبد الله بن بريدة عن أبيه رضى الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ربما أخذته الشقيقة فيلبث اليوم واليومين لا يخرج فلما نزل بخيبر أخذته الشقيقة فلم يخرج إلى الناس وأن أبا بكر رضى الله عنه أخذ راية رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نهض فقاتل قتالا شديدا ثم رجع هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۹

[۳] عن على رضى الله عنه قال سار النبى صلى الله عليه وسلم إلى خيبر فلما أتاها بعث عمر رضى الله تعالى عنه وبعث معه الناس إلى مدينتهم أو قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا أن هزموا عمر وأصحابه فجاؤوا يجبنونه ويجبنهم فسار النبى صلى الله عليه وسلم الحديث هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[٤] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۴۰ ح ۴۳۴۰

[٥] عن جابر رضى الله عنه أن النبى صلى الله عليه وسلم دفع الراية يوم خيبر إلى عمر رضى الله عنه فانطلق فرجع يجبن أصحابه ويجبنونه هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

[٦] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۴۰ ح ۴۳۴۱

ترین آنها است و آن گواهی می دهد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا ابوبکر را فرستاد، ولی برای او فتح نشد و سپس عمر را فرستاد، ولی برای او نیز فتح نشد، سپس فتح به دست علی علیه السلام صورت گرفت، خصوصیتی که خداوند او را به آن مخصوص کرد بدون آن دو (ابوبکر و عمر).»[۱]

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شکست ابوبکر و عمر فرمودند:

«فردا پرچم را به مردی می دهم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، خداوند به وسیله او خیبر را فتح می کند.»[۲] اشاره به این دارد که ابوبکر و عمر چنین نبودند؛ یعنی نه ابوبکر و عمر، خدا و رسولش را دوست داشتند و نه خدا و رسول، آن ها را.

فخر الدین رازی شافعی نیز این برداشت شیعه از این قسمت حدیث را قبول کرده و گفته است:

«اما دلیل ششم –که همان تمسک به داستان خیبر است– ، پس جوابش این است: از آن سخن استفاده می شود که صفات مذکور در مدح دومی (علی علیه السلام)، در مدح اولی وجود نداشت. پس هنگامی که فرمود: "پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، پی در پی حمله کننده است نه فرار کننده " ، پس این دلالت می کند بر اینکه مجموع این صفات در ابوبکر و عمر نبود؛ زیرا صفات کرار و غیر فرار در آن دو نفر حاصل نشد. و مجموع آن صفات در این دو نفر حاصل نشد، ولی نداشتن صفات کرار و غیر فرار، موجب نقص در فضیلت آن ها نمی شود ... .»[۳]

البته فخر رازی تنها به انتهای حدیث؛ یعنی صفات کرار و غیر فرار توجه کرده و از صفات دوست داشتن خدا و رسول غفلت کرده است، اما در هر صورت اعتراف کرده است که منطق کلام این را می رساند که آن صفات مذکور، در ابوبکر و عمر وجود نداشتند.

زین الدین عراقی ضمن اشاره به تخریج این داستان توسط بخاری و مسلم در صحیحشان، تصریح می کند

---

[۱] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۷ ص ۷۳۶ ح ۳۲۴۴ سایت شامله ؛ وفیما تقدم من الأسانید والطرق ما یغنی عنه، وبخاصة طریق بُرَیدة بن الحُصیب، فإنها أصحها، وهی تشهد علی أن النبی- صلی الله علیه وسلم - أرسل أولاً أبا بکر، فلم یفتح له، وثانیاً عمر، فلم یفتح له، ثم کان الفتح علی ید علی، خصوصیة خصه الله بها دونهما- رضی الله عنهم- أجمعین

[۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۰۸۶ ح ۲۸۱۲ و ص ۱۳۵۷ ح ۳۴۹۹ و ج ۴ ص ۱۵۴۲ ح ۳۹۷۲ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۴۰ ح ۱۸۰۷ و ج ۴ ص ۱۸۷۲ ح ۲۴۰۷ ؛ لأعطین الرایة غدا أو لیأخذن الرایة غدا رجل یحبه الله ورسوله یفتح الله علیه

[۳] الأربعین فی أصول الدین ، ج ۲ ص ۳۱۷-۳۱۸ پی دی اف / و أما الحجة السادسة- و هی التمسک بقصة خیبر- فجوابها: ان ذلک الکلام یفید أن مجموع الصفات المذکورة فی مدح الثانی، غیر حاصلة فی مدح الأول. فلما قال: «لأعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله، و یحبه الله و رسوله. کرارا غیر فرار» فهذا یدل علی أن هذا المجموع ما کان حاصلا لأبی بکر و عمر، لأن کونه کرارا غیر فرار ما کان حاصلا فیهما. و کان ذلک المجموع غیر حاصل فیهما. و عدم کونه کرارا غیر فرار لا یوجب نقصانا فی الفضیلة...

که این داستان طرق دیگری نیز دارد که نزدیک به حد تواتر می رساند.[۱]

فرار در جنگ حنین

به نص قرآن، اغلب صحابه در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند:

﴿ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ۙ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ۙ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ. ﴾

«خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیّتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیّت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده؛ سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!»[۲]

جالب اینکه در این جنگ تنها ده نفر از صحابه فرار نکردند !!

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«در شعر عباس بن عبدالمطلب آمده است که کسانی که [در جنگ حنین] ایستادگی کردند، فقط ده نفر بودند ... و گویا مطلب درست و ثابت، همین است و هر کس که از این بیشتر گفته، در حقیقت فرار کنندگان زود بازگشت کننده را نیز جزء کسانی قرار داده که فرار نکردند.»[۳]

یکی از این صحابه ای که فرار کردند، عمر بن خطاب بود.

بخاری و مسلم در صحیحشان از ابو قتاده روایت کرده اند که گفت:

« در سالی که جنگ حنین اتفاق افتاد، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، هنگامی که دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند، مسلمانان فرار می‌کردند، سپس بر می‌گشتند. مردی از مشرکان را دیدم که با یک مسلمان می‌جنگید، آن دو را دور زدم تا از پشت، شمشیری بین گردن و شانه‌اش وارد کردم، آن مرد مشرک برگشت و مرا به خودش چسباند و فشار داد؛ بوی مرگ را احساس کردم؛ مرا رها کرد و بر زمین افتاد و مُرد. عمر را ملاقات کردم، گفتم:

---

[۱] طرح التثريب فی شرح التقريب ج ۷ ص ۲۱۰-۲۱۱ واتفق الشيخان على إخراج هذه القصة من حديث سهل بن سعد وسلمة بن الأكوع وأخرجها مسلم من حديث أبي هريرة ومن حديث سعد بن أبي وقاص ولها طرق أخرى تكاد أن تبلغ حد التواتر

[۲] توبه: ۲۵

[۳] فتح الباري ج ۸ ص ۳۰ ووقع في شعر العباس بن عبد المطلب أن الذين ثبتوا كانوا عشرة فقط وذلك قوله نصرنا رسول الله في الحرب تسعة وقد فر من قد فر عنه فأقشعوا وعاشرنا وافى الحمام بنفسه لما مسه في الله لا يتوجع ولعل هذا هو الثبت ومن زاد على ذلك يكون عجل في الرجوع فعد فيمن لم ينهزم

چرا مردم فرار می‌کنند؟ گفت: امر و دستور خداوند این است!!»[۱]

صالحی شامی این روایت را به گونه ای دیگر نقل کرده و نوشته است:

«در جنگ حنین مسلمانان گریختند تا جایی که برخی از آن‌ها تا مکه رسیده بودند، سپس برگشتند؛ رسول خدا ﷺ برای هر کدام سهمی تعیین کرد. ام حارث انصاری، افسار شتر همسرش حارث را که مجسار نام داشت گرفته بود و می‌گفت: ای حارث! آیا رسول خدا ﷺ را تنها می‌گذاری؟ مردم همه در حال فرار بودند؛ اما این زن، شوهرش را رها نمی‌کرد. خود او می‌گوید: عمر از کنار من گذشت (در حال فرار بود). گفتم: ای عمر، این چه کاری است که می‌کنید؟ عمر گفت: امر خدا است.»[۲]

ترس خلفا در جنگ خندق

در جنگ خندق (احزاب) وقتی که عمرو بن عبدود به سمت مسلمانان آمد، رجز می خواند و هل من مبارز می طلبید، ابوبکر، عمر و عثمان اظهار وجود نکردند و این امیرالمومنین عليه‌السلام بود که او را به درک واصل کرد.

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در روز خندق چون دلیران کفار قریش از خندق عبور کردند و به مقابله مسلمین قائم شدند، حضرت مرتضی با عمرو بن عبدود مبارزت نمود و او را بجهنم فرستاد.»[۳]

در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه ی ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده است، در جلد اول، صفحات ۴۰۹-۴۱۰ چنین آمده است:

نبرد دو قهرمان اسلام و کفر

---

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۴۴ ح ۲۹۷۳ و ج ۴ ص ۱۵۷۰ ح ۴۰۶۶ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۰ ح ۱۷۵۱ عن أبی قتادة رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حنین فلما التقینا کانت للمسلمین جولة فرأیت رجلا من المشرکین علا رجلا من المسلمین فاستدرت حتی أتیته من ورائه حتی ضربته بالسیف علی حبل عاتقه فأقبل علی فضمنی ضمة وجدت منها ریح الموت ثم أدرکه الموت فأرسلنی فلحقت عمر بن الخطاب فقلت ما بال الناس قال أمر الله ثم إن الناس رجعوا

[۲] سبل الهدی والرشاد ج ۵ ص ۳۳۱ وکان المسلمون بلغ أقصی هزیمتهم مکة ، ثم کروا بعد وتراجعوا ، فاسهم لهم رسول الله – صلی الله علیه وسلم – جمیعا ، وکانت أم الحارث الانصاریة آخذة بخطام جمل الحارث زوجها ، وکان یسمی المجسار فقالت : یا حار أتترك رسول الله – صلی الله علیه وسلم – والناس یولون منهزمین ؟ وهی لا تفارقه ، قالت : فمر علی عمر بن الخطاب فقلت: یا عمر ما هذا ؟ قال : أمر الله تعالی

[۳] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۳۵۵ پی دی اف

«عمرو بن عبدود، ضرار، جبیره و نوفل که از قهرمانان مشهور عرب بودند، اسبان خود را تاخته و از همان جایی که عرض خندق کم بود، به طرف لشکریان اسلام پریدند. قهرمان‌ترین آنان «عمرو بن عبدود» بود که از نظر چالاکی و قدرت جنگی با یک هزار سوار برابری و همسوئی می‌کرد، او در جنگ بدر زخمی شده و سوگند یاد کرده بود که تا وقتی از مسلمانان انتقام نگیرد، بر موهای خود روغن سر نمالد. در این وقت سن او نود سال بود. با وجود این قبل از همه او به میدان قدم گذاشت و بر حسب عرف عرب، مبارز طلبید و اعلام نمود: کسی هست که با من مبارزه کند؟ حضرت علی عليه السلام بلند شد و در پاسخ اظهار داشت: من با تو مبارزه می‌کنم، ولی پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله جلوگیری کرده و فرمودند: این عمرو بن عبدود است! آنگاه حضرت علی نشست و دیگر صدایی در پاسخ وی بلند نشد. عمرو بن عبدود دوباره اعلام کرد و همان یک پاسخ بود که به گوش رسید. بار سوم که عمرو اعلام کرد و حضرت علی او را پاسخ داد، پیامبر اکرم فرمودند: این عمرو است! حضرت علی عرض کرد: آری، من او را می‌شناسم.

خلاصه آن حضرت صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام اجازه دادند و با دست مبارک خود به او شمشیر داده، عمامه ای مخصوص بر سرش بسته و او را به میدان فرستادند. عمرو مقولهٔ معروفی داشت که گفته بود:

«هرکس از من در دنیا سه چیز را طلب کند، حتماً به یکی از آن‌ها جواب مثبت خواهم داد.»

حضرت علی عليه السلام از وی پرسید: آیا این مقوله واقعاً از تو است؟ او گفت: آری! آنگاه حضرت علی گفت: من از تو می خواهم که مسلمان شوی. عمرو: این امکان‌پذیر نیست. حضرت علی: جنگ را رها کن و برگرد.

عمرو: من نمی توانم طعنهٔ زنان قریش را بشنوم. حضرت علی: برای مبارزه با من آماده باش!

عمرو خندید و گفت: در زیر آسمان و روی زمین، امید و انتظار این را نداشتم که کسی چنین پیشنهادی بر من عرضه کند.

حضرت علی پیاده و عمرو سوار بود. عمرو غیرتش تحریک شد و در شأن خود ندید که او سوار و حریفش پیاده باشد. از اسب فرود آمد و نخست بر پاهای اسب شمشیر زد، به طوری که پاهایش قطع شدند؛ آنگاه از حضرت علی پرسید: شما که هستید؟ ایشان خود را معرفی کردند.

عمرو گفت: من قصد جنگیدن با تو را ندارم. حضرت علی اظهار داشت: ولی من قصد جنگیدن با تو را دارم.

عمرو در حالی که بی نهایت خشمگین بود، شمشیر را از غلاف بیرون کشید و به حضرت علی حمله کرد. حضرت علی با سپر، حملهٔ او را دفع نمود، ولی شمشیر در سپر فرو رفت و پیشانی مبارک را مجروح ساخت. گرچه ضربه کاری نبود، اما این نشان برای همیشه بر پیشانی‌اش می درخشید.

در کتاب قاموس نوشته است که به حضرت علی ذو القرنین نیز می‌گفتند؛ زیرا که بر پیشانی‌اش دو اثر زخم وجود داشت: یکی اثر زخم عمرو بن عبدود و دیگری اثر زخم شمشیر ابن ملجم. پس از حملۀ عمرو حضرت علی ﷺ حمله کرد، به طوری که شمشیر شانۀ عمرو را قطع نمود و در آن فرو رفت. همزمان با این ضربه، حضرت علی ﷺ با صدای بلند تکبیر گفت و اعلام فتح کرد. پس از عمرو، ضرار و جبیره حمله کردند، ولی چون با ذوالفقار علی مواجه شدند، عقب‌نشینی نمودند. حضرت عمر ضرار را تعقیب کرد، ضرار خواست تا با زوبین بر وی حمله کند، ولی خودداری نمود و گفت: عمر! آن احسان را به یاد آور! نوفل در حال فرار داخل خندق سقوط کرد. صحابه شروع به تیر اندازی به سوی وی کردند. او اعلام نمود: ای مسلمانان! من مرگ با شرف می‌خواهم، (یعنی یکی از شما بیاید و با من نبرد کند - مترجم) حضرت علی ﷺ درخواست او را پذیرفت و وارد خندق شد و به درکش واصل کرد.»

خلفا هیچ کافری را نکشتند

استاد عبد الکریم الخطیب مصری، از استادان دانشکده علوم تفسیر در ریاض در سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۵ م ، درباره شجاعت ابوبکر می‌نویسد:

«حسان بن ثابت، از جنگ آوران میدان جنگ و نبرد به شمار نیامده است، همچنین بسیاری دیگر از صحابه مانند ابوبکر و عثمان.»[۱]

عبد الرحمن دمشقیه سلفی نیز تصریح می کند که اهل سنت از آوردن حتی یک دلیل که ثابت کند عمر بن خطاب کافری را کشته است، عاجز هستند:

« یک شبهه و پاسخ به آن (آیا عمر کافری را کشته است؟)

(شیعیان) گفته اند: آیا دلیلی از مصدری از کتبتان دارید که عمر بن خطاب ولو یک کفر را کشته باشد؟

دمشقیه پس از توجیه های خنده دار نهایتا اعتراف تلخی کرده و می نویسد:

ما [در پاسخ] می گوییم: از آوردن روایتی برای آن عاجزیم ... .»[۲]

---

[۱] علی بن أبی طالب بقیة النبوة وخاتم الخلافة، ص ۱۳۰ pdf فحسان ابن ثابت – رضی الله عنه – لم یکن من المحاربین المعدودین فی میادین الحرب والنضال، ومثله غیر واحد من صحابة الرسول کأبی بکر، وعثمان ، رضی الله عنهما .

[۲] استدلال الشیعة بالسنة النبویة فی میزان النقد العلمی، ص ۱۰۲۹ pdf شبهة وردها (هل قتل عمر کافرا) قالوا : هل عندکم دلیل من أی مصدر من کتبکم أن عمر بن الخطاب قتل ولو کافرا واحدا ؟ قلنا : لنقل أننا عجزنا عن ذلک ...

سوم: مخالفت ابوبکر و عمر با جنگ علیه مشرکین

قرآن یکی از ویژگی های مهم یاران راستین رسول خدا ﷺ را شدت و سرسختی آنان با کفار معرفی میکند.[۱] ویژگی ای که در زمان حیات رسول خدا ﷺ کوچکترین اثری از آن در ابوبکر، عمر و عثمان یافت نمی شود و بلکه مواردی خلاف آن گزارش شده است.

مسلم در صحیحش از انس روایت کرده است که گفت:

« خبر بازگشت ابوسفیان به مدینه رسید، رسول خدا ﷺ با یکایک اصحاب و یارانش به گفتگو و مشورت نشست، ابوبکر سخن گفت؛ اما رسول خدا ﷺ از وی روی برگرداند. سپس عمر سخن گفت؛ رسول خدا ﷺ از وی نیز روی برگرداند.

سعد بن عباده به پا خاست و گفت: آیا نظر و رأی ما را می‌خواهی ای رسول خدا ﷺ ؟ قسم به آن که جانم در دست او است، اگر فرمانت صادر شود که آنان را در دریا غرق کنیم، چنین خواهیم کرد و اگر بگویی با غلاف شمشیر پهلو های آنان را نوازش دهیم، چنین خواهیم کرد. پیامبر خدا ﷺ پس از این سخنان، مردم را برای جنگیدن فراخواند تا آن که در سرزمین بدر فرود آمدند.»[۲]

چهارم: همصدا شدن شیخین با کفار علیه مسلمین

«از علی علیه‌السلام منقول است که فرمود: هنگامی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، عده ای از قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد ﷺ ، ما هم پیمانان و قوم تو هستیم و بندگان ما به تو ملحق شدند که علاقه ای به اسلام ندارند و تنها از کار فرار کردند؛ پس آنها را به ما برگردان. پیامبر ﷺ با ابوبکر در مورد آنها مشورت کرد. او گفت: ای رسول خدا ﷺ ، راست گفتند! و به عمر فرمود: نظر تو چیست؟ او نیز مانند سخن ابوبکر را گفت. [پس رخسار رسول خدا ﷺ دگرگون شد] و فرمود: ای گروه قریش، خدا بر شما مردی را که قلبش را برای ایمان امتحان کرده است برمی انگیزد و گردن های شما را بر دین می زند.

---

[۱] فتح: ۲۹ / «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّـهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ ؛ محمّد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدیدند.»

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۰۳-۱۴۰۴ ح ۱۷۷۹ عن أنس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم شاور حين بلغه إقبال أبي سفيان قال فتكلم أبو بكر فأعرض عنه ثم تكلم عمر فأعرض عنه فقام سعد بن عبادة فقال إيانا تريد يا رسول الله والذى نفسى بيده لو أمرتنا أن نخيضها البحر لأخضناها ولو أمرتنا أن نضرب أكبادها إلى برك الغماد لفعلنا قال فندب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس فانطلقوا حتى نزلوا بدرا

ابوبکر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن مرد من هستم؟ فرمود: نه . عمر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آن مرد من هستم؟ فرمود: نه ؛ بلکه او دوزنده کفش در مسجد است و پیامبر صلی الله علیه و آله کفشش را به علی علیه السلام داده بود تا آن را بدوزد. سپس علی علیه السلام فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بر من دروغ نگویید که هر کس بر من دروغ بگوید، داخل آتش می شود.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[۲] برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.

این روایت را ترمذی نیز نقل کرده و آن را حسن و صحیح دانسته است.[۳]

احمد بن حنبل نیز این روایت را نقل کرده و محقق کتابش، احمد محمد شاکر، سندش را تصحیح کرده است.[٤]

همچنین آن را ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عبدالملک بن دهیش، سندش را حسن دانسته است.[٥]

همچنین این روایت را با سندی دیگر، خطیب بغدادی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم[٦] و البانی در متابعات و شواهد، سندش را تحسین کرده اند.[٧]

قابل توجه اینکه بعد از اینکه ابوبکر و عمر گفتار مشرکین را تصدیق کردند، در روایت احمد، مقدسی و خطیب دارد که «فَتَغَيَّرَ وَجْهُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله » یعنی حضرت از این کردار ابوبکر و عمر به خشم آمدند و رنگ رخسارشان دگرگون شد.

---

[۱] عن علی رضی الله عنه قال لما افتتح رسول الله مكة أتاه ناس من قريش فقالوا يا محمد إنا حلفاؤک وقومک وإنه لحق بک أرقاؤنا ليس لهم رغبة فی الإسلام وإنما فروا من العمل فأرددهم علينا فشاور أبا بكر فی أمرهم فقال صدقوا يا رسول الله فقال لعمر ما ترى فقال مثل قول أبی بكر فقال رسول الله يا معشر قريش ليبعثن الله عليكم رجلا منكم امتحن الله قلبه للإيمان فيضرب رقابكم على الدين فقال أبو بكر أنا هو يا رسول الله قال لا قال عمر أنا هو يا رسول الله قال لا ولكنه خاصف النعل فی المسجد وقد كان ألقى نعله إلى علی يخصفها ثم قال أما أنی سمعته يقول لا تكذبوا علی فإنه من يكذب علی يلج النار هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

[۲] المستدرک على الصحيحين ج ۲ ص ۱۴۹ ح ۲۶۱۴ با تصحیح حاکم و ذهبی بر شرط مسلم

[۳] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۴ ح ۳۷۱۵ قال أبو عيسى الترمذی: هذا حديث حسن صحيح غريب

[٤] المسند للإمام أحمد، ج ۲ ص ۱۵۱-۱۵۲ ح ۱۳۳۵ قال الشاكر: إسناده صحيح / پی دی اف

[٥] الأحاديث المختارة ج ۲ ص ۶۸-۶۹ ح ۴۴۵

[٦] تاريخ بغداد ج ۱ ص ۱۳۳-۱۳۴ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد

[۷] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۵ ص ۶۴۲ ح ۲۴۸۷ قال الألبانی: و إسناده حسن إن كان الفيدی قد حفظه / سايت شامله

پنجم: دفاع ابوبکر از دشمن خدا و احتمال غضب خدا بر او

مسلم در صحیحش[۱] از عائذ بن عمرو روایت کرده است که گفت:

« ابو سفیان [بعد از صلح حدیبیه و در زمانی که هنوز کافر بود[۲]] با گروهی بر سلمان، صهیب و بلال گذر کرد. آنها گفتند: به خدا قسم، شمشیر های خدا جایگاهشان را در گردن دشمنان خدا نگرفتند. پس ابوبکر گفت: آیا این را به بزرگ و سرور قریش (ابو سفیان) می گویید؟ پس نزد پیامبر ﷺ آمد و او را با خبر کرد. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر، شاید آنها را خشمگین کردی که اگر خشمگین کرده باشی، پروردگارت را خشمگین کردی. پس ابوبکر نزد آنان آمد و گفت: ای برادران، آیا شما را خشمگین کردم؟ گفتند: نه ای برادرم؛ خدا تو را ببخشد.»[۳]

این است شدّت ابوبکر بر کفار و بلکه رأس کفار که به تعبیر قرآن، بایستی از ویژگی های اصلی یاران راستین رسول خدا ﷺ باشد.[٤]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۹۴۷ ح ۲۵۰۴ ؛ سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۷۵ ح ۸۲۷۷

[۲] نووی در شرح این روایت چنین گفته است: «وهذا الاتیان لأبی سفیان کان وهو کافر فی الهدنة بعد صلح الحدیبیة.» شرح النووی علی صحیح مسلم ج ۱۶ ص ۶۶

[۳] عن عائذ بن عمرو أن أبا سفیان أتی علی سلمان وصهیب وبلال فی نفر فقالوا والله ما أخذت سیوف الله من عنق عدو الله ما خذها قال فقال أبو بکر أتقولون هذا لشیخ قریش وسیدهم فأتی النبی صلی الله علیه وسلم فأخبره فقال یا أبا بکر لعلك أغضبتهم لئن کنت أغضبتهم لقد أغضبت ربك فأتاهم أبو بکر فقال یا أخوتاه أغضبتکم قالوا لا یغفر الله لك یا أخی

[٤] فتح: ۲۹

بخش دوم: علم خلفا

در مورد علم ابوبکر، عمر و عثمان نیز نه تنها مطلبی دال بر اعلمیت آنها گزارش نشده، بلکه مواردی خلاف آن نقل شده است. جهل ابوبکر، عمر و عثمان به احکام ابتدایی دین به قدری روشن و واضح است که حتی ابن قیّم جوزیه (از شاگردان ارشد ابن تیمیه) به آن اعتراف کرده و سپس ۱۵ مورد از جهالت های عمر را ذکر کرده است:

«و ما از مقلدین سوال می کنیم: آیا ممکن است که حکم خداوند و رسولش نسبت به کسی که در بسیاری از مواقع از او تقلید می کنید مخفی بماند یا نه ؟ اگر بگویند ممکن نیست که مخفی بماند، او را بالاتر از جایگاه ابوبکر، عمر، عثمان، علی و تمام صحابه قرار داده اند؛ پس هیچ یک از آن ها نیست الا این که بعضی از احکام خدا و رسولش بر او مخفی مانده است؛ این صدّیق است که دانا ترین امت به احکام می باشد، ارث مادر بزرگ بر او مخفی بود تا این که محمد بن مسلمه و مغیرة بن شعبه او را مطلع کردند و بر او مخفی بود که شهید دیه ندارد تا این که عمر او را مطلع کرد و به سخن عمر بازگشت و بر عمر حکم تیمّم مخفی بود ...»[۱]

ابن حزم آندلسی نیز شبیه همین مطلب را بیان کرده است.[۲]

اکنون نظر شما را به چند روایت پیرامون جهالت های ابوبکر، عمر و عثمان جلب می کنیم.

---

[۱] إعلام الموقعين ج ۲ ص ۲۷۰-۲۷۲ ونحن نسأل المقلدين هل يمكن أن يخفى قضاء الله ورسوله على من قلدتموه دينكم فى كثير من المواضع أم لا فإن قالوا لا يمكن أن يخفى عليه ذلك أنزلوه فوق منزلة أبى بكر وعمر وعثمان وعلى والصحابة كلهم فليس أحد منهم إلا وقد خفى عليه بعض ما قضى الله ورسوله به فهذا الصديق أعلم الأمة به خفى عليه ميراث الجدة حتى اعلمه به محمد بن مسلمة والمغيرة بن شعبة وخفى عليه أن الشهيد لا دية له حتى أعلمه به عمر فرجع إلى قوله وخفى على عمر تيمم ...

[۲] الإحكام لابن حزم ج ۲ ص ۱۵۱ وهذا أبو بكر رضى الله عنه لم يعرف فرض ميراث الجدة وعرفه محمد بن مسلمة والمغيرة بن شعبة ... وهذا عمر رضى الله عنه يقول ...

قسمت اول: جهالت های شیخین

یکم: جهل ابوبکر و عمر به معنی «کلاله»

از عامر شعبی روایت شده است که گفت: «از ابوبکر درباره ی معنای کلاله سوال شد، پس گفت: من نظر خود را در این باره میگویم؛ اگر درست بود از جانب خداست، و اگر خلاف بود از جانب من و شیطان است و خدا و رسولش از آن بری هستند. کلاله به نظر من [وارثی] به غیر از پدر و مادر است. پس هنگامی که عمر به خلافت رسید، گفت: من از خدا حیا می کنم که چیزی را رد کنم که ابوبکر گفته است.»[۱]

حسین سلیم اسد[۲] و ابن حجر عسقلانی[۳] تصریح کرده اند که تمام رجال سند این روایت، ثقه هستند بجز اینکه سندش منقطع است؛ چون از شعبی تابعی نقل شده است.

البته شعبی از جمله کسانی است که بعضی از علمای اهل سنت مراسیلش را قبول می کنند.[٤]

---

[۱] أخبرنا یزید بن هارون ثنا عاصم عن الشعبی قال سئل أبو بکر عن الکلالة فقال إنی سأقول فیها برأیی فإن کان صوابا فمن الله وإن کان خطأ فمنی ومن الشیطان أراه ماخلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال إنی لأستحیی الله أن أرد شیئا قاله أبو بکر

[۲] سنن الدارمی ج ۲ ص ۴۶۲ ح ۲۹۷۲ سایت شامله / قال سلیم حسین اسد: رجاله ثقات غیر انه منقطع

[۳] تلخیص الحبیر ج ۳ ص ۸۹ قال العسقلانی: رجاله ثقات إلا أنه منقطع

[٤] شمس الدین ذهبی می گوید :

«فَمِن صِحاح المراسیل : مُرسَل سعید بن المسیب. ومُرسَل مسروق. ومُرسَل الصُّنَابِحِی. ومُرسَل قیس بن أبی حازم. ونحوُ ذلك . فإنَّ المرسَل إذا صَحَّ إلی تابعی کبیر، فهو حُجَّة عند خلق من الفقهاء ... وإن صَحَّ الإسنادُ إلی تابعی متوسّط الطبقة، کمراسیل : مجاهد، وإبراهیم، والشعبی. فهو مُرسَل جید لا بأسَ به، یقَبلُه قومٌ ویرُدُّه آخَرون.» **ترجمه:** «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ، مسروق ، صُنابِحی ، قیس بن ابی حازم و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط الطبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد ، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظة فی علم مصطلح الحدیث ، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

عبد الله بن یوسف الجدیع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد:

« الطبقة الثانیة: أوساط التابعین، وهم الذین أدرکوا علی بن أبی طالب، ومن بقی حیا إلی عهده وبعیده من الصحابة، کحذیفة بن الیمان، وأبی موسی الأشعری، وأبی أیوب الأنصاری، وعمران بن حصین، وسعد بن أبی وقاص، وعائشة أم المؤمنین، وأبی هریرة، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، ووقع سماعهم من بعضهم. ومثال هؤلاء التابعین: الحسن البصری، ومحمد بن سیرین، وعطاء بن أبی رباح، وطاوس الیمانی، والقاسم بن محمد، وأبو سلمة بن عبد الرحمن، وعامر الشعبی، ومجاهد بن جبر فمراسیل هذه الطبقة صالحة تکتب ویعتبر بها.» **ترجمه:** طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی

مسلم در صحیحش از معدان بن ابی طلحه روایت کرده است که گفت:

«عمر در روز جمعه خطبه خواند و یادی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ابوبکر کرد و آنگاه گفت: هیچ مسأله ای نزد من مهمتر از کلاله نیست که پس از خود باقی بگذارم؛ زیرا من درباره هیچ مسأله ای به اندازه کلاله به پیامبر صلی الله علیه وآله مراجعه ننمودم و حضرت نیز در هیچ مسأله ای به اندازه کلاله با من تندی نکرد تا جایی که با انگشت بر سینه من کوبید و فرمود: ای عمر! آیا آیه صیف در آخر سوره نساء ، برای تو کافی نیست؟!»[۱]

طبری نیز از طارق بن شهاب روایت کرده است که گوید:

«عمر کتفی را گرفت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را جمع نمود و سپس گفت: من در مورد کلاله قضاوتی می کنم که زن ها در پس پرده آن را بازگو کنند. پس در این موقع ماری از خانه درآمد که همه ترسیده و پراکنده شدند، پس گفت: اگر خداوند عزوجل می خواست که این کار تمام شود، هر آینه آن را تمام می نمود.»[۲]

سند این روایت طبق برنامه جوامع الکلم، صحیح بوده[۳] و ابن کثیر دمشقی نیز به صحت سند آن تصریح کرده است.[٤]

همچنین از مره بن شراحیل روایت شده است که عمر بن خطاب گفت:

بن ابی طالب ... عائشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. و مثال این تابعین: حسن بصری، .. ، قاسم بن محمد، ... عامر شعبی و مجاهد بن جبر است. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند. تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۳٦ ح ۱٦۱۷ عن معدان بن أبی طلحة أن عمر بن الخطاب خطب یوم جمعة فذكر نبی الله صلی الله علیه وسلم وذكر أبا بكر ثم قال إنی لا أدع بعدی شیئا أهم عندی من الكلالة ما راجعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی شیء ما راجعته فی الكلالة وما أغلظ لی فی شیء ما أغلظ لی فیه حتی طعن بإصبعه فی صدری وقال یا عمر ألا تكفیك آیة الصیف التی فی آخر سورة النساء

[۲] تفسیر الطبری ج ٦ ص ٤۳ حدثنا أبو كریب قال ثنا عثام قال ثنا الأعمش عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب قال أخذ عمر كتفا وجمع أصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ثم قال لأقضین فی الكلالة قضاء تحدث به النساء فی خدورهن فخرجت حینئذ حیة من البیت فتفرقوا فقال لو أراد الله أن یتم هذا الأمر لأتمه

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن العلاء الهمدانی: ثقة / عثام بن علی العامری: ثقة / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة / قیس بن مسلم الجدلی: ثقة / طارق بن شهاب البجلی: له رؤیة (صحابی)

[٤] تفسیر ابن كثیر ج ۱ ص ٥۹٥ قال ابن كثیر: وهذا إسناد صحیح

«سه چیز را اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان فرموده بود، پیش من محبوب تر بود از شتران سرخ موی: ۱. خلافت ۲. کلاله ۳. ربا.»[۱]

این روایت را ابن ماجه نقل کرده و کنانی رجال سندش را ثقه دانسته است بجز اینکه گفته: مره بن شراحیل، بنابر گفته ی ابو زرعه و ابو حاتم، عمر بن خطاب را ندیده و لذا روایتش مرسل است.[۲]

حاکم نیشابوری نیز همین روایت را نقل و بنابر شرط شیخین تصحیح کرده و ذهبی نیز آن را مطابق شروط شیخین دانسته است.[۳]

ضیاء مقدسی نیز همین روایت از شراحیل را در صحیحش آورده است.[٤]

حاکم نیشابوری همین روایت را با سندی دیگر، از محمد بن طلحه نقل کرده و سندش را تصحیح نموده است:

«محمد بن طلحه از عمر بن خطاب نقل کرده است که او گفت: هر آینه اگر من از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از سه چیز سئوال کرده بودم، برایم از شتران سرخ موی محبوب تر بود: ۱. از خلیفه بعد از او ۲. از قومی که می گویند ما اقرار به زکات در اموالمان داریم، ولی به تو نمی دهیم. آیا جنگ با آنها حلال است؟ ۳. و از کلاله.»[٥]

---

[۱] سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۱۱ ح ۲۷۲۷ حدثنا علی بن محمد وأبو بکر بن أبی شیبة قالا ثنا وکیع ثنا سفیان ثنا عمرو بن مرة عن مرة بن شراحیل قال قال عمر بن الخطاب ثلاث لأن یکون رسول الله صلی الله علیه وسلم بینهن أحب إلی من الدنیا وما فیها الکلالة والربا والخلافة

[۲] مصباح الزجاجة ج ۳ ص ١٤٨ قال احمد الکنانی: هذا إسناد رجاله ثقات إلا أنه منقطع قال أبو زرعة وأبو حاتم حدیث مرة بن شرحبیل عن عمر بن الخطاب مرسل وقال أبو حاتم لم یدرکه

[۳] المستدرك علی الصحیحین ج ۲ ص ۳۳۳ ح ۳۱۸۸ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم / وأخبرنا علی بن محمد بن عقبة حدثنا الهیثم بن خالد حدثنا أبو نعیم حدثنا سفیان عن عمرو بن مرة عن مرة عن عمر رضی الله عنه قال ثلاث لأن یکون النبی صلی الله علیه وسلم بینهم لنا أحب إلی من الدنیا وما فیها الخلافة والکلالة والربا هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه

[٤] الأحادیث المختارة ج ١ ص ۳۹۷ ح ۲۸۰

[٥] المستدرك علی الصحیحین ج ۲ ص ۳۳۲ ح ۳۱۸٦ هکذا أخبرنا علی بن محمد بن عقبة الشیبانی بالکوفة حدثنا الهیثم بن خالد حدثنا أبو نعیم حدثنا بن عیینة عن عمرو بن دینار قال سمعت محمد بن طلحة بن یزید بن رکانة یحدث عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لأن أکون سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثلاث أحب إلی من حمر النعم من الخلیفة بعده وعن قوم قالوا أنقر بالزکاة فی أموالنا ولا نؤدیها إلیك أیحل قتالهم وعن الکلالة هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه

جالب اینکه طبق روایتی که از سعید بن مسیب نقل شده، بعد از اینکه عمر بن خطاب درباره ی کلاله از پیامبر ﷺ پرسید و با وجود پاسخ آن حضرت، باز هم متوجه معنایش نشد، از دخترش حفصه خواست تا از رسول خدا ﷺ این مسئله را بپرسد. رسول خدا ﷺ که متوجه شدند پرسش حفصه به درخواست عمر بوده است، تصریح کردند که «ما أری أباک یعلمها أبدا»؛ یعنی پدرت را نمی بینم که هرگز آن را بفهمد![۱]

سند این روایت را ابن حجر عسقلانی[۲] و حافظ بوصیری[۳] تصحیح نموده اند به این شرط که اگر سعید بن مسیب از حفصه شنیده باشد.

دکتر الشثری در تحقیق کتاب المطالب العالیة، سند این روایت را طبق شرط مسلم صحیح می داند و تصریح می کند که دیدار حفصه و ابن مسیب ممکن بوده است و سپس دلایل خود را ارائه می دهد.[٤]

اما نشنیدن ابن مسیب نیز خللی در صحت سند ایجاد نمیکند؛ زیرا علمای اهل سنت، مراسیل او را صحیح می دانند.[٥]

دوم: جهل ابو بکر به سهم الارث جد

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«از قاسم بن محمد بن ابی بکر نقل شده است که گفت: دو جده، یکی پدری و یکی مادری نزد ابوبکر

---

[۱] إسحاق أخبرنا جرير عن الشيبانى عن عمرو بن مرة عن سعيد بن المسيب قال إن عمر رضى الله عنه سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف نورث الكلالة فقال صلى الله عليه وسلم أو ليس قد بين الله تعالى ذلك ثم قرأ (وإن كان رجل يورث كلالة) إلى آخرها فكأن عمر رضى الله عنه لم يفهم فأنزل الله تعالى (يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة) إلى آخر الآية فكأن عمر رضى الله عنه لم يفهم فقال لحفصة رضى الله عنها إذا رأيت من رسول الله صلى الله عليه وسلم طيب نفس فاسأليه عنها فرأت منه طيب نفس فسألته عنها فقال صلى الله عليه وسلم أبوك كتب لك هذا ما أرى أباك يعلمها أبدا فكان عمر رضى الله عنه يقول ما أرانى أعلمها أبدا وقد قال صلى الله عليه وسلم ما قال (صحيح) إن كان ابن المسيب سمعه من حفصة رضى الله عنها

[۲] المطالب العالية ج ۸ ص ۱۷ ح ۱۵۳۷

[۳] إتحاف الخيرة، ج ۳ ص ٤٤٠-٤٤١ ح ۳۰۵۱ سایت شامله

[٤] المطالب العالية، ج ۸ ص ۱۹ ح ۱۵۳۷ الحكم عليه: حديث الباب رجاله ثقات، وهو صحيح علي شرط مسلم. قال الحافظ بعد ايراده هنا: صحيح إن كان ابن المسيب سمعه من حفصة ... وكذا قال البوصيري في إتحافه. واللقاء ممكن بين حفصة وابن المسيب، لأمور: ...

[٥] تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ٤۳ رقم ۲۳۹٦ سعيدُ بن المسيب ... أحدُ العلماءِ الأثبات الفقهاء الكبار، من كبار الثانية: اتَّفَقُوا على أن مرسلاتِهِ أصحُّ المراسيل، وقال ابن المَدِينى: لا أعلمُ فى التابعين أوسعَ علمًا منه ...

آمدند؛ پس ابوبکر به جده مادری یک ششم ارث داد، ولی به جده پدری ارث نداد. عبدالرحمن بن سهل از قبیله بنی حارثه که در جنگ بدر حضور داشت، گفت: ای ابوبکر، تو ارث را به کسی دادی که اگر می مرد از او ارث نمی برد و آن یکی را که اگر می مرد از او ارث می برد را ترک کردی. پس ابوبکر یک ششم را بین آن دو تقسیم کرد.

رجال سند این روایت همگی ثقه هستند با وجود مرسل بودنش؛ چرا که قاسم داستان را درک نکرده است.»[۱]

البته روایات مرسل از نظر عده ای از علمای اهل سنت حجت است، به خصوص اگر روایتی مخالف با آن وجود نداشته باشد و نکته ی دیگر اینکه قاسم بن محمد از طبقه ی دوم تابعین است و همانطور که عبدالله بن یوسف الجدیع گفته، مراسیلش معتبر است.[۲]

همچنین از ابو سعید خدری، ابو موسی اشعری، عثمان بن عفان، ابن عباس و ... آورده اند که ابوبکر بهره پدر بزرگ را با پدر یکسان می دانست به این گونه که با بودن وی، بهره ای به برادران نمی داد، چنانچه اگر کسی پدر داشته باشد، از مرده وی چیزی به برادران و خواهران نباید داد.

ابن حجر عسقلانی روایات این قضیه را جمع آوری کرده و تصحیح نموده است که بر میشماریم:

« ۱. روایت دارمی از ابو سعید خدری با سندی مطابق شرط مسلم ۲. با سند صحیح از ابو موسی ۳. با سند صحیح از عثمان بن عفان ٤. با سند صحیح از ابن عباس .»[۳]

---

[۱] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۴ ص ۳۱۳ رقم ۵۱۴۰ عن القاسم بن محمد قال جاءت إلى أبی بكر جدتان فأعطى أم الأم السدس وترك أم الأب فقال له عبد الرحمن بن سهل رجل من الأنصار من بنی حارثة قد شهد بدرا یا خلیفة رسول الله أعطیت التی لو ماتت لم یرثها وتركت التی لو ماتت لورثها فجعله أبو بكر بینهما رجاله ثقات مع إرساله لأن القاسم لم یدرك القصة

[۲] سخن او، در بررسی سند روایت جهل ابوبکر به معنای کلاله گذشت. تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

[۳] فتح الباری ج ۱۲ ص ۱۹ فاما قول أبی بكر وهو الصدیق فوصله الدارمی بسند علی شرط مسلم عن أبی سعید الخدری أن أبا بكر الصدیق جعل الجد أبا وبسند صحیح إلى أبی موسى أن أبا بكر مثله وبسند صحیح أیضا إلى عثمان بن عفان أن أبا بكر كان یجعل الجد أبا وفی لفظ له أنه جعل الجد أبا إذا لم یكن دونه أب وبسند صحیح عن بن عباس أن أبا بكر كان یجعل الجد أبا وقد أسند المصنف فی آخر الباب عن بن عباس أن أبا بكر أنزله أبا وكذا مضى فی المناقب موصولا عن بن الزبیر أن أبا بكر أنزله أبا

سوم: جهل عمر به سهم الارث جد

«از سعید بن مسیّب روایت شده است که عمر گفت: از پیامبر ﷺ پرسیدم که سهم جدّ چگونه است؟ فرمود؟ ای عمر، این سؤالت برای چیست؟ من چنین می دانم که تو می میری، پیش از آنکه این را بدانی. سعید بن مسیّب گوید: پس عمر مُرد پیش از آنکه آن را بداند.»[۱]

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است[۲] و نیز هیثمی نقل کرده و رجالش را رجال صحیح دانسته است.[۳]

ابن حجر عسقلانی روایات جهل عمر به سهم جد را جمع آوری و بعضی از اسنادش را تصحیح نموده است که در ذیل می آید:

« فَأَمَّا عُمَرُ فَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ : " أَوَّلُ جَدٍّ وَرِثَ فِي الْإِسْلَامِ عُمَرُ فَأَخَذَ مَالَهُ ، فَأَتَاهُ عَلِيٌّ وَزَيْدٌ – يَعْنِي ابْنَ ثَابِتٍ – فَقَالَا : لَيْسَ لَكَ ذَلِكَ إِنَّمَا أَنْتَ كَأَحَدِ الْأَخَوَيْنِ " .

وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنْمٍ مِثْلَهُ دُونَ قَوْلِهِ : " فَأَتَاهُ إِلَخْ " ، لَكِنْ قَالَ " فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَحْتَازَ الْمَالَ فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُمْ شَجَرَةٌ دُونَكَ ، يَعْنِي بَنِي أَبِيهِ " .

وَأَخْرَجَ الدَّارَقُطْنِيُّ بِسَنَدٍ قَوِيٍّ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّ عُمَرَ أَتَاهُ فَذَكَرَ قِصَّةً فِيهَا " أَنَّ مِثْلَ الْجَدِّ كَمِثْلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى سَاقٍ وَاحِدٍ فَخَرَجَ مِنْهَا غُصْنٌ ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْغُصْنِ غُصْنٌ فَإِنْ قَطَعْتَ الْغُصْنَ رَجَعَ الْمَاءُ إِلَى السَّاقِ وَإِنْ قَطَعْتَ الثَّانِيَ رَجَعَ الْمَاءُ إِلَى الْأَوَّلِ ، فَخَطَبَ عُمَرُ النَّاسَ فَقَالَ : إِنَّ زَيْدًا قَالَ فِي الْجَدِّ قَوْلًا وَقَدْ أَمْضَيْتُهُ " .

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ طَرِيقِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ : " قَالَ عُمَرُ : خُذْ مِنَ الْجَدِّ مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ " وَهَذَا مُنْقَطِعٌ ، وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ طَرِيقِ عِيسَى الْخَيَّاطِ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ : " كَانَ عُمَرُ يُقَاسِمُ الْجَدَّ مَعَ الْأَخِ وَالْأَخَوَيْنِ فَإِذَا زَادُوا أَعْطَاهُ الثُّلُثَ ، وَكَانَ يُعْطِيهِ مَعَ الْوَلَدِ السُّدُسَ " .

---

[۱] حدثنا العباس بن محمد المجاشعي قال نا محمد بن أبي يعقوب الكرماني قال نا بشر بن المفضل عن عبد الرحمن بن حرملة عن سعيد بن المسيب عن عمر انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم كيف قسم الجد قال ما سؤالك عن ذلك يا عمر اني أظنك تموت قبل ان تعلم ذلك فمات قبل ان يعلم ذلك

[۲] المعجم الأوسط ج ٤ ص ٢٩٥ ح ٤٢٤٥ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا عبد الرحمن بن حرملة الأسلمي وهو صدوق حسن الحديث

[۳] مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٢٧ رواه الطبراني في الأوسط ورجاله رجال الصحيح

وَأَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الزُّهْرِيِّ " حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ وَقَبِيصَةُ بْنُ ذُؤَيْبٍ أَنَّ عُمَرَ قَضَى أَنَّ الْجَدَّ يُقَاسِمُ الْإِخْوَةَ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ وَالْإِخْوَةَ لِلْأَبِ مَا كَانَتِ الْمُقَاسَمَةُ خَيْرًا لَهُ مِنَ الثُّلُثِ ، فَإِنْ كَثُرَ الْإِخْوَةُ أُعْطِيَ الْجَدُّ الثُّلُثَ " .

وَأَخْرَجَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ فِي كِتَابِ الْفَرَائِضِ عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ عُبَيْدَةَ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : " إِنِّي لَأَحْفَظُ عَنْ عُمَرَ فِي الْجَدِّ مِائَةَ قَضِيَّةٍ كُلُّهَا يَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضًا " .

وَرُوِّينَا فِي الْجُزْءِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ " فَوَائِدِ أَبِي جَعْفَرٍ الرَّازِيِّ " بِسَنَدٍ صَحِيحٍ إِلَى ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ: " سَأَلْتُ عُبَيْدَةَ عَنِ الْجَدِّ فَقَالَ : قَدْ حَفِظْتُ عَنْ عُمَرَ فِي الْجَدِّ مِائَةَ قَضِيَّةٍ مُخْتَلِفَةٍ " ، وَقَدِ اسْتَبْعَدَ بَعْضُهُمْ هَذَا عَنْ عُمَرَ ، وَتَأَوَّلَ الْبَزَّارُ صَاحِبُ الْمُسْنَدِ قَوْلَهُ : " قَضَايَا مُخْتَلِفَةٍ " عَلَى اخْتِلَافِ حَالِ مَنْ يَرِثُ مَعَ الْجَدِّ كَأَنْ يَكُونُ أَخٌ وَاحِدٌ أَوْ أَكْثَرُ أَوْ أُخْتٌ وَاحِدَةٌ أَوْ أَكْثَرُ ، وَيَدْفَعُ هَذَا التَّأْوِيلُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِ عُبَيْدَةَ بْنِ عَمْرٍو : " يَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضًا " وَسَيَأْتِي عَنْ عُمَرَ أَقْوَالٌ أُخْرَى.»[۱]

چهارم: جهل ابوبکر و عمر به معنای «وفاکهۀ وأبّا»

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«عبد بن حمید از طریق ابراهیم نخعی از عبدالرحمن بن یزید روایت کرده است که مردی از عمر درباره ی ﴿فاکهة وأبا﴾ (عبس: ۳۱) پرسید. هنگامی که عمر دید که چنین میگویند، با شلاق به استقبالشان آمد و از وجه دیگری از ابراهیم نخعی نقل شده است که گفت: ابوبکر ﴿فاکهة وأبا﴾ را خواند. گفته شد: "أب" چیست؟ گفتند: چنین و چنان است. پس ابوبکر گفت: این حرفهایی که شما می‌زنید در رابطه با معنای أبّا، در حقیقت خود به زحمت انداختن، تکلّف و زورگویی است. کدام زمین من را برمی‌دارد و کدام آسمانی بر سر من سایه بیفکند زمانی که سخنی در مورد کتاب خدا بگویم که نمیدانم؟! و این روایت بین نخعی و ابوبکر منقطع است و همچنین از طریق ابراهیم تیمی روایت کرده است که از ابوبکر درباره ی معنای "أب" سؤال شد؛ پس گفت: کدام آسمانی بر سر من سایه بیفکند و مثل همان حدیث سابق را ذکر کرده است که این نیز منقطع است، ولی یکدیگر را تقویت میکنند.

و حاکم نیشابوری در تفسیر سوره ی آل عمران در کتاب المستدرک علی الصحیحین از طریق حمید از انس روایت کرده است که گفت:

عمر آیه ی ﴿وفاکهة وأبا﴾ را خواند. بعضی از مردم گفتند: معنایش چنین است و بعضی دیگر گفتند: چنان

---

[۱] فتح الباری ج ۱۲ ص ۲۰-۲۱

است. پس عمر گفت: ما را از این سخنان رها کنید؛ ما به آن ایمان آوردیم و همه اش از جانب پروردگارمان است.

و طبری از طریق موسی بن انس به همین شکل روایت کرده است و نیز از طریق معاویه بن قره و از طریق قتاده؛ هر دو از انس به همین شکل.»[۱]

بخاری نیز در صحیحش طبق عادتش به صورت سر بسته به روایت انس از عمر اشاره کرده و به نقل قسمت کوتاهی از روایت، بسنده کرده است.[۲]

پنجم: جهل ابوبکر به کیفر دزد

«از صفیه دختر ابو عبید آورده اند که به روزگار ابوبکر مردی دزدی کرد که یک دست و یک پا نداشت، پس ابوبکر خواست تا پای دیگرش را قطع کند و دست او را واگذارد که با آن به شستشوی خود از آلودگی ها پردازد و او را سودمند افتد. پس عمر گفت: نه، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، باید دست دیگرش را ببری. پس ابوبکر دستور داد تا دست دیگرش را بریدند.»

این روایت را بیهقی نقل کرده[۳] و سندش حسن است.[٤]

---

[۱] فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۷۱ وأخرج عبد بن حمید أیضا من طریق إبراهیم النخعی عن عبد الرحمن بن زید ان رجلا سأل عمر عن فاکهة وأبا فلما رآهم عمر یقولون أقبل علیهم بالدرة ومن وجه آخر عن إبراهیم النخعی قال قرأ أبو بکر الصدیق وفاکهة وأبا فقیل ما الأب فقیل کذا وکذا فقال أبو بکر ان هذا لهو التکلف أی أرض تقلنی أو أی سماء تظلنی إذا قلت فی کتاب الله بما لا أعلم وهذا منقطع بین النخعی والصدیق وأخرج أیضا من طریق إبراهیم التیمی ان أبا بکر سئل عن الأب ما هو فقال أی سماء تظلنی فذکر مثله وهو منقطع أیضا لکن أحدهما یقوی الآخر وأخرج الحاکم فی تفسیر آل عمران من المستدرك من طریق حمید عن أنس قال قرأ عمر وفاکهة وأبا فقال بعضهم کذا وقال بعضهم کذا فقال عمر دعونا من هذا آمنا به کل من عند ربنا وأخرج الطبری من طریق موسی بن أنس نحوه ومن طریق معاویة بن قرة ومن طریق قتادة کلاهما عن أنس کذلك

[۲] صحیح البخاری ج ٦ ص ۲٦٥۹ ح ٦۸٦۳ عن أنس قال کنا عند عمر فقال نهینا عن التکلف

[۳] سنن البیهقی الکبری ج ۸ ص ۲۷٤ ح ۱۷۰٤۲ أخبرنا أبو حازم الحافظ وأبو نصر بن قتادة الأنصاری قالا ثنا أبو الفضل بن خمیرویه أنبأ أحمد بن نجدة ثنا سعید بن منصور ثنا **عبد الرحمن بن أبی الزناد** عن موسی بن عقبة عن نافع عن صفیة بنت أبی عبید أن رجلا سرق علی عهد أبی بکر رضی الله عنه مقطوعة یده ورجله فأراد أبو بکر رضی الله عنه یقطع رجله ویدع یده یستطیب بها ویتطهر بها وینتفع بها فقال عمر لا والذی نفسی بیده لتقطعن یده الأخری فأمر به أبو بکر رضی الله عنه فقطعت یده

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

از شگفتی ها است که خلیفه کیفر دزد را نمی داند، با اینکه برای پاسداری از آسایش همگان و آرامش روزگار و برکندن ریشه تباهی، از چشم گیرترین دستورهایی که باید دانست، همین است.

ششم: جهل عمر به کیفر دزد

«از عبد الرحمن بن عائذ نقل شده است که گفت: مردی دست و پا بریده را نزد عمر آوردند که باز دزدی کرده بود، پس عمر فرمان داد که پایش را قطع کنند. پس علی علیه السلام فرمود: البته که خداوند عزوجل میفرماید: ﴿ انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله﴾ یعنی «جز این نیست که کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش محاربه می کنند.» دست و پای این مرد بریده شده، پس سزاوار نیست که پایش قطع شود؛ لذا او را واگذار که برای او پایی نیست که بر آن راه رود، یا اینکه او را تعزیر کن و یا اینکه او را زندانی نما. پس او را زندانی کرد.»[۱]

این روایت را بیهقی نقل کرده[۲] و سندش صحیح است.[۳]

هفتم: جهل عمر به حکم تیمم و عناد با آن

یکی از جهالت های مشهور عمر که البته آمیخته با عناد نسبت به کتاب و سنت است، جهل او به حکم تیمم است و با وجود اینکه فهمید در قرآن و سنت نبوی آمده، ولی همواره معتقد بود که اگر آب نباشد، نمیتوان نماز خواند!

مسلم در صحیحش چنین روایت می کند:

عمرو بن أحمد الأعرج: ثقة / محمد بن عبد الله الهروی: ثقة / أحمد بن نجدة الهروی: ثقة / سعید بن منصور الخراسانی: ثقة /عبد الرحمن بن أبی الزناد القرشی: صدوق / موسی بن عقبة القرشی: ثقة / نافع مولی ابن عمر: ثقة / صفیة بنت أبی عبید الثقفیة: لها ادراك

[۱] أخبرنا أبو حازم وأبو نصر بن قتادة قالا أنبأ أبو الفضل الكرابیسی أنبأ أحمد بن نجدة ثنا سعید بن منصور ثنا أبو الأحوص ثنا سماك بن حرب عن عبد الرحمن بن عائذ قال أتی عمر بن الخطاب رضی الله عنه برجل أقطع الید والرجل قد سرق فأمر به عمر رضی الله عنه أن یقطع رجله فقال علی رضی الله عنه إنما قال الله عز وجل إنما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله إلی آخر الآیة فقد قطعت ید هذا ورجله فلا ینبغی أن تقطع رجله فتدعه لیس له قائمة یمشی علیها إما أن تعزره وإما أن تستودعه السجن قال فاستودعه السجن

[۲] سنن البیهقی الكبری ج ۸ ص ۲۷٤ ح ۱۷۰٤۵

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

عمرو بن أحمد الأعرج: ثقة / محمد بن عبد الله الهروی: ثقة / أحمد بن نجدة الهروی: ثقة / سعید بن منصور الخراسانی: ثقة / سلام بن سلیم الحنفی: ثقة / سماك بن حرب الذهلی: ثقة / عبد الرحمن بن عائذ الأزدی: ثقة

«عبدالرحمن بن ابزی روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب نیافتم. عمر گفت: نماز نخوان! عمار گفت: ای امیر مومنان! آیا یادت می آید وقتی که من و تو در یک جنگ بودیم، پس جنب شدیم و آب نیافتیم، تو نماز نخواندی، ولی من خود را به خاک مالیده و نماز خواندم؛ پس پیامبر ﷺ فرمود: کافیست تو را البته که دو کف دستت را بر زمین زده و سپس فوت کنی، آنگاه به آن صورت و دو دستت را مسح کنی. پس عمر گفت: ای عمّار! از خدا بترس. عمّار گفت: اگر خواستی من آن را حدیث نمیکنم.»[۱]

اما بخاری دست به سانسور زده و جهت حفظ آبروی خلیفه، قسمت مهم روایت را حذف کرده است:

«مردی دچار جنابت شده بود و آب نداشت. پیش عمر آمد تا برای او چاره‌ای بیاندیشد (پاسخ عمر در اینجا حذف شده است!). عمار بن یاسر، خطاب به عمر گفت: به یاد داری که من و تو در مسافرتی دچار جنابت شدیم و آبی برای غسل پیدا نکردیم؟ من در خاک غلتیدم و نمازم را به جا آوردم اما تو نماز نخواندی؛ وقتی که برگشتیم جریان را برای حضرت تعریف کردیم، و ایشان چنین فرمودند: کافی بود که چنین می‌کردی و پیامبر ﷺ دو کف دستش را بر زمین زد و در آنها فوت کرد و سپس با آنها صورت و دو کف دستش را مسح کرد.» [۲]

ابن حجر عسقلانی در شرح این روایت سانسور شده ی بخاری می نویسد:

«ذکر جواب عمر (که بخاری سانسور کرده است): مسلم از طریق یحیی بن سعید و نسائی از طریق حجاج بن محمد، هر دو از شعبه با این لفظ نقل کرده اند که عمر گفت: نماز نخوان! سراج اضافه کرده است که نماز نخوان تا اینکه آب پیدا کنی و نسائی نیز همینطور نقل کرده است و این مذهبی (فتوایی) مشهور از عمر است.»[۳]

همچنین علمای اهل سنت از عبد الرحمن بن ابزی نقل کرده اند که گوید:

---

[۱] صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۸۰ ح ۳۶۸ عن سعید بن عبد الرحمن بن أبزی عن أبیه أن رجلا أتی عمر فقال إنی أجنبت فلم أجد ماء فقال لا تصل فقال عمار أما تذکر یا أمیر المؤمنین إذ أنا وأنت فی سریة فأجنبنا فلم نجد ماء فأما أنت فلم تصل وأما أنا فتمعکت فی التراب وصلیت فقال النبی صلی الله علیه وسلم إنما کان یکفیك أن تضرب بیدیك الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك وکفیك فقال عمر اتق الله یا عمار قال إن شئت لم أحدث به

[۲] صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۲۹ ح ۳۳۱ عن سعید بن عبد الرحمن بن أبزی عن أبیه قال جاء رجل إلی عمر بن الخطاب فقال إنی أجنبت فلم أصب الماء فقال عمار بن یاسر لعمر بن الخطاب أما تذکر أنا کنا فی سفر أنا وأنت فأما أنت فلم تصل وأما أنا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلك للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم إنما کان یکفیك هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وسلم بکفیه الأرض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه

[۳] فتح الباری ج ۱ ص ۴۴۳ در شرح ح ۳۳۱ ذکر جواب عمر مسلم من طریق یحیی بن سعید والنسائی من طریق حجاج بن محمد کلاهما عن شعبة ولفظهما فقال لا تصل زاد السراج حتی تجد الماء وللنسائی نحوه وهذا مذهب مشهور عن عمر

« مردی از اهل بادیه نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: گاه می شود که یک یا دو ماه آب پیدا نمی کنیم. عمر گفت: اما من نماز نمیخوانم تا اینکه آب پیدا کنم. پس عمار بن یاسر گفت: آیا یادت نیست که من و تو در جایی بودیم ...» [۱]

این روایت را عبد الرزاق نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است[۲] و نیز احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و محققش حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است.[۳] شعیب الارنؤوط نیز این روایت را صحیح و رجالش را ثقه دانسته است.[٤]

همچنین بخاری در صحیحش از ابی وائل روایت کرده است که گفت: «ابوموسی به عبدالله بن مسعود گفت: اگر جنب آب نیابد، آیا نماز نگزارد؟ عبدالله گفت: اگر در این مورد به ایشان اجازه بدهم که تیمم کنند، زمانی که یکی از آنها هوا را سرد احساس کند، چنین می کند؛ یعنی تیمم می کند و نماز می گزارد. ابو موسی می گوید: گفتم: در مورد گفته ی عمار که به عمر گفت، چه می گویی؟ ابن مسعود گفت: من ندیدم که عمر از سخن عمار قانع شده باشد.»[٥]

این در حالی است که خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾[٦]

«پس اگر آب نیافتید، بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت‌ها و دستهایتان را به آن مسح کنید، که خداوند بخشاینده مهربان است.»

---

[۱]عبد الرزاق عن الثوری قال أخبرنی سلمة بن کهیل عن أبی مالك عن عبد الرحمن بن ابزی قال جاء رجل من أهل البادية إلی عمر بن الخطاب فقال يا أمير المؤمنين إنا نمكث الشهر والشهرين لا نجد الماء قال عمر أما أنا فلم أكن لأصلی حتی أجد الماء فقال عمار بن ياسر أما تذكر إذ أنا وأنت بأرض كذا ...

[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۱ ص ۲۳۸ ح ۹۱۵ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۳] المسند للإمام أحمد، ج ۱۴ ص ۲۹۳ ح ۱۸۷۸۴ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح / pdf

[٤] مسند الإمام أحمد بن حنبل (ت: الأرناؤوط)، ج ۳۱ ص ۱۷۵-۱۷۶ ح ۱۸۸۸۲ قال الارنؤوط: حديث صحيح ... ورجال هذا الإسناد ثقات / سایت شامله

[٥] صحيح البخاري، ج ۱ ص ۱۳۲ ح ۳۳۸ حدثنا بِشْرُ بن خَالِدٍ قال حدثنا مُحَمَّدٌ هو غُنْدَرٌ عن شُعْبَةُ عن سُلَيْمَانَ عن أبي وَائِلٍ قال قال أبو مُوسَى لِعَبْدِ اللَّهِ بن مَسْعُودٍ إذا لم يَجِدْ الْمَاءَ لَا يُصَلِّي قال عبد اللَّهِ لو رَخَّصْتُ لهم في هذا كان إذا وَجَدَ أَحَدُهُمْ الْبَرْدَ قال هَكَذَا يَعْنِي تَيَمَّمَ وَصَلَّى قال قلت فَأَيْنَ قَوْلُ عَمَّارٍ لِعُمَرَ قال إني لم أَرَ عُمَرَ قَنِعَ بِقَوْلِ عَمَّارٍ

[٦] نساء: ۴۳

هشتم: جهل عمر به غسل جنابت

از رفاعه بن رافع نقل شده است که گفت:

«در آن میان که من پیش عمر بن خطاب بودم، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیر مومنان، این زید بن ثابت است که در مسجد نشسته و با نظر خودش در غسل جنابت کسی که آمیزش می کند، ولی از او منی انزال نمی شود، فتوا می دهد. پس عمر گفت: او را پیش من بیاورید. پس زید آمد و چون عمر او را دید، گفت: ای دشمن خودت، به من خبر رسیده که برای خودت به مردم فتوا می دهی. پس زید گفت: ای امیر مومنان، به خدا قسم من این کار را نکردم، لکن من حدیثی از عموهایم شنیدم، پس آن را از ابی ایوب، ابی بن کعب و رفاعه بن رافع حدیث کردم... پس عمر فرمان داد به جمع شدن مهاجرین و انصار، تا همگی جمع شدند و سپس با آن ها مشورت کرد. پس مردم بالاتفاق گفتند که در این کار غسلی نیست، بجز علی عليه السلام و معاذ بن جبل که آن دو گفتند: وقتی ختنه گاه از ختنه گاه زن تجاوز کرد و داخل شد، غسل واجب شود. پس علی عليه السلام فرمود: ای امیر مومنان، هیچکس به این موضوع از همسران رسول خدا صلى الله عليه وآله داناتر نیست؛ پس پیش حفصه فرستاد، ولی او گفت که من به این موضوع علم ندارم. پس پیش عایشه فرستاد، و او گفت: هر گاه سرختنه گاه از ختنه گاه بگذرد، غسل واجب شود. پس عمر گفت: نشنوم که کسی این کار را کرده و غسل نمی کند مگر آنکه به عنوان عقوبت شکنجه می کنم.»[۱]

---

[۱] حدثنا عبد الله قال حدثنی أبی قال ثنا یحیی بن آدم قال ثنا زهیر وابن إدریس عن محمد بن إسحاق عن یزید بن أبی حبیب عن معمر بن أبی حبیبة عن عبید بن رفاعة بن رافع عن أبیه قال زهیر فی حدیثه رفاعة بن رافع وکان عقبیا بدریا قال کنت عند عمر فقیل له إن زید بن ثابت یفتی الناس فی المسجد قال زهیر فی حدیثه الناس برأیه فی الذی یجامع ولا ینزل فقال أعجل به فأتی به فقال یا عدو نفسه أو قد بلغت أن تفتی الناس فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم برأیك قال ما فعلت ولکن حدثنی عمومتی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال أی عمومتك قال أبی بن کعب قال زهیر وأبو أیوب ورفاعة بن رافع فالتفت إلی ما یقول هذا الفتی وقال زهیر ما یقول هذا الغلام فقلت کنا نفعله فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فسألتم عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کنا نفعله علی عهده فلم نغتسل قال فجمع الناس واتفق الناس علی أن الماء لا یکون إلا من الماء إلا رجلین علی بن أبی طالب ومعاذ بن جبل قالا إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل قال فقال علی یا أمیر المؤمنین إن أعلم الناس بهذا أزواج رسول الله صلی الله علیه وسلم فأرسل إلی حفصة فقالت لا علم لی فأرسل إلی عائشة فقالت إذا جاوز الختان الختان وجب الغسل قال فتحطم عمر یعنی تغیظ ثم قال لا یبلغنی أن أحدا فعله ولا یغسل إلا أنهکته عقوبة

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محققین کتابش؛ یعنی شعیب الارنؤوط[۱] و حمزه احمد الزین،[۲] سندش را تصحیح کرده اند.

نهم: جهل عمر به حکم زنای زن دیوانه

یکی دیگر از جهالت های عمر بن خطاب، جهل او به حکم زنای زن دیوانه است که دستور به سنگسارش داد!

احمد بن حنبل با سند صحیح چنین روایت کرده است:

«زنی را به نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا داده بود. عمر پس از مشورت با صحابه، امر کرد تا وی را سنگسار کنند. پس علی بن ابی‌طالب عليه السلام از نزد آن‌ها عبور کرد و فرمود: این زن چه کرده است؟ گفتند: زنا کرده و عمر امر کرد تا سنگسار شود. پس امیرالمؤمنین عليه السلام آن زن را از دست آنها رهاند و آنها را بازگرداند؛ پس آنها به نزد عمر بازگشتند. عمر گفت: چرا بازگشتید؟ گفتند: علی عليه السلام ما را بازگرداند. گفت: علی عليه السلام حتما به خاطر چیزی که میدانسته این کار را کرده است. پس به سوی علی عليه السلام فرستاد تا اینکه آمد. پس عمر با حالت غضبناک گفت: چرا این افرادم را بازگرداندی؟ علی عليه السلام فرمود: آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله نشنیدی که می فرمود: تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از انسان خوابیده تا این‌که بیدار شود، از کودک تا این‌که به بلوغ برسد و از دیوانه تا زمانی که به خود آید؟! سپس فرمود: این زن دیوانه ای از بنی فلان است؛ پس شاید در حال دیوانگی زنا داده است. عمر گفت: نمیدانم. علی عليه السلام فرمود: من نیز نمیدانم. پس رجمش نکرد.»[۳]

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۳۵ ص ۲۱-۲۳ ح ۲۱۰۹۶ قال شعيب الأرنؤوط: صحيح / سایت شامله

[۲] مسند احمد، ج ۱۵ ص ۴۰۶-۴۰۷ ح ۲۰۹۹۵ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح / پی دی اف

[۳]حدثنا عبد الله قال حدثني أبي نا عفان نا حماد عن عطاء بن السائب عن أبي ظبيان الجنبي ان عمر بن الخطاب اتى بامرأة قد زنت فأمر برجمها فذهبوا بها ليرجموها فلقيهم علي فقال ما لهذه قالوا زنت فأمر عمر برجمها فانتزعها علي من أيديهم وردهم فرجعوا إلى عمر فقال ما ردكم قالوا ردنا يعني علي قال ما فعل هذا علي الا لشيء قد علمه فأرسل إلى علي فجاء وهو شبه المغضب فقال ما لك رددت هؤلاء قال أما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول رفع القلم عن ثلاثة عن النائم حتى يستيقظ وعن الصغير حتى يكبر وعن المبتلى حتى يعقل قال بلى قال علي هذه مبتلاة بني فلان فلعله اتاها وهو بها فقال عمر لا أدري قال وانا لا أدري فلم يرجمها

وصی الله بن محمد عباس[۱] و احمد شاکر[۲] سند این روایت را تصحیح کرده اند و شعیب الارنؤوط هم آن را صحیح لغیره دانسته است.[۳]

بخاری در صحیحش برای این داستان بابی باز کرده با عنوان: «رجم نشدن مرد و زن دیوانه و علی (علیه السلام) به عمر فرمود: مگر نمی‌دانی که تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا زمانی که به خود آید، از کودک تا این‌که به بلوغ برسد و از انسان خوابیده تا این‌که بیدار شود»[٤]، ولی این حدیث را در آن ذکر نکرده است!»[٥]

دهم: جهل عمر به احکام ازدواج

سند اول:

ابن المبارک از شعبی از مسروق نقل کرده است که گفت:

« به عمر خبر رسید که مردی از بنی ثقیف زنی از قریش را در عدّه اش گرفته و به سوی آنها پس فرستاد و بین آنها جدایی انداخت و آنها را هم عقوبت کرد و گفت: هرگز با او ازدواج نکند و صداق را گرفت و در بیت المال قرار داد و این قضاوت در میان مردم شایع شد و به گوش علی (علیه السلام) رسید؛ پس فرمود: خدا رحم کند پیشوای مسلمین را ! صداق چه کار دارد با بیت المال؟! آن مرد و زن نمی دانستند که نکاح در عدّه جایز نیست؛ پس برای پیشوا و رهبر سزاوار است که آن دو را برگرداند به سنّت.

بعضی گفتند: پس شما درباره آن زن چه میگوئید؟ فرمود: صداق و مهریّه مال آن زن است به سبب آنچه که آمیزش با او را حلال دانسته و بین آنها هم جدایی انداخت و شلّاقی هم بر آنها نیست و نباید آنها را زد و عقوبت نمود. باید عدّه اوّل را تکمیل کند و سپس دوّم و سپس او را خطبه نماید.

پس چون این قضاوت به گوش عمر رسید، گفت: ای مردم، نادانی ها را به سنّت برگردانید.»

---

[١] فضائل الصحابة لابن حنبل ، ص ۸۸۱-۸۸۲ ح ۱۲۰۹ پی دی اف؛ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحيح

[٢] مسند أحمد ، ج ۲ ص ۱۴۸ ح ۱۳۲۷ پی دی اف؛ قال الشاكر: إسناده صحيح

[٣] مسند أحمد بن حنبل ج ۲ ص ۴۴۳-۴۴۴ ح ۱۳۲۸ سایت شامله / قال شعيب الارنؤوط: صحيح لغيره

[٤] صحيح البخاری ج ۶ ص ۲۴۹۹ بعد از ح ۶۴۲۹ باب لا يرجم المجنون والمجنونة وقال علی لعمر أما علمت أن القلم رفع عن المجنون حتى يفيق وعن الصبی حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ

[٥] صحيح البخاری ج ۶ ص ۲۴۹۹ باب لا يرجم المجنون والمجنونة وقال علی لعمر أما علمت أن القلم رفع عن المجنون حتى يفيق وعن الصبی حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ

این روایت را ابن عبد البر قرطبی نقل کرده[۱] و سندش در متابعات و شواهد، معتبر است.[۲]

سند دوم:

با سند دیگری از طریق داود بن ابی هند از شعبی از مسروق نقل شده است که گفت:

« به عمر رسانیدند که زنی در عدّه اش شوهر کرده است؛ پس به آن زن گفت: آیا دانستی که در عدّه شوهر کردی؟ گفت: نه، پس به شوهرش گفت: آیا تو فهمیدی که این زن در عدّه است؟ گفت: نه، پس عمر گفت: اگر میدانستید، من هر دو نفر شما را سنگسار میکردم؛ پس آنها را با تازیانه شلاق زد و مهریّه را گرفت و آن را صدقه در راه خدا قرار داد!! و گفت: اجازه نمیدهم مهریّه را و اجازه نمیدهم زناشوئی او را و به مرد گفت: هرگز بر تو حلال نیست.»[۳]

این روایت را ابن حزم آندلسی نقل کرده و تمام رجال سندش طبق برنامه جوامع الکلم ثقه هستند[٤]، بجز «أبو بكر بن أحمد بن خالد» که همان «محمد بن أحمد بن الجباب» بوده و فرزند عالم معروف اهل سنت

---

[۱] الاستذکار ج ۵ ص ۴۷۵-۴۷۶ (ح ۲۴۱۶۷) وحدثنی عبد الوارث بن سفيان قال حدثنی قاسم بن أصبغ قال حدثنی محمد بن إسماعيل قال حدثنی نعيم بن حماد قال أخبرنا ابن المبارك قال حدثنی أشعث عن الشعبی عن مسروق قال بلغ عمر أن امرأة من قريش تزوجها رجل من ثقيف فی عدتها فأرسل إليهما يفرق بينهما وعاقبهما وقال لا ينكحها أبدا وجعل صداقها فی بيت المال وفشا ذلك فی الناس فبلغ عليا فقال يرحم الله أمير المؤمنين ما قال الصداق وبيت المال إنما جهلا فينبغی للإمام أن يردهما إلی السنة قيل فما تقول أنت فيهماقال لها الصداق بما استحل من فرجها ويفرق بينهما ولا جلد عليهما وتكمل عدتها من الأول ثم تعتد من الثانی عدة كاملة ثلاثة قروء ثم يخطبها أن شاء فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فخطب الناس فقال أيها الناس ردوا الجهالات إلی السنة

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن يوسف الأصبهانی: ثقة / أحمد بن محمد العنزی: ثقة / الحسن بن محمد الزعفرانی: ثقة / أسباط بن محمد القرشی: ثقة / أشعث بن سوار الكندی: در ادامه ذکر می شود. / عامر الشعبی: ثقة / مسروق بن الأجدع الهمدانی: ثقة

أشعث بن سوار الكندی: بشار عواد معروف و شعيب الأرناؤوط او را «ضعيف يعتبر به (يعنی فی المتابعات والشواهد)» دانسته اند.

تحریر تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۱۴۶ رقم ۵۲۴ پی دی اف مؤسسة الرسالة

یعنی اگر این روایت او، طرق دیگری داشته باشد، معتبر می شود.

[۳] المحلی ج ۹ ص ۴۸۰ نا يونس بن عبد الله نا أبو بكر بن أحمد بن خالد نا أبی نا علی بن عبد العزيز نا أبو عبيد القاسم بن سلام نا يزيد عن داود بن أبی هند عن الشعبی عن مسروق أو عن عبيد بن نضلة عن مسروق شك داود فی أحدهما وقال رفع إلی عمر امرأة نكحت فی عدتها فقال لو أنكما علمتما لرجمتكما فضربهما أسواطا وفرق بينهما وجعل المهر فی سبيل الله عز وجل وقال لا أجيز مهرا لا أجيز نكاحه

[٤] بررسی سند روایت:

مالکی مذهب، ابو عمر بن عبد البر قرطبی می باشد؛ اما شرح حالش در کتب ذکر نشده است. نکته ی قابل توجه دیگر اینکه خود ابن عبد البر در کتابش همین روایت را با سندی دیگر از شعبی از مسروق نقل کرده است و لذا این دو سند، یکدیگر را تقویت می کنند.

سند سوم:

ابن حزم از طریق دیگری از مسروق نقل کرده که گفت:

«عمر مهریه زنی را که در عده اش شوهر کرده بود گرفت و در بیت المال قرار داد و گفت: نکاح و مهریّه اش حرام است.»[۱]

ابن حزم واسطه ی بین خود تا وکیع را گویا به دلیل مسلّم بودن صحت آن حذف کرده و سپس سلسله سند را ذکر کرده که از آنجا به بعدش صحیح است.[۲]

مرحوم علامه امینی می فرماید: برای چه خلیفه آن دو را شلاق زد و برای چه مهریّه را گرفت و به کدام آیه و یا به کدام روایت صحیح، صداق و مهریّه را در بیت المال قرار داد و آن را صدقه فی سبیل الله گردانید و برای چه و به چه سبب آن زن را بر آن مرد حرام ابدی نمود، من نمیدانم؛ ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾ «= از اهل قرآن بپرسید اگر نمی دانید» و ای کاش خلیفه خودش را فراموش نمی کرد و به گفته خودش عمل میکرد که گفت: «نادانی ها را به سنت برگردانید.»

یازدهم: جهل عمربه حکم زن حائض بعد از درک عرفات

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

یونس بن عبد الله القاضی: ثقة / محمد بن أحمد بن الجباب: ؟/ یعقوب بن إسحاق النیسابوری: ثقة / علی بن عبد العزیز البغوی: ثقة / القاسم بن سلام الهروی: ثقة / یزید بن هارون الواسطی: ثقة / داود بن أبی هند القشیری: ثقة / عامر الشعبی: ثقة / مسروق بن الأجدع الهمدانی: ثقة

[۱] المحلی ج ۹ ص ۴۸۰ وثانیه أنهم قد خالفوا عمر فیما صح عنه یقینا من هذه القضیة إذ جعل مهرها فی بیت المال کما روینا من طریق وکیع عن زکریا بن أبی زائد (((زائدة))) وإسماعیل بن أبی خالد کلاهما عن الشعبی عن مسروق أن امرأة نکحت فی عدتها ففرق بینهما عمر وجعل مهرها فی بیت المال وقال نکاحها حرام ومهرها حرام

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

وکیع بن الجراح الرؤاسی: ثقة / إسماعیل بن أبی خالد البجلی: ثقة / عامر الشعبی: ثقة / مسروق بن الأجدع الهمدانی: ثقة

«ابن منذر گوید: عموم فقها در شهرها گفته اند: «بر حائضی که درک عرفات نموده، طواف وداع نیست. و ما از عمر بن خطاب، ابن عمر و زید بن ثابت روایت شده ایم که آنها امر کرده اند به توقف کردن در هنگامی که برای طواف وداع، حائض بوده باشد و مثل اینکه آنها توقف بر آن را واجب کرده اند، چنانچه بر او طواف افاضه واجب است؛ زیرا اگر پیش از آن حیض شود، از او ساقط نشود. سپس به عمر نسبت داده شده به سند صحیح تا نافع از ابن عمر که گوید: زنی در روز عید قربان خانه خدا را طواف کرد و سپس حیض شد، پس عمر دستور داد که او را بعد از آنکه مردم حرکت کردند، در مکه نگه دارند تا پاک شود و طواف بیت الله نماید.

گوید: و به تحقیق ثابت شده است رجوع ابن عمر و زید بن ثابت از این عقیده و عمر باقی مانده است؛ پس ما با او مخالفت کردیم به جهت ثبوت حدیث عایشه که اشاره می کند به این چیزی که متضمن احادیث این باب است و ابن ابی شیبه از طریق قاسم بن محمد روایت کرده است که همه صحابه می گفتند: هر گاه زن پیش از آنکه حیض شود عرفات را درک کند، از حج فارغ شده است مگر عمر که می گفت: باید آخر عهدش، طواف بیت باشد... .»[۱]

دوازدهم: جهل عمر به احکام قصاص و دیه اهل ذمه

«از مکحول روایت شده که عباده بن صامت یک نفر نبطی را خواست تا اسب او را در نزدیکی بیت المقدس نگهدارد، اما او امتناع کرد و لذا او را زد و سرش را شکست. او به عمر بن خطاب شکایت نمود. پس به او گفت: چه چیزی تو را بر این داشت که با او چنین کنی؟ گفت: ای امیر مومنان، من او را فرمان دادم که اسب و مرکب مرا نگهدارد، اما او امتناع کرد و من مردی هستم که در من تندی و خشم است؛ پس او را زدم.

---

[۱] فتح الباری ج ۳ ص ۵۸۷ قال بن المنذر قال عامة الفقهاء بالأمصار ليس على الحائض التى قد أفاضت طواف وداع وروينا عن عمر بن الخطاب وبن عمر وزيد بن ثابت أنهم أمروها بالمقام إذا كانت حائضا لطواف الوداع وكأنهم أوجبوه عليها كما يجب عليها طواف الإفاضة إذ لو حاضت قبله لم يسقط عنها ثم أسند عن عمر بإسناد صحيح إلى نافع عن بن عمر قال طافت امرأة بالبيت يوم النحر ثم حاضت فأمر عمر بحبسها بمكة بعد أن ينفر الناس حتى تطهر وتطوف بالبيت قال وقد ثبت رجوع بن عمر وزيد بن ثابت عن ذلك وبقى عمر فخالفناه لثبوت حديث عائشة يشير بذلك إلى ما تضمنته أحاديث هذا الباب وقد روى بن أبى شيبة من طريق القاسم بن محمد كان الصحابة يقولون إذا أفاضت المرأة قبل أن تحيض فقد فرغت إلا عمر فإنه كان يقول يكون آخر عهدها بالبيت وقد وافق عمر على رواية ذلك عن النبى صلى الله عليه وسلم غيره فروى أحمد وأبو داود والنسائى والطحاوى واللفظ لأبى داود من طريق الوليد بن عبد الرحمن عن الحارث بن عبد الله بن أوس الثقفى قال أتيت عمر فسألته عن المرأة تطوف بالبيت يوم النحر ثم تحيض قال ليكن آخر عهدها بالبيت فقال الحارث كذلك أفتانى وفى رواية أبى داود هكذا حدثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم واستدل الطحاوى بحديث عائشة وبحديث أم سليم على نسخ حديث الحارث فى حق الحائض

پس عمر گفت: برای قصاص و تلافی بنشین! زید بن ثابت گفت: آیا غلامت را از برادرت قصاص میکنی؟ پس عمر قصاص را از او ترک نمود و بر او دیه اش را قرار داد.»

این روایت را بیهقی نقل کرده[۱] و سندش طبق برنامه جوامع الکلم، صحیح است.[۲]

شبیه همین مطلب را عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱ هـ) از معمر بن أبی عمرو الأزدی (ثقه) و او از لیث بن سعد الفهمی (ثقه) و او از مجاهد بن جبر القرشی (از بزرگان تابعی) روایت کرده است که گفت:

« عمر بن خطاب وارد شام شد و دید که مرد مسلمانی مردی از اهل ذمّه (یهود و نصارایی که در زیر لواء اسلام با شرایط زندگی میکند) را کشته است؛ پس عازم شد که او را قصاص کند. زید بن ثابت به او گفت: آیا بنده ات را از برادرت قصاص میکنی؟ پس عمر برای آن قتل، دیه قرار داد.»[۳]

سیزدهم: جهل عمر به دیه ی سقط جنین

بخاری در صحیحش از مسور بن مخرمه نقل کرده است که گفت:

«عمر بن خطاب با مردم در سقط جنین (کورتاژ) کردن زن مشورت کرد، پس مغیره بن شعبه گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ حکم فرمود در آن به آزاد کردن بنده ای غلام یا کنیز. پس عمر گفت: شاهدی بیاور که با تو شهادت دهد؛ پس محمد بن مسلمه شهادت داد.»[٤]

---

[۱] سنن البیهقی الکبری ج ۸ ص ۳۲ ح ۱۵۷۰٤ أخبرنا أبو سعید بن أبی عمرو ثنا أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا بحر بن نصر ثنا عبد الله بن وهب أخبرنی جریر بن حازم أن قیس بن سعد حدثه عن مکحول أن عبادة بن الصامت رضی الله عنه دعا نبطیا یمسك له دابته عند بیت المقدس فأبی فضربه فشجه فاستعدی علیه عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال له ما دعاك إلی ما صنعت بهذا فقال یا أمیر المؤمنین أمرته أن یمسك دابتی فأبی وأنا رجل فی حد فضربته فقال أجلس للقصاص فقال زید بن ثابت أتقید عبدك من أخیك فترك عمر رضی الله عنه القود وقضی علیه بالدیة

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن موسی بن شاذان: ثقة / محمد بن یعقوب الأموی: ثقة / بحر بن نصر الخولانی: ثقة / عبد الله بن وهب القرشی: ثقة / جریر بن حازم الأزدی: ثقة / قیس بن سعد الحبشی: ثقة / مکحول بن أبی مسلم الشامی: ثقة

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۱۰ ص ۱۰۰ ح ۱۸۵۰۹ عبد الرزاق عن معمر عن لیث عن مجاهد قال قدم عمر بن الخطاب الشام فوجد رجلا من المسلمین قتل رجلا من أهل الذمة فهم أن یقیده فقال له زید بن ثابت اتقید عبدك من أخیك فجعل عمر دیته

[٤] صحیح البخاری ج ٦ ص ۲۵۳۱ ح ٦۵۰۹ حدثنا موسی بن إسماعیل حدثنا وهیب حدثنا هشام عن أبیه عن المغیرة بن شعبة عن عمر رضی الله عنه أنه استشارهم فی إملاص المرأة فقال المغیرة قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالغرة عبد أو أمة فشهد محمد بن مسلمة أنه شهد النبی صلی الله علیه وسلم قضی به

همین روایت را مسلم نیز در صحیحش نقل کرده است.[۱]

بخاری همچنین از عروه بن زبیر روایت کرده است که گفت:

«عمر سؤال کرد، یا قسم داد مردم را که هر کس از رسول خدا ﷺ شنیده که درباره سقط چه حکم فرموده، بگوید. پس مغیره بن شعبه گفت: من شنیدم رسول خدا ﷺ حکم فرمود در آن به آزاد کردن برده ای؛ غلام باشد یا کنیز. پس گفت: شاهدی بیاور که با تو بر این مطلب شهادت دهد. پس محمد بن مسلمه گفت: من شهادت میدهم.»[۲]

همچنین از طاوس از ابن عباس نقل شده است که: «عمر قسم داد مردم را که هر کس از رسول خدا ﷺ شنیده که درباره سقط چه حکم فرموده، بگوید. پس حمل بن مالک بن نابغه برخاست و گفت: من بین دو زن بودم که یکی از آنها، دیگری را با چوب نانوایی زد و کشت، که جنینش نیز کشته شد؛ پس رسول خدا ﷺ در مورد جنین قضاوت کرد به آزاد کردن بنده و اینکه به خاطر کشتن آن زن، کشته شود.»[۳]

این روایت را ابن ماجه نقل کرده و البانی در تحقیق سنن ابن ماجه تصحیحش کرده[٤] و نیز ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری سندش را صحیح دانسته است.[٥]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۱۱ ح ۱٦۸۹

[۲] صحیح البخاری ج ٦ ص ۲٥۳۱ ح ٦٥۱۰ حدثنا عبید الله بن موسى عن هشام عن أبیه أن عمر نشد الناس من سمع النبی صلى الله علیه وسلم قضى فی السقط فقال المغیرة أنا سمعته قضى فیه بغرة عبد أو أمة قال ائت بمن یشهد معك على هذا فقال محمد بن مسلمة أنا أشهد على النبی صلى الله علیه وسلم بمثل هذا حدثنی محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن سابق حدثنا زائدة حدثنا هشام بن عروة عن أبیه أنه سمع المغیرة بن شعبة یحدث عن عمر أنه استشارهم فی إملاص المرأة مثله

[۳] حدثنا أحمد بن سعید الدارمی ثنا أبو عاصم أخبرنی بن جریج حدثنی عمرو بن دینار أنه سمع طاوسا عن بن عباس عن عمر بن الخطاب أنه نشد الناس قضاء النبی صلى الله علیه وسلم فی ذلك یعنی فی الجنین فقام حمل بن مالك بن النابغة فقال كنت بین امرأتین لی فضربت إحداهما الأخرى بمسطح فقتلتها وقتلت جنینها فقضى رسول الله صلى الله علیه وسلم فی الجنین بغرة عبد وأن تقتل بها

[٤] صحیح ابن ماجه للألبانی، ج ۲ ص ۳٤٦ ح ۲۱٥۳ قال الألبانی: صحیح الإسناد

[٥] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۳ ص ٦۰۲ رقم ٤٤۳۱ ویعارضه ما أخرجه أحمد وأصحاب السنن بإسناد صحیح من طریق طاوس عن بن عباس أن عمر نشد الناس أیكم سمع قضاء رسول الله صلى الله علیه وسلم فی الجنین فقام حمل بن مالك بن النابغة فشهد

مرحوم علامه امینی می فرماید: چه اندازه خلیفه نیازمند به عقل منفصل است در هر قضیه ای تا اینکه اعتماد کند به مثل مغیره زانی و حمل بن مالک که نزد اهل سنت، غیر این حدیثی از او نیست.

چهاردهم: جهل عمر به ارث زن از دیه ی شوهر

از سعید بن مسیب نقل شده است که عمر بن خطاب گفت:

«من دیه را نمی بینم مگر برای عصبه فامیل پدری؛ برای آنکه پرداخت از او می کنند، پس آیا کسی از شما از رسول خدا ﷺ در این باره چیزی شنیده است؟ ضحاک کلابی که عامل و فرماندار رسول خدا ﷺ بر اعراب بود، گفت: رسول خدا ﷺ برای من نوشت که زن اشیم ضبابی را از دیه شوهرش ارث بدهم. پس عمر بن خطاب این قول را گرفت.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده است.[۲]

همچنین این روایت را ترمذی نقل و تصحیح کرده و البانی نیز در تحقیقش تصحیح نموده است.[۳]

همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عبد الملک بن دهیش، سندش را تصحیح کرده است.[٤]

مرحوم علامه امینی می فرماید: خلیفه غافل بود از این دو مورد:

اول: سنت پیامبر ﷺ، و آن این است که رسول خدا ﷺ به حاکمش بر اعراب، ضحاک بن سفیان نوشته است که به زن اشیم ضبابی از دیه شوهرش ارث بدهد.

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عبد الرزاق ثنا معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال ما أری الدیة إلا للعصبة لأنهم یعقلون عنه فهل سمع أحد منکم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك شیئا فقال الضحاك بن سفیان الکلابی وکان استعمله رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الأعراب کتب إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم إن أورث امرأة أشیم الضبابی من دیة زوجها فأخذ بذلك عمر بن الخطاب رضی الله عنه

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۲۵ ص ۲۲ ح ۱۵۷٤۵ قال الارنؤوط: إسناده صحیح علی شرط الشیخین

[۳] سنن الترمذی ج ٤ ص ۲۷ ح ۱٤۱۵ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح والعمل علی هذا عند أهل العلم

[٤] الأحادیث المختارة ج ۸ ص ۸۵ قال الدهیش: إسناده صحیح

دوم: آیه کریمه از قرآن و آن قول خدای تعالی که می فرماید: ﴿ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ «=باید خونبهای او را به اهل او بپردازد.» (نساء: ۹۲) و زوجه از اهل است به تصریح قول خدای تعالی: ﴿ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ﴾ «=هر آینه البته تو را و اهلت را نجات می دهیم مگر زن تو را.» (اعراف: ۸۳) و آیات دیگر.

پانزدهم: جهل عمر به سنت مشهوره

مسلم در صحیح خود از عبید بن عمیر نقل کرده است که گفت:

«ابو موسی از عمر سه بار اجازه گرفت، پس مثل اینکه او را مشغول یافت و برگشت. پس عمر گفت: آیا نشنیدید صدای عبد الله بن قیس را؟ به او اجازه دهید. پس او را طلبیدند و عمر به وی گفت: چه موجب شد که چنان کردی و رفتی؟ گفت: ما مأمور به این شدیم که سه بار اجازه بگیریم؛ اگر رخصت نشد، برگردیم. عمر گفت: باید بر این سخنت شاهد بیاوری و الا با تو چنین و چنان می کنم. پس ابو موسی بیرون رفت و راهی مجلسی از انصار شد.گفتند: بر این مطلب فقط کوچکتر ما بر تو گواهی می دهد؛ پس ابو سعید برخاست و گفت: آری، ما مأمور به این شدیم. عمر گفت: بر من پوشیده بود که این از امر رسول خدا ﷺ است؛ مرا دست زدن در بازارها از او غافل کرد.»[۱]

شانزدهم: جهل عمر به حکم مصرف زر و زیور کعبه

«از طریق شقیق از شیبه بن عثمان روایت شده است که گوید: عمر بن خطاب در مکانی که تو اکنون در آن نشسته ای، نشست و گفت: من بیرون نمی روم تا آنکه مال کعبه را میان فقرای مسلمین تقسیم کنم. گفتم: تو انجام دهنده ی این کار نیستی. گفت: البتّه که انجامش می دهم. گفتم: تو انجام دهنده ی این کار نیستی. گفت: برای چه؟ گفتم: برای اینکه رسول خدا ﷺ و ابو بکر جایگاه آن را دیدند و آنها از تو نیازمندتر به مال بودند، ولی آن را از جایش بیرون نبردند. پس برخاست و بیرون رفت.»

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱٦۹۵ ح ۲۱۵۳ وحدثنی محمد بن حاتم حدثنا یحیی بن سعید القطان عن بن جریج حدثنا عطاء عن عبید بن عمیر أن أبا موسى استأذن على عمر ثلاثا فكأنه وجده مشغولا فرجع فقال عمر ألم تسمع صوت عبد الله بن قيس ائذنوا له فدعي له فقال ما حملك على ما صنعت قال إنا كنا نؤمر بهذا قال لتقيمن على هذا بينة أو لأفعلن فخرج فانطلق إلى مجلس من الأنصار فقالوا لا يشهد لك على هذا إلا أصغرنا فقام أبو سعيد فقال كنا نؤمر بهذا فقال عمر خفي على هذا من أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ألهاني عنه الصفق بالأسواق

این روایت را ابو داود در سننش نقل کرده و البانی آن را تصحیح کرده است.[۱]

ابن ماجه قزوینی نیز با سندی دیگر همین روایت را نقل کرده و البانی آن را نیز تصحیح کرده است.[۲]

احمد بن حنبل نیز قریب به مضمون همین روایت را نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده است.[۳]

هفدهم: جهل عمر به جزیه مجوس

بخاری در صحیحش از بجاله روایت می کند که گفت:

«من منشی و نویسنده جزء بن معاویه (عموی احنف) بودم؛ پس یک سال قبل از مرگ عمر، نامه اش درباره مجوس برای ما آمد و عمر از مجوس جزیه نمی گرفت تا آنکه عبد الرحمن بن عوف شهادت داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجوسیان هجر جزیه گرفت.»[٤]

ابن ابی شیبه نیز با سند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند:

---

[۱] سنن أبی داود ج ۲ ص ۲۱۵ ح ۲۰۳۱ / حدثنا أحمد بن حنبل ثنا عبد الرحمن بن محمد المحاربی عن الشيبانی عن واصل الأحدب عن شقيق عن شيبة يعنی بن عثمان قال قعد عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی مقعدك الذی أنت فيه فقال لا أخرج حتى أقسم مال الكعبة قال قلت ما أنت بفاعل قال بلى لأفعلن قال قلت ما أنت بفاعل قال لم قلت لأن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رأى مكانه وأبو بكر رضی الله عنه وهما أحوج منك إلى المال فلم يخرجاه فقام فخرج

[۲] سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۰٤۰ ح ۳۱۱٦ / حدثنا أبو بكر بن أبی شيبة ثنا المحاربی عن الشيبانی عن واصل الأحدب عن شقيق قال بعث رجل معی بدراهم هدية إلى البيت قال فدخلت البيت وشيبة جالس على كرسی فناولته إياها فقال له ألك هذه قلت لا ولو كانت لی لم آتك بها قال أما لئن قلت ذلك لقد جلس عمر بن الخطاب مجلسك الذی جلست فيه فقال لا أخرج حتى أقسم مال الكعبة بين فقراء المسلمين قلت ما أنت فاعل قال لأفعلن قال ولم ذاك قلت لأن النبی صلى الله عليه وسلم قد رأى مكانه وأبو بكر وهما أحوج منك إلى المال فلم يحركاه فقام كما هو فخرج

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ٢٤ ص ۱۰۲ ح ۱۵۳۸۲ قال الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط الشيخين / حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا وكيع ثنا سفيان عن واصل الأحدب عن أبی وائل قال جلست إلى شيبة بن عثمان فقال جلس عمر بن الخطاب فی مجلسك هذا فقال لقد هممت أن لا أدع فی الكعبة صفراء ولا بيضاء إلا قسمتها بين الناس قال قلت ليس ذلك لك قد سبقك صاحباك لم يفعلا ذلك فقال هما المرآن يقتدى بهما

[٤] صحيح البخاری ج ۳ ص ۱۱۵۱ ح ۲۹۸۷ حدثنا علی بن عبد الله حدثنا سفيان قال سمعت عمرا قال كنت جالسا مع جابر بن زيد وعمرو بن أوس فحدثهما بجالة سنة سبعين عام حج مصعب بن الزبير بأهل البصرة عند درج زمزم قال كنت كاتبا لجزء بن معاوية عم الأحنف فأتانا كتاب عمر بن الخطاب قبل موته بسنة فرقوا بين كل ذی محرم من المجوس ولم يكن عمر أخذ الجزية من المجوس حتى شهد عبد الرحمن بن عوف أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذها من مجوس هجر

«عمر بن خطاب در حالی که در مجلسی بین قبر و منبر بود، گفت: من نمیدانم در کار مجوس چه کنم و آنها اهل کتاب نیستند. پس عبد الرحمن بن عوف گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: با ایشان به روش اهل کتاب رفتار کنید.»[۱]

مرحوم علامه امینی می فرماید: آیا تعجب نمیکنی از کسی که متصدی امر بزرگ خلافت است و مهمترین و حساس ترین لوازم آن را نمیداند؟ زیرا که حکم مجوس از اولیات چیزهایی است که لازم است متولی سلطنت و حکومت اسلامی آن را از جهت امور مالی و دارایی و سیاست اسلامی و امور دینی بشناسد.

آیا تعجب نمیکنی از تعطیل ماندن حکم مهمی مانند این چندین سال تا شهادت و گواهی عبد الرحمن بن عوف و اجرای حکم بعد از آن و این یک سال پیش از مرگ خلیفه بود و ممکن بود که خلیفه مبتلا و گرفتار به این قصه و مثل آن شده باشد و عبد الرحمن یا مانند آن در دسترس او نبوده باشد که سؤال کند یا او را خبر دهند، پس در این موقع چطور عمل میکرده و اگر عبد الرحمن را مادرش نزائیده بود، آقای عمر کارش را به کی رجوع میکرد و چه کسی در آنجا بود که علمش را به او بدهد و برساند. ﴿پس چیست این گروه را که ممکن نیست بر ایشان حدیثی را بفهمند.﴾ (نساء: ۷۸)

هجدهم: جهل عمر به آنچه در عیدین خوانده می شود

مسلم در صحیحش از عبید الله بن عبد الله روایت کرده است که گفت:

«عمر بن خطاب از ابی واقد لیثی پرسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عید قربان و فطر چه می خواند؟ پس گفت: آن حضرت در این دو روز، سوره ق و قمر را میخواندند.»[۲]

---

[۱] مصنف ابن أبی شیبة ج ۲ ص ۴۳۵ ح ۱۰۷۶۵ حدثنا حاتم بن إسماعیل عن جعفر عن أبیه قال قال عمر وهو فی مجلس بین القبر والمنبر ما أدری کیف أصنع بالمجوس ولیسوا بأهل کتاب فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سنوا بهم سنة أهل الکتاب

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۶۰۷ ح ۸۹۱ حدثنا یحیی بن یحیی قال قرأت علی مالك عن ضمرة بن سعید المازنی عن عبید الله بن عبد الله أن عمر بن الخطاب سأل أبا واقد اللیثی ما کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الأضحی والفطر فقال کان یقرأ فیهما بق والقرآن المجید واقتربت الساعة وانشق القمر

نوزدهم: عمر سوره بقره را در ۱۲ سال آموخت

در بحث از جهل عمر به معنای کلاله، کند ذهنی عمر و شدت ضعف حافظه ی او بر همگان روشن شد؛ اکنون در این بحث روایاتی را می آوریم مبنی بر اینکه عمر بن خطاب سوره ی بقره را در دوازده سال آموخت!

قرطبی در تفسیرش با سند معتبر[۱] از عبد الله بن عمر روایت کرده است که گفت:

«عمر سوره بقره را در دوازده سال آموخت و چون آن را تمام کرد، کره شتری قربانی کرد.»[۲]

همین روایت را بیهقی نیز نقل کرده است.[۳]

مرحوم علامه امینی می فرماید: هر چه باشد، پس به درستی که یاد گرفتن و آموختن این سوره ممکن نیست که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شده باشد؛ زیرا که سوره بقره به اتفاق تمام مفسرین در مدینه نازل شده است بجز چند آیه ای که در حجه الوداع نازل شده، پس ناچار پیش یکی از صحابه یا چند نفری از آنها بوده و آن را آموخته است و این مطلب بر خالی و عاری بودن خلیفه از بیشتر علوم قرآنی در بقیه سوره ها نیز گواهی می دهد [؛ چرا که سوره ی بقره تنها حدود ۲/۵ جزء قرآن را شامل می شود و با این احتساب، عمر بن خطاب برای فرا گرفتن کل قرآن حدود ۱۳۰ سال دیگر زمان لازم داشته است!]

بیستم: جهل عمر به تأویل کتاب خدا

از مباحث گذشته، شدت بی اطلاعی عمر از علوم قرآنی روشن شد؛ اکنون به دو مورد دیگر از عدم آگاهی او به تأویل آیات قرآن اشاره می کنیم.

مورد اول:

---

[۱] بررسی سند روایت:

الخطیب البغدادی: ثقة / مرداس بن محمد الأشعری: مقبول. ذهبی در مورد او می گوید: «أبو بلال الأشعري الإمام المحدث أحد علماء الكوفة حدث عن مالك بن أنس ... .» سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۸۲ / مالك بن أنس الأصبحی: ثقة / نافع مولی ابن عمر: ثقة / عبد الله بن عمر العدوی: صحابی

[۲] تفسير القرطبی ج ۱ ص ٤٠ وذكر أبو بكر أحمد بن علی بن ثابت الحافظ فی كتابه المسمی أسماء من روی عن مالك : عن مرداس بن محمد أبی بلال الأشعری قال : حدثنا مالك عن نافع عن ابن عمر قال : تعلم عمر البقرة فی اثنتی عشرة سنة فلما ختمها نحر جزورا

[۳] شعب الإيمان ج ۲ ص ۳۳۱ ح ۱۹۵۷ وأخبرنا أبو الحسين بن الفضل القطان ثنا أبو علی محمد بن أحمد بن الحسن الصواف ثنا بشر بن موسی [ثنا] أبو بلال الأشعری ثنا مالك بن أنس عن نافع عن بن عمر قال تعلم عمر بن الخطاب رضی الله عنه البقرة فی إثنی عشرة سنة فلما أتمها نحر جزورا

بخاری در صحیحش از عابس بن ربیعه روایت کرده است که گفت:

«عمر به نزد حجر [الاسود] آمد و آن را بوسید و سپس گفت: من میدانم که تو سنگی هستی که نه ضرر داری و نه منفعتی و اگر من ندیده بودم که رسول خدا ﷺ تو را می بوسید، من هم هرگز تو را نمی بوسیدم.»[۱]

حاکم نیشابوری این قضیه را به تفصیل از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت:

« ما با عمر بن خطاب حج نمودیم، پس چون داخل طواف شد، رو به حجر الاسود نمود و گفت: من میدانم که تو سنگی هستی که نه ضرر داری و نه منفعتی و اگر من ندیده بودم که رسول خدا ﷺ تو را می بوسید، من هم هرگز تو را نمی بوسیدم. پس علی بن ابی طالب (علیهما السلام) فرمود: ای پیشوای مومنین، بلکه زیان میزند و نفع میرساند و اگر تو این را از تأویل کتاب خدا فهمیده بودی، هر آینه میدانستی که آن چنان است که من میگویم. خداوند تعالی فرماید: ﴿و هنگامی که پرورگارت از اولاد آدم از پشت های ایشان ذرّیه آنها را گرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت﴾، پس چون اقرار و اعتراف کردند که او پروردگار عزّوجل است و ایشان بندگان اویند، پیمان و عهد ایشان را در پارچه نازکی نوشت و این سنگ آن را بلعید و او در روز قیامت برانگیخته شود، در حالی که برای او دو چشم و زبان و دو لب است که شهادت و گواهی می دهد درباره کسی که به پیمانش وفا کرده است؛ پس او «امین اللّه» است در این کتاب. پس عمر گفت: پناه می برم به خدا که من در میان مردمی که تو در میانشان نباشی زندگی کنم.»[۲]

مورد دوم:

«از سعید بن مسیب نقل کرده که عمر بن خطاب به این آیه برخورد کرد: ﴿آن کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستم نپوشانیدند و آلوده نکردند﴾، پس پیش ابّی بن کعب آمد و از او سؤال کرد که کدام یک از ما ظلم نکرده است؟! پس ابّی گفت: ای امیر مومنان، جز این نیست که مقصود از این ظلم، شرک است. آیا

---

[۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۵۷۹ ح ۱۵۲۰ عن عمر رضی الله عنه أنه جاء إلی الحجر الأسود فقبله فقال إنی أعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع ولولا أنی رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یقبلك ما قبلتك

[۲] المستدرك علی الصحیحین ج ۱ ص ٦٢٨ ح ١٦٨٢ عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه قال حججنا مع عمر بن الخطاب فلما دخل الطواف استقبل الحجر فقال إنی أعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع ولولا أنی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلك ما قبلتك ثم قبله فقال له علی بن أبی طالب بلی یا أمیر المؤمنین إنه یضر وینفع قال ثم قال بكتاب الله تبارك وتعالی قال وأین ذلك من كتاب الله قال قال الله عز وجل وإذ أخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم وأشهدهم علی أنفسهم ألست بربكم قالوا بلی خلق الله آدم ومسح علی ظهره فقررهم بأنه الرب وأنهم العبید وأخذ عهودهم ومواثیقهم وكتب ذلك فی رق وكان لهذا الحجر عینان ولسان فقال له افتح فاك قال ففتح فاه فألقمه ذلك الرق وقال أشهد لمن وافاك بالموافاة یوم القیامة وإنی أشهد لسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤتی یوم القیامة بالحجر الأسود وله لسان ذلق یشهد لمن یستلمه بالتوحید فهو یا أمیر المؤمنین یضر وینفع فقال عمر أعوذ بالله أن أعیش فی قوم لست فیهم یا أبا حسن

نشنیده ای سخن لقمان را به پسرش که فرمود: ﴿پسرک من، مشرک به خدا مباش؛ به درستی که شرک، ظلم بزرگی است﴾» [۱]

این روایت را حاکم در مستدرکش نقل کرده و همه ی رجال سندش طبق برنامه ی جوامع الکلم، ثقه هستند بجز علی بن زید بن جدعان که او نیز به اقرار علمای بزرگ عامه، ثقه و یا حسن الحدیث است.[۲]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۳٤٥ ح ۵۳۳۰ حدثنی علی بن حمشاد العدل قال أخبرنی الحارث بن أبی أسامة أنا روح بن عبادة ثنا حماد بن زيد عن علی بن زيد عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب أتى على هذه الآية (الذين آمنوا ولم يلبسوا إيمانهم بظلم) فأتى أبی بن كعب فسأله أينا لم يظلم فقال له يا أمير المؤمنين إنما ذاك الشرك أما سمعت قول لقمان لابنه يا بنی لا تشرك بالله إن الشرك لظلم عظيم

[۲] بررسی سند روایت:

علی بن حمشاد النيسابوری: ثقة / الحارث بن أبی أسامة التميمی: ثقة / روح بن عبادة القيسی: ثقة / حماد بن زيد الأزدی: ثقة/ علی بن زيد القرشی: توثیقش در ادامه می آید / سعيد بن المسيب القرشی: ثقة

توثیق علی بن زید بن جدعان:

علي بن زيد از رجال بخاری در غیر از صحیحش و بقیه ی صحاح سته است.

تهذيب التهذيب ج ۷ ص ۲۸۳ رقم ۵۴۵ بخ م ۴ البخاري في الأدب المفرد ومسلم والأربعة علي بن زيد بن عبد الله بن أبي مليكة

عجلی نام او را در کتاب ثقاتش ذکر کرده است.

معرفة الثقات للعجلی ج ۲ ص ۱۵۴ رقم ۱۲۹۸ علی بن زيد بن جدعان بصری يكتب حديثه وليس بالقوي وكان يتشيع وقال مرة لا بأس به

ابو عیسی ترمذی _صاحب یکی از کتب صحاح سته_ احادیث او را صحیح دانسته است.

سنن الترمذي ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۵۴۵ حدثنا أحمد بن منيع حدثنا هشيم أخبرنا علي بن زيد بن جدعان القرشي عن أبي نضرة قال سئل عمران بن حصين عن صلاة المسافر فقال حججت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ... قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح

حاکم نیشابوری نیز حدیث او را تصحیح کرده است.

المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۶۰۶ ح ۴۰۴۱«... علي بن زيد عن الحسن عن الأحنف بن قيس ... هذا حديث صحيح رواه الناس عن علي بن زيد بن جدعان تفرد به .»

حافظ ضیاء مقدسی روایتی را از علی بن زید در صحیحش نقل کرده و محقق کتاب، سندش را حسن دانسته است.

الأحاديث المختارة ج ۲ ص ۱۰۱ ح ۴۷۵ «... عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب ... وصحح الدارقطني الرواية التي ذكرنا من رواية علي بن زيد بن جدعان (إسناده حسن).»

شمس الدین ذهبی نام او را در کتاب ذکر من تکلم فیه وهو موثق ج ۱ ص ۱۴۰ رقم ۲۵۳ ذکر کرده و در کتاب دیگرش از او به عنوان صالح الحدیث یاد کرده است.

المغني في الضعفاء ج ۲ ص ۴۴۷ رقم ۴۲۶۵ علي بن زيد بن جدعان صالح الحديث

المستدرك علي الصحيحين ، ج ۴ ص ۵۵۱ در تعلیق بر ح ۸۵۴۳ بر مبنای سایت شامله

این در حالی است که بنابر روایت بخاری در صحیحش، رسول خدا ﷺ در هنگام نزول این آیه، مراد از «ظلم» را تبیین کرده بودند:

و در جای دیگر از تعلیقش بر روایتی که حاکم نیشابوری از علی بن زید نقل می کند، از آن به عنوان "إسناده قوي" یاد می کند.
المستدرك علي الصحيحين ، ج ۴ ص ۶۱۳ ح ۸۶۹۹ بر مبنای سایت شامله
نور الدین هیثمی او را حسن الحدیث دانسته است:
مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۳۸۴ رواه أحمد والبزار وزاد هل خفتني ورجاله رجال الصحيح غير علي بن زيد وهو حسن الحديث
کشمیری هم او را حسن الحدیث دانسته است»
«از جمله آن ها روایتی در مسند است و در سندش علی بن زید بن جدعان می باشد و مسلم با شخص دیگری با سند از او روایت کرده و همراه با دیگری بودن گاهی سند را تصحیح می کند و با این وجود علی بن زید بالاتفاق راستگو است بجز اینکه حافظه اش بد بوده است و روایت مثل این شخص نیکو شمرده می شود.»
العرف الشذي للكشميري ج ۱ ص ۱۲۱ منها ما في مسند أحمد ، وفي سنده علي بن زيد بن جدعان ، وأخرج عنه مسلم مقرونا مع الغير ، والمقرون مع الغير قد يكون ملينا ، ومع هذا علي بن زيد صدوق اتفاقا ، إلا أنه سيء الحفظ ، وقد يحسن رواية مثل هذا
صالحی شامی نیز سند روایتش را حسن دانسته است.
سبل الهدی والرشاد ج ۱۰ ص ۳۷۴ وأبو يعلى بسند حسن ، عن علي بن زيد بن جدعان
محمد بن علی شوکانی سلفی او را ثقه دانسته است.
نيل الأوطار ج ۴ ص ۱۴۹ حديث بن عباس فيه علي بن زيد وفيه كلام وهو ثقة
احمد محمد شاکر نیز او را ثقه دانسته و سند احادیثش را تصحیح کرده است.
مسند احمد ، ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۲۶ پی دی اف / إسناده صحيح ، علي بن زيد : هو ابن جدعان ، وهو ثقة .
«علی بن زید بن جدعان: گذشت که در حدیث شماره ۲۶ توثیقش کردیم و او مختلف فیه است؛ ولی آنچه که در نزد ما ارجحیت دارد، توثیق او است و ترمذی نیز احادیثی از او را تصحیح کرده است.»
مسند احمد ، ج ۱ ص ۵۰۴-۵۰۵ ح ۷۸۳ پی دی اف / علي بن زيد : هو ابن جدعان ، وقد سبق فی ۲۶ أننا وثقناه ، وهو مختلف فيه ، والراجح عندنا توثيقه ، وقد صحح له الترمذی أحاديث
ابو اسحاق حويني نیز سند حدیث او را صحیح دانسته است.
خصائص الامام علی للنسائی ، ص ۵۵ ح ۴۷
ولی محمد ناصرالدین ألبانی گفته است که اگر احادیث علی بن زید بن جدعان اسناد دیگری داشته باشند، به مرتبه ی حسن و حتی صحیح می رسند:
سلسلة الأحاديث الصحيحة ، ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۱۶۸ سایت شامله / فمثله يحسن حديثه أو يصحح إذا توبع
شعیب الارنؤوط وهابی نیز با آن سخت گیری که دارد، می گوید:
«می گوییم: این اسناد بر مدار علی بن زید بن جدعان قرار دارند و حدیث او در هنگام داشتن شواهد، حسن است و این، از آن جمله است.»
مسند أحمد ط الرسالة، ج ۲۸ ص ۴۴ در تعلیق ح ۱۶۸۳۲ سایت شامله / قلنا: ويبقى مدار هذا الإسناد على علي بن زيد بن جدعان، وحديثه حسن في الشواهد، وهذا منها

«عبد الله بن عمر گوید: هنگامی که آیه ی ﴿ آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آنِ آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند﴾ (انعام: ۸۲) نازل شد، بر اصحاب پیامبرﷺ گران آمد و گفتند: کدامیک از ما بر خودش ظلم نکرده است؟! پیامبرﷺ فرمود: آنطور که گمان کرده اید نیست؛ جز این نیست که مقصود از این ظلم، شرک است، همانطور که لقمان به پسرش فرمود: ﴿پسرک من، مشرک به خدا مباش؛ به درستی که شرک، ظلم بزرگی است.﴾ »[۱]

بیست و یکم: جهل عمر به سوالات قرآنی

دارمی با سند صحیح[۲] از سلیمان بن یسار روایت کرده است که گفت:

«مردی را که به او صبیغ می گفتند، وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از متشابهات قرآن؛ پس عمر به دنبالش فرستاد و او را حاضر کرد و قبلا برای او دو شاخه درخت خرما آماده کرده بود، پس به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من بنده خدا صبیغ هستم، پس عمر یکی از آن چوب درخت خرما را برداشت و او را زد و گفت: من بنده خدا عمرم، پس آنقدر بر سر و صورت او زد تا از سرش خون جاری شد. پس صبیغ گفت: ای امیرمومنان، تو را کافیست؛ چون که آنچه در سرم می یافتم (یعنی عقلم) رفت.»[۳]

أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله عبد الحکم بن أعین القرشی المصری متوفای ۲۵۷ هـ از نافع غلام عبدالله بن عمر با سند معتبر[٤] روایت می کند که گفت:

« صبیغ عراقی از چیزهایی از قرآن در مجامع مسلمین سؤال می کرد تا آنکه وارد مصر شد، پس عمرو بن عاص او را پیش عمر بن خطاب فرستاد و چون فرستاده عمرو بن عاص با نامه آمد و آن را خواند، گفت: آن

---

[۱] صحیح البخاری ج ٦ ص ۲٥٤۲ ح ٦٥۳۸ عن عبد الله رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الآیة (الذین آمنوا ولم یلبسوا إیمانهم بظلم) شق ذلك علی أصحاب النبی صلی الله علیه وسلم وقالوا أینا لم یظلم نفسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس کما تظنون إنما هو کما قال لقمان لابنه (یا بنی لا تشرك بالله إن الشرك لظلم عظیم)

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن الفضل السدوسی: ثقة / حماد بن زید الأزدی: ثقة / یزید بن حازم الأزدی: ثقة / سلیمان بن یسار الهلالی: ثقة

[۳] سنن الدارمی ج ۱ ص ۶۶ ح ۱۴۴ أخبرنا أبو النعمان ثنا حماد بن زید ثنا یزید بن حازم عن سلیمان بن یسار أن رجلا یقال له صبیغ قدم المدینة فجعل یسأل عن متشابه القرآن فأرسل إلیه عمر وقد أعد له عراجین النخل فقال من أنت قال انا عبد الله صبیغ فأخذ عمر عرجونا من تلك العراجین فضربه وقال انا عبد الله عمر فجعل له ضربا حتی دمی رأسه فقال یا أمیر المؤمنین حسبك قد ذهب الذی کنت أجد فی رأسی

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرحمن بن عبد الله المصری: ثقة / عبد الله بن صالح الجهنی: مقبول / اللیث بن سعد الفهمی: ثقة / نافع مولی ابن عمر: ثقة

مرد کجاست؟ گفت: در بار و بنه است. عمر گفت: ببین، اگر رفته باشد که از من به تو شکنجه دردناک خواهد رسید، پس او را آورد. عمر گفت: از چه چیز سؤال می کنی؟! و فرستاد چوب های تری آوردند و شروع کرد به زدن پشت و کفل او و پس از آن رهایش کرد تا خوب شد. سپس شروع کرد به زدن او تا مجروح شد و بیهوش گردید، آنگاه واگذارد تا بهبود یافت؛ پس او را باز طلبید که شکنجه دهد. صبیغ گفت: اگر می خواهی مرا بکشی، پس مرا به خوبی بکش، و اگر می خواهی مرا مداوا کنی، به خدا قسم من خوب شدم! پس عمر او را مرخص کرد که به وطن خود عراق برگردد و به ابوموسی اشعری نوشت که: هیچ کس از مسلمین حق مجالست و رفت و آمد با او را ندارد، پس این تنهایی بر او سخت شد، پس ابوموسی به عمر نوشت که این مرد توبه کرده و توبه اش خوب است! پس عمر نوشت که: مردم با او مجالست و رفت و آمد کنند.»[۱]

همین روایت با سند صحیح[۲] در کتاب تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب آمده است.[۳]

از سائب بن یزید نیز نقل شده است که گفت:

«پیش عمر آمدم، و گفتند: ای امیر مومنان، ما مردی را دیدیم که از تأویل مشکلات قرآن می پرسید. پس عمر گفت: بار خدایا، مرا بر او مسلط فرما. پس در بین روزی که عمر نشسته بود و با مردم صبحانه می خورد، مردی آمد و بر او لباس و عمامه صفدی بود و صبر کرد تا فارغ شد. گفت: ای امیر مومنان، ﴿و الذاریات ذروا

---

[۱] فتوح مصر وأخبارها ج ۱ ص ۲۹۱ حدثنی عبد الله بن صالح حدثنی اللیث بن سعد عن نافع مولی ابن عمر أن ضبیعا العراقی جعل یسأل عن أشیاء من القرآن فی أجناد المسلمین حتی قدم مصر فبعث به عمرو بن العاص إلی عمر بن الخطاب فلما أتاه الرسول بالکتاب فقرأه قال أین الرجل قال فی الرحل فقال عمر ابصر أن یکون ذهب فتصیبك منی العقوبة الموجعة فأتاه به فقال له عمر عم تسأل فحدثه فأرسل عمر إلی رطائب الجرید فضربه بها حتی ترك ظهره دبره ثم ترکه حتی برأ ثم عاد له ثم ترکه حتی برأ ثم عاد به لیعود له فقال صبیغ یا أمیر المؤمنین إن کنت ترید قتلی فاقتلنی قتلا جمیلا وإن کنت ترید أن تداوینی فقد والله برأت فإذن له إلی أرضه وکتب له إلی أبی موسی الأشعری إلا یجالسه أحد من المسلمین فاشتد ذلك علی الرجل فکتب أبو موسی إلی عمر إنه قد حسنت هیئته فکتب عمر أن ائذن للناس فی مجالسته

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن وهب القرشی: ثقة / اللیث بن سعد الفهمی: ثقة / محمد بن عجلان القرشی: ثقة / نافع مولی ابن عمر: ثقة

[۳] تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب، ج ۱ ص ۹۵ ح ۲۱۸ طبق سایت شامله / قَالَ: وَحَدَّثَنِی اللَّیْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلانَ، عَنْ نَافِعٍ، أَنَّ صَبِیغًا الْعِرَاقِی جَعَلَ یسْأَلُ عَنْ أَشْیاءَ مِنَ الْقُرْآنِ فِی أَجْنَادِ الْمُسْلِمِینَ حَتَّی قَدِمَ مِصْرَ، فَبَعَثَ بِهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ إِلَی عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَلَمَّا أَتَاهُ الرَّسُولُ بِالْکِتَابِ، فَقَرَأَهُ، فَقَالَ: أَینَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: فِی الرَّحْلِ، قَالَ عُمَرُ: أَبْصِرْ أَنْ یکُونَ ذَهَبَ فَتُصِیبَكَ مِنِّی الْعُقُوبَةُ الْمُوجِعَةُ، فَأَتَاهُ بِهِ، فَقَالَ: عَمَّ تَسْأَلُ؟ فَحَدَّثَهُ، فَأَرْسَلَ عُمَرُ إِلَی رَطَائِبَ مِنَ الْجَرِیدِ فَضَرَبَهُ بِهَا حَتَّی نزل ظَهْرُهُ دُبُرَهُ، ثُمَّ تَرَکَهُ حَتَّی بَرِئَ، ثُمَّ عَادَ لَهُ، ثُمَّ تَرَکَهُ حَتَّی بَرِئَ، فَدَعَا بِهِ لِیعُودَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ صَبِیغٌ: إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ قَتْلِی فَاقْتُلْنِی قَتْلا جَمِیلا، وَإِنْ کُنْتَ تُرِیدُ أَنْ تُدَاوِینِی فَقَدْ وَاللَّهِ، بَرِئْتُ، فَأَذِنَ لَهُ إِلَی أَرْضِهِ، وَکَتَبَ إِلَی أَبِی مُوسَی الأَشْعَرِی أَلا یجَالِسُهُ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ؟ فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَی الرَّجُلِ، فَکَتَبَ أَبُو مُوسَی إِلَی عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنْ قَدْ حَسُنَتْ هَیئَتُهُ، فَکَتَبَ إِلَیهِ عُمَرُ أَنِ ائْذَنْ لِلنَّاسِ بِمُجَالَسَتِهِ

فالحاملات وقرا﴾، پس عمر گفت: تو همان هستی و برخاست و مچ دستش را گرفت و مرتب او را شلّاق زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: قسم به آن کسی که جان عمر در دست اوست، اگر تو را سر تراشیده یافته بودم، هر آینه سر از بدنت جدا می کردم، سپس دستور داد که لباسی او را بپوشانید و بر شتری سوارش کنید و او را بیرون کنید تا به وطنش برسانید، سپس خطیبی برخیزد و بگوید که: صبیغ علمی طلب کرد و خطا کرد. و همواره در میان قومش سرشکسته و بد نام و درمانده شد تا درگذشت، در حالی که او بزرگ قومش بود.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس، سندش را تصحیح کرده است.[۲]

غزالی این عملکرد عمر را حمل بر بستن باب کلام و جدل کرده و گفته است:

«و عمر همان کسی است که باب سخن گفتن و جدل را بست و صبیغ را با شلّاق زد آن هنگام که برای او سؤالاتی در تعارض دو آیه ای در کتاب خدا ایراد کرد و او را ترک کرد و مردم را وادار کرد که او را ترک کنند.»[۳]

خشونت عمر در برابر پرسش مردم به حدی بود که بنابر روایت بخاری و مسلم در صحیحشان، «ابن عباس می‌گوید: یک سال منتظر ماندم تا شاید بتوانم از عمر در باره یک آیه قرآن چیزی بپرسم، ولی نتوانستم؛ چون ترس از عمر اجازه نمی‌داد ... .»[٤]

بیست و دوم: جهل عمر به احکام غیر مبتلا به

دارمی با سند صحیح[٥] از طاوس روایت کرده است که گفت:

---

[١] حدثنا عبد الله قثنا أبی قثنا مکی بن إبراهیم قثنا الجعید بن عبد الرحمن عن یزید بن خصیفة عن السائب بن یزید أنه قال أتی إلی عمر بن الخطاب فقالوا یا أمیر المؤمنین انا لقینا رجلا یسأل عن تأویل القرآن فقال اللهم أمکنی منه قال فبینا عمر ذات یوم جالس یغدی الناس إذ جاءه وعلیه ثیاب وعمامة فغداه ثم إذا فرغ قال یا أمیر المؤمنین والذاریات ذروا فالحاملات وقرا قال عمر أنت هو فمال إلیه وحسر عن ذراعیه فلم یزل یجلده حتی سقطت عمامته ثم قال واحملوه حتی تقدموه بلاده ثم لیقم خطیبا ثم لیقل ان صبیغا ابتغی العلم فاخطأ فلم یزل وضیعا فی قومه حتی هلك وکان سید قومه

[٢] فضائل الصحابة، ص ٥٤٤-٥٤٥ ح ٧١٧ قال وصی الله بن محمد العباس: إسناده صحیح / پی دی اف

[٣] إحیاء علوم الدین ج ١ ص ٢٣ وهو الذی سد باب الکلام والجدل وضرب ضبیعا بالدرة لما أورد علیه سؤالا فی تعارض آیتین فی کتاب الله وهجره وأمر الناس بهجره

[٤] صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۸۶۶، ح۴۶۲۹ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۱۰۸ ح ۱۴۷۹ عَنْ عُبَیدِ بْنِ حُنَین، أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاس رضی الله عنهما یحَدِّثُ أَنَّهُ قَالَ مَکثْتُ سَنَةً أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آیة، فَمَا أَسْتَطِیعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَیبَةً لَهُ ...

[٥] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

«عمر بالای منبر گفت: سخت میگیرم بر مردی که از آنچه نشده سؤال کند؛ زیرا که خدا آنچه واقع شده را بیان نموده است.»[۱]

همچنین ابن عبد البر با سند حسن[۲] از عبد الله بن عمر روایت کرده است که گفت:

«ای مردم، از آنچه واقع نشده سؤال نکنید؛ چرا که عمر بن خطاب کسی را که سؤال کند از آنچه واقع نشده است، لعن میکرد.»[۳]

منظور عمر از چیزهایی که واقع نشده، اتفاقات آینده نیست؛ بلکه فرضیاتی است که معمولا فقها مطرح میکنند؛ مانند اینکه اگر فلان حالت پیش بیاد، حکمش اینطور می شود و ... ؛ مثلا اگر کسی در بیابان باشد و آب برای وضو نداشته باشد و جهت قبله را نیز نداند، آیا باید در جستجوی آب بر بیاید و ... ! از آنجایی که مردم در اینگونه مسائل به نظر و نتیجه ی واحدی نمی رسیدند، فصل الخطاب را ارجاع می دادند به خلیفه و چون عمر بن خطاب علم به این مسائل نداشت، اساسا با طرح اینگونه مسائل برخورد می کرد!

بیست و سوم: جهل عمر به آیات قرآن

یکی دیگر از جهالت های عمر بن خطاب، جهل او به آیات قرآن است که ما به ذکر دو روایت معتبر اکتفا می کنیم.

روایت یکم:

«عمر بن خطاب بر مردی گذشت که میخواند: ﴿وَالسّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ پس عمر به او گفت: چه کسی تو را اینطور تعلیم کرد؟ گفت: ابی بن

محمد بن أبی خلف السلمی: ثقة / سفیان بن عیینة الهلالی: ثقة / عمرو بن دینار الجمحی: ثقة / طاوس بن کیسان الیمانی: ثقة

[۱] سنن الدارمی ج ۱ ص ۶۳ ح ۱۲۴ أخبرنا محمد بن أحمد ثنا سفیان عن عمرو عن طاوس قال قال عمر علی المنبر أحرج بالله علی رجل سأل عما لم یکن فإن الله قد بین ما هو کائن

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الوارث بن سفیان: صدوق حسن الحدیث / القاسم بن أصبغ البیانی: ثقة / أحمد بن أبی خیثمة النسائی: ثقة / زهیر بن حرب الحرشی: ثقة / جریر بن عبد الحمید الضبی: ثقة / اللیث بن سعد الفهمی: ثقة / مجاهد بن جبر القرشی: ثقة / عبد الله بن عمر العدوی: صحابی

[۳] جامع بیان العلم وفضله ج ۲ ص ۱۴۳ حدثنا عبدالوارث ابن سفیان قال حدثنا قاسم بن أصبغ قال حدثنا أحمد بن زهیر قال حدثنی أبی قال حدثنا جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عمر قال یا أیها الناس لا تسألوا عما لم یکن فإن عمر کان یلعن من سأل عما لم یکن

کعب. پس عمر دست او را گرفت و پیش او برد و گفت: ای ابو المنذر، این مرد مرا خبر داد که تو او را اینگونه آموختی. ابی گفت: راست گفت و من آن را از دهان رسول خدا ﷺ اینچنین فرا گرفتم. عمر گفت: تو اینچنین از رسول خدا ﷺ فرا گرفتی؟ گفت: آری. و دو مرتبه تکرار کرد و در حال خشم گفت: بلی به خدا قسم، خدا آن را بر جبرئیل ؈ (امین وحی) نازل فرمود و جبرئیل ؈ بر قلب پیامبر ﷺ نازل کرد و از خطاب و پسرش در آن اجازه ای نخواست! پس عمر بیرون رفت، در حالی که دستهایش را بلند کرده و میگفت: الله اکبر، الله اکبر.»

این روایت را حاکم نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[۱]

روایت دوم:

«از ابو مجلز نقل شده است که گوید: به درستی که ابی بن کعب قرائت کرد ﴿مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ. مائده: ۱۰۷﴾ «=از آن دو نفری که مستحق مال ایشان شده اند.» پس عمر گفت: دروغ گفتی. ابی گفت: تو دروغگوتری. پس مردی گفت: امیر مومنان را تکذیب میکنی؟! گفت: من برای بزرگداشت مقام امیر مومنان از تو سخت ترم، و لیکن او را در تصدیق کتاب خدا تکذیب کردم و تصدیق نکردم رهبر مسلمین را در تکذیب کتاب خدا. پس عمر گفت: راست گفت.»[۲]

این روایت را ابن شبه نمیری نقل کرده و سندش طبق برنامه جوامع الکلم، صحیح است.[۳]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۳۴۵ ح ۵۳۲۹ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن / حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا الحسن بن على بن عفان العامرى ثنا أبو أسامة عن محمد بن عمرو ثنا أبو سلمة ومحمد بن إبراهيم التيمى قالا مر عمر بن الخطاب برجل وهو يقول السابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان رضى الله عنهم ورضوا عنه إلى آخر الآية فوقف عليه عمر فقال انصرف فلما انصرف قال له عمر من أقرأك هذه الآية قال أقرأنيها أبى بن كعب فقال انطلقوا بنا إليه فانطلقوا إليه فإذا هو متكئ على وسادة يرجل رأسه فسلم عليه فرد السلام فقال يا أبا المنذر قال لبيك قال أخبرنى هذا إنك اقرأته هذه الآية قال صدق تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر أنت تلقيتها من رسول الله قال نعم أنا تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مرات كل ذلك يقوله وفى الثالثة وهو غضبان نعم والله لقد أنزلها الله على جبريل وأنزلها على محمد فلم يستأمر فيها الخطاب ولا ابنه فخرج عمر وهو رافع يديه وهو يقول الله أكبر الله أكبر

[۲] أخبار المدينة ج ۱ ص ۳۷۵ ح ۱۱۷۲ حدثنا فهر بن أسد قال حدثنا ثابت أبو زيد عن عاصم الأحول عن أبى مجلز أن أبيا قرأ (من الذين استحق عليهم الأوليان) المائدة ۱۰۷ فقال عمر رضى الله عنه كذبت فقال أبى بل أنت أكذب فقال له رجل أتكذب أمير المؤمنين

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

بهز بن أسد العمى: ثقة / ثابت بن يزيد الأحول: ثقة / عاصم الأحول: ثقة / لاحق بن حميد السدوسى: ثقة

بیست و چهارم: جهل عمر به آیات منسوخ

مورد اول:

«از ابن عباس روایت شده است که گوید: مردی پیش عمر آمد و از او می پرسید، پس شروع کرد به نگاه کردن به او و یکبار به سر او نگاه میکرد و یکبار به پایش که آیا چیزی از شدت حاجتمندی در او هست؟! پس از آن، عمر به او گفت: چه اندازه مال داری؟ گفت: چهل شتر. ابن عباس گوید: پس گفتم: راست گفت خدا و پیامبر او: ((اگر برای این آدم دو بیابان از طلا باشد، هر آینه بیابان سومی را میخواهد و درون پسر آدم را پر نمیکند مگر خاک و خدا توبه میکند بر کسی که توبه کند.)) پس عمر گفت: این چیست؟ گفتم: اینچنین ابی بن کعب برای من خواند. گفت: پس پیش او برویم. پس نزد ابی بن کعب آمد و گفت: این چه میگوید؟ ابی گفت: این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ پس آیا آن را ثابت میدانی؟ پس ثابت بدارش.»[۱]

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده و محققین کتابش؛ یعنی شعیب الارنؤوط[۲] و حمزه احمد الزین[۳] سندش را تصحیح کرده اند. همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محقق کتابش؛ یعنی دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را تصحیح نموده است.[٤]

مورد دوم:

«از مسور بن مخرمه روایت شده است که گوید: عمر بن خطاب به عبد الرحمن بن عوف گفت: آیا در آنچه بر ما نازل شده، آیه ی ﴿جهاد کنید چنانچه در اول مرتبه جهاد کردید﴾را نمی یابی؟ چرا که ما آن را نمی یابیم. عبد الرحمن گفت: آنچه از قرآن افتاده است را بیانداز. عمر گفت: آیا می ترسی که مردم به کفر بازگردند؟ گفت: آنچه خدا بخواهد.»

---

[١] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا أبو معاوية عن أبی إسحاق الشيبانی عن يزيد بن الأصم عن بن عباس قال جاء رجل إلى عمر يسأله فجعل ينظر إلى رأسه مرة وإلى رجليه أخرى هل يرى عليه من البؤس شيئا ثم قال له عمر كم مالك قال أربعون من الإبل قال بن عباس فقلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى الثالث ولا يملأ جوف بن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب فقال عمر ما هذا فقلت هكذا أقرأنيها أبی قال فمر بنا إليه قال فجاء إلى أبی فقال ما يقول هذا قال أبی هكذا أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أفأثبتها فأثبتها

[٢] مسند أحمد بن حنبل ج ٣٥ ص ٤٠-٤١ ح ٢١١١١ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط مسلم

[٣] المسند للإمام احمد، ج ۱۵ ص ۴۱۱-۴۱۲ ح ۲۱۰۱۰ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح / پی دی اف

[٤] الأحاديث المختارة ج ٣ ص ٤١١-٤١٢ ح ١٢٠٩ قال الدهيش: إسناده صحيح

این روایت را محمد بن عمرو بن البختری متوفای ۳۳۹ هـ نقل کرده[۱] و سندش طبق برنامه جوامع الکلم، صحیح است.[۲]

مورد سوم:

بخاری در صحیحش از ابن عبّاس روایت می کند که گفت:

«با پایان یافتن مراسم حج (آخرین حج عمر در سال ۲۳ هجری) وارد مدینه شدیم. روز جمعه فرا رسید ... عمر بر فراز منبر نشست و هنگامی که مؤذن ها اذان خود را تمام کردند، برخاست و حمد و ثنای نیکویی گفت، آنگاه این گونه ادامه داد:... خداوند محمّد ﷺ را به حقّ مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل نمود و از جمله آیاتی که بر او فرود آمد، آیه رجم است. پس ما آن را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم. از این رو رسول خدا ﷺ حکم رجم را اجرا کرد، ما نیز پس از او حکم رجم را اجرا کردیم. اما من نگران هستم که اگر مدت زمانی بگذرد، شخصی پیدا شود و بگوید: «به خدا سوگند، ما آیه رجم را در کتاب خدا نمی یابیم» و به سبب رها کردن حکمی که خدا نازل نموده، گمراه شود، در حالی که حکم رجم در کتاب خدا ـ بر هر مرد و زنی که زنای محصنه انجام دهد و شاهدی بر این امر گواهی دهد، یا باردار باشد و یا خود اعتراف کند ـ حکم حقی است. همچنین ما در ضمن آنچه از کتاب خدا بود، چنین می خواندیم: "از پدران خود روی برمگردانید که برای شما کفر است که از پدران خود روی برگردانید." »[۳]

همین ماجرا را ابو داود در سننش روایت کرده، با این اضافه که عمر گفت:

---

[۱] مجموع فیه مصنفات أبی جعفر ابن البختری ج ۱ ص ۳۸۹ ح ۵۶۷ حدثنا محمد ، قال : حدثنا سعید بن أبی مریم ، قال : أخبرنا نافع بن عمر ، قال : حدثنی ابن أبی ملیكة ، عن المسور بن مخرمة ، قال : قال عمر بن الخطاب لعبد الرحمن بن عوف : ألم نجد فیما أنزل علینا أن جاهدوا كما جاهدتم أول مرة ، فإنا لا نجدها ؟ قال : أسقط فیما أسقط من القرآن ، قال عمر : أنخشى أن یرجع الناس كفارا ؟ قال : ما شاء الله

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

سعید بن أبی مریم الجمحی: ثقة / نافع بن عمر الجمحی: ثقة / عبد الله بن أبی ملیكة القرشی: ثقة / المسور بن مخرمة القرشی: صحابی

[۳] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۵۰۳-۲۵۰۵ ح ۶۴۴۲ قال بن عباس فقدمنا المدینة فی عقب ذی الحجة فلما كان یوم الجمعة ... فجلس عمر على المنبر فلما سكت المؤذنون قام فأثنى على الله بما هو أهله ثم قال ... إن الله بعث محمدا صلى الله علیه وسلم بالحق وأنزل علیه الكتاب فكان مما أنزل الله آیة الرجم فقرأناها وعقلناها ووعیناها رجم رسول الله صلى الله علیه وسلم ورجمنا بعده فأخشى إن طال بالناس زمان أن یقول قائل والله ما نجد آیة الرجم فی كتاب الله فیضلوا بترك فریضة أنزلها الله والرجم فی كتاب الله حق على من زنى إذا أحصن من الرجال والنساء إذا قامت البینة أو كان الحبل أو الاعتراف ثم إنا كنا نقرأ فیما نقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آبائكم فإنه كفر بكم أن ترغبوا عن آبائكم أو إن كفرا بكم أن ترغبوا عن آبائكم

« به خدا قسم، اگر نبود که مردم بگویند عمر در کتاب خدا زیاد کرد، هر آینه آن را در قرآن مینوشتم.»[۱]

البته بخاری نیز با ارسال مسلّم از عمر نقل کرده است که گفت:

«اگر نبود که مردم بگویند عمر در کتاب خدا زیاد کرد، هر آینه آیه ی رجم را با دست خودم در قرآن مینوشتم.»[۲]

بیست وپنجم: جهل عمر به حکم توسعه ی دو مسجد

احمد بن حنبل با سند معتبر[۳] از یوسف بن مهران روایت می کند که ابن عباس گوید:

«برای عباس خانه ای در کنار مسجد مدینه بود، پس عمر بن خطاب گفت: آن را بفروش یا به من ببخش تا آن را جزء مسجد نمایم؛ اما او نپذیرفت. پس عمر گفت: میان من و خودت مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را حاکم قرار بده. پس ابی بن کعب را قرار دادند و او به نفع عباس قضاوت کرد. عمر گفت: هیچکس از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با جرأت تر از تو بر من نیست. ابی بن کعب گفت: یا خیرخواه تر از من بر تو نیست. آنگاه گفت: ای امیرمومنان، آیا به تو حدیث داود علیه السلام نرسیده که خداوند عزوجل او را به ساختن بیت المقدس امر کرد؛ پس در آن خانه زنی را بدون اذن او داخل کرد، پس چون به جلوگیری مردان از آن زن رسید، خداوند داود علیه السلام را از بناء و ساختن آن منع کرد. داود علیه السلام گفت: ای پروردگار من، اگر مرا از ساختن آن منع کردی، پس آن را در فرزندان من قرار بده. پس عباس گفت: آیا اینطور نیست که برای خود به آن قضاوت کردی و مال من گردید؟ گفت: آری. عباس گفت: پس من تو را گواه میگیرم که من آن را برای خدا قرار دادم.»[٤]

---

[۱] سنن أبی داود (مع أحکام الألبانی، ت: مشهور) ، ص ۷۹۳ ح ٤٤۱۸ پی دی اف / با تصحیح البانی / حدثنا عبد الله بن محمد النفیلی ثنا هشیم ثنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله بن عباس أن عمر یعنی بن الخطاب رضی الله عنه خطب فقال ... وأیم الله لولا أن یقول الناس زاد عمر فی کتاب الله عز وجل لکتبتها

[۲] صحیح البخاری ج ٦ ص ۲٦۲۲ قال عمر لولا أن یقول الناس زاد عمر فی کتاب الله لکتبت آیة الرجم بیدی

[۳] بررسی سند روایت:

شیبان بن أبی شیبة الحبطی: صدوق حسن الحدیث / حماد بن سلمة البصری: ثقة / علی بن زید القرشی: توثیقش قبلا در مورد بیست و چهارم از جهالت های شیخین گذشت / یوسف بن مهران البصری: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن العباس القرشی: صحابی

[٤] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۹۳۹ ح ۱۸۰۷ حدثنا عبد الله قثنا شیبان قال نا حماد یعنی بن سلمة قثنا علی بن زید عن یوسف بن مهران عن بن عباس قال کان للعباس دار إلی جنب المسجد وفی المسجد ضیق فأراد عمر أن یدخلها فی المسجد فأبی فقال اجعل بینی وبینك رجلا من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعلا بینهما أبی بن کعب فقضی للعباس علی عمر فقال عمر ما أحد من أصحاب محمد أجرأ علی منك فقال أبی أو أنصح لك منی قال یا أمیر المؤمنین أما بلغك حدیث داود أن

حاکم با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم[۱] از اسلم غلام عمر بن خطاب روایت کرده است که:

«عمر به عباس گفت: من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ما در مسجد زیاد میکنیم و خانه تو در نزدیکی مسجد است؛ پس آن را به ما بده تا آن را به مسجد ملحق کنیم و من برای تو زمین و خانه ای وسیع تر از آن می دهم. عباس گفت: این کار را نمی کنم. عمر گفت: من به زور آن را از تو میگیرم! گفت: این کار هم برای تو نخواهد بود؛ پس میان من و خودت کسی را قرار بده که به حق قضاوت کند. گفت: و آن کیست؟ گفت: حذیفه بن یمان. گوید: پس آمدند نزد حذیفه و قصه را برای او گفتند، پس حذیفه گفت: نزد من در این باره خبری است. گفت: آن خبر چیست؟ گفت: به درستی که داود نبی علیه السلام خواست که در بیت المقدس زیاد کند و خانه یتیمی نزدیک مسجد بود، پس از او خواست؛ اما او قبول نکرد. پس داود علیه السلام تصمیم گرفت که آن را به زور از او بگیرد! پس خدای عزوجل به او وحی کرد که من خانه ها را از ظلم و ستم برای خانه خودم پاک میکنم. گوید: پس آن را واگذارد. پس عباس به او گفت: چیزی باقی ماند؟ گفت: نه. گفت: پس عمر داخل مسجد شد و ناگاه دید که ناودان عباس به سمت مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است تا آنکه آب باران از آن، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شود! پس عمر با دستش ناودان را کند و گفت: این ناودان نباید در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری باشد. پس عباس به او گفت: قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد، او این ناودان را در این مکان قرار داد و تو ای عمر، آن را میکنی! پس عمر گفت: بیا پاهایت را بگذار بر گردن من و آن را به جای خودش بگذار. پس عباس پا بر گردن عمر گذارد و ناودان را به جای اولش گذاشت. سپس عباس گفت: من خانه را به تو بخشیدم که آن را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد کنی. پس عمر آن را در مسجد افزود و سپس خانه ای وسیع تر از آن در زوراء به او بخشید.

حاکم گوید: و من برای آن شاهدی از حدیث اهل شام از سعید بن مسیب یافتم که عمر بن خطاب وقتی خواست که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد کند، بر سر خانه عباس بن عبد المطلب میان او و عباس نزاعی واقع شد، تا پایان حدیث.»[۲]

الله عز وجل أمره ببناء بيت المقدس فأدخل فيه بيت امرأة بغير إذنها فلما بلغ حجز الرجال منعه الله بناءه قال داود يا رب منعتنى بناءه فاجعله فى عقبى فقال العباس أليس قد صارت لى وقضى لها بها قال فإنى أشهدك أنى قد جعلتها لله عز وجل

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۳۷۴-۳۷۵ ح ۵۴۲۸-۵۴۲۹ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا عطاء بن أبى مسلم الخراسانى وهو صدوق حسن الحديث

[۲] أخبرنا أبو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله البغدادى ثنا أبو القاسم عبد الله بن محمد بن سليمان بن إبراهيم الإسكندرانى بمصر ثنا أبو يحيى الضرير زيد بن الحسن البصرى ثنا عبد الرحمن بن زيد بن أسلم عن أبيه عن جده عن عمر بن الخطاب أنه قال للعباس بن عبد المطلب رضى الله عنهما إنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نزد فى المسجد ودارك قريبة من المسجد فاعطناها نزدها فى المسجد واقطع لك أوسع منها قال لا أفعل قال إذا أغلبك عليها قال ليس ذاك لك فاجعل بينى وبينك

حدیث مورد اشاره ی حاکم از سعید بن مسیب را بیهقی با سند حسن (طبق حکم برنامه جوامع الکلم) از طریق حاکم روایت کرده؛ اما او نیز به مانند حاکم، از ذکر متن حدیث خودداری کرده است.[۱]

مرحوم علامه امینی می فرماید: مجموع این روایات به ما درسی می دهد که خلیفه عالم به حکم موقع توسعه دادن مسجد النبی نبوده تا آنکه ابی بن کعب یا حذیفه به او خبر داده و با او در روایتش موافقت نمود.

می گویم: چنین ماجرایی در زمان عثمان نیز تکرار شد.

ابن اثیر جزری در تاریخش در ذکر وقایع سال ۲۶ هـ می نویسد:

«در همین سال بود که عثمان زمین مسجد الحرام را افزود و آن را پهناور نمود، ساختمان های گروهی از همسایگان را خرید و دیگران که به فروش تن در ندادند، سرای هاشان را ویران ساخت و بهای آن را در بیت المال نهاد و چون بر سر او بانگ و فریاد راه انداختند، دستور داد که آن ها را زندانی کنند و گفت: بردباری من شما را بر من گستاخ ساخته است. عمر با شما همین کار را کرد و بر سر او داد نزدید. سپس عبد الله بن خالد بن اسید درباره آنها با او به گفتگو پرداخت تا از بند رهایی یافتند.»[۲]

من يقضى بالحق قال ومن هو قال حذيفة بن اليمان قال فجاؤوا إلى حذيفة فقصوا عليه فقال حذيفة عندى فى هذا خبر قال وما ذاك قال إن داود النبى صلوات الله عليه أراد أن يزيد فى بيت المقدس وقد كان بيت قريب من المسجد ليتيم فطلب إليه فأبى فأراد داود أن يأخذها منه فأوحى الله عز وجل إليه أن نزه البيوت عن الظلم لبيتى قال فتركه فقال له العباس فبقى شىء قال لا قال فدخل المسجد فإذا ميزاب للعباس شارع فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم ليسيل ماء المطر منه فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر بيده فقلع الميزاب فقال هذا الميزاب لا يسيل فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له العباس والذى بعث محمدا بالحق إنه هو الذى وضع الميزاب فى هذا المكان ونزعته أنت يا عمر فقال عمر ضع رجليك على عنقى لترده إلى ما كان هذا ففعل ذلك العباس ثم قال العباس قد أعطيتك الدار تزيدها فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فزادها عمر فى المسجد ثم قطع للعباس دارا أوسع منها بالزوراء هذا حديث كتبناه عن أبى جعفر وأبى على الحافظ عليه ولم يكتبه إلا بهذا الإسناد والشيخان رضى الله عنهما لم يحتجا بعبد الرحمن بن زيد بن أسلم وقد وجدت له شاهدا من حديث أهل الشام حدثناه أبو أحمد الحسين بن على التميمى رحمه الله أنا محمد بن المسيب ثنا أبو عميرة عيسى بن محمد بن النحاس ثنا الوليد بن مسلم ثنا شعيب الخرسانى عن عطاء الخرسانى عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه لما أراد أن يزيد فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وقعت منازعة على دار العباس بن عبد المطلب فذكر الحديث بنحو منه

[۱] سنن البيهقى الكبرى ج ۶ ص ۶۷ ح ۱۱۱۴۶ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناد حسن / حدثنا أبو عبد الله الحافظ ثنا أبو الحسين بن على التميمى ثنا محمد بن المسيب ثنا أبو عمير عيسى بن محمد بن النحاس ثنا الوليد بن مسلم ثنا شعيب الخرسانى عن عطاء الخرسانى عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه لما أراد أن يزيد فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وقعت زيادته على دار العباس بن عبد المطلب فذكر قصة وذكر فيها قصة الميزاب بمعناه

[۲] الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۴۸۱ ثم دخلت سنة ست وعشرين ذكر الزيادة في الحرم: في هذه السنة أمر عثمان بتجديد أنصاب الحرم وفيها زاد عثمان في المسجد الحرام ووسعه وابتاع من قوم فأبى آخرون فهدم عليهم ووضع الأثمان في بيت المال

بلاذری نیز با سند صحیح[۱] از ابن شهاب زهری روایت کرده است که گفت:

«عثمان مسجد پیامبر ﷺ را گسترش داد و ده هزار درهم از دارایی خود را به هزینه آن رساند. پس مردم گفتند: مسجد رسول خدا ﷺ را گسترش می دهد و سنتش را دگرگون می کند.»[۲]

این در حالی است که طبق روایت صحیح نبوی، «هیچ مسلمانی را نرسد که چوبدستی برادرش را جز با خشنودی خود او بستاند.»[۳]

بیست و ششم: جهل عمر به جواز شعر خواندن در مسجد

مسلم در صحیحش از ابو هریره روایت کرده است که گفت:

«همانا عمر به حسّان (صحابی شاعر) در حالی که در مسجد شعر می سرود، گذشت! نگاهی از روی خشم و انکار به او کرد! حسّان گفت: من در مسجد شعر می سرودم و کسی که برتر از تو بود (یعنی پیامبر ﷺ) در اینجا بود [و با سکوتش کارم را جایز می دانست]! حسّان سپس به ابوهریره توجه نمود و گفت: تو را به خدا قسم می دهم، آیا تو از پیامبر ﷺ شنیدی که می فرمود: [ای حسان] درخواستم را اجابت کن! خداوندا حسّان را با روح القدس تایید کن؟ ابوهریره گفت: خدایا، آری (شنیدم).»[٤]

فصاحوا بعثمان فأمر بهم فحبسوا وقال لهم أتدرون ما جرأكم علي ما جرأكم علي إلا حلمي قد فعل هذا بكم عمر فلم تصيحوا به فكلمه فيهم عبد الله بن خالد بن أسيد فأطلقهم

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

مصعب بن عبد الله الزبيري: ثقة / مالك بن أنس الأصبحي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة

[۲] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۷۰ وحدثني مصعب بن عبد الله الزبيري عن مالك بن أنس عن الزهري قال: وسع عثمان مسجد النبي صلى الله عليه وسلم فأنفق عليه من ماله عشرة آلاف درهم، فقال الناس: يوسع مسجد رسول الله ويغير سنته.

[۳] صحيح ابن حبان ج ۱۳ ص ۳۱۶ ح ۵۹۷۸ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح / أخبرنا أبو يعلى قال : حدثنا أبو خيثمة قال: حدثنا أبو عامر العقدي عن سليمان بن بلال عن سهيل بن أبي صالح عن عبد الرحمن بن سعد : عن أبي حميد الساعدي أن النبي صلى الله عليه و سلم قال : لا يحل لامرئ أن يأخذ عصا أخيه بغير طيب نفس منه) قال ذلك لشدة ما حرم الله من مال المسلم على المسلم

[٤] صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۹۳۲ ح ۲۴۸۵ حدثنا عمرو الناقد وإسحاق بن إبراهيم وبن أبي عمر كلهم عن سفيان قال عمرو حدثنا سفيان بن عيينة عن الزهري عن سعيد عن أبي هريرة ان عمر مر بحسان وهو ينشد الشعر في المسجد فلحظ إليه فقال قد كنت انشد وفيه من هو خير منك ثم التفت إلى أبي هريرة فقال أنشدك الله أسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول أجب عني اللهم أيده بروح القدس قال اللهم نعم

همین روایت را بخاری نیز در صحیحش نقل کرده؛ اما طبق عادتش عبارت «فَلَحَظَ إِلَیهِ» را برای سرپوش گذاشتن بر جهل عمر نسبت به جواز شعرخوانی در مسجد، سانسور کرده است![۱]

[۱] صحیح البخاري ج ۳ ص ۱۱۷۶ ح ۳۰۴۰ حدثنا علي بن عبد الله حدثنا سفيان حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب قال مر عمر في المسجد وحسان ينشد فقال كنت أنشد فيه وفيه من هو خير منك ثم التفت إلى أبي هريرة فقال أنشدك بالله أسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول أجب عني اللهم أيده بروح القدس قال نعم

قسمت دوم: جهالت های عثمان

یکم: جهل عثمان به حکم غسل جنابت

مسلم در صحیحش از زید بن خالد جهنی روایت کرده است که گفت:

«من از عثمان بن عفان پرسیدم که اگر مردی با زنش بیامیزد و نطفه از وی بیرون نیاید، چه کند؟ عثمان گفت: به همان گونه که برای نماز وضو می گیرد، اینجا نیز وضـو بگیرد و نره خود را بشوید. سپس گفت: این دستور را از رسول خدا ﷺ شنیدم.»[۱]

بخاری نیز در صحیحش از زید بن خالد روایت کرده است که گفت:

«از عثمان بن عفان پرسیدند که چون مردی با زن بیامیزد و نطفه از وی بیرون نیاید، چه کنـد؟ او گفت: غسل بر گردن او نیست. و سـپس گفت: این دسـتور را از رسول خدا ﷺ شنیدم. راوی گفت: پس از آن همین پرسش را از علی ؑ، زبیر بن عوام، طلحه بن عبید الله و ابی بن کعب کردم و آنان نیز همین سخن را از سوی پیامبر ﷺ بازگو کردند.»[۲]

آنچه در این روایت آمده که حضرت علی ؑ، ابی بن کعب و دیگران، در آن برداشت با عثمان همداستان بوده اند، دروغی است که بر ایشان بسته اند تا بر نادانی خلیفه در پاسخ چنین پرسش آسان و ساده ای پرده بکشند؛ زیرا قبلا در بحث علم عمر دیدیم که پیشوای ما امیرالمومنین ؑ در همین زمینه بر خلیفه دوم خرده گرفت و سخن او را نپذیرفت و فرمود: «ختنه گاه مرد که از ختنه گاه زن گذشت، باید غسل کنند و آنگاه عمر به سوی عایشه فرستاد تا وی نیز همان سخن علی ؑ را گفت و خلیفه نیز در برابر آن سر فرود آورد و گفت: به گوش من نرسد که کسی چنان کاری کرده و سپس غسل ننموده است، وگرنه به سختی او را کیفر خواهم کرد.»[۳]

---

[۱] صحيح مسلم ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۳۴۷ أن زيد بن خالد الجهني أخبره أنه سأل عثمان بن عفان قال قلت أرأيت إذا جامع الرجل امرأته ولم يمن قال عثمان يتوضأ كما يتوضأ للصلاة ويغسل ذكره قال عثمان سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم

[۲] صحيح البخاري ج ۱ ص ۷۷ ح ۱۷۷ أن زيد بن خالد أخبره أنه سأل عثمان بن عفان رضي الله عنه قلت أرأيت إذا جامع فلم يمن قال عثمان يتوضأ كما يتوضأ للصلاة ويغسل ذكره قال عثمان سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألت عن ذلك عليا والزبير وطلحة وأبي بن كعب رضي الله عنهم فأمروه بذلك

[۳]عن عبيد بن رفاعة بن رافع عن أبيه قال ... واتفق الناس على أن الماء لا يكون إلا من الماء إلا رجلين على بن أبى طالب ومعاذ بن جبل قالا إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل قال فقال على يا أمير المؤمنين إن أعلم الناس بهذا أزواج رسول الله صلى

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محققین کتابش؛ یعنی شعیب الارنؤوط[۱] و حمزه احمد الزین[۲]، سندش را تصحیح کرده اند.

آری، در همان روز همه کسانی که دستور این زمینه را نمی دانستند، از آن آگاه شدند و ناسازگاری در مورد آن از میان برخاست.

وجوب غسل در جماع بدون انزال در سنت نبوی

در روایات متعددی در کتب اهل سنت، از رسول خدا ﷺ نقل شده است که با برخورد اندام های جنسی زن و مرد به یکدیگر، غسل واجب می شود؛ خواه منی بیرون بیاید و خواه نیاید، که در ادامه به چند مورد اشاره میکنیم.

روایت بخاری و مسلم از ابو هریره

بخاری در صحیحش از رسول خدا ﷺ روایت می کند که فرمودند:

«چون مرد میان ران ها و دو کناره اندام نهفته زن جای گیرد و ختنه گاه آن دو به یکدیگر بچسبد، باید غسل کنند.»[۳]

مسلم نیز در صحیحش از پیامبر ﷺ چنین روایت میکند:

«چون میان ران ها و دو کناره اندام نهفته اش جای گیرد و برای فرو بردن نره به تلاش پردازد، باید غسل کنند؛ چه نطفه ای از او بیرون آمده باشد و چه نه.»[٤]

روایت ابن حبان و ابو داود از ابی بن کعب

ابن حبان در صحیحش با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[٥] از ابی بن کعب روایت کرده است که گفت:

الله عليه وسلم فأرسل إلى حفصة فقالت لا علم لى فأرسل إلى عائشة فقالت إذا جاوز الختان الختان وجب الغسل قال فتحطم عمر يعنى تغيظ ثم قال لا يبلغنى أن أحدا فعله ولا يغسل إلا أنهكته عقوبة

[١] مسند أحمد بن حنبل ج ٣٥ ص ٢١-٢٣ ح ٢١٠٩٦ قال شعيب الأرنؤوط : صحيح

[۲] مسند احمد، ج ۱۵ ص ۴۰۶-۴۰۷ ح ۲۰۹۹۵ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح / پی دی اف

[۳] صحيح البخاري ج ١ ص ١١٠ ح ٢٨٧ عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا جلس بين شعبها الأربع ثم جهدها فقد وجب الغسل

[٤] صحيح مسلم ج ١ ص ٢٧١ ح ٣٤٨ عن أبي هريرة أن نبي الله صلى الله عليه وسلم قال إذا جلس بين شعبها الأربع ثم جهدها فقد وجب عليه الغسل وفي حديث مطر وإن لم ينزل

[٥] صحيح ابن حبان ج ٣ ص ٤٤٧ ح ١١٧٣ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط الشيخين

«حدیث «انّما کان الماء من الماء = با انزال منی، غسل واجب می‌شود» مربوط به آسان‌گیری و رخصتی است که در صدر اسلام بوده است؛ ولی بعدها از آن نهی شد و حکم آن منسوخ گردید.»[۱]

همچنین ابو داود سجستانی با سند صحیح از ابی بن کعب روایت کرده است که گفت:

«به راستی که رسول خدا ﷺ در آغاز اسلام آن را آسان گیری ای برای مردم گردانید؛ زیرا جامه اندک داشتند و سپس دستور داد تا غسل کنند.»[۲]

روایت مسلم از عایشه

مسلم در صحیحش از جابر بن عبد الله از ام کلثوم از عائشه نقل کرده است که گفت:

«مردی از رسول خدا ﷺ سؤال کرد درباره زنی که با همسرش نزدیکی می‌کند؛ اما در ادامه کسل می‌شود (انزال صورت نمی‌گیرد)، آیا بر هر دوی آن‌ها غسل واجب است؟ در حالی که عائشه در مجلس بود، رسول خدا ﷺ به عائشه اشاره کرد و فرمود: من و این زن (عائشه) این کار را انجام دادیم و سپس غسل کردیم.»[۳]

روایت ابن خزیمه در صحیحش از ابو موسی اشعری

ابن خزیمه در صحیحش روایت می کند که:

«ابو موسی با گروهی نشسته بود که آن ها در آنچه غسل را بایسته می گرداند گفتگو می کردند؛ پس کسانی از مهاجران که در آن انجمن بودند گفتند: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد، باید غسل کنند و کسانی از انصار که آنجا بودند گفتند: چنین نیست، مگر اینکه آبی جهنده از مرد برود. پس ابو موسی گفت: من گزارش را می آورم؛ پس برخاسته به سوی عایشه رفت و گفت: من می خواهم چیزی از تو بپرسم و شرمم می آید. گفت: شرم مدار؛ اگر چیزی از من بپرسی، آن را از مادرت که تو را زائیده پرسیده ای، راستی را که من

---

[۱] أخبرنا الحسن بن سفيان قال حدثنا حبان بن موسى قال أخبرنا عبد الله قال أخبرنا يونس بن يزيد عن الزهري عن سهل بن سعد عن أبي بن كعب قال إنما كان الماء من الماء رخصة في أول الإسلام ثم نهي عنها

[۲] صحيح ابي داود للألباني، ج ۱ ص ۳۸۵ ح ۲۰۸ حدثنا أحمد بن صالح ثنا بن وهب أخبرني عمرو يعني بن الحرث عن بن شهاب حدثني بعض من أرضى أن سهل بن سعد الساعدي أخبره أن أبي بن كعب أخبره أن رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما جعل ذلك رخصة للناس في أول الإسلام لقلة الثياب ثم أمر بالغسل ونهى عن ذلك قال أبو داود يعني الماء من الماء

[۳] صحيح مسلم ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۳۵۰ عن جابر بن عبد الله عن أم كلثوم عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت إن رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل يجامع أهله ثم يكسل هل عليهما الغسل وعائشة جالسة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إني لأفعل ذلك أنا وهذه ثم نغتسل

مادر توأم. گوید: من گفتم: چه کاری غسل را بایسته می گرداند؟ گفت: دانا لغزیده! پیامبر خدا ﷺ فرمود: چون مرد میان دو ران و دو کناره اندام نهفه زن بنشیند و دو ختنه گاه به یکدیگر برسد، باید غسل کرد.»[۱]

سخن ابو عیسی ترمذی

ابوعیسی ترمذی بعد از نقل روایت «هر گاه سرختنه گاه از ختنه گاه بگذرد، غسل واجب شود» و صحیح و حسن شمردن آن، می گوید:

«این حدیث عایشه، نظر اکثر اهل علم از اصحاب پیامبر ﷺ است؛ از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، علی ؑ، عایشه و فقهای تابعی و بعد از آنان؛ مانند سفیان ثوری، شافعی، احمد و اسحاق.»[۲]

سخن محیی الدین نووی

محیی الدین نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد:

«توده یاران پیامبر ﷺ و آینـدگان ایشان گفته اند که این دسـتور نسخ شده و مرادشان از نسخ، آن است که در آغـاز کار، اگر کسی بـا زن می آمیخت و نطفه ای از وی بیرون نمی آمد، غسل برگردن او نبود و سـپس غسل بایسـته گردیـد، و ابن عباس و جز او بر آن رفته اند که این دسـتور، از آغاز هم درباره آن نبوده تا سـپس نسخ شود؛ زیرا مراد پیامبر ﷺ از آن سخن این بوده که اگر کسی خواب آمیزش با زن دید و نطفه از وی بیرون نیامد، غسل بر وی نیست و این فرمان هم بی چون و چرا سر جای خود است.»[۳]

---

[۱] صحيح ابن خزيمة ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۲۲۷ عن أبي موسى الأشعري أنهم كانوا جلوسا فذكروا ما يوجب الغسل فقال من حضر من المهاجرين إذا مس الختان الختان وجب الغسل وقال من حضره من الأنصار لا حتى يدفق قال أبو موسى أنا آتيكم بالخبر فقام إلى عائشة رضي الله عنها فسلم ثم قال إني أريد أن أسألك عن شيء وأنا أستحي منه فقالت لا تستحي أن تسأل عن شيء تسأل عنه أمك التي ولدتك فإنما أنا أمك قال قلت ما يوجب الغسل قالت على الخبير سقطت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا جلس بين شعبها الأربع ومس الختان الختان وجب الغسل

[۲] سنن الترمذي ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۱۰۹ حدثنا هناد حدثنا وكيع عن سفيان عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عائشة قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم إذا جاوز الختان الختان وجب الغسل قال أبو عيسى حديث عائشة حديث حسن صحيح قال وقد روى هذا الحديث عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم من غير وجه إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل وهو قول أكثر أهل العلم من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وعائشة والفقهاء من التابعين ومن بعدهم مثل سفيان الثوري والشافعي وأحمد وإسحاق قالوا إذا التقى الختانان وجب الغسل

[۳] شرح النووي على صحيح مسلم ج ۴ ص ۳۶ وأما حديث الماء من الماء فالجمهور من الصحابة ومن بعدهم قالوا انه منسوخ ويعنون بالنسخ أن الغسل من الجماع بغير انزال كان ساقطا ثم صار واجبا وذهب بن عباس رضي الله عنه وغيره إلى انه ليس منسوخا بل المراد به نفي وجوب الغسل بالرؤية في النوم اذا لم ينزل وهذا الحكم باق بلا شك

دوم: جهل عثمان به موضوع دیه و قصاص نامسلمان

یکی دیگر از مواردی که میزان علم خلیفه سوم را مشخص می نماید، جهل او به مقدار دیه ی نامسلمانان است که از ضروری ترین احکام مورد نیاز حاکم اسلامی است.

عبد الرزاق بن همام با سند صحیح[۱] از عبدالله بن عمر روایت کرده است که:

«مردی مسلمان، کسی از نامسلمانان را که در پناه کشور اسلام می زیست، آگاهانه کشت و داوری به نزد عثمان بردند؛ پس وی را نکشت و او را وا داشت که خونبهایی همانند خونبهای یک مسلمان بپردازد!»[۲]

در حالی که در روایات معتبر اهل سنت از رسول خدا ﷺ نقل شده است که دیه ی کافر، نصف دیه ی مسلمان است!

از عبدالله بن عمرو از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمودند:

«مسلمانان خونشان برابر است ... شخص مؤمن در مقابل کافر کشته نمی شود و دیه ی کافر نصف دیه ی مسلمان است.»[۳]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تحسین کرده است.[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: : ثقة / سالم بن عبد الله العدوي: ثقة / عبد الله بن عمر العدوي: صحابی

[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۶ ص ۱۲۸ ح ۱۰۲۲۴ أخبرنا عبد الرزاق قال أخبرنا معمر عن الزهري عن سالم عن بن عمر أن رجلا مسلما قتل رجلا من أهل الذمة عمدا فرفع إلى عثمان فلم يقتله وغلظ عليه الدية مثل دية المسلم

[۳] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يزيد انا محمد بن إسحاق عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عبد الله بن عمرو قال لما دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة عام الفتح قام في الناس خطيبا فقال يا أيها الناس انه ما كان من حلف في الجاهلية فإن الإسلام لم يزده الا شدة ولا حلف في الإسلام والمسلمون يد على من سواهم تكافأ دماؤهم يجيز عليهم أدناهم ويرد عليهم أقصاهم ترد سراياهم على قعدهم لا يقتل مؤمن بكافر دية الكافر نصف دية المسلم لا جلب ولا جنب ولا تؤخذ صدقاتهم الا في ديارهم

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۸۸ح ۶۶۹۲ شعيب الأرنؤوط : صحيح وهذا إسناد حسن

درباره ی اهل کتاب؛ یعنی یهود و نصاری نیز اینچنین نقل شده و شعیب الارنؤوط[۱] و ترمذی[۲] آن را حسن دانسته اند.

در سایت مرکز فتوای اسلام وب نیز اینچنین آمده است:

«در مذهب مالکی و حنبلی، دیه ی اهل کتاب ذمی و معاهد، نصف دیه ی مسلمان است و دلیلشان روایتی است که نسائی، ترمذی و بیهقی از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «دیه ی کافر، نصف دیه ی مومن است.» و این روایت را البانی تصحیح نموده است. و بهترین نظر نیز همان است که مالکی ها و حنبلی ها بر آن رفته اند.»[۳]

همچنین ابن شبه نمیری با سند صحیح[٤] از ابن شهاب زهری تابعی روایت کرده است که گوید:

«سلیم بن شأس، یکی از بومیان شام را کشت؛ پس عثمان فکر کرد که باید او را در قصاصش بکشد؛ پس زبیر و گروهی از صحابه ی رسول خدا ﷺ با او صحبت کردند و از کشتنش نهی کردند. پس عثمان دیه اش را هزار دینار قرار داد و قاتل را مجازات دردناکی نمود.»[٥]

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص۶۶۲-۶۶۳ح ۷۰۹۲ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده حسن / حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أبو سعيد ثنا محمد بن راشد ثنا سليمان بن موسى عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في الأنف إذا جدع كله الدية كاملة وإذا جدعت أرنبته نصف الدية وفي العين نصف الدية وفي اليد نصف الدية وفي الرجل نصف الدية وقضى ان يعقل عن المرأة عصبتها من كانوا ولا يرثون منها الا ما فضل عن ورثتها وان قتلت فعقلها بين ورثتها وهم يقتلون قاتلها وقضى ان عقل أهل الكتاب نصف عقل المسلمين وهم اليهود والنصارى

[۲] سنن الترمذي ج ۴ ص ۲۵ ح ۱۴۱۳ حدثنا عيسى بن أحمد حدثنا بن وهب عن أسامة بن زيد عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يقتل مسلم بكافر وبهذا الإسناد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال دية عقل الكافر نصف دية عقل المؤمن قال أبو عيسى حديث عبد الله بن عمرو في هذا الباب حديث حسن

[۳] أقوال العلماء في دية غير المسلم، رقم الفتوى: ۲۱۲۲۴ ، تاريخ النشر: الأحد ۱۰ جمادى الآخر ۱۴۲۳ هـ - ۱۸-۸-۲۰۰۲ م / فمذهب المالكية والحنابلة أن دية الكتابي الذمي والمعاهد من غيرهم نصف دية المسلم، ودليلهم على ذلك ما رواه عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال " عقل الكافر نصف عقل المؤمن " رواه النسائي والترمذي والبيهقي وصححه الألباني. ... والراجح -والله أعلم- هو ما ذهب إليه المالكية والحنابلة من أن دية غير المسلم الذمي والمعاهد من غيرهم على النصف من دية المسلم.

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عثمان بن عمر العبدي: ثقة / يزيد بن يزيد الأزدي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه

[٥] أخبار المدينة ج ۲ ص ۱۱۵ ح ۱۷۰۶ حدثنا عثمان بن عمر قال أنبأنا يونس عن الزهري أن سليم بن شأس قتل نبطيا بالسيف فهم عثمان أن يقتله فكلمه الزبير رضي الله عنه وناس من أصحاب رسول الله ورضي الله عنهم فنهوه عن قتله فجعل ديته ألف دينار وعاقبه عقوبة موجعة

محمد بن ادریس شافعی نیز همین روایت را با سند حسن[۱] از ابن شهاب زهری نقل کرده است.[۲]

جهل عثمان به این موضوع، در حالی است که طبق روایات صحیح اهل سنت، رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ مسلمانی را در برابر نامسلمان نباید کشت.»[۳] یا « نه هیچ یک از مومنان را در برابر نامسلمان توان کشت و نه هیچکس را برای کشتن نامسلمانی که با او پیمان بسته است.[٤]»[٥]

همچنین بخاری در صحیحش از ابو جحیفه روایت کرده است که گفت:

«به علی عليه‌السلام عرض کردم: آیا نزد شما چیزی از دانش هست که نزد مردم نباشد؟ فرمود: نه نیست، بجز کتاب خدا یا آن که خداوند مردی را دریافتی از قرآن یا از آنچه در این صحیفه است روزی کند. ابو جحیفه گوید که گفتم: در این صحیفه چیست؟ فرمود: بیان دیات، و آزاد ساختن اسیر، و اینکه نباید مسلمان به سبب کافری کشته شود.»[٦]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن يزيد الكلاعي: ثقة / سفيان بن الحسين الواسطي: صدوق / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه

[۲] الأم ج ۷ ص ۳۲۱ (ح ۲۰۸۵) أخبرنا محمد بن يزيد قال أخبرنا سفيان بن حسين عن الزهري أن بن شاس الجذامي قتل رجلا من أنباط الشام فرفع إلى عثمان بن عفان فأمر بقتله فكلمه الزبير وناس من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فنهوه عن قتله قال فجعل ديته ألف دينار

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۴۲ ح ۶۶۶۲ قال شعيب الأرنؤوط : صحيح وهذا إسناد حسن / حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا حسين بن محمد وهاشم يعني بن القاسم قالا ثنا محمد بن راشد الخزاعي عن سليمان بن موسى عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن النبي صلى الله عليه وسلم قضى ان لا يقتل مسلم بكافر

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۸۷ ح ۶۶۹۰ قال شعيب الأرنؤوط : صحيح وهذا إسناد حسن / حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا وكيع ثنا خليفة بن خياط عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في خطبته وهو مسند ظهره إلى الكعبة لا يقتل مسلم بكافر ولا ذو عهد في عهده

[٥] مسند أحمد بن حنبل ج ۲ ص ۲۸۵ ح ۹۹۱ قال شعيب الأرنؤوط : صحيح لغيره / حدثنا عبد الله حدثني عبيد الله بن عمر القواريري حدثنا محمد بن عبد الواحد بن أبي حزم ثنا عمر بن عامر عن قتادة عن أبي حسان عن على رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المؤمنون تكافأ دماؤهم وهم يد على من سواهم يسعى بذمتهم أدناهم ألا لا يقتل مؤمن بكافر ولا ذو عهد في عهده

[٦] صحيح البخاري ج ۱ ص ۵۳ ح ۱۱۱ و صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۱۱۰ ح ۲۸۸۲ / حدثنا محمد بن سلام قال أخبرنا وكيع عن سفيان عن مطرف عن الشعبي عن أبي جحيفة قال قلت لعلي هل عندكم كتاب قال لا إلا كتاب الله أو فهم أعطيه رجل مسلم أو ما في هذه الصحيفة قال قلت فما في هذه الصحيفة قال العقل وفكاك الأسير ولا يقتل مسلم بكافر

سوم: جهل عثمان به حکم خوردن غذای شکاری در لباس احرام

از عبدالله بن حارث بن نوفل روایت شده است که گفت:

«عثمان روی به مکه آورد و من در قدید به پیشواز رفتم و مردم ماء (شناوران، شکارچیان) کبکی شکار کرده و ما آن را با نمک و آب پختیم و به عثمان و یارانش پیشکش کردیم. ایشان دست به آن نزدند و عثمان گفت: این شکاری است که نه خود آن را شکار کرده ایم و نه دستور به شکار آن داده ایم؛ گروهی که در جامه احرام نبوده اند، آن را شکار کرده و برای خوراک ما آورده اند و باکی در خوردن آن نیست!

پس در پی علی علیه السلام فرستاد و چون او آمد، داستان را برایش باز گفت و علی علیه السلام خشمگین شد و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چون پاچه گورخری را برای او آوردند، فرمود: " ما گروهی هستیم در جامه احرام؛ آن را به کسانی که در جامه احرام نیستند بخورانید " و من هر مردی را که شاهد آن داستان بوده سوگند می دهم [که گواهی دهد]؛ پس دوازده مرد از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند و سپس علی علیه السلام فرمود: یک بار نیز تخم شتر مرغ برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و ایشان فرمود: " ما دسته ای در حال احرام هستیم و این را به کسانی که در جامه احرام نیستند بخورانید " و من هر مردی را که شاهد آن داستان بوده سوگند می دهم [که گواهی دهد]؛ پس گروهی که شماره ایشان کمتر از آن دوازده تن بود گواهی دادند و عثمان دست از غذا کشید و به جای خود رفت و آن خوراک را شکارچیان خوردند.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش آورده و احمد محمد شاکر سندش را تصحیح کرده است.[۲]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا هاشم بن سليمان يعنى بن المغيرة عن على بن زيد ثنا عبد الله بن الحرث بن نوفل الهاشمي قال كان أبي الحرث على أمر من أمر مكة في زمن عثمان فأقبل عثمان رضي الله عنه إلى مكة فقال عبد الله بن الحرث فاستقبلت عثمان بالنزل بقديد فاصطاد أهل الماء حجلا فطبخناه بماء وملح فجعلناه عراقا للثريد فقدمناه إلى عثمان وأصحابه فامسكوا فقال عثمان صيد لم أصطده ولم نأمر بصيده اصطاده قوم حل فأطعموناه فما بأس فقال عثمان من يقول في هذا فقالوا على فبعث إلى علي رضي الله عنه فجاء قال عبد الله بن الحرث فكأني أنظر إلى علي حين جاء وهو يحت الخبط عن كفيه فقال له عثمان صيدا لم نصطده ولم نأمر بصيده اصطاده قوم حل فأطعموناه فما بأس قال فغضب على وقال أنشد الله رجلا شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حين أتى بقائمة حمار وحش فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنا قوم حرم فأطعموا أهل الحل قال فشهد اثنا عشر رجلا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال على أشهد الله رجلا شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حين أتى ببيض النعام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنا قوم حرم أطعموه أهل الحل قال فشهد دونهم من العدة من الاثنى عشر قال فثنى عثمان وركه عن الطعام فدخل رحله وأكل ذلك الطعام أهل الماء

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۵۰۴-۵۰۵ ح ۷۸۳ قال احمد محمد شاكر: إسناده صحيح

و در عبارت دیگری که احمد از عبداالله بن حارث نقل کرده، می خوانیم که پدر وی تهیه خوراک عثمان را به گردن گرفت و خود وی گفت:

«گویا هنوز کبکی که دور ظرف چیده بودند پیش چشمم است که مردی آمد و گفت: علی (علیه السلام) این را ناخوش می دارد؛ پس عثمان پی علی (علیه السلام) فرستاد که دست هایش آلوده به برگ سائیده بود و به ایشان گفت: تو خیلی با ما ناسازگاری می کنی!

علی (علیه السلام) فرمود: یک بار که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حال احرام بود، چون گورخری برایش آوردند فرمود: "ما در حال احرام هستیم و این را به کسانی بخورانید که در جامه احرام نباشند" و من به خدا سوگند می دهم که هر کس شاهد آن داستان بوده [گواهی دهد]؛ پس مردانی برخاسته و گواهی دادند. سپس فرمود: یک بار هم پنج تخم شترمرغ برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردند و ایشان فرمود: "ما در حال احرام هستیم، آن را به کسانی بخورانید که در جامه احرام نباشند " و من اینک هر مردی را که شاهد آن داستان بوده، به خدا سوگند می دهم [که گواهی دهد]؛ پس مردانی برخاستند و گواهی دادند و عثمان برخاست و در چادر خویش شد و آن خوراک را برای شکارچیان باز گذاشتند.»[۱]

سند این روایت را نیز احمد محمد شاکر در تحقیق مسند احمد، تصحیح کرده است.[۲]

طبری نیز با سند معتبر[۳] از نوفل بن حارث روایت کرده است که گفت:

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا هدبة عن خالد ثنا همام ثنا على بن زيد عن عبد الله بن الحرث أن أباه ولي طعام عثمان قال فكأني أنظر إلى الحجل حوالي الجفان فجاء رجل فقال ان عليا رضي الله عنه يكره هذا فبعث إلى علي وهو ملطخ يديه بالخبط فقال انك لكثير الخلاف علينا فقال على أذكر الله من شهد النبي صلى الله عليه وسلم أتى بعجز حمار وحش وهو محرم فقال انا محرمون فاطعموه أهل الحل فقام رجال فشهدوا ثم قال أذكر الله رجلا شهد النبي صلى الله عليه وسلم أتى بخمس بيضات بيض نعام فقال انا محرمون فاطعموه أهل الحل فقام رجال فشهدوا فقام عثمان فدخل فسطاطه وتركوا الطعام على أهل الماء

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۵۰۵ ح ۷۸۴ قال احمد محمد شاكر: إسناده صحيح

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن جرير الطبري: ثقة / يعقوب بن إبراهيم العبدي: ثقة / هشيم بن بشير السلمي: ثقة / يزيد بن أبي زياد الهاشمي: ؟ / عبد الله بن الحارث الهاشمي: ثقة / نوفل بن الحارث الهاشمي: صحابی

توثیق یزید بن ابی زیاد:

ذهبی از او به عنوان «صدوق» یاد کرده است.

الكاشف ج ۲ ص ۳۸۲ رقم ۶۳۰۵ يزيد بن أبي زياد الكوفي مولى بني هاشم عن مولاه عبد الله بن الحارث بن نوفل وأبي جحيفة وابن أبي ليلى وعنه زائدة وابن إدريس شيعي عالم فهم صدوق رديء الحفظ لم يترك مات ۱۳۷ ۴ م مقرونا

«عثمان بن عفان حج کرد و علی ؏ نیز با او حج کرد. کسی که خود در حال احرام نبود، حیوانی شکار کرده و گوشت آن را برای عثمان آورد. وی از آن خورد و علی ؏ از آن نخورد. عثمان گفت: به خدا، نه ما خود شکار کردیم و نه پیشنهاد و دستور شکار را دادیم. علی ؏ این آیه را خواند: «تا آنگاه که شما در حال احرام هستید، شکار جانوران زمین بر شما نارواست.» (مائده: ۹)»[۱]

قریب به مضمون همین روایت را ابن ابی حاتم در تفسیرش با سند معتبر[۲] نقل کرده است.[۳]

شبیه همین قضیه را ابوداود از عبدالله بن الحارث روایت کرده[٤] و سندش را شعیب الارنؤوط صحیح دانسته است.[٥]

---

[۱] تفسير الطبري ج ۷ ص ۷۰ حدثني يعقوب قال ثنا هشيم عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحرث عن نوفل عن أبيه قال حج عثمان بن عفان فحج علي معه قال فأتي عثمان بلحم صيد صاده حلال فأكل منه ولم يأكل علي فقال عثمان والله ما صدنا ولا أمرنا ولا أشرنا فقال علي وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن إدريس الحنظلي: ثقة / محمد بن سعيد الأصبهاني: ثقة / عبد السلام بن حرب الملائي: ثقة / يزيد بن عبد الرحمن الدالاني: صدوق / سماك بن حرب الذهلي: صدوق / صبيح بن عبد الله التغلبي: مقبول

همچنین نام صبیح بن عبد الله را ابن حبان در کتاب الثقات خودش آورده است.

صبيح بن عبد الله العبسي يروى عن عمر وعثمان روى عنه سماك بن حرب

الثقات ج ۴ ص ۳۸۲ رقم ۳۴۶۴

[۳] تفسير ابن أبي حاتم ج ۴ ص ۱۲۱۳ ح ۶۸۴۷ حدثنا ابى ، ثنا ابن الاصبهاني ، ثنا عبد السلام بن حرب عن يزيد بن عبد الرحمن الدلاني عن سماك بن حرب عن صبيح بن عبد الله قال : اتى عثمان بلحم صيد وعنده علي فابى علي ان ياكل ، وقرا وحرم عليكم صيد لبر ما دمتم حرما

[٤] سنن أبي داود ج ۲ ص ۱۷۰ ح ۱۸۴۹حدثنا محمد بن كَثِيرٍ ثنا سُلَيْمَانُ بن كَثِيرٍ عن حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ عن إسحاق بن عبد اللَّهِ بن الحرث عن أبيه وكان الحرث خَلِيفَةُ عُثْمَانَ على الطَّائِفِ فَصَنَعَ لِعُثْمَانَ طَعَامًا فيه من الْحَجَلِ وَالْيَعَاقِيبِ وَلَحْمِ الْوَحْشِ قال فَبَعَثَ إلى عَلِيِّ بن أبي طَالِبٍ فَجَاءَهُ الرَّسُولُ وهو يَخْبِطُ لِأَبَاعِرَ له فَجَاءَهُ وهو يَنْفُضُ الْخَبَطَ عن يَدِهِ فَقَالُوا له كُلْ فقال أَطْعِمُوهُ قَوْمًا حَلَالًا فإنا حُرُمٌ فقال عَلِيٌّ رضي الله عنه أَنْشُدُ اللَّهَ من كان هَا هُنَا من أَشْجَعَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم أَهْدَى إليه رَجُلٌ حِمَارَ وَحْشٍ وهو مُحْرِمٌ فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَهُ قالوا نعم

[٥] مسند أحمد، ج ۲ ص ۱۷۲ پاورقی ح ۷۸۳ قال الارنؤوط: وأخرجه بنحوه أبو داود (۱۸۴۹) ، ومن طريقه البيهقي ۱۹۴/۵ من طريق حميد الطويل، عن إسحاق بن عبد الله بن الحارث، عن أبيه، به. مختصراً بقصة قائمة الحمار فقط من غير ذكر عدة من شهد، وإسناده صحيح.

بخاری[۱] و مسلم[۲] نیز در صحیحشان از ابن عباس از صعب بن جثامه روایت کرده اند که گفت:

«من در ابواء یا بودان بودم که پیامبر ﷺ بر من گـذر کردند و گوشت گورخری برای او هـدیه بردم؛ اما آن را رد کرد و چون از چهره من دریافت که خوشم نیامـد، فرمود: رد کردن این، برای بودنش از سوی تو نیست؛ ولی ما در حال احرام هستیم.»

چهارم: جهل عثمان به حکم عده طلاق خلع

ابن شبه نمیری با سند صحیح[۳] از نافع روایت کرده است که او شنید: «ربیع دختر معوذ بن عفراء به عبدالله بن عمر گزارش داد که او در زمان عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شد؛ پس معاذ بن عفراء به نزد عثمان شـد و گفت: دختر معوذ امروز با طلاق خلع از شوهرش جدا شده است، آیا از خانه او بیرون شود؟ عثمان گفت: بیرون شود و دیگر نه آن دو از یکدیگر ارث می برند و نه عده ای در کار است و فقط او باید به اندازه دیدن یک بار خون، از ازدواج مجدد خودداری کند؛ چون بیم آن می رود که فرزندی در شکم داشـته باشـد." اینجـا عبـدالله گفت: "عثمان بهترین و داناترین ماست "!!»[٤]

---

[١] صحيح البخاري ج ٢ ص ٦٤٩ ح ١٧٢٩ عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامة الليثي أنه أهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا وهو بالأبواء أو بودان فرده عليه فلما رأى ما في وجهه قال إنا لم نرده عليك إلا أنا حرم

[٢] صحيح مسلم ج ٢ ص ٨٥٠ ح ١١٩٣ عن بن عباس عن الصعب بن جثامة الليثي أنه أهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا وهو بالأبواء أو بودان فرده عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فلما أن رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما في وجهي قال إنا لم نرده عليك إلا أنا حرم

[٣] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن يونس التميمي: ثقة / الليث بن سعد الفهمي: ثقة / نافع مولى ابن عمر: ثقة / الربيع بنت معوذ الأنصارية: صحابى / عبد الله بن عمر العدوي: صحابى

[٤] أخبار المدينة ج ٢ ص ١٠٣ ح ١٦٧٢ حدثنا أحمد بن عبد الله بن يونس قال حدثنا ليث بن سعد عن نافع أنه سمع ربيع بنت معوذ بن عفراء وهي تحدث عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أنها اختلعت من زوجها على عهد عثمان رضي الله عنه فخاصمها معاذ بن عفراء إلى عثمان فقال إن بنت معوذ اختلعت من زوجها اليوم أفتنتقل فقال له عثمان فتنتقل ولا ميراث بينهما ولا عدة عليها إلا أنها لا تنكح حتى تحيض حيضة خشية أن يكون لها حبل فقال عبد الله عند ذلك فعثمان خيرنا وأعلمنا

ابن ماجه و نسائی نیز با سندی دیگر از عباده بن صامت از ربیع دختر معوذ بن عفراء همین روایت را نقل کرده اند[۱] و البانی سندش را تصحیح کرده است.[۲]

همچنین بیهقی از سلیمان بن یسار از ربیع دختر معوذ بن عفراء روایت کرده است که: « او با طلاق خلع از شوهرش جدا شد و به او دستور داده شد که عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد.»

بیهقی پس از نقل این روایت، می نویسد: «این صورت از روایت، درست تر است و در آن نه نام کسی که به وی دستور داده آمده است و نه از این که واقعه در روزگار پیامبر ﷺ بوده باشد، سخنی رفته و ما در مبحث خلع، روایت کردیم که این زن در روزگار عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شده است.»[۳]

سپس حدیث نافع را که در آغاز مطرح کردیم آورده و می نویسد:

«این روایت صریح است در اینکه عثمان بوده که چنان دستوری به وی داده و حکمی که از ظاهر قرآن در مورد عده زنان طلاق داده شده برمی آید، هم شامل زنی که با طلاق خلع آزاد شده میشود و هم شامل زنانی که با طلاق های دیگر آزاد شده اند؛ پس آن سزاوارتر است و توفیق با خدا است.»[٤]

مرحوم علامه امینی می فرماید: ﴿زن هایی که طلاق داده شدند، از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد.﴾ (بقره: ۲۲۸) و این نصی است از خداوند عزیز حکیم بی آن که هیچ تفاوتی میان اقسام طلاق- که به اعتبار نارضایتی شوهر یا زن به وجود می آید- گذاشته باشد؛ پس اگر نارضایتی تنها از طرف شوهر باشد، طلاق رجعی است و اگر تنها ازطرف زن باشد، خلعی است و اگر از طرف هر دو باشد، مبارات است و برای هر کدام از این اقسام نیز حکم خاصی در مورد عده وجود ندارد و بجز همانچه برای همه آن ها- یک جا- ثابت است و با توجه به عام بودن حکم آیه که از آوردن صیغه جمع همراه با الف و لام (المطلقات = زنانی که طلاق داده شدند) برمی آید، قانون دیگری وجود ندارد که یاران پیامبر و شاگردانشان

---

[۱] حدثنا علي بن سلمة النيسابوري ثنا يعقوب بن إبراهيم بن سعد ثنا أبي عن بن إسحاق أخبرني عبادة بن الوليد بن عبادة بن الصامت عن عبادة بن الصامت عن الربيع بنت معوذ بن عفراء قال قلت لها حدثيني حديثك قالت اختلعت من زوجي ثم جئت عثمان فسألت ماذا علي من العدة فقال لا عدة عليك إلا أن يكون حديث عهد بك فتمكثين عنده حتى تحيضين حيضة قالت وإنما تبع في ذلك قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم في مريم المغالية وكانت تحت ثابت بن قيس فاختلعت منه

[۲] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۶۳ ح ۲۰۵۸ و سنن النسائي الكبرى ج ۳ ص ۳۸۳ ح ۵۶۹۲

[۳] سنن البيهقي الكبرى ج ۷ ص ۴۵۰ ح ۱۵۳۷۸ ... عن سليمان بن يسار عن الربيع بنت معوذ بن عفراء أنها اختلعت من زوجها فأمرت أن تعتد بحيضة هذا أصح وليس فيه من أمرها ولا على عهد النبي صلى الله عليه وسلم وقد روينا في كتاب الخلع أنها اختلعت من زوجها زمن عثمان بن عفان رضي الله عنه

[٤] سنن البيهقي الكبرى ج ۷ ص ۴۵۰ ح ۱۵۳۷۹ فهذه الرواية تصرح بأن عثمان رضي الله عنه هو الذي أمرها بذلك وظاهر الكتاب في عدة المطلقات يتناول المختلعة وغيرها فهو أولى وبالله التوفيق والله أعلم

و علمای پس از آنان- و پیشاپیش همه، امامان چهار مذهب- همه در این مورد همداستانند و فتواهاشان همرنگ است چنانکه ابن کثیر در تفسیرش می نویسد:

«مساله: مالک، ابوحنیفه، شافعی و نیز احمد و اسحاق بن راهویه- بنابر روایت مشهور از قول این دو تن اخیر- بر آن رفته اند که زن آزاد شده با طلاق خلع، اگر از زنانی است که حیض می بینـد؛ مانند سایر زنانی که طلاق داده شده اند، باید از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد و این فتوی از قول عمر، علی عليه السلام و عبدالله بن عمر نیز نقل شده است چنان که سعید بن مسیب نیز همین قول را اختیار کرده و نیز سلیمان بن یسار، عروه، سالم، ابو سلمه، عمر بن عبدالعزیز، ابن شهاب، حسن بصری، شعبی، ابراهیم نخعی، ابو عیاض، خلاس بن عمر، قتاده، سفیان ثوری، اوزاعی، لیث بن سعد، ابو عبید و ترمذی گوید: این قول بیشتر اهل علم است از صحابه و دیگران، و مدرک ایشان در این باره آن است که خلع نیز طلاق است؛ پس زنان مختلعه نیز به اندازه سایر زنانی که طلاق داده شده اند باید عده نگه دارند.»[۱]

پنجم: جهل عثمان در مسأله ی طلاق

عبدالرزاق بن همام با سند حسن[۲] از ابو عبیده فرزند عبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت:

«عثمان به نزد ابی فرستاد و پرسید: مردی زنش را طلاق داده و سپس در هنگامی که او برای بار سوم خون دیده، با وی در آمیخته، اینک تکلیفش چیست؟ ابی گفت: به نظر من تا آنگاه که از سومین خون پاک نشده و نماز بر او واجب نشود، شوهر به گرفتن او سزاوارتر است. راوی گفت: فکر نمی کنم که عثمان جز همین نظر را به کار گرفته باشد.»[۳]

---

[۱] تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۲۷۷ مسألة وذهب مالك وأبو حنيفة والشافعي وأحمد وإسحاق بن راهويه في رواية عنهما وهي المشهورة إلا أن المتخلعة عدتها عدة المطلقة بثلاثة قروء إن كانت ممن تحيض وروى ذلك عن عمر وعلي وابن عمر وبه يقول سعيد بن المسيب وسليمان بن يسار وعروة وسالم وأبو سلمة وعمر بن عبد العزيز وابن شهاب والحسن والشعبي وإبراهيم النخعي وأبو عياض وخلاس بن عمر وقتادة وسفيان الثوري والأوزاعي والليث بن سعد وأبو العبيد قال الترمذي وهو قول أكثر أهل العلم من الصحابة وغيرهم ومأخذهم في هذا ان الخلع طلاق فتعتد كسائر المطلقات

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة / زيد بن رفيع الجزري: صدوق حسن الحديث / أبو عبيدة بن عبد الله الهذلي: ثقة

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۶ ص ۳۱۵ ح ۱۰۹۸۷ عبد الرزاق عن معمر عن زيد بن رفيع عن أبي عبيدة بن عبد الله بن مسعود قال أرسل عثمان بن عفان إلى أبي يسأله عنها فقال أبي كيف يفتي منافق فقال عثمان نعيذك بالله أن تكون منافقا ونعوذ بالله أن نسميك منافقا ونعوذك بالله أن يكون منك كائن في الإسلام ثم تموت ولم تبينه قال فإني أرى أنه أحق بها حتى تغتسل من آخر الحيضة الثالثة وتحل لها الصلاة قال فلا أعلم عثمان إلا أخذ بذلك

مرحوم علامه امینی می فرماید: صریح روایت آن است که خلیفه حکم این مساله را نمی دانسته تا آن را از ابی آموخته و فتوای او را به کار گرفته و بی تردید آموزگار وی از خودش بهتر است؛ پس چرا پایگاه خود را به او یا کسی برتر از او وانگذارده- که برتر از هر دانایی، دانایی هست- و اگر کار را به کسی وا می گذارد که- در هیچ یک از مسائل دین- ناچار به سوال از دیگری نبود، البته به شهر دانش گام می نهاد- و آن هم از در آن؛ یعنی امیرالمومنین علیه السلام.

ششم: جهل عثمان به حکم زن شوهر مرده

ابو عیسی ترمذی با سند صحیح از فریعه بنت مالک بن سنان (خواهر ابو سعید خدری) روایت کرده است که:

«به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شدم و از ایشان پرسیدم که آیا می توانم به نزد کسانم در بنی خدره برگردم؛ زیرا شوهرم در جستجوی بندگان فراری اش بیرون شده و چون به حوالی قدوم رسیده، آنان را یافته و آن ها او را کشته اند و شوهرم مرا در خانه ای که ملک وی باشد، جای نداده است. گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم که به من اجازه بدهید تا به نزد کسانم بروم. پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: " آری" و من برگشتم و در حجره یا مسجد بودم که ایشان مرا خواندند- یا فرمود تا مرا خواندند و سپس فرمود: من به تو چه گفتم؟ من داستان خود را با شوهر خویش که قبلا یاد کرده بودم، دوباره گفتم و آن حضرت فرمود: در خانه ات بمان تا مدت مقرر به سر رسد. فریعه گفت: پس من چهار ماه و ده روز ایام عده را در آنجا گذراندم و چون روزگار عثمان شد، در پی من فرستاد و آن داستان را پرسید و من او را آگاه ساختم تا از آن پیروی کرد و بر اساس آن داوری نمود.»[۱]

این روایت را خود ترمذی حسن و صحیح دانسته و البانی نیز در تحقیقش تصحیح کرده است.[۲]

ابن قیّم جوزیه بعد از نقل این روایت می گوید:

---

[۱] حدثنا الأنصاري أنبأنا معن أنبأنا مالك عن سعد بن إسحاق بن كعب بن عجرة عن عمته زينب بنت كعب بن عجرة أن الفريعة بنت مالك بن سنان وهي أخت أبي سعيد الخدري أخبرتها أنها جاءت رسول الله صلى الله عليه وسلم تسأله أن ترجع إلى أهلها في بني خدرة وأن زوجها خرج في طلب أعبد له أبقوا حتى إذا كان بطرف القدوم لحقهم فقتلوه قالت فسألت رسول الله صلى الله عليه وسلم أن أرجع إلى أهلي فإن زوجي لم يترك لي مسكنا يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم قالت فانصرفت حتى إذا كنت في الحجرة أو في المسجد ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم أو أمر بي فنوديت له فقال كيف قلت قالت فرددت عليه القصة التي ذكرت له من شأن زوجي قال امكثي في بيتك حتى يبلغ الكتاب أجله قالت فاعتددت فيه أربعة أشهر وعشرا قالت فلما كان عثمان أرسل الي فسألني عن ذلك فأخبرته فاتبعه وقضى به أنبأنا محمد بن بشار أنبأنا يحيى بن سعيد أنبأنا سعد بن إسحاق بن كعب بن عجرة فذكر نحوه بمعناه قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح

[۲] سنن الترمذي ج ۳ ص ۵۰۸-۵۰۹ ح ۱۲۰۴

«این حدیثی صحیح است که در حجاز و عراق شهرت دارد و مالک آن را در موطا خود نقل کرده و به آن استدلال نموده و آن را مبنای مذهب خود گردانیده است.»[۱]

مرحوم علامه امینی می فرماید: این داستان هم- مانند حدیث قبلی- اندک بودن دانش خلیفه را نشان می دهد که حتی از آنچه که زن مزبور می دانسته، او آگاهی نداشته است و اینجا نیز آنچه را که آنجا گفتیم بازگو می کنیم و باز دوباره نظر بگردان و به شگفت آی از خلیفه ای که نشانه های دین خویش را از زنان ملتش بگیرد با آن که خود باید در آن روز، یگانه مرجع ملت باشد در مورد همه آنچه که اسلام پاک آورده و در قرآن و سنت پیامبر ﷺ است، و با آنکه جای خالی پیامبر ﷺ به وسیله او باید پر شود و در احکام دشوار و مسائل مشکل باید به او اتکاء کنند- چه رسد به مساله ای این قدر سهل و ساده- و پس از این ها از پسر عمر به شگفت آی که مردی با این اندازه بهره از دانش را داناترین صحابه در روزگار خویش می شمارد. آری زنده باش و شگفتی های روزگار را بنگر.

هفتم: جهل عثمان به مستحب بودن احرام قبل از میقات

عبدالله بن عامر که استاندار عثمان بوده، به شکرانه ی پیروزی و فتحی که کسب کرده بود، از خراسان احرام بست و وقتی که بر عثمان وارد شد، با ملامت عثمان مواجه شد؛ چرا که عثمان آن را ناپسند می دانست!

ابن حجر عسقلانی روایات این ماجرا را نقل کرده و در آخر تصریح می کند که این اسانید، یکدیگر را تقویت میکنند.[۲]

ابن حزم آندلسی بعد از نقل این ماجرا می گوید:

---

[۱] زاد المعاد ج ۵ ص ۶۸۰ فالحديث حديث صحيح مشهور في الحجاز والعراق وأدخله مالك في موطئه واحتج به وبنى عليه مذهبه

[۲] فتح الباري ج ۳ ص ۴۲۰ وكره عثمان رضي الله عنه أن يحرم من خراسان أو كرمان وصله سعيد بن منصور حدثنا هشيم حدثنا يونس بن عبيد أخبرنا الحسن هو البصري أن عبد الله بن عامر أحرم من خراسان فلما قدم على عثمان لامه فيما صنع وكرهه وقال عبد الرزاق أخبرنا معمر عن أيوب عن بن سيرين قال أحرم عبد الله بن عامر من خراسان فقدم على عثمان فلامه وقال غزوت وهان عليك نسكك وروى أحمد بن سيار في تاريخ مرو من طريق داود بن أبي هند قال لما فتح عبد الله بن عامر خراسان قال لأجعلن شكري لله أن أخرج من موضعي هذا محرما فأحرم من نيسابور فلما قدم على عثمان لامه على ما صنع وهذه أسانيد يقوي بعضها بعضا

«عثمان کاری را که به عقیده او نیکو یا روا بود، عیب نمی شمرد و کاری را عیب می شمرد که نزد او ناروا باشد، به خصوص که خود توضیح داد که آن کار، سبک شمردن عبادت است و سبک شمردن عبادت روا نیست؛ زیرا خداوند دستور داده است که شعائر حج را بزرگ بدارند.»[۱]

در حالی که در روایات متعددی، این کار از جانب شارع، مستحب شمرده شده و مستوجب آمرزش گناهان دانسته شده است که در ادامه به چند مورد اشاره می کنیم.

روایت جناب ام سلمه

از جناب ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمودند:

«هر کس- برای حج یا عمره- از مسجد الاقصی احرام بندد، خدا گناهان گذشته اش را می آمرزد. اخنسی گفت: ام حکیم با شنیدن این حدیث به بیت المقدس رفت تا از آنجا به آهنگ عمره احرام بندد.»[۲]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را حسن دانسته است.[۳] همچنین ابن حبان در صحیحش آورده[٤] و ابن ماجه نیز در سنن خود نقل کرده است.[٥]

سخن امیرالمومنین علیه السلام

از عبدالله بن سلمه روایت شده است که از حضرت علی علیه السلام از آیه ی ﴿و همه اعمال حج و عمره را برای خدا به پایان رسانید﴾ (بقره: ۱۹۶) سوال شد. پس آن حضرت فرمودند:

---

[۱] المحلی ج ۷ ص ۷۷ قال أبو محمد وعثمان لا يعيب عملا صالحا عنده ولا مباحا وإنما يعيب ما لا يجوز عنده لا سيما وقد بين أنه هوان بالنسك والهوان بالنسك لا يحل وقد أمر تعالى بتعظيم شعائر الحج

[۲] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يعقوب قال حدثني أبي عن بن إسحاق قال حدثني سليمان بن سحيم مولى آل جبير عن يحيى بن أبي سفيان الاخنسي عن أمه أم حكيم ابنة أمية بن الأخنس عن أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من أهل من المسجد الأقصى بعمرة أو بحجة غفر الله له ما تقدم من ذنبه قال فركبت أم حكيم عند ذلك الحديث إلى بيت المقدس حتى أهلت منه بعمرة

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۸ ص ۲۶۰-۲۶۱ ح ۲۶۴۳۷ قال حمزه احمد الزين: إسناده حسن

[٤] صحيح ابن حبان ج ۹ ص ۱۴ ح ۳۷۰۱ عن أم سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من أهل من المسجد الأقصى بعمرة غفر له ما تقدم من ذنبه قال فركبت أم حكيم إلى بيت المقدس حتى أهلت منه بعمرة

[٥] سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۹۹ ح ۳۰۰۱ حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا عبد الأعلى بن عبد الأعلى عن محمد بن إسحاق حدثني سليمان بن سحيم عن أم حكيم بنت أمية عن أم سلمة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من أهل بعمرة من بيت المقدس غفر له

«به انجام رسانیـدن آن به این است که از خانه کسانت احرام بندی.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است[۲] و همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر دهیش سندش را صحیح دانسته است.[۳]

ابن ابی حاتم بعد از نقل این روایت در تفسیرش، می نویسد: «از ابن عباس، طاووس و سعید بن جبیر نیز چنین روایت شده است.»[٤]

قرطبی در تفسیرش می نویسد:

«اما آنچه که از علی عليه السلام روایت شده است و عمران بن حصین قبل از میقاتی که رسول خدا صلى الله عليه وآله تعیین کرده بود، احرام بست؛ پس عبدالله بن مسعود و گروهی از سلف نیز همان را گفته اند و ثابت شده است که عمر از ایلیاء و اسود، علقمه، عبدالرحمن و ابو اسحاق از خانه هایشان احرام بسته اند و شافعی نیز به آن اجازه داده است.»[٥]

زین الدین عراقی متوفای ۸۰۶ هـ می نویسد:

«روشن کردیم که معین کردن این میقاتها برای آن است که انسـان اگر خیال حج و عمره دارد، احرام نبسته از آن ها نگذرد؛ ولی احرام بستن پیش از رسیدن به آن ها از نظر جمهور فقها بلامانع است و گروهی نیز این فتوا را به اجماع فقها نسبت داده اند و حتی گروهی از علما بر آن رفته اند که اگر انسان از نزد کسانش احرام ببندد بهتر است تا این کار را تا رسـیدن به میقات به تاخیر بیندازد و این، یکی از دو قول شافعی است و از اصحـاب او نیز قاضی ابوالطی، رویان، غزالی و رافعی همین را ترجیح می دهند، چنان که مذهب ابوحنیفه نیز همین است و روایت شده که عمر و علی عليه السلام در تفسیر آیه ﴿ حـج و عمره را برای خـدا به انجام رسانید ﴾

---

[۱] أخبرني عبد الرحمن بن الحسن القاضي حدثنا إبراهيم بن الحسين حدثنا آدم بن أبي إياس حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة سئل عن علي عن قول الله عز وجل (وأتموا الحج والعمرة لله) قال أن تحرم من دويرة أهلك

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۳۰۳ ح ۳۰۹۰ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه . قال الذهبي: على شرط البخاري ومسلم

[۳] الأحاديث المختارة ج ۲ ص ۲۲۰ ح ۶۰۴ قال الدهيش: إسناده صحيح

[٤] تفسير ابن أبي حاتم ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۱۷۵۵ عن عبد الله بن سلمة قال : سئل على واتموا الحج والعمرة لله قال : تحرم من دويرة اهلك . وروى عن ابن عباس وطاووس وسعيد بن جبير نحو ذلك.

[٥] تفسير القرطبي ج ۲ ص ۳۶۶ أما ما روي عن علي وفعله عمران بن حصين في الإحرام قبل المواقيت التي وقتها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد قال به عبد الله بن مسعود وجماعة من السلف وثبت أن عمر أهل من إيلياء وكان الأسود وعلقمة وعبد الرحمن وأبو إسحاق يحرمون من بيوتهم ورخص فيه الشافعي

گفته اند: به انجام رسانیدن آن به این است که از نزد کسانت برای آن دو عبادت، احرام بندی." و ابن منـذر گوید: "ثابت شـده است که پسر عمر از ایلیا- یعنی بیت المقدس- احرام بست و اسود، علقمه، عبدالرحمن و ابواسحاق از خانه هاشان احرام می بستند ... .»[۱]

و شوکانی در نیل الاوطار این را که مقدم داشتن احرام بر میقات جایز است، یاد کرده و آنچه را در پیرامون آیه ی ﴿حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید﴾ گذشت، دلیل خود گرفته و سپس گوید:

«این که صاحب المنار می گوید: "اگر این کار برتر بود، همه صحابه آن را ترک نمی کردند" سخنی بر خلاف قانون استدلال است و در تلخیص، حکایت کرده- که به نقل احمد- ابن عیینه حدیث را به این گونه تفسـیر میکرده که فقط قصد سـفر از نزد کسان، بایستی برای حج و عمره باشد، ولی این معنی نه با کلمه اهلال (احرام بسـتن) که در حدیث این باب آمده سازش دارد و نه با کلمه احرام در حدیث ابوهریره.»[۲]

هشتم: جهل عثمان به حکم جمع بین دو خواهر کنیز

مالک بن انس از ابن شهاب زهری و او از قبیصه بن ذؤیب الخزاعی (یکی از صحابه) نقل می کند که:

«مردی از عثمان پرسید که آیا دو خواهر را که کنیزند، می توان با هم برای خود نگه داشت؟ عثمان گفت: یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام؛ ولی من دوست ندارم که چنین کنم.»[۳]

امام شافعی نیز همین روایت را از مالک از ابن شهاب و او از قبیصه بن ذؤیب نقل کرده و اضافه کرده است که:

---

[۱] طرح التثريب في شرح التقريب ج ۵ ص ۶ قد بينا أن معنى التوقيت بهذه المواقيت منع مجاوزتها بلا إحرام إذا كان مريدا للنسك أما الإحرام قبل الوصول إليها فلا مانع منه عند الجمهور ونقل غير واحد الإجماع عليه بل ذهب طائفة من العلماء إلى ترجيح الإحرام من دويرة أهله على التأخير إلى الميقات وهو أحد قولي الشافعي ورجحه من أصحابه القاضي أبو الطيب والروياني والغزالي والرافعي وهو مذهب أبي حنيفة وروى عن عمر وعلي أنهما قالا في قوله تعالى وأتموا الحج والعمرة لله إتمامهما أن تحرم بهما من دويرة أهلك وقال ابن المنذر ثبت أن ابن عمر أهل من إيلياء يعني بيت المقدس وكان الأسود وعلقمة وعبد الرحمن وأبو إسحاق يحرمون من بيوتهم انتهى ... وقال ابن المنذر أجمع أهل العلم على أن من أحرم قبل أن يأتي الميقات فهو محرم وكذا نقل الإجماع في ذلك الخطابي وغيره

[۲] نيل الأوطار ج ۵ ص ۲۷ وأما قول صاحب المنار إنه لو كان أفضل لما تركه جميع الصحابة فكلام علي غير قانون الاستدلال وقد حكي في التلخيص أنه فسره بن عيينة فيما حكاه عنه أحمد بأن ينشئ لهما سفرا من أهله ولكن لا يناسب لفظ الإهلال الواقع في حديث الباب ولفظ الإحرام الواقع في حديث أبي هريرة وفي تفسير علي وعمر وقد قدمنا في بحث حكم العمرة تفسيرا آخر للآية

[۳] موطأ مالك ج ۲ ص ۵۳۸ ح ۱۱۲۲ وحدثني عن مالك عن بن شهاب عن قبيصة بن ذؤيب ان رجلا سأل عثمان بن عفان عن الأختين من ملك اليمين هل يجمع بينهما فقال عثمان أحلتهما آية وحرمتهما آية فأما انا فلا أحب ان اصنع ذلك

«آن مرد از نزد وی بیرون شد و با مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ دیدار کرد و در این باره از او سؤال کرد و او گفت: اگر من قدرتی داشته باشم و ببینم که کسی این کار را کرده، او را کیفر خواهم کرد. ابن شهاب گوید: به نظرم این دومی، علی علیه السلام بوده است. مالک نیز گوید: از زبیر بن عوام نیز اینچنین به من خبر رسیده است.»[۱]

از این روایت، زمخشری[۲] و سیوطی[۳] چنین برداشت کرده اند که حضرت علی علیه السلام تحریم را ارجح دانسته و عثمان نیز تحلیل را.

ابن کثیر نیز با استدلال به عمومیت آیه، جمع بین دو خواهر کنیز را حرام دانسته و سپس گفته است:

«مشهور از قول جمهور و ائمه اربعه و دیگران نیز همین است، هر چند که برخی از گذشتگان از اظهار عقیده قطعی در این باره خودداری کرده اند.»[٤]

وی همچنین می گوید:

«مسلمانان اجماع دارند بر معنی این آیه: ﴿حرام شد بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان﴾ تا آخر آیه، که می رساند آمیزش با این زنان حرام است، چه آزاد باشند و چه برده! و به همین گونه با استناد به دلیل و قیاس باید گفت که نگه داشتن دو خواهر و ازدواج با مادر زن و دختر زن نیز همین حکم را دارد (برده و آزاد آنان فرقی ندارد) که در نزد توده فقها نیز همینطور است و سخن ایشان دلیلی است علیه کسی که با این حکم مخالفت نموده و راهی دیگر رفته است.»[٥]

ابو عبد الله قرطبی (متوفای ٦٧١ هـ) در تفسیرش می نویسد:

---

[١] مسند الشافعي ج ١ ص ٢٨٨ أخبرنا مالك عن بن شهاب عن قبيصة بن ذؤيب أن رجلا سأل عثمان بن عفان رضي الله عنه عن الأختين من ملك اليمين هل يجمع بينهما فقال عثمان رضي الله عنه أحلتهما آية وحرمتهما آية وأما أنا فلا أحب أن أصنع هذا قال فخرج من عنده فلقي رجلا من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال لو كان لي من الأمر شيء ثم وجدت أحدا فعل ذلك لجعلته نكالا قال مالك قال بن شهاب أراه علي بن أبي طالب قال مالك وبلغني عن الزبير بن العوام مثل ذلك

[٢] الكشاف ج ١ ص ٥٢٨ فرجح على التحريم وعثمان التحليل

[٣] أسماء المدلسين ج ١ ص ١٠٨ فرجح عليه (عليه السلام) التحريم ، وعثمان التحليل

[٤] تفسير ابن كثير ج ١ ص ٤٧٣ و أما الجمع بين الأختين في ملك اليمين فحرام أيضا لعموم الآية ... وهذا هو المشهور عن الجمهور والأئمة الأربعة وغيرهم وإن كان بعض السلف قد توقف في ذلك

[٥] تفسير ابن كثير ج ١ ص ٤٧٤ وقد أجمع المسلمون على أن معنى قوله (حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم) إلى آخر الآية أن النكاح وملك اليمين في هؤلاء كلهن سواء وكذلك يجب أن يكون نظرا وقياسا الجمع بين الأختين وأمهات النساء والربائب وكذلك هو عند جمهورهم وهم الحجة المحجوج بها من خالفها وشذ عنها والله المحمود

«هیـچ یک از ائمه به فتوای مخالف با آن (که نظر عثمان است) اعتنا نکرده اند؛ زیرا ایشان با تاویل کتاب خدا خلاف آن را دریافته اند و بر ایشان جایز نیست که تاویل را تحریم نمایند و از میان صحابه ای که جایز نبودن را پذیرفته اند، اینان را باید نام برد: عمر، علی عليه السلام، ابن مسعود، ابن عباس، عمار، ابن عمر، عایشه و ابن زبیر. اینان در پیرامون کتاب خدا صاحب بصیرت هستند و مخالفانشان در تاویل آیات به بیراهه افتاده اند.»[۱]

ابن عبدالبر قرطبی نیز می نویسد:

«نظیر فتوای عثمان را به گروهی از پیشینیان هم نسبت داده اند؛ از جمله ابن عباس، ولی در این نسبت ها اختلاف است. و هیچ یک از فقها- در شام، مغرب، حجاز، عراق و پس و پشت آن دو از شرق و نیز در دیگر شهرها- به آن فتوا اعتنا نکرده است مگر گروهی که بـا نفی قیـاس و پیروی ظواهر، از ایشـان جـدا شده انـد و آنچه را مـا بر آن اجتماع نموده ایم- با عمل به آن ظاهر- ترک نموده اند و توده فقها همداستان هستند که: همان طور که دو خواهر آزاد را یک نفر نمی تواند باهم به زنی داشته باشد، دو خواهر برده را نیز نمی تواند. حکایت شده که اتفاق عقیده مسلمانان در حرام بودن این کار را از قول بسیاری روایت کرده اند؛ همچون [حضرت] علی عليه السلام، عمر، زبیر، ابن عباس، ابن مسعود، عایشه، عمار، زید بن ثابت، ابن عمر، ابن زبیر، ابن منبه، اسحاق بن راهویه، ابراهیم نخعی، حکم بن عتیبه، حماد بن ابی سلیمان، شعبی، حسن بصری، اشهب، اوزاعی، شافعی، احمد، اسحاق، ابو حنیفه و مالک و تـازه نصوص قرآن و سـنت پیـامبر صلى الله عليه وآله نیز پشـتوانه این اجماعات است؛ زیرا قرآن به هنگـام شـمردن زنانی که ازدواج با آنان جایز نیست، صریحا می فرماید: ﴿ و این که دو خواهر را با هم داشته باشید. ﴾ (نساء: ۲۳) این حکم اطلاق دارد و می رساند که داشتن دو خواهر با یکدیگر به هر صورتی که باشند- خواه آزاد و خواه برده- حرام است.»[۲]

---

[۱] تفسير القرطبي ج ۵ ص ۱۱۷ وأحل لكم ما وراء ذلكم ولم يلتفت أحد من أئمة الفتوى إلى هذا القول لأنهم فهموا من تأويل كتاب الله خلافه ولا يجوز عليهم تحريف التأويل وممن قال ذلك من الصحابة : عمر وعلي وإبن مسعود وعثمان وإبن عباس وعمار وإبن عمر وعائشة وإبن الزبير وهؤلاء أهل العلم بكتاب الله فمن خالفهم فهو متعسف في التأويل

[۲] الاستذكار ج ۵ ص ۴۸۷ وقد روي مثل قول عثمان عن طائفة من السلف منهم بن عباس ولكن اختلف عليهم ولا يلتفت إلى ذلك أحد من فقهاء الأمصار بالحجاز ولا بالعراق وما وراءهما من المشرق ولا بالشام ولا المغرب إلا من شذ عن جماعتهم لاتباع الظاهر وبقي القياس وقد ترك من تعمد ذلك ظاهرا مجتمعا عليه وجماعة الفقهاء متفقون أنه لا يحل الجمع بين الأختين بملك اليمين في الوطء كما لا يحل ذلك في النكاح ... وقد أجمع المسلمون على أن معنى قول الله عز وجل) حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الأخ وبنات الأخت وأمهاتكم اللاتي أرضعنكم وأخواتكم من الرضاعة (النساء ۲۳ إن النكاح وملك اليمين في هؤلاء كلهن سواء فكذلك يجب أن يكون قياسا ونظرا الجمع بين الأختين والأمهات والربائب فكذلك هو عند الجمهور وهم الحجة المحجوج بها على من خالفهم وشذ عنهم والحمد لله

جالب اینکه ابوبکر جصاص (متوفای ۳۷۰ هـ) می نویسد:

«از ایاس بن عامر روایت شده است که گفت: به علی ﷺ عرض کردم: آنان می گویند که تو می گویی: این کار را یک آیه حرام و یک آیه حلال کرده است. فرمود: دروغ گفته اند!»[۱]

جصاص همچنین می نویسد:

«این دو آیه در بیان حلال و حرام بودن، با یکدیگر برابر نیستند و روا نیست که یکی را معارض با دیگری تلقی کنیم؛ زیرا موردی که یکی از آن دو برای آن نازل شده، به غیر از مورد دیگری بوده؛ چرا که این آیه: ﴿و این که دو خواهر را با هم نگه دارید ﴾ درباره حکم تحریم رسیده و همچون این دو فراز دیگر قرآن است: ﴿و زنان فرزندانتان ﴾ و ﴿ مادران زنانتان ﴾ و همچون دیگر کسانی که حکم حرام بودن ازدواج با ایشان در آیه رسیده، در حالی که آیه ی: ﴿و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شمایند﴾ می رساند زنانی که شوهرانشان در میدان جنگ بوده و خود اسیر شده اند، حلال هستند و می فهماند که میان این زنان و شوهرانشان جدایی افتاده و مانع آمیزش با آنان، برطرف شده است؛ پس باید این آیه را در موردی که برای آن نازل شده به کار برد و آن نیز عبارت است از جدایی افتادن میان این دسته زنان اسیر شده و شوهرانشان، و حلال بودن آنان بر صاحبانشان. پس نمی توان این آیه را معارض دانست با آنچه در حرام بودن آمیزش با دو خواهر در یک زمان، نازل شده است؛ زیرا هرکدام از دو آیه به علتی و در موردی جدا از علت و مورد دیگری نازل شده و لذا باید هر کدام را در موردی که برای آن نازل شده است به کار برد.

دلیل بر این فتوا آن که- بی هیچ اختلافی میان مسلمانان- این آیه معارض با حکم حرام بودن آمیزش با زنان فرزندان و مادران زنان خود و دیگر کسانی که حرام بودنشان در آن آیه ذکر شده، نیست و انسان نمی تواند با زن فرزند و مادر زنش به عنوان این که کنیز او شده اند بیامیزد و این آیه ﴿ مگر آنچه مملوک شما است﴾ موجب تخصیص در حکم حرام بودن آمیزش با ایشان نمی شود؛ زیرا علت و موردی که برای آن نازل شده، غیر از علت و موردی است که در آیه دیگر نازل شده است؛ پس باید جمع میان دو خواهر نیز به همان گونه حرام بماند و تعارض ظاهری آن موجب نفی تحریم نشود و خودداری علی ﷺ و پیروان او از صحابه- از اینکه آن آیه و این یکی ﴿ مگر آنچه مملوک شما است ﴾ را متعارض یکدیگر بشمارند- و فتوای ایشان و در جایز نبودن جمع میان دو خواهر- به هر صورت که باشد- می رساند که اگر دو آیه، علت و مورد نزولشان با یکدیگر فرق داشت و یکی دلالت بر حرمت و دیگری بر جواز می کرد، درآن حال هر کدام را باید در مورد خود دلیل گرفت و بایستی حکم هر کدام را در جایی که به علت نزول آن برخورد کنیم، عملی نمائیم، نه اینکه یکی

---

[۱] أحکام القرآن للجصاص ج ۳ ص ۷۴ وقد روی أیاس بن عامر أنه قال لعلي إنهم يقولون إنك تقول أحلتهما آية وحرمتهما آية فقال كذبوا

را متعارض با دیگری تلقی کنیم. گذشته از آیات، اگر دو حدیث از رسول خدا ﷺ هم چنین خصوصیاتی داشته باشد، روش کار همین است.»[۱]

ابو عبدالله قرطبی می نویسد:

«علما در تاویل این آیه اختلاف کرده اند؛ ابن عباس، ابو قلابه، ابن زید، مکحول، زهری و ابو سعید خدری گفته اند: مقصود از زنان شوهردار در اینجا، خاصه زنان شوهرداری اند که اسیر شده اند و معنی آیه می شود: زنان شوهردار بر شما حرام اند مگر اینکه از سرزمین دشمنان حربی اسیر گرفته باشید و مملوک شما شده باشد که در این صورت برای کسی که در سهم او قرار گرفته حلال می شود، هر چند شوهر داشته باشد و قول شافعی نیز که اسیر شدن را موجب قطع ازدواج سابق می داند بر همین است- و نیز قول ابن وهب و ابن عبدالحکم که دو تن اخیر این قول را به مالک نیز نسبت داده اند- و قول اشهب نیز همین است و موید آن نیز حدیثی است که مسلم در صحیح خود از ابو سعید خدری روایت کرده- سپس قرطبی حدیث را آورده و گوید: - و این نص، صریح است بر اینکه آیه بالا- به خاطر آن نازل شد که یاران پیامبر ﷺ از آمیزش با زنان اسیری که شوهر داشتند پرهیز میکردند و خدا در پاسخ ایشان این آیه را فرستاد: ﴿زنانی که مملوک شما شدند﴾ و آنها از این قاعده مستثنی هستند. مالک، ابو حنیفه و اصحاب او، شافعی، احمد، اسحاق و ابو ثور نیز همین را میگویند و قول درست نیز همین است- ان شاء الله.»[۲]

---

[۱] أحكام القرآن للجصاص ج ۳ ص ۷۵ وأيضا فإن الآيتين غير متساويتين في إيجاب التحريم والتحليل وغير جائز الاعتراض بإحداهما على الأخرى إذ كل واحدة منهما ورودها في سبب غير سبب الأخرى وذلك لأن قوله تعالى) وأن تجمعوا بين الأختين (وارد حكم التحريم كقوله تعالى (وحلائل أبنائكم) (وأمهات نسائكم) وسائر من ذكر في الآية تحريميها وقوله تعالى (والمحصنات من النساء إلا ما ملكت أيمانكم) وارد في إباحة المسبية التي لها زوج في دار الحرب وأفاد وقوع الفرقة وقطع العصمة فيما بينهما فهو مستعمل فيما ورد فيه من إيقاع الفرقة بين المسبية وبين زوجها وإباحتها لمالكها فلا يجوز الاعتراض به على تحريم الجمع بين الأختين إذ كل واحدة من الآيتين واردة في سبب غير سبب الأخرى فيستعمل حكم كل واحدة منهما في السبب الذي وردت فيه ويدل على ذلك أنه لا خلاف بين المسلمين في أنها لم تعترض على حلائل الأبناء وأمهات النساء وسائر من ذكر تحريمهن في الآية وأنه لا يجوز وطء حليلة الابن ولاأم المرأة بملك اليمين ولم يكن قوله تعالى (إلا ما ملكت أيمانكم) موجبا لتخصيصهن لوروده في سبب غير سبب الآية الأخرى كذلك ينبغي أن يكون حكمه في اعتراضه على تحريم الجمع وامتناع علي رضي الله عنه ومن تابعه في ذلك من الصحابة من الاعتراض بقوله تعالى (إلا ما ملكت أيمانكم) على تحريم الجمع بين الأختين يدل على أن حكم الآيتين إذا وردتا في سببين إحداهما في التحليل والأخرى في التحريم أن كل واحدة منهما تجري على حكمها في ذلك السبب ولا يعترض بها على الأخرى وكذلك ينبغي أن يكون حكم الخبرين إذا وردا عن الرسول صلى الله عليه وسلم في مثل ذلك

[۲] تفسير القرطبي ج ۵ ص ۱۲۱ فقد اختلف العلماء في تأويل هذه الآية فقال إبن عباس وأبو قلابة وإبن زيد ومكحول والزهري وأبو سعيد الخدري : المراد بالمحصنات هنا المسبيات ذوات الأزواج خاصة أي هن محرمات إلا ما ملكت اليمين بالسبي من أرض الحرب فإن تلك حلال للذي تقع في سهمه وإن كان لها زوج وهو قول الشافعي في أن السباء يقطع العصمة وقاله إبن وهب وإبن

ابن حزم آندلسی نیز می نویسد:

«میان هیچ کس از توده مسلمانان خلافی وجود ندارد که اخذ به عموم این آیه روا نیست و قطعا همگی اجماع کرده اند بر این که تخصیص بردار است؛ زیرا بدون اختلاف و بی تردید، غلام مملوک است؛ ولی آمیزش با او حرام است و روا نیست، و نیز می شود که کسی مادر رضاعی و خواهر رضاعی اش را به عنوان کنیز مالک بشود، ولی همه متفق اند که آمیزش با آن دو روا نیست و نیز اگر مردی کنیزی را بگیرد و با او بیامیزد و از وی فرزندی بیاورد، آن کنیز بر پسر مرد حرام است. در این فراز قرآن ﴿و این که میان دو خواهر جمع کنید، و نیز مادران زنانتان و دخترانی که در کنار شما پرورده شده ومادرانشان همسران شما بوده اند و با ایشان آمیخته اند. و با زنان بت پرست نکاح نکنید تا ایمان بیاورند﴾ نیز نگریستیم و هیچ نص و اجماعی نیامده است که این حکم تخصیص خورده باشد-مگر فقط در مورد ازدواج با زنان اهل کتاب- پس جایز نیست نص قانونی را که دلیلی بر تخصیص آن نداریم تخصیص بزنیم و اگر ناچار باشیم نصی با این خصوصیات یا هر نص دیگری را تخصیص بزنیم، شکی نیست که آن تخصیص خورده خواهد بود؛ زیرا تخصیص مخصوص است که بجز آن جایز نیست.»[1]

جالب اینکه، قرطبی می نویسد:

عبدالحكم ورویاه عن مالك وقال به أشهب يدل عليه ما رواه مسلم في صحيحه عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حنين بعث جيشا إلى أوطاس فلقوا العدو فقاتلوهم وظهروا عليهم وأصابوا لهم سبايا فكان ناس من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم تحرجوا من غشيانهن من أجل أزواجهن من المشركين فأنزل الله عزوجل في ذلك والمحصنات من النساء إلا ما ملكت أيمانكم أي فهن لكم حلال إذا انقضت عدتهن وهذا نص صحيح صريح في أن الآية نزلت بسبب تحرج أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم عن وطء المسبيات ذوات الأزواج فأنزل الله تعالى في جوابهم إلا ما ملكت أيمانكم وبه قال مالك وأبو حنيفة وأصحابه والشافعي وأحمد وإسحاق وأبو ثور وهو الصحيح إن شاء الله تعالى

[۱] المحلى ج ۹ ص ۵۲۳-۵۲۴ لا خلاف بين أحد من الأمة كلها قطعا متيقنا في أنه ليس على عمومه بل كلهم مجمع قطعا على أنه مخصوص لأنه لا خلاف ولا شك في أن الغلام من ملك اليمين وهو حرام لا يحل وأن الأم من الرضاعة من ملك اليمين والأخت من الرضاعة من ملك اليمين وكلتاهما متفق على تحريمهما أو الأمة يملكها الرجل قد تزوجها أبوه ووطئها وولد له منها حرام على الابن ثم نظرنا في قوله تعالى (وأن تجمعوا بين الأختين) النساء ۲۳ (حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الأخ وبنات الأخت وأمهاتكم اللاتي أرضعنكم وأخواتكم من الرضاعة وأمهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فإن لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل أبنائكم الذين من أصلابكم وأن تجمعوا بين الأختين إلا ما قد سلف إن الله كان غفورا رحيما) النساء ۲۳ (ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن) البقرة ۲۲۱ ولم يأت نص ولا إجماع على أنه مخصوص حاش زواج الكتابيات فقط فلا يحل تخصيص نص لا برهان على تخصيصه وإذ لا بد من تخصيص ما هذه صفتها أو تخصيص نص آخر لا خلاف في أنه مخصوص فتخصيص المخصوص هو الذي لا يجوز غيره

«اهل ظاهر راهی مخالف بـا اصول پیش گرفته و گفته اند: همان گونه که یک مرد میتوانـد دو خواهر را مملوک خود گرداند، آمیزش بـا آن دو خواهر مملوک هم جـایز است و دلیلشان هم روایتی است که از عثمان رسیده: یک آیه این کار را حرام کرده و یک آیه حلال.»[۱]

﴿و اگر پس از آن که دانش برایت آمد، بـاز هم از هوس های ایشـان پیروی کنی، به راستی که آن هنگام، از سـتمکاران خواهی بود.﴾[۲]

نهم: جهل عثمان به میراث دو برادر

حاکم نیشابوری از شعبه غلام ابن عباس روایت کرده است که:

«ابن عباس نزد عثمان آمد و گفت: چرا دو برادر، سـهم الارث مادر را به یک ششم تقلیل می دهند؟ با آنکه در قرآن آمده است: ﴿ اگر (میت) برادرانی داشـته باشد ﴾ در حالی که دو برادر در زبان و گفتار قومت، برادران شمرده نمی شوند. عثمان گفت: من نمیتوانم قانونی را که پیش از من بوده و در شهرها جریان یافته است و مردم بر طبق آن ارث برده اند را رد کنم.»[۳]

سند این روایت را حاکم تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[٤]

طبری نیز در تفسیرش این روایت را نقل کرده و سپس می نویسد:

«گروه یاران پیامبر ﷺ و شاگردان آنها و کسانی از علمای اسلام که پس از آنان در هر زمان آمدند، گویند: اینکه خداوند فرموده است: ﴿اگر (میت) برادرانی داشته باشد، یک ششم ترکه اش به مـادر می رسـد﴾ مقصود ایشان دو برادر یـا بیشتر است و اگر- به جای آن ها- دو یا بیشتر خواهران باشـند نیز حکم همین است، چنان که اگر یک برادر و یک خواهر هم باشـد، حکم همین است: و گروهی از کسانی که این اطلاق را درست

---

[۱] تفسیر القرطبي ج ۵ ص ۱۱۷ شذ أهل الظاهر فقالوا : يجوز الجمع بين الأختين بملك اليمين في الوطء كما يجوز الجمع بينهما في الملك واحتجوا بما روى عن عثمان في الأختين من ملك اليمين : حرمتهما آية وأحلتهما آية

[۲] بقره: ۱۴۵

[۳] أخبرنا أحمد بن كامل القاضي ثنا عبد الله بن روح المدائني ثنا شبابة بن سوار ثنا بن أبي ذئب عن شعبة مولى بن عباس عن بن عباس رضي الله عنهما أنه دخل على عثمان بن عفان رضي الله عنه فقال إن الأخوين لا يردان الأم عن الثلث قال الله عز وجل فإن كان له إخوة فلأمه السدس فالأخوان بلسان قومك ليسا بإخوة فقال عثمان بن عفان لا أستطيع أن أرد ما كان قبلي ومضى في الأمصار توارث به الناس

[٤] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۳۷۲ ح ۷۹۶۰ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. قال الذهبي: صحيح

میدانند، چنین دلیل آورده اند که این را امت از بیان خداوند به زبان پیامبر ﷺ گفته و امت پیامبر او در ضمن خبری مستفیض، آن را آورده اند که ورود آن، راه هر بهانه ای را می بندد و هر تردیدی را از دل خلق می زداید.

رأی درست به نظر من آن است که مقصود از فراز ﴿اگر برای او برادرانی باشد﴾ آن است که میت دو برادر به بالا داشته باشد و این همان رأیی است که اصحاب رسول خدا ﷺ داشته اند و با قول ابن عباس نمی سازد؛ زیرا صحت رأی ایشان و این که سخن ایشان در این باره از روی دلیل بوده، و این که قول ابن عباس را در این باره انکار کرده اند، همه این ها را امت اسلام، هر طبقه ای از طبقه پیشین خود گرفته و نقل کرده اند.

اگر کسی بگوید: چگونه دو برادر را برادران خوانده است، با آن که می دانیم کلمه ی اخوین (= دو برادر) در لغت عرب صیغه ای است که کاربرد آن با کاربرد صیغه ی اخوه (برادران) همانند نیست، می گوییم: به راستی که این همانندی هست؛ زیرا از خصوصیات زبان عرب جمع کردن میان دو کلام است به اعتبار نزدیکی معنی آن دو- هر چند که از بعضی لحاظ با هم فرق داشته باشند- پس چون چنین شد و بودن این روش در زبان ایشان با گزارش های بسیار ثابت گردید و در کلام ایشان امری معمول و رایج دیدیم که بگویند عبدالله و عمر را بر سرهایشان (و نه بر سر آن دو) زدم و پشت هایشان (و نه پشت آن دو) را به درد آوردم و این را در زبان ایشان بیش از آن شنیدم تا بگویند: پشت آن دو را به درد آوردم؛ هر چند که به صورت اخیر هم استعمال می شود و نظیر آن قول فرزوق است که فؤاد (= دل) را وقتی به کلمه تثنیه اضافه کرده، خود آن را نیز به صورت مثنی به کار برده- و نه جمع- وگفته: " بما فی فوادینا من الشوق و الهوی ** فیبرا منهاض الفواد المشغف" و این گونه استعمال هر چند غلط نیست؛ ولی شیواتر از آن، این است که کلمه «افئدتنا» به کار رود، چنان که در قرآن نیز وقتی کلمه قلب را مضاف برای یک کلمه مثنی قرار می دهد، خداوند آن را به صورت جمع به کار می برد و می فرماید: ﴿ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما = اگر شما دو تن به سوی خدا بازگردید، شایسته است؛ زیرا دل های هر دوتان منحرف شده است.﴾ پس همان گونه که شرح دادم، هر عضو تکی انسان چون با عضو تکی کسی دیگر ضمیمه شد، و دو چیز متعلق به دو کس گردید، در آن حال استعمال لفظ جمع در منطق عرب فصیح تر و در کلام او رایج تر است و آن گاه دو برادر نیز دو شخص اند که هر یک از آن دو به غیر از دیگری است و دارای جانی به غیر از جان دیگری و این است که معنی آن دو شباهت دارد به اعضای تکی انسان- که برای آن ها دومی نیست- و از این لحاظ مانند همان حکمی را که بر آن اعضاء جاری می داشتیم، در اینجا نیز معمول می داریم و اخوه (برادران) را برای اخوین (= دو برادر) به همان گونه

به کـار می بریم که پشت هـا را در معنی دو پشت، و دهـان هـا را در معنی دو دهـان، و دل هـا را در معنی دو دل، و تـازه برخی از نحویان گفته اند این که در آیه آمـده: ﴿برادران﴾ چون اقل جمع دو تا است.»[۱]

حاکم همچنین روایت کرده است که: «زید بن ثابت، بودن دو برادر برای میت را موجب نقصان سهم الارث مادر می دانست و می گفت: عرب دو برادر را نیز برادران می نامند.»[۲]

حاکم سپس این روایت بر شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی نیز نظر او را تایید میکند.[۳]

ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش در تفسیر آیه ی ﴿و اگر او را برادرانی باشـد، شش یک به مادر می رسـد﴾ با سند حسن[٤] از قتاده روایت می کند که گفت:

«اینان به مادر زیان زدند و ارث به خودشان هم نمی رسد و اگر یک برادر باشد، موجب حرمان مادر از ثلث ماترک نمی شود و اگر بیشتر باشد، می شود.»[٥]

---

[۱] تفسير الطبري ج ۴ ص ۲۷۸-۲۷۹ قل أبو جعفر والصواب من القول في ذلك عندي أن المعني بقوله ^ فإن كان له إخوة ^ اثنان من إخوة الميت فصاعدا على ما قاله أصحاب رسول الله دون ما قاله بن عباس رضي الله عنهما لنقل الأمة وراثة صحة ما قالوه من ذلك عن الحجة وإنكارهم ما قاله بن عباس في ذلك فإن قال قائل وكيف قيل في الأخوين إخوة وقد علمت أن للأخوين في منطق العرب مثالا لا يشبه مثال الإخوة في منطقها قيل إن ذلك وإن كان كذلك فإن من شأنها التأليف بين الكلامين بتقارب معنييهما وإن اختلفا في بعض وجوههما فلما كان ذلك كذلك وكان مستفيضا في منطقها منتشرا مستعملا في كلامها ضربت من عبد الله وعمرو رءوسهما وأوجعت منهما ظهورهما وكان ذلك أشد استفاضة في منطقها من أن يقال أوجعت منهما ظهرهما وإن كان مقولا أوجعت ظهرهما كما قال الفرزدق بما في فؤادينا من الحب والهوى فيبرأ منهاض الفؤاد المشغف غير أن ذلك وإن كان مقولا فأفصح منه بما في أفئدتنا كما قال جل ثناؤه ^ إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما ^ فلما كان ما وصفت من إخراج كل ما كان في الإنسان واحدا إذا ضم إلى الواحد منه آخر من إنسان آخر فصار اثنين من اثنين فلفظ الجمع أفصح في منطقها وأشهر في كلامها وكان الأخوان شخصين كل واحد منهما غير صاحبه من نفسين مختلفين أشبه معناهما معنى ما كان في الإنسان من أعضائه واحدا لا ثاني له فأخرج أنثييهما بلفظ أنثى العضوين اللذين وصفت فقيل إخوة في معنى الأخوين كما قيل ظهور في معنى الظهرين وأفواه في معنى فموين وقلوب في معنى قلبين وقد قال بعض النحويين إنما قيل إخوة لأن أقل الجمع اثنان

[۲] حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا بحر بن نصر ثنا عبد الله بن وهب أخبرني عبد الرحمن بن أبي الزناد عن أبيه عن خارجة بن زيد بن ثابت عن أبيه أنه كان يقول الإخوة في كلام العرب أخوان فصاعدا هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۳۷۲ ح ۷۹۶۱ قال الذهبي: على شرط البخاري ومسلم

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن إدريس الحنظلي: ثقة / عبد العزيز بن المغيرة المنقري: صدوق حسن الحديث / يزيد بن زريع العيشي: ثقة / سعيد بن أبي عروبة العدوي: ثقة / قتادة بن دعامة السدوسي: ثقة

[٥] تفسير ابن أبي حاتم ج ۳ ص ۸۸۳ ح ۴۹۰۵ حدثنا أبي ، ثنا عبد العزيز بن المغيرة ، انبا يزيد بن زريع ، عن سعيد ، عن قتادة قوله : فان كان له اخوة فلامه السدس اضروا بالام ولا يرثون ولا يحجبها الاخ الواحد من الثلث ، ويحجبها ما فوق ذلك

و جصاص قول صحابه را در حرمان مادر از ثلث ماترک با بودن دو برادر- همچون سه برادر و بیشتر- آورده و می نویسد:

«دلیلش این که نام برادران (اخوه) بر دو تن اطلاق می شود، چنان که در آیه ﴿ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما﴾به جای «قلبان» کلمه «قلوب» به کار برده و در جای دیگر گفته: ﴿و هل اتاک نبا الخصم اذ تسوروا المحراب = و آیا گزارش آن اهل دعوی که از محراب بالا رفتند به تو رسیده﴾ که می بینیم فعل «تسوروا» را به صورت جمع آورده، با آن که فاعل آن مثنی بوده است، چنان که از آیه ی پس از آن برمی آید: ﴿خصمان بغی بعضنا علی بعض = ما دو صاحب دعواییم که یکی مان بر دیگری ستم روا داشته است﴾ و در آیه دیگر میخوانیم که: ﴿ اگر برادران و خواهرانی باشند، هر مرد دو برابر زن ارث ببرد﴾ که اگر یک برادر و یک خواهر هم باشد، حکم این آیه درباره ایشان جاری است.»[۱]

امام مالک نیز بعد از ذکر آیه ی «اگر میت برادرانی داشته باشد، یک ششم ماترک به مادرش می رسد.» مینویسد:

«سنت بر این گذشته است که دو برادر و بیشتر را برادران بشمارند.»[۲]

محمد بن علی شوکانی نیز می نویسد:

«اجماع اهل علم بر آن است که در مانع شدن از رسیدن یک سوم ما ترک به مادر- و در رساندن سهم او به یک ششم- دو برادر و بیشتر می توانند مشمول "برادران" شوند بجز اینکه از ابن عباس روایت شده است که او دو برادر را مانند یک برادر قرار داد در عدم مانع شدنشان از رسیدن یک سوم ماترک به مادر.»[۳]

مرحوم علامه امینی می فرماید: این بود فتوای علمای امت درباره برادران، که می رساند درست بودن اطلاق برادران بر دو برادر در آیه کریمه، بر خلیفه پوشیده مانده است؛ زیرا از زبان ملتش بی خبر بوده و ندانسته که گذشتگان، کلمه اخوه (برادران) را به گونه ای می فهمیدند که دو برادر را هم شامل شود و گمان کرده که

---

[۱] أحکام القرآن للجصاص ج ۳ ص ۱۱ والحجة للقول الأول أن اسم الأخوة قد یقع علی الإثنین کما قال تعالی (إن تتوبا إلی الله فقد صغت قلوبکما) وهما قلبان وقال تعالی (وهل أتاك نبأ الخصم إذ تسوروا المحراب) ثم قال تعالی (خصمان بغی بعضنا علی بعض) فأطلق لفظ الجمع علی اثنین وقال تعالی (وإن کانوا إخوة رجالا ونساء فللذکر مثل حظ الأنثیین) فلو کان أخا وأختا کان حکم الآیة جاریا فیهما

[۲] موطأ مالك ج ۲ ص ۵۰۶(... فإن کان له إخوة فلأمه السدس) فمضت السنة ان الاخوة اثنان فصاعدا

[۳] فتح القدیر ج ۱ ص ۴۳۳ وقد أجمع أهل العلم علی ان الإثنین من الإخوة یقومون مقام الثلاثة فصاعدا في حجب الأم إلی السدس إلا ما یروی عن ابن عباس انه جعل الأثنین کالواحد في عدم الحجب واجمعوا أیضا علی ان الأختین فصاعدا کالأخوین في حجب الأم

پیشینیان او با مفهوم زبان ملتش مخالفت نموده اند و بر خلاف کتاب خدا بر آن رفته اند که دو برادر می توانند سهم الارث مادر را بکاهند، و آنگاه آمده است و افسوس می خورد که آنچه را واقع شده نمی تواند تغییر دهد و آئینی را که مردم پیروی کنند نمی یارد بشکند. این است نمونه اطلاع این مرد در پیرامون کتاب خدا و ادله احکام و واجبات مسلمه میان ملت!

البته ابن عباس از فهم زبان توده اش پرت نیفتاده بود؛ زیرا وی از سروران عربان و از بزرگان قریش و از خانواده ای بود که در زبان تازی از هر کسی شیوا گوی تر بودند و مقصود وی از سؤالی که از خلیفه کرد، این بود که به اجتماع بفهماند دانش خلیفه در زمینه ساده ترین چیزهایی که مانند اویی باید بداند، چه رسد به مسائل مشکله، چه اندازه است و احاطه او به لغات و آشنایی اش با موارد استعمال آن ها، که مقدمه واجب برای گرفتن حکم از کتاب و سنتی است که به این زبان آمده، تا کجا است. و همین بود که ابن عباس مطلب خود را به صورت سوال از علت استنباط حکم به آن گونه مطرح کرد و درباره اصل حکم سؤالی پیش نیاورد و اصل حکم برایش مسلّم بود، نه اینکه آنچه را برای خلیفه- به صورت سؤال از علت استنباط حکم به آن گونه- مطرح کرد، ایرادی باشد که به اصل حکم محروم شدن مادر از ثلث با بودن دو برادر داشته باشد و اگر خود او اصل این حکم را نمی پذیرفت، البته یارانش هم که پا جای پای او نهادند از وی پیروی می کردند، با آن که همه ایشان در " محروم شدن مادر از ثلث با بودن دو برادر " با مسلمانان و علمای ایشان همداستان هستند.

دهم: جهل عثمان به حکم معترف به زنا

با سند حسن[۱] از یحیی بن حاطب روایت شده است که گوید:

«حاطب از دنیا رفت و بردگانی که نماز خوانده و روزه گرفته بودند را آزاد کرد و برای او کنیزی اهل نوبه زنگبار بود که نماز خوانده و روزه گرفته بود و او اعجمیه بی سوادی بود؛ پس رعایتش نکرد و آبستنش نمود و او بیوه بود. پس نزد عمر رفت و به او بازگو کرد. عمر گفت: هر آینه تو مردی هستی که کار خوبی نکردی. پس این جمله او را ترسانید. پس عمر به سوی آن کنیز فرستاد و گفت: آیا آبستن شدی؟ گفت: بلی، از مرغوشی به دو درهم. پس گفت: هر گاه آن ظاهر شد، کتمانش نکن. گوید: با علی ﷇ، عثمان و عبد الرحمن بن عوف برخورد کرد ... پس گفت: به من بگویید که چه کنم؟ ، و عثمان نشسته بود و دراز کشید، پس علی ﷇ و عبدالرحمن گفتند: حد بر او واقع شده است. پس عمر گفت: ای عثمان، تو بگو. او گفت: برادرانت به تو گفتند.

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

مسلم بن خالد بن سعید الزنجی: صدوق / ابن جریج المکی: ثقة / هشام بن عروة الأسدی: ثقة / عروة بن الزبیر الأسدی: ثقة / یحیی بن عبد الرحمن اللخمی: ثقة

عمر گفت: تو بگو. گفت: او را می بینم که این کار را کرده و مثل آنکه [حرمت و حد] آن را نمی داند و حدی نیست مگر بر کسی که آن را بداند. پس گفت: راست گفتی، راست گفتی، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، حد نیست مگر بر کسی که حد را بداند. پس عمر او را صد شلاق زد و یک سال تبعید کرد!!»[۱]

مرحوم علامه امینی می فرماید: این حدیث را قبلا آوردیم و در آنجا پیرامون فتوای خلیفه دوم سخن راندیم و گفتیم که دستور او به تازیانه زدن و تبعید، بیرون از مرز قانون دین است و اینک بنگریم به برداشت عثمان و فتوایش در این باره که حد بر آن کنیز واجب نیست. اگر آنچه خلیفه می گوید درست باشد، تمام اقرارها و اعترافات در نظایر این مورد بی ارزش می شود؛ زیرا در همه موارد می توان گفت که اعتراف کننده از تعلق حد به عملش ناآگاه است و اگر آگاه بود- از بیم اجرای آن در حق او- جرم خود را می پوشانید و پیامبر ﷺ اقرار را موجب حد می دانست، هر چند که برای رفع شبهه از لزوم حد، بررسی کامل به عمل می آورد و در حکم دادن درنگ بسیار می فرمود، به امید آنکه شبهه ای پیش آید و لزوم حد را منتفی سازد، و از همین روی به کسی که اعتراف به زنا کرده بود می فرمود: «آیا تو جنونی داری ؟»[۲] یا: «شاید تو او را بوسیده ای و یا او را لمس کرده ای، یا خیره و به شهوت در او نگریسته ای.»[۳] و به همین گونه مولا علی عليه السلام و پیش از او عمر، می کوشیدند اعتراف کننده را از اجرای حد بر وی حفظ کنند، به امید آن که شبهه ای در صحت و مقبولیت اقرار پیش آید و آن را نپذیرند، ولی هر دو پس از پایداری اعتراف کننده بر سخن خویش، حد را بر او جاری میکردند.

و شاید توجه به همین حوادث بوده که به گوش خلیفه رسانده: "هر شبهه ای که در لزوم تعلق حد بر کسی پیش آید، حد را منتفی می سازد. و هر جا که ممکن باشد حد را جاری نکنیم، باید از اجرای آن خودداری نمائیم." ولی دیگر این را ندانسته که اقرار، در دین قانونی دارد که- به خصوص در مورد زنا- از آن نباید چشم پوشید و باید اقرار کننده را بر اساس آن مواخذه نمود در اولین اقرار، یا پس از چهار بار اقرار که آن هم یا در یک مجلس

---

[۱] مسند الشافعی ج ۱ ص ۱۶۸ (ح ۷۵۶) أخبرنا مسلم بن خالد عن بن جریج عن هشام بن عروة عن أبيه أن يحيى بن حاطب حدثه قال توفى حاطب فأعتق من صلى من رقيقه وصام وكانت له أمة نوبية قد صلت وصامت وهى أعجمية لم تفقه فلم ترعه إلا بحبلها وكانت ثيبا فذهبت إلى عمر رضى الله عنه فحدثه فقال عمر لأنت الرجل لا يأتى بخير فأفزعه ذلك فأرسل إليها عمر فقال أحبلت فقالت نعم من مرعوش بدرهمين فإذا هى تستهل بذلك لا تكتمه قال وصادف عليا وعثمان وعبد الرحمن بن عوف فقال قد أشيروا على قال وكان عثمان جالسا فاضطجع فقال على وعبد الرحمن بن عوف قد وقع عليها الحد فقال أشر على يا عثمان فقال قد أشار عليك أخواك فقال أشر على أنت فقال أراها تستهل به كأنها لا تعلمه وليس الحد إلا على من علمه فقال صدقت والذى نفسى بيده ما الحد إلا على من علمه فجلدها عمر مائة وغربها عاما

[۲] صحيح البخاري ج ۶ ص ۲۴۹۹ ح ۶۴۳۰

[۳] صحيح البخاري ج ۶ ص ۲۵۰۲ ح ۶۴۳۸ عن بن عباس رضي الله عنهما قال لما أتى ماعز بن مالك النبي صلى الله عليه وسلم قال له لعلك قبلت أو غمزت أو نظرت قال لا يا رسول الله قال أنكتها لا يكني قال فعند ذلك أمر برجمه

انجام می گیرد و یا در چهار مجلس و این چهار اقرار، جای چهار شاهد را می گیرد، همانطور که بخاری روایت کرده است[۱]، و همینطور در یک مورد پیش آمد که: «سارقی به نزد علی علیه السلام شد و گفت: من دزدی کرده ام، او وی را بازگردانید تا دوباره گفت: من دزدی کرده ام. علی علیه السلام فرمود: دو بار به زبان خود گواهی دادی؛ پس او را مجازات کرد.»[۲]، این روایت را ابن ابی حاتم در تفسیرش نقل کرده و سندش صحیح است،[۳] و آن وقت چنانچه روشن کردیم این مسأله بر خلیفه پوشیده مانده و آن را درنیافته و پیشوایان مذاهب نیز- هر کدام با توجه به آنچه در یکی از احادیث مذکور آمده- رأیی خاص برگزیده اند.

قاضی ابن رشد می نویسد: «در مورد این که مجرم چند بار باید اقرار کند تا حد بر او واجب شود، مالک و شافعی می گویند که یک بار اقرار کافی است و ابو ثور طبری، داود و گروهی نیز بر همین اند و ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی همه برآنند که تا وقتی چهار بار- یک بار پس از دیگری- اقرار نکند، حد واجب نمیشود و احمد و اسحاق نیز بر همین اند و ابو حنیفه و اصحابش می افزایند که این اقرارها باید در چند مجلس انجام گیرد.»[٤]

وانگهی مقصود خلیفه از این سخن چیست که می گوید: "می بینیم چنان با گشاده روئی آن را تعریف میکند که گوئی آن را نمی داند. و حد بر کسی واجب است که آن را بداند"؟ آیا مقصودش ناآگاهی از تعلق حد به عمل است یا از حرام بودن زنا؟ اگر اولی است که هیچ ربطی به اجرای حکم خدا ندارد؛ زیرا اجرای آن بسته است به تحقق زنا در عالم خارج، خواه زن و مرد زناکار بدانند که زنا موجب حد است یا ندانند. و تازه ممکن نیست که

---

[۱] صحيح البخاري ج ۶ ص ۲۴۹۹ ح ۶۴۳۰ عن أبي هريرة رضي الله عنه قال أتى رجل رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في المسجد فناداه فقال يا رسول الله إني زنيت فأعرض عنه حتى ردد عليه أربع مرات فلما شهد على نفسه أربع شهادات دعاه النبي صلى الله عليه وسلم فقال أبك جنون قال لا قال فهل أحصنت قال نعم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اذهبوا به فارجموه

[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۱۰ ص ۱۹۱ ح ۱۸۷۸۳ أخبرنا عبد الرزاق عن الثوري عن جابر والأعمش عن القاسم بن عبد الرحمن عن أبيه قال جاء رجل إلى علي فقال إني سرقت فرده فقال إني سرقت فقال شهدت على نفسك مرتين فقطعه قال فرأيت يده في عنقه معلقة

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / سفيان الثوري: ثقة / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة / القاسم بن عبد الرحمن الهذلي: ثقة / عبد الرحمن بن عبد الله الهذلي: ثقة

[٤] بداية المجتهد ج ۲ ص ۳۲۸ أما عدد الإقرار الذي يجب به الحد فإن مالكا والشافعي يقولان يكفي في وجوب الحد عليه اعترافه به مرة واحدة وبه قال داود وأبو ثور والطبري وجماعة وقال أبو حنيفة وأصحابه وابن أبي ليلى لا يجب الحد إلا بأقارير أربعة مرة بعد مرة وبه قال أحمد وإسحاق وزاد أبو حنيفة وأصحابه في مجالس متفرقة

در پـایتخت پیـامبر ﷺ کسی باشـد که این امر را نداند؛ زیرا ساعت به ساعت می بیند که به جرم زنا یکی را به تازیانه می بندند و می زنند و دیگری را محکوم به رجم نموده و سنگباران می کنند.

اما عذر جهل به حرمت زنا نیز از کسـی پذیرفته نیست مگر اینکه در سـرزمینی باشد که بتوان سـخن او را راست شـمرد؛ اما یک شهرنشین مدینه که آن روز میان نشانه های آشکار نبوت به سر می برد و زیستنگاه او جای اجرای حدود و بیخ گوش و زیر تسلط خلفا است و هر لحظه سخت گیری هایی را که درباره زنا و حرام بودن آن می شود، به مغزش می سپارد و کیفرهایی را که برای ارتکاب کاری حرام- زنا- به زناکاران می چشانند می بینـد، نعره هایی که از درد تازیانه بلند می شود را می شـنود و پیکرهای بی جانی را که بعد از رجم برمیدارنـد می نگرد، چنین کسی عادتاً ممکن نیست که از حرام بودن زنـا بی خبر باشد؛ پس ادعای جهل را از او نمیتوان پذیرفت. و گویا این از مسائلی باشد که پیشوایان مذاهب در پاسخ به آن به یک راه رفته اند، چنانکه امام مالک می گوید:

«اگر کسی بـا کنیزی که نزد او گرو نهـاده اند بیامیزد، بایـد حد بخورد و- به گفته ابن القاسم- در چنین موردی از هیچ کس ادعای جهل به حکم پذیرفته نیست و مالک گوید: حدیثی که به موجب آن، زنکی گفت: در برابر دو درهم به مرغوش زنا دادم، پـذیرفتنی نیست و مالک گفته: به عقیده من باید حد را جاری کرد و غیر عربان را به عذر ناآگاهی از حکم معذور نداشت.»[۱]

اگر عذر هر مجرمی را در جهل به حکم بپـذیریم، حـدود خدا معطل می شود و هر زن و مرد زناکاری این عذر را سـپر خویش می گرداند و تباهی دامنه دار میشود و هرج و مرج حاکم می گردد و امنیت از مرز عصمت و ناموس رخت برمی بندد و اگر نگاه کنیم به واکنش پیامبر ﷺ و خلفا -در برابر اقرار کنندگان به زنا- برای این که شبهه ای در لزوم حد القا کنند و از اجرای آن جلوگیری نماینـد، می بینیم که ایشان مسأله جنون یـا بوسه یـا لمس و امثال آن را پیش می کشند و نمی بینیم که- در هیـچ یک از روایات- مساله جهل به حرام بودن زنا را پیش کشیده باشند و اگر مطلق جهل تاثیری-در معاف کردن شـخص از حـد- داشت، بـدون تردید بایستی آن را هم یاد کنند. و تـازه عذر جهل به حکم هم- در جایی که پـذیرفته باشـد- بایـد به ادعای خود جاهل مستند گردد نه به اسـتنباط از حالت چهره و رنگ رخسار و گشاده رویی او در هنگام اقرار، که خلیفه پنداشته و بر خلاف ظاهر کلمات فقهایی است که یادشان گذشت.

---

[۱] المدونة الکبری ج ۱۶ ص ۲۴۲ قال مالك من وطیء جاریة هي عنده رهن أنه یقام علیه الحد قال بن القاسم ولا یعذر في هذا أحد ادعی الجهالة (قال) وقال مالك في حدیث التي قالت زنیت بمرعوش بدرهمین أنه لا یؤخذ به وقال مالك أری أن یقام الحد ولا یعذر العجم بالجهالة

با توجه به این همه علت های یاد شده بود که هیچ یک از حاضران، آن گشاده رویی او را دلیل امری نگرفتند و مولانا امیر مومنان علیه السلام و عبد الرحمن او را سـزاوار مواخذه دانسته و گفتند: حد بر او واجب شده و اما عمر که به عثمان گفت " راست گفتی "... از نهادن این جمله در کنـار عملش- که زن را تازیانه زد و تبعید نمود- درمی یابیم که با آن سخن، عثمان را ریشخند کرده و اگر به راستی سخن او را تصدیق کرده بود، وی را تازیانه نمی زد، با اینکه چنانچه گذشت، وی مستحق رجم بود.

بخش سوم: ایمان خلفا

نخست باید توجه کرد که ابوبکر، عمر و عثمان بر خلاف امیر المومنین علیه‌السلام که هرگز بتی را نپرستید، قبل از اسلام آوردنشان حدود سی سال به بت پرستی مشغول بودند و عمر بن خطاب حداقل ۵ سال بعد از ظهور اسلام نیز به بت پرستی ادامه داد و مسلمانان را اذیت می کرد.

بت پرستی خلفا در جاهلیت

در مشرک بودن ابوبکر، عمر و عثمان قبل از اسلام آوردنشان همین بس که از حنیفان نبوده اند؛ چرا که اسامی حنفا (پیروان دین حنیف ابراهیمی) معروف بود و نیز جزء پیروان دین یهود و نصاری نیز نبوده اند؛ پس آنچه می ماند، مشرک بودن آنان است.

دلیل دیگر بر مشرک بودن آنان، تخصیص عبارت «کرم الله وجهه» برای امیر المومنین علیه‌السلام از جانب علمای اهل سنت است؛ به این دلیل که آن حضرت به طور قطع بر هیچ بتی سجده نکرد.[۱] و اگر دیگر صحابه؛ از جمله ابوبکر، عمر و عثمان نیز بت پرستی نکرده بودند، در این صورت چنین تخصیصی بیهوده می بود.

از دلایل دیگر بر مشرک بودن ابوبکر، عبد العزی یا عبد الکعبه بودن اسم یکی از فرزندانش است که بعد از

[۱] الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي، ص ۴۱ / «مطلب في حكمة استعمال كرم الله وجهه في حق علي بن أبي طالب وسئل رضي الله عنه : عن حكمة استعمال كرم الله وجهه في حق علي بن أبي طالب رضي الله عنه دون غيره عوضا عن الترضي ، وهل يستعمل ذلك لغيره من الصحابة ؟ . فأجاب بقوله : حكمة ذلك أن علي كرم الله وجهه ورضي عنه لم يسجد لصنم قط فناسب أن يدعى له بما هو مطابق لحاله من تكرمة الوجه ، والمراد به حقيقته أو الكناية عن الذات أي حفظه عن أن يتوجه لغير الله تعالى في عبادته.»

علي إمام الأئمة -رضي الله عنه، ص ۹ المؤلف: أحمد حسن الباقوري (وزير اوقاف مصر) / «حول اختصاص الإمام من بين الصحابة بكلمة "كرم الله وجهه"، حتي إنك لو سمعت هذه الكلمة مترددة في حديث مجلس أو مستعلنة في صحائف كتاب، لانصرف ذهنك إلي الإمام علي بن أبي طالب دون سواه من عبادالله أجمعين..ذلك أن الإمام بحكم نشأته في بيت النبوة لم يسجد لصنم قط.»

ظهور اسلام، رسول خدا ﷺ اسمش را به عبد الرحمن تغییر داد.[۱]

ابن اسحاق نیز گزارش کرده است که:

«ابوبکر، رسول خدا ﷺ را ملاقات نمود و گفت: ای محمد ﷺ، آیا حقیقت دارد آنچه که قریش در مورد تو از ترک کردنت خدایانمان، سفیه دانستن عقل هایمان و تکفیر کردن پدرانمان می گویند؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوبکر، من فرستاده ی خدا و پیامبرش هستم. مرا برانگیخته تا رسالتش را ابلاغ کنم. پس تو را به حق به الله دعوت می کنم. به الله سوگند که او بر حق است و ای ابوبکر تو را به الله دعوت می کنم که یگانه است و شریکی برای او نیست و غیر او عبادت نمی شود و در پی آوردن اهل اطاعت از او را در اطاعتش؛ سپس بر او قرآن خواند و ابوبکر اسلام آورد و به بت ها کافر شد و شرک ها را کنار گذاشت و به حقیقت اسلام اقرار کرد و در حالی که مومن و تصدیق کننده بود برگشت.»[۲]

اما در مشرک بودن عمر قبل از اسلام، هیچ شکی نیست و او حتی در جاهلیت، دخترش را زنده به گور نیز کرده است!

محمد امین شنقیطی می نویسد:

«این سخن از عمر نقل شده است که: دو خاطره از دوران جاهلیت دارم که یکی از آن ها مرا به گریه و دیگری به خنده می آورد. اما آن خاطره ای که مرا به گریه درمی آورد این است که: من رفتم تا دختر خودم را زنده به گور کنم؛ من برای او گودال می کندم؛ ولی او خاک ها را از ریشم می زدود، در حالی که نمی دانست من چه قصدی برای او دارم. وقتی این خاطره را به یاد می آورم، گریه می کنم.

اما دیگری: من خدایی از خرما می ساختم، شب ها آن را بالای سر خود می گذاشتم تا از من محافظت

---

[۱] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۴ ص ۳۲۵-۳۲۶ رقم ۵۱۵۵ عبد الرحمن بن عبد الله بن عثمان أبو محمد ويقال أبو عبد الله وقيل أبو عثمان وقيل عبد العزى بن أبی بكر بن أبی قحافة القرشی التيمی وأمه أم رومان والدة عائشة كان اسمه عبد الكعبة فغيره النبی صلی الله عليه وسلم

[۲] سيرة ابن إسحاق ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۱۷۷ نا أحمد قال نا يونس عن ابن اسحاق قال ثم ان أبا بكر لقی رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال أحق ما تقول قريش يا محمد من تركك آلهتنا وتسفيهك عقولنا وتكفيرك آبائنا فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم يا أبا بكر انی رسول الله ونبيه بعثنی لأبلغ رسالته فأدعوك إلی الله بالحق فوالله انه للحق وأدعوك إلی الله يا أبا بكر وحده لا شريك له ولا يعبد غيره والموالاه علی طاعته أهل طاعته وقرأ عليه القرأن فلم يقر ولم ينكر وأسلم وكفر بالأصنام وخلع الأنداد وأقر بحق الاسلام ورجع أبو بكر وهو مؤمن مصدق

کند؛ وقتی صبح می شد و گرسنه می شدم، آن را می خوردم . وقتی این خاطره را به یاد می آورم، به خودم میخندم.»[۱]

اما قضیه ی زنده به گور کردن عمر دخترش را در جاهلیت، طبرانی با سند معتبر روایت کرده است.

«نعمان بن بشیر می گوید که از عمر بن خطاب درباره تفسیر آیه ﴿و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود (تکویر: ۸)﴾ شنیدم که می گفت: قیس بن عاصم نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: من در زمان جاهلیت هشت دختر خود را زنده به گور کردم، چه کار کنم؟ آن حضرت فرمود: برای هر کدام از آن ها یک بنده آزاد کن.

من (عمر) گفتم: من چوپان شتر بودم. آن حضرت فرمود: اگر خواستی برای هر کدام از آن ها یک شتر اهدا کن.»[۲]

هیثمی در باره سند این روایت می گوید:

«این روایت را بزار و طبرانی نقل کرده اند، تمام راویان بزار راویان صحیح هستند، غیر از حسین بن مهدی أیلی که او نیز ثقه است.»[۳]

فصل الخطاب اینکه حتی ابن تیمیه با همه ی عنادی که دارد، ادعای مرحوم علامه حلی رضوان الله علیه در کافر و مشرک بودن ابوبکر، عمر و عثمان قبل از اسلام را رد نمی کند!

«رافضی (علامه حلی) گفته است: پنجم: آیه ی ﴿عهد من به ستمکاران نمی رسد﴾ (بقره: ۱۲۴) خداوند خبر داده است که عهد امامت به ظالم نمی رسد و کافر هم ظالم است به خاطر این فرمایش خداوند در آیه ی

---

[۱] أضواء البیان ج ۸ ص ۴۳۹ وقد جاء عن عمر رضی الله عنه قوله : أمران فی الجاهلیة . أحدهما : یبکینی والآخر یضحکنی أما الذی یبکینی : فقد ذهبت بابنة لی لوأدها ، فکنت أحفر لها الحفرة وتنفض التراب عن لحیتی وهی لا تدری ماذا أرید لها ، فإذا تذکرت ذلك بکیت والأخری : کنت أصنع إلها من التمر أضعه عند رأس یحرسنی لیلا ، فإذا أصبحت معافی أکلته ، فإذا تذکرت ذلك ضحکت من نفسی

[۲] المعجم الکبیر ج ۱۸ ص ۳۳۷ ح ۸۶۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد حسن / حدثنا عبدان بن أحمد ثنا الحسین بن مهدی الأبلی ثنا عبد الرزاق أنا إسرائیل ثنا سماك بن حرب قال سمعت النعمان بن بشیر یقول سمعت عمر بن الخطاب یقول وسئل عن قوله وإذا الموؤودة (((الموءودة))) سئلت قال جاء قیس بن عاصم إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال إنی وأدت ثمانی بنات لی فی الجاهلیة قال اعتق عن کل واحدة منها رقبة قلت إنی صاحب إبل قال اهد إن شئت عن کل واحدة منهن بدنة

[۳] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۳۴ رواه البزار والطبرانی ورجال البزار رجال الصحیح غیر حسین بن مهدی الأیلی وهو ثقة

﴿و کافران همان ظالمان هستند﴾ (بقره: ۲۵۴) و شکی نیست که آن سه نفر (ابوبکر، عمر و عثمان) کافر بودند و بت ها را می پرستیدند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور کرد.»[۱]

و بلکه تلویحا می پذیرد؛ اما از روی عناد، حضرت علی علیه السلام را هم شریک جرم آنان می کند!

«قبل از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شود، احدی از قریش مومن نبود ؛ نه مرد، نه کودک، نه زن، نه آن سه نفر و نه علی. و هرگاه گفته شود که از مردان، آن ها (ابوبکر ، عمر و عثمان) بت ها را می پرستیدند، پس کودکان نیز چنین بودند؛ مانند علی و غیر او.»[۲]

در مشرک نبودن حضرت علی علیه السلام قبل از اسلام، فقط کافی است بدانیم که آن حضرت در خانه ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تحت سرپرستی آن حضرت و در دامان ایشان بزرگ می شد ... .

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه عنایت الهی جل وعلا در صغر سن شامل حال او گشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله تکفل وی بر خود گرفتند و از این جهت اسلام او و نمازگزاردن او با جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله پیش از اوان بلوغ بوده است و بسیاری از صحابه و تابعین به آن رفته اند که وی اول مسلمان است بعد خدیجه علیها السلام.»[۳]

در ادامه مواردی از بی ایمانی و یا ضعف ایمان ابوبکر، عمر و عثمان که در روایات معتبر اهل سنت آمده را ذکر می کنیم.

---

[۱] منهاج السنة النبوية ج ۸ ص ۲۸۳ قال الرافضى الخامس قوله تعالى (لا ينال عهدى الظالمين) سورة البقرة ۱۲۴ أخبر بأن عهد الإمامة لا يصل إلى الظالم والكافر ظالم لقوله (والكافرون هم الظالمون) سورة البقرة ۲۵۴ ولا شك فى أن الثلاثة كانوا كفارا يعبدون الأصنام إلى أن ظهر النبى صلى الله عليه وسلم

[۲] منهاج السنة النبوية ج ۸ ص ۲۸۵ قبل أن يبعث الله محمدا صلى الله عليه وسلم لم يكن أحد مؤمنا من قريش لا رجل ولا صبى ولا أمرأة ولا الثلاثة ولا على وإذا قيل عن الرجال إنهم كانوا يعبدون الأصنام فالصبيان كذلك على وغيره

[۳] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۳۴۳ پی دی اف

قسمت اول: ایمان شیخین

یکم: بی ادبی شیخین در محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

ابوبکر و عمر در محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با هم درگیر شده و با صدای بلند با هم برخورد بی ادبانه کردند و سپس آیه دوم سوره حجرات نازل شد که می فرماید:

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِی وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کجَهْرِ بَعْضِکمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُکمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ.﴾[۱]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! صداهایتان را بالاتر از صدای پیامبر نبرید و همان گونه که بعضی از شما نسبت به دیگری بلند گفت وگو می کنید، با پیامبر این گونه سخن مگویید! مبادا (به خاطر این صدای بلند که برخاسته از بی ادبی شما است،) اعمال شما نادانسته نابود شود.»

بخاری در صحیحش روایتی نقل کرده که ثابت می کند این آیه در حق ابوبکر و عمر نازل گشت:

«ابن ابی ملیکه گفت: دو مرد نیکوکار؛ یعنی ابوبکر و عمر نزدیک بود هلاک شوند؛ چرا که آن دو در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با یکدیگر سر و صدا و نزاع کردند. گروهی از بنی تمیم بر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده بودند. یکی از آنان اشاره به اقرع بن حابس از قوم بنی مجاشع کرد و آن دیگری، مرد دیگری را مد نظر قرار داد که نافع می‌گوید: نامش از یادم رفته است. ابوبکر به عمر گفت: تو غرضی جز مخالفت کردن با من نداشتی! عمر پاسخ داد: من چنین غرضی نداشتم؛ پس سر و صدایشان بالا گرفت و خداوند این آیه را نازل فرمود.»[۲]

لازم به ذکر است که اگرچه شأن نزول این آیه، بی ادبی ابوبکر و عمر در محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، اما الزاماً مخاطب این آیه، مسببان نزولش نیستند و خداوند در این آیه خطاب به مومنین هشدار می دهد که از جریان

---

[۱] حجرات: ۲

[۲] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۸۳۳ ح ۴۵۶۴ عن بن أبی ملیکة قال کاد الخیران أن یهلکا أبو بکر وعمر رضی الله عنهما رفعا أصواتهما عند النبی صلی الله علیه وسلم حین قدم علیه رکب بنی تمیم فأشار أحدهما بالأقرع بن حابس أخی بنی مجاشع وأشار الآخر برجل آخر قال نافع لا أحفظ اسمه فقال أبو بکر لعمر ما أردت إلا خلافی قال ما أردت خلافك فارتفعت أصواتهما فی ذلك فأنزل الله (یا أیها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم) الآیة قال بن الزبیر فما کان عمر یسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد هذه الآیة حتی یستفهمه ولم یذکر ذلك عن أبیه یعنی أبا بکر

ابوبکر و عمر عبرت بگیرند و اگر مانند آن ها در محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدایشان را بالا ببرند، اعمالشان نادانسته نابود می شود؛ به عبارت دیگر، مخاطب قرار دادن مومنین در چنین آیاتی، به معنای مبرا بودن ساحت مومنین از چنین اعمالی است و اینکه با ارتکاب اعمالی اینچنینی، از درجه ی ایمان ساقط می شوند.

دوم: سر پیچی شیخین از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب به ابوبکر فرمود که «ذوالثدیه» (که بعدها رهبر خوارج شد) را بکشد؛ اما زمانی که سراغ او رفت، چون او در حال نماز بود، فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت نکرد و از کشتن او خودداری کرد. سپس به عمر دستور داد و او رفت؛ اما او نیز فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اطاعت نکرد؛ سپس امیرالمومنین علیه السلام رفت؛ اما آن مرد آنجا نبود.

این قضیه با اسناد معتبر در کتب اهل سنت گزارش شده است:

سند اول:

«از ابو سعید خدری روایت شده است که گفت: ابوبکر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، من گذارم به فلان جا و فلان جا افتاد، ناگهان مردی نیکو نما را دیدم که با فروتنی نماز می گزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سویش برو و او را بکش.

ابو سعید خدری گفت: ابوبکر به نزد او رفت و چون او را در آن حالت دید، خوش نداشت او را بکشد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: تو به نزد او برو و وی را بکش. ابو سعید خدری گفت: عمر نیز رفت و چون او را در همان حالی دید که ابوبکر دیده بود ناخوش داشت که او را بکشد؛ پس بازگشت و گفت: ای رسول خدا، من دیدم که حالی سراسر فروتنی دارد، خوش نداشتم او را بکشم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو برو و او را بکش. علی علیه السلام رفت و او را ندید و برگشت و فرمود: ای رسول خدا، من او را ندیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این کس و یارانش قرآن را می خوانند با آنکه آوای آن از گرداگرد ایشان نمی گذرد؛ چنان از دین بیرون می شوند که تیر از چله کمان و سپس به آن بر نمی گردند مگر اینکه تیر در سوفار خود باز گردد؛

آنان را بکشید که بدترین آفریدگانند.»[۱]

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین[۲] و البانی[۳] سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی سندش را نیکو دانسته[٤] و هیثمی نیز رجالش را ثقه دانسته است.[٥]

سند دوم:

«جابر گوید: مردی بر رسول خدا ﷺ گذشت که مردم در مورد او سخن گفتند و ستایشش کردند. پس رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی او را می کشد؟ ابوبکر گفت: من. پس رفت و دید که او برای خودش در زمین خطی کشیده و در آنجا ایستاده و نماز می خواند؛ پس هنگامی که او را در آن حال دید، بازگشت و او را نکشت. پس رسول خدا ﷺ [دیگر بار] فرمود: چه کسی او را می کشد؟ عمر گفت: من. پس رفت و او را در آنجا دید که ایستاده و نماز می خواند؛ پس بازگشت و او را نکشت. پس رسول خدا ﷺ [برای بار سوم] فرمود: چه کسی او را میکشد؟ علی (علیه السلام) فرمود: من. پس رسول خدا ﷺ فرمود: تو ؛ ولی نمی بینم که او را بیابی. پس علی (علیه السلام) رفت و دید که رفته است.»[٦]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا بکر بن عیسی ثنا جامع بن مطر الحبطی ثنا أبو روبة شداد بن عمران القیسی عن أبی سعید الخدری ان أبا بکر جاء إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله إنی مررت بوادی کذا وکذا فإذا رجل متخشع حسن الهیئة یصلی فقال له النبی صلی الله علیه وسلم اذهب إلیه فاقتله قال فذهب إلیه أبو بکر فلما رآه علی تلك الحال کره ان یقتله فرجع إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فقال النبی صلی الله علیه وسلم لعمر اذهب فاقتله فذهب عمر فرآه علی تلك الحال التی رآه أبو بکر قال فکره أن یقتله قال فرجع فقال یا رسول الله إنی رأیته یصلی متخشعا فکرهت أن أقتله قال یا علی اذهب فاقتله قال فذهب علی فلم یره فرجع علی فقال یا رسول الله انه لم یره قال فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان هذا وأصحابه یقرؤون القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة ثم لا یعودون فیه حتی یعود السهم فی فوقه فاقتلوهم هم شر البریة

[۲] مسند احمد ، ج ۱۰ ص ۵۲-۵۳ ح ۱۱۰۶۰ قال حمزة احمد الزین: إسناده حسن / پی دی اف

[۳] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۵ ص ۶۵۹ ح ۲۴۹۵ قال الألبانی: وإسناده حسن

[٤] فتح الباری ج ۱۲ ص ۲۹۸-۲۹۹ در شرح ح ۶۵۳۴ قال العسقلانی: أخرجه أحمد بسند جید

[٥] مجمع الزوائد ج ۶ ص ۲۲۵ قال الهیثمی: رواه أحمد ورجاله ثقات

[٦] حدثنا أبو خیثمة حدثنا یزید بن هارون أخبرنا العوام بن حوشب قال حدثنی طلحة بن نافع عن جابر قال مر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم رجل فقالوا فیه وأثنوا علیه فقال من یقتله قال أبو بکر أنا فانطلق فوجده قد خط علی نفسه خطة فهو قائم یصلی فیها فلما رآه علی ذلك الحال رجع ولم یقتله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یقتله فقال عمر أنا فذهب فرآه یصلی فی خطة قائما یصلی فرجع ولم یقتله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من له أو من یقتله فقال علی أنا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم أنت ولا أراك تدرکه فأنطلق فوجده قد ذهب

این روایت را ابو یعلی موصلی نقل کرده و حسین سلیم اسد[۱] و هیثمی[۲] رجال سندش را رجال صحیح و ابن حجر عسقلانی[۳] نیز ثقه دانسته اند.

سند سوم:

«از انس بن مالک روایت شده است که گفت: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی بود که عبادت و تلاش او ما را خوش می آمد و این را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گفتیم و نام وی را هم بردیم، ولی وی را نشناخت؛ مشخصات وی را بیان کردیم، باز هم وی را نشناخت. در همین هنگام که گفتگو می کردیم، ناگهان سر و کله مرد پیدا شد. گفتیم همین است. فرمود: شما درباره مردی برای من خبر آورده اید که در روی او اثر و چشم زخمی از شیطان است. پس او روی آورد تا کنار ایشان ایستاد و سلام نگفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا هنگامی که تو در کنار مجلس ما ایستادی، گفتی که در میان قوم کسی برتر از من یا بهتر از من نیست؟ گفت: به خدا، آری. سپس داخل شد و به نماز ایستاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟ ابوبکر گفت: من. پس بر او داخل شد و دید نماز میخواند؛ پس با خود گفت: سبحان الله، آیا مردی نماز خوان را بکشم؟ با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از قتل نمازگزاران نهی کرده است. پس بیرون شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کردی؟ گفت: خوش نداشتم مردی را که در حال نماز است بکشم؛ زیرا تو خود از قتل نمازگزاران منع کردی.

پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره پرسید، چه کسی آن مرد را می کشد؟ عمر گفت: من. پس داخل شد، دید او پیشانی بر زمین نهاده است. عمر با خود گفت: ابوبکر برتر از من بود؛ پس بیرون شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه کردی؟ گفت: دیدم پیشانی اش را در برابر خدا به خاک نهاده است؛ خوش نداشتم او را بکشم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کیست آن مرد را بکشد؟ علی علیه السلام فرمود: من. پس فرمود: اگر بتوانی او را بیابی. پس به جای وی درآمد و دید بیرون رفته است، پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت. حضرت به ایشان فرمود: چه کردی؟ فرمود: دیدم بیرون رفته بود. فرمود: اگر کشته می شد، دو نفر هم در میان امت من

[۱] مسند أبی یعلی ج ۴ ص ۱۵۰ ح ۲۲۱۵ قال حسین سلیم أسد: رجاله رجال الصحیح

[۲] مجمع الزوائد ج ۶ ص ۲۲۷ قال الهیثمی: رواه أبو یعلی ورجاله رجال الصحیح

[۳] فتح الباری ج ۱۲ ص ۲۹۹ در شرح ح ۶۵۳۴ قال العسقلانی: وله شاهد من حدیث جابر أخرجه أبو یعلی ورجاله ثقات ویمکن الجمع بأن یکون هذا الرجل هو الأول

اختلاف نمی کردند، از اول ایشان تا آخر ایشان.

موسی گوید: از محمد بن کعب شنیدم که می گفت: او همان کسی بود که علی علیه‌السلام او را [در جنگ نهروان] کشت؛ یعنی ذو الثدیه (رهبر خوارج).»[۱]

این روایت را نیز ابو یعلی موصلی نقل کرده و هیثمی بعد از نقل آن گفته است:

«در سند روایت ابو یعلی، موسی بن عبیده وجود دارد که متروک است و بزار همین روایت را به صورت مختصر نقل کرده که رجالش توثیق شده اند، با وجود اینکه در بعضی از آن ها ضعف وجود دارد.»[۲]

اما موسی بن عبیده را نیز تعدادی از بزرگان اهل سنت توثیق کرده اند.

فصل الخطاب اینکه ألبانی بعد از نقل اقوال علما درباره ی او می گوید: «از این اقوال برای من روشن شد که موسی بن عبیده از کسانی است که به احادیثش استشهاد می شود.»[۳]

سوم: عدم شرکت شیخین در تدفین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

خداوند متعال در قرآن کریم، یکی از ویژگی های مومنان را مقدم داشتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته اند، آنجا که می فرمایند:

---

[۱] مسند أبی یعلی ج ۱ ص ۹۰ ح ۹۰ حدثنا محمد بن الفرج حدثنا محمد بن الزبرقان حدثنا موسى بن عبيدة أخبرنی هود بن عطاء عن أنس بن مالك قال كان فی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم رجل يعجبنا تعبده واجتهاده فذكرناه لرسول الله صلى الله عليه وسلم باسمه فلم يعرفه ووصفناه بصفته فلم يعرفه فبينما نحن نذكره إذ طلع الرجل قلنا ها هو ذا قال إنكم لتخبرونی عن رجل إن على وجهه سفعة من الشيطان فأقبل حتى وقف عليهم ولم يسلم فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم أنشدتك بالله هل قلت حين وقفت على المجلس ما فی القوم أحد أفضل منی أو أخير منی قال اللهم نعم ثم دخل يصلی فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يقتل الرجل فقال أبو بكر أنا فدخل عليه فوجده قائما يصلی فقال سبحان الله أقتل رجلا يصلی وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قتل المصلين فخرج فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما فعلت قال كرهت أن أقتله وهو يصلی وقد نهيت عن قتل المصلين قال عمر أنا فدخل فوجده واضعا وجهه فقال عمر أبو بكر أفضل منی فخرج فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مه قال وجدته واضعا وجهه فكرهت أن أقتله فقال من يقتل الرجل فقال علی أنا قال أنت إن أدركته قال فدخل علی فوجده قد خرج فرجع إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مه قال وجدته قد خرج قال لو قتل ما اختلف فی أمتی رجلان كان أولهم وآخرهم قال موسى سمعت محمد بن كعب يقول هو الذی قتله علی ذا الثدية

[۲] مجمع الزوائد ج ۶ ص ۲۲۷ قال الهيثمی: رواه أبو يعلى وفيه موسى بن عبيدة وهو متروك ورواه البزار باختصار ورجاله وثقوا على ضعف فی بعضهم

[۳] سلسلة الاحاديث الصحيحة ، ج ۷ ص ۴۲۹-۴۳۱ ح ۳۱۵۰ سایت شامله / فيبدو لی من هذه الأقوال أنه ممن يستشهد به

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَینَ یدَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ﴾ [۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدّم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.»

اما در روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات یافتند، شیخین عازم سقیفه شدند و پیکر مطهر نبی مکرم صلی الله علیه و آله را بر زمین گذاشتند و در تغسیل، تکفین و تدفین آن حضرت حضور نداشتند.

ابن ابی شیبه با سند صحیح از عروه بن زبیر (نوه ی ابوبکر) روایت کرده است که گفت:

« ابوبکر و عمر در دفن پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشتند، بلکه در میان انصار بودند؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اینکه آن دو برگردند، دفن شد.» [۲]

تمام رجال سند این روایت، ثقه هستند و تنها ایرادی که ممکن است به آن بگیرند، مرسل بودنش است؛ اما باید دانست که عروه بن زبیر از بزرگان تابعین بوده و مراسیلش در نزد اهل سنت معتبر است.[۳]

---

[۱] حجرات: ۱

[۲] مصنف ابن أبی شیبة ج ۷ ص ۴۳۲ ح ۳۷۰۴۶ حدثنا بن نمیر عن هشام بن عروة عن أبیه أن أبا بکر وعمر لم یشهدا دفن النبی صلی الله علیه وسلم کانا فی الأنصار فدفن قبل أن یرجعا

[۳] حاکم نیشابوری، سند حدیث مرسل عروة بن زبیر در مورد ماجرای حامله بودن اسماء دختر ابوبکر به عبد الله بن زبیر در زمان هجرت به سوی رسول خدا را صحیح دانسته است.

«حدثنی هشام بن عروة عن أبیه قال خرجت أسماء بنت أبی بکر رضی الله عنهما حین هاجرت إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهی حامل بعبد الله بن الزبیر ... هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه .» المستدرك علی الصحیحین ج ۳ ص ۶۳۲ ح ۶۳۳۰

عبد الله بن یوسف الجدیع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد:

«الطبقة الثانیة: أوساط التابعین، وهم الذین أدرکوا علی بن أبی طالب ... وعائشة أم المؤمنین ... فمراسیل هذه الطبقة صالحة تکتب ویعتبر بها.»

«طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی بن ابی طالب ... عائشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند.» تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

و عروة بن زبیر از این طبقه تابعین است و بسیاری از روایاتش از خاله اش عایشه است.

و در سایت فیصل نور (متعلق به وهابیان) در ردیه ای بر سخنان آیت الله سید علی میلانی، چنین نوشته اند:

« عامة مراسیل عروة بن الزبیر رحمه الله کانت عن طریق خالته أم المؤمنین عائشة رضوان الله علیها.» **ترجمه:** «عموم مرسل های عروة بن زبیر از طریق خاله اش عائشه است.»

این موضوع، مؤیدی نیز از عائشه دارد که اقرار کرده: «ما نفهمیدیم (با صیغه ی جمع) پیامبر ﷺ را کِی دفن کردند!

این مطلب با دو سند از او نقل شده است:

سند اول: روایت احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر حمزه احمد الزین)[۱]

عمره بنت عبدالرحمن از عایشه نقل کرده است که گفت: «آگاه نشدیم بر دفن رسول خدا ﷺ، تا اینکه در آخر شب چهار شنبه صدای بیل و کلنگ را شنیدیم.»[۲]

سند دوم: روایت عبدالرزاق صنعانی[۳] با سند صحیح[٤]

همچنین در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده است، در جلد دوم، صفحه ۱۸۳ و ۱۸۵ چنین آمده است:

«مراسم غسل و دفن را عزیزان و خویشاوندان نزدیک آن حضرت انجام دادند. فضل ابن عباس و اسامه بن زید پرده‌ای را حایل نموده و حضرت علی غسل داد. حضرت عباس نیز حضور داشت[۵].. جنازه داخل حجره بود و مردم به نوبت کم‌کم می آمدند و نماز می خواندند. اول مردان، سپس زنان و در آخر کودکان بر آن‌حضرت نماز جنازه خواندند و هیچ‌کس در نماز جنازه، امام نبود.

الرد علی الجانی علی المیلانی فی طعنه فی أسانید روایات خطبة أمیر المؤمنین علی رضی الله عنه لإبنة أبی جهل، الکاتب: ماجد الصقعبی

بنابراین سند این روایت، معتبر است.

[۱] مسند احمد بن حنبل ، ج ۱۸ ص ۱۹۹-۲۰۰ ح ۲۶۲۲۷ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

[۲] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يعقوب ثنا أبی عن بن إسحاق قال حدثني عبد الله بن أبی بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن امرأته فاطمة بنت محمد بن عمارة عن عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة عن عائشة أم المؤمنين قالت ما علمنا بدفن رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى سمعنا صوت المساحي من جوف الليل ليلة الأربعاء

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۳ ص ۵۲۰ ح ۶۵۵۱ عبد الرزاق عن بن جريج وغيره عن عبد الله بن أبي بكر عن أبيه عن عمرة عن عائشة قالت ما شعرنا بدفن النبي صلى الله عليه وسلم حتى سمعنا صوت المساحي من آخر الليل

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام بن نافع : ثقة / ابن جريج المكي : ثقة / عبد الله بن ابي بكر بن محمد : ثقة / أبو بكر بن عمرو الأنصاري: ثقة / عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة : ثقة / عائشة: صحابی

[۵] پاورقی: طبقات ابن سعد / ۶۳، ۶۲ - در ابوداود کتاب الجنائز نیز اسامی این افراد ذکر شده است و در ابن ماجه کتاب الجنائز نیز مذکور است. ۲- صحیح مسلم / ۲۰ کتاب الجنائز ۳- صحیح بخاری و مسلم و ابوداود کتاب الجنائز.

پس از اقامهٔ نماز، پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را حضرت علی، فضل بن عباس، اسامه بن زید و عبدالرحمن بن عوف در قبر قرار دادند.»[۱]

بنابراین ابوبکر و عمر که بر خدا و رسولش پیشی گرفتند و حرمت آن ها را نگه نداشتند، طبق آیه ی مذکور، از مومنان نبودند.

چهارم: ترک سنت قربانی توسط شیخین

«از حذیفه بن اسید نقل شده است که گوید: ابوبکر و عمر را دیدم که از اهلشان قربانی نمیکردند از ترس آنکه مبادا مردم از آن ها پیروی کنند.»

این روایت را بیهقی نقل کرده[۲] و سندش حسن است.[۳]

همین روایت را الحسین بن یحیی الأعور (متوفای ۳۳۴ هـ) با سند کوتاه تر نقل کرده که در آن راویِ حسن الحدیث در روایت بیهقی نیز وجود ندارد و بقیه ی راویانش همان راویان سند قبلی هستند که همگی ثقه اند و لذا سندش صحیح است.[٤]

متقی هندی نیز بعد از نقل این روایت، نقل کرده که ابن کثیر سندش را تصحیح نموده است.[٥]

---

[۱] پاورقی: در ابوداود کتاب الجنائز، ابن ماجه و ابن سعد به جای اسامه بن زید و عبدالرحمن بن عوف نام قثم ابن عباس و شقران غلام خاص آن حضرت مرقوم است و صاحب‌نظران تشخیص می‌دهند که کدام‌یک از این دو روایت ترجیح دارد.

[۲] سنن البیهقی الکبری ج ۹ ص ٢٦٥ ح ١٨٨١٤ أخبرناه أبو الفتح هلال بن محمد بن جعفر الحفار ببغداد أنبأ أبو عبد الله الحسین بن یحیی بن عیاش القطان ثنا أبو الأشعث ثنا المعتمر بن سلیمان قال سمعت إسماعیل بن أبی خالد عن مطرف عن عامر عن حذیفة بن أسید قال لقد رأیت أبا بکر وعمر رضی الله عنهما وما یضحیان عن أهلهما خشیة أن یستن بهما فلما جئت بلدکم هذا حملنی أهلی علی الجفاء بعد ما علمت السنة

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

هلال بن محمد الحفار: صدوق حسن الحدیث / الحسین بن یحیی الأعور: ثقة / أحمد بن المقدام العجلی: ثقة / معتمر بن سلیمان التیمی: ثقة / إسماعیل بن أبی خالد البجلی: ثقة / مطرف بن طریف الحارثی: ثقة / عامر بن واثلة اللیثی: له إدراك / حذیفة بن أسید الغفاری: صحابی

[٤] جزء من حدیث ابی عبد الله القطان، رقم ١٨ حَدَّثَنَا أَبُو الأَشْعَثِ، قثنا الْمُعْتَمِرُ، قَالَ: سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيدٍ، قَالَ: " لَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَمَا يضَحِّيانِ عَنْ أَهْلِهِمَا، خَشْيَةَ أَنْ يسْتَنَّ بِهِمَا، قَالَ: فَلَمَّا جِئْتُ بَلَدَكُمْ هَذَا حَمَلَنِي أَهْلِي عَلَى الْجَفَاءِ بَعْدَمَا عَمِلْتُ السُّنَّةَ / نسخه خطی موجود در برنامه جوامع الکلم

[٥] کنز العمال ج ۵ ص ۸۶ ح ۱۲۶۶۳ وقال ابن کثیر إسناده صحیح .

و از شعبی نقل شده که ابوبکر و عمر در موسم حج حاضر شدند و قربانی نکردند.[۱]

شافعی نیز گوید: «به ما رسیده که ابوبکر و عمر در روز عید قربان، قربانی نمیکردند؛ به دلیل کراهت از اینکه خیال نشود که آن واجب است.»[۲]

مرحوم علامه امینی می فرماید: آیا این دو از حکمت بر چیزی مطلع شدند که رسول خدا ﷺ بر آن مطلع نشدند؟ پس قربانی کرد و به آن امر نمود و تحریص و تاکید بر آن فرمود و آن را سنت پیروی شده قرارداد و آیا بر آن حضرت پوشیده ماند چیزی که آن دو نفر آن را شناختند از گرفتن امت این را از آئین و روش واجبه؟ یا اینکه این دو بر امت اسلامی مهربان تر از آن حضرت ﷺ بودند که دوست داشتند امت گرانبار نشود به نفقه و پول قربانی ها ؟! یا اینکه آنها ترسیدند که این بدعت در دین شود به گمان و مظنه وجوب؟ لکن آن دلیل باطلی است؛ زیرا رسول خدا ﷺ هنگامی که قربانی کرد و امر فرمود، این دستور توأم بود با بیان عدم وجوب آن و صحابه هم این را از آن حضرت شناختند و بنابراین عمل ایشان بود و تابعین و پیروان هم از ایشان تلقی کردند و همینطور کشیده شده و جاری گردیده تا زمان حاضر ما، و اگر آنچه آن دو نفر خیال کرده بودند شایع بود، لازم بود ترک همه مستحبات. و آنگاه احتمال خیال وجوب بهتر بود که از فعل و قول پیامبر ﷺ ناشی شود؛ چون که سنت اوست و دین آن است که آن حضرت آن را بیان نموده است، لکن آن احتمال داده نشده؛ برای آنکه آن را توأم نمود به بیان؛ پس چرا همانطور که آن حضرت عمل نمود، آن دو نفر نکردند؟ و حال آنکه دو خلیفه آن حضرت بودند.

و عجیب ترین عجیب ها اینکه خلیفه دوم در اینجا نقض کرده سنت ثابته شارع بزرگوار را از ترس اینکه مبادا امت احتمال وجوب دهند، در حالی که سنت قرار میدهد چیزهایی را که اصلی برای آن در دین نیست؛ مانند زکات اسب، نماز تراویح و بدعت های بسیار دیگر و او در تمام اینها نمی ترسد و غمگین نمی شود و توجهی نمی کند.

---

[۱] المطالب العالیة ج ۱۰ ص ۴۸۱ ح ۲۳۰۲ وحدثنا فضیل بن عیاض عن مغیرة عن الشعبی قال إن أبا بکر وعمر رضی الله عنهما شهدا الموسم فلم یضحیا

[۲] الأم ج ۲ ص ۲۲۴ وقد بلغنا أن أبا بکر وعمر رضی الله عنهما کانا لا یضحیان کراهیة أن یقتدی بهما لیظن من رآهما أنها واجبة

پنجم: عزل ابوبکر از ابلاغ سوره ی برائت

در سال نهم هجری، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را مأمور ابلاغ سوره ی برائت بر مشرکین کرد، اما همین که ابوبکر رفت، وحی آمد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد که یا باید خودت به حج بروی و سوره ی برائت را بر مشرکین بخوانی و یا باید مردی که از خودت است را برای این کار بفرستی. لذا ابوبکر آن را به امیرالمومنین علیه‌السلام داد و خودش گریان به نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشت.

برای اثبات این قضیه، به ذکر دو سند معتبر اکتفا می کنیم:

سند اول:

ابو سعید بصری (متوفای ۳۴۰ هـ) با سند معتبر از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

« رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را برای خواندن سوره برائت به سوی اهل مکه فرستاد، سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: آن را برگردان! ابوبکر نیز برگرداند. ابوبکر گفت: چه اتفاقی برای من افتاده، آیا چیزی در باره من نازل شده است؟ فرمود: خیر، ولی به من دستور داده شده که آن را تبلیغ نکند مگر خودم یا مردی که از من است. پس آن را به علی بن أبی طالب علیه‌السلام داد.»[۱]

این روایت را ابن الاعرابی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[۲]

سند دوم:

«عمرو بن میمون می‌گوید: با عبد الله بن عباس نشسته بودم... گفت: اف و تف بر آنان، به مردی (یعنی حضرت علی علیه‌السلام) دشنام می‌دهند و از او عیب‌جویی می‌کنند که ده ویژگی برای اوست: ... رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را برای خواندن سوره توبه فرستاد، سپس علی علیه‌السلام را به دنبال او فرستاد و سوره را از او گرفت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: برای خواندن آن غیر از کسی که از من است و من از او هستم، کس دیگری شایستگی ندارد.»

---

[۱] عن أنس أن النبی صلی الله علیه وسلم بعث ببراءة مع أبی بکر الصدیق إلی أهل مکة ، فقال النبی صلی الله علیه وسلم : ردوه . فردوه ، فقال أبو بکر ، رضی الله عنه ، ما لی أأنزل فی شیء ؟ قال : لا ، ولکنی أمرت أن لا یبلغها إلا أنا أو رجل منی ، فدفعها إلی علی بن أبی طالب رضی الله عنه

[۲] معجم ابن الأعرابی ج 5 ص ۱۵۹ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

این روایت را احمد بن حنبل و نسائی نقل کرده اند و ابو اسحق حوینی[۱] و ابن حجر عسقلانی[۲] سندش را معتبر دانسته اند.

همین روایت را تعداد دیگری از علمای اهل سنت نقل کرده اند، ولی به جای ابوبکر، فلانی نوشته اند که سندش را حاکم و ذهبی[۳]، احمد شاکر[٤] و وصی الله بن محمد عباس[٥] معتبر دانسته اند.

و معنای این سخن، آن است که ابوبکر از رسول خدا ﷺ نیست؛ یعنی از پیروان رسول خدا ﷺ نیست، طبق تعبیری که قرآن دارد:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيسَ مِنِّى وَمَنْ لَمْ يطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّى إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيدِهِ ... ﴾[٦]

«و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند؛ آنها (که به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند.»

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِى فَإِنَّهُ مِنِّى وَمَنْ عَصَانِى فَإِنَّک غَفُورٌ رَحِيمٌ .﴾[٧]

« پروردگارا! آنها [= بتها] بسیاری از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروی کند، از من است؛ و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی.»

ششم: خیانت ابوبکر به خدا، رسول و مسلمانان

احمد بن حنبل با سند حسن (طبق نظر وصی الله)[٨] از میمون روایت کرده است که گفت:

---

[۱] خصائص الامام علی للنسائی ، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ پی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحوینی : إسناده حسن و ص ۷۰-۷۱ ح ۷۰ و ۷۱ قال الحوینی: إسناده صحیح

[۲] فتح الباری ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات

[۳] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی ، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی

[٤] مسند أحمد ، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ قال احمد محمد شاکر: إسناده صحیح

[٥] فضائل الصحابة لاحمد ، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن

[٦] بقره: ۲۴۹

[۷] ابراهیم: ۳۶

[۸] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۱ ص ۱۶۲ ح ۱۴۷ قال وصی الله بن محمد العباس: إسناده حسن

«عمر [در سقیفه] به ابوبکر گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. ابوبکر گفت: برای چه با من بیعت می کنید؟ به خدا سوگند که من با تقوا ترین و قوی ترین شما نیستم. با تقوا ترین شما سالم غلام ابو حذیفه و قوی ترین شما عمر است.»[۱]

اما با این وجود بیعت را پذیرفت و در همان روزی که به خلافت رسید، به منبر رفت و در سخنرانی اش اعتراف کرد که همانا من اکنون حکمفرمای شما شدم، ولی بهترین شما نیستم!

ابن کثیر دمشقی (از شاگردان برجسته ی ذهبی و ابن تیمیه) می نویسد:

« ابوبکر پس از اینکه خدا را سپاس گفت و پیغمبرش را ستود، چنین گفت: ای مردم! همانا من اکنون حکمفرمای شما شدم، ولی بهترین شما نیستم؛ پس هرگاه در انجام امورتان خوب کار کردم، مرا یاری کنید و هر گاه بد کار کردم، مرا به راه راست راهنمایی کنید... این روایت سندش صحیح است.»[۲]

ابو داود سجستانی نیز این روایت را نقل کرده و محققش در پاورقی سندش را جیّد دانسته است.[۳]

ابن اثیر جزری نیز این مطلب را در تاریخش که التزام داده فقط مطالب معتبر را در آن بیاورد، نقل کرده است.[٤]

بنا بر روایت ابن قیّم جوزیه، ابوبکر در زمان بیماری اش در آخرین روزهای حیاتش نیز به عدم افضلیتش اعتراف کرده است؛

«عبد الرحمن بن عوف گفت: ابوبکر در بیماری اش که در آن فوت شد، گفت: من ولی امورتان شدم؛ اما

---

[۱]حدثنا عبد الله قثنا أحمد بن محمد بن أیوب قثنا أبو بکر یعنی بن عیاش عن عمرو بن میمون عن أبیه أن عمر قال لأبی بکر أمدد یدك نبایعك قال علام تبایعونی فوالله ما أنا بأتقاکم ولا أقواکم أتقانا سالم یعنی مولی أبی حذیفة وأقوانا عمر

[۲] البدایة والنهایة ج ۶ ص ۳۰۱ قال ابن کثیر: وهذا إسناد صحیح / ثم تکلم أبو بکر فحمد الله وأثنى علیه بالذی هو أهله ثم قال أما بعد أیها الناس فأنی قد ولیت علیکم ولست بخیرکم فان أحسنت فأعینونی وإن أسأت فقومونی الصدق أمانة والکذب خیانة والضعیف فیکم قوی عندی حتی أرجع علیه حقه إن شاء الله والقوی فیکم ضعیف حتی آخذ الحق منه إن شاء الله لا یدع قوم الجهاد فی سبیل الله إلا خذلهم الله بالذل ولا تشیع الفاحشة فی قوم إلا عمهم الله بالبلاء أطیعونی ما أطعت الله ورسوله فاذا عصیت الله ورسوله فلا طاعة لی علیکم قوموا إلی صلاتکم یرحمکم الله وهذا إسناد صحیح

[۳] کتاب الزهد، ص ۵۹ ح ۳۱ پی دی اف

[٤] الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۹۴ فلما کان الغد من بیعة أبی بکر جلس علی المنبر وبایعه الناس بیعة عامة ثم تکلم فحمد الله وأثنى علیه ثم قال أیها الناس قد ولیت علیکم ولست بخیرکم فإن أحسنت فأعینونی وإن أسأت فقومونی الصدق

بهترین شما نبودم و هر یک از شما بینی اش باد کرد از این که این امر (خلافت) برای او باشد.»[۱]

در حالی که قبلا گفتیم که چنین کسی به تعبیر رسول خدا ﷺ، خائن به خدا، رسول و تمام مسلمین است.

ابن حزم آندلسی متوفای ۵۴۸ هـ می نویسد:

«صحیح است که ابوبکر هنگامی که بعد از وفات رسول خدا ﷺ به خلافت رسید، برای مردم خطبه خواند و گفت: ای مردم، من ولی شما شدم، در حالی که بهترین شما نیستم و و این مطلب از او صحیح است که وی این سخن را به طور علنی در میان جمیع صحابه گفت و کسی از آنها این مطلب را منکر نشد؛ پس دلالت می کند بر پذیرش سخن او و اختلافی نیست که در میان حاضرین در خطبه ی ابوبکر، کسی نبود که در موردش گفته شود برتر از ابوبکر است بجز علی، ابن مسعود و عمر ...

پس اگر کسی بگوید که ابوبکر این سخن را از باب تواضع گفته است، [در جواب] به او می گوییم: این سخن به یقین باطل است؛ زیرا صدیق که رسول خدا (ص) او را به این اسم نامگذاری کرد (؟!) جایز نیست که دروغ بگوید و حاشا از او از آن و او جز حق و راست نمی گوید ... . و از جمله چیزهایی که روشن می کند ابوبکر این سخن – ولیتكُمْ وَلست بِخَيْرِكُمْ - را از روی حق و صدق گفت و نه از باب تواضع، روایتی است که از ابو سعید خدری نقل شده است ... پس این ابوبکر است که فضائل خودش را هنگامی که در موردش درست باشد، ذکر می کند؛ پس اگر چنانچه افضل صحابه بود، به صراحت آن را می گفت و کتمانش نمی کرد، در حالی که خداوند او را از دروغ منزه ساخته است.»[۲]

---

[۱] عدة الصابرين ج ۱ ص ۱۷۸–۱۷۹ وذكر ليث عن ابن سعد عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه أن أبا بكر رضى الله عنه قال فى مرضه الذى مات فيه إنى وليت أمركم وانى لست بخيركم وكلكم ورم أنفه من ذلك أن يكون هذا الامر له

[۲] الفصل في الملل ج ۴ ص ۱۰۵–۱۰۶ قد صَحَّ أَن أَبَا بكر الصّديق رَضِي الله عَنهُ خطب النَّاس حِين ولي بعد موت رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم فَقَالَ أَيهَا النَّاس إِنِّي وليتكُمْ وَلست بِخَيْرِكُمْ فقد صَحَّ عَنهُ رَضِي الله عَنهُ أَنه أعلن بِحَضْرَة جَمِيع الصَّحَابَة رَضِي الله عَنْهُم أَنه لَيْسَ بخيرهم وَلم يُنكر هَذَا القَوْل مِنْهُم أحد فَدلَّ على متابعتهم لَهُ وَلَا خلاف أَنه لَيْسَ فِي أحد من الْحَاضِرين لخطبته إِنْسَان يَقُول فِيهِ أحد من النَّاس أَنه خير من أبي بكر إِلَّا عَليّ وَابْن مَسْعُود وَعمر... فَإِن قَالَ قَائِل إِنَّمَا قَالَ أَبُو بكر هَذَا تواضعاً قُلْنَا لَهُ هَذَا هُوَ الْبَاطِل الْمُتَيَقن لِأَن الصّديق الَّذِي سَمَّاهُ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم بِهَذَا الِاسْم لَا يجوز أَن يكذب وحاشا لَهُ من ذَلِك وَلَا يَقُول إِلَّا الْحق والصدق...وَمِمَّا يبين أَن أَبَا بكر رَضِي الله عَنهُ لم يقل وليتكُمْ وَلست بِخَيْرِكُمْ إِلَّا محقاً صَادِقا لَا تواضعاً يَقُول فِيهِ الْبَاطِل وحاشا لَهُ من ذَلِك مَا حدّثنَاهُ ... عَن أبي سعيد الْخُدْرِيّ قَالَ قَالَ أَبُو بكر الصّديق رَضِي الله عَنهُ أَلَسْت أَحَق النَّاس بهَا أَو

هفتم: سبّاب بودن ابوبکر

ابن عساکر شافعی در تاریخش به سند خود از قول مقدام بن معدی کرب صحابی چنین نقل می کند:

«عقیل بن ابی طالب و ابی بکر به دشنام گویی به یکدیگر پرداختند و ابی بکر فردی بسیار دشنام گو بود.»[۱]

این مطلب که ابوبکر بسیار دشنام گو بوده، شواهدی در روایات صحیح اهل سنت دارد که در ذیل به چند نمونه اشاره می کنیم.

فحاشی ابوبکر به عُروه

بخاری در صحیح خود «کتاب الشروط - باب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب » ، از قول ابی بکر و در مقابل پیامبر اکرم ﷺ، در جواب عروه چنین می گوید: «شرمگاه لات را بچوش. آیا ما از نزد آن حضرت می گریزیم و او را تنها می گذاریم؟»[۲]

فحاشی ابوبکر به پسرش عبد الرحمن

بخاری در صحیح خود «کتاب الادب - باب قول اضیف لصاحبه لا آکل حتی تاکل » از عبد الرحمن پسر ابوبکر روایت می کند که برای ابی بکر مهمان آمد، ولی او به نزد پیامبر ﷺ رفت و وقتی به خانه آمد، فهمید که مهمانان بعد از تعارف غذا توسط همسرش، باز هم غذا نخورده اند و در این حال ابوبکر خشمگین شد و دشنام داد که گوشهای تو بریده باد! و قسم یاد کرد که غذا نخورد و من (پسر ابی بکر) پنهان شدم و ابی بکر (به من) گفت: ای احمق !»[۳]

لست أول من أسلم أَلَسْت صَاحب كداء (قَالَ أَبُو مُحَمَّد) فَهَذَا أَبُو بكر رَضِيَ الله عَنهُ يذكر فَضَائِل نَفسه إِذا كَانَ صَادِقا فِيهَا فَلَو كَانَ أفضلهم لصرح بِهِ وَمَا كتمه وَقد نزهه الله تَعَالَى عَن الْكَذِب

[۱] تاريخ مدينة دمشق ج ۳۰ ص ۱۱۰ (ح ۲۹۸۴۹) ... عن المقدام قال استب عقيل بن أبى طالب وأبو بكر قال وكان أبو بكر سبابا أو نشابا

[۲] صحيح البخارى ج ۲ ص ۹۷۵ ح ۲۵۸۱ فقال له أبو بكر امصص ببظر اللات أنحن نفر عنه وندعه

[۳] صحيح البخارى ج ۵ ص ۲۲۷٤ ح ۵۷۹۰ قال عبد الرحمن بن أبى بكر رضى الله عنهما جاء أبو بكر بضيف له أو بأضياف له فأمسى عند النبى صلى الله عليه وسلم فلما جاء قالت أمى احتبست عن ضيفك أو أضيافك الليلة قال ما عشيتهم فقالت عرضنا عليه أو عليهم فأبوا أو فأبى فغضب أبو بكر فسب وجدع وحلف لا يطعمه فاختبأت أنا فقال يا غنثر

فحاشی ابوبکر به دخترش عایشه

«نعمان بن بشیر می گوید: ابوبکر برای ورود بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه خواست و صدای عائشه را شنید که بلند شده است، در حالی که می گفت: به خدا قسم، فهمیدم که علی (علیه‌السلام) در نزد تو از پدرم و من محبوب تر است و دو یا سه مرتبه این را گفت. ابوبکر اجازه گرفت و داخل شد و به سمت عائشه رفت و گفت: ای دختر فلانه، نشنوم که صدایت را بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بالا می بری.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن[۲] و احمد شاکر صحیح دانسته است[۳] و نیز نسائی نقل کرده و ابو اسحق حوینی[٤] و احمد میرین البلوشی[٥] سندش را تصحیح کرده اند. ابن حجر عسقلانی[٦] و ألبانی[۷] نیز سندش را صحیح دانسته اند.

طبق این روایت، ابوبکر به دختر خود می گوید: "بنت فلانة" یعنی دختر بی پدر و بی نسب؛ همانطور که در عرب مرسوم است وقتی کسی را که حلال زاده نباشد، با الفاظی چون "ابن فلان" ؛ "ابن ابیه" ؛ یا "ابن جماعة" معرفی می کنند.

فاسق بودن دشنام گو طبق روایت صحیح نبوی

سبّاب بودن ابوبکر وقتی جالب توجه می شود که بدانیم طبق روایتی که بخاری در صحیحش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده، سبّ کردن مسلمان، سبب فسق است![۸]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا أبو نعیم ثنا یونس ثنا العیزار بن حریث قال قال النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی رسول الله فسمع صوت عائشة عالیا وهی تقول والله لقد عرفت ان علیا أحب إلیک من أبی ومنی مرتین أو ثلاثا فاستأذن أبو بکر فدخل فأهوی إلیها فقال یا بنت فلانة الا أسمعک ترفعین صوتک علی رسول الله

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۳۰ ص ۳۷۲-۳۷۳ ح ۱۸۴۲۱ سایت شامله / قال شعیب الأرنؤوط: إسناده حسن

[۳] مسند أحمد بن حنبل ، ج ۱۴، ص ۱۶۹، ح ۱۸۳۳۳ پی دی اف / قال الشاکر: إسناده صحیح

[٤] خصائص علی للنسائی ، ص ۹۲-۹۳ ح ۱۰۵ پی دی اف / قال الحوینی: إسناده صحیح

[٥] خصائص علی للنسائی ، ص ۱۲۶، ح ۱۱۰ پی دی اف / قال أحمد میرین البلوشی: إسناده صحیح

[٦] فتح الباری ج ۷ ص ۲۷ در شرح ح ۳۴۶۲ واخرج أحمد وأبو داود والنسائی بسند صحیح عن النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی النبی فسمع صوت عائشة عالیا وهی تقول والله لقد علمت ان علیا احب إلیک من أبی

[۷] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی ، ج ۶، صص ۹۴۴ - ۹۴۶ ح ۲۹۰۱

[۸] صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۷ ح ۴۸ أن النبی صلی الله علیه وسلم قال سباب المسلم فسوق

هشتم: شک عمر در نبوت

بخاری در صحیحش از ابو وائل روایت کرده است که گفت:

« ما در صفین بودیم که سهل بن حنیف برخاست و گفت: ای مردم، خودتان را مورد ملامت قرار دهید؛ چرا که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه بودیم و اگر جنگ را [مصلحت] می دیدیم می جنگیدیم. پس عمر بن خطاب [به عنوان معترض بر عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیمان صلح] نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا، مگر ما بر حق نیستیم و مشرکین بر باطل؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. عمر گفت: مگر نه این است که کشته های ما در بهشت و کشته های آنها در جهنم هستند؟! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بله. عمر گفت: پس چرا ما این ذلّت را پذیرفتیم؟ آیا می خواهید به مدینه برگردیم، در حالی که خداوند بین ما و بین آن ها حکم نکرده است؟ پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب، من رسول خدا هستم و خداوند هیچ وقت مرا ضایع نمیکند (این، ذلت و خواری نیست).

پس عمر [از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قانع نشد و با بی تابی] به سوی ابوبکر رفت و آنچه را که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته بود، به ابوبکر هم گفت. ابوبکر گفت: او پیامبر خداست و خداوند هرگز پیامبر خود را خوار و ضایع نمی کند. پس سوره فتح نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تا آخر بر عمر خواندند. پس عمر گفت: ای رسول خدا، آیا این است فتح؟ فرمود: آری.» [۱]

حال آنکه سوره ی فتح در بازگشت از حدیبیه نازل شد[۲] و حداقل تا آن موقع، عمر از دست رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک بود!

بخاری در اینجا نیز طبق عادتش دست به سانسور زده و قسمت مهم این روایت را حذف کرده است؛ چرا که دیگران همین روایت را با اضافه ی عبارتی از عمر بن خطاب آورده اند که گفت:

«از زمانی که اسلام آورده‌ام، جز امروز [در نبوت رسول خدا] شک نکرده ام. سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و

---

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۶۲ ح ۳۰۱۱ أبو وائل قال کنا بصفین فقام سهل بن حنیف فقال أیها الناس اتهموا أنفسکم فإنا کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة ولو نری قتالا لقاتلنا فجاء عمر بن الخطاب فقال یا رسول الله ألسنا علی الحق وهم علی الباطل فقال بلی فقال ألیس قتلانا فی الجنة وقتلاهم فی النار قال بلی قال فعلام نعطی الدنیة فی دیننا أنرجع ولما یحکم الله بیننا وبینهم فقال یا بن الخطاب إنی رسول الله ولن یضیعنی الله أبدا فانطلق عمر إلی أبی بکر فقال له مثل ما قال للنبی صلی الله علیه وسلم فقال إنه رسول الله ولن یضیعه الله أبدا فنزلت سورة الفتح فقرأها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عمر إلی آخرها فقال عمر یا رسول الله أو فتح هو قال نعم

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۱۳ ح ۱۷۸۶ عن قتادة أن أنس بن مالك حدثهم قال لما نزلت (إنا فتحنا لك فتحا مبینا لیغفر لك الله (إلی قوله) فوزا عظیما) مرجعه من الحدیبیة

گفت: ای رسول خدا، مگر تو پیامبر خدا نیستی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، هستم.»[۱]

نهم: اعتراض عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله در تقسیم غنایم

مسلم در صحیحش روایت کرده است که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله مالی را تقسیم کرد. [عمر می‌گوید:] من گفتم: یا رسول اللّه ! غیر اینان بر اینان سزاوارترند! فرمود: «این‌ها با اصرار و پافشاری خود در درخواست این مال، مرا مخیّر کردند که به این‌ها بدهم یا مرا بخیل بخوانند، در حالی که من بخیل نیستم.»[۲]

خداوند در قرآن درباره ی چنین کسی قسم می خورد که ایمان نیاورده است:

﴿أَشِحَّةً عَلَيكمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيتَهُمْ ينظُرُونَ إِلَيک تَدُورُ أَعْينُهُمْ كالَّذِی يغْشَىٰ عَلَيهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيرِ أُولَـٰئِک لَمْ يؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّـهُ أَعْمَالَهُمْ وَكانَ ذَٰلِک عَلَى اللَّـهِ يسِيرًا.﴾[۳]

[آنها در همه چیز] بر شما بخیلند، و هنگامی که بیم [جنگ] پیش آید، آنها را می‌بینی که به تو می‌نگرند و چشمانشان [از ترس در حدقه] می‌گردد، مثل کسی که از مرگ بیهوش شده باشد، و چون ترس برطرف شد، شما را به خاطر حرص مال با زبان‌های تند [و نیش‌دار در باره‌ی غنیمت] آزار می‌دهند؛ آنها ایمان نیاوردند، پس خدا اعمالشان را تباه ساخت و این بر خدا آسان است.»

و در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّک لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكمُوک فِيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.﴾[٤]

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.»

---

[۱] صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۲۲۴ ح ۴۸۷۲ با تصحیح شعیب الأرنؤوط / فقال عمر بن الخطاب رضوان الله علیه والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ فأتيت النبی صلى الله عليه وسلم فقلت ألست رسول الله حقا قال بلى

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۳۰ ح ۱۰۵۶ قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم قسما فقلت والله يا رسول الله لغير هؤلاء كان أحق به منهم قال إنهم خيرونی أن يسألونی بالفحش أو يبخلونی فلست بباخل

[۳] احزاب: ۱۹

[٤] نساء: ۶۵

دهم: اعتراض عمر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در امر تبشیر

مسلم در صحیحش از ابو هریره روایت کرده است که گفت:

« ما اطراف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که با ما ابوبکر و عمر و عده‌ای بودند. حضرت از میان ما برخاست و آمدنش طولانی شد. ترسیدیم برایش حادثه‌ای اتفاق افتاده باشد؛ برخاستیم و من از همه جلوتر رفتم تا به باغی از انصار – از طایفه بنی النجار - رسیدم، اطرافش را گشتم، ولی دری ندیدم. جدولی دیدم که آب از آنجا درون باغ می‌رفت که همچون روباه توانستم از آن راه آب، داخل باغ شده و بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شوم.

حضرت پرسید: ابو هریره هستی؟ گفتم: آری یا رسول اللّه. فرمود: چه خبر؟ گفتم: شما بین ما بودید و رفتید و آمدنتان طولانی شد، ترسیدیم حادثه‌ای برایتان اتفاق افتاده باشد و من زودتر از همه از راه آب وارد باغ شدم و بقیه پشت سرم می‌باشند.

حضرت در حالی که کفشهایش را به من می‌داد، فرمود: ای ابو هریره! این را بگیر و برو؛ هر که را که در پشت این باغ دیدی که گوینده «لا اله إلاّ اللّه» است در حالی که قلبش به آن یقین دارد، به او مژده بهشت بده.

اول کسی را که دیدم عمر بود. گفت: این کفشها چیست؟ گفتم: کفش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و مرا با همین فرستاد که هر که گوینده «لا اله إلاّ اللّه» است در حالی که قلبش به آن یقین دارد به او مژده بهشت بدهم.

عمر با دست به سینه‌ام زد که محکم بر زمین نشستم و گفت: برگرد ای ابو هریره! برگشتم و گریه کنان نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و عمر هم پشت سرم آمد.

حضرت به من فرمود: «چه شده ای ابو هریره؟» گفتم: عمر را دیدم و پیام شما را به او رساندم؛ او محکم به سینه‌ام زد و من از پشت به زمین افتادم. به من گفت: برگرد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای عمر ! چرا چنین کردی؟ گفت: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ! آیا ابو هریره را با کفشهایت فرستادی که بگوید: هر که را دیدی که می‌گوید: «لا اله إلاّ اللّه» در حالی که قلبش بدان یقین دارد، به بهشت مژده دهد؟

فرمود: آری. عمر گفت: این کار را نکن ! من می‌ترسم که مردم به همان تکیه کنند؛ بگذار اینان عمل کنند. حضرت فرمود: بگذار.»[۱]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۹-۶۰ ح ۳۱ أبو هريرة قال كنا قعودا حول رسول الله صلى الله عليه وسلم معنا أبو بكر وعمر فى نفر فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم من بين أظهرنا فأبطأ علينا وخشينا أن يقتطع دوننا وفزعنا فقمنا فكنت أول من فزع فخرجت أبتغى رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى أتيت حائطا للأنصار لبنى النجار فدرت به هل أجد له بابا فلم أجد فإذا ربيع

مرحوم علامه امینی می فرماید: بشارت و ترسانیدن از وظائف پیامبری است از لحاظ کتاب، سنت و اعتبار و خداوند پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد، و اگر در بشارت دادن مانعی از عمل بود، هر آینه بر رسول خدا واجب بود که هرگز بشارت به چیزی ندهند و حال آنکه قطعا در قرآن کریم بشارت داده شده به مانند فرمایش خدای تعالی: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾ (احزاب: ۴۷) = «و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی است.» و این فرمایش خداوند: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (یونس: ۲) = «و به کسانی که ایمان آورده‌اند بشارت ده که برای آنها، سابقه نیک (و پاداشهای مسلّم) نزد پروردگارشان است.»

و در سنت نبویه روایات بسیاری وارد شده درباره ترغیب در شهادت به خدا و ذکر لا اله الا الله.

یازدهم: اعتراض عمر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جریان نماز میت

بخاری در صحیحش روایت کرده است که:

«عمر گفت: عبد الله بن أبی سلول از دنیا رفت، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای اقامه نماز میّت صدا زدند. وقتی که آن حضرت به نماز ایستاد، جلو رفتم و گفتم: تو بر کسی نماز می‌خوانی که در فلان روز چنین و چنان گفت؟ سپس کارهای زشت او را یادآور شدم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله لبخندی زد و فرمود: «از من دور شو» ولی من پافشاری می‌کردم تا این که فرمود: بین نماز خواندن و نخواندن مخیّر شدم و من نماز خواندن بر وی را انتخاب کردم و اگر بدانم که آمرزیده می‌شود، بیش از هفتاد بار بر وی نماز خواهم خواند ...» عمر می‌گوید: پس از این حادثه

يدخل فی جوف حائط من بئر خارجة والربيع الجدول فاحتفزت كما يحتفز الثعلب فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو هريرة فقلت نعم يا رسول الله قال ما شأنك قلت كنت بين أظهرنا فقمت فأبطأت علينا فخشينا أن تقتطع دوننا ففزعنا فكنت أول من فزع فأتيت هذا الحائط فاحتفزت كما يحتفز الثعلب وهؤلاء الناس ورائى فقال يا أبا هريرة وأعطانى نعليه قال اذهب بنعلى هاتين فمن لقيت من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستقينا بها قلبه فبشره بالجنة فكان أول من لقيت عمر فقال ما هاتان النعلان يا أبا هريرة فقلت هاتان نعلا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثنى بهما من لقيت يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب عمر بيده بين ثديى فخررت لاستى فقال ارجع يا أبا هريرة فرجعت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأجهشت بكاء وركبنى عمر فإذا هو على أثرى فقال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا أبا هريرة قلت لقيت عمر فأخبرته بالذى بعثنى به فضرب بين ثديى ضربه خررت لاستى قال ارجع فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر ما حملك على ما فعلت قال يا رسول الله بأبى أنت وأمى أبعثت أبا هريرة بنعليك من لقى يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فإنى أخشى أن يتكل الناس عليها فخلهم يعملون قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم

بر جرأت خودم نسبت به رسول خدا ﷺ تعجب می‌کردم.»[۱]

بخاری روایت دیگری نقل کرده و در آن آورده است که هنگامی که رسول خدا ﷺ خواست نماز بخواند، عمر ایشان را کشید![۲] و بنا بر روایت دیگری بخاری، عمر بن خطاب لباس پیامبر ﷺ را گرفت![۳]

دوازدهم: مخالفت عمر با پیامبر ﷺ در امر کتابت وصیت

رسول خدا ﷺ در آخرین روزهای حیاتشان دستور داد قلم و کاغذی بیاورند تا چیزی بنویسند که امت بعد از ایشان هرگز گمراه نشوند، اما عمر بن خطاب گفت: چیزی برای او نیاورید که درد بیماری بر او غالب گردیده و هذیان می گوید. بین ما قرآن موجود است و کتاب خدا کفایت می‌کند. پس اهل خانه باهم اختلاف و خصومت کردند تا اینکه رسول خدا ﷺ آن ها را از خانه اش بیرون کرد.

این قضیه را بخاری در ۷ جای صحیحش آورده و مسلم، ۳ روایت درباره ی آن نقل کرده است.

این واقعه در کتب اهل سنت علاوه بر ابن عباس، با چهار سند که سه سندش معتبر است از جابر بن عبدالله و با سه سند از خود عمر بن خطاب نیز روایت شده است.

آیا واقعاً کسی که اینچنین گستاخانه در برابر رسول خدا ﷺ می ایستد، اظهار بی ادبی می کند و حضرت را آزرده خاطر می سازد، ایمانی دارد؟!

---

[۱] صحيح البخاری ج ۱ ص ۴۵۹ ح ۱۳۰۰ عن بن عباس عن عمر بن الخطاب رضی الله عنهم أنه قال لما مات عبد الله بن أبی بن سلول دعی له رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی علیه فلما قام رسول الله صلی الله علیه وسلم وثبت إلیه فقلت یا رسول الله أتصلی علی بن أبی وقد قال یوم كذا وكذا كذا وكذا أعدد علیه قوله فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال أخر عنی یا عمر فلما أكثرت علیه قال إنی خیرت فاخترت لو أعلم أنی إن زدت علی السبعین یغفر له لزدت علیها قال فصلی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فلم یمكث إلا یسیرا حتی نزلت الآیتان من براءة) ولا تصل علی أحد منهم مات أبدا (إلی) وهم فاسقون (قال فعجبت بعد من جرأتی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم یومئذ والله ورسوله أعلم

[۲] صحيح البخاری ج ۱ ص ۴۲۷ ح ۱۲۱۰ عن بن عمر رضی الله عنهما أن عبد الله بن أبی لما توفی جاء ابنه إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله أعطنی قمیصك أكفنه فیه وصل علیه واستغفر له فأعطاه النبی صلی الله علیه وسلم قمیصه فقال آذنی أصلی علیه فآذنه فلما أراد أن یصلی علیه **جذبه عمر** رضی الله عنه فقال ألیس الله نهاك أن تصلی علی المنافقین فقال أنا بین خیرتین ...

[۳] صحيح البخاری ج ۴ ص ۱۷۱۶ ح ۴۳۹۵ عن بن عمر رضی الله عنهما أنه قال لما توفی عبد الله بن أبی جاء ابنه عبد الله بن عبد الله إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فأعطاه قمیصه وأمره أن یكفنه فیه ثم قام یصلی علیه **فأخذ عمر بن الخطاب بثوبه** فقال تصلی علیه وهو منافق وقد نهاك الله أن تستغفر لهم قال إنما خیرنی الله ...

خداوند متعال مومنان را از نافرمانی از دستور پیامبرش بر حذر میدارد و صریحا اعلام می کند که هرکس چنین کند، گمراه آشکار بوده و جایگاهش جهنم است:

﴿وَمَا كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يكونَ لَهُمُ الْخِيرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا.﴾ [۱]

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.»

﴿وَمَنْ يعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا.﴾ [۲]

«و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می‌مانند.»

و در آیه ی دیگر آزار دهندگان پیامبرش را لعنت کرده و برایشان عذاب جهنم را وعده می دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ [۳]

«بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌دهند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت بار آماده کرده است.»

﴿ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾[٤]

«و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت.»

در ادامه این قضیه را به طور مفصل بررسی می کنیم.

همانطور که گفتیم، این قضیه را بخاری در ۷ جای صحیحش آورده [٥] و مسلم، ۳ روایت درباره ی آن نقل

---

[۱] احزاب: ۳۶

[۲] جن: ۲۳

[۳] احزاب: ۵۷

[٤] توبة: ۶۱

[٥] صحیح البخاری ، کتاب العلم ، باب کتابة العلم ، ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۱۴ / صحیح البخاری ، کتاب الجهاد ، باب هل یستشفع الی اهل الذمة ومعاملتهم ، ج ۳ ص ۱۱۱۱ ح ۲۸۸۸ / صحیح البخاری ، کتاب الخمس ، باب اخراج الیهود من جزیرة العرب ، ج ۳ ص ۱۱۵۵ ح ۲۹۹۶ / صحیح البخاری ، کتاب المغازی ، باب مرض النبی و وفاته ، ج ۴ ص ۱۶۱۲ ح ۴۱۶۸ و ۴۱۶۹ / صحیح البخاری ، کتاب المرضی ، باب قول المریض قوموا عنی ، ج ۵ ص ۲۱۴۶ ح ۵۳۴۵ / صحیح البخاری ، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة ، باب کراهیة الخلاف ، ج ۶ ص ۲۶۸۰ ح ۶۹۳۲

کرده است[۱]

یعنی این روایت از حیث سند در بالاترین درجه ی صحت است، ولی چون این مطلب برای پیروان مکتب سقیفه خیلی سنگین است؛ لذا شبهاتی بر سند و دلالت آن مطرح کرده اند که اینجا به مهمترین آنها پاسخ میدهیم.

شبهه ی یکم: این روایت، تنها از ابن عباس که در آن زمان کودک بوده، نقل شده است!

پاسخ:

اولا: ابن عباس، ۱۳ ساله بوده است.

ابن حجر عسقلانی در رد اشکال به روایات ابن عباس به خاطر صغر سنش می نویسد:

«و اما قول دوم مبنی بر اضطراب روایات ابن عباس، مردود است؛ زیرا امکان جمع یا ترجیح وجود دارد؛ آنچه که صحیح می باشد این است که ابن عباس در شعب [ابی طالب] به دنیا آمد و این امر ۳ سال قبل از هجرت بوده است و لذا سن ابن عباس در زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، ۱۳ سال می باشد و این مطلبی است که اهل سِیَر بر آن قطع دارند و ابن عبدالبر این امر را تصحیح کرده و به سند صحیح از ابن عباس آورده است که او وقتی به دنیا آمد، بنی هاشم در شعب ابی طالب بودند.

این سخن او با دیگر سخنش - ناهزت الاحتلام - یعنی به بلوغ نزدیک شدم تعارضی ندارد و همچنین با دیگر سخنش که مرد را ختنه نمی کردند تا اینکه بالغ شود؛ زیرا این احتمال است که وی بالغ شده و قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از حجة الوداع، او را ختنه کرده اند.

و اما سخن ابن عباس در مورد اینکه من ده ساله بودم، محمول بر الغاء کسر است و احمد بن حنبل از طریق دیگری از ابن عباس روایت کرده است که او در آن زمان (وفات پیامبر اکرم) ۱۵ ساله بوده است و میتوان این روایت را به روایت ۱۳ سالگی او رد نمود؛ یعنی او در میان سال به دنیا آمده است؛ پس کاستی زمان آن جبران می شود؛ مانند اینکه کسی در شوال به دنیا آمده است؛ پس او در سال اول ۳ ماه دارد، ولی بر او ۱ ساله اطلاق می شود و پیامبر در ماه ربیع الاول از دنیا رفتند؛ پس، از آخر سال ۳ ماه دیگر باقی می ماند و بین اینها ۱۳ سال کامل می کند؛ پس هر کس بگوید: ۱۳ سال، ۲ سری کسر ماه را نادیده گرفته و هر کس بگوید: ۱۵

[۱] صحیح مسلم ، کتاب الوصیة ، باب ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیه ، ج ۳ ص ۱۲۵۷ ح ۱۶۳۷

سال ، آن ۲ سری کسر ماهها را حساب کرده است و خداوند داناتر است.»[۱]

ابن حجر عسقلانی در کتاب دیگرش درباره ی سن ابن عباس می نویسد:

«سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وفات نمودند، در حالی که من ۱۳ ساله بودم و از ابن عباس نیز روایت شده که وی ختنه شده بوده و از او روایت شده که ۱۰ ساله بوده و از او روایت است که ۱۵ ساله بوده و این قول را احمد بن حنبل پسندیده و انتخاب کرده است.»[۲]

اگر اهل سنت این روایت از ابن عباس را به خاطر سن کمش نپذیرند، در این صورت باید ۳۸۳۵ روایت بدون تکرار از او از مجموع ٥٠٠٥٤ روایت بدون تکرار اهل سنت؛ یعنی ٧/٦ درصد کل روایاتشان را کنار بگذارند.[۳]

همچنین باید روایات دیگر صغار صحابه را هم کنار بگذارند و نام صحیح را از صحیحینشان بردارند و... .

ثانیا: حدیث قرطاس از جابر بن عبد الله و عمر بن خطاب نیز روایت شده است.

سند اول از جابر:

«جابر بن عبد اللّه انصاری گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله در بیماری رحلت خویش فرمود: صحیفه ای بیاورند تا از برای امت نوشته شود که نه هرگز کسی را گمراه کنند و نه گمراه شوند. ولی در خانه یاوه سرایی هایی شد و عمر بن خطّاب سخنانی گفت (در روایت دیگر: بازداشت)؛ پس پیامبر صلی الله علیه وآله آن را رها کرد.»[٤]

---

[۱] فتح الباری شرح صحیح البخاری ، ج ۱۱ ص ۹۰ - ۹۱ واما ثانیا فدعوى الاضطراب مردودة مع إمكان الجمع أو الترجيح فإن المحفوظ الصحيح انه ولد بالشعب وذلك قبل الهجرة بثلاث سنين فيكون له عند الوفاة النبوية ثلاث عشرة سنة وبذلك قطع أهل السير وصححه بن عبد البر وأورد بسند صحيح عن بن عباس انه قال ولدت وبنو هاشم في الشعب وهذا لا ينافي قوله ناهزت الاحتلام أي قاربته ولا قوله وكانوا لا يختنون الرجل حتى يدرك لاحتمال ان يكون أدرك فختن قبل الوفاة النبوية وبعد حجة الوداع وأما قوله وانا بن عشر فمحمول على إلغاء الكسر وروى أحمد من طريق أخرى عن بن عباس انه كان حينئذ بن خمس عشرة ويمكن رده إلى رواية ثلاث عشرة بأن يكون بن ثلاث عشرة وشيء وولد في اثناء السنة فجبر الكسرين بان يكون ولد مثلا في شوال فله من السنة الأولى ثلاثة اشهر فأطلق عليها سنة وقبض النبي صلى الله عليه وسلم في ربيع فله من السنة الأخيرة ثلاثة أخرى واكمل بينهما ثلاث عشرة فمن قال ثلاث عشرة الغى الكسرين ومن قال خمس عشرة جرهما والله اعلم

[۲] تهذيب التهذيب ، ج ۵ ص ۲۴۳-۲۴۴ رقم ۴۷۴ وروى سعيد بن جبير عنه قال قبض النبي صلى الله عليه وسلم وأنا بن ثلاث عشرة سنة وعنه قال وأنا ختين وعنه قال بن عشر سنين وعنه قال وأنا بن خمس عشرة وصوبه أحمد بن حنبل

[۳] طبق آمار برنامه جوامع الکلم

[٤] حدثنا بن نمير حدثنا سعيد بن الربيع حدثنا قره بن خالد عن أبي الزبير عن جابر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا عند موته بصحيفة ليكتب فيها كتابا لا يضلون بعده ولا يضلون وكان في البيت لغط وتكلم عمر بن الخطاب فرفضها رسول الله صلى الله عليه وسلم

این روایت را ابو یعلی موصلی نقل کرده و حسین سلیم اسد[۱] و هیثمی[۲] رجال سندش را رجال صحیح، بوصیری همه ی رجال سندش را ثقه[۳] و صالحی شامی سندش را صحیح دانسته است.[٤]

احمد بن شعیب نسائی در سننش روایتی قریب به سند و متن حدیث فوق آورده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[٥]

سند دوم از جابر:

«جابر می گوید: رسول خدا ﷺ هنگام وفاتشان صحیفه ای خواستند تا در آن چیزی بنویسند که امت بعد از ایشان گمراه نشوند، ولی عمر بن خطاب با آن مخالفت کرد تا اینکه پیامبر ﷺ منصرف شد.»[٦]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را تحسین کرده است.[۷]

سند سوم از جابر:

«جابر می گوید: رسول خدا ﷺ هنگام وفاتشان صحیفه ای خواستند تا در آن چیزی بنویسند که امت گمراه نشوند، ولی عمر بن خطاب با آن مخالفت کرد تا اینکه پیامبر ﷺ آن را نقض کرد.»[۸]

این روایت را ابن الأعرابی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[۹]

---

[۱] مسند أبی یعلی ج ۳ ص ۳۹۴ ح ۱۸۷۱ سایت شامله/ قال حسین سلیم أسد : رجاله رجال الصحیح

[۲] مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۱۴-۲۱۵ قال الهیثمی : رواه ابو یعلی ... ورجال الجمیع رجال الصحیح

[۳] إتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة ج ۳ ص ۴۱۲ ح ۳۰۰۳ سایت شامله/ قال البوصیری : هذا حدیث رجال إسناده ثقات

[٤] سبل الهدی والرشاد ج ۱۲ ص ۲۴۷ قال الصالحی الشامی: وروی أبو یعلی بسند صحیح ...

[٥] سنن النسائی الکبری ج ۳ ص ۴۳۵ ح ۵۸۵۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن / أنبأ محمد بن إسماعیل بن إبراهیم عن عثمان بن عمر قال أنبأ قرة بن خالد عن أبی الزبیر عن جابر أن رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا بصحیفة فی مرضه لیکتب فیها کتابا لأمته لا یضلون بعده ولا یضلون وکان فی البیت لغط وتکلم عمر فترکه

[٦] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا موسی بن داود حدثنا بن لهیعة عن أبی الزبیر عن جابر أن النبی صلی الله علیه وسلم دعا عند موته بصحیفة لیکتب فیها کتابا لا یضلون بعده قال فخالف علیها عمر بن الخطاب حتی رفضها

[۷] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۵۲۶ ح ۱۴۶۶۱ پی دی اف/ قال حمزة احمد الزین: إسناده حسن

[۸] نا محمد بن سعد العوفی ، نا إسماعیل بن عبد الکریم قال : حدثنی إبراهیم بن عقیل ، عن أبیه ، عن وهب بن منبه ، عن جابر ، أن النبی صلی الله علیه وسلم دعا عند موته بصحیفة لنا لیکتب فیها کتابا لا تضلوا قال : فحلف علیهم عمر حتی نقضها النبی صلی الله علیه وسلم

[۹] معجم ابن الأعرابی ج ۲ ص ۳۴۶ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن

سند چهارم از جابر :

«جابر می گوید: رسول خدا ﷺ هنگام وفاتشان صحیفه ای خواستند تا در آن چیزی بنویسند که امت گمراه نشوند و نه گمراه کنند؛ پس (عمر و یارانش) نزد آن حضرت سر و صد کردند تا اینکه پیامبر ﷺ منصرف شد.»[۱]

سند اول از عمر:

«عمر می گوید: در حضور پیامبر ﷺ بودیم و میان ما و زنان پرده‌ای بود. رسول خدا ﷺ فرمود: مرا از هفت مشک آب غسل دهید و صحیفه ای با قلم و دوات بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. پس زنان گفتند: خواسته پیامبر ﷺ را برآورید. عمر گوید که من گفتم: ساکت باشید که شما چنانید که چون بیمار می‌شود اشک می‌ریزید و چون سلامت است، بر گردنش سوار می شوید. پس پیامبر ﷺ فرمود: آن زن ها از شما بهترند.»[۲]

سند دوم از عمر:

«عمر می گوید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ مریض شدند، فرمودند: برای من صحیفه و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. پس ما این کار را بسیار ناخوشایند دانستیم. سپس – دوباره – فرمودند: برای من صحیفه و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.

زنان پیامبر ﷺ از پشت حجاب گفتند: آیا نمی شنوید که رسول الله ﷺ چه می گوید؟

پس من (عمر) گفتم: شما زنان همانند اطرافیان و دل باختگان یوسف عليه‌السلام هستید؛ هر وقت پیامبر ﷺ مریض می شود، از چشمانتان اشک می ریزد و هر وقت سالم می شود بر گردنش سوار می شوید.

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۲ ص ۲۴۴ أخبرنا محمد بن عمر حدثنی إبراهیم بن یزید عن أبی الزبیر عن جابر قال دعا النبی صلی الله علیه وسلم عند موته بصحیفة لیکتب فیها کتابا لأمته لا یضلوا ولا یضلوا فلغطوا عنده حتی رفضها النبی صلی الله علیه وسلم

[۲] الطبقات الکبری ج ۲ ص ۲۴۳-۲۴۴ أخبرنا محمد بن عمر حدثنی هشام بن سعد عن زید بن أسلم عن أبیه عن عمر بن الخطاب قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم وبیننا وبین النساء حجاب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اغسلونی بسبع قرب وأتونی بصحیفة ودواة أکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا فقال النسوة ائتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم بحاجته قال عمر فقلت اسکتهن فإنکن صواحبه إذا مرض عصرتن أعینکن وإذا صح أخذتن بعنقه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هن خیر منکم

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آن ها را رها کنید که از شما بهترند.»[۱]

سند سوم از عمر :

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی بعد از نقل ماجرای گفتگوی عمر با ابن عباس درباره ی حضرت علی علیه السلام، می گوید:

«معنای این حدیث با عبارت دیگر نیز نقل شده و آن این است که (عمر) گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگام بیماری اش اراده کرد به این که حضرت علی علیه السلام را برای خلافت یاد کند؛ اما من به جهت ترس از فتنه و آشوب، از این کار مانع شدم و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از قصد من مطلع شد، خودداری نمود؛ خداوند امتناع می‌کند مگر آنچه را که محتوم نموده است.»[۲]

شبهه ی دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت قرآن در آیه ی ۱۵۸ سوره ی اعراف، امّی؛ یعنی بی سواد بودند و بنابر آیه ی ۴۸ سوره ی عنکبوت، توانایی خواندن و نوشتن نداشتند؛ پس این روایت، ساختگی است.

پاسخ:

اولا:[۳] در معنای کلمه ی امّی در میان دانشمندان اختلاف است، اما حتی اگر آن را به معنای بی سوادی بگیریم و بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت توانایی خواندن و نوشتن را نداشتند، دلیلی وجود ندارد که گفته شود بعد از بعثت نیز آن حضرت علم خواندن و نوشتن را مانند علوم دیگر از خداوند دریافت نکرده باشند.

---

[۱] المعجم الأوسط ج ۵ ص ۲۸۷-۲۸۸ ح ۵۳۳۸ حدثنا محمد بن أحمد بن أبی خیثمة قال حدثنا محمد بن علی بن خلف العطار قال حدثنا موسى بن جعفر بن إبراهيم بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن أبی طالب قال حدثنا هشام بن سعد عن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب قال لما مرض النبی صلى الله عليه وسلم قال ادعوا لی بصحيفة ودواة اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ابدا فكرهنا ذلك اشد الكراهة ثم قال ادعوا لی بصحيفة أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا فقال النسوة من وراء الستر الا تسمعون ما يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت انكن صواحبات يوسف اذا مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم عصرتن اعينكن واذا صح ركبتن عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم دعوهن فانهن خير منكم .

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱۲ ص ۴۹ وقد روى معنى هذا الخبر بغير هذا اللفظ ، وهو قوله : إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أراد أن يذكره للأمر فی مرضه ، فصددته عنه خوفا من الفتنة ، وانتشار أمر الإسلام ، فعلم رسول الله ما فی نفسی وأمسك ، وأبى الله إلا إمضاء ما حتم

[۳] این قسمت از پاسخ تماما از «مقاله ی کاربرد قرآنی واژه ی امّی، نویسنده: سمیه حاجی بابایی ارکی» نقل می شود.

در قرآن آمده است:

﴿ وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴾ [۱]

« تو هرگز پیش از این کتابی نمی‌خواندی، و با دست خود (آنچه خوانده بودی را) نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.»

که معنای آیه با توجه به نکاتی که می آید، چنین خواهد بود:

تو ای پیامبر، قبل از قرآن هیچ کتاب آسمانی دیگر را نخوانده بودی تا متأثر از آنها مطالبی را بیان کنی و با خواندن آنها خود را متناسب و سازگار با پیامبر موعود قرار دهی و مانند گروهی از اهل کتاب هم نبودی که با دست خود چیزهایی بنویسی و آن‌ها را از جانب خدا معرفی نمایی که اگر این کار را کرده بودی، مردم و باطل گرایان تو را اینگونه می‌شناختند و مورد بهانه آن ها قرار می گرفت.

نکته ی اول: پیامبر ﷺ قرآن را به صورت مکتوب نیاوردند تا بی سوادی ایشان دلیل بر معجزه بودن قرآن باشد و این آیه نگفته که پیامبر ﷺ نمی توانستند بخوانند و بنویسند؛ بلکه گفته است که ایشان نمی خواندند و نمی نوشتند.

نکته ی دوم: کلمه ی «تتلو» که در این آیه آمده، از ماده ی تلاوت است و بر خلاف کلمه ی قرائت که اعم است، اختصاص به خواندن کتب الهی دارد.[۲]

نکته ی سوم: منظور از کتاب در این آیه، هر کتابی نیست؛ بلکه کتب الهی است به قرینه ی کلمه ی «تتلو» و ضمیر «هـ» در تخطه که اشاره به کتاب دارد، که اگر بپذیریم منظور از کتاب، هرنوع کتاب ونوشته ای باشد، در این صورت معنای آیه این می شود که: «تو ای پیامبر، قبل از مقام پیامبری ات هیچ نوشته ای را نمی‌خواندی و – آن نوشته را نیز- نمی نوشتی... »؛ در صورتی که چه لزومی دارد هر آنچه را که پیامبر ﷺ می خواند، همان را نیز بنویسد و این نبود مگر در مورد کتب آسمانی.

پس منظور از ﴿وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ﴾ این است که تو ای پیامبر، قبل از بعثت اینطور نبودی که چیزهایی را بنویسی و بگویی که اینها از نزد خداست؛ همانطور که برخی از اهل کتاب چنین بودند[۳]، که اگر چنین بودی،

---

[۱] عنکبوت: ۴۸

[۲] المفردات فی غریب القرآن ج ۱ ص ۷۵ والتلاوة تختص باتباع کتب الله

[۳] بقره : ۷۹ «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـٰذَا مِنْ عِندِ اللَّـهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ؛ پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست.» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند.»

با استدلال به آن، در نبوت تو تشکیک می کردند و می گفتند: «اینها که می گویی، همان افسانه ی پیشنیان است که در تورات و انجیل آمده است.»[۱]

ثانیا: به گواهی روایات معتبر اهل سنت، پیغمبر ﷺ مطالبی را خوانده و نوشته اند.

بخاری در صحیحش باب هایی با این عناوین آورده است:

«باب دعوت یهود و نصاری و بر آنچه با آن می جنگند و آنچه که پیامبر ﷺ به کسری و قیصر نوشت و دعوت قبل از جنگ.»[۲]

«باب زمانی که شخص قسم می خورد که امروز صحبت نمی کنم ... . ابو سفیان گفت: پیامبر ﷺ به هِرَقْل نوشت: بیایید به سوی کلمه ای که بین ما و شما یکسان است.»[۳]

«باب شهادت دادن بر خط مهر شده و آنچه از آن جایز است ... و پیامبر ﷺ به اهل خیبر نوشت: یا دیه ی آن شخصی را که کشتید (عبد الله بن سهل)، بدهید و یا اعلام جنگ کنید.»[٤]

و نیز آورده است:

«پس پیامبر ﷺ عهد نامه را گرفتند [تا بنویسند]، در حالی که خطشان خوش نبود (؟!)؛ پس به جای «رسول الله» نوشتند: هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله.»[٥]

سخن آخر در این مورد اینکه شهاب الدین آلوسی می گوید:

«و قدرت بر خواندن، فرع بر نوشتن است ... و شهادت می دهد بر نوشتن رسول خدا ﷺ احادیثی در

---

[۱] انفال: ۳۱ «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَـٰذَا ۙ إِنْ هَـٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ؛ این کافران هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: شنیدیم (چیز مهمّی نیست!) اگر ما هم بخواهیم مثل این را می‌گوئیم. چرا که چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.»

[۲] صحیح البخاری ، ج ۳ ص ۱۰۷۴ بَاب دَعْوَةِ الْيهُودِ وَالنَّصَارَى وَعَلَى ما يقَاتَلُونَ عليه وما كَتَبَ النبی صلى الله عليه وسلم إلى كِسْرَى وَقَيصَرَ وَالدَّعْوَةِ قبل الْقِتَالِ

[۳] صحیح البخاری ، ج ۶ ص ۲۴۵۹ بَاب إذا قال والله لَا أَتَكَلَّمُ الْيوْمَ ... قال أبو سُفْيانَ كَتَبَ النبی صلى الله عليه وسلم إلى هِرَقْلَ (تَعَالَوْا إلى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَينَنَا وَبَينَكُمْ)

[٤] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۶۱۸ باب الشهادة على الخط المختوم وما يجوز من ذلك ... وقد كتب النبی صلى الله عليه وسلم إلى أهل خيبر إما أن تدوا صاحبكم وإما أن تؤذنوا بحرب

[٥] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۵۱ فَأَخَذَ النبی صلى الله عليه وسلم الْكِتَابَ وَلَيسَ يحْسِنُ ان يكْتُبَ فَكَتَبَ مَكَانَ رسول اللَّهِ هذا ما قَاضَى عليه محمد بن عبد اللَّهِ

صحیح بخاری و غیر آن.»[۱]

ثالثا: لزومی نداشت که حتما خود رسول خدا ﷺ وصیتشان را بنویسند؛ بلکه میتوانستند به کاتبشان دستور دهند آن را بنویسد.

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«برای رسول خدا ﷺ کاتبانی بود که در نزد آن حضرت، وحی و نامه ها را برای مناطق می نوشتند.»[۲]

ابن حجر عسقلانی در شرحش بر صحیح بخاری می گوید :

«اطلاق نوشتن در این روایات به معنای امر به کتابت آنها بوده است و این مطلب، زیاد بیان شده است؛ همانند این روایت که پیامبر ﷺ به قیصر و کسری نامه نوشت.»[۳]

«این فرمایش رسول خدا ﷺ در ماجرای قرطاس که فرمودند: برای شما بنویسم ... از باب مجاز بوده و منظور، دستور به کتابت است و احتمال دارد که واقعا پیامبر ﷺ می خواستند خودشان بنویسند همانطور که بزودی در بحث از مسأله ای در کتاب صلح خواهد آمد إن شاء الله تعالی. و در مسند احمد بن حنبل از حدیث حضرت علی علیه السلام آمده است که آن حضرت مأمور به نوشتن وصیت بودند.»[٤]

بدر الدین عینی، شارح دیگر صحیح بخاری در شرحش بر حدیث قرطاس می گوید:

«این فرمایش پیامبر ﷺ که فرمودند: « برای شما کتابی بنویسم » ؛ یعنی امر به کتابت نماید همانند این جمله که خلیفه، کعبه را پوشاند؛ یعنی امر به پوشاندن کرد و این احتمال نیز وجود دارد که پیامبر ﷺ حقیقتا قصد نوشتن داشته اند؛ زیرا ثابت شده است که پیامبر اکرم ﷺ به دست خودشان مطالبی نوشته اند. ولیکن

---

[۱] روح المعانی ج ۲۱ ص ۵ والقدرة علی القراءة فرع الکتابة ... ویشهد للکتابة أحادیث فی صحیح البخاری وغیره

[۲] تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۴۱۸ کان له کتاب یکتبون بین یده الوحی والرسائل إلی الأقالیم

[۳] فتح الباری ج ۷ ص ۵۰۴ وأطلق کتب بمعنی أمر بالکتابة وهو کثیر کقوله کتب إلی قیصر وکتب إلی کسری

[٤] فتح الباری ج ۱ ص ۲۰۸ قوله اکتب ... وفیه مجاز أیضا أی أمر بالکتابة ویحتمل أن یکون علی ظاهره کما سیأتی البحث فی المسألة فی کتاب الصلح إن شاء الله تعالی وفی مسند أحمد من حدیث علی أنه المامور بذلك

در مسند احمد از حدیث علی علیه السلام آمده است که ایشان مامور به نگارش آن وصیت بوده اند.»[۱]

شبهه ی سوم: گوینده ی آن سخنان، عمر نبوده، بلکه یک گروه تازه مسلمان بوده اند و سخن آنها هم معنای هذیان و توهین نمی دهد، بلکه استفهامی بود!

پاسخ:

در روایات نیامده که مخالفین کتابت وصیت، تازه مسلمانان باشند؛ بلکه به صراحت آمده است که عمر مخالفت و توهین کرد و سپس طرفدارانش سخن عمر را تکرار کردند و با صحابه ی طرفدار پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع کردند:

«هنگامی که بیماری نبی مکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت، فرمودند: صحیفه ای برایم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرده است (دارد هذیان می گوید) و نزد ما کتاب خداست که ما را بس است؛ پس حاضرین اختلاف کردند و سر و صدا زیاد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برخیزید و از نزد من بروید که نزد من نزاع کردن جایز نیست. پس ابن عباس خارج شد و می گفت: مصیبت ، تمام مصیبت این است که بین رسول الله صلی الله علیه و آله و نوشتن وصیت مانع شدند.»[۲]

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت و اطراف حضرت گروهی از جمله عمر بن خطاب در خانه آن حضرت حاضر شده بودند، فرمود: قلم و صحیفه ای بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که به برکت آن، هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرده (و هذیان می گوید) و ما قرآن را داریم و آن برای ما کافی است. در میان حاضران غوغا و اختلاف افتاد. بعضی می گفتند: بیاورید تا حضرت بنویسد و هرگز گمراه نشوید و بعضی سخن عمر را می گفتند. هنگامی که سر و صدا و غوغا و اختلاف در حضور آن حضرت زیاد شد، فرمودند: برخیزید و از نزد من بروید.

عبیدالله گفت: ابن عباس بعد از این قضیه بارها می گفت: مصیبت و تمام مصیبت این است که نگذاشتند

---

[۱] عمدة القاری شرح صحیح البخاری ، ج ۲ ص ۱۷۱ قوله : (اکتب لکم کتابا) أی : آمر بالکتابة . نحو : کسی الخلیفة الکعبة ، أی : أمر بالکسوة ، ویحتمل أن یکون علی حقیقته ، وقد ثبت أن رسول الله ، علیه الصلاة والسلام ، کتب بیده . ولکن ورد فی (مسند أحمد) من حدیث علی ، رضی الله عنه ، أنه المأمور بذلك

[۲] صحیح البخاری ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۱۴ عن عبید الله بن عبد الله عن بن عباس قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وسلم وجعه قال ائتونی بکتاب أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده قال عمر إن النبی صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا وکثر اللغط قال قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع فخرج بن عباس یقول إن الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین کتابه

پیامبر چیزی را که می خواست برای آنها بنویسد تا اختلاف نکنند و گمراه نشوند.»[۱]

از این روایات ابن عباس و روایاتی که از جابر و عمر نقل شده، روشن می شود که سر دسته ی گروه مخالفین و عامل اصلی نوشته نشدن وصیت، عمر بن خطاب بوده است و هرچند در بعضی روایات، نام عمر نیامده، ولی توهین آنها به صراحت آمده است:

«سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه ای! سپس چندان گریست که زمین از قطرات اشکش تر شد، آنگاه گفت: آری، در روز پنجشنبه درد بیماری بر پیغمبر ﷺ فشار آورد. حضرت فرمود: صحیفه ای برای من بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. اصحاب به نزاع پرداختند، با اینکه مناسب نبود در نزد پیغمبر ﷺ نزاع کنند، پس اصحاب گفتند: پیغمبر هذیان میگوید!

پیغمبر ﷺ فرمود: مرا رها کنید؛ حالی که دارم، از آنچه به من نسبت می دهید بهتر است.

و پیغمبر ﷺ هنگام وفاتش به سه چیز وصیت نمود: مشرکان را از جزیرة العرب بیرون برانید، به آنانی که به مدینه می‌آیند همانطور که من جایزه می‌دادم جایزه دهید. [راوی گوید:] سومی را فراموش کردم.»[۲]

«سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: روز پنج شنبه و چه پنجشنبه ای! آنگاه ابن عباس گریست و سیل اشک او را دیدم که همچون رشته مروارید بر گونه هایش جاری شد، سپس گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «برای من صحیفه و قلمی بیاورید تا برای شما نوشته ای بنگارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. پس

---

[۱] صحیح البخاری ج ۵ ص ۲۱۴۶ ح ۵۳۴۵ و ج ۶ ص ۲۶۸۰ ح ۶۹۳۲ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۵۹ ح ۱۶۳۷ حدثنا إبراهیم بن موسی حدثنا هشام عن معمر وحدثنی عبد الله بن محمد حدثنا عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهری عن عبید الله بن عبد الله عن بن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی صلی الله علیه وسلم هلم أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال عمر إن النبی صلی الله علیه وسلم قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف أهل البیت فاختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی صلی الله علیه وسلم کتابا لن تضلوا بعده ومنهم من یقول ما قال عمر فلما أکثروا اللغو والاختلاف عند النبی صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قوموا قال عبید الله فکان بن عباس یقول إن الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین أن یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم ولغطهم

[۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۱۱ ح ۲۸۸۸ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۵۷-۱۲۵۸ ح ۱۶۳۷ عن سعید بن جبیر عن بن عباس رضی الله عنهما أنه قال یوم الخمیس وما یوم الخمیس ثم بکی حتی خضب دمعه الحصباء فقال اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه یوم الخمیس فقال ائتونی بکتاب أکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا هجر رسول الله صلی الله علیه وسلم قال دعونی فالذی أنا فیه خیر مما تدعوننی إلیه وأوصی عند موته بثلاث أخرجوا المشرکین من جزیرة العرب وأجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم ونسیت الثالثة

[صحابه] گفتند: همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله هذیان می گوید.»[۱]

محمد بن سعد با سند صحیح (طبق برنامه جوامع الکلم)[۲] از سعید بن جبیر نقل می کند که گفت:

« بیماری رسول خدا صلى الله عليه وآله در روز پنجشنبه شدت بیشتری گرفت. ابن عباس همواره گریه می‌کرد و می‌گفت: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! هنگامی که بیماری رسول خدا صلى الله عليه وآله شدید شد، فرمود: قلم و صحیفه ای بیاورید تا کتابی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. برخی از کسانی که حضور داشتند، گفتند: به درستی که پیامبر خدا هذیان می‌گوید! ابن عباس می‌گوید: برخی دیگر گفتند: آیا آنچه را خواسته‌ای بیاوریم؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: آیا بعد از آنچه گفتید؟! پس به آن اجازه نداد.»[۳]

اعتراف علمای عامه به ممانعت عمر از نوشتن وصیت

علمای اهل سنت تصریح کرده اند که مانع نوشتن وصیت، عمر بن خطاب بود و به پیامبر صلى الله عليه وآله نسبت هذیان گویی داد.

۱. ابو حامد غزالی

ابو حامد غزالی می گوید:

«زمانی که رسول خدا صلى الله عليه وآله از دنیا رفتند، قبل از رحلتشان فرمودند: صحیفه و دواتی برای من بیاورید تا مشکل شما را در امر [خلافت] بعد از خودم حل و کسی را که مستحق آن است، برای شما ذکر نمایم. عمر گفت: این مرد را رها کنید که او هذیان می گوید، یا سخن بیهوده می گوید.»[٤]

---

[۱] صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۲۵۹ ح ۱۶۳۷ عن سعيد بن جبير عن بن عباس أنه قال يوم الخميس وما يوم الخميس ثم جعل تسيل دموعه حتى رأيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائتوني بالكتف والدواة أو اللوح والدواة أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا فقالوا إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يهجر

[۲] الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۴۲ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا محمد بن سعد الهاشمي وهو صدوق حسن الحديث

[۳] أخبرنا يحيى بن حماد أخبرنا أبو عوانة عن سليمان يعني الأعمش عن عبد الله بن عبد الله عن سعيد بن جبير عن بن عباس قال اشتكى النبي صلى الله عليه وسلم يوم الخميس فجعل يعني بن عباس يبكي ويقول يوم الخميس وما يوم الخميس اشتد بالنبي صلى الله عليه وسلم وجعه فقال ائتوني بدواة وصحيفة أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا قال فقال بعض من كان عنده إن نبي الله ليهجر قال فقيل له ألا نأتيك بما طلبت قال أوبعد ماذا قال فلم يدع به

[٤] سر العالمين وكشف ما في الدارين ج ۱ ص ۱۸ ولما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قبل وفاته ائتوا بدواة وبيضاء لأزيل لكم إشكال الأمر واذكر لكم من المستحق لها بعدي . قال عمر رضي الله عنه دعوا الرجل فإنه ليهجر وقيل يهدر

۲. ابن حزم آندلسی

ابن حزم آندلسی نیز تصریح به این عملکرد عمر بن خطاب می کند:

«روز پنج شنبه، چهار شب قبل از وفات پیامبر اکرم ﷺ، گروهی از صحابه در نزد ایشان جمع شدند و پیامبر ﷺ فرمودند: کتف و دواتی برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. عمر بن خطاب از آنجا که اراده خیرخواهی داشت (!) و این خیرخواهی او سبب شد که از نگارش آن جلوگیری نماید، گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده و کتاب خدا نزد ماست و آن برای ما بس است. گروهی نیز وی را همراهی کرده تا جایی که گفتند: رسول خدا ﷺ هذیان می گوید!»[۱]

ابن حزم در دیگر کتابش پس از ذکر عبارت توهین آمیز «ما شأنه هجر» چنین می گوید:

«این خطا و لغزش عالِم است که مردم از قدیم از آن بر حذر شده اند و در علم الهی بوده که بین ما مسلمین اختلاف باشد،گروهی گمراه گشته و گروهی دیگر راه یابند؛ به همین خاطر، عمر و هر که با او همراهی کرد، سخنی گفتند که سبب از دست رفتن خیر گردید، خیری که با استفاده از نوشته ای که اگر پیامبر اکرم ﷺ آن را می نوشت، کسی بعد از او گمراه نمی شد حاصل می گردید.»[۲]

۳. ابن اثیر جزری

ابن اثیر جزری که صدور آن سخن از عمر را پذیرفته است، می گوید:

«و در حدیث بیماری نبی اکرم ﷺ است که گفتند: او را چه شده؟ هذیان می گوید؟ یعنی کلام ایشان به خاطر بیماری نامربوط شده و این بر سبیل استفهام است؛ یعنی آیا به خاطر بیماری،کلام ایشان تغییر کرده و درهم و برهم شده است؟ این بهترین تعبیری است که درباره عبارت «ما شأنه أهجر» شده است، و نباید آن را به صورت خبری معنا کرد که در آن صورت به معنای فحش یا هذیان خواهد بود؛ زیرا گوینده این سخن، عمر

---

[۱] جوامع السیرة وخمس رسائل أخری لابن حزم ، ص ۲۶۳ فلما کان یوم الخمیس قبل موته صلی الله علیه وسلم بأربع لیال اجتمع عنده جمع من الصحابة، فقال علیه السلام: ائتونی بکتف ودواة أکتب لکم کتاباً، لا تضلون بعدی. فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه کما أراد بها الخیر، فکانت سبباً لامتناعه من ذلك الکتاب، فقال: إن رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلب علیه الوجع، وعندنا کتاب الله، وحسبنا کتاب الله. وساعده قوم، حتی قالوا: أهجر رسول الله

[۲] الإحکام لابن حزم ج ۷ ص ۴۲۵ قال أبو محمد هذه زلة العالم التی حذر منها الناس قدیما وقد کان فی سابق علم الله تعالی أن یکون بیننا الاختلاف وتضل طائفة وتهتدی بهدی الله أخری فلذلك نطق عمر ومن وافقه بما نطقوا به مما کان سببا إلی حرمان الخیر بالکتاب الذی لو کتبه لم یضل بعده

است و چنین گمانی به او برده نمی شود.»[۱]

می گویم: در روایاتی که از صحیحین آوردیم، لفظ هَجَرَ و یهجر آمده بود که بطلان تأویل ابن اثیر را روشن می کنند. البته معنا کردن فعل أهجر به صورت استفهامی نیز دردی را دوا نمی کند؛ زیرا ممانعت صحابه از نوشتن وصیت، ثابت است و روشن می کند که آن دسته از صحابه که مردد بودند رسول خدا ﷺ هذیان میگویند یا نه، در نهایت به این نتیجه رسیدند که آن حضرت ﷺ هذیان می گویند؛ لذا مانع نوشتن وصیت شدند تا به زعم خودشان جلوی گمراه شدن امت و افتراق آنها را بگیرند!

۴. بدر الدین عینی

بدر الدین عینی در شرح حدیث قرطاس درباره ی معنای سخن مخالفین کتابت می گوید:

«ابن بطال (شارح صحیح بخاری) گفته است که صحابه گفتند: «هجر رسول الله ﷺ»؛ یعنی پیامبر ﷺ حرفهای درهم و برهم زد و «أهجر» به معنای زشت و ناپسند است. و ابن تین گفته است: هجر، یهجر و هَجرا با فتح به معنای هذیان است و هُجر با ضمه به معنای زشت و ناپسند است. و ابن درید گفته است: هجر الرجل در منطق، معنایش سخن بی معنی گفتن است و أهجر به معنای زشت و ناپسند است.

(من عینی) می گویم: در تمام این عبارت ها، ترک ادب است و ذکر آنها لایق حق پیامبر ﷺ نیست، و هر کسی که چنین عباراتی به آن حضرت گفته باشد، فحش ناروا به پیغمبر ﷺ داده است.»[۲]

۵. ابن حجر عسقلانی

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز چنین اعتراف کرده است:

«عمر تصمیم گرفت که از آوردن قلم و کاغذ جلوگیری کند.»[۳]

---

[۱] النهایة فی غریب الحدیث والأثر ، ج ۵ ص ۲۴۵ ومنه حدیث مرض النبی صلی الله علیه وسلم قالوا ما شأنه أهجر أی اختلف کلامه بسبب المرض علی سبیل الاستفهام أی هل تغیر کلامه واختلط لأجل ما به من المرض وهذا أحسن ما یقال فیه ولا یجعل إخبارا فیکون إما من الفحش أو الهذیان والقائل کان عمر ولا یظن به ذلک

[۲] عمدة القاری ج ۱۴ ص ۲۹۸ وقال ابن بطال : قالوا : هجر رسول الله ، صلی الله علیه وسلم ، أی : اختلط ، و أهجر إذا أفحش . وقال ابن التین : یقال : هجر العلیل إذا هذی یهجر هجرا بالفتح ، والهجر بالضم الإفحاش . وقال ابن درید : یقال : هجر الرجل فی المنطق إذا تکلم بما لا معنی له ، وأهجر إذا أفحش . قلت : هذه العبارات کلها فیها ترک الأدب والذکر بما لا یلیق بحق النبی صلی الله علیه وسلم ، ولقد أفحش من أتی بهذه العبارة

[۳] فتح الباری ج ۸ ص ۱۳۴ وَصَمَّمَ عُمَر عَلَى الِامْتِنَاع

۶. ملا علی قاری حنفی

ملا علی قاری حنفی در شرح این قسمت از سخن قاضی عیاض: «فقال بعضهم: أن رسول الله ﷺ قد غلبه الوجع» می گوید:

«منظور از: «برخی از آنها گفتند» ، همانا عمر می باشد ... منظور از: «منازعه کردند و گفتند» یعنی برخی از آنها، آنچنان که در صحیح بخاری آمده است. «او را چه شده؟ هذیان می گوید» و نیز روایت شده است که گفتند: اهجر، که همزه به معنای استفهام انکاری از هُجر می باشد؛ یعنی هذیان گفتن در حالت بیماری و بیهوشی که سبب عدم انجام دستور ایشان به کتابت وصیت شد.»[۱]

۷. ابن تیمیه حرّانی

شیخ السلام وهابیان، ابن تیمیه می گوید:

«آنچه که در زمان بیماری پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد، از آسان ترین امور و مشخص ترین آنها بود و در روایت صحیح ثابت است که پیامبر ﷺ در زمان بیماری به عایشه فرمودند: به پدرت و برادرت بگو بیایند تا برای ابی بکر نوشته ای بنویسم تا بعد از من مردم در مورد او اختلاف نکنند (!!). سپس فرمودند: خداوند و مومنان ابا دارند کسی غیر از ابی بکر خلیفه شود (!!).

پس وقتی روز پنج شنبه شد، پیامبر ﷺ خواستند تا کتابی بنویسند [که به خلافت ابی بکر تصریح کنند]، پس عمر گفت: او را چه شده؟ هذیان می گوید؟! پس عمر شک کرد که آیا این سخن پیامبر از هذیان حاصل از تَب است یا همان حرف هایی که پیامبر عادت به بیان آن دارند! پس عمر ترسید که نکند این سخن، از هذیان حاصل از تَب باشد و این از اموری بود که بر عمر مخفی ماند، همان طور که وفات پیامبر اکرم ﷺ بر او مخفی ماند؛ بلکه آن را انکار کرد.»[۲]

---

[۱] شرح الشفا لعلی القاری الحنفی ، ج ۲ ص ۳۵۲ سایت شامله / (فقال بعضهم) و هو عمر ..... (ابدا فتنازعوا فقالوا) ای بعضهم کما فی البخاری (ماله اهجر) و یروی فقالوا اهجر و هم بفتحات علی ان الهمزه الاستفهام الانکاری من الهجر بضم الهاء بمعنی الهزیان فی حال المرض و الغشیان علی من توقف فی امتثال امره علیه الصلاه و السلام بالکتابه

[۲] منهاج السنة النبوية ، ج ۶ ص ۳۱۵ أن الذی وقع فی مرضه کان من أهون الأشياء وأبينها وقد ثبت فی الصحيح أنه قال لعائشة فی مرضه ادعی لی أباك وأخاك حتى أكتب لأبی بكر كتابا لا يختلف عليه الناس من بعدی ثم قال يأبى الله والمؤمنون إلا أبا بكر فلما كان يوم الخميس هم أن يكتب كتابا فقال عمر ماله أهجر فشك عمر هل هذا القول من هجر الحمى أو هو مما يقول على عادته فخاف عمر أن يكون من هجر الحمى فكان هذا مما خفى على عمر كما خفى عليه موت النبی صلى الله عليه وسلم بل أنكره

۸. ابوالبقاء عکبری

ابوالبقاء عکبری در شرح بیت «أأنطق فیک هجرا بعد علمی *** بانک خیر من تحت السماء» یعنی «آیا در حق تو توهین می کنم وقتی فهمیدم که تو در زیر آسمان از همه بهترینی» می گوید:

«هُجر؛ یعنی کلام قبیح و فحش و هَجَر وقتی هذیان می گوید و آن چیزی است که مریض در حالت تَب می گوید؛ همانند قول عمر بن خطاب در هنگام بیماری حضرت رسول صلی الله علیه وآله که بر اساس عادت عرب گفت: این مرد هذیان می گوید.»[۱]

سیزدهم: نژاد پرستی عمر

عمر بن خطاب نسبت به عجم عداوت خاصی داشته، به طوری که از ارث بردن آنان و سخن گفتن به زبان عجمی جلوگیری می کرد.

منع عمر از ارث بردن عجم

با چند سند معتبر روایت شده است که عمر از ارث بردن عجمی که در غیر بلاد عرب به دنیا می آمد، ممانعت می کرد.

مالک در موطأ خود از شخصی مورد اعتماد در نزد خودش و او از سعید بن مسیب نقل کرده است که گفت:

«عمر بن خطاب ابا میکرد از اینکه احدی از عجم ها ارث ببرد مگر اینکه در مملکت عرب به دنیا آمده باشد.»[۲]

ابو عمر بن عبد البر بعد از نقل این روایت، تصریح می کند که این خبر از عمر، مستفیض است.

«ابو عمر گوید: نمیدانم آن شخص ثقه در این روایت چه کسی است، ولی این خبر از عمر مستفیض است

[۱] دیوان المتنبی ج ۱ ص ۹ الهجر القبیح من الکلام والفحش وهجر إذا هذی وهو ما یقوله المحموم عند الحمی ومنه قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرض رسول الله إن الرجل لیهجر علی عادة العرب

[۲] موطأ مالك ج ۲ ص ۵۲۰ ح ۱۰۸۶ وحدثنی عن مالك عن الثقة عنده انه سمع سعید بن المسیب یقول أبی عمر بن الخطاب أن یورث أحدا من الأعاجم إلا أحدا ولد فی العرب

از روایت اهل مدینه و عراق.»[۱]

مالک همچنین در کتاب المدونة الکبری، چندین سند برای این خبر ذکر کرده که یکی از آنها صحیح است:

۱. « قال مالک قال بن وهب وأخبرنی مالک بن أنس حدثنی الثقة عن سعید بن المسیب أنه سمعه یقول أن عمر بن الخطاب أبی أن یورث أحدا من الأعاجم إلا أحدا ولد فی العرب. قال مالک وذلک الأمر المجتمع علیه عندنا
۲. وأخبرنی بن وهب عن مخرمة ویزید بن عیاض عن بکیر بن عبد الله بن الأشج عن بن المسیب عن عمر بن الخطاب مثله (سند صحیح[۲])
۳. قال بن وهب وأخبرنی یونس بن یزید عن بن شهاب عن عمر بن عبد العزیز وعروة بن الزبیر وعمرو بن عثمان بن عفان وأبی بکر بن سلیمان بن أبی حثمة وأبی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مثله
۴. قال بن وهب وأخبرنی یحیی بن حمید المعافری عن قرة بن عبد الرحمن عن بن شهاب أنه قال قد قضی بذلک عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان.»[۳]

نهی عمر از یادگیری زبان عجمی و تکلم به آن

این قضیه در کتب اهل سنت با دو سند معتبر از عمر بن خطاب روایت شده است.

سند اول:

بیهقی از طریق سفیان ثوری از ثور بن یزید از عطاء بن دینار روایت می کند که عمر بن الخطاب گفت: «زبان عجمی را یاد نگیرید و وارد کنیسه های مشرکین در روز عید آنان نشوید؛ زیرا که غضب بر آنان نازل می‌شود.»[٤]

---

[۱] الاستذکار ج ۵ ص ۳۷۲ قال أبو عمر لا أعلم الثقة ها هنا من هو والخبر عن عمر مستفیض من روایة أهل المدینة وأهل العراق

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن وهب القرشی: ثقة / مخرمة بن بکیر القرشی: ثقة / بکیر بن عبد الله القرشی: ثقة / سعید بن المسیب القرشی: ثقة

[۳] المدونة الکبری ج ۸ ص ۳۳۸

[٤] سنن البیهقی الکبری ج ۹ ص ۲۳۴ ح ۱۸۶۴۰ أخبرنا أبو طاهر الفقیه أنبأ أبو بکر القطان ثنا أحمد بن یوسف السلمی ثنا محمد بن یوسف ثنا سفیان عن ثور بن یزید عن عطاء بن دینار قال قال عمر رضی الله عنه لا تعلموا رطانة الأعاجم ولا تدخلوا علی المشرکین فی کنائسهم یوم عیدهم فإن السخطة تنزل علیهم

ابن تیمیه[۱] و ابن قیم جوزیه[۲] این روایت را از بیهقی نقل کرده و سندش را صحیح دانسته اند.

سند دوم:

معافی بن عمران موصلی (متوفای ۱۸۵ هـ) از عبد الله بن عمر العدوی از نافع از ابن عمر روایت می کند که عمر گفت: «مکالمه به زبان عجم را یاد نگیرید؛ زیرا وقتی شخصی آن را یاد می‌گیرد، خبیث و نیرنگ باز می‌شود. لباس عجم‌ها را نیز نپوشید؛ زیرا اگر این کارها را انجام بدهید، عذاب خواهید شد.»[۳]

این طریق را دکتر سیّد زکریا حسینی در تحقیق کتاب «نماز جمعه در فقه اسلامی» بررسی سندی کرده و در نهایت آن را حسن دانسته است.[٤]

این در حالی است که رسول خدا ﷺ، طبق روایات صحیح اهل سنت، فرموده اند:

«ای مردم، بدانید که پروردگارتان یکی است و پدرتان نیز یکی است و هیچ برتری برای عرب بر عجم و برای

---

[۱] اقتضاء الصراط ج ۱ ص ۱۹۹ قال ابن تیمیه: وروی البیهقی بإسناد صحیح

[۲] أحکام أهل الذمة ج ۳ ص ۱۲۴۶-۱۲۴۷ وذکر البیهقی بإسناد صحیح

[۳] الزهد للمعافی بن عمران الموصلی، ص ۲۸۸-۲۸۹ ح ۱۹۲ سایت شامله / حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ " لا تَعَلَّمُوا رَطَانَةَ الأَعَاجِمِ ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا تَعَلَّمَهَا خَبَّ، وَلا تَلْبَسُوا لِبَاسَهُمْ، وَاخْشَوْشِنُوا، وَاخْلَوْلِقُوا، تَجَرَّدُوا، وَتَمَعَّدُوا، فَإِنَّكُمْ مُعَذَّبُونَ"

[٤] نماز جمعه در فقه اسلامی، ص ۹۹ نشر سایت عقیده / طریق دوّم: الزهد، المعافی بن عمران (ش۱۸۸) روایت کرده است: «حدثنا عبد الله بن عمر (العمری) عن نافع عن ابن عمر قال: قال عمر: لاتعلموا رطانة الأعاجم؛ فإن الرجل إذا تعلمها خب ولا تلبسوا لباسهم واخشوشنوا واخلولقوا تجردوا وتمعدوا، فإنکم معذبون.» ورجالش «رجال صحیحین» می‌باشد به جز عبد الله بن عمر بن حفص العمری: که امام احمد بن حنبل گفته است: «صالح الحدیث؛ کان یزید فی الأسانید، ویخالف، وکان رجلا صالحا» وامام یحیی بن معین گفته است: «صالحٌ ثقةٌ؛ لیس به بأس، یکتب حدیثه» وامام ابن عدی گفته است: «لا بأس به فی روایاته، صدوق» وامام هیثمی هم گفته است: «ثقةٌ وفیه ضعف» وامام یعقوب بن شیبه گفته است: «ثقةٌ صدوقٌ، وفی حدیثه اضطراب» ودر مورد یکی از احادیثش گفته است: «هذا حدیثٌ حسنُ الإسناد» وامام عجلی گفته است: «لابأس به» وامام ابوحاتم رازی گفته است: «یکتب حدیثه و لایحتج به» وامام احمد بن یونس گفته است: «لو رأیت هیئته لعرفت أنه ثقة» وامام خلیل هم گفته است: «ثقة غیر أن الحفاظ لم یرضوا حفظه» وامام نسایی گفته است: «لیس بالقوی» البته گفته که: «قولنا (لیس بالقوی) لیس بجرح مفسد» وامام ذهبی هم گفته که: «عالماً عاملاً خیراً حسنُ الحدیث» وجزء رجال (صحیح مسلم) هم می‌باشد وامام ابن عمار هم گفته است: «لم یترکه أحد إلا یحیی بن سعید» وامام ابن حبان افراط کرده وگفته است: «کان ممن غلب علیه الصلاح حتی غفل عن الضبط فاستحق الترك» وامامان علی بن المدینی ویحیی القطان وابن حجر ونسایی در روایتی دیگر گفته‌اند: «ضعیفٌ» وامام بخاری گفته است: «ذاهب لا أروی عنه شیئا» ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج۵ص۳۲۶) وتقریب التهذیب (ش۳۴۸۹) / ذهبی، الموقظه (ص۱۹) وسیراعلام النبلاء (ج۷ص۳۴۰) / هیثمی، مجمع الزوائد (ج۵ص۱۱۱) لذا «حسن الحدیث» بوده واسنادش «حسن» است.

عجم بر عرب و نه برای سرخ پوست بر سیاه پوست و نه سیاه پوست بر سرخ پوست نیست بجز تقوا.»[۱]

این روایت را البانی در کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحه آورده[۲] و شعیب الارنؤوط نیز در تحقیق مسند احمد، سندش را تصحیح کرده است.[۳]

چهاردهم: ایمان نیاوردن عمر به آیات تحریم شراب

خداوند متعال در قرآن کریم، ویژگی های مومنان را چنین بیان می کند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.﴾[٤]

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان میگردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.»

اما خبری از این ویژگی ها در عمر بن خطاب نبود؛ چرا که وقتی آیات تحریم شراب (بقره: ۲۱۹ و نساء: ٤۳) نازل میشد، عمر همچنان تحریم شدن آن را قبول نمی کرد تا اینکه آیه ای نازل شد که با لحن شدید توبیخ کرد (مائده: ۹۱).

ابو حامد غزالی می گوید:

«عده‌ای از مسلمانان شراب می خوردند و عده‌ای نمی خوردند، تا اینکه یکی از آنها شراب خورده و در نماز کلمات نا مناسب گفت؛ پس آیه نازل شد که: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ. (نساء: ٤۳)﴾ اما باز عده ای از مسلمانان از آن خورده و عده ای آن را ترک میکردند، تا اینکه عمر از آن خورده و استخوان ران شتری را گرفته و با آن سر عبد الرحمن بن عوف را شکافت و سپس نشسته و بر کشتگان بدر (از کفار) گریست!! پس خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده و ایشان با عصبانیت، در حالی که ردای خویش را می کشیدند (حتی صبر نکردند تا آن را درست بپوشند)، بیرون آمده و چیزی را که در دست داشتند بالا برده و با همان عمر را زدند. عمر گفت: پناه می برم

[۱] فقال يا أيها الناس ألا إن ربكم واحد وإن أباكم واحد إلا لا فضل لعربي على أعجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا أسود على أحمر إلا بالتقوى

[۲] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ٦ ص ٤٤٩ ح ۲۷۰۰ سایت شاملة

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۳۸ ص ٤٧٤ ح ٢٣٤٨٩ قال الارنؤوط: إسناده صحيح

[٤] انفال: ۲

به خدا از عصبانیت خدا و رسولش؛ پس آیه نازل شد که: ﴿انَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ ... . (مائده: ۹۱)﴾ پس عمر گفت: (از نوشیدن شراب) دست برداشتیم.»[۱]

همچنین بسیاری از بزرگان اهل سنت نوشته‌اند که یازده نفر از مسلمانان در خانه ابو طلحه جمع شدند و شراب نوشیده و مست شدند. یکی از آنها که خیلی مست شده بود، شعرهایی در باره کشتگان بدر از کفار سرود. خبر به نبی مکرم اسلام رسید و آن حضرت با عصبانیت آمد و با چیزی که در دست داشت، به شخصی که شعر خوانده بود (ابوبکر) زد ... .

ابن حجر عسقلانی در شرح روایتی از صحیح بخاری می نویسد:

«سپس به گونه ای دیگر گزارشی از طریق بزار خواندم که انس گفته است: من در آن روز ساقی گروه شراب خوار بودم و در میان شراب خواران مردی بود که او را ابوبکر می گفتند و چون شراب را سرکشید، این شعر را خواند که مادر بکر را به تندرستی درود فرست... در این هنگام مردی از مسلمانان وارد شد و گفت: مگر نمی‌دانید که فرمان حرمت شراب خواری نازل شده است؟! منظور از ابوبکر در روایت، ابوبکر بن شغوب است. البته برخی خیال کرده‌اند که این شخص همان ابوبکر صدیق است، ولی چنین نیست؛ اما از آنجایی که نام عمر بن خطاب هم در لیست شراب خواران وجود دارد، این مطلب را می رساند که این ابوبکر، همان ابوبکر صدیق است و خطایی در این نقل روی نداده است. از آنچه گذشت، می‌توانیم نام این ده نفر را مشخص نماییم!»[۲]

همچنین در روایت صحیح السند از ابو میسره نقل شده است که گفت:

---

[۱] مکاشفة القلوب، باب عقوبة شارب الخمر (باب ۹۱)، ص ۲۴۰ بتحقیق ابو عبد الرحمن صلاح محمد محمد عویضه / فکان فی المسلمین شارب و تارك ، الی ان شرب رجل فدخل فی الصلاة فهجر ، فنزل قوله تعالی : «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَی... » الآیه (النساء / ۴۳) فشربها من شربها من المسلمین ، و ترکها من ترکها، حتی شربها عمر رضی الله عنه فأخذ بلحی بعیر و شج بها رأس عبدالرحمن بن عوف ثم قعد ینوح علی قتلی البدر فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرج مغضبا یجر رداءه ، فرفع شیئا کان فی یده فضربه به ، فقال : اعوذ بالله من غضبه، و غضب رسوله، فأنزل الله تعالی: «انَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ أَنْ یوقِعَ بَینَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ» (المائده، ۹۱) الآیة، فقال عمر رضی الله عنه: انتهینا انتهینا

[۲] فتح الباری ج ۱۰ ص ۳۷-۳۸ ثم وجدت عند البزار من وجه آخر عن أنس قال کنت ساقی القوم وکان فی القوم رجل یقال له أبو بکر فلما شرب قال تحیی بالسلامة أم بکر الأبیات فدخل علینا رجل من المسلمین فقال قد نزل تحریم الخمر الحدیث وأبو بکر هذا یقال له بن شغوب فظن بعضهم أنه أبو بکر الصدیق ولیس کذلك لکن قرینة ذکر عمر تدل علی عدم الغلط فی وصف الصدیق فحصلنا تسمیة عشرة

« وقتی تحریم شراب نازل شد، عمر گفت: بار خدایا، درباره شراب با بیانی برای ما روشن کن که کافی باشد، پس نازل شد آیه ای که در بقره است: ﴿ یسْأَلُونَک عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ﴾ (بقره: ۲۱۹) = درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند»

گوید: پس پیامبر ﷺ عمر را خوانده و بر او قرائت فرمود. پس عمر گفت: بار خدایا، درباره شراب بر ما بیان کن بیان شفا دهنده ای، پس نازل شد آیه ای که در سوره نساء است: ﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُکارَیٰ﴾ (نساء: ۴۳) «= ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید» پس هنگامی که نماز اقامه می شد، جارچی رسول خدا ﷺ فریاد کرد: بدانید نباید مستی نزدیک نماز شود.

پس عمر را خوانده و بر او خواندند، پس گفت: بار خدایا، برای ما به طور واضح و آشکار بیان کن، پس نازل شد: ﴿ إِنَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ أَنْ یوقِعَ بَینَکمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ وَیصُدَّکمْ عَنْ ذِکرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ ۖ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.﴾ (مائده: ۹۱) «= همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی‌دارید؟!» عمر گفت: پذیرفتیم و دست برداشتیم؛ پذیرفتیم و دست برداشتیم.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده است.[۲]

حاکم نیشابوری نیز در مستدرکش نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[۳]

نکته‌ای که از این روایات صحیح برداشت می‌شود، این است که وقتی آیات مربوط به خمر نازل می‌شد، آن را بر عمر می‌خواندند. حال سؤالی که پیش می آید، این است که: مگر عمر در میان اصحاب چه خصوصیتی داشت که آیات فوق بر او خوانده می‌شد؟

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا خلف بن الولید ثنا إسرائیل عن أبی إسحاق عن أبی میسرة عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لما نزل تحریم الخمر قال اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فنزلت هذه الآیة التی فی سورة البقرة (یسألونك عن الخمر والمیسر قل فیهما إثم كبیر) قال فدعی عمر رضی الله عنه فقرئت علیه فقال اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فنزلت الآیة التی فی سورة النساء (یا أیها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكاری) فكان منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا أقام الصلاة نادی ان لا یقربن الصلاة سكران فدعی عمر رضی الله عنه فقرئت علیه فقال اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فنزلت الآیة التی فی المائدة فدعی عمر رضی الله عنه فقرئت علیه فلما بلغ (فهل أنتم منتهون) قال فقال عمر رضی الله عنه انتهینا انتهینا

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۴۲-۴۴۳ ح ۳۷۸ قال شعیب الأرنؤوط : إسناده صحیح رجاله ثقات رجال الشیخین غیر خلف بن الولید، وهو ثقة

[۳] المستدرك علی الصحیحین ج ٤ ص ١٥٩ ح ٧٢٢٤ قال الحاكم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه. و قال الذهبی: هذا صحیح

آیا چنین نبود که در میان آنها علاقه او به شرب خمر از همه بیشتر بوده و دیرتر از همه آن را ترک کرد؟! همانطور که از عبدالله بن عمر روایت شده است که او به همراه پدرش عمر در حج یا عمره بود که عمر گریه کرد و سپس گفت: «به درستی که من شرابخوارترین مردم در جاهلیت بودم و شراب مثل زنا نیست.»[۱]

این روایت را ابن شبه نمیری نقل کرده و سندش طبق برنامه جوامع الکلم، حسن است.[۲]

اصلا پس از نزول تحریم خمر، دیگر درخواست بیان شافی برای چیست؟! بجز اینکه آن آیات، بر خلاف میل عمر بوده و وی نمی توانست آن را بپذیرد.

---

[۱] أخبار المدینة ج ۲ ص ۱۹ ح ۱۳۹۰ حدثنا عمر بن عاصم قال حدثنا حماد بن سلمة قال أخبر سماك بن حرب عن عبد الله بن شداد بن الهاد قال حدثنا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما أنه کان مع عمر رضی الله عنه فی حج أو عمرة قال فبینا نحن نسیر إذا نحن براکب متعجل ... فبکی عمر رضی الله عنه ثم قال إنی کنت من أشرب الناس لها فی الجاهلیة وإنها لیست کالزنا

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عمرو بن عاصم القیسی: صدوق حسن الحدیث / حماد بن سلمة البصری: ثقة / سماك بن حرب الذهلی: صدوق / عبد الله بن شداد اللیثی: ثقة / عبد الله بن عمر العدوی: صحابی

قسمت دوم: ایمان عثمان

یکم: رویگردانی عثمان از سیره ی نبوی

بخاری در صحیحش از منذر روایت کرده است که محمد بن حنفیه گفت:

«اگر علی ﷺ [به بدی] از عثمان یاد می کرد، همان روزی یاد می کرد که مردم نزد وی آمده بودند و از عاملین زکات عثمان شکایت می کردند.

پس علی ﷺ به من فرمود: نزد عثمان برو و او را خبر کن که این صحیفه، حاوی احکام صدقه رسول خدا ﷺ است و به عاملین خود امر کن که بدان عمل کنند.

من آن صحیفه را نزد عثمان بردم. وی گفت: آن را از نزدم دور کن (بدان نیازی نیست). پس من آن صحیفه را نزد علی ﷺ آوردم و او را از ماجرا خبر کردم. فرمود: صحیفه را همان جایی که گرفته ای، بگذار.»[۱]

از این روایت به خوبی روشن است که عثمان در امر زکات، بر خلاف سیره ی رسول خدا ﷺ و به صورت ناعادلانه و ظالمانه عمل می کرد، به حدی که مردم را به ستوه آورده بود و سبب شکایت آنان شده بود؛ از این رو امیرالمومنین ﷺ برای اصلاح این امر، صحیفه ای حاوی روش نبوی در امر زکات را به عثمان فرستادند؛ اما او آن را رد کرد!

دوم: کتمان کردن احادیث نبوی

از ابوصالح، غلام عثمان روایت شده است که گفت: شنیدم عثمان بر فراز منبر می گفت:

«ای مردم، من حدیثی را که از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، از شما پنهان کردم؛ چون دلم نمی خواست از پیرامون من پراکنده شوید، سپس دیدم بهتر است آن را برای شما بازگو کنم تا هر کس از شما آن چه در

[۱] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۱۳۲ ح ۲۹۴۴ حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا سفيان عن محمد بن سوقة عن منذر عن بن الحنفية قال لو كان علي رضي الله عنه ذاكرا عثمان رضي الله عنه ذكره يوم جاءه ناس فشكوا سعاة عثمان فقال لي علي اذهب إلى عثمان فأخبره أنها صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم فمر سعاتك يعملون فيها فأتيته بها فقال أغنها عنا فأتيت بها عليا فأخبرته فقال ضعها حيث أخذتها قال الحميدي حدثنا سفيان حدثنا محمد بن سوقة قال سمعت منذرا الثوري عن بن الحنفية قال أرسلني أبي خذ هذا الكتاب فاذهب به إلى عثمان فإن فيه أمر النبي صلى الله عليه وسلم في الصدقة

دیده اش نیکوتر نماید برگزیند. شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: یک روز پاسداری در جایی که بیم می رود دشمن بر آن بتازد، در راه خدا بهتر است از هزار روز که در پایگاه های دیگری سپری شود.»[۱]

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن دانسته[۲] و همچنین ترمذی در سننش نقل کرده و آن را حسن و صحیح دانسته است.[۳]

همچنین بخاری در صحیحش از حمران روایت می کند که گفت:

«عثمان بر روی زمین وضو ساخت و سپس گفت: برای شما حدیثی بازگو می کنم که از رسول خدا ﷺ شـنیدم و اگر یک آیه نبود، آن را برای شما بازگو نمی کردم. شنیدم که پیامبر ﷺ می فرمود: هرکس وضو بگیرد و وضوی خود را نیکو بسـازد و سـپس به درون آید و نماز بگزارد، آنچه میان این کارش و میان نماز دیگر انجام می دهد، آمرزیده شود تا آن نماز را بگزارد.»[٤]

با وجود اینکه عثمان ۲۵ سال بعد از رسول خدا ﷺ وفات یافته، کل احادیثی که از او نقل شده، به گفته سیوطی، ١٤٦ حدیث است![٥]

در حالی که طبق روایت ابن ماجه با سند صحیح از رسول خدا ﷺ: «هیـچ مردی نیست که دانشی را نگاه دارد و سپس آن را پنهان سازد، مگر اینکه روز رستاخیز با لگامی از آتش که بر او نهاده شده، خواهد آمد.»[٦]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا هاشم ثنا ليث حدثني زهرة بن معبد القرشي عن أبي صالح مولى عثمان بن عفان قال سمعت عثمان يقول على المنبر أيها الناس اني كتمتكم حديثا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم كراهية تفرقكم عني ثم بدا لي ان أحدثكموه ليختار امرؤ لنفسه ما بدا له سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول رباط يوم في سبيل الله تعالى خير من ألف يوم فيما سواه من المنازل

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۶۵ ح ۴۷۰ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده حسن رجاله ثقات رجال الصحيح غير أبي صالح مولى عثمان

[۳] سنن الترمذي ج ۴ ص ۱۸۹ ح ۱۶۶۷ با تحسين البانى / قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح غريب وقال محمد بن إسماعيل أبو صالح مولى عثمان اسمه بركان

[٤] صحيح البخاري ج ۱ ص ۷۱ ح ۱۵۸ عن حمران فلما توضأ عثمان قال ألا أحدثكم حديثا لولا آية ما حدثتكموه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يتوضأ رجل يحسن وضوءه ويصلي الصلاة إلا غفر له ما بينه وبين الصلاة حتى يصليها قال عروة الآية (إن الذين يكتمون ما أنزلنا من البينات)

[٥] تاريخ الخلفاء ج ۱ ص ۱۴۸ روى له عن رسول الله صلى الله عليه وسلم مائة حديث وستة وأربعون حديثا

[٦] صحيح ابن ماجة للألباني، ج ۱ ص ۱۰۱ ح ۲۱۲ حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا أسود بن عامر ثنا عمارة بن زاذان ثنا علي بن الحكم ثنا عطاء عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من رجل يحفظ علما فيكتمه إلا أتى به يوم القيامة ملجما بلجام من النار

همین روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظرش موافقت نموده است.[۱]

همچنین ابن حبان در صحیحش با دو سند روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدا بیامرزد مردی را که سخنی از من بشنود و نگهدارد تا به دیگری برساند.»

شعیب الارنؤوط در تحقیق کتاب صحیح ابن حبان، یکی از طرقش را صحیح[۲] و دیگری را حسن[۳] دانسته است.

سوم: بی احترامی عثمان به پیامبر صلی الله علیه و آله

بخاری در صحیحش از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

«ما شاهد دفن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و در حالی که آن حضرت در کنار قبر نشسته بود و اشک میریخت، فرمود: کدام یک از شما دیشب با همسر خویش همبستر نشده است؟ ابوطلحه گفت: من با همسر خویش همبستر نشده ام و او (طلحه) داخل قبر گردید.»[٤]

همچنین از انس نقل شده است که گفت:

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۳۴۶ قال الحاكم: هذا إسناد صحيح من حديث المصريين على شرط الشيخين. قال الذهبي: على شرطهما ولا علة له / عن عبد الله بن عمرو بن العاص أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كتم علما ألجمه الله يوم القيامة بلجام من نار

[۲] صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۶۷ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح / عن عبد الرحمن بن أبان هو ابن عثمان بن عفان عن أبيه قال خرج زيد بن ثابت من عند مروان قريبا من نصف النهار فقلت ما بعث إليه إلا لشيء سأله فقمت إليه فسألته فقال أجل سألنا عن أشياء سمعناها من رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله امرأ سمع مني حديثا فحفظه حتى يبلغه غيره فرب حامل فقه إلى من هو أفقه منه ورب حامل فقه ليس بفقيه ثلاث خصال لا يغل عليهن قلب مسلم إخلاص العمل لله ومناصحة أولاة الأمر ولزوم الجماعة فإن دعوتهم تحيط من ورائهم

[۳] صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۷۱ ح ۶۸ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده حسن / أخبرنا الحسن بن سفيان قال حدثنا صفوان بن صالح قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا شيبان قال حدثني سماك بن حرب عن عبد الرحمن بن عبد الله عن أبيه ابن مسعود أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رحم الله من سمع مني حديثا فبلغه كما سمعه فرب مبلغ أوعى له من سامع

[٤] صحيح البخاري ج ۱ ص ۴۵۰ ح ۱۲۷۷ حدثنا محمد بن سنان حدثنا فليح بن سليمان حدثنا هلال بن علي عن أنس رضي الله عنه قال شهدنا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس على القبر فرأيت عينيه تدمعان فقال هل فيكم من أحد لم يقارف الليلة فقال أبو طلحة أنا قال فانزل في قبرها فنزل في قبرها فقبرها قال بن مبارك قال فليح أراه يعني الذنب قال أبو عبد الله ليقترفوا أي ليكتسبوا

«زمانی که رقیه از دنیا رفت، رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که دیشب با همسر خود همبستر شده، داخل قبر نشود؛ از این رو عثمان بن عفان داخل قبر نشد.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را بر شرط مسلم صحیح دانسته است.[۲]

عبد الملک عصامی مکی از ابو الحسن ابن بطال مالکی (شارح صحیح بخاری) متوفای ۴۴۹ هـ چنین نقل می کند:

«پیامبر ﷺ اراده نمود تا با این سخنش عثمان را از داخل شدن درون قبر رقیه منع نماید، در حالی که او سزاوارترین افراد به این کار بود؛ چرا که او همسرش بود و کسی را از دست داده بود که هیچ جایگزینی برای آن نبود؛ از این رو هنگامی که حضرت فرمود: «چه کسی دیشب با همسرش همبستر نشده است؟» عثمان سکوت کرد و نتوانست بگوید من؛ چرا که او در شب وفات همسرش بدون اهمیت به این مصیبت، با دیگری همبستر شده بود و این به معنای قطع رابطه دامادی با رسول خدا ﷺ بود که به همین خاطر رسول خدا ﷺ او را از این حق محروم نمود، در حالی که او از ابو طلحه و غیر او سزاوارتر برای داخل شدن در قبر بود و این مطلب از معنای حدیث به خوبی فهمیده می شود. و شاید هم پیامبر اکرم ﷺ از طریق وحی به این مطلب پی برده بود و از این رو به طور مستقیم سخنی با وی نگفت؛ چون اگر چه او فعل حرامی مرتکب نشده بود، ولی از آنجا که نسبت به مصیبت وارد شده هیچ اهمیتی نداده و ذهن خود را نیز به آن مشغول نساخته بود، به همین جهت رسول خدا ﷺ بدون تصریح، بلکه با تعریض و کنایه، عثمان را از آنچه که باید محروم سازد محروم ساخت.[۳]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يونس ثنا حماد يعني بن سلمة عن ثابت عن أنس أن رقية رضي الله عنها لما ماتت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل القبر رجل قارف أهله فلم يدخل عثمان بن عفان رضي الله عنه القبر

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۲۱ ص ۹۲ ح ۱۳۳۹۸ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم رجاله ثقات رجال الشيخين غير حماد بن سلمة فمن رجال مسلم

[۳] سمط النجوم العوالي ج ۱ ص ۵۱۲ قال ابن بطال اراد النبي إن يحرم عثمان النزول في قبرها وقد كان أحق الناس بذلك لأنه كان بعلها وفقد منهم علقا لا عوض له لأنه حين قال النبي أيكم لم يقارف الليلة أهله سكت عثمان ولم يقل أنا لأنه كان قد قارف ليلة ماتت بعض نسائه ولم يشغله الهم بالمصيبة وانقطاع صهره من النبي عن المقارفة فحرم بذلك ما كان حقا له وكان أولى به من أبي طلحة وغيره وهذا بين في معنى الحديث ولعله عليه الصلاة والسلام قد كان علم ذلك بالوحي فلم يقل له شيئا لأنه فعل فعلا حلالا غير إن المصيبة لم تبلغ منه مبلغا يشغله حتى حرم ما حرم من ذلك بتعريض غير تصريح

مرحوم علامه امینی می فرماید: کدام انسان است که دلش راه بدهد در سهمناک ترین شب زندگی اش- که شب پایان یافتن افتخار و بریدن رشته ی گردن فرازی و گسیختن پیوند سر بلندی اش باشد- به کام گرفتن از زنان پردازد؟ چگونه عثمان این همه را آسان گرفته؟ احترام پیامبر را نگه نداشته و آن مصیبت بزرگ را ناچیز انگاشته و به لذت مجامعه با زن پرداخته است. توقع ما از خلفا آن است که از نخستین روزشان شعوری بیش از این داشته باشند و رأفتی افزونتر از آنچه پشتوانه ی کار وی بوده و رقتی زیادتر از آنچه فعل وی بیانگر حد و مرز آن است و آزرمی بیش از آنچه وی از خود نشان داد.

خیلی دشوار می توان پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه وآله که آن آبرو ریزی را برای عثمان فراهم آورد و آن گونه خوارش ساخت، تنها به خاطر آن باشد که وی کاری مباح انجام داده بود، آن هم با آن همه مهربانی ستوده و آشکار او درباره ی افراد مردم و پافشاری حضرت در پرده کشیدن بر گناهان ایشان، چه رسد درباره ی مردی که خود پیامبر صلی الله علیه وآله می داند که بر مسند جانشینی او تکیه خواهد زد.

این بود آنچه به نظر ما می رسد و اما تو: گمان نیکو بدار و حقیقت قضایا را مپرس!

چهارم: ممانعت مسلمانان از دفن عثمان

وجوب دفن میّت مسلمان، یکی از اصول مسلّم و متفق علیه در دین اسلام است، به طوری که بر هر مسلمانی واجب کفایی است؛ یعنی اگر کسی یافت شد که میت مسلمان را دفن کند، از دیگران ساقط می شود، وگرنه بر گردن همه مسلمانان واجب است که بر دفن او اقدام کنند.

محیی الدین نووی شافعی (شارح صحیح مسلم) می نویسد:

«دفن میت واجب کفایی است به اجماع علما، و دانسته شد که واجب کفایی اگر انجام نشود، تمام کسانی که مشمول این واجب می شوند، گناه کرده اند، نه دیگران.»[۱]

با این وجود، وقتی عثمان کشته شد، جنازه اش سه روز بر زمین ماند و نه تنها صحابه اقدام به دفنش نکردند، بلکه از دفن کردنش نیز جلوگیری می کردند، و وقتی که عده ای خواستند او را در بقیع (قبرستان مسلمانان) دفن کنند، صحابه از دفنش جلوگیری کردند و لذا مجبور شدند او را در حش کوکب دفن کنند.

یکم: روایت ابو نعیم با سند معتبر از عروه بن زبیر

از عروه بن زبیر (نوه ی ابوبکر) روایت شده است که گفت:

---

[۱] المجموع ج ۵ ص ۲۳۹ دفن المیت فرض کفایة بالإجماع ، وقد علم أن فرض الکفایة إذا تعطل أثم به کل من دخل في ذلك الفرض دون غیرهم

«عثمان سه روز در حش کوکب انداخته شده بود و کسی بر او نماز نخواند، تا این که هاتفی صدا زد: او را دفن کنید، ولی بر او نماز نخوانید؛ چرا که خداوند بر او نماز خوانده است!»[۱]

این روایت را ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ) نقل کرده و سندش معتبر است.[۲]

---

[۱] معرفة الصحابة ج ۱ ص ۶۸ ح ۲۶ حدثنا أبو محمد بن حيان ثنا محمد بن سليمان ثنا المسروقي ثنا عبيد بن الصباح ثنا حفص بن غياث عن هشام بن عروة عن أبيه قال : مكث عثمان في حش كوكب مطروحا ثلاثا لا يصلى عليه حتى هتف بهم هاتف : ادفنوه ولا تصلوا عليه ؛ فإن الله عز وجل قد صلى عليه .

[۲] بررسی سند روایت:

أحمد بن عبد الله الأصبهاني: ثقة / عبد الله بن محمد الأصبهاني: ثقة / محمد بن أحمد الفقيه: صدوق حسن الحديث / موسى بن عبد الرحمن الكندي: ثقة / عبيد بن الصباح النهشلي: در ادامه توثيقش مى آيد / حفص بن غياث النخعي: ثقة / هشام بن عروة الأسدي: ثقة / عروة بن الزبير الأسدي: ثقة

توثیق عبید بن الصباح الکوفی:

ابوبکر البزار متوفای ۲۹۲ هـ از عبید بن صباح روایتی نقل کرده و سپس توثیقش کرده است.

مسند البزار ج ۴ ص ۳۰۹ رقم ۱۴۹۰ وعبيد بن الصباح ليس به بأس

ابن حبان نام او را در کتاب الثقات خود آورده است.

الثقات ج ۸ ص ۴۲۹ رقم ۱۴۲۴۸ عبيد بن الصباح الكوفى يروى عن الكوفيين وكان راويا لكامل أبى العلاء روى عنه أهل بلده المسروقى وغيره

ذهبی در تاریخش از او چنین یاد کرده است:

عبيد بن الصباح الكوفى، قرائت را مستقيم از حفص شنيده و او يكي از برترين اصحاب حفص بن غياث و از ضابط ترين آن ها بود. احمد بن سهل اشناني به صورت مستقيم قرائت را از او گرفته و گفته: بنابر آنچه كه مي دانم، او از پرهيزگاران و متقين بود. در سال ۲۳۵ هـ درگذشت.

تاريخ الإسلام ج ۱۷ ص ۲۶۷ عبيد بن الصباح بن صبيح أبو محمد الكوفي المقرىء أخو عمرو بن الصباح . أخذ القراءة عوضا عن حفص ، وهو من أجل أصحابه وأضبطهم . روى عنه القراءة عرضا أحمد بن سهل الأشناني . قال : وكان ما علمت من الورعين المتقين . مات سنة خمس وثلاثين ومائتين.

همچنین حاکم در مستدرکش از طریق موسی المسروقی از عبید بن الصباح روایتی را نقل کرده و سپس آن را تصحیح کرده و ذهبی نیز در تلخیص مستدرک، با نظر حاکم موافقت نموده است.

المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۱۰۲ ح ۲۴۵۹ قال الذهبي: على شرط مسلم / «... حدثنا موسى بن عبد الرحمن المسروقي حدثنا عبيد بن الصباح ... هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه.»

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح صحیح بخاری، روایت بزار از عبید بن صباح را نقل کرده و سپس تصریح کرده که تمام رجالش (از جمله عبید بن الصباح) ثقه هستند؛ اما در مورد عبید بن الصباح اختلاف شده است.

فتح الباري ج ۹ ص ۳۲۵ رقم ۴۹۲۷ وعن بن مسعود رفعه أن الله كتب الغيرة على النساء فمن صبر منهن كان لها أجر شهيد أخرجه البزار وأشار إلى صحته ورجاله ثقات لكن اختلف في عبيد بن الصباح منهم

ابوالفرج بن جوزی حنبلی، این روایت را با ارسال مسلّم به عروه بن زبیر نسبت داده و سپس گفته است:

«در اینکه چه کسی بر عثمان نماز خواند اختلاف شده است و گفته شده که زبیر یا حکیم بن حزام و یا جبیر بن مطعم بوده است.[۱]

ابن شبه نمیری (متوفای ۲۶۲ هـ) نیز با سندی دیگر از علی بن محمد القرشی (صدوق حسن الحدیث) از ابو دینار (؟) از مخلد بن خفاف الغفاری (مقبول) از عروه بن زبیر، قضیه ی ممانعت از دفن عثمان در بقیع و سپس دفنش در حش کوکب را روایت کرده است.[۲]

دوم: روایت طبرانی از مالک بن انس

از مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ هـ) روایت شده است که گفت:

«عثمان کشته شد و تا سه روز جسدش در زباله دانی فلان قوم باقی مانده بود! دوازده نفر آمدند که در میان آنان این افراد بودند: حویطب بن عبد العزی، حکیم بن حزام، عبد الله بن الزبیر و عایشه بنت عثمان ... پس جسد عثمان را برداشتند و بر تخته‌ی دری نهادند و حمل کردند. سر عثمان به آن تخته می‌خورد و صدای تق تق می‌داد. تا اینکه او را به قبرستان رساندند؛ پس در نماز خواندن بر او اختلاف کردند، تا اینکه حکیم بن حزام یا حویطب بن عبد العزی بر او نماز خواند، سپس خواستند که عثمان را دفن کنند، پس مردی از قبیله بنی مازن بلند شد و گفت: به خدا قس، اگر او را با مسلمان ها دفن کنید، به مردم خبر می‌دهم! پس جسد عثمان را می‌بردند تا به "حشّ کوکب" رسیدند. آنگاه گودالی برای او کندند. عایشه دختر عثمان، زمانی که خواستند عثمان را درون قبر بگذراند، فریاد کشید. در این هنگام عبدالله بن زبیر به او گفت: والله اگر ساکت نشوی، گردنت را می‌زنم.»[۳]

---

[۱] تلقيح فهوم أهل الأثر ج ۱ ص ۷۹ وقال عروة مكث عثمان في حش كوكب مطروحا ثلاثا لا يصلي عليه حتى هتف بهم هاتف ادفنوه ولا تصلوا عليه فإن الله قد صلى عليه واختلفوا فيمن صلى عليه فقيل الزبير وقيل حكيم بن حزام وقيل جبير بن مطعم

[۲] أخبار المدينة ج ۱ ص ۷۵ ح ۳۴۴ حدثنا علي عن أبي دينار أحد بني دينار بن النجار عن مخلد بن خفاف عن عروة بن الزبير قال منعهم من دفن عثمان بالبقيع أسلم بن أوس بن بحرة الساعدي قال فانطلقوا به إلى حش كوكب فصلى عليه حكيم بن حزام وأدخل بنو أمية حش كوكب في البقيع

[۳] المعجم الكبير ج ۱ ص ۷۸ ح ۱۰۹ حدثنا عمرو بن أبي الطاهر بن السرح المصري ثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الحكم ثنا عبد الملك الماجشون قال سمعت مالكا يقول قتل عثمان رضي الله عنه فأقام مطروحا على كناسة بني فلان ثلاثا فأتاه اثنا عشر رجلا فيهم جدي مالك بن أبي عامر وحويطب بن عبد العزى وحكيم بن حزام وعبد الله بن الزبير وعائشة بنت عثمان معهم مصباح في حق فحملوه على باب وإن رأسه يقول على الباب طق طق حتى أتوا به البقيع فاختلفوا في الصلاة عليه فصلى عليه حكيم بن حزام أو حويطب بن عبد العزى شك عبد الرحمن ثم أرادوا دفنه فقام رجل من بني مازن فقال والله لئن دفنتموه مع

هیثمی این روایت را از طبرانی نقل کرده و همه ی رجالش را ثقه دانسته است.[۱]

هر چند سند این روایت، مرسل است؛ اما در کنار روایت اول، تقویت می شود. از طرف دیگر، عده ای از بزرگان اهل سنت مراسیل مالک را صحیح دانسته اند.

قاضی عیاض متوفای ٥٤٤ هـ می نویسد:

«ابن المدینی گوید: مالک فقط از ثقه حدیث نقل می کند ... و گوید: روایات مرسل مالک، صحیح تر از روایات مرسل سعید بن مسیب و حسن بصری است و مالک صحیح ترین مرسلات را دارد. سفیان ثوری گفته: وقتی مالک بگوید که این روایت به من رسیده، برای من سند است. یحیی بن سعید گفته: مرسلات مالک، صحیح ترین مرسلات است. یحیی گفته: اصحاب ما گفته‌اند که مرسلات مالک، همانند مسندهای او است، ابن وهب گفته: گفته مالک و لیث سند است؛ اگر چه سند آن را ذکر نکنند. ابراهیم حربی گفته: مالک روایت را به صورت مرسل نقل نمی‌کند، مگر این که از ثقه باشد.»[۲]

سوم: روایت ابن سعد با سند صحیح از مالک بن ابی عامر (متوفای ٧٤ هـ)

محمد بن سعد زهری متوفای ۲۳۰ هـ با سند صحیح[۳] از مالک بن ابی عامر (جد امام مالک) روایت میکند که گفت:

المسلمين لأخبرن الناس فحملوه حتى أتوا به إلى حش كوكب فلما دلوه في قبره صاحت عائشة بنت عثمان فقال لها بن الزبير أسكتي فوالله لئن عدت لأضربن الذي فيه عيناك فلما دفنوه وسووا عليه التراب قال لها بن الزبير صيحي ما بدا لك أن تصيحي قال مالك وكان عثمان بن عفان رضي الله عنه قبل ذلك يمر بحش كوكب فيقول ليدفنن ها هنا رجل صالح قال أبو القاسم الحش البستان

[۱] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۹۵ قال الهيثمي: رواه الطبراني وقال الحش البستان ورجاله ثقات

[۲] ترتيب المدارك وتقريب المسالك ج ۱ ص ۶۵-۶۶ قال ابن المديني : ... فإن مالكا لم يكن يحدث إلا عن ثقة . ... وقال : مراسيل مالك أصح من مراسيل سعيد بن المسيب ومن مراسيل الحسن ومالك اصح الناس مرسلا وقال سفيان : إذا قال مالك بلغني فهو إسناد . وقال يحيى بن سعيد : مرسلات مالك صحاح . وقال يحيى كان أصحابنا يقولون مرسلات مالك إسناده . قال ابن وهب مالك والليث إسناد وإن لم يسند أو قال إبراهيم الحربي مالك لا يرسل إلا عن ثقة .

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الحميد بن أبي أويس الأصبحي: ثقة / الربيع بن مالك بن أبی عامر الأصبحي: وثقه ابن حبان / مالك بن أبي عامر الأصبحي: ثقة

الثقات ج ۶ ص ۲۹۶ رقم ۷۷۹۷ الربيع بن مالك بن أبی عامر الأصبحي عم مالك بن أنس كنيته أبو مالك حليف بنی تيم يروی عن المدنيين روی عنه

«وقتی عثمان کشته شد، من جزء بردارندگان وی بودم. جنازه را بر دری نهادیم که سرش به در می‌خورد (همان مضمون روایت امام مالک)، به سبب آنکه با شتاب می‌رفتیم که سخت بیمناک بودیم و او را در گورش در حش کوکب زیر خاک کردیم.»[۱]

هر چند در این روایت، جزئیات ماجرای دفن عثمان؛ از جمله سه روز بر زمین ماندن جنازه اش و ممانعت مسلمانان از دفن او در بقیع نیامده است، اما با دقت به عبارات «وإن رأسه ليقرع الباب لإسراعنا به» و «وإن بنا من الخوف لأمرا عظيما» مضمون روایات پیشین تأیید می شود؛ چرا که اگر چنانکه طرفداران عثمان میگویند، همه چیز آرام بوده، در آن صورت دلیلی نداشت که مالک و همراهانش جنازه ی عثمان را با شتاب و سرعت حمل کنند و سخت بیمناک باشند. دقت کنید.

چهارم: روایت بلاذری با سند حسن از عروه بن زبیر

روایت دیگری که مضمون روایات پیشین و دفن اجباری عثمان در "حش کوکب" را تأیید می کند، روایتی است که بلاذری با سند حسن (طبق حکم برنامه جوامع الکلم)[۲] از عروه بن زبیر نقل کرده است که گفت:

«هنگامی که امام حسن عليه‌السلام از دنیا رفت، خواستند که او را نزد قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دفن کنند، اما مروان بن حکم اجازه نداد و گفت: نه، عثمان در "حش کوکب" دفن شود و حسن در اینجا؟

بنی هاشم و بنی امیه برای یاری یکدیگر جمع شدند و اسلحه آوردند.

ابوهریره به مروان گفت: آیا تو از دفن حسن عليه‌السلام در اینجا جلوگیری می کنی، در حالی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی که به او و برادرش حسین عليه‌السلام می فرمود: «این دو سردار جوانان اهل بهشتند»؟

مروان گفت: رهایم کن، حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ضایع شده، اگر غیر از تو و ابو سعید خدری آن را حفظ نکرده باشند؛ تو در زمان فتح خیبر اسلام آوردی.

ابوهریره گفت: راست گفتی، در زمان فتح خیبر اسلام آوردم؛ اما همواره ملازم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و از او جدا نشدم، از او سؤال می کردم و به این کار عنایت داشتم، تا اینکه دانستم و شناختم که:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کسی را دوست دارد و از چه کسی بدش می آید!

---

[۱] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۷۹ قال أخبرنا أبو بكر بن عبد الله بن أبي أويس المدني قال حدثني عم جدتي الربيع بن مالك بن أبي عامر عن أبيه قال كنت أحد حملة عثمان بن عفان حين توفي حملناه على باب وإن رأسه ليقرع الباب لإسراعنا به وإن بنا من الخوف لأمرا عظيما حتى واريناه في قبره حش كوكب

[۲] إسناده حسن رجاله ثقات عدا حفص بن عمر الدوري وهو صدوق حسن الحديث ، وأحمد بن يحيى البلازدي وهو صدوق اختلط بآخره

چه کسی به او نزدیک است و چه کسی از او دور!

چه کسی را گذاشت در مدینه بماند و چه کسی را تبعید کرد!

چه کسی را دعا کرد و چه کسی را لعن (اشاره اش به تبعید و لعن پدر مروان است)!

هنگامی که عایشه اسلحه و مردان را دید و ترسید که شر بین آن ها بزرگتر شود و خونریزی شود، گفت: خانه، خانه من است، اجازه نمی دهم که کسی در آن دفن شود... لذا در بقیع در کنار مادرش دفن شد.»[۱]

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۱ ص ۳۸۹ حدثنا حفص بن عمر الدوری المقرئ عن عباد بن عباد عن هشام بن عروة عن أبيه قال قال الحسن حين حضرته الوفاة: ادفنونى عند قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا أن تخافوا أن يكون فى ذلك شر، فإن خفتم الشر فادفنونى عند أمى. وتوفى فلما أرادوا دفنه أبى ذلك مروان وقال: لا يدفن عثمان فى حش كوكب ويدفن الحسن ههنا. فاجتمع بنو هاشم وبنو أمية فأعان هؤلاء قوم وهؤلاء قوم، وجاؤوا بالسلاح فقال أبو هريرة لمروان: يا مروان أتمنع الحسن أن يدفن فى هذا الموضع وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له ولأخيه حسين: هما سيدا شباب أهل الجنة. فقال مروان: دعنا عنك، لقد ضاع حديث رسول الله ان كان لا يحفظه غيرك وغير أبى سعيد الخدرى إنما أسلمت أيام خيبر، قال: صدقت، أسلمت أيام خيبر، إنما لزمت رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم أكن أفارقه، وكنت أسأله وعنيت بذلك حتى علمت وعرفت من أحب ومن أبغض ومن قرب ومن أبعد، ومن أقر ومن نفى، ومن دعا له ومن لعنه. فلما رأت عائشة السلاح والرجال، وخافت أن يعظم الشر بينهم وتسفك الدماء قالت: البيت بيتى ولا آذن أن يدفن فيه أحد. وقال محمد بن على لأخيه: يا أخى إنه لو أوصى أن يدفن لدفناه أو نموت قبل ذلك، ولكنه قد استثنى فقال: إلا أن تخافوا الشر، فأى شر أشد مما ترى ؟ فدفن بالبقيع إلى جنب أمه.

پنجم: محبت عثمان به پیروی از دجال می کشاند!

یعقوب بن سفیان الفسوی متوفای ۲۷۷ هـ با سند حسن[۱] از حذیفه بن یمان، که بنا بر سخن ذهبی، پیامبر ﷺ اسامی منافقان را پنهانی به او گفته بودند و از فتنه های آینده آگاهی یافته بود[۲]، روایت میکند که گفت:

«هر کس [عثمان را] دوست داشته باشد، در هنگام خروج دجال از او (دجال) تبعیت می کند و اگر قبل از خروج دجال بمیرد، در قبر به او ایمان می آورد.»[۳]

اگر چه در این روایت، نام عثمان نیامده، اما مؤلف کتاب یک صفحه بعد از نقل حدیث، دوباره آن را مرور میکند و تصریح بر وجود نام عثمان در متن روایت می کند که خوشبختانه آن قسمتش از چشم تحریف گران دور مانده است:

«و این از مواردی است که بر ضعف حدیث زید دلالت می کند که چگونه زید در حدیث اول می گوید:

اگر دجال خارج شود، هر کس که عثمان را دوست دارد از او تبعیت می کند و اگر بمیرد، در قبر به او ایمان می آورد.»[٤]

جالب اینکه ابن ابی شیبه متوفای ۲۳۵ هـ با سند صحیح[٥] روایت می کند که سخن ناخوشایندی از حذیفه درباره عثمان به گوش او رسیده بود و لذا حذیفه را مورد مؤاخذه قرار داد؛ اما حذیفه تقیه کرده و به دروغ قسم یاد کرد که چنین چیزی نگفته ام!

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

يعقوب بن سفيان الفسوي: ثقة / محمد بن نمير الهمداني: ثقة / محمد بن الصلت الأسدي: ثقة / منصور بن أبي الأسود الليثي: صدوق / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة / زيد بن وهب الجهني: ثقة / حذيفة بن اليمان العبسي: صحابي

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۳۶۴ وكان النبي صلى الله عليه وسلم قد أسر إلى حذيفة أسماء المنافقين وضبط عنه الفتن الكائنة في الأمة

[۳] المعرفة والتاريخ ج ۳ ص ۸۷ (ح ۱۳۳۸) حدثنا ابن نمير حدثنا محمد بن الصلت حدثنا منصور بن أبي الأسود عن الأعمش عن زيد بن وهب عن حذيفة قال من كان يحب مخرج الدجال تبعه فإن مات قبل أن يخرج آمن به في قبره

[٤] المعرفة والتاريخ ج ۳ ص ۸۸ وهذا مما يستدل على ضعف حديث زيد كيف يقول في الحديث الأول إن أخرج الدجال تبعه من كان يحب عثمان وإن كان قد مات آمن به في قبره

[٥] المصنف ت الشثري، ج ۱۸ ص ۳۵۱ ح ۳۵۲۶۰ قال الشثري: صحيح

بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن نمير الهمداني: ثقة / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة / عبد الملك بن ميسرة الفزازی: ثقة / النزال بن سبرة الهلالي: ثقة (مختلف فی صحبته)

نزال بن سبره گوید: «عبد الله بن مسعود (صحابی) و حذیفه بر عثمان وارد شدند. عثمان به حذیفه گفت: به من خبر رسیده که چنین و چنان گفته ای! حذیفه گفت: نه به خدا سوگند، نگفته ام. پس هنگامی که حذیفه خارج شد، عبد الله بن مسعود به او گفت: تو را چه شده؟ چرا چیزی به عثمان گفتی که من از تو نشنیده بودم؟ حذیفه گفت: من بخشی از دینم را با بخشی دیگر از آن می خرم، از ترس اینکه مبادا کل دینم از بین برود.»[۱]

در این روایت اشاره نشده است که دقیقا چه سخنی از حذیفه به عثمان رسیده بوده است، یا خود راوی یعنی " نزال بن سبرة" از واژه ی کذا و کذا استفاده کرده است و یا این که بعدا متن دچار تحریفات شده است؛ اما حد مسلم و ثابت این است که حذیفه مطلب بسیار ناخوشایند و نامطلوبی علیه عثمان گفته بوده است که مجبور شده از ترس جانش و دینش تقیه کند و قسم دروغ بخورد!

با توجه به این روایت، می توان گفت که ایمان عثمان در چنان مرتبه ای قرار داشته که محبت او نشانه ی یاران دجال به شمار آمده است.

این را مقایسه کنید با حُبّ حضرت علی عليه السلام که از جانب رسول خدا صلى الله عليه وآله، نشانه ی ایمان بیان شده است.[۲]

---

[۱] مصنف ابن أبي شيبة ج ۶ ص ۴۷۴ ح ۳۳۰۵۰ حدثنا عبد الله بن نمير عن الأعمش عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة قال دخل بن مسعود وحذيفة على عثمان فقال عثمان لحذيفة بلغني أنك قلت كذا وكذا قال لا والله ما قلته فلما خرج قال له عبد الله ما لك فلم تقوله ما سمعتك تقول قال إني اشتري ديني بعضه ببعض مخافة أن يذهب كله

[۲] «از علی عليه السلام نقل شده است که فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: ای علی ! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.»

صحيح مسلم ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸ «قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبی الأمی إلی أن لا يحبنی إلا مؤمن ولا يبغضنی إلا منافق »

«ابو سعید خدری از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده است که فرمود: هرکس ما اهل بیت را دشمن بدارد، منافق است.»

فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۶۶۱ ح ۱۱۲۶«عن أبی سعيد الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من أبغضنا أهل البيت فهو منافق»

همچنین از ابو سعید خدری با سند صحیح (طبق نظر وصی الله بن محمد عباس) نقل شده است که گفت: « ما اهل مدینه، منافقان انصار را با بغضشان به علی عليه السلام می شناختیم.»

فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۵۷۹ حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا اسود بن عامر قثنا إسرائيل عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدري قال إنما كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم عليا

بخش چهارم: عدالت خلفا

در مورد عدالت ابوبکر، عمر و عثمان نیز موارد زیادی درباره ی ظلم و جنایت آن ها نقل شده است.

قسمت اول: عدالت شیخین

یکم: جنایت شیخین و خالد بن ولید در قضیه ی مالک بن نویره

مالک بن نویره که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله مسئول جمع آوری زکات قبیله اش و پرداخت آن به پیامبر صلی الله علیه وآله بود، بعد از رحلت آن حضرت، زکات جمع آوری شده را به قومش برگرداند و از پرداخت آن به خلیفه ی نامشروع امتناع کرد؛ لذا ابوبکر که دید با اینکار، اقتصاد حکومتش فلج شده و پایه هایش لرزان خواهد شد، کسانی را که [اصل زکات را قبول داشتند ولی] از پرداخت زکات به او خود داری می کردند، تکفیر و قسم یاد کرد که با آنها به خاطر نپرداختن زکاتشان بجنگد.

بخاری[۱] و مسلم[۲] در صحیحشان از ابوهریره روایت کرده اند که گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت نمود و در زمان ابوبکر عده ای از عرب ها کافر شدند، پس عمر گفت: چگونه با مردم جنگ می کنی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مامور شده ام که با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله، پس هر کس آن را بگوید: از جانب من مال و جانش در امان است و تنها حق و حسابش با خدا می ماند. پس ابوبکر گفت: به خدا قسم، هر کس که بین نماز و زکات جدایی اندازد، با او می جنگم؛ چرا که زکات، حق مالی است و به خدا قسم، اگر از من بزغاله ای را که به رسول خدا صلی الله علیه وآله می دادند ممانعت کنند، هر آینه به خاطر ممانعتشان با آن ها می جنگم. عمر می گوید: به خدا قسم، آن نبود جز این که خداوند سینه ی ابوبکر را گسترانید و دانست که آن کار، حق است.»[۳]

---

[۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۵۰۷ ح ۱۳۳۵ کتاب الزکاة ، باب وجوب الزکاة

[۲] صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۱ ح ۲۰ کتاب الایمان ، باب باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله

[۳] أن أبا هریرة رضی الله عنه قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان أبو بکر رضی الله عنه وکفر من کفر من العرب فقال عمر رضی الله عنه کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله فمن قالها فقد عصم منی ماله ونفسه إلا بحقه وحسابه علی الله فقال والله لأقاتلن من فرق بین الصلاة والزکاة فإن الزکاة حق

لذا ابوبکر سپاهی را به فرماندهی خالد بن ولید به سوی مالک بن نویره فرستاد و دستور داد که اگر دعوت شما به اسلام را پذیرفتند، ولی از پرداخت زکات امتناع کردند، بکشیدشان!

ابن اثیر جزری در تاریخش می نویسد:

«هنگامی که خالد به بیابان ها رسید، گروهان ها را پراکنده کرد و به آنها دستور داد که به اسلام دعوت کنند و هر کسی که اجابت نکرد، اگر چه امتناع کرد، را بکشند و ابوبکر به آنها توصیه کرده بود که هنگامی که به جایی فرود آمدند، اذان بگویند. اگر آن قوم اذان گفتند، دست از آنها بردارند و اگر اذان نگفتند، آنها را بکشند و غارت کنند و اگر دعوت اسلام را پذیرفتند، از آنها زکات بخواهید؛ اگر پذیرفتند، از آنها قبول کنید و اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگید. پس سواره ها به مالک بن نویره که در گروهی از بنی ثعلبه بن یربوع بود رسیدند و گروهان در مورد آنان اختلاف کردند و در گروه، ابو قتاده بود و او جزء کسانی بود که شهادت دادند که آنها اذان و اقامه گفتند و نماز خواندند؛ پس هنگامی که اختلاف کردند دستور داده شد آنها در شب سردی که چیزی باقی نمی ماند دستگیر شدند؛ پس خالد به جارچی دستور داد و فریاد زد: «دافئو اسراکم» و این کلمه در لغت کنانه به معنی کشتن است؛ پس گروه گمان کرد که او از «دف ء» کشتن را اراده کرده؛ پس آنها را کشتند و ضرار بن ازور، مالک را کشت و این خبر را خالد شنید و خارج شد، در حالی که آنها از کشتنشان فارغ شده بودند، پس گفت: اگر خدا چیزی را اراده کند آن را انجام می دهد.

و قوم در مورد آنها به اختلاف افتادند و ابو قتاده گفت: این کار توست و خالد او را کنار زد و خشمگین شد و نزد ابوبکر رفت و ابوبکر خشمگین شد تا اینکه عمر در مورد او با ابوبکر سخن گفت و ابوبکر راضی نشد تا اینکه نزد او برگردد و نزد او برگشت تا اینکه با او به مدینه رسید و خالد با ام نعیم، زن مالک، ازدواج کرد.

عمر به ابوبکر گفت: به درستی که در شمشیر خالد خونریزی وجود دارد؛ پس اگر این مطلب (خونریزی خالد) سزاوار نیست، اما سزاوار اوست که او را به خاطر کشتن مالک به زنجیر بکشی (محدود گردانی) و بر این مطلب بسیار تاکید کرد، اما ابو بکر که کارمندان و زیر دستان خود را محدود نمی نمود، گفت: نه چنین نیست ای عمر، او اجتهاد نموده و اشتباه کرده است!! پس زبانت را از خالد بردار. من شمشیری که خدا بر کافرین برافراشته را در نیام نمی کنم و دیه مالک را داد و به خالد نوشت که نزد او برسد و انجام داد و داخل

المال والله لو منعونی عناقا کانوا یؤدونها إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها قال عمر رضی الله عنه فوالله ما هو إلا أن قد شرح الله صدر أبی بکر رضی الله عنه فعرفت أنه الحق

مسجد شد، در حالی که قبایی بر تن داشت که بر آن زنگار آهن داشت و در عمامه اش تیرهایی را فرو کرده بود و عمر نزد او آمد و تیرها را در آورد و شکست و به او گفت: آیا در سوگ هستی که مسلمانی را کشتی، سپس با زنش هم بستر شدی؟ به خدا قسم، با سنگ هایت تو را سنگسار می کنم و خالد با او سخن نگفت و گمان میکرد که نظر ابوبکر مانند او است و بر ابوبکر داخل شد و به او داستان را خبر داد و از او عذرخواهی کرد و او پذیرفت و او را بخشید و او را در ازدواجی که عرب در زمانهای جنگ کراهت داشت سرزنش کرد و خالد خارج شد، در حالی که عمر نشسته بود و گفت: ای ابن ام سلمه، نزد من بیا. پس عمر دانست که ابوبکر از او راضی شده است؛ لذا با او سخن نگفت.»[۱]

ابن کثیر دمشقی نیز در تاریخش می نویسد:

«ابو قتاده با خالد در مورد آنچه انجام داد سخن گفت و در مورد آن بگو مگو کردند تا اینکه ابو قتاده رفت و به ابوبکر شکایت کرد و عمر با ابو قتاده در مورد خالد سخن گفت و به ابوبکر گفت: عزلش کن؛ به درستی که در شمشیر خالد خونریزی وجود دارد. پس ابوبکر گفت: من شمشیری که خدا بر کافرین برافراشته را در نیام نمی کنم. متمم بن نویره نیز آمد و به ابوبکر از خالد شکایت کرد ... وقتی خالد وارد مسجد شد، عمر به سمت او برخاست و تیرها را از کلاه او بیرون کشید و شکست و گفت: خودنمایی می کنی؟ مسلمانی را میکشی و سپس بر زن او می جهی؟ به خدا قسم، تو را سنگسار خواهم کرد و [همچنان] خالد ساکت بود و سخنی

---

[۱] الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۱۷ ولما قدم خالد البطاح بث السرايا وأمرهم بداعية الإسلام وأن يأتوه بكل من لم يجب وإن امتنع أن يقتلوه وكان قد أوصاهم أبو بكر أن يؤذنوا إذا نزلوا منزلا فإن أذن القوم فكفوا عنهم وإن لم يؤذنوا فاقتلوا وانهبوا وإن أجابوكم إلى داعية الإسلام فسائلوهم عن الزكاة فإن أقروا فاقبلوا منهم وإن أبوا فقاتلوهم قال فجاءته الخيل بمالك بن نويرة فی نفر معه من بنی ثعلبة بن يربوع فاختلفت السرية فيهم وكان فيهم أبو قتادة فكان فيمن شهد أنهم قد أذنوا وأقاموا وصلوا فلما اختلفوا أمر بهم فحبسوا فی ليلة باردة لا يقوم لها شیء فأمر خالد مناديا فنادى دافئوا أسراكم وهی فی لغة كنانة القتل فظن القوم أنه أراد القتل ولم يرد إلا الدفء فقتلوهم فقتل ضرار بن الأزور مالكا وسمع خالد الواعية فخرج وقد فرغوا منهم فقال إذا أراد الله أمرا أصابه وقد اختلف القوم فيهم فقال أبو قتادة هذا عملك فزبره خالد فغضب ومضى حتى أتى أبا بكر فغضب أبو بكر حتى كلمه عمر فيه فلم يرض إلا أن يرجع إليه فرجع إليه حتى قدم معه المدينة وتزوج خالد أم تميم امرأة مالك فقال عمر لأبی بكر إن سيف خالد فيه رهق وأكثر عليه فی ذلك فقال هيه يا عمر تأول فأخطأ فارفع لسانك عن خالد فإنی لا أشيم سيفا سله الله على الكافرين وودى ملكا وكتب إلى خالد أن يقدم عليه ففعل ودخل المسجد وعليه قباء له عليه صدأ الحديد وقد غرز فی عمامته أسهما فقام إليه عمر فنزعها وحطمها وقال له أرثاء قتلت امرءا مسلما ثم نزوت على امرأته والله لأرجمنك بأحجارك وخالد لا يكلمه يظن أن رأی أبی بكر مثله ودخل على أبی بكر فأخبره الخبر واعتذر إليه فعذره وتجاوز عنه وعنفه فی التزويج الذی كانت عليه العرب من كراهته أيام الحرب فخرج خالد وعمر جالس فقال هلم إلی يا ابن أم سلمة فعرف عمر أن أبا بكر قد رضی عنه فلم يكلمه

نمیگفت و میدانست که نظر ابوبکر نیز همانند نظر عمر است تا اینکه بر ابوبکر وارد شد. پس خالد گزارشش را به ابوبکر داد و پوزش طلبید و ابوبکر نیز پوزش او را قبول کرد و هر آنچه که او در جنگ و در مورد مالک بن نویره کرده بود را نادیده گرفت. پس خالد از نزد ابوبکر خارج شد و عمر در مسجد نشسته بود. پس گفت: ای پسر ام شمله، به نزد من بیا. پس عمر به او جوابی نداد و فهمید که ابوبکر از دست خالد راضی شده است.»[۱]

محمد بن عبد الوهاب نیز درباره ی این واقعه ی ننگین، مطالبی را با ارسال مسلّم نقل می کند که دالّ بر اسلام مالک است:

«و مالک در مورد آن گفت: اگر قیام کننده ای به آن امر بدون چیز دیگری برخیزد، اطاعت می کنیم و میگوییم: دین، دین محمد ﷺ است. و هنگامی که خبر این قضیه به ابوبکر و مسلمانان رسید، بر او خشمگین شدند و خالد با خدا عهد بست که اگر او را بگیرد سرش را پایه زیر دیگ قرار دهد و هنگامی که گروهان با طلوع آفتاب به آنها رسیدند، به سلاح پناه بردند و گفتند: شما که هستید؟ گفتند: ما بندگان مسلمان خدا هستیم. آنها گفتند: و ما نیز بندگان مسلمان خدا هستیم. گفتند: پس سلاح هایتان را بیندازید و انداختند و آنها را گرفتند و نزد خالد آوردند و ابو قتاده که با گروهان بود به خالد گفت: آیا آنها را می کشی؟ گفت: آری. گفت: آنها با اسلام به ما پناه آوردند؛ اذان گفتیم و اذان گفتند؛ نماز خواندیم و نماز خواندند و از پیمان ابوبکر بود که از هر خانه ای گذر کردید که اذان برای نماز در آن شنیدید، دست از اهالی اش بردارید تا از آنها سوال کنید که چرا کینه توزی کردید و چه می خواهید و اگر اذان را نشنیدید به آن حمله کنید و بکشید و آتش بزنید و خالد دستور به کشتن آنها داد و آنها را کشتند و دستور داد سر مالک پایه زیر دیگ شود و برادرش متمم با قصیده های زیادی عزاداری او را کرده است.»[۲]

---

[۱] البداية والنهاية ج ۶ ص ۳۲۲-۳۲۳ ووقد تكلم أبو قتادة مع خالد فيما صنع وتقاولا فى ذلك حتى ذهب أبو قتادة فشكاه إلى الصديق وتكلم عمر مع أبى قتادة فى خالد وقال الصديق اعزله فإن فى سيفه رهقا فقال أبو بكر لا أشيم سيفا سله الله على الكفار وجاء متمم بن نويرة فجعل يشكو إلى الصديق خالدا ... فلما دخل المسجد قام إليه عمر بن الخطاب فانتزع الأسهم من عمامة خالد فحطمها وقال أرياء قتلت امرأ مسلما ثم نزوت على امرأته والله لارجمنك بالجنادل وخالد لا يكلمه ولا يظن إلا أن رأى الصديق فيه كرأى عمر حتى دخل على أبى بكر فاعتذر إليه فعذره وتجاوز عنه ما كان منه فى ذلك وودى مالك بن نويرة فخرج من عنده وعمر جالس فى المسجد فقال خالد هلم إلى يا ابن أم شملة فلم يرد عليه وعرف أن الصديق قد رضى عنه

[۲] مختصر السيرة ج ۱ ص ۲۷۳-۲۷۴ وقال مالك فى ذلك : ... فإن قام بالأمر المجرد قائم *** أطعنا ، وقلنا : الدين دين محمد . ولما بلغ ذلك أبا بكر والمسلمين حنقوا عليه . وعاهد الله خالد لئن أخذه ليجعلن هامته أثفية للقدر . فلما وصلتهم السرية – مع طلوع الشمس – فزعوا إلى السلاح – وقالوا : من أنتم ؟ قالوا نحن عباد الله المسلمون ، قالوا : ونحن عباد الله المسلمون .

برهان الدین حلبی نیز می نویسد:

«مالک بن نویره مرتد شده و سپس دوباره به اسلام بازگشت، ولی این مطلب برای خالد روشن نشد و دو نفر از صحابه به برگشتن مالک به اسلام شهادت دادند، ولی خالد از ایشان قبول نکرد و با زن او ازدواج کرد!! برای همین، عمر به ابوبکر گفت: خالد را بکش! ولی ابوبکر گفت: چنین نخواهم کرد؛ زیرا او تأویل کرده است. عمر گفت: پس او را از مقامش عزل کن! ولی ابوبکر جواب داد: شمشیری را که خداوند متعال بر مشرکین کشیده، در نیام نخواهم کرد و والی ای را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امارت گمارده را عزل نخواهم کرد ... و زمانی که عمر به خلافت رسید، اولین کاری که کرد این بود که خالد را از مقامش عزل کرد.»[١]

حال آنکه خالد بن ولید از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خوب می دانست که کشتن کسی که نماز می خواند، جایز نیست!

بخاری[٢] و مسلم[٣] در صحیحشان روایت کرده اند که:

«مردی با چشمان گرد کرده، گونه های بلند، چهره درهم کشیده، پر ریش و با سر تراشیده و در حالی که لباس خود را بر دور خویش پیچیده بود ایستاده و گفت: ای محمد، از خدا بترس!!! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وای برتو ! آیا من سزاوارترین مردم برای خدا ترسی نیستم؟ پس مرد بازگشت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! اجازه بده گردن او را بزنم. حضرت فرمودند: خیر؛ زیرا شاید او نماز می خواند. خالد پاسخ داد: چه بسیار نماز خوانی که با زبان خویش چیزی را می گوید که در قلبش نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من مامور نیستم که دل های مردمان را بشکافم و شکم های ایشان را بدرم.»[٤]

قالوا : فضعوا السلاح . ففعلوا . فأخذوهم . وجاءوا بهم إلى خالد . فقال له أبو قتادة : – وهو مع السرية – أقاتل أنت هؤلاء قال : نعم . قال : إنهم اتقونا بالإسلام ، أذنا فأذنوا ، وصلينا فصلوا . وكان من عهد أبی بکر ' أيما دار غشيتموها ، فسمعتم الأذان فيها بالصلاة : فأمسكوا عن أهلها حتى تسألوهم : ماذا نقموا ؟ وماذا يبغون ؟ وإن لم تسمعوا الأذان : فشنوا عليها الغارة ، فاقتلوا وحرقوا . فأمر بهم خالد فقتلوا ، وأمر برأس مالك ، فجعل أثفية للقدر ، ورثاه أخوه متمم بقصائد كثيرة

[١] السيرة الحلبية ج ٣ ص ٢١٣ وكان مالك ارتد ثم رجع إلى الإسلام ولم يظهر ذلك لخالد وشهد عنده رجلان من الصحابة برجوعه إلى الإسلام فلم يقبلهما وتزوج امرأته فلذلك قال عمر لأبی بكر اقتله فقال لا أفعل لأنه متأول فقال اعزله فقال لا أغمد سيفا سله الله تعالى على المشركين ولا أعزل واليا ولاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ... ولما ولی سيدنا عمر رضی الله تعالى عنه الخلافة أول شیء بدأ به عزل خالدا لما تقدم

[٢] صحيح البخاری ج ۴ ص ۱۵۸۱ ح ۴۰۹۴

[٣] صحيح مسلم ج ٢ ص ٧۴٢ ح ١٠۶۴

[٤] قال فقام رجل غائر العينين مشرف الوجنتين ناشز الجبهة كث اللحية محلوق الرأس مشمر الإزار فقال يا رسول الله اتق الله قال ويلك أو لست أحق أهل الأرض أن يتقی الله قال ثم ولی الرجل قال خالد بن الوليد يا رسول الله ألا أضرب عنقه قال لا لعله أن

اما تقرب جستن به خلیفه و دست یافتن به غنائم، باعث شد تا به سنت رسول خدا ﷺ پشت کند و مالک بن نویره را به همراه قبیله اش به قتل برساند.

عبد الرزاق با سند صحیح[۱] از زهری روایت کرده است که ابو قتاده گفت:

« در سال ردّه خارج شدیم تا این که هنگامی که به اهالی خانه هایی رسیدیم، آفتاب غروب کرد و نیزه ها را برای آن ها بلند کردیم، پس گفتند: شما کیستید؟ گفتیم: ما بندگان خداییم. آن ها گفتند: ما نیز بندگان خداییم. پس خالد بن ولید آن ها را اسیر کرد تا آنکه هنگامی که صبح شد، دستور داد گردن های آن ها زده شود. ابو قتادة می گوید: گفتم ای خالد! از خدا بترس؛ این کار برای تو حلال نیست. گفت: بنشین! این به تو مربوط نیست. می گوید: ابو قتاده قسم می خورد که هرگز با خالد به جنگ نرود. گفت: و بادیه نشین ها کسانی بودند که خالد را به خاطر رسیدن به غنائم، تشویق به کشتار آن ها می کردند و این در مورد مالک بن نویره بود.»[۲]

یکی از آن غنائم نیز همسر زیبای مالک بن نویره بود که رسیدن به او، با کشتن مالک بن نویره میسر میشد!

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«قاسم بن ثابت (متوفای ۳۰۲ هـ) در کتاب الدلائل روایت کرده است که خالد، همسر مالک را دید، در حالی که او در نهایت جمال بود؛ پس مالک بعد از آن به همسرش گفت: تو من را کشتی؛ یعنی من به خاطر تو کشته خواهم شد.»[۳]

یکون یصلی فقال خالد وکم من مصل یقول بلسانه ما لیس فی قلبه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم إنی لم أومر أن أنقب قلوب الناس ولا أشق بطونهم

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق على جلالته وإتقانه / الحارث بن ربعي السلمي: صحابی

[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۱۰ ص ۱۷۴ ح ۱۸۷۲۲ با سند صحیح ؛ أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهری أن أبا قتادة قال خرجنا فی الردة حتی إذا أنتهینا إلی أهل أبیات حتی طلعت الشمس للغروب فأرشفنا إلیهم الرماح فقالوا من أنتم قلنا نحن عباد الله فقالوا ونحن عباد الله فأسرهم خالد بن الولید حتی إذا أصبح أمر أن یضرب أعناقهم قال أبو قتادة فقلت اتق الله یا خالد فإن هذا لا یحل لك قال اجلس فإن هذا لیس منك فی شیء قال فکان أبو قتادة یحلف لا یغزو مع خالد أبدا قال وکان الأعراب هم الذین شجعوه علی قتلهم من أجل الغنائم وکان ذلك فی مالك بن نویرة

[۳] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۵ ص ۷۵۵ رقم ۷۷۰۲ وقال الزبیر بن بکار فی الموفقیات حدثنی محمد بن فلیح عن موسی بن عقبة عن بن شهاب ان مالك بن نویرة کان کثیر شعر الرأس فلما قتل أمر خالد برأسه فنصب اثفیة لقدر فنضج ما فیه قبل ان

شمس الدین ذهبی نیز می نویسد:

«عبد الله بن عمر و ابو قتاده انصاری با خالد در مورد مالک سخن گفتند، اما خالد کلام ایشان را نپسندید. خالد به ضرار بن الازور دستور داد تا گردنش را بزند. مالک به همسرش که بسیار زیبا بود اشاره کرد و گفت: او مرا کشت (به خاطر او کشته شدم). خالد گفت: بلکه خدا تو را به خاطر بازگشتن از اسلام کشت. مالک گفت: من مسلمانم. خالد دستور داد گردنش را بزنند. گردن او را زدند و سرش را یکی از پایه های دیگی که در آن غذا می پختند قرار دادند. سپس خالد با زن مالک ازدواج کرد.

ابو زهیر سعدی در ابیاتش میگوید: خالد با تجاوز به زن مالک، شب را به صبح آورد. او قبل از آن هم نسبت به این زن نظر داشت!»[۱]

ابن حجر هیثمی که اصل این واقعه و همبستر شدن خالد با همسر مالک را نتوانسته انکار کند، دست به توجیه زده و چنین گفته است:

«حق عدم قتل خالد است؛ زیرا مالک مرتد شد و صدقات قومش را در آن هنگام که خبر وفات پیامبر ﷺ به او رسید به آنها برگرداند، همانطور که اهل رده چنین کردند و برادر مالک به آن برای عمر اعتراف کرد و [خالد] با زن مالک ازدواج کرد، شاید به خاطر تمام شدن مدت عده اش که بعد از مرگ مالک بود یا احتمال دارد که او در نزد مالک بعد از تمام شدن عده اش محبوس بوده باشد طبق عادت جاهلیت و به هر حال خالد خدا ترس تر از آن است که به او مثل این رذالتی که از پست ترین مومنان هم سر نمیزند گمان شود؛ پس چگونه به شمشیر کشیده ی خدا بر دشمنانش چنین گمانی شود؟ پس حق همان است که ابوبکر انجام داد، نه آنچه که عمر بر آن اعتراض کرد و مؤید آن این است که عمر قطعا بعد از اینکه به خلافت رسید به خالد متعرض نشد، عتابش نکرد و با کلمه ای در این مورد او را تنقیص نکرد. پس دانسته شد که حقیقت آنچه که ابوبکر انجام داده بود بر عمر آشکار شد و از اعتراضش بازگشت و الا ترک نمیکرد هنگام استقلالش در امر؛ زیرا او خدا ترس تر از آن است که در دین خدا با احدی سازش کند.»[۲]

يخلص الناس إلى شؤون رأسه ورثاه متمم اخوه بأشعار كثيرة واسم امرأة مالك أم تميم بنت المنهال وروى ثابت بن قاسم فی الدلائل ان خالدا رأى امرأة مالك وكانت فائقة فی الجمال فقال مالك بعد ذلك لامرأته قتلتنی يعنی سأقتل من أجلك

[۱] تاريخ الإسلام ج ۳ ص ۳۴ فكلمه أبو قتادة الأنصاری وابن عمر ، فكره كلامهما ، وقال لضرار بن الأزور : إضرب عنقه ، فالتفت مالك إلى زوجته وقال : هذه التی قتلتنی ، وكانت فی غاية الجمال ، قال خالد : بل الله قتلك برجوعك عن الإسلام ، فقال : أنا على الإسلام ، فقال : إضرب عنقه ، فضرب عنقه وجعل رأسه أحد أثافی قدر طبخ فيها طعام ، ثم تزوج خالد بالمرأة ، فقال أبو زهير السعدی من أبيات : قضى خالد بغيا عليه لعرسه *** وكان له فيها هوى قبل ذلكا

[۲] الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۹۱ الحق عدم قتل خالد لأن مالكا ارتد ورد على قومه صدقاتهم لما بلغه وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم كما فعل أهل الردة وقد اعترف أخو مالك لعمر بذلك وتزوجه امرأته لعله

دوم: غصب فدک و دروغ بستن ابوبکر و عمر به رسول خدا صلی الله علیه وآله

یکی از محکم ترین سندها در اثبات دروغگو، ظالم و ناعادل بودن ابوبکر و عمر، غصب فدک توسط آن ها است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز با عملکردشان در مقابل این ظلم، حق و باطل را برای همیشه برای منصفین روشن کردند.

این موضوع را در کتاب «مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام» در چند محور بحث کرده ایم:

اول: فدک، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است.

دوم: رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان حیاتشان، فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند.

سوم: حضرت زهرا علیها السلام فدک را از پیامبر صلی الله علیه وآله ارث بردند.

چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله

پنجم: ماجرای فدک از نگاهی دیگر.

سوم: هجوم به خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام

از مهم ترین مواردی که عدالت ابوبکر و عمر را ساقط می کند، هجوم آن ها به خانه ی حضرت زهرا علیها السلام برای بیعت گیری زوری از امیرالمومنین علیه السلام است که منجر به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و سقط فرزند در شکمشان حضرت محسن علیه السلام شد که این مطلب نیز در کتب اهل سنت شواهد و مؤیداتی دارد.

این مطلب را در کتاب «مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام» در چند محور بحث کرده ایم:

۱. سیره ی تند عمر بن خطاب در برخورد با زنان
۲. سیره ی سیاسی عمر بن خطاب در برخورد با مخالفین

لانقضاء عدتها بالوضع عقب موته أو يحتمل أنها كانت محبوسة عنده بعد انقضاء عدتها عن الأزواج على عادة الجاهلية وعلى كل حال فخالد أتقى لله من أن يظن به مثل هذه الرذالة التى لا تصدر من أدنى المؤمنين فكيف بسيف الله المسلول على أعدائه فالحق ما فعله أبو بكر لا ما اعترض به عليه عمر رضى الله تعالى عنهما ويؤيد ذلك أن عمر لما أفضت إليه الخلافة لم يتعرض لخالد ولم يعاتبه ولا تنقصه بكلمة فى هذا الأمر قط فعلم أنه ظهر له حقية ما فعله أبو بكر فرجع عن اعتراضه وإلا لم يتركه عند استقلاله بالأمر لأنه كان أتقى لله من أن يداهن فى دين الله أحدا

۳. آغاز ماجرای هجوم

۴. تهدید به آتش زدن خانه ی حضرت زهرا علیها السلام

۵. هتک حرمت صورت می گیرد

۶. اصل سقط شدن حضرت محسن علیه السلام

۷. سقط شدن حضرت محسن علیه السلام در هنگام هجوم

چهارم: وصیت شیخین به دفن در مکان غصبی

ابوبکر و عمر طبق وصیت خودشان در حجره ی رسول خدا صلی الله علیه وآله در کنار آن حضرت دفن شدند.

ابن سعد از عروه بن زبیر و قاسم بن محمد (دو تن از نوادگان ابوبکر) روایت کرده است که گفتند:

« ابوبکر به عایشه وصیت کرد که در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله دفن شود؛ پس هنگامی که وفات یافت، قبری برایش کنده شد و سرش نزد شانه های رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داده شد و لحد او به لحد رسول خدا صلی الله علیه وآله متصل شد. پس قبر اینجاست.»[۱]

بخاری نیز در صحیحش چنین روایت کرده است:

«[عمر بن خطّاب به فرزندش عبدالله گفت:] نزد عایشه برو و بگو: عمر سلام می رساند ـ و نگو: امیرالمؤمنین؛ چرا که من امروز امیر مؤمنان نیستم ـ و از شما اجازه می خواهد که در کنار پیامبر خدا و رفیقش ابوبکر به خاک سپرده شود.

عبدالله نزد عایشه رفته سلام کرد و اجازه ورود خواست. وقتی که وارد شد، دید که عایشه نشسته و گریه میکند. به او گفت: عمر خدمتتان سلام می رساند و از شما می خواهد که اجازه بدهید در نزد دو رفیقش دفن شود.

عایشه گفت: آنجا را برای دفن خودم در نظر گرفته بودم، ولی اکنون او را بر خود ترجیح می دهم. عبدالله برگشت. مردم وقتی او را دیدند گفتند: عبدالله دارد می آید. عمر گفت: مرا بلند کنید. مردی او را به خود تکیه داده و بلند کرد. عمر پرسید: چه خبر؟ عبدالله گفت: آنچه را که امیر المؤمنین می خواست اجازه داد.

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۳ ص ۲۰۹ أخبرنا محمد بن عمر قال أخبرنا أبو بکر بن عبد الله بن أبی سیرة عن عمر بن عبد الله بن عروة أنه سمع عروة والقاسم بن محمد یقولان أوصی أبو بکر عائشة أن یدفن إلی جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما توفی حفر له وجعل رأسه عند کتفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وألصق اللحد بقبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبر هناك

عمر گفت: الحمدلله، هیچ چیزی برای من مهم تر از این آرامگاه نبود.»[۱]

ابن حجر از ابن بطال نقل می کند که وی با استدلال به روایت بخاری، می گوید:

«عمر فقط به این خاطر که آنجا خانه ی عایشه بود و در آنجا حق داشت، از او اجازه خواست.»[۲]

سپس ابن حجر، نظر ابن بطال را مورد نقد قرار داده و می نویسد:

«استدلال کرده به آن و به رخصت طلبی عمر از عایشه بر دفن شدن در حجره شریفه بر اینکه او مالک خانه بوده؛ و در آن تامل است، بلکه واقع مطلب این است که او مالک منفعت خانه بود به سکونت در آن و منزل دادن. و سکونت در آن هم میراث نمی شود، و حکم همسران پیامبر ﷺ مانند زنان معتده و صاحب عده می باشد؛ چون که ایشان بعد از پیامبر ﷺ حق شوهر کردن را ندارند.»[۳]

ابن حجر در جای دیگر، شاهدی برای تأیید نظر خویش آورده و می نویسد:

« این موضوع که ورثه ایشان از آنها منازلشان را وارث نشدند، عدم ملکیت را تأیید می کند و اگر خانه ها ملک آنها بود، هر آینه به ورثه ایشان منتقل می شد و در ترک وارثین آنها حقوقشان را دلالت بر این است و برای همین منازلشان بعد از مرگشان به مسجد النبی ﷺ اضافه شد و جزء مسجد گردید برای عموم نفع آن برای مسلمین، چنانچه شد در آنچه که بر ایشان از مخارج و نفقه ها صرف می شد، و خدا داناتر است.»[٤]

بدر الدین عینی نیز به عدم تملک عایشه بر خانه ی مورد سکونتش اعتراف کرده و می نویسد:

---

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۵۵ ح ۳۴۹۷ انطلق إلی عائشة أم المؤمنین فقل یقرأ علیك عمر السلام ولا تقل أمیر المؤمنین فإنی لست الیوم للمؤمنین أمیرا وقل یستأذن عمر بن الخطاب أن یدفن مع صاحبیه فسلم واستأذن ثم دخل علیها فوجدها قاعدة تبکی فقال یقرأ علیك عمر بن الخطاب السلام ویستأذن أن یدفن مع صاحبیه فقالت کنت أریده لنفسی ولأوثرن به الیوم علی نفسی فلما أقبل قیل هذا عبد الله بن عمر قد جاء قال ارفعونی فأسنده رجل إلیه فقال ما لدیك قال الذی تحب یا أمیر المؤمنین أذنت قال الحمد لله ما کان من شیء أهم إلی من ذلك

[۲] فتح الباری ج ۳ ص ۲۵۸ قال بن بطال إنما استأذنها عمر لأن الموضع کان بیتها وکان لها فیه حق

[۳] فتح الباری ج ۷ ص ٦٦ استدل به وباستئذان عمر لها علی ذلك علی انها کانت تملك البیت وفیه نظر بل الواقع انها کانت تملك منفعته بالسکنی فیه والاسکان ولا یورث عنها وحکم أزواج النبی صلی الله علیه وسلم کالمعتدات لانهن لا یتزوجن بعده صلی الله علیه وسلم

[٤] فتح الباری ج ٦ ص ۲۱۱ ویؤیده أن ورثتهن لم یرثن عنهن منازلهن ولو کانت البیوت ملکا لهن لانتقلت إلی ورثتهن وفی ترك ورثتهن حقوقهم منها دلالة علی ذلك ولهذا زیدت بیوتهن فی المسجد النبوی بعد موتهن لعموم نفعه للمسلمین کما فعل فیما کان یصرف لهن من النفقات والله أعلم

«در حدیث عایشه گوید: "زمانی که پیامبر خدا ﷺ کسالتش سنگین شد، همسران آن حضرت اجازه گرفتند که در خانه من پرستاری کنند." خانه را به خودش نسبت داد و دلیل آن این بود که سکونت همسران پیامبر ﷺ در خانه های پیامبر، از خصایص و ویژگی های او بود؛ پس چون آنها برای محبوس بودن در منازلشان مستحق نفقه و خرجی شدند، مادامی که زنده باشند مستحق سکونت شدند، پس بخاری آگاهی داده به سوق احادیث این موضوع و آن هفت حدیث است بنابر اینکه به این نسبت محقق میشود دوام استحقاق سکونت آنها در خانه ها، مادامی که زنده باشند.»[۱]

خلاصه ی سخن اینکه، عامه معتقدند:

یا موضع قبر حضرت رسول ﷺ تا وقت وفات بر ملکیت آن حضرت باقی بود.

و یا اینکه می گویند: در زمان حیات از ملکیت حضرت رسول ﷺ خارج شد و به عایشه منتقل شد، که در این صورت از این دو حال خارج نیست:

اول: یا به سبب میراث به دیگران (از جمله عایشه) رسید.

دوم: یا اینکه صدقه بود (بر فرض اینکه پیغمبر بقول عامه ارث باقی نمی گذارد).

حالت اول: اگر میراث بود، پس جایز نبود ابوبکر و عمر دستور دهند که آنها را در حجره پیامبر ﷺ دفن کنند مگر بعد از اجازه ی ورثه. و در هیچ روایتی (از شیعه و سنی) نقل نشده است که ابوبکر و عمر از ورثه رخصت طلبیده باشند یا خریده باشند (غیر از عایشه).

حالت دوم: اگر صدقه بود، باید که از مسلمانان خریده باشند یا رضایتی تحصیل کرده باشند که در این حالت هم خبری وجود ندارد.

بنا بر صورت دوم که بگوییم در زمان حیات حضرت، ملک عایشه شده بود، بایستی در این باب، حجت و شاهدی از عایشه طلب کنند، چنانچه از حضرت فاطمه عليها السلام درباره ی فدک طلب کردند، ولی از عایشه حجت و شاهدی طلب نکردند.

ممکن است عامه بگویند که ابوبکر و عمر به ازای مهر دخترهای خود در آن خانه مدفونند. باید در جواب گفت که تا حضرت رسول ﷺ مهر زنان را نمی داد، آن زنها بر آن حضرت حلال نمی شدند. خداوند در قرآن

---

[۱] عمدة القاری ج ۱۵ ص ۲۹ قالت لما ثقل رسول الله صلى الله عليه وسلم استأذن أزواجه أن يمرض في بيتي فأذن له . . . مطابقته للترجمة في قولها : (في بيتي) ، حيث أسندت البيت إلى نفسها ، ووجه ذلك أن سكنى أزواج النبي صلى الله عليه وسلم في بيوت النبي صلى الله عليه وسلم من الخصائص ، فلما استحققن النفقة لحبسهن استحققن السكنى ما بقين ، فنبه البخاري بسوق أحاديث هذا الباب وهي سبعة على أن هذه النسبة تحقق دوام استحقاق سكناهن للبيوت ما بقين .

می فرماید:

﴿ یا أَیهَا النَّبِی إِنَّا أَحْلَلْنَا لَک أَزْوَاجَک اللَّاتِی آتَیتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکتْ یمِینُک مِمَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَیک . ﴾

«ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده‌ای.»[۱]

از مطالب فوق نتیجه می گیریم که :

اولاً: ابو بکر و عمر در مکان غصبی دفن شده اند.

ثانیاً: بدون اجازه داخل خانه شدند و خدا نهی کرده است از داخل شدن در خانه آن حضرت بدون اجازه.[۲]

پنجم: آدم سوزی توسط ابوبکر

یکی دیگر از جنایاتی که ابوبکر مرتکب آن شد و آخر عمرش از آن اظهار پشیمانی می کرد، آتش زدن بنی سلیم و فجائه اسلمی است.

روایت یکم: آتش زدن بنی سلیم

«از هشام بن عروه و او از پدرش عروه بن زبیر روایت شده است که گفت: در میان سلیمیان از دین بازگشتگانی بودند، ابو بکر خالد بن ولید را بر سر ایشان فرستاد تا مردانی از آنان را در آغل های چارپایان گرد کرده و آتش در آن ها زد و همه را سوزاند. این گزارش به عمر رسید و او به سراغ ابوبکر آمد و گفت: می گذاری که مردی مردم را به گونه خدای بزرگ و گرامی شکنجه دهد؟ ابوبکر گفت: شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه ساخته، در نیام نخواهم کرد تا او خود چنین کند. سپس دستور داد تا خالد از آن سوی، روی به مسیلمه آرد.»[۳]

---

[۱] احزاب: ۵۰

[۲] نور: ۲۷ و احزاب: ۵۳

[۳] تاریخ مدینة دمشق ج ۱۶ ص ۲٤۰ ح ۱٤٦٤۲ أخبرنا أبو محمد هبة ا لله بن أحمد بن محمد وأبو المعالی ثعلب بن جعفر قالا أنا عبد الدائم بن الحسن أنا عبد الوهاب الكلابی أنا عبد الله بن عتاب الزفتی نا أحمد بن أبی الحواری نا أبو معاویة نا هشام عن أبیه قال كان فی بنی سلیم ردة فبعث إلیهم أبو بكر خالد بن الولید فجمع رجالا منهم فی الحظائر ثم أحرقها علیهم بالنار فبلغ ذلك عمر فأتى أبا بكر فقال أتدع رجلا یعذب بعذاب الله فقال أبو بكر والله لا أشیم سیفا سله الله على عدوه حتى یكون هو الذی یشیمه ثم أمره فمضى من وجهه ذلك إلى مسیلمة

این روایت را ابن عساکر با سند معتبر نقل کرده است.[۱]

روایت دوم: آتش زدن فجائه اسلمی

«مردی از سلیمیان که او را فجائه می گفتند، بر ابوبکر درآمد و به وی گفت: من مسلمانم و می خواهم به راستی با بد کیشانی که از راه ما باز گشته اند پیکار کنم؛ یاری ام کن و چارپایی به من بده. ابوبکر او را بر چارپایی نشانده و جنگ افزاری به وی داد. او بیرون شد و به جان مردم افتاده و دارایی های مسلمانان و از کیش بازگشتگان را از ایشان می گرفت و هر کس را که از دادن خودداری می کرد، گزند می رسانید و با او مردی از شریدیان بود که او را نجبه بن ابو المیثاء می گفتند. چون گزارش کارش به ابوبکر رسید، به طریفه بن حاجز نوشت: به راستی دشمن خدا فجائه با این پندار نزد من آمد که مسلمان است و از من خواست او را نیرومند سازم تا با کسانی که از اسلام باز گشته اند نبرد کند؛ من او را جنگ افزاری و هم ستوری برای سواری دادم و سپس گزارشی چون و چرا ناپذیر به من رسید که دشمن خدا به جان مردم افتاده و دارایی های مسلمانان و از کیش بازگشتگان را می گیرد و هر که با او ناسازگاری نماید می کشد؛ اینک تو با کسانی از مسلمانان که همراه داری به سوی او برو تا او را بکشی یا دستگیر کنی و به نزد من بیاوری.

طریفه بر سر او شد و چون مردم به هم پیوستند، تیراندازی هایی در میانه درگرفت و نجبه بن ابو المیثاء با تیری که به او خورد کشته گردید و چون فجائه پایداری مسلمانان را دید، به طریفه گفت: به خدا سوگند تو برای این کار سزاوارتر از من نیستی؛ تو از سوی ابوبکر فرمانروایی و من نیز از سوی او فرمانروایم! طریفه به او گفت: اگر راست می گویی، افزار جنگ را بر زمین گذار تا با هم به نزد ابوبکر شویم. او پذیرفت و با وی بیرون شد و چون به نزد ابو بکر رسیدند، وی دستور داد تا طریفه بن حاجز با او به سوی بقیع بیرون شود و در آنجا وی را با آتش سوزاند. طریفه او را به همانجا که مردم مدینه نماز می گزاردند برد و آتشی برای وی برافروخت و هیزم بسیار بر آن ریخت و سپس دست و پای او را بسته و میان آتش افکند و سوزاند.»[۲]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

هبة الله بن أحمد المقرئ: ثقة / عبد الدائم بن الحسن الهلالی: مقبول/ عبد الوهاب بن الحسن الکلابی: ثقة / عبد الله بن عتاب بن الزفتی: ثقة / أحمد بن أبی الحواری الغطفانی: ثقة / محمد بن خازم الأعمی: ثقة / هشام بن عروة الأسدی: ثقة / عروة بن الزبیر الأسدی: ثقة

[۲] قال أبو جعفر وأما ابن حمید فإنه حدثنا فی شأن الفجاءة عن سلمة عن محمد بن إسحاق عن عبدالله بن أبی بکر قال قدم علی أبی بکر رجل من بنی سلیم یقال له الفجاءة وهو إیاس بن عبدالله بن عبد یالیل بن عمیرة بن خفاف فقال لأبی بکر إنی مسلم وقد أردت جهاد من ارتد من الکفار فاحملنی وأعنی فحمله أبو بکر علی ظهر وأعطاه سلاحا فخرج یستعرض الناس المسلم والمرتد یأخذ أموالهم ویصیب من امتنع منهم ومعه رجل من بنی الشرید یقال له نجبة بن أبی المیثاء فلما بلغ أبا بکر خبره کتب إلی طریفة بن حاجز إن عدو الله الفجاءة أتانی یزعم أنه مسلم ویسألنی أن أقویه علی من ارتد عن الإسلام فحملته وسلحته ثم انتهی إلی من

این روایت را طبری در تاریخش با سند معتبر از عبدالله بن ابی بکر تابعی نقل کرده است.[۱]

یقین الخبر أن عدو الله قد استعرض الناس المسلم والمرتد یأخذ أموالهم ویقتل من خالفه منهم فسر إلیه بمن معك من المسلمین حتی تقتله أو تأخذه فتأتینی به فسار طریفة بن حاجز فلما التقی الناس کانت بینهم الرمیا بالنبل فقتل نجبة بن أبی المیثاء بسهم رمی به فلما رأی الفجاءة من المسلمین الجد قال لطریفة والله ما أنت بأولی بالأمر منی أنت أمیر لأبی بکر وأنا أمیره فقال له طریفة إن کنت صادقا فضع السلاح وانطلق معی إلی أبی بکر فخرج معه فلما قدما علیه أمر أبو بکر طریفة بن حاجز فقال اخرج به إلی هذا البقیع فحرقه فیه بالنار فخرج به طریفة إلی المصلی فأوقد له نارا فقذفه فیها فقال خفاف بن ندبة وهو خفاف بن عمیر یذکر الفجاءة فیما صنع

[۱] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۲۶۶

بررسی سند روایت:

محمد بن حمید التمیمی: وثاقتش را در ادامه ذکر می کنیم.

سلمة بن الفضل الأنصاری: صدوق / ابن إسحاق القرشی: صدوق / عبد الله بن أبی بکر الأنصاری: ثقة

توثیق محمد بن حمید الرازی

جمال الدین مِزّی در شرح حال او می نویسد:

«ابو داود ، ترمذی ، ابن ماجه و... از او روایت نقل کرده اند . عبد الله بن احمد بن حنبل گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: مادامی که محمد بن حمید زنده بود ، علم نیز در ری زنده بود . عبد الله می گوید: هنگامی که محمد بن حمید به نزد ما آمد ، پدرم در لشکر بود و هنگامی آمد که او رفته بود و دید که اصحابش درباره ی ابن حمید از او سؤال می کنند ، پس به من گفت: این ها چرا درباره ابن حمید سؤال می کنند؟ گفتم: او اینجا آمد و برای آنها احادیثی را نقل کرد که نمی شناختند . پدرم به من گفت: آیا از او حدیث نوشتی؟ گفتم: آری ، یک جلد از او حدیث نوشتم. گفت: بر من عرضه کن و من چنین کردم. پس گفت: حدیثش از ابن مبارک و جریر صحیح است ، اما حدیثش از اهل ری را خودش داناتر است.

و حافظ ابوقریش گفت: به محمد بن یحیی الذهلی گفتم: در مورد محمد بن حمید چه می گویی؟ گفت: آیا مرا نمی بینی که دارم از او حدیث نقل می کنم؟! گفت: در مجلس ابوبکر صاغانی محمد بن اسحاق بودم که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حمید . پس من گفتم: آیا از ابن حمید حدیث نقل می کنی؟ وی گفت: چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد بن حنبل و یحیی بن معین از او حدیث نقل کرده اند .

و ابوبکر بن ابی خیثمه گفته است: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی سؤال شد ، پس گفت: ثقه است و اشکالی بر وی نیست ، رازی و دانا است. و علی بن حسین بن جنید رازی گفته است: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است ، و این احادیث جعلی که نقل کرده است ، از جانب خودش نیست بلکه از جانب شیوخش است که او از آنها نقل کرده است.

و ابو العباس بن سعید گفت: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است و یحیی از او نوشته و از او روایت کرده که می گوید : او از آن ها بزرگ تر بوده است . و یحیی بن احمد بن زیاد گفته است: در نزد یحیی بن معین از محمد بن حمید یاد شد ؛ پس گفت: اشکالی به او نیست.»

تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۹۹-۱۰۲ رقم ۵۱۶۷ «روی عنه : أبو داود ، والترمذی ، وابن ماجة ... وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل : سمعت أبی یقول : لا یزال بالری علم مادام محمد بن حمید حیا. قال عبد الله : حیث قدم علینا محمد بن حمید کان أبی بالعکسر . فلما خرج قدم أبی وجعل أصحابه یسألونه عن ابن حمید ، فقال لی : ما لهؤلاء یسألونی عن ابن حمید . قلت : قدم هاهنا

روایت سوم: پشیمانی ابوبکر از آتش زدن فجائه

عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسی، با او گفت و گوی کوتاهی داشت. ابوبکر به او چنین گفت:

فحدثهم بأحاديث لا يعرفونها . قال لی : كتبت عنه ؟ قلت : نعم كتبت عنه جزءا . قال : اعرض علی ، فعرضتها عليه ، فقال : أما حديثه عن ابن المبارک وجرير فهو صحيح ، وأما حديثه عن أهل الری فهو أعلم. وقال أبو قريش محمد بن جمعة بن خلف الحافظ: قلت لمحمد بن يحيى الذهلی : ما تقول فی محمد بن حميد ؟ قال : ألا ترانی هو ذا أحدث عنه. قال : وكنت فی مجلس أبی بكر الصاغانی محمد بن إسحاق ، فقال : حدثنا محمد بن حميد. فقلت : تحدث عن ابن حميد ؟ فقال : ومالی لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ويحيى بن معين . وقال أبو بكر بن أبی خيثمة : سئل يحيى بن معين عن محمد بن حميد الرازی فقال : ثقة ليس به بأس ، رازی كيس. وقال علی بن الحسين بن الجنيد الرازی : سمعت يحيى ابن معين يقول : ابن حميد ثقة ، وهذه الاحاديث التی يحدث بها ليس هو من قبله ، إنما هو من قبل الشيوخ الذين يحدث عنهم. وقال أبو العباس بن سعيد : سمعت جعفر بن أبی عثمان الطيالسی يقول : ابن حميد ثقة ، كتب عنه يحيى وروى عنه من يقول فيه هو أكبر منهم. وقال يحيى بن أحمد بن زياد : ذكر محمد بن حميد عند يحيى بن معين فقال : ليس به بأس.»

طبق نقل ابن حجر، یحیی بن معین، ابن حمید را در حد و اندازه های ابن ابی شیبه می دانسته است؛

«فضلک رازی گفت: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی پرسیدم ، گفت: ثقه است. و از او درباره ی عثمان بن ابی شیبه نیز پرسیدم ، گفت: ثقه است . گفتم: چه کسی در نزد تو دوست داشتنی تر است ؟ ابن حمید یا عثمان ؟ گفت: هر دو ثقه ، امین و مأمون هستند.»

تهذيب التهذيب ج ۷ ص ۱۳۶«وقال فضلک الرازی سألت بن معين عن محمد بن حميد الرازی فقال ثقة وسألته عن عثمان بن أبی شيبة فقال ثقة فقلت من أحب إليک بن حميد أو عثمان فقال ثقتين امينين مأمونين.»

ابو عیسی ترمذی چندین حدیث از او نقل کرده و آن را معتبر دانسته است ؛

سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۳۷ ح ۱۷۶۲«حدثنا محمد بن حميد الرازی حدثنا ... عن أم سلمة قالت كان أحب الثياب إلی النبی القميص قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب.»

هیثمی نیز به وثاقت ابن حمید تصریح کرده است ؛

«و در إسناد بزار ، محمد بن حمید رازی وجود دارد که ثقه است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.»

مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۰ «وفی إسناد البزار محمد بن حميد الرازی وهو ثقة وفيه خلاف وبقية رجاله وثقوا.»

احمد محمد شاکر در تحقیق تفسیر طبری ، او را در چند جا توثیق کرده است :

«فإن ابن حميد – شيخ الطبری – هو: محمد بن حميد الرازی، سبق توثيقه: ۲۰۲۸، ۲۲۵۳ .»

تفسير الطبری جامع البيان ت شاکر ، ج ۳ ص ۴۸۵ ح ۲۹۱۸

«من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده‌ام تأسف می‌خورم؛ دوست داشتم که مرتکب نشده بودم؛ اما آن چیزهایی که دوست داشتم مرتکب نشده بودم: پس من دوست داشتم روزی که فجائه را آوردند، آتشش نمی زدم و می کشتمش... .»[۱]

در این روایت که دو تا از سه سندش معتبر است، ابوبکر در آخرین ساعات حیاتش از سوزاندن فجائه اسلمی اظهار پشیمانی کرده است.

سند اول: ابو عبید قاسم بن سلام متوفای ۲۲٤ هـ با سند حسن[۲]

طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت ثقه هستند، بجز علوان بن داود که منکر الحدیث معرفی شده است و ما در کتاب «مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام» به طور مفصل درباره اش صحبت کرده و وثاقتش را اثبات نموده ایم.

این روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و تحسین کرده است[۳] و همچنین سعید بن منصور، بنابر نقل سیوطی، در سنن خود نقل و تحسین کرده است.[٤]

سند دوم: محمد بن عائذ متوفای ۲۳۳ هـ با سند صحیح[٥]

---

[۱] أجل إنی لا آسی من الدنیا إلا علی ثَلاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّی تَرَكْتُهُنَّ ... أما اللاتی وددت أنی ترکتهن، فوددت أنی لم أَكُنْ كَشَفْتُ بیتَ فاطِمَةَ عن شیء، وإن کانوا قد أَغْلَقُوا علی الحرب... .

[۲] الأموال ج ۱ ص ۱۷۴-۱۷۵ ح ۳۵۳ قال حدثنی سعید بن عفیر قال حدثنی علوان بن داود مولی أبی زرعة بن عمرو بن جریر عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن أبیه عبد الرحمن قال دخلت علی أبی بکر أعوده فی مرضه الذی توفی فیه فسلمت علیه وقلت ما أری بك بأسا والحمد لله ولا تأس علی الدنیا فوالله إن علمناك إلا کنت صالحا مصلحا فقال أما إنی لا آسی علی شیء إلا علی ثلاث فعلتهم وددت أنی لم أفعلهم ... ووددت أننی یوم أتیت بالفجاءة لم أکن أحرقته وکنت قتلته ...

[۳] الأحادیث المختارة ج ۱ ص ۹۰ قال الضیاء: قلت وهذا حدیث حسن عن أبی بکر

[٤] جامع الأحادیث ج ۱۳ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۲ و ج ۱۷ ص ۴۸ رقم ۹۰۹۰ و مسند فاطمه (س) ، ص ۳۴ و ۳۵ پی دی اف / أبو عبید فی کتاب الأموال عق وخیثمة بن سلیمان الأطرابلسی فی فضائل الصحابة طب کر ص وقال إنه حدیث حسن إلا أنه لیس فیه شیء عن النبی

[٥] **بررسی سند روایت:**

محمد بن عائذ بن أحمد: ثقة / عبد الله بن وهب القرشی: ثقة ؛ طبق برنامه جوامع الکلم

ابن عائذ۱ متولد ۱۵۰ هـ و متوفای ۲۳۳ هـ و ابن وهب۲ نیز متوفای ۱۹۷ هـ بوده است؛ بنابراین به احتمال زیاد، ذهبی سند را دقیق نقل کرده و واسطه ای بین ابن عائذ و ابن وهب نبوده است که در این صورت، سند این روایت کاملا صحیح خواهد بود.

شمس الدين ذهبی پس از نقل روايت با سند اول، می گويد:

«رواه هكذا وأطول من هذا ابن وهب ، عن الليث بن سعد ، عن صالح بن كيسان ، أخرجه كذلک ابن عائذ.»

ترجمه: «اینچنین روایت کرده است و طولانی تر از این، از ابن وهب، از لیث بن سعد، از صالح بن کیسان است. اینچنین ابن عائذ روایت کرده است.»[۱]

این در حالی است که طبق روایت صحیح بخاری از ابوهریره، رسول خدا ﷺ دستور به سوزاندن دو نفر قریشی دادند؛ اما بعدا فرمودند: «من به شما دستور داده بودم که فلانی و فلانی را با آتش بسوزانید، در حالی که فقط خدا با آتش عذاب می دهد؛ پس اگر آن دو نفر را دستگیر کردید، بکشیدشان (نسوزانید).»[۲]

ششم: نصب عمر به خلافت توسط ابوبکر

ابوبکر بعد از حدود دو سال خلافت، به وسیله ی سم مسموم شد و در ایام بیماری اش عمر بن خطاب را به عنوان جانشین خودش معین کرد که با اعتراض صحابه؛ از جمله حضرت علی عليه‌السلام و طلحه مواجه شد، اما ابوبکر به سخن هیچ کس توجه نکرد و یک شخص خشن و بی رحم را بر گردن مردم سوار کرد.

این در حالی است که عامه معتقدند خلیفه بایستی از طریق شورا برگزیده شود و معتقدند که رسول خدا ﷺ جانشینی برای خودشان معین نکردند؛ چون می خواستند از طریق شورای مردمی انتخاب شود؛ بنابراین در این عملکرد، با سنت نبوی نیز مخالفت شد.

روایت اول:

بخاری در صحیحش روایت کرده است که:

«به عمر گفته شد: آیا نمی‌خواهی خلیفه معین کنی؟ گفت: اگر خلیفه معین کنم، ابو بکر که بهتر از من بود

---

۱. ابن عائذ (233 - 150هـ = ۷۶۷ - ۸۴۷ م) محمد بن عائذ بن أحمد القُرَشی الدمشقی: كاتب، من حفاظ الحديث. كان ثقة...

الأعلام للزركلی، ج ۶ ص ۱۷۹ بر مبنای سایت شامله

۲. ابن وَهْب (197 - 125هـ = ۷۴۳ - ۸۱۳ م) عبد الله بن وهب بن مسلم الفهری بالولاء، المصری، أبو محمد: فقيه من الأئمة. من أصحاب الإمام مالك...

الأعلام للزركلی، ج ۴ ص ۱۴۴ بر مبنای سایت شامله

[۱] تاريخ الإسلام ج ۳ ص ۱۱۸

[۲] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۰۷۹ ح ۲۷۹۵ عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعث وقال لنا إن لقيتم فلانا وفلانا لرجلين من قريش سماهما فحرقوهما بالنار قال ثم أتيناه نودعه حين أردنا الخروج فقال إني كنت أمرتكم أن تحرقوا فلانا وفلانا بالنار وإن النار لا يعذب بها إلا الله فإن أخذتموهما فاقتلوهما

نیز خلیفه معین کرد و اگر آن را ترک کنم (خلیفه معین نکنم)، رسول خدا صلی الله علیه وآله که بهتر از من بود نیز آن را ترک کرد (؟!).»[۱]

اما اینکه عمر ادعا کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله جانشینی معین نکردند، دلیلش این است که طبق روایات شیعه، ابوبکر بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله حدیثی جعل کرد با این مضمون که خلافت و نبوت در اهل بیت جمع نمی شود و گروهی از صحابه؛ یعنی همان همپیمانان صحیفه ی ملعونه، این حدیث را تأیید کردند و شهادت دادند که خودشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را شنیده اند و بدینوسیله بود که نصوص نصب امیرالمومنین علیه السلام منسوخ اعلام شد و به فراموشی سپرده شد.

روایت دوم:

ابو الولید ازرقی (متوفای ۲۵۰ هـ) از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت:

«مردی از مهاجرین بر ابوبکر وارد شد، در حالی که او بیمار بود؛ پس گفت: عمر را بر ما خلیفه کردی، در حالی که او الان که بر ما سلطنت ندارد بر ما ستم می کند؛ پس اگر پادشاه ما شود ستمگرتر خواهد بود؛ پس چه جوابی به خدا خواهی داد هنگامی که او را ملاقات کنی؟

ابوبکر گفت: مرا بنشانید و چنین کردند؛ پس گفت: آیا من را از خدا می ترسانی ؟! پس من زمانی که او را ملاقات کنم، می گویم: بهترین اهلت را برای آن ها خلیفه کردم.»[۲]

این روایت را ابن حجر عسقلانی نقل کرده و همه ی رجالش را ثقه داسته است.[۳]

روایت سوم:

«زبید بن حارث گوید: ابوبکر در آن هنگام که در آستانه ی مرگ بود، به سوی عمر فرستاد تا خلیفه اش کند. پس مردم گفتند: بر ما شخصی تند خو و غلیظ القلب را خلیفه می کنی؟ در حالی که اگر او را ولی خودمان

---

[۱] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۶۳۸ ح ۶۷۹۲ حدثنا محمد بن یوسف أخبرنا سفیان عن هشام بن عروة عن أبیه عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قیل لعمر ألا تستخلف قال إن أستخلف فقد استخلف من هو خیر منی أبو بکر وإن أترك فقد ترك من هو خیر منی رسول الله صلی الله علیه وسلم

[۲] أخبار مكة للأزرقی ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۳ حدثنا أبو الولید حدثنا ابن أبی عمر حدثنا عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهری عن القاسم بن محمد عن أسماء ابنة عمیس قالت دخل رجل من المهاجرین علی أبی بکر الصدیق رضی الله عنه وهو شاك فقال استخلفت علینا عمر وقد عتا علینا ولا سلطان له فلو قد ملكنا كان أعتی فكیف تقول لله سبحانه إذا لقیته فقال أبو بکر أجلسونی فأجلسوه فقال هل تفرقنی إلا بالله عز وجل فإنی أقول إذا لقیته استخلفت علیهم خیر أهلك

[۳] المطالب العالیة ج ۱۵ ص ۷۵۷ ح ۳۸۸۹ قال ابن حجر العسقلانی : رجاله ثقات

قرار دهیم، تند خوتر و غلیظ القلب تر خواهد شد. پس به پروردگارت چه خواهی گفت هنگامی که او را ملاقات کنی، در حالی که عمر را بر ما خلیفه کرده ای؟ ابوبکر گفت: آیا مرا از پروردگارم می ترسانید؟ می گویم: خداوندا، بر آن ها بهترین خلقت را خلیفه کردم.»[۱]

این روایت را ابن ابی شیبه با سند صحیح مرسل نقل کرده است.[۲]

روایت چهارم:

«عایشه گوید: هنگامی که ابوبکر در آستانه ی مرگ قرار گرفت، عمر را جانشین خودش قرار داد؛ پس علی ﷺ و طلحه بر او وارد شدند و گفتند: چه کسی را خلیفه کردی؟ گفت: عمر را. گفتند: به پروردگارت چه خواهی گفت؟ گفت: آیا مرا از خدا می ترسانید ؟! من به خدا و عمر از شما داناتر هستم؛ می گویم: بر آن ها بهترین اهلت را خلیفه کردم.»[۳]

این روایت را ابن سعد با سند معتبر نقل کرده است.[٤]

روایت پنجم:

«ابوبکر گفت: من می ترسیدم که [مرگ] خودم را جلو بیندازم قبل از این که خلافت را به شما واگذار کنم؛ بنابراین من عمر بن خطاب را بر شما امیر قرار می دهم؛ پس از او بشنوید و اطاعتش کنید. راوی گوید: شخصی از قوم مخالفت کرد و به ابوبکر گفت: به پروردگارت چه جوابی خواهی داد هنگامی که ملاقاتش کنی، در حالی که از تندخویی و شدت عمر به خوبی آگاهی. گفت: آیا مرا از پروردگارم می ترسانی؟ به ایشان می گویم: خداوندا، بر آنها بهترین اهلت را امیر کردم.»[٥]

---

[۱] مصنف ابن أبی شیبة ج ۷ ص ۴۳۴ ح ۳۷۰۵۶ حدثنا وکیع وبن إدریس عن إسماعیل بن أبی خالد عن زبید بن الحارث أن أبا بکر حین حضره الموت أرسل إلی عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا ولو قد ولینا کان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال أبو بکر أبربی تخوفوننی أقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقك

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

وکیع بن الجراح : ثقة / إسماعیل بن أبی خالد البجلی : ثقة / زبید بن الحارث : ثقة

[۳] الطبقات الکبری ج ۳ ص ۲۷۴ أخبرنا الضحاك بن مخلد أبو عاصم النبیل قال أخبرنا عبید الله بن أبی زیاد عن یوسف بن ماهك عن عائشة قالت لما حضرت أبا بکر الوفاة استخلف عمر فدخل علیه علی وطلحة فقالا من استخلفت قال عمر قالا فماذا أنت قائل لربك قال أبالله تفرقانی لأنا أعلم بالله وبعمر منکما أقول استخلفت علیهم خیر أهلك

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

الضحاك بن مخلد النبیل: ثقة / عبید الله بن أبی زیاد القداح : مقبول / یوسف بن ماهك الفارسی: ثقة / عایشه: صحابی

[٥] تثبیت الإمامة وترتیب الخلافة ج ۱ ص ۶۴ حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن ، ثنا بشر بن موسی ، ثنا خلاد بن یحیی ، ثنا هارون بن أبی إبراهیم ، عن عبد الله بن عبید یعنی ابن عمیر ، قال : قال أبو بکر رضی الله عنه : إنی کنت أخاف أن أفوتکم بنفسی

این روایت را حافظ ابو نعیم اصفهانی با سند حسن مرسل نقل کرده است.[۱]

روایت ششم:

«از زید بن اسلم از پدرش روایت شده است که گفت: عثمان، پیمان نامه خلیفه بعد از ابو بکر را می نوشت؛ پس ابو بکر به او دستور داد که نام کسی را ننویسد و جای اسم را خالی بگذارد. سپس ابو بکر بیهوش شد و عثمان نامه را برداشت و در آن نام عمر را نوشت؛ پس وقتی که ابو بکر به هوش آمد، گفت: پیمان نامه را به من نشان بده. پس در آن نام عمر را دید !! گفت: چه کسی این را نوشته است؟ عثمان پاسخ داد: من. ابو بکر گفت: خدا تو را ببخشاید و جزای خیر دهد. قسم به خدا که اگر خودت را نیز می نوشتی سزاوار بودی.»[۲]

طبق نقل سیوطی و متقی هندی، ابن کثیر دمشقی سند این روایت را صحیح دانسته است. [۳]

روایت هفتم:

«ابی السفر گوید: ابوبکر از جایگاهش خود را آشکار کرد، در حالیکه اسماء بنت عمیس با دستهای خود، که منقوش به حنا بود، او را گرفته بود (یعنی ابوبکر در حالت ضعف و مرض وفات بود و اسماء عصای او شد) و ابوبکر خطاب به حاضرین گفت: آیا راضی میشوید که برایتان خلیفه بعدی را انتخاب کنم؟ به خدا قسم که من از خواهش نفس چنین نکردم و نه از بستگان خود شخصی را انتخاب نمودم و من بدرستی که عمر را برای خلافت بر شما انتخاب نمودم؛ پس، از او بشنوید و اطاعت امرش را کنید. حاضرین گفتند: می شنویم و اطاعت می کنیم.»[٤]

قبل أن أعهد إليكم ، وإنى أمرت عليكم عمر بن الخطاب رضى الله عنه فاسمعوا له وأطيعوا قال : فتخلف رجل من القوم قال : ما تقول لربك إذا لقيته وأنت تعلم من فظاظته وغلظته ما تعلم ؟ قال : بربى تخوفنى أقول له : اللهم أمرت عليهم خير أهلك

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

محمد بن أحمد الصواف: ثقة / بشر بن موسى الأسدى: ثقة / خلاد بن يحيى السلمى: صدوق حسن الحديث / هارون بن إبراهيم البربرى: ثقة / عبد الله بن عبيد الليثى: ثقة

[۲] جزء ابن عرفة ، ص ۶۲ ح ۳۷ سایت شامله و اعتقاد أهل السنة (لالكائى) ج ۷ ص ۱۳۲۴ ح ۲۵۲۱ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَرَفَةَ حَدَّثَنَا شَبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ الْفَزَارِى، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِى سَلَمَةَ الْمَاجُشُونُ، عَنْ زَيدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَتَبَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَهْدَ الْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِ أَبِى بَكْرٍ رَضِى اللَّهُ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ أَنْ لَا يسَمِّى أَحَدًا، وَتَرَكَ اسْمَ الرَّجُلِ، قَالَ: فَأُغْمِى عَلَى أَبِى بَكْرٍ إِغْمَاءَةً، فَأَخَذَ رَضِى اللَّهُ عَنْهُ الْعَهْدَ فَكَتَبَ فِيهِ اسْمَ عُمَرَ، قَالَ: فَأَفَاقَ أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: فَقَالَ: «أَرِنَا الْعَهْدَ» قَالَ: فَإِذَا فِيهِ اسْمُ عُمَرَ، فَقَالَ: «مَنْ كَتَبَ هَذَا» فَقَالَ عُثْمَانُ: أَنَا، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللَّهُ، وَجَزَاكَ الْخَيرَ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَتَبْتَ نَفْسَكَ لَكُنْتَ لِذَلِكَ أَهْلًا»

[۳] جامع الأحاديث ج ۱۳ ص ۱۲۱ و كنز العمال ج ۵ ص ۲۷۱ ح ۱۴۱۸۲ قال ابن كثير إسناده صحيح

[٤] السنة للخلال ج ۱ ص ۲۷۶ أخبرنا محمد قال ثنا وكيع عن يونس بن أبى إسحاق عن أبى السفر أن أبا بكر أشرف من كنيف أو رفيف وأسماء بنت عميس هى ممسكته وهى موشومة اليدين أترضون بمن استخلف عليكم فوالله ما ألوت ولا تلوت ولا ألوت عن جهد رأى ولا وليت ذا قرابه استخلفت عليكم عمر بن الخطاب فاسمعوا له وأطيعوا قالوا سمعنا وأطعنا

این روایت را ابوبکر خلال با سند حسن مرسل نقل کرده است.[۱]

روایت هشتم:

ابو جعفر المصیصی معروف به لوین (متوفای ۲٤٥ هـ) و ابن شبه النمیری (متوفای ۲٦۲ هـ) با سند صحیح از قیس بن ابی حازم روایت کرده اند که گفت:

«عمر [از نزد ابوبکر] خارج شد و به نزد ما آمد و همراهش شدید، غلام ابوبکر، بود که در دستش نوشته ای بود و مردم نشسته بودند، پس گفت: ای مردم، سخن خلیفه ی رسول خدا (ابوبکر) را بشنوید که گفت: من برای شما به جانشینی عمر راضی شدم؛ پس با او بیعت کنید.»[۲]

سند این روایت را مسعد بن عبد الحمید السعدنی[۳] و عبدالله الدویش[٤] تصحیح کرده اند.

قریب به مضمون همین روایت را ابن ابی شیبه از قیس نقل کرده و محقق کتاب، دکتر الشثری سندش را تصحیح کرده است.[٥]

اعتراف ابن تیمیه

ابن تیمیه می نویسد:

«طلحه و غیر او در مورد ولایت عمر انتقاد کردند، آن هنگام که ابوبکر او را جانشینش کرد ... با ابوبکر در مورد ولایت عمر صحبت کردند و به او گفتند: به پروردگارت چه خواهی گفت، در حالی که بر ما فردی تند خو را ولی کردی؟ پس ابوبکر گفت: آیا مرا از خدا می ترسانید؟! می گویم: بر آن ها بهترین اهلت را ولی کردم.»[٦]

کثرت مخالفین خلافت عمر

محمد بن مفلح مقدسی نقل می کند که تعداد مخالفین تعیین عمر به خلافت، بیش از موافقین بودند:

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

أحمد بن محمد البغدادی: ثقة / محمد بن أبان البلخی : ثقة / وکیع بن الجراح الرؤاسی : ثقة / یونس بن أبی إسحاق السبیعی: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن أبی السفر الهمدانی: ثقة

[۲] عن قیس بن أبی حازم قال خرج علینا عمر رضی الله عنه ومعه شدید مولی أبی بکر رضی الله عنه ومعه جریدة یجلس بها الناس فقال یا أیها الناس اسمعوا قول خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال إنی قد رضیت لکم عمر فبایعوه

[۳] حدیث المصیصی لوین ج ۱ ص ٦٥-٦٦ ح ٥٠ قال مسعد بن عبد الحمید السعدنی: إسناده صحیح

[٤] أخبار المدینة، ج ۲ ص ۲۳٥ پی دی اف / قال عبد الله الدویش: رواه ابن جریر فی تاریخه وإسناده صحیح

[٥] المصنف ت الشثری، ج ۲۱ ص ۱٥۲ ح ۳۹۸٤۰ پی دی اف

[٦] منهاج السنة النبویة ج ٦ ص ۱٥٥ وتکلم طلحة وغیره فی ولایة عمر لما استخلفه أبو بکر ... وقد تکلموا مع الصدیق فی ولایة عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد ولیت علینا فظا غلیظا فقال أبالله تخوفونی أقول ولیت علیهم خیر أهلك

«هنگامی که ابوبکر، عمر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد، از معیقیب دوسی سؤال کردند: مردم درباره انتخاب عمر چه نظری داشتند؟ گفت: گروهی راضی و گروهی ناراضی بودند. سؤال کردند: آن ها که ناراضی بودند بیشتر بودند، یا آن ها که راضی بودند؟ جواب داد: بلکه آن ها که ناراضی بودند.»[۱]

هفتم: عذاب بودن عمر بر اصحاب

مسلم در صحیحش از ابو برده روایت کرده است که گفت:

«ابوموسی اشعری نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: السلام علیکم، من عبدالله بن قیس هستم. عمر به او اجازه نداد. ابوموسی دوباره گفت: السلام علیکم، من ابوموسی هستم؛ السلام علیکم من اشعری هستم. سپس برگشت. عمر گفت: او را برگردانید، او را برگردانید. ابو موسی آمد. عمر گفت: ای ابوموسی! چرا برگشتی؟ ما مشغول بودیم. ابوموسی گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «اجازه خواستن، سه بار است؛ اگر به تو اجازه دادند که خوب است؛ در غیر این صورت، برگرد.» عمر گفت: یا برای این گفته‌ات گواه می‌آوری یا با تو چنین و چنان خواهم کرد. ابوموسی با شنیدن این سخنان رفت.

عمر گفت: اگر گواهی پیدا کند، هنگام نماز عشا او را کنار منبر می‌بینید. و اگر گواهی پیدا نکند، او را نمی‌بینید. چون نماز عشا فرا رسید، او را دیدند. عمر گفت: ای ابوموسی، چه می‌گویی؟ آیا گواهی یافتی؟ ابوموسی گفت: بلی، ابی بن کعب. عمر گفت: فرد عادلی است. ای ابوطفیل (کنیه‌ی ابی بن کعب)، ابو موسی چه می‌گوید؟ ابی بن کعب گفت: ای فرزند خطاب! شنیدم که رسول الله ﷺ این سخن را ایراد فرمود؛ پس برای یاران رسول الله ﷺ عذاب نباش. عمر گفت: سبحان الله، چیزی شنیدم؛ لذا دوست داشتم تا مطمئن شوم.»[۲]

---

[۱] الآداب الشرعية ج ۱ ص ۷۱ لما استخلف أبو بكر عمر رضى الله عنهما قال لمعيقيب الدوسى ما يقول الناس فى استخلاف عمر قال كرهه قوم ورضيه قوم آخرون قال فالذين كرهوه أكثر أم الذين رضوه قال بل الذين كرهوه

[۲] صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۶۹۶ ح ۲۱۵۴ عن أبى موسى الأشعرى قال جاء أبو موسى إلى عمر بن الخطاب فقال السلام عليكم هذا عبد الله بن قيس فلم يأذن له فقال السلام عليكم هذا أبو موسى السلام عليكم هذا الأشعرى ثم انصرف فقال ردوا على ردوا على فجاء فقال يا أبا موسى ما ردك كنا فى شغل قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستئذان ثلاث فإن أذن لك وإلا فارجع قال لتأتينى على هذا ببينة وإلا فعلت وفعلت فذهب أبو موسى قال عمر إن وجد بينة تجدوه عند المنبر عشية وإن لم يجد بينة فلم تجدوه فلما أن جاء بالعشى وجدوه قال يا أبا موسى ما تقول أقد وجدت قال نعم أبى بن كعب قال عدل قال يا أبا الطفيل ما يقول هذا قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك يا بن الخطاب فلا تكونن عذابا على أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سبحان الله إنما سمعت شيئا فأحببت أن أتثبت

هشتم: تعطیل حد بر مغیرهٔ بن شعبه توسط عمر

مغیرة بن شعبه مرتکب زنا شد که داستان آن به اختصار چنین است:

مغیرة بن شعبه با زنی از قبیله قیس به نام اُمّ جمیل دختر عمرو زنا کرد و ابوبکره، نافع بن حارث و شبل بن معبد در تأیید ارتکاب این زنا علیه مغیره شهادت دادند.

هنگامی که شاهد چهارم یعنی زیاد بن سمیه ـ یا زیاد بن أبیه ـ برای ادای شهادت حاضر شد، عمر بن خطّاب به او فهماند که به گونه ای غیر صریح و در لفّافه شهادت دهد تا مبادا مغیره در اثر مجازات، خوار گردد. آنگاه عمر درباره مشاهدات زیاد از وی پرسید: آیا دیدی که مغیره داخل و خارج می کرد همان گونه که میل را در سرمه دان، داخل و خارج می کنند؟ زیاد گفت: نه. عمر گفت: اللّه اکبر، ای مغیره! برخیز و شهود را حد بزن. در این هنگام، مغیره برخاست و هر سه شاهد را حد زد.

بخاری در صحیحش این داستان را به اختصار چنین نقل کرده است:

«باب شهادت قذف کننده، دزد و زنا کار و فرمایش خداوند که: «و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که توبه کنند ...» و عمر، ابابکره، شبل بن معبد و نافع را به خاطر قذف مغیره شلاق زد؛ سپس آنها را توبه داد و گفت: هرکس توبه کند، شهادتش پذیرفته میشود.»[۱]

محمد ناصر الدین ألبانی روایات این قضیه را نقل و تصحیح کرده است:

« روایت "عمر هنگامی که نزدش ابوبکره، نافع و شبل بن معبد بر زنا کردن مغیره بن شعبه شهادت دادند، بر آن ها حد قذف جاری کرد، هنگامی که شاهد چهارم که زیاد بود تخلف کرد و شهادت نداد" صحیح است.

طحاوی از طریق سری بن یحیی از عبد الکریم بن رشید از ابی عثمان النهدی روایت کرده است که گفت: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و بر زنای مغیره بن شعبه شهادت داد، پس رنگ عمر تغییر کرد، سپس دیگری آمد و شهادت داد، پس رنگ عمر تغییر کرد، سپس دیگری آمد و شهادت داد، پس رنگ عمر تغییر کرد تا اینکه دانستیم که مغیره زنا کرده است، ولی عمر انکار کرد و دیگری آمد، در حالی که دستانش را حرکت می داد، پس عمر گفت: نزد تو چیست ای پوست عقاب؟! و ابو عثمان فریادی زد همانند فریاد عمر؛ پس هراسان شدم که بیهوش شوم. گفت: کار زشتی دیدم! عمر گفت: سپاس خدایی را که شیطان را به وسیله ی امت محمد ﷺ

---

[۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۹۳۶ بعد از ح ۲۵۰۴ باب شهادة القاذف والسارق والزانی وقول الله تعالی (ولا تقبلوا لهم شهادة أبدا وأولئك هم الفاسقون إلا الذین تابوا) وجلد عمر أبا بكرة وشبل بن معبد ونافعا بقذف المغیرة ثم استتابهم وقال من تاب قبلت شهادته

شاد نکرد؛ پس دستور داد آن سه نفر را شلاق زدند. می گویم: اسنادش صحیح است و رجالش ثقه هستند بجز ابن رشید که صدوق است و حدیثش تبعیت می شود.

ابن ابی شیبه نیز با سندش از ابی عثمان روایت کرده است که گفت: هنگامی که ابوبکره و دو همراهش بر زنای مغیره شهادت دادند، زیاد آمد، پس عمر به او گفت: مردی هرگز شهادت نمی دهد بجز به حق، اگر خدا بخواهد. گفت: به نفس نفس افتادن و مجلس بدی را دیدم. پس عمر گفت: آیا دیدی سرمه در سرمه دان داخل شود؟ گفت: نه. پس عمر دستور داد آن ها را شلاق زدند.

می گویم: و این سندی صحیح بر شرط شیخین است.

و برای آن طرق دیگری وجود دارد که از جمله ی آن ها روایتی از قسامه بن زهیر است که گفت: چون که حال ابوبکره و مغیره همانگونه که بود -و داستان را ذکر کرد- گفت: پس شهود را فراخواند، پس ابوبکره ، شبل بن معبد و ابو عبد الله نافع شهادت دادند. پس عمر در هنگام شهادت دادن این سه نفر گفت: حالش بر عمر سخت شد. پس هنگامی که زیاد آمد، گفت: اگر خدا بخواهد بجز به حق شهادت نمی دهی. زیاد گفت: اما زنا، پس به آن شهادت نمی دهم، ولی کار زشتی دیدم. عمر گفت: الله اکبر، آن ها (سه شاهد) را حد قذف بزنید. پس شلاقشان زدند. راوی گوید: ابوبکره بعد از اینکه حد بر او جاری شد، گفت: شهادت می دهم که او (مغیره) زنا کرد. عمر فهمید که باید برگردد و شلاقش بزند (دوباره حد قذف بر او جاری کند)؛ پس علی ﷺ او را بازداشت و گفت: اگر او را شلاق میزنی، پس رفیقت (مغیره) را سنگسار کن. پس رهایش کرد و شلاقش نزد.

این روایت را ابن ابی شیبه نقل کرده و بیهقی نیز از او نقل کرده است. می گویم: و اسنادش صحیح است.

سپس [ابن ابی شیبه] از طریق عیینه بن عبد الرحمن از پدرش از ابی بکره داستان مغیره را نقل کرده است که گفت: پس به نزد عمر رفتیم. ابوبکره، نافع و شبل بن معبد شهادت دادند. پس هنگامی که زیاد را فرا خواند، او گفت: کار ناپسندی دیدم. پس عمر تکبیر گفت و ابی بکره و همراهش را خواست و آن ها را زد. راوی گوید: ابوبکره بعد از حد خوردنش گفت: به خدا قسم من راست می گویم و او آنچه به آن شهادت داده بودم را انجام داد. پس آن ها قصد زدنش را کردند. پس علی ﷺ فرمود: اگر این (ابوبکره) را بزنی، پس این (مغیره) را سنگسار کن. و اسنادش نیز صحیح است.

سپس ابن ابی شیبه با سند معلق از علی بن زید از عبد الرحمن بن ابی بکره نقل کرده است که ابا بکره و ... پس داستان را به همان نحو ذکر کرد و در اخرش چنین بود: پس علی ﷺ فرمود: اگر شهادت ابوبکره،

شهادت دو مرد محسوب می شود، پس رفیقت (مغیره) را سنگسار کن و الا شلاقش زدی. یعنی با تکرار قذف، دوباره شلاق زده نمی شود.»[۱]

جالب اینکه طبق نقل ابن شبه نمیری و ابن سعد با سند صحیح[۲] از ابن سیرین تابعی، همین خلیفه با دریافت نامه ای از فردی نامعلوم که مشتمل بر چند بیت شعر درباره ی تجاوز جوانی به نام جعده به زنان جوان بود، بلافاصله او را دستگیر کرده و مجازاتش کرد!

---

[۱] إرواء الغليل للألبانى ، ج ۸ ص ۲۸-۳۰ ح ۲۳۶۱ سایت شامله / (أثر " أن عمر رضى الله عنه لما شهد عنده أبو بكرة ، ونافع وشبل بن معبد ، على المغيرة بن شعبة بالزنى حدهم حد القذف ، لما تخلف الرابع زياد فلم يشهد " . صحيح .

أخرجه الطحاوى (۲ / ۲۸۶ - ۲۸۷) من طريق السرى بن يحيى قال : ثنا عبد الكريم بن رشيد عن أبى عثمان النهدى قال : " جاء رجل إلى عمر بن الخطاب ، رضى الله عنه فشهد على المغيرة بن شعبة فتغير لون عمر ، ثم جاء آخر . فشهد فتغير لون عمر ، ثم جاء آخر فشهد ، فتغير لون عمر ، حتى عرفنا ذلك فيه ، وأنكر لذلك ، وجاء آخر يحرك بيديه ، فقال : ما عندك يا سلخ العقاب ، وصاح أبو عثمان صيحة تشبهها صيحة عمر ، حتى كربت أن يغشى على ، قال : رأيت أمرا قبيحا ، قال الحمد لله الذى لم يشمت الشيطان بأمة محمد (صلى الله عليه وسلم) ، فأمر بأولئك النفر فجلدوا " . قلت : وإسناده صحيح ، ورجاله ثقات غير ابن رشيد وهو صدوق . وقد توبع ،

فقال ابن أبى شيبة (۱۱ / ۸۵ / ۱) : نا ابن علية عن التيمى عن أبى عثمان قال : " لما شهد أبو بكرة وصاحباه على المغيرة جاء زياد ، فقال له عمر : رجل لن يشهد إن شاء الله إلا بحق ، قال : رأيت انبهارا ، ومجلسا سيئا ، فقال عمر : هل رأيت المرود دخل المكحلة ؟ قال : لا ، قال : فأمر بهم فجلدوا " . قلت : وهذا إسناد صحيح على شرط الشيخين.

وله طرق أخرى ، منها عن قسامة بن زهير قال : " لما كان من شأن أبى بكرة والمغيرة الذى كان - وذكر الحديث - قال : فدعا الشهود ، فشهد أبو بكرة ، وشبل بن معبد ، وأبو عبد الله نافع ، فقال عمر حين شهد هؤلاء الثلاثة : شق على عمر شأنه ، فلما قدم زياد قال : إن تشهد إن شاء الله إلا بحق ، قال زياد : أما الزنا فلا أشهد به ، ولكن قد رأيت أمرا قبيحا ، قال عمر : الله أكبر ، حدوهم ، فجلدوهم ، قال : فقال أبو بكرة بعدما ضربه : أشهد أنه زان ، فهم عمر رضى الله عنه أن يعيد عليه الجلد ، فنهاه على رضى الله عنه وقال : إن جلدته فارجم صاحبك ، فتركه ولم يجلده " . أخرجه ابن أبى شيبة وعنه البيهقى (۸ / ۳۳۴ - ۳۳۵) . قلت : وإسناده صحيح .

ثم أخرج من طريق عيينة بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبى بكرة ، فذكر قصة المغيرة قال : " فقدمنا على عمر رضى الله عنه ، فشهد أبو بكرة ونافع ، وشبل بن معبد ، فلما دعا زيادا قال : رأيت منكرا ، فكبر عمر رضى الله عنه ودعا بأبى بكرة ، وصاحبيه ، فضربهم ، قال : فقال أبو بكرة يعنى بعدما حده : والله إنى لصادق ، وهو فعل ما شهد به ، فهم بضربه ، فقال على : لئن ضربت هذا فارجم هذا " . وإسناده صحيح أيضا . وعيينة بن عبد الرحمن هو ابن جوشن الغطفانى وهو ثقة كأبيه .

ثم ذكره معلقا عن على بن زيد عن عبد الرحمن بن أبى بكرة أن أبا بكرة و . . . فذكره نحوه وفى آخره : " فقال على : إن كانت شهادة أبى بكرة شهادة رجلين فارجم صاحبك وإلا فقد جلدتموه . يعنى لا يجلد ثانيا بإعادته القذف " .

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

الضحاك بن مخلد النبيل: ثقة / عبد الله بن عون المزنى: ثقة / محمد بن سيرين الأنصارى: ثقة

«پیکی نزد عمر آمد و ترکش خود را سرازیر کرد و صحیفه ای در آورد و به عمر داد. عمر آن را گرفت و به قرائت آن مشغول شد. این صحیفه مشتمل بر چند بیت شعر بود که از تجاوز مردی به نام جعده از قبیله سلیم نسبت به زنان جوانی از قبایل عرب که آنها را نزد خود نگاه داشته بود تا بتواند از آنها کام بگیرد حکایت می کرد. وقتی عمر آن مکتوب را خواند، گفت: جعده را بیاورید. و چون آمد، دستور داد او را در بند کنند، سپس صد تازیانه بزنند. آنگاه امر کرد مواظب باشند تا وی بر زنی که شوهرش در خانه نیست سر نزند.»[۱]

می گویم: علتی برای جاری ساختن حد به استناد این اشعار وجود نداشت؛ زیرا نه گوینده آن معلوم بود و نه فرستنده آن. به علاوه چیزی جز سختگیری خلیفه درباره جعده که نسبت به زنان جوان قبایل بنی سعد بن بکر، اسلم، جهینه و غفار از حد گذرانده بود، در بر نداشت.

در این اشعار می گوید: جعده آنها را می خواست و باز داشت می کرد تا بتواند از آنها کام بگیرد و به مرور که نزد وی می مانند حجب و حیاشان فرو ریزد. این مضمون اشعار است که به جعده نسبت داده شده است، و شرعاً هم ثابت نشده است. تازه اگر هم شرعاً ثابت شود، مجرد آن نوشته و شعر، موجب حد نمی گردد. بله باید او را زیر نظر گرفت و تعزیر کرد.

شاید خلیفه خواسته بود چنین کند؛ ولی این کجا و عملی که در برابر زنای مغیره بن شعبه نشان داد کجا؟

نهم: شلاق زدن های بیجای عمر

تازیانه، بارزترین نماد حکومت عمر بن خطاب بود که از دیر باز تنها وسیله ارتباطی عمر با مردم به شمار میرفت.

محمد صویانی آنگاه که از روحیات عمر در ایام جاهلیت صحبت می کند، چنین می گوید:

---

[۱] أخبار المدینة ج ۱ ص ٤٠٣-۴۰۴ ح ۱۲۹۵ حدثنا أبو عاصم قال أنبأنا ابن عون عن محمد قال قدم علی عمر رضی الله عنه رجل من بعض تلك الفروع فنثر كنانته فإذا صحیفة فیها ألا أبلغ أبا حفص رسولا فدی لك من أخی ثقة إزاری فما قلص وجدن معقلات قفا سلع بمختلف البحار قلائص من بنی سعد بن بكر وأسلم أو جهینة أو غفار یعقلهن جعدة من سلیم معیدا یبتغی سقط العذار قلائصنا هداك الله إنا شغلنا عنهم زمن الحصار قال فقال ادعوا إلی جعدة بن سلیم فدعوا به فجلده مائة معقولا ونهاه أن یدخل علی امرأة مغیبة

«(در ایام جاهلیت) طناب و شلاق، این بود ابزار گفتگویی که عمر آن را خوب می دانست و به وفور به کار می برد.»[۱]

این تازیانه عمری، نه ملتزم به شرع بود و نه مقیّد به عقل. تازیانه ای که بی دلیل و بی رحمانه بر تن هر کسی می نشست و همیشه نیز برای شلاق زدن به مردم بهانه ای تازه داشت که تعدادی از روایاتش به طور پراکنده در همین کتاب آمده است و ما به همان مقدار اکتفا می کنیم.

دهم: تقسیم نامساوی بیت المال توسط عمر

احمد بن حنبل در مسندش با سند صحیح[۲] از ناشزه بن سمی یزنی روایت کرده است که گفت:

از عمر بن خطاب در روز جابیه که برای مردم سخنرانی می نمود شنیدم که گفت: «خداوند عزّوجل مرا نگهبان و تقسیم کننده این مال گردانیده است. بعد از آن گفت: بلکه خداوند آن را تقسیم میکند، و من از اهل پیامبر ﷺ و از شریفترین آنها شروع میکنم.

[راوی می گوید:] عمر به زنان پیامبر ﷺ ده هزار مقرّر نمود مگر برای جویریه، صفیه و میمونه. آنگاه عایشه گفت: پیامبر خدا ﷺ در میان ما مساوات می نمود؛ لذا عمر در میانشان مساوات نمود.

بعد از آن گفت: من از یارانم، مهاجرین اوایل شروع میکنم؛ چون ما به ظلم و تعدی از دیار خویش بیرون رانده شدیم، [و در میان آنان] از شریف تر آن، و برای اهل بدر آنها پنج هزار تعیین نمود، و برای کسی از انصار که در بدر شرکت نموده بود چهار هزار مقرّر کرد، و برای کسی که در احد شرکت نموده بود سه هزار تعیین نمود و گفت: کسی که به هجرت سبقت نمود، معاش نیز برای وی پیش دستی می نماید، و کسی که در هجرت سهل انگاری نمود، معاش نیز برایش کندی می نماید، و هیچکس جز خوابگاه شتر خود را ملامت نکند.»[۳]

---

[۱] السيرة النبوية كما جاءت فى الأحاديث الصحيحة، ج ۱ ص ۱۱۷ سایت شامله / حبال وسياط هى أدوات الحوار التى كان يجيدها عمر ويكثر من حملها

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۲۵ ص ۲۴۵-۲۴۶ ح ۱۵۹۰۵ قال شعيب الأرنؤوط : هذا الأثر رجاله ثقات

[۳] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا علي بن إسحاق ثنا عبد الله يعني بن مبارك قال أنا سعيد بن يزيد وهو أبو شجاع قال سمعت الحرث بن يزيد الحضرمي يحدث عن علي بن رباح عن باشره بن سمي اليزني قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول في يوم الجابية وهو يخطب الناس إن الله عز وجل جعلني خازنا لهذا المال وقاسمه له ثم قال بل الله يقسمه وأنا بادئ بأهل النبي صلى الله عليه وسلم ثم أشرفهم ففرض لأزواج النبي صلى الله عليه وسلم عشرة آلاف الا جويرية وصفية وميمونة فقالت عائشة إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعدل بيننا فعدل بينهن عمر ثم قال إني بادئ بأصحابي المهاجرين الأولين فأنا أخرجنا من

ابن ابی شیبه نیز با سند معتبر[۱] از انس بن مالک و سعید بن مسیب روایت کرده است که:

« عمربن خطاب برای مهـاجرین پنج هزار مقرّر نمود، و برای انصار چهار هزار، و برای فرزندان مهاجرین که در بدر شرکت نموده بودند چهار هزار تعیین نمود؛ از جمله آنها: عمر بن ابی سلمه بن عبدالاسد مخزومی، اسامه بن زید، محمد بن عبداللّه بن جحش اسدی و عبداللّه بن عمر بودند.

عبدالرحمن بن عوف گفت: ابن عمر از جمله اینها نیست! ابن عمر گفت: اگر برای من حقی باشد برایم بده، و الّا به من نده. آنگاه عمر به ابن عوف گفت: برای وی پنج هزار و برای من چهار هزار بنویسز عبداللّه گفت: من این را نمیخواهم، عمر گفت: به خدا سوگند، من و تـو هر دو بر پنج هزار جمع نمی شویم.»[۲]

بخشش عمر به عایشه از بیت المال

حاکم در مستدرکش با تصحیح سند[۳]، از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که گفت:

«عطای اهل بدر شش هزار و عطای امهات المومنین، هر کدام ده هزار بود بجز سه زن. یکی عایشه که عمر گفت: او افضل آن هاست و به خاطر محبت رسول خدا ﷺ به او، دو هزار بیشتر به او داد. دو زن دیگر نیز صفیه و جویریه بودند که به هر کدام هفت هزار داد.»[٤]

دیارنا ظلما وعدوانا ثم أشرفهم ففرض لأصحاب بدر منهم خمسة آلاف ولمن كان شهد بدرا من الأنصار أربعه آلاف ولمن شهد أحدا ثلاثة آلاف قال ومن أسرع في الهجرة أسرع به العطاء ومن أبطأ في الهجرة أبطأ به العطاء فلا يلومن رجل إلا مناخ راحلته

[۱] بررسی سند روایت:

عفان بن مسلم الباهلي: ثقة / حماد بن سلمة البصري: ثقة / علي بن زيد القرشي: توثیقش در قسمت علم عمر گذشت / أنس بن مالك الأنصاري: صحابی

[۲] مصنف ابن أبي شيبة ج ۶ ص ۴۵۵ ح ۳۲۸۸۰ حدثنا عفان قال ثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن أنس بن مالك وسعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب كتب المهاجرين على خمسة آلاف والأنصار على أربعة آلاف ومن لم يشهد بدرا من أولاد المهاجرين على أربعة آلاف وكان منهم أسامة بن زيد ومحمد بن عبد الله بن جحش وعمر بن أبي سلمة وعبد الله بن عمر فقال عبد الرحمن بن عوف إن عبد الله ليس مثل هؤلاء إن عبد الله من أمره من أمره فقال عبد الله بن عمر لعمر إن كان حقا لي فأعطنيه وإلا فلا تعطينه فقال عمر لعبد الرحمن بن عوف فاكتبني على أربعة آلاف وعبد الله على خمسة آلاف والله لا يجتمع أنا وأنت على خمسة آلاف فقال عبد الله بن عمر إن كان حقا فأعطنيه وإلا فلا تعطنيه

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۹ ح ۶۷۲۴ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه لإرسال مطرف بن طريف إياه

[٤] أخبرناه أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي بمرو ثنا سفيان بن مسعود ثنا عبيد الله بن موسى أنبأ إسرائيل عن أبي إسحاق عن مصعب بن سعد عن سعد قال كان عطاء أهل بدر ستة آلاف وكان عطاء أمهات المؤمنين عشرة آلاف

همچنین از ذکوان غلام آزاد شده ی عایشه روایت شده است که گفت:

«صندوقچه ای برای عمر بن خطاب آمد، و درباره آن بـا یارانش مشورت نمود که آن را به چه کسی بدهد، بعد گفت: آیا اجازه می دهید که آن را بـه عایشه بـه خـاطر محبت رسول خدا ﷺ به او، بفرستم؟ گفتند: آری، و آن را به عایشه بردند، او آن را باز نمود. گفتند: این را عمر بن خطاب برایت فرستاده است. گفت: چقدر برای ابن خطاب بعد از رسول خدا ﷺ فتح شده! بار خدایا، مرا به عطیه وی در سال آینده باقی نگذار.»[۱]

این روایت را احمد در کتاب فضائل الصحابه نقل کرده و محققش وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن دانسته[۲] و همچنین حاکم در مستدرکش نقل کرده و آن را به شرط سماع ذکوان، تصحیح نموده است.[۳] ضیاء مقدسی نیز در صحیحش آورده و محققش دکتر الدهیش سندش را صحیح دانسته است.[٤]

بخشش عمر به انس بن مالک از بیت المال

ابن سعد با سند صحیح[٥] از طریق عفان بن مسلم، عارم بن الفضل و یحیی بن عباد از انس بن مالک روایت نموده است که گفت: «ابوبکر مرا بر دادن صدقه مقرّر نمود، و در حالی بازگشت نمودم که ابوبکر درگذشته بود. عمر گفت: ای انس، آیا برای مـا شتری آورده ای؟ گفتم: آری، گفت: شتر را برای ما بیاور و مال برای تو باشد. گفتم: آن از این زیادتر است. گفت: هرچه باشد، آن برای توست، و مال چهار هزار بود. طبق روایت عفان

لكل امرأة منهن غير ثلاث نسوة عائشة فإن عمر قال أفضلها بألفين لحب رسول الله صلى الله عليه وسلم إياها وصفية وجويرية سبعة آلاف سبعة آلاف

[۱] أخبرنا أبو الفضل الحسن بن يعقوب بن يوسف العدل ثنا يحيى بن أبي طالب ثنا زيد بن الحباب أنبأ عمر بن سعيد بن أبي حسين المكي حدثني عبد الله بن أبي مليكة حدثني ذكوان أبو عمرو مولى عائشة أن درجا قدم إلى عمر من العراق وفيه جوهر فقال لأصحابه تدرون ما ثمنه قالوا لا ولم يدروا كيف يقسمونه فقال تأذنون أن أبعث به إلى عائشة لحب رسول الله صلى الله عليه وسلم إياها فقالوا نعم فبعث به إليها ففتحته فقالت ماذا فتح على بن الخطاب بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم لا تبقني لعطيته لقابل

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۸۷۵ ح ۱۶۴۲ قال وصي الله بن محمد العباس: إسناده حسن

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۹ ح ۶۷۲۵ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين إذا صح سماع ذكوان أبي عمرو ولم يخرجاه

[٤] الأحاديث المختارة ج ۱ ص ۲۵۷ ح ۱۴۷

[٥] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عفان بن مسلم الباهلي: ثقة ؛ يحيى بن عباد الضبعي: صدوق حسن الحديث ؛ محمد بن الفضل السدوسي: ثقة / حماد بن سلمة البصري: ثقة / عبيد الله بن أبي بكر الأنصاري: ثقة / أنس بن مالك الأنصاري: صحابى

و عارم، انس گوید: بنابراین من مالدارترین اهل مدینه شدم. و یحیی بن عباد در حدیثش گفته است که عمر گفت: آیا برای ما شتری آورده ای؟ انس گوید که گفتم: اول بیعت و سپس نیکی. پس عمر گفت: ایستادم. گوید: پس با او بیعت نمودم.»[۱]

این روایت را فقط در چاپ مکتبة الخانجی قاهرة با تحقیق دکتر علی محمد عمر یافتیم.[۲]

ابن شبه نمیری نیز با سند صحیح[۳]، همین روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده است.[٤]

یازدهم: غصب سهم ذی القربی از خمس

محمد بن ادریس شافعی می نویسد:

«آل محمد کسانی هستند که خداوند بر آن ها صدقه را حرام کرد و به جایش خمس را قرار داد و خداوند عزوجل می فرمایند: ﴿بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا است، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی ... .﴾ پس این آیه در معنای فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله قرار می گیرد که فرمودند: صدقه برای محمد و آل محمد حلال نیست و دلیل بر آن، این است که امری پیدا نمی شود که لجاجت را قطع کند و اهل علم را ملزم کند و خدا داناتر است بجز این خبر از رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ پس هنگامی که خداوند بر پیامبرش واجب نمود که حق ذی القربی را بدهد (اشاره به آیه ی ۲۶ سوره اسراء: وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) و به ایشان آموخت که خمسش برای خداست و برای رسولش و برای ذی القربی؛ پس سهم ذی القربی را به بنی هاشم و بنی المطلب داد که

---

[۱] أخبرنا عفان بن مسلم ويحيي بن عباد وعارم بن الفضل قالوا: حدثنا حماد بن سلمة، قال: أخبرنا عبيد الله بن أبي بكر، عن أنس بن مالك قال: استعملني أبو بكر علي الصدقة فقدمت وقد مات أبو بكر، فقال عمر: يا أنس، أجئتنا بظهر؟ قال : قلتُ : نعم . قال جئنا بالظهر، والمال لك . قال : قلت : هو أكثر من ذاك . قال : وإن كان ، هو لك . قال : فكان المال أربعة آلاف . قال عفان وعارم فی حديثهما قال : فكنتُ أكثر أهل المدينة مالا . وقال يحيی بن عباد فی حديثه قال أجئتنا بظهر ؟ قال : قلتُ : البيعة ثم الخير . فقال عمر وقفت. قال: فبايعته.

[۲] طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۳۳۱-۳۳۲ الطبقة الثالثة من المهاجرين والأنصار ممن شهد الخندق وما بعدها / المؤلف: محمد بن سعد بن منيع الزهري المحقق: الدكتور علي محمد عمر الناشر: مكتبة الخانجي بالقاهرة، سنة النشر: ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

هشام بن عبد الملك الباهلي: ثقة / حماد بن سلمة البصري: ثقة / عبيد الله بن أبي بكر الأنصاري: ثقة / أنس بن مالك الأنصاري: صحابی

[٤] أخبار المدينة ج ۲ ص ۴۲ ح ۱۴۴۴ حدثنا هشام بن عبد الملك قال حدثنا حماد بن سلمة عن عبيد الله بن أبي بكر عن أنس رضي الله عنه قال استعملني أبو بكر رضي الله عنه على الصدقة فلما توفي قدمت على عمر رضي الله عنه فسلمت عليه فقال أجئتنا بظهر فقلت البيعة ثم الخير فبايعته ثم قال أجئتنا بظهر فقلت جئتك بظهر ومال فقال ائتنا بالظهر ولا حاجة لنا

آن دلالت می کند بر اینکه کسانی که رسول خدا ﷺ خمس را به آن ها بخشید، همان آل محمد هستند که رسول خدا ﷺ به درود فرستادن بر آن ها همراه خودش امر فرموده است و همان کسانی اند که خداوند آنان را از میان خلقش بعد از پیامبرش ﷺ برگزید؛ چرا که خداوند می فرمایند: ﴿همانا خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برگزید.﴾ پس بدان که خداوند انبیا و آل آن ها را برگزید.»[۱]

ابو عبید قاسم بن سلام متوفای ۲۲٤ هـ با سند صحیح[۲] از یزید بن هرمز لیثی روایت کرده است که:

«نجده به ابن عباس نامه نوشت و درباره ی سهم ذی القربی از او سؤال کرد. پس ابن عباس به او نوشت: آن برای ما است و عمر از ما خواست که با آن مجردهایمان ازدواج کنند و به نیازمندانمان کمک شود؛ اما ما از پذیرش آن خودداری کردیم مگر اینکه همه ی آن را به ما بدهد، ولی او نپذیرفت.

ابن هرمز گوید: من آن نامه ابن عباس را [به املای او] به نجده نوشتم.»[۳]

احمد بن حنبل نیز با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[٤] از یزید بن هرمز روایت کرده است که:

«نجده حروری هنگامی که از فتنه ی ابن زبیر خارج شد، به سوی ابن عباس فرستاد تا از او درباره ی سهم ذی القربی بپرسد که به نظر او برای کیست؟ ابن عباس گفت: آن برای ما خویشاوندان رسول خدا ﷺ است

---

[۱] أحکام القرآن للشافعي ج ١ ص ٧٦-٧٧ آل محمد الذين حرم الله عليهم الصدقة وعوضهم منها الخمس وقال الله عز وجل (واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى) فكانت هذه الآية في معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم إن الصدقة لا تحل لمحمد ولا لآل محمد وكان الدليل عليه أن لا يوجد أمر يقطع العنت ويلزم أهل العلم والله أعلم إلا الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما فرض الله على نبيه صلى الله عليه وسلم أن يؤتي ذا القربى حقه وأعلمه أن لله خمسه وللرسول ولذي القربى فأعطى سهم ذي القربى في بني هاشم وبني المطلب دل ذلك على أن الذين أعطاهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الخمس هم آل محمد الذين أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلاة عليهم معه والذين اصطفاهم من خلقه بعد نبيه صلى الله عليه وسلم فإنه يقول (إن الله اصطفى آدم ونوحا وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين) فاعلم أنه اصطفى الأنبياء صلوات الله عليهم وآلهم

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

القاسم بن سلام الهروي: ثقة مأمون / الحجاج بن محمد المصيصي: ثقة ثبت / الليث بن سعد الفهمي: ثقة ثبت / عقيل بن خالد الأيلي: ثقة ثبت / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق على جلالته وإتقانه / يزيد بن هرمز الليثي: ثقة

[۳] الأموال ج ١ ص ۴۱۹ ح ۸۵۳ قال حدثنا حجاج عن الليث بن سعد عن عقيل بن خالد عن ابن شهاب أن يزيد بن هرمز حدثه أن نجدة كتب إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذي القربى فكتب إليه إنه لنا وقد كان عمر دعانا لينكح منه أيامانا ويخدم منه عائلنا فأبينا عليه إلا أن يسلمه لنا كله وأبى ذلك علينا قال ابن هرمز أنا كتبت ذلك الكتاب من ابن عباس إلى نجدة

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ٥ ص ١٠١-١٠٢ ح ٢٩٤١ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط مسلم رجاله ثقات رجال الشيخين غير يزيد بن هرمز فمن رجال مسلم

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آن ها تقسیم کرد و عمر بر ما چیزی از آن را عرضه کرد که دیدیم کمتر از حق ما است؛ لذا به او برگرداندیم و از پذیرش آن خودداری کردیم و آن چیزهایی که بر آنها عرضه کرد، این بود که ازدواج کننده هایشان را کمک کند و بدهی هایشان را بپردازد و اینکه به فقرایشان بدهد و ابا کرد از اینکه بر آن بیفزاید.»[۱]

مسلم نیز قضیه ی این نامه را در صحیحش آورده و جواب ابن عباس را چنین ذکر کرده است:

«تو از سهم ذی القربی سؤال کردی که خداوند ذکر کرده است که چه کسانی هستند و ما معتقدیم که همان نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم؛ اما قوم ما از دادن آن (سهم ذی القربی) به ما خودداری کردند.»[۲]

قاسم بن سلام از طریق عبد الله بن المبارك الحنظلي (ثقة) از ابن اسحاق (صدوق، سیره نویس مشهور اهل سنت) روایت می کند که گفت:

«از ابو جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) پرسیدم: هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت رسید، نسبت به سهم خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله از خمس، چه تصمیمی گرفت؟ حضرت فرمود: آن را مانند ابوبکر و عمر جزء بیت المال قرار داد. عرض کردم: چرا؟ در حالی که شما می گویید سهم ذوي القربی برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. فرمود: خاندان ایشان چیزی نمی گویند مگر مطابق نظر ایشان. سپس عرض کردم: چه چیز مانع علی علیه السلام بود؟ فرمود: به خدا قسم، ایشان ناخوش می داشت که مردم بگویند مخالفت ابوبکر و عمر نموده است.»[۳]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عثمان بن عمر حدثني يونس عن الزهري عن يزيد بن هرمز ان نجدة الحروري حين خرج من فتنة بن الزبير أرسل إلى بن عباس يسأله عن سهم ذي القربى لمن تراه قال هو لنا لقربى رسول الله صلى الله عليه وسلم قسمه رسول الله صلى الله عليه وسلم لهم وقد كان عمر عرض علينا منه شيئا رأيناه دون حقنا فرددناه عليه وأبينا ان نقبله وكان الذي عرض عليهم ان يعين ناكحهم وان يقضي عن غارمهم وان يعطي فقيرهم وأبى ان يزيدهم على ذلك

[۲] صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۴۴۶ ح ۱۸۱۲ حدثنا إسحاق بن إبراهيم أخبرنا وهب بن جرير بن حازم حدثني أبي قال سمعت قيسا يحدث عن يزيد بن هرمز ح وحدثني محمد بن حاتم واللفظ له قال حدثنا بهز حدثنا جرير بن حازم حدثني قيس بن سعد عن يزيد بن هرمز قال كتب نجدة بن عامر إلى بن عباس قال فشهدت بن عباس حين قرأ كتابه وحين كتب جوابه وقال بن عباس والله لولا أن أرده عن نتن يقع فيه ما كتبت إليه ولا نعمة عين قال فكتب إليه إنك سألت عن سهم ذي القربى الذي ذكر الله من هم وإنا كنا نرى أن قرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم هم نحن فأبى ذلك علينا قومنا

[۳] الأموال ج ۱ ص ۴۱۶ قال وحدثنا عبد الله بن المبارك عن محمد بن إسحاق قال سألت أبا جعفر محمد بن علي فقلت علي بن أبي طالب حيث ولي من أمر الناس ما ولي كيف صنع في سهم ذي القربى قال سلك به سبيل أبي بكر وعمر قلت وكيف وأنتم تقولون ما تقولون فقال ما كان أهله يصدرون إلا عن رأيه قلت فما منعه قال كره والله أن يدعى عليه خلاف أبي بكر وعمر

قسمت دوم: عدالت عثمان

یکم: قصاص نکردن پسر عمر

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«کرابیسی در ادب القضاء با سند صحیح از سعید بن مسیب آورده است که عبد الرحمن بن ابی بکر گفت: من اندکی پیش از کشته شدن عمر، گذارم بر هرمزان افتاد که با جفینه و ابو لؤلؤ راز می گفت و می شنید؛ پس چون مرا دیدند، برخاستند و از میان ایشان خنجری دو سر به زمین افتاد که دسته آن در میانش بود. پس از آن، در خنجری که عمر با آن کشته شده بود نگریستند و دیدند همان است که او توصیف میکند؛ پس عبیدالله بن عمر رفت و شمشیرش را برگرفت و همین سخن را از عبد الرحمن شنید؛ پس به نزد هرمزان شد و او را کشت و جفینه را که دختر کوچک ابو لؤلؤ بود کشت و خواست همه برده های مدینه را بکشد که جلویش را گرفتند و چون عثمان بر سر کار آمد، عمرو بن عاص به وی گفت: این پیشامد در هنگامی روی داده که تو بر مردم فرمانروایی نداشته ای؛ پس خون هرمزان پایمال شد.»[۱]

محمد بن سعد زهری با سند صحیح[۲] از سعید بن مسیب همان روایت کرابیسی را نقل کرده و اضافه کرده است که:

»عبید اللّه رفت و دختر ابولؤلؤ را که خویش را مسلمان می خواند کشت و عبید اللّه آن روز چنان خواست که هیچ برده ای را در مدینه نگذارد و همه را بکشد؛ پس نخستین کسانی که با پیامبر ﷺ به مدینه کوچیده بودند گرد آمدند و از سوی اینان آنچه را عبیداللّه انجام داده بود، سهمناک شمرده، بر او سخت گرفتند و از سر بردگان

---

[۱] الإصابة في تمييز الصحابة ج ۶ ص ۵۷۳ رقم ۹۰۵۲ وأخرج الكرابيسي في أدب القضاء بسند صحيح إلى سعيد بن المسيب أن عبد الرحمن بن أبي بكر قال لما قتل عمر اني مررت بالهرمزان وجفينة وأبي لؤلؤة وهم نجى فلما رأوني ثاروا فسقط من بينهم خنجر له رأسان نصابه في وسطه فانظروا إلى الخنجر الذي قتل به عمر فإذا هو الذي وصفه فانطلق عبيد الله بن عمر فأخذ سيفه حين سمع ذلك من عبد الرحمن فأتى الهرمزاني فقتله وقتل جفينة وقتل بنت أبي لؤلؤة صغيرة وأراد قتل كل سبي بالمدينة فمنعوه فلما استخلف عثمان قال له عمرو بن العاص ان هذا الأمر كان وليس لك على الناس سلطان فذهب دم الهرمزان هدرا

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

يعقوب بن إبراهيم القرشي: ثقة / إبراهيم بن سعد الزهري: ثقة / صالح بن كيسان الدوسي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة / سعيد بن المسيب القرشي: ثقة

به دورش داشتند. پس گفت: البته به خدا قسم، آنها و جز آنها (برخی از مهاجران) را خواهم کشت. پس عمرو بن عاص همچنان با وی نرمی نمود تا شمشیر را از چنگ وی به در آورد و سعد نیز به نزد وی شد و هر یک از آن دو، سر دیگری را گرفته و در این زد و خورد موی همدیگر را می کشیدند تا مردم در میان آن دو جدایی انداختند. پس عثمان روی به ایشان نهاد، و این در همان سه روزی بود که برای برگزیدن جانشین رای زنی میشد و پیش از آن که وی را فرمانروا بشناسند، پس وی سر عبید اللّه بن عمر را گرفت و عبید اللّه نیز سر او را، سپس آن دو را از هم جدا کردند و آن روز زمین بر مردم تاریک شد و این بر دل مردم گران آمد و ترسیدند که با کشته شدن هرمزان و جفینه دختر ابولؤلؤ به دست عبید اللّه، گرفتاری ای از آسمان پدید آید.

پس چون عثمان به خلافت رسید، مهاجران و انصار را خواند و گفت: پیشنهادی به من دهید درباره کشتن این کسی که چنین رخنه ای در کیش ما پدید آورده است. پس همه مهاجران و انصار یک سخن و همداستان شده و عثمان را بر کشتن او دلیر می کردند و اندکی از مردم می گفتند:

خدا هرمزان و جفینه را از آمرزش خود دور گرداند، می خواهند عبیداللّه را به دنبال پدرش بفرستند؛ پس سخن در این باره بسیار شد و عمرو بن عاص گفت:

ای امیر مومنان! این پیشامد پیش از آن که تو به فرمانروایی بر مردم برسی، روی داده است؛ پس چشم از او بپوش. مردم با سخن عمرو بن عاص پراکنده شدند.»[۱]

---

[۱] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۳۵۵-۳۵۶ أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ؛ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَالَ حِينَ قُتِلَ عُمَرُ : قَدْ مَرَرْتُ عَلَى أَبِي لُؤْلُؤَةَ قَاتَلِ عُمَرَ وَمَعَهُ جُفَيْنَةُ وَالْهُرْمُزَانُ وَهُمْ نَجِيٌّ ، فَلَمَّا بَغَتُّهُمْ ثَارُوا فَسَقَطَ مِنْ بَيْنِهِمْ خِنْجَرٌ لَهُ رَأْسَانِ وَنِصَابُهُ وَسَطُهُ ، فَانْظُرُوا مَا الْخِنْجَرُ الَّذِي قُتِلَ بِهِ عُمَرُ ، فَوَجَدُوهُ الْخِنْجَرَ الَّذِي نَعَتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ فَانْطَلَقَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ حِينَ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَمَعَهُ السَّيْفُ حَتَّى دَعَا الْهُرْمُزَانَ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَيْهِ قَالَ : انْطَلِقْ مَعِيَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى فَرَسٍ لِي وَتَأَخَّرَ عَنْهُ حَتَّى إِذَا مَضَى بَيْنَ يَدَيْهِ عَلاَهُ بِالسَّيْفِ . قَالَ عُبَيْدُ اللهِ : فَلَمَّا وَجَدَ حَرَّ السَّيْفِ قَالَ : لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ، قَالَ عُبَيْدُ اللهِ : وَدَعَوْتُ جُفَيْنَةَ وَكَانَ نَصْرَانِيًّا مِنْ نَصَارَى الْحِيرَةِ وَكَانَ ظِئْرًا لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَقْدَمَهُ الْمَدِينَةَ لِلْمِلْحِ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ ، وَكَانَ يُعَلِّمُ الْكِتَابَ بِالْمَدِينَةِ ، قَالَ عُبَيْدُ اللهِ : فَلَمَّا عَلَوْتُهُ بِالسَّيْفِ صَلَّبَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ، ثُمَّ انْطَلَقَ عُبَيْدُ اللهِ فَقَتَلَ ابْنَةً لأَبِي لُؤْلُؤَةَ صَغِيرَةً تَدَّعِي الإِسْلاَمَ ، وَأَرَادَ عُبَيْدُ اللهِ أَنْ لاَ يَتْرُكَ سَبْيًا بِالْمَدِينَةِ إِلاَّ قَتَلَهُ ،فَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ الأَوَّلُونَ عَلَيْهِ فَنَهَوْهُ وَتَوَعَّدُوهُ فَقَالَ : وَاللَّهِ لأَقْتُلَنَّهُمْ وَغَيْرَهُمْ ، وَعَرَّضَ بِبَعْضِ الْمُهَاجِرِينَ ، فَلَمْ يَزَلْ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ بِهِ حَتَّى دَفَعَ إِلَيْهِ السَّيْفَ ، فَلَمَّا دَفَعَ إِلَيْهِ السَّيْفَ أَتَاهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِرَأْسِ صَاحِبِهِ يَتَنَاصَيَانِ حَتَّى حُجِزَ بَيْنَهُمَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ عُثْمَانُ قَبْلَ أَنْ يُبَايَعَ لَهُ فِي تِلْكَ اللَّيَالِي حَتَّى وَاقَعَ عُبَيْدَ اللهِ فَتَنَاصَيَا ، وَأَظْلَمَتِ الأَرْضُ يَوْمَ قَتَلَ عُبَيْدُ اللهِ جُفَيْنَةَ وَالْهُرْمُزَانَ وَابْنَةَ أَبِي لُؤْلُؤَةَ عَلَى النَّاسِ ، ثُمَّ حُجِزَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُثْمَانَ فَلَمَّا اسْتُخْلِفَ عُثْمَانُ دَعَا الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارَ فَقَالَ : أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي قَتْلِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي فَتَقَ فِي الدِّينِ مَا فَتَقَ ، فَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ

ابو عمر بن عبدالبر نیز نقل کرده که ابن وهب با سند صحیح[۱] از حسن بصری روایت کرده است که:

«عبیدالله بن عمر هرمزان را بعد اینکه اسلام آورد کشت و عثمان از او درگذشت؛ پس هنگامی که علی ؈ به ولایت رسید، عبیدالله بر جانش ترسید و لذا به سوی معاویه گریخت و در صفین کشته شد.»[۲]

ابن اثیر جزری نیز می نویسد:

«مورد اول فی الاطلاق صحیح است؛ زیرا علی ؈ هنگامی که به خلافت رسید، خواست که عبیدالله را بکشد؛ اما او به سوی معاویه در شام گریخت و اگر چنانچه اطلاقش به امر ولی دم بود، علی ؈ متعرض او نمی شد.»[۳]

دوم: ولایت دادن عثمان به بستگانش و بذل و بخشش به آنان

بنابر رویات صحیح نبوی که: «هر شخص بر آیین دوستش است؛ پس باید هر یک از شما دقت کند که با چه کسی دوستی میکند»[٤]، با شناخت شخصیت دوستان شخص، می توان تا حد زیادی به شخصیت او نیز پی برد.

با نگاهی کوتاه به کارنامه ی عملکرد عثمان، بارزترین چیزی که مشاهده می شود، ولایت دادن و بذل و بخشش او به اقوامش است که عموما در فتح مکه به ظاهر اسلام آوردند؛ همانند:

يُشَايِعُونَ عُثْمَانَ عَلَى قَتْلِهِ ، وَجُلُّ النَّاسِ الأَعْظَمُ مَعَ عُبَيْدِ اللهِ يَقُولُونَ لَجُفَيْنَةُ وَالْهُرْمُزَانُ : أَبْعَدَهُمَا اللَّهُ ، لَعَلَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُتْبِعُوا عُمَرَ ابْنَهُ ؟ فَكَثُرَ فِي ذَلِكَ اللَّغَطُ وَالاِخْتِلاَفُ ، ثُمَّ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِعُثْمَانَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ هَذَا الأَمْرَ قَدْ كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عَلَى النَّاسِ سُلْطَانٌ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ، وَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ خُطْبَةِ عَمْرٍو وَانْتَهَى إِلَيْهِ عُثْمَانُ وَوُدِيَ الرَّجُلاَنِ وَالْجَارِيَةُ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ شِهَابٍ : قَالَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ : قَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ : يَرْحَمُ اللَّهُ حَفْصَةَ ، فَإِنَّهَا مِمَّنْ شَجَّعَ عُبَيْدَ اللهِ عَلَى قَتْلِهِمْ.

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن وهب القرشي: ثقة / السري بن يحيى الشيباني: ثقة / الحسن البصري: ثقة

[۲] الاستيعاب ج ۳ ص ۱۰۱۲ وروى ابن وهب عن السرى بن يحيى عن الحسن أن عبيد الله ابن عمر قتل الهرمزان بعد أن أسلم وعفا عنه عثمان فلما ولى على خشى على نفسه فهرب إلى معاوية فقتل بصفين

[۳] الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۴۶۸ والأول أصح في إطلاق عبيد الله لأن عليا لما ولي الخلافة أراد قتله فهرب منه إلى معاوية بالشام ولو كان إطلاقه بأمر ولي الدم لم يتعرض له علي

[٤] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۳ ص ۳۹۸ ح ۸۰۲۸ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده جيد / قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِطُ "

۱ و ۲. حکم بن ابی العاص (عموی عثمان) و فرزندش مروان که مورد لعن رسول خدا ﷺ بودند و آن حضرت با وجود اینکه رحمة للعالمین بود، آن ها را از مدینه به طائف تبعید کرد؛ اما عثمان آن دو را به مدینه، نزد خودش آورد و ضمن بذل و بخشش به آنان از بیت المال مسلمانان، مروان را دستیار خودش و دخترش را به او تزویج کرد.

۳. عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان که رسول خدا ﷺ در فتح مکه دستور داده بودند که او حتی اگر خودش را به پرده های کعبه بیاویزد، بکشیدش؛ اما عثمان او را والی مصر کرد. و ظلم او بر مصریان بود که ضربه ی نهایی را به عثمان زد و سبب قتلش شد.

۴. ولید بن عقبه، برادر مادری عثمان که پدرش را رسول خدا ﷺ بعد از اسارت گرفتن، به هلاکت رساند و خطاب به او، فرزندانش را نیز جهنمی دانست. خداوند نیز در دو آیه ی قرآن، ولید را فاسق دانسته است؛ اما عثمان او را والی کوفه کرد، تا اینکه ولید نماز صبح را در اثر مستی، چهار رکعت خواند.

۵. عبدالله بن عامر بن کریز، پسر دایی عثمان که از طرف او به ولایت بصره و فارس منصوب شد و بعد از قتل عثمان، با اموال بیت المال به یاری فتنه گران جمل شتافت و آتش فتنه را شعله ور ساخت و علیه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام جنگید.

۶. سعید بن عاص اموی، یکی دیگر از بنی امیه که پدرش در جنگ با رسول خدا ﷺ به هلاکت رسید و بعد از عزل ولید بن عقبه از حکومت کوفه، از طرف عثمان به جای او گماشته شد؛ اما حکومتش چندان دوام نیاورد و در اثر اعتراضات، عثمان مجبور به عزلش شد.

۷. نفر بعدی معاویه بن ابی سفیان، پسر سردمدار بنی امیه و کفار قریش است که تا جایی که میشد (فتح مکه) با مسلمانان جنگید و آخر الامر به خاطر نجات جانش، تظاهر به اسلام کرد. وی در روایات متعددی از طرف رسول خدا ﷺ لعن شده و اهل جهنم دانسته شده است؛ اما با این وجود، عثمان ولایت شام را به او سپرد، تا اینکه آنقدر قدرتمند شد که به کرسی خلافت طمع کرد و لذا بعد از قتل عثمان، از دستور عزل حضرت علی علیه‌السلام سرپیچی کرد و به بهانه ی خونخواهی عثمان، جنگ صفین را به راه انداخت و ده ها هزار نفر از مسلمانان را به کشتن داد. آخر الامر نیز پسرش یزید را به جای خودش به خلافت مسلمین منصوب کرد و شد آنچه شد.

شمس الدین ذهبی می نویسد:

«سپس مردم بر خلیفه شان عثمان عیب گرفتند که مال را به بستگانش می بخشد و آن ها را بر ولایت مکان های خوب میگمارد؛ پس در موردش بدگویی کردند، و عثمان اموال عظیم و هزار خادم داشت، و کارشان به جایی رسید که مردم گفتند: این برای خلافت صلاحیت ندارد و لذا برای عزلش همت گماشتند و رفتند محاصره اش کردند و کارهای بسیاری اتفاق افتاد. از خداوند عافیت می طلبیم.»[۱]

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی نیز می نویسد:

«فراست عمر درباره عثمان، درست از کار در آمد؛ زیرا عثمان، بنی امیه را بر گردنهای مردم مسلط کرد و ایالتهای قلمرو اسلامی را در اختیار آنها گذاشت و املاک و ضیاع و عقار زیادی را به آنها تیول داد. ارمنستان در زمان وی فتح شد. خمس غنائم ارمنستان را گرفت و همه را یکجا به مروان بن حکم بخشید. در همان موقع عبدالرحمن بن حنبل جحمی گفت:

" قسم به خدا! پروردگار آدمیان هیچ کاری را بیهوده نگذاشته. خدایا! فتنه ای را برای ما آفریدی تا به وسیله آن آزمایش شویم. ابوبکر و عمر دو خلیفه پیشین، راه راست را به ما نشان دادند؛ آنها حتی یک درهم را از روی خدعه نگرفتند و یک درهم در کار شخصی و هوای نفس خود صرف نکردند. ولی تو، خمس شهرها را به مروان دادی. وای بر این سعی و کوششی که داری!! "

عبدالله بن خالد بن اسید از عثمان بخششی خواست، و عثمان چهارصد هزار درهم به وی داد!

حکم بن ابی العاص را که پیغمبر صلی الله علیه وآله تبعید کرده و ابوبکر و عمر هم حاضر نشدند او را برگردانند، به مدینه باز گردانید و صد هزار درهم به وی عطا کرد!!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقطه ای در بازار مدینه به نام «نهروز» را وقف مسلمانان کرده بود، ولی عثمان آن را به حارث بن حکم، برادر مروان تیول داد! و «فدک» را که فاطمه زهرا علیها السلام گاهی به عنوان ارث و زمانی به نام بخشش پیغمبر صلی الله علیه وآله، آن را مطالبه می کرد و عاقبت نیز به آن حضرت ندادند، به مروان بخشید.

---

[۱] دول الإسلام، ج ۱ ص ۲۳ نویسنده: ذهبی، محمد بن احمد محقق: مروه، حسن اسماعیل . مقدمه نویس: ارناووط، محمود ناشر: دار صادر محل نشر: بیروت - لبنان / ثم أخذوا ينقمون على خليفتهم عثمان لكونه يعطي المال لأقاربه، و يوليهم الولايات الجليلة، فتكلّموا فيه، و كان قد صار له أموال عظيمة-رضي اللّه عنه-و له ألف مملوك، و آل بهم الأمر إلى أن قالوا: هذا ما يصلح للخلافة، و همّوا/بعزله و ساروا بمحاصرته، و جرت أمور طويلة، نسأل اللّه العافية.

مراتع اطراف مدینه را از دسترس مسلمانان خارج ساخت و در اختیار احشام بنی امیه گذاشت که در انحصار آنها باشد. تمام غنائم فتح آفریقا از طرابلس غرب تا طنجه را یکجا به عبداللّه بن ابی سرح بخشید! و یکنفر از مسلمانان را در آن سهیم نساخت.

همان روز که صد هزار درهم بیت المال را به مروان داد، دویست هزار درهم نیز به ابوسفیان بخشید! دخترش "ام ابان" را هم به مروان تزویج کرد.

زید بن ارقم خزانه دار بیت المال، کلیدها را پیش وی آورد و گریست. عثمان گفت: اگر من به خویشانم مالی بخشیدم، باید تو گریه کنی؟ گفت: نه، ولی برای این گریه می کنم که گمان کردم تو این اموال را در عوض آنچه در زمان پیغمبر ﷺ در راه خدا صرف کردی، گرفته ای. اگر صد درهم به مروان می دادی، زیاد بود. عثمان گفت: پسر ارقم، کلیدها را بینداز که دیگری را به این سمت می گماریم!!

ابو موسی اشعری با اموال فراوانی از عراق آمد، عثمان همه آنها را در میان بنی امیه تقسیم کرد! دختر دیگرش عایشه را به حارث بن حکم تزویج کرد، و صد هزار درهم دیگر از بیت المال را بعد از عزل زید بن ارقم به وی بخشید!

کارهای دیگری هم مرتکب شد که مورد اعتراض مسلمانان واقع گردید؛ مانند تبعید "ابوذر غفاری" به ربذه و مضروب ساختن عبداللّه بن مسعود که پهلوهایش درهم شکست ... .»[۱]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۱۲۵-۱۲۶ وصحت فيه فراسة عمر ، فإنه أوطأ بني أمية في رقاب الناس ، وولاهم الولايات وأقطعهم القطائع ، وافتتحت إفريقية في أيامه ، فأخذ الخمس كله فوهبه لمروان ، فقال عبد الرحمن بن حنبل الجمحي : أحلف بالله رب الأنا . . . م ما ترك الله شيئا سدى - ولكن خلقت لنا فتنة . . . لكي نبتلى بك أو تبتلى - فإن الأمينين قد بينا . . منار الطريق عليه الهدى - فما أخذا درهما غيلة . . . ولا جعلا درهما في هوى - وأعطيت مروان خمس البلاد . . . فهيهات سعيك ممن سعى . الأمينان : أبو بكر وعمر . وطلب منه عبد الله بن خالد بن أسيد صلة ، فأعطاه أربعمائة ألف درهم . وأعاد الحكم بن أبي العاص ، بعد أن كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد سيره ثم لم يرده أبو بكر ولا عمر ؛ وأعطاه مائة ألف درهم ، وتصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم بموضع سوق بالمدينة يعرف بمهزور على المسلمين ، فأقطعه عثمان الحارث بن الحكم أخا مروان بن الحكم ، وأقطع مروان فدك ، وقد كانت فاطمة عليها السلام طلبتها بعد وفاة أبيها صلوات الله عليه ، تارة بالميراث ، وتارة بالنحلة فدفعت عنها ، وحمى المراعي حول المدينة كلها من مواشي المسلمين كلهم إلا عن بني أمية . وأعطى عبد الله بن أبي سرح جميع ما أفاء الله عليه من فتح إفريقية بالمغرب - وهي من طرابلس الغرب إلى طنجة - من غير أن يشركه فيه أحد من المسلمين . وأعطى أبا سفيان بن حرب مائتي ألف من بيت المال ، في اليوم الذي أمر فيه لمروان بن الحكم بمائة ألف من بيت المال ، وقد كان زوجه ابنته أم أبان ، فجاء زيد بن أرقم صاحب بيت المال بالمفاتيح ، فوضعها بين يدي عثمان وبكى ، فقال عثمان : أتبكي أن وصلت رحمي قال : لا ، ولكن أبكي لأني أظنك أنك أخذت هذا المال عوضا عما كنت أنفقته في سبيل الله في حياة رسول الله

احمد بن یحیی بلاذری با سند صحیح[۱] از ابن شهاب زهری، که ذهبی از او به عنوان «أعلم الحفاظ و الإمام»[۲] یاد کرده، روایت می کند که گفت:

«از چیزهایی که بر عثمان عیب گرفتند، عزل سعد بن ابی وقاص و گماشتن ولید بن عقبه به ولایت [به جای او در کوفه] بود و اینکه به آل حکم اماکنی داد و برایشان ساخت و اموالی به آن ها داد و به مروان بن حکم خمس غنایم آفریقا را بخشید و به گروهی از خانواده اش و از بنی امیه اختصاص داد.

پس مردم به او گفتند: قبل از تو دو خلیفه زمام این امر را در دست داشتند که از این مال (بیت المال) خودشان و خانوادشان را بازداشتند.

پس عثمان گفت: آن دو به خاطر رضای خدا چنان کردند و من نیز به خاطر رضای خدا به خویشاوندانم میرسم!

پس مردم به او گفتند: ابوبکر از بیت المال قرض گرفت و عایشه بعد از وفاتش دین او را ادا کرد و عمر نیز چیزی قرض گرفت و عبدالله و حفصه ضامنش شدند و سهمش را فروختند و آن را پرداختند و تو از بیت المال پانصد هزار درهم قرض کردی، ولی آن را نپرداختی. و عبدالله بن ارقم که خزانه دار بیت المال بود، گفت: کلیدهایت را از ما بگیر و از کارش کنار کشید؛ چرا که عثمان وام گرفت و آن را بازنگرداند. عبدالله نیز با همراهش در روز جمعه آمد و کلیدهای بیت المال را روی منبر گذاشتند و گفتند: این کلیدهای بیت المال یا خزانه های شماست و ما از آن برائت می جوییم. پس عثمان آن ها را برداشت و به زید بن ثابت داد.

زهری گوید: در خزانه عمومی کیسه ای پر از جواهرات و زیور بود. عثمان با آن بعضی از افراد خانواده اش را آراست. در این هنگام او را مورد انتقاد قرار دادند. چون خبر انتقادات مردم به گوشش رسید، در نطقی گفت:

صلى الله عليه وسلم . والله لو أعطيت مروان مائة درهم لكان كثيرا ، فقال : ألق بالمفاتيح يابن أرقم ، فإنا سنجد غيرك. وأتاه أبو موسى بأموال من العراق جليلة ، فقسمها كلها في بني أمية . وأنكح الحارث بن الحكم ابنته عائشة ، فأعطاه مائة ألف من بيت المال أيضا بعد صرفه زيد بن أرقم عن خزنه . وانضم إلى هذه الأمور أمور أخرى نقمها عليه المسلمون ، كتسيير أبي ذر رحمه الله تعالى إلى الربذة ، وضرب عبد الله بن مسعود حتى كسر أضلاعه

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

أحمد بن يحيى البلازدي: صدوق / أحمد بن إبراهيم الدورقي: ثقة / وهب بن جرير الأزدي: ثقة / جرير بن حازم الأزدي: ثقة / يونس بن يزيد الأيلي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه

[۲] تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۰۸ رقم ۹۷

این مال خداست؛ آن را به هر که دلم بخواهد میدهم و به هر که دلم بخواهد نمیدهم، تا کور شود چشم هر کس که نمیتواند ببیند.

عمار گفت: به خدا قسم، من اولین کسی هستم که چنین رویه ای را نمی تواند دید.

پس عثمان گفت: در برابر من گستاخی میکنی ای پسر سمیه؟ و او را زد تا بیهوش گشت.

عمار گفت: این اولین باری نیست که در راه خدا و به خاطر خدا مورد آزار و شکنجه قرار می گیرم.

و عایشه مقداری از موهای پیامبر ﷺ و یکی از لباسها و کفشهایش را برآورده گفت: چه زود سنت پیامبرتان را ترک کردید.

و عمرو بن عاص گفت: این منبر پیامبرتان است و این جامه اش و این مویش که هنوز نفرسوده و از بین نرفته است و شما [سنتش را] تغییر داده و به جای آن سنت دیگری اختیار کرده اید. در نتیجه، عثمان چنان خشمگین شد که حرف زدنش را نمی فهمید و سروصدا در مسجد بالا گرفت و عمرو بن عاص آن را غنیمت شمرد ... و به عثمان گفت: ای عثمان، تو مرتکب گناهان بزرگی شده ای و ما را با خود به آن کشانده ای؛ پس یا عدالت پیشه کن و یا اینکه عزل شو.

پس عثمان گفت: ای پس نابغه، آیا تو نیز اینچنین می گویی به خاطر اینکه از ولایت مصر عزلت کردم؟ و او را تهدید کرد.»[١]

---

[١] أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٩٢ وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي حدثنا وهب بن جرير بن حازم حدثنا أبي عن يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري قال: كن مما عابوا على عثمان أن عزل سعد بن أبي وقاص، وولى الوليد بن عقبة، وأقطع آل الحكم دورا بناها واشترى لهم أموالا، وأعطى مروان بن الحكم خمس إفريقية، وخص ناسا ومن بني أمية فقال له الناس: قد ولي هذا الأمر قبلك خليفتان فمنعا هذا المال أنفسهما وأهليهما، فقال: إنما صنعا ذلك احتسابا ووصلت به احتسابا، فقال له الناس إن أبا بكر استسلف من بيت المال فقضته عائشة بعد وفاته، واستسلف عمر شيئا ضمنه عنه عبد الله وحفصة فباعوا سهامه ووفوا عنه، واستسلف من بيت المال خمسمائة ألف درهم وليس عندك لها قضاء، وقال عبد الله بن الأرقم خازن بيت المال وصاحبه: اقبض عنا مفاتيحك، فلم يفعل وجعل يستسلف ولا يرد، فجاء عبد الله بالمفاتيح هو وصاحبه يوم الجمعة فوضعاها على المنبر وقالا: هذه مفاتيح بيت مالكم – أو قال: مفاتيح خزائنكم – ونحن نبرأ إليكم منها، فقبضها عثمان ودفعها إلى زيد بن ثابت. قال الزهري: وكان في الخزائن سفط فيه حلي فأخذ منه عثمان فحلى به بعض أهله فأظهروا عند ذلك الطعن عليه، وبلغه ذلك فخطب فقال: هذا مال الله أعطيه من شئت وأمنعه من شئت، فأرغم الله أنف من رغم، فقال عمار: أنا والله أول من رغم أنفه من ذلك، فقال عثمان: لقد اجترأت علي يا بن سمية، وضربه حتى غشي عليه، فقال عمار: ما هذا بأول ما أوذيت في الله، وأطلعت عائشة شعرا من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم ونعله وثيابا من ثيابه – فيما يحسب وهب – ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنة نبيكم، وقال عمرو بن العاص:

تنها اشکالی که ممکن است بر سند این روایت گرفته شود، ارسال زهری است؛ چرا که خودش این واقعه را درک نکرده است؛ اما باید توجه کرد که مراسیل زهری درباره ی مغازی و سیره، مقبول است و این روایت نیز از این دسته می باشد.

محمد بن محمد العواجی بعد از نقل سخنان علمای اهل سنت در مورد مراسیل زهری و مناقشه در آن، مینویسد:

«در هر حال، این حکم محدثین در حلال و حرام است، اما در باب مغازی (صفات و کارهای جنگ آوران) و سیره ها، مراسیل زهری مقبول هستند، به خصوص که با احکام ارتباطی ندارد و سندش تا زهری، صحیح باشد.»[۱]

در ادامه به طور مجزا به ذکر مدارک معتبر مربوط به هر کدام از افرادی که نام بردیم، می پردازیم.

یکم: حکم بن ابی العاص

حکم بن ابی العاص از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که در فتح مکه، به ظاهر اسلام آورد. بعد از هجرت به مدینه، کارهایی از وی سر زد که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را لعن کرد و به طائف تبعیدش نمود. به همین دلیل، ابوبکر و عمر نیز حکم را در تبعید نگه داشتند و اجازه ندادند که او به مدینه وارد شود؛ اما عثمان بعد از اینکه به خلافت رسید، به بهانه ی صله ی رحم، عمویش را به مدینه آورد و به او مال و اموال فراوانی بخشید.

احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) با سند حسن[۲] از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

هذا منبر نبيكم وهذه ثيابه وهذا شعره لم يبل فيكم وقد بدلتم وغيرتم، فغضب عثمان حتى بم يدر ما يقول، والتج المسجد واغتنمها عمرو بن العاص، وقد كان عثمان قال لعمرو قبل ذلك وقد عزله عن مصر: إن اللقاح بمصر قد درت بعدك ألبانها، فقال: لأنكم أعجفتم أولادها، فقال له عثمان: قملت جبتك مذ عزلت عن مصر، فقال: يا عثمان إنك قد ركبت بالناس نهابير وركبوها بك فإما أن تعدل وإما أن تعتزل، فقال: يا بن النابعة وأنت أيضا تتكلم بهذا لأني عزلتك عن مصر؟ وتوعده.

[۱] مرويات الإمام الزهري في المغازي، ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰ سایت شامله / وعلى كل حال فهذا حكم المحدثين في الحلال والحرام أما في باب المغازي والسير فمراسيل الزهري مقبولة، وخاصة التي لا علاقة لها بالأحكام وصح مخرجها إلى الزهري.

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن حاتم السمين: صدوق / ابن جريج المكي: ثقة / عطاء بن أبي رباح القرشي: ثقة / عبد الله بن العباس القرشي: صحابی

«از چیزهایی که بر عثمان عیب گرفته بودند، یکی این بود که حکم بن ابی العاص را مأمور گرد آوردن صدقات قبیله ی قضاعه کرد و او سیصد هزار درهم آورد و عثمان همه آن مبلغ را به او بخشید.»[۱]

روایات دیگری نیز در رابطه با بخشش عثمان به حکم در کتب اهل سنت آمده است که ما چون بنایمان بر استدلال به روایات معتبر السند است، از ذکر آن ها خودداری می کنیم.

در رابطه با مطرود بودن حکم بن ابی العاص و بازگرداندنش توسط عثمان نیز، از آنجایی که در نزد علمای اهل سنت به عنوان امر مسلّم پذیرفته شده؛ لذا به ذکر سخنان تعدادی از علمای سرشناس آن ها به ترتیب تقدم زمانی، بسنده می کنیم.

۱. ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷٦ هـ

ابن قتیبه دینوری که ذهبی از او به عنوان «العلامة الکبیر ذو الفنون» یاد کرده،[۲] می نویسد:

«حکم بن ابی العاص مطرود رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و در روز فتح مکه اسلام آورد و در خلافت عثمان مُرد و سبب طردش نیز این بود که اسرار رسول خدا صلی الله علیه وآله را افشا می کرد؛ لذا پیامبر صلی الله علیه وآله لعنش کرد و تبعیدش نمود و همواره در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله و دوران خلافت ابوبکر و عمر در تبعید بود و سپس عثمان او را به مدینه آورد و صد هزار درهم به او بخشید.»[۳]

۲. احمد بن یحیی البلاذری متوفای ۲۷۹ هـ

بلاذری که ذهبی از او به عنوان «حافظ اخباری علامة» یاد کرده،[٤] می نویسد:

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۵ وحدثني محمد بن حاتم بن ميمون الحجاج الأعور عن ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس قال: كان مما أنكروا على عثمان أنه ولى الحكم بن أبي العاص صدقات قضاعة فبلغت ثلاثمائة ألف درهم، فوهبها له حين أتاه بها.

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۲۹۶-۲۹۷ ابن قتيبة العلامة الكبير ذو الفنون أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري

[۳] المعارف ج ۱ ص ۳۵۳ وكان مروان يكنى أبا عبد الملك وأبوه الحكم بن أبي العاص كان طريد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأسلم يوم فتح مكة ومات في خلافة عثمان وكان سبب طرد رسول الله صلى الله عليه وسلم أياه أنه كان يفشى سره فلعنه وسيره إلى بطن وج فلم يزل طريدا حياة النبي صلى الله عليه وسلم وخلافة أبى بكر وعمر ثم ادخله عثمان وأعطاه مائة ألف درهم

[٤] تذكرة الحفاظ ج ۳ ص ۸۹۲ أحمد بن يحيى صاحب التاريخ المشهور من طبقة أبي داود السجستاني حافظ اخباري علامة

«او همواره سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله را افشا می کرد؛ پس او را لعن کرد و به طائف تبعیدش نمود و همراهش عثمان الازرق، حارث و غیر آن دو از فرزندانش بودند و فرمود که نزد من سکونت نکنید و همینگونه در تبعید بودند تا اینکه عثمان آن ها را بازگرداند و این از چیزهایی بود که بر عثمان انتقاد شد.»[۱]

۳. محمد بن عبد ربه آندلسی متوفای ۳۲۸ هـ

ابن عبد ربه آندلسی که ذهبی از او به عنوان «العلامة الأدیب الأخباری» یاد کرده،[۲] می نویسد:

«هنگامی که عثمان، حکم بن ابی العاص را که مطرود پیامبر صلی الله علیه وآله و مطرود ابوبکر و عمر بود، به مدینه بازگرداند، مردم در مورد آن سخن کردند. پس عثمان گفت: مردم فقط به این خاطر از من عیب جویی میکنند که من صله ی رحم کردم!»[۳]

٤. ابو عمر بن عبد البر قرطبی نمری متوفای ٤٦٣ هـ

«حکم بن عاص بن امیه، عموی عثمان بن عفان و پدر مروان بن حکم از مسلمانان فتح مکه بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله او را از مدینه به طائف تبعید کرد و همراهش پسرش مروان نیز بود و گفته شده است که مروان در طائف به دنیا آمد و همواره حکم در آنجا بود تا اینکه عثمان به خلافت رسید و او را به مدینه بازگرداند ... و در علتی که موجب شد رسول خدا صلی الله علیه وآله او را تبعید کند، اختلاف شده است ... و کارهایی از او سر زد که از ذکر آنها کراهت دارم.»[٤]

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۳۰۸ وكان يفشي أحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فلعنه وسيره إلى الطائف ومعه عثمان الأزرق، والحارث وغيرهما من بنيه وقال لا يساكني فلم يزالوا طرداء حتى ردهم عثمان رضي الله تعالى عنه، فكان مما نقم فيه عليه.

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۲۸۳ ابن عبد ربه العلامة الأديب الأخباري صاحب كتاب ... وكان موثقا نبيلا بليغا شاعرا

[۳] العقد الفريد ج ۴ ص ۲۸۶ ولما رد عثمان الحكم بن أبي العاص طريد النبي صلى الله عليه وسلم وطريد أبي بكر وعمر إلى المدينة تكلم الناس في ذلك فقال عثمان ما ينقم الناس مني إني وصلت رحما وقربت قرابة

[٤] الاستيعاب ج ۱ ص ۳۵۹ الحكم بن أبى العاص بن أمية بن عبد شمس بن مناف بن قصى القرشى الأموى عم عثمان بن عفان وأبو مروان بن الحكم كان من مسلمة الفتح وأخرجه رسول الله صاى الله عليه وسلم من المدينه وطرده عنها فنزل الطائف وخرج معه ابنه مروان وقيل إن مروان ولد بالطائف فلم يزل الحكم بالطائف إلى أن ولى غثمان فرده غثمان إلى المدينة وبقى فيها وتوفى فى اخر خلافة عثمان قبل القيام على عثمان بأشهر فيما أحسب واختلف فى السبب الموجب لنفى رسول الله صلى الله عليه وسلم إياه فقيل كان يتحيل ويسخفى ويتسمع ما يسره رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى كبار الصحابه فى مشركى قريش وسائر الكفار والمنافقين فكان يفشى ذلك عنه حتى ظهر ذلك عليه وكان يحكمه فى مشيته وبعض حركاته إلى أمور غيرها كرهت ذكرها

۵. ابن اثیر جزری متوفای ٦٣٠ هـ

«او مطرود رسول خدا ﷺ بود که از مدینه به طائف تبعیدش نمود و همراهش پسرش مروان نیز خارج شد و گفته شده است که مروان در طائف به دنیا آمد و در علتی که موجب شد رسول خدا ﷺ او را تبعید کند، اختلاف شده است.»[١]

٦. عماد الدین ابو الفداء متوفای ٧٣٢ هـ

«و از آن چیزهایی که بر عثمان عیب گرفته شد، بازگرداندن حکم بن عاص، مطرود رسول خدا ﷺ و همچنین مطرود ابوبکر و عمر و بخشیدن خمس غنائم آفریقا به مبلغ ۵۰۰ هزار به مروان بن حکم بود.»[٢]

٧. زین الدین ابن الوردی متوفای ٧٤٩ هـ

«و از آن چیزهایی که بر عثمان عیب گرفتند، بازگرداندن حکم بن عاص مطرود رسول خدا ﷺ و مطرود ابوبکر و عمر بود و بخشیدن خمس غنائم آفریقا به مروان بن حکم که مال عظیمی بود.»[٣]

٨. شمس الدین ذهبی متوفای ٧٤٨ هـ

شمس الدین ذهبی در تاریخش می نویسد:

«در آن سال حکم بن ابی العاص اموی، پدر مروان درگذشت. او در روز فتح مکه اسلام آورد و به مدینه آمد. بنابر آنچه که گفته شده، اسرار رسول خدا ﷺ را افشا می کرد و لذا او را طرد و سبش کرد و به بطن وج فرستاد و همواره در آنجا بود تا اینکه عثمان به خلافت رسید و او را به مدینه آورد و صله ی رحم کرد و به او صد هزار درهم بخشید؛ چرا که او عموی عثمان بن عفان بود ... و احادیث منکری در لعنش [توسط پیامبر ﷺ] روایت شده است که احتجاج به آن ها جایز نیست و در یک جمله، او از خصوصیات صحابه و بلکه عمومیات آن برخوردار نیست.»[٤]

---

[١] اسد الغابة ج ٢ ص ٤٩ وهو طريد رسول الله ، نفاه من المدينة إلى الطائف ، وخرج معه ابنه مروان ، وقيل : إن مروان ولد بالطائف ، وقد اختلف في السبب الموجب لنفي رسول الله صلى الله عليه وسلم إياه

[٢] المختصر في أخبار البشر ج ١ ص ١١٦ ومما نقم الناس عليه رده الحكم بن العاص، طريد رسول الله صلى الله عليه وسلم، وطريد أبي بكر وعمر أيضا، وإعطاء مروان بن الحكم خمس غنائم إفريقية، وهو خمس مائة ألف

[٣] تاريخ ابن الوردي ج ١ ص ١٤٥ ومما نقموا عليه رد الحكم بن العاص طريد رسول الله وطريد أبي بكر وعمر ، وإعطاؤه مروان بن الحكم خمس غنائم إفريقية وهو مال عظيم

[٤] تاريخ الإسلام ج ٣ ص ٣٦٥-٣٦٦ وفيها توفي الحكم بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف الأموي أبو مروان ، وكان له من الولد عشرون ذكرا وثمان بنات ، أسلم يوم الفتح وقدم المدينة فكان فيما قيل يفشي سر رسول الله صلى الله عليه

ذهبی در کتاب دیگرش العبر نیز همین مطلب را به طور کوتاه تر گفته و بخشش عثمان به او را نیز یادآور شده است.[۱]

ذهبی همچنین در کتاب سیر اعلام النبلاء نیز از حکم یاد کرده و گفته است که او کمترین بهره را از همصحبتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله برده است![۲]

۹. ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هـ

ابن حجر عسقلانی نام حکم را در کتاب معرفی صحابه آورده و می نویسد:

«حکم بن ابی العاص اموی، عموی عثمان بن عفان و پدر مروان است که ابن سعد گفته است که او در روز فتح مکه اسلام آورد و در مدینه ساکن شد و سپس پیامبر صلی الله علیه وآله او را به طائف تبعید نمود و سپس در خلافت عثمان به مدینه بازگشت و در آنجا مُرد.»[۳]

ابن حجر در همان کتاب در جای دیگر در شرح حال مروان بن حکم، به صراحت تبعید شدن او به همراه پدرش به طائف را بیان کرده است.[٤]

وسلم فطرده وسبه وأرسله إلى بطن وج فلم يزل طريدا إلى أن ولي عثمان ، فأدخله المدينة ووصل رحمه وأعطاه مائة ألف درهم ، لأنه كان عم عثمان بن عفان ، وقيل إنما نفاه رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الطائف لأنه كان يحكيه في مشيته وبعض حركاته . وقد رويت أحاديث منكرة في لعنه لا يجوز الأحتجاج بها ، وليس له في الجملة خصوص الصحبة بل عمومها .

[١] العبر في خبر من غبر ج ١ ص ٣٢ وفيها توفي الحكم بن أبي العاص بن أمية الأموي والد مروان وابن عمر أبي سفيان وعم عثمان بن عفان أسلم يوم الفتح كان يفشي سر النبي صلى الله عليه وسلم وقيل كان يحاكيه في مشيته فطرده إلى الطائف وسبه فلم يزل طريدا إلى أن استخلف عثمان فأدخله المدينة وأعطاه مئة ألف

[٢] سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١٠٧ الحكم بن أبي العاص ابن أمية الأموي ابن عم أبي سفيان يكنى أبا مروان من مسلمة الفتح وله أدنى نصيب من الصحبة

[٣] الإصابة في تمييز الصحابة ج ٢ ص ١٠٤ رقم ١٧٨٣ الحكم بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس القرشي الأموي عم عثمان بن عفان ووالد مروان قال بن سعد أسلم يوم الفتح وسكن المدينة ثم نفاه النبي صلى الله عليه وسلم إلى الطائف ثم أعيد إلى المدينة في خلافة عثمان ومات بها

[٤] الإصابة في تمييز الصحابة ج ٦ ص ٢٥٧ رقم ٨٣٢٤«مروان بن الحكم بن أبي العاص ... ومن بعد الفتح أخرج أبوه إلى الطائف وهو معه ... »

لعن پیامبر صلی الله علیه و آله بر حکم و فرزندش مروان

حکم بن ابی العاص که به قول ذهبی، کمترین بهره را از هم صحبتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله برده، طبق روایات صحیح السند اهل سنت، خودش و فرزندانش (از جمله مروان بن حکم) مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند که در اینجا به ذکر سه روایت اکتفا می کنیم و سپس به نقل سخنان بسیار مهم و جالب توجه محمد ناصرالدین البانی می پردازیم.

روایت اول:

احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[۱] از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است که گفت:

«نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که عمرو بن عاص رفت تا لباسش را بپوشد و بیاید به من ملحق شود؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی ملعون بر شما در می آید» و به خدا قسم، من همه اش نگران بودم تا اینکه حکم داخل شد.»[۲]

روایت دوم:

احمد بن حنبل با سندی که رجالش همگی ثقه هستند (طبق نظر ارنؤوط)[۳] از عامر شعبی و او از عبدالله بن زبیر روایت کرده است که گفت: «به خدای این کعبه قسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فلانی و فرزندانش از صلبش را لعنت کرد.»[٤]

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۷۱-۷۲ ح ۶۵۲۰ قال شعیب الأرنؤوط : إسناده صحیح علی شرط مسلم رجاله ثقات رجال الشیخین غیر عثمان بن حکیم فمن رجال مسلم

[۲] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بن نمير ثنا عثمان بن حكيم عن أبي أمامة بن سهل بن حنيف عن عبد الله بن عمرو قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم وقد ذهب عمرو بن العاصي يلبس ثيابه ليلحقني فقال ونحن عنده ليدخلن عليكم رجل لعين فوالله ما زلت وجلا أتشوف داخلا وخارج حتى دخل فلان يعني الحكم

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۲۶ ص ۵۱ ح ۱۶۱۲۸ قال شعیب الأرنؤوط : رجاله ثقات رجال الشیخین وأخرجه البزار من طریق عبد الرزاق بهذا الإسناد ولفظه : ورب هذا البیت لقد لعن الله الحکم وما ولد علی لسان نبیه صلی الله علیه و سلم

[٤] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الرزاق أنا بن عيينة عن إسماعيل بن أبي خالد عن الشعبي قال سمعت عبد الله بن الزبير وهو مستند إلى الكعبة وهو يقول ورب هذه الكعبة لقد لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلانا وما ولد من صلبه

در این روایت جهت سر پوشی بر حقیقت، نام حکم را به فلانی تبدیل کرده اند؛ اما غافل از اینکه همین روایت را بزار و طبرانی با تصریح بر نام «حکم» نقل کرده اند، همانطور که هیثمی در مجمع الزوائد گفته است.[۱]

روایت سوم:

سند اول:

ابن ابی حاتم در تفسیرش با سند صحیح (طبق نظر البانی) از عبدالله بن المینی روایت کرده است که گفت:

«من در مسجد بودم که مروان خطبه خواند و گفت: خداوند به خلیفه- معاویه- رأی نیکویی درباره ی یزید القاء کرده که او را جانشین خود برگزیند؛ چرا که ابو بکر هم عمر را جانشین خود گردانید.

عبد الرحمن بن ابوبکر گفت: مگر دستگاه قیصر روم است؟ به خدا که ابو بکر خلافت را نه در میان فرزندانش قرار داد و نه میان کسی از خانواده اش، و رفتار معاویه نیز تنها به خاطر بزرگداشت فرزندش و مهربانی به او است.

مروان گفت: مگر تو همان نیستی که به پدر و مادرش گفت: ننگ بر شما باد؟

عبدالرحمن گفت: مگر تو پسر همان ملعونی نیستی که پیامبر، پدرت را لعنت کرد؟

عایشه این را شنید و گفت: ای مروان، تویی که به عبد الرحمن چنین و چنان گفتی؟ به خدا دروغ گفتی، این درباره ی او نازل نشد؛ بلکه درباره فلان پسر فلان نازل شد.»[۲]

سند دوم:

---

[۱] مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۴۱ وراه أحمد والبزار والا انه قال لقد لعن الله الحكم وما ولد على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم والطبراني بنحوه وعنده رواية كرواية أحمد ورجال أحمد رجال الصحيح

[۲] تفسير ابن أبي حاتم ج ۱۰ ص ۳۲۹۵ ح ۱۸۵۷۲ حدثنا علي بن الحسين ، حدثنا محمد بن العلاء ، حدثنا يحيى بن أبي زائدة عن اسماعيل بن أبي خالد ، اخبرني عبد الله بن الميني قال : اني لفي المسجد حين خطب مروان ، فقال : ان الله ارى امير المؤمنين في يزيد رايا حسنا ، وان يستخلفه فقد استخلف أبو بكر وعمر . فقال عبد الرحمن بن أبي بكر : اهرقلية ؟ ان أبا بكر والله ما جعلها في أحد من ولده ، ولا أحد من اهل بيته ، ولا جعلها معاوية في ولده الا رحمة وكرامة لولده . فقال مروان : الست الذي قال لوالديه : اف لكما ؟ فقال عبد الرحمن : الست ابن اللعين الذي لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم اباك . قال : وسمعتهما عائشة فقالت : يا مروان ، انت القائل لعبد الرحمن كذا وكذا ؟ كذبت ، ما فيه نزلت ، ولكن نزلت في فلان بن فلان . ثم انتحب مروان ، ثم نزل عن المنبر حتى اتى باب حجرتها فجعل يكلمها حتى انصرف.

نسائی با سند صحیح (طبق گفته البانی) در سننش[۱] و حاکم در مستدرکش با تصحیح سند،[۲] همین روایت را با سندی دیگر نقل کرده اند که در آن این عبارت از عایشه آمده است که: «رسول خدا ﷺ پدر مروان را لعنت کرد، در حالی که مروان در صلبش بود.»[۳]

تصحیح البانی و انتقادش از علمای اهل سنت

محمد ناصر الدین البانی متوفای ۱۴۲۰ هـ که از سرشناس ترین عالمان وهابی به شمار می آید، ضمن تصحیح چندین سند از روایات لعن حکم بن ابی العاص و فرزندانش توسط رسول خدا ﷺ، زبان به انتقاد از عالمان سرشناس اهل سنت گشوده و آن ها را متهم به تبانی در سرپوشی بر مطاعن صحابه کرده است.

وی در کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۷ ص ۷۱۹-۷۲۵ ح ۳۲۴۰ می نویسد:

«من بسیار تعجب می کنم از تبانی بعضی از حافظان ترجمه کننده ی حکم (حافظانی که شرح حال او را نوشته اند؛ مانند ابن اثیر، ذهبی و ابن حجر عسقلانی) بر عدم سوق دادن بعضی از این احادیث و بیان صحتش در ترجمه ی او! آیا این به خاطر ترس از صحابه بودن او است و اینکه عموی عثمان بن عفان (خلیفه سوم) بوده است؟ در حالی که آن ها معروفند به اینکه در راه خدا، سرزش هیچ سرزنش کننده ای را ملاحظه نمیکنند، یا اینکه به خاطر شرایط حکومتی یا محبوبیت و نفوذ او در میان مردم بوده که مانع از تصریح آن ها به حق شده است؟ پس این مثلا ابن اثیر است که در کتاب اسد الغابة فی معرفة الصحابة میگوید: در لعن او و تبعیدش احادیث زیادی روایت شده است که نیازی به ذکرشان نیست، بجز اینکه قطعا پیامبر ﷺ با وجود بردباری و چشم پوشیدنش بر چیزهای ناخوشایند، با او چنین کاری نکرده است مگر به خاطر امر بزرگ.

و تعجب بر انگیز تر از او، کاری است که حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابه انجام داده، با وجود بحث طولانی در ترجمه ی او، این سخن از او صادر شده است: «ابن السکن گوید: گفته شده است که پیامبر ﷺ بر او (حکم بن ابی العاص) دعا کرد، اما آن ثابت نمی شود»! و سپس ساکت شده و

---

[۱] سنن النسائي الكبرى ج ۶ ص ۴۵۸ ح ۱۱۴۹۱

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۵۲۸ ح ۸۴۸۳ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[۳] حدثنا علي بن محمد بن عقبة الشيباني ثنا أحمد بن محمد بن إبراهيم المروزي الحافظ ثنا علي بن الحسين الدرهمي ثنا أمية بن خالد عن شعبة عن محمد بن زياد قال لما بايع معاوية لابنه يزيد قال مروان سنة أبي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن أبي بكر سنة هرقل وقيصر فقال أنزل الله فيك والذي قال لوالديه أف لكما الآية قال فبلغ عائشة رضي الله عنها فقالت كذب والله ما هو به ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن أبا مروان ومروان في صلبه فمروان قصص من لعنة الله عز وجل

چیزی در پی سخن او نگفته است، بلکه در پی آن، روایات زیاد و گوناگونی در دعای پیامبر ﷺ بر او آورده است، که من بعضی از آن ها را در کتاب سلسلة الاحادیث الضعیفه ذکر کرده ام، و او در قبال همه ی آن ها سکوت کرده و به ضعف بعضی از آن ها تصریح کرده است و ترجمه اش را با ذکر حدیثی از عایشه تمام کرده است که پیش تر اوردیم: رسول خدا ﷺ پدرت را لعن کرد، در حالی که تو در صلبش بودی. اما او (ابن حجر) به جای اینکه به صحتش تصریح کند، برای رد کردن آن، به روایت بخاری که پیش تر گذشت اشاره کرده و در پی آن گفته است: «می گویم: و اصل این داستان نزد بخاری بدون این زیاده است!»

می گویم: ارزش این پی آوردن چیست، در حالی که او خود می داند که این زیاده سندش صحیحش است و از طریق غیر بخاری نقل شده است؟! و فقط این نیست، بلکه شواهدی نیز از روایات صحیح دارد، همانطور که پیش تر گذشت! به آن (روایت ناقص بخاری) اکتفا کرده، بدون یاد کردن از آنچه که صلاحیت استشهاد کردن به آن را دارا است! پس در آخر شرحش بر حدیث «امت من به دست جوانی از قریش هلاک می شود» در کتاب فتح الباری می گوید: «احادیثی در لعن "حکم" پدر مروان و فرزندانش وارد شده است که طبرانی و غیر او آن ها را نقل کرده اند؛ سند بیشتر آن ها جای سخن دارد (ضعیف است) و بعضی از آن ها نیکو است و شاید روایت فوق الذکر به آن اختصاص یابد!»

و از همه ی این ها تعجب برانگیزتر، محافظه کاری حافظ ذهبی با سخنش در ترجمه حکم در تاریخش است که گوید: «احادیث منکری در لعن او وارد شده است که احتجاج به آن ها جایز نیست، و کوتاه سخن اینکه، او خصوصیتی از صحابه بودن را ندارد، بلکه عمومیتش را !» اینچنین گفته است، با وجود اینکه یک صفحه بعد، روایت شعبی از ابن زبیر را آورده و سندش را تصحیح کرده است، همانطور که پیش تر گذشت !! و مانند این رنگ عوض کردن یا تناقض، از چیزهایی است که به اهل هوا و هوس اجازه می دهد که از ایشان آنچه را که مناسب هوایشان است بگیرند! از خداوند سلامت را خواهانیم.»[۱]

---

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۷ ص ۷۲۳-۷۲۴ ح ۳۲۴۰ (لَيدخُلنَّ عليكُم رجلٌ لَعِينٌ. يعني: الحكم بن أبي العاص) ... هذا؛ وإني لأعجب أشد العجب من تواطؤ بعض الحفاظ المترجمين لـ (الحكم) على عدم سوق بعض هذه الأحاديث وبيان صحتها في ترجمته، أهي رهبة الصحبة، وكونه عمَّ عثمان بن عفان- رضي الله عنه-، وهم المعروفون بأنهم لا تأخذهم في الله لومة لائم؟! أم هي ظروف حكومية أو شعبية كانت تحول بينهم وبين ما كانوا يريدون التصريح به من الحق؟ فهذا مثلاً ابن الأثير يقول في "أسد الغابة": "وقد روي في لعنه ونفيه أحاديث كثيرة، لا حاجة إلى ذكرها، إلا أن الأمر المقطوع به: أن النبي - صلى الله عليه وسلم -- مع حلمه وإغضائه على ما يكره- ما فعل به ذلك إلا لأمرعظيم." وأعجب منه صنيع الحافظ في "الإصابة"؛ فإنه- مع إطالته في ترجمته- صدَّرها بقوله: "قال ابن السكن: يقال: إن النبي - صلى الله عليه وسلم - دعا عليه، ولم يثبت ذلك "! وسكت عليه ولم يتعقبه بشيء، بل إنه أتبعه بروايات كثيرة فيها أدعية مختلفة عليه، كنت ذكرت بعضها في "الضعيفة"، وسكت عنها كلها وصرح بضعف بعضها، وختمها بذكر حديث عائشة المتقدم: أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم -

دوم: مروان بن حکم

در شرح حال حکم بن ابی العاص، جایگاه مروان بن حکم نیز به عنوان شخصی مورد لعن از لسان پیامبر خدا ﷺ تا حدی روشن شد. مروان که هم پسر عموی عثمان و هم دامادش بود، از جایگاه ویژه ای در نزد خلیفه برخوردار بود، و عطایای بسیاری از خلیفه دریافت می کرد. اینک به بیان سخنان اهل سنت در رابطه با بذل و بخشش عثمان به او می پردازیم.

۱. ابن عبد ربه آندلسی متوفای ۳۲۸ هـ

«از جمله چیزهایی که بر عثمان عیب گرفته شد، این بود که او مطرود رسول خدا ﷺ که حکم بن ابی العاص بود را پناه داد، در حالی که ابوبکر و نه عمر او را پناه ندادند و به او صد هزار بخشید و ابوذر را به ربذه تبعید کرد و عامر بن عبد قیس را از بصره به شام تبعید نمود و هنگامی که عبدالله بن خالد بن اسید از او صله- ای خواست، به او ۴۰۰ هزار بخشید و رسول خدا ﷺ مهزون (مهروز) - قسمتی از بازار مدینه - را صدقه برای مسلمین قرار داده بود که عثمان به حرث بن حکم، برادر مروان بخشید و فدک را که صدقه ی رسول خدا ﷺ بود، به مروان داد و هنگامی که آفریقا فتح شد، یک پنجم غنایم آن را به مروان بخشید؛ پس عبدالرحمن بن حسل الجمحی [شعری سرود و در یک مصرعش] گفت: یک پنجم غنیمت را به مروان بخشیدی.»[۱]

لعن أباك وأنت في صلبه. ولكنه- بديل أن يصرح بصحته- ألمح إلى إعلاله بمخالفته رواية البخاري المتقدمة، فقال عقبها": قلت: وأصل القصة عند البخاري بدون هذه الزيادة!" فأقول: ما قيمة هذا التعقب، وهو يعلم أن هذه الزيادة صحيحة السند، وأنها من طريق غير طريق البخاري؟! وليس هذا فقط، بل ولها شواهد صحيحة أيضاً كما تقدم؟! اكتفيت بها عن ذكر ما قد يصلح للاستشهاد به! فقد قال في آخر شرحه لحديث: "هلكة أمتي على يدي غلمة من قريش " من "الفتح " (١١/١٣) : "وقد وردت أحاديث في لعن الحكم والد مروان وما ولد. أخرجها الطبراني وغيره؛ غالبها فيه مقال، وبعضها جيد، ولعل المراد تخصيص الغلمة المذكورين بذلك !"وأعجب من ذلك كلِّه تحفُّظ الحافظ الذهبي بقوله في ترجمة (الحكم) من "تاريخه"(٢ /٩٦) "وقد وردت أحاديث منكرة في لعنه، لا يجوز الاحتجاج بها، وليس له في الجملة خصوص من الصحبة بل عمومها!" كذا قال! مع أنه- بعد صفحة واحدة- ساق رواية الشعبي عن ابن الزبير مصححاً إسناده كما تقدم!! ومثل هذا التلون أو التناقض مما يفسح المجال لأهل الأهواء أن يأخذوا منه ما يناسب أهواءهم! نسأل الله السلامة.

[١] العقد الفريد ج ۴ ص ٢٦٧ ومما نقم الناس على عثمان أنه آوى طريد رسول الله صلى الله عليه وسلم الحكم بن أبي العاص ولم يؤوه أبو بكر ولا عمر وأعطاه مائة ألف وسير أبا ذر إلى البذة وسير عامر بن عبد قيس من البصرة إلى الشام وطلب منه عبد الله بن خالد بن أسيد صلة فأعطاه أربعمائة ألف وتصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم بمهزون موضع سوق المدينة على المسلمين فأقطعها الحرث بن الحكم أخا مروان وأقطع فدك مروان وهي صدقة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وافتتح افريقية فأخذ خمس الفيء فوهبه لمروان فقال عبد الرحمن بن حسل الجمحي : فأحلف بالله رب الأنام * ما ترك الله شيئا سدى ** ولكن خلقت لنا

۲. ابو عمر بن عبد البر قرطبی متوفای ٤٦٣ هـ

ابن عبد البر نیز در کتابی که برای شناخت صحابه نوشته، در شرح حال عبدالرحمن بن حنبل مینویسد:

«عبدالرحمن بن حنبل، برادر کلده بن حنبل ... همان کسی که است که درباره ی عثمان بن عفان، هنگامی که ۵۰۰ هزار از خمس آفریقا را به او بخشید، گفت: تو آن تبعید شده ی پیامبر صلی الله علیه و آله را خواندی و مقرب خویش گردانیدی و این بر خلاف رویه و قرار مصطفی صلی الله علیه و آله است. خویشاوندانت را به حکومت بر خداپرستان گماشتی و این بر خلاف رویه گذشتگان (ابوبکر و عمر) است. و خمس غنیمت را به مروان بخشیدی و بدینسان او را بر دیگران فضیلت نهادی و مراتع اطراف مدینه را قرق کردی و درآمدی را که [ابو موسی] اشعری از اموال عمومی آورده بود، به نزدیکانت دادی.»[۱]

۳. مطهر بن طاهر مقدسی متوفای ۵۰۷ هـ

«و از جمله ی آنها (چیزهایی که بر عثمان عیب می گرفتند) این بود که عثمان فدک را که صدقه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود به مروان بن حکم داد و خمس غنائم آفریقا را نیز به او بخشید؛ پس عبدالرحمن بن حنبل الجمحی گفت ... .»[۲]

۴. ابن اثیر جزری متوفای ۶۳۰ هـ

ابن اثیر جزری در تاریخش می نویسد:

«عبدالله بن سعد پس از یک سال و سه ماه که در آفریقا مانده بود، برگشت و خمس غنایم جنگی آفریقا را به مدینه آورد، مروان بن حکم آن‌ها را به پانصد هزار دینار خریداری نمود، و عثمان این بها را به او بخشید. این عمل عثمان از کارهایی بود که او را مورد بازخواست مردم قرار داد.

(سپس ابن اثیر می‌گوید:) این بهترین گفتاریست که درباره خمس آفریقا گفته شده است؛ زیرا بعضی از مورخین گفته‌اند که خمس آن غنائم را عثمان به عبدالله بن سعد داده است و عده ای گفته‌اند که آن خمس را

فتنة * لكي نبتلى بك أو تبتلى ** فإن الأمينين قد بينا * منارا لحق عليه الهدى ** فما أخذا درهما غيلة * وما تركا درهما في هوى ** وأعطيت مروان خمس العباد * هيهات شأوك ممن شأى

[۱] الاستيعاب ج ۲ ص ۸۲۸-۸۲۹ رقم ۱۴۰۱ عبد الرحمن بن حنبل أخو كلدة بن حنبل ... وهو القائل في عثمان بن عفان رضى الله عنه لما أعطى مروان خمسمائة ألف من خمس إفريقية ... دعوت الطريد فأدنيته * خلافا لما سنه المصطفى ** ووليت قرباك أمر العباد * خلافا لسنة من قد مضى ** وأعطيت مروان خمس الغنيمة * أثرته وحميت الحمى ** ومالا أتاك به الأشعرى * من الفيء أعطيته من دنا

[۲] البدء والتاريخ ج ۵ ص ۲۰۰ ومنها أنه أقطع مروان بن الحكم فدك قرية صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم وأعطاه خمس الغنائم من إفريقية فقال عبد الرحمن بن حنبل الجمحي ... .

به مروان داده است و از اینجا روشن می شود که عثمان خمس غنائم جنگ اول را به عبدالله بن سعد داد و خمس غنائم جنگ دوم را که تمام آفریقا در این جنگ فتح شد، به مروان داد.»[۱]

٥. عماد الدین ابو الفداء متوفای ۷۳۲ هـ

«و از آن چیزهایی که بر عثمان عیب گرفته شد، بازگرداندن حکم بن عاص، مطرود رسول خدا ﷺ و همچنین مطرود ابوبکر و عمر و بخشیدن خمس غنائم آفریقا به مروان بن حکم که ٥٠٠ هزار (درهم یا دینار) بود.»[۲]

٦. زین الدین ابن الوردی متوفای ۷٤۹ هـ

«و از آن چیزهایی که بر عثمان عیب گرفتند، بازگرداندن حکم بن عاص، مطرود رسول خدا ﷺ و مطرود ابوبکر و عمر بود و بخشیدن خمس غنائم آفریقا به مروان بن حکم که مال عظیمی بود.»[۳]

۷. علی بن برهان الدین حلبی متوفای ۱۰٤٤ هـ

«از جمله چیزهایی که بر عثمان عیب گرفته شد، این بود که او به پسر عمویش مروان بن حکم ١٥٠ هزار اوقیه (هر اوقیه ٤٠ درهم است) بخشید و به حارث (برادر مروان) نیز یک دهم بازار مدینه را داد و هنگامی که ابو موسی با ظرفی از طلا و نقره به نزد عثمان آمد، آن ها را بین زنان و دخترانش تقسیم کرد. عثمان بیشتر بیت المال را صرف آباد سازی زمین ها و خانه هایش کرد ... .»[٤]

---

[۱] الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۴۸۴ ثم ن عبد الله بن سعد عاد من إفريقية إلى مصر وكان مقامه بإفريقية سنة وثلاثة أشهر ... وحمل خمس إفريقية إلى المدينة فاشتراه مروان بن الحكم بخمسمائة ألف دينار فوضعها عنه عثمان وكان هذا مما أخذ عليه وهذا أحسن ما قيل في خمس إفريقية فإن بعض الناس يقول أعطى عثمان خمس إفريقية عبد الله بن سعد وبعضهم يقول أعطاه مروان بن الحكم وظهر بهذا أنه أعطى عبد الله خمس الغزوة الأولى وأعطى مروان خمس الغزوة الثانية التي افتتحت فيها جميع إفريقية والله أعلم

[۲] المختصر في أخبار البشر ج ۱ ص ۱۱۶ ومما نقم الناس عليه رده الحكم بن العاص، طريد رسول الله صلى الله عليه وسلم، وطريد أبي بكر وعمر أيضا، وإعطاء مروان بن الحكم خمس غنائم إفريقية، وهو خمس مائة ألف

[۳] تاريخ ابن الوردي ج ۱ ص ۱۴۵ ومما نقموا عليه رد الحكم بن العاص طريد رسول الله وطريد أبي بكر وعمر ، وإعطاؤه مروان بن الحكم خمس غنائم إفريقية وهو مال عظيم

[٤] السيرة الحلبية ج ۲ ص ۲۷۲ وكان من جملة ما انتقم به على عثمان رضى الله تعالى عنه أنه أعطى ابن عمه مروان بن الحكم مائة ألف وخمسين أوقية واعطى الحارث عشر ما يباع فى السوق أى سوق المدينة وأنه جاء إليه أبو موسى بكيلة ذهب وفضة

سوم: عبد الله بن سعد بن ابی سرح

یکی دیگر از صحابه ای که در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله جایگاهی نداشت و مغضوب آن حضرت بود، برادر رضاعی عثمان، عبد الله بن سعد بن ابی سرح است که اسلام آورد و سپس مرتد شد؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله در قضیه فتح مکه دستور دادند که اگر او خودش را به پرده ی کعبه هم آویخته بود، بکشیدش؛ اما عثمان به وی پناه داد و در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شفاعتش را نمود و آن حضرت با اکراه پذیرفتند و به او امان دادند.

بعد از گذشت دوران، و بعد از اینکه عثمان به خلافت رسید، او را به جای عمرو بن عاص به ولایت مصر منصوب کرد و اموال فراوانی به او بخشید.

چنانکه خواهد آمد، مصریان از دست این حاکم ظالم به ستوه آمدند و شکایت به نزد خلیفه بردند و همین نیز سبب کشته شدن عثمان شد.

شرح حال عبد الله بن سعد بن ابی سرح از زبان حافظ ابن حجر

حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح حال عبدالله بن ابی سرح، به عنوان یکی از صحابه در نزد اهل سنت، می نویسد:

«عبد الله بن سعد بن ابی سرح ... برادر رضاعی عثمان بود ... هنگامی که روز فتح مکه شد، پیامبر صلی الله علیه وآله به همه ی مردم امان دادند به غیر از چهار نفر و دو زن: عکرمه، ابن خطل، مقیس بن صبابه و عبدالله بن سعد بن ابی سرح ... . از ابن عباس منقول است که گفت: عبد الله بن سعد بن ابی سرح کاتب پیامبر صلی الله علیه وآله بود، ولی شیطان او را لغزاند؛ پس به کفار پیوست. و رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز فتح مکه دستور به قتلش داد، ولی عثمان برایش پناه خواست؛ پس پیامبر صلی الله علیه وآله پناهش داد... و عثمان او را بر امارت مصر گماشت»[۱]

فقسمها بين نسائه وبناته وأنه انفق أكثر بيت المال فى عمارة ضياعه ودوره وأنه حمى لنفسه دون إبل الصدقة وانه حبس عبدالله بن مسعود وهجره وحبس عطاء وابى بن كعب ونفى أبا ذر إلى الربدة

[۱] الإصابة فى تمييز الصحابة ج ۴ ص ۱۰۹ رقم ۴۷۱۴ عبد الله بن سعد بن أبى سرح ... وكان أخا عثمان من الرضاعة ... لما كان يوم فتح مكة أمن النبى صلى الله عليه وسلم الناس كلهم إلا أربعة نفر وإمرأتين عكرمة وابن خطل ومقيس بن صبابة وابن أبى سرح ... عن بن عباس قال كان عبد الله بن سعد بن أبى سرح يكتب للنبى صلى الله عليه وسلم فأزله الشيطان فلحق بالكفار فأمر به رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقتل يعنى يوم الفتح فاستجار له عثمان فأجاره النبى صلى الله عليه وسلم

ناراحتی پیامبر ﷺ از اصحاب به خاطر نکشتن ابن ابی سرح

عثمان شفاعت کسی را در نزد رسول خدا ﷺ کرد که بعد از عفوش نیز رسول خدا ﷺ اصحابش را به خاطر نکشتن عبدالله بن ابی سرح سرزنش کردند.

از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که گفت:

«هنگامی که مسلمانان مکه را فتح نمودند، عبدالله بن سعد بن ابی سرح به عثمان پناه آورد و خود را نزد او پنهان کرد، عثمان نیز او را نزد نبی اکرم ﷺ آورد و به ایشان گفت: یا رسول الله! بیعت عبدالله را بپذیر، اما حضرت رسول ﷺ از این کار امتناع می‌ورزید تا این‌که عثمان برای بار سوم این درخواست را مطرح کرد و رسول خدا ﷺ آن را پذیرفت. سپس رسول خدا ﷺ رو به اصحابشان کردند و فرمودند: آیا در میان شما مردی با درایت نبود که چون من از پذیرش بیعت آن مرد خوداری ورزیدم، گردن او را بزند؟! اصحاب گفتند: ای رسول خدا! ما که به درون شما علم نداریم. چرا به ما اشاره نفرمودید که آن کار را بکنیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ پیامبری را سزاوار نیست که چشمان خائنانه داشته باشد.»[۱]

این روایت را ابو داود در سننش آورده و ابن تیمیه سندش را صحیح دانسته است.[۲] همچنین حاکم در مستدرکش نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[۳] ألبانی نیز این روایت را در کتاب السلسلة الصحیحه آورده است.[٤]

---

[۱] سنن أبي داود ج ۴ ص ۱۲۸ ح ۴۳۵۹ عن سعد قال لما كان يوم فتح مكة اختبأ عبد الله بن سعد بن أبي سرح عند عثمان بن عفان فجاء به حتى أوقفه على النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله بايع عبد الله فرفع رأسه فنظر إليه ثلاثا كل ذلك يأبى فبايعه بعد ثلاث ثم أقبل على أصحابه فقال أما كان فيكم رجل رشيد يقوم إلى هذا حيث رآني كففت يدي عن بيعته فيقتله فقالوا ما ندري يا رسول الله ما في نفسك ألا أومأت إلينا بعينك قال إنه لا ينبغي لنبي أن تكون له خائنة الأعين

[۲] الصارم المسلول على شاتم الرسول، ص ۱۰۹ قال ابن تيمية: رواه أبو داود بإسناد صحيح / سایت شامله

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۴۷ ح ۴۳۶۰ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه ، و قال الذهبي: على شرط مسلم

[٤] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۰۱ ح ۱۷۲۳ قال الألباني: قال الحاكم : " صحيح على شرط مسلم " . و وافقه الذهبي، و هو كما قالا / سایت شامله

تولیت عبدالله بن ابی سرح بر مصر و کشته شدن عثمان

ابن شبه نمیری متوفای ۲۶۲ هـ با سند حسن[۱] از طریق زهری از سعید بن مسیب ماجرای قتل عثمان را چنین روایت کرده است:

«ابن شهاب زهری گوید: به سعید بن مسیب گفتم که آیا مرا خبر میدهی که ماجرای کشته شدن عثمان چگونه بود؟ و چه بود حال او و حال مردم؟ و چرا اصحاب محمد ﷺ او را وا گذاشتند و یاری اش نکردند؟ سعید گفت: عثمان مظلوم کشته شد، و کسی که او را کشت، ظالم بود، و کسی که یاری او را ترک کرد، معذور بود. زهری گوید: این امر چگونه بود؟ ابن مسیب گفت:

هنگامی که عثمان والی شد، ولایت او را تعدادی از صحابه مکروه داشتند به جهت اینکه عثمان قوم خود را بیشتر دوست میداشت و کسانی از بنی امیه را که ایشان را صحبت رسول خدا ﷺ میسر نگردیده - با وجود موجود بودن اصحاب آن حضرت - تولیت ممالک میداد، و از امرای او چیزهایی صادر میشد که اصحاب، آن را منکر میشمردند، و عثمان در آنها مورد عتاب قرار می گرفت و آنها را عزل نمیکرد؛ پس هنگامی که ایام شش سال آخر خلافت او رسید، پسر عموهای خود را بر دیگران ترجیح داد و تولیت ممالک داد و غیر ایشان را نداد. و عبدالله بن ابی سرح را والی مصر گردانید و او در آنجا دو سال بود، بعد از آن اهل مصر به شکایت او نزد عثمان آمدند و از او دادخواه شدند.

و پیش از آن از جانب عثمان در حق عبدالله بن مسعود و ابوذر و عمار بن یاسر بدی ها واقع شده بود؛ پس در دل بنو هذیل و بنو زهره برای حال ابن مسعود ، و در دل بنو غفار و قبیله ایشان و کسی که برای ابوذر غضب کرده بود (عثمان به خاطر تبعیدش) کینه بود، و بنو مخزوم بر عثمان برای حال عمار یاسر غضب داشتند.

و اهل مصر آمدند و از ظلم ابن ابی سرح شکایت کردند، عثمان به او نامه نوشت و در آن نامه او را تهدید نمود. ابن ابی سرح از قبول آنچه عثمان به او نوشته بود ابا کرد، و کسی را که از اهل مصر از نزد عثمان به نزد

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عمر بن أبي معاذ النميري: ثقة / أحمد بن منصور الرمادي: ثقة/ هشام بن عمار السلمي: صدوق / محمد بن عيسى القرشي: صدوق حسن الحديث. در مورد وی گفته شده که تنها یکبار تدلیس کرده و آن هم در سند این روایت بوده است! به نظر می رسد که این اتهام تنها به خاطر تضعیف سند این روایت مطرح شده است تا بر مطاعن عثمان سرپوش گذاشته شود/ محمد بن أبي ذئب العامري: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة / سعيد بن المسيب القرشي: ثقة

او رفته بود زد و کشت؛ پس هفتصد مرد از اهل مصر در مدینه آمدند و در مسجد فرو شدند و در اوقات نماز از کار ابن ابی سرح به صحابه شکایت کردند.

طلحه بن عبیدالله برخاست و با عثمان کلام سخت نمود، و عایشه کسی را به نزد عثمان فرستاد و گفت: اصحاب رسول خدا ﷺ نزد تو آمدند و عزل این مرد را از تو خواستند و تو ابا کردی ، و او - یعنی ابن ابی سرح - مردی را از ایشان کشته؛ پس ایشان را از عامل خود انصاف ده. و علی بن ابی طالب علیه السلام بر او داخل شد و فرمود: « اهل مصر از تو فقط مردی را عوض مردی که بر ذمّه او ادّعای خونی دارند طلب می کنند؛ پس او را از [حکومت بر] ایشان عزل کن و در میانشان قضاوت کن. پس اگر حقّی از ایشان بر او واجب باشد، انصاف ایشان بد .»

عثمان گفت: مردی را انتخاب کنید که او را به جای عبدالله بر شما والی کنم.

مردم گفتند: بر ما محمد بن ابی بکر را عامل بکن؛ پس عثمان نامه ی ولایت او را نوشت، و با آن ها جماعتی از مهاجرین و انصار برای دیدن واقعه در میان اهل مصر و ابن ابی سرح بیرون شدند.

هنگامی که محمد بن ابی بکر و کسانی که همراه او بودند، به مسافت سه روز راه از مدینه بیرون رفتند، ناگاه دیدند که غلامی سیاه بر شتری سوار است و طوری با شتاب و پریشان حرکت می کرد که از آن مفهوم میگردید که گویا مردی است که کسی را طلب میکند یا کسی در طلب او است. اصحاب به او گفتند: کیستی و چکار داری؟! و معلوم میشود که تو گویا از کسی گریخته یا گریخته را جوینده هستی! گفت: من غلام امیرالمؤمنین ام که مرا به سوی عامل مصر فرستاده است. مردی گفت: عامل مصر این است، و به سوی محمد بن ابی بکر اشاره کرد. گفت: این را نمیخواهم. پس محمد بن ابی بکر چون از این ماجرا خبر یافت، مردانی به طلب او فرستاد که او را گرفته و آوردند. پس محمد بن ابی بکر به او گفت: غلام کیستی؟ یک بار گفت که من غلام امیرالمؤمنین ام و بار دیگر گفت که من غلام مروانم، تا اینکه مردی او را شناخت که غلام عثمان است. محمد بن ابی بکر از او پرسید که تو به سوی چه کسی فرستاده شده ای؟ گفت به سوی عامل مصر. گفت: برای چه؟ گفت: به رسالتی. گفت: با تو نامه هست؟ گفت: نه. پس تفتیش کردند؛ ولی از او نامه نیافتند، و با او مطهره (ظرف آب) بود که در آن چیزی حرکت میکرد. آن را شکستند و در آن نامه را یافتند که نوشته بود: «از طرف عثمان به سوی ابن ابی سرح»؛ پس محمد بن ابی بکر همه مردم را از مهاجرین و انصار و غیر ایشان که نزد او بودند جمع نمود و سر نامه را روبروی آنها چاک کرد و در آن نوشته بود که: هرگاه که

محمد و فلان و فلان نزد تو بیایند، در قتل ایشان حیله کن و نامه که با او است، آن را باطل ساز، و تو بر عمل خود قرار گیر، و کسی که به تو اعتراض کند را حبس کن تا رأی من در این باب نزد تو بیاید.

هنگامی که نامه را خواندند، ترسیدند و به سوی مدینه بازگشتند. محمد بن ابی بکر بر آن نامه مهرهای مردم که با او بودند ثبت کرد و به مردی از آنها سپرد، و چون در مدینه طلحه، زبیر و علی بن ابی طالب ﴿علیه السلام﴾ و سعد بن ابی وقاص و کسانی که از اصحاب پیامبر ﴿صلی الله علیه وآله﴾ با او بودند را جمع کردند و آن نامه را روبروی آنها وا کردند و بر آنها خواندند و از قصه غلام خبر نمودند؛ پس در مدینه کسی باقی نماند مگر اینکه بر عثمان غضب گرفت و این ماجرا در غضب کسانی که برای ابن مسعود، ابوذر و عمّار در غضب بودند، افزود.

اصحاب محمد ﴿صلی الله علیه وآله﴾ به خانه خودشان رفتند و کسی از ایشان نبود مگر اینکه به جهت خواندن آن نامه در غم بود؛ پس مردم، عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر، بنی تیم و غیر ایشان را بر او برانگیخت.

علی (﴿علیه السلام﴾) کسی را به نزد سعد و عمّار و چند نفر از صحابه، که همه ایشان از اهل بدر بودند، فرستاد و بعد از آن به نزد عثمان رفت و آن نامه، غلام و شتر با او بود؛ پس علی (﴿علیه السلام﴾) به عثمان فرمود: «این غلام توست؟» عثمان گفت: آری. باز فرمود: «این شتر توست؟» گفت: آری. فرمود: «تو این نامه را نوشتی؟» گفت: سوگند به خدا که من این را ننوشتم، و نه به آن امر کردم، و نه از آن واقف هستم. علی ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «این خاتم توست؟» گفت: آری. فرمود: «چگونه غلام تو با شتر تو با نامه ای که بر آن خاتم تو ثبت باشد، بیرون شود و تو از آن اطلاع نداشته باشی؟!» پس به خدا سوگند یاد کرد و گفت: من این نامه را ننوشتم و نه به آن امر کردم و نه این غلام را به سوی مصر روان کردم.

خط را شناختند که خط مروان بود، و در امر عثمان شکّ کردند و گفتند که: مروان را به ما بسپار. عثمان ابا کرد و مروان نزد او در خانه بود. بعد از آن، اصحاب حضرت رسول خدا ﴿صلی الله علیه وآله﴾ از نزد او غضبناک بیرون آمدند و در امر عثمان شکّ کردند، و دانستند که عثمان قسم دروغ یاد نکرده باشد، مگر گروهی که گفتند: برائت عثمان در دل قرار نمیگیرد (بی گناهی عثمان برای ما ثابت نمیشود) مگر اینکه او مروان را به ما بسپارد تا ما از او حال نامه را تفتیش نماییم که چگونه به نا حق به قتل کسی که از اصحاب محمد ﴿صلی الله علیه وآله﴾ است امر میکند؟! اگر عثمان نوشته باشد، او را عزل کنیم و اگر مروان از زبان عثمان نوشته باشد، نظر کنیم در امر مروان. و

عثمان از بیرون کردن مروان به سوی ایشان ابا نمود و از کشته شدن او ترسید؛ پس مردم عثمان را محاصره کردند و آب را به رویش بستند.»[۱]

---

[۱] أخبار المدينة ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۲۰۱۲ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، وَأَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ الرَّمَادِيُّ، قَالا: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ سُمَيْعٍ الْقُرَشِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ: هَلْ أَنْتَ مُخْبِرِي كَيْفَ كَانَ قَتْلُ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؟ وَمَا كَانَ شَأْنُ النَّاسِ وَشَأْنُهُ؟ وَلِمَ خَذَلَهُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلي الله عليه وسلم قَالَ: قُتِلَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَظْلُومًا، وَمَنْ قَتَلَهُ كَانَ ظَالِمًا، وَمَنْ خَذَلَهُ كَانَ مَعْذُورًا. قَالَ: قُلْتُ وَكَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَمَّا وَلِيَ كَرِهَ وِلايَتَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم ؛ لأَنَّ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُحِبُّ قَوْمَهُ، فَوَلِيَ النَّاسَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ حِجَّةً، وَكَانَ كَثِيرًا مِمَّا يُوَلِّي بَنِي أُمَيَّةَ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم صُحْبَةٌ، فَكَانَ يَجِيءُ مِنْ أُمَرَائِهِ مَا يَكْرَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم فَكَانَ يُسْتَعْتَبُ مِنْهُمْ فَلا يَعْزِلُهُمْ، فَلَمَّا كَانَ فِي السِّتِّ حِجَجِ الأَوَاخِرِ اسْتَأْثَرَ بَنِي عَمِّهِ فَوَلاهُمْ، وَأَشْرَكَ مَعَهُمْ، وَأَمَرَهُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَلَّى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي سَرْحٍ مِصْرَ، فَمَكَثَ عَلَيْهَا سِنِينَ، فَجَاءَ أَهْلُ مِصْرَ يَشْكُونَهُ وَيَتَظَلَّمُونَ مِنْهُ. وَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ مِنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَنَاتٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَأَبِي ذَرٍّ، وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، فَكَانَتْ هُذَيْلٌ وَبَنُو زُهْرَةَ فِي قُلُوبِهِمْ مَا فِيهَا لِمَكَانِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَكَانَتْ بَنُو غِفَارٍ وَأَحْلافُهَا وَمَنْ غَضِبَ لأَبِي ذَرٍّ فِي قُلُوبِهِمْ مَا فِيهَا، وَكَانَتْ بَنُو مَخْزُومٍ قَدْ حَنَقَتْ عَلَى عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِمَكَانِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، وَجَاءَ أَهْلُ مِصْرَ يَشْكُونَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كِتَابًا يَتَهَدَّدُهُ فِيهِ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مَا نَهَاهُ عَنْهُ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَضَرَبَ بَعْضَ مَنْ أَتَاهُ مِنْ قِبَلِ عُثْمَانَ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ يَتَظَلَّمُ مِنْهُ فَقَتَلَهُ، فَخَرَجَ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ سَبْعُمِائَةٍ إِلَى الْمَدِينَةِ فَنَزَلُوا الْمَسْجِدَ، وَشَكَوْا إِلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلي الله عليه وسلم فِي مَوَاقِيتِ الصَّلاةِ مَا صَنَعَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ بِهِمْ، فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ فَكَلَّمَ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِكَلامٍ شَدِيدٍ، وَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ عَائِشَةُ، فَقَالَتْ: قَدْ تَقَدَّمَ إِلَيْكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ وَسَأَلُوكَ عَزْلَ هَذَا الرَّجُلِ، فَأَبَيْتَ إِلا وَاحِدَةً، فَهَذَا قَدْ قَتَلَ مِنْهُمْ رَجُلا فَاقْضِهِمْ مِنْ عَامِلِكَ. وَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مُتَكَلِّمَ الْقَوْمِ فَقَالَ: إِنَّمَا سَأَلُوكَ رَجُلا مَكَانَ رَجُلٍ، وَقَدِ ادَّعَوْا قِبَلَهُ دَمًا، فَاعْزِلْ عَنْهُمْ وَاقْضِ بَيْنَهُمْ، وَإِنْ وَجَبَ عَلَيْهِ حَقٌّ فَأَنْصِفْهُمْ مِنْهُ. فَقَالَ لَهُمْ: اخْتَارُوا رَجُلا أُوَلِّيهِ عَلَيْكُمْ مَكَانَهُ. فَأَشَارَ النَّاسُ عَلَيْهِمْ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالُوا: اسْتَعْمِلْ عَلَيْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ. فَكَتَبَ عَهْدَهُ وَوَلاهُ، وَخَرَجَ مَعَهُ عِدَّةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ يَنْظُرُونَ فِيمَا بَيْنَ أَهْلِ مِصْرَ وَبَيْنَ ابْنِ أَبِي سَرْحٍ، فَخَرَجَ مُحَمَّدٌ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا كَانُوا عَلَى مَسِيرَةِ ثَلاثِ لَيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِذَا هُمْ بِغُلامٍ أَسْوَدَ عَلَى بَعِيرٍ يَخْبِطُ خَبْطًا كَأَنَّهُ رَجُلٌ يَطْلُبُ أَوْ يُطْلَبُ، فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ: مَا قِصَّتُكَ وَمَا شَأْنُكَ؟ كَأَنَّكَ هَارِبٌ أَوْ طَالِبٌ؟ فَقَالَ: أَنَا غُلامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَجَّهَنِي إِلَى عَامِلِ مِصْرَ. قَالَ لَهُ رَجُلٌ: هَذَا عَامِلُ مِصْرَ مَعَنَا. قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ. وَأَخْبَرُوا بِأَمْرِهِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، فَبَعَثَ فِي طَلَبِهِ رِجَالا، فَأَخَذُوهُ فَجَاءُوا بِهِ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا غُلامُ مَنْ أَنْتَ؟ فَأَقْبَلَ مَرَّةً يَقُولُ: غُلامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَرَّةً يَقُولُ: غُلامُ مَرْوَانَ، حَتَّى عَرَفَهُ رَجُلٌ أَنَّهُ لِعُثْمَانَ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: إِلَى مَنْ أُرْسِلْتَ؟ قَالَ: إِلَى عَامِلِ مِصْرَ. قَالَ: بِمَاذَا؟ قَالَ: بِرِسَالَةٍ. قَالَ: أَمَعَكَ كِتَابٌ؟ قَالَ: لا، فَفَتَّشُوهُ فَلَمْ يَجِدُوا مَعَهُ كِتَابًا، وَكَانَتْ مَعَهُ إِدَاوَةٌ يَبِسَتْ، فِيهَا شَيْءٌ يَتَقَلْقَلُ، فَحَرَّكُوهُ لِيَخْرُجَ فَلَمْ يَخْرُجْ، فَشَقُّوا الإِدَاوَةَ فَإِذَا فِيهَا كِتَابٌ مِنْ عُثْمَانَ إِلَى ابْنِ أَبِي سَرْحٍ، فَجَمَعَ مُحَمَّدٌ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ، ثُمَّ فَكَّ الْكِتَابَ بِمَحْضَرٍ مِنْهُمْ فَإِذَا فِيهِ: إِذَا أَتَاكَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَفُلانٌ وَفُلانٌ فَاحْتَلْ لِقَتْلِهِمْ، وَأَبْطِلْ كِتَابَهُ، وَقِرَّ عَلَى عَمَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ رَأْيٌ فِي ذَلِكَ، وَاحْبِسْ مَنْ يَجِيءُ إِلَيَّ يَتَظَلَّمُ مِنْكَ، لِيَأْتِيكَ رَأْيٌ فِي ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ: فَلَمَّا قَرَءُوا الْكِتَابَ فَزِعُوا وَرَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ، وَخَتَمَ مُحَمَّدٌ الْكِتَابَ بِخَوَاتِيمِ نَفَرٍ كَانُوا مَعَهُ، وَدَفَعَ الْكِتَابَ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَجَمَعُوا طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَعَلِيًّا وَسَعْدًا وَمَنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم ثُمَّ فَكُّوا الْكِتَابَ بِمَحْضَرٍ مِنْهُمْ، وَأَخْبَرُوهُمْ بِقِصَّةِ الْغُلامِ، وَأَقْرَءُوهُمُ الْكِتَابَ، فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلا حَنِقَ عَلَى عُثْمَانَ، وَزَادَ ذَلِكَ مَنْ كَانَ غَضِبَ لابْنِ مَسْعُودٍ وَأَبِي ذَرٍّ وَعَمَّارٍ حَنَقًا وَغَيْظًا، وَقَالَ أَصْحَابُ

همین روایت را احمد بن یحیی بلاذری نیز نقل کرده است.[۱]

قضیه ی نامه نگاری عثمان به حاکم مصر مبنی بر کشتن معترضان را، ابن شبه نمیری[۲] و ابن ابی شیبه[۳] با سند معتبر دیگر[٤] نقل کرده اند، با این تفاوت که عثمان، حضرت علی عليه السلام را -به خاطر طمع حضرت در خلافت- به نوشتن آن متهم کرد !!

مُحَمَّدٍ فَلَحِقُوا بِمَنَازِلِهِمْ، وَحَاصَرَ النَّاسُ عُثْمَانَ، وَأَجْلَبَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بِبَنِي تَمِيمٍ وَغَيْرِهِمْ، وَأَعَانَهُ عَلَى ذَلِكَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تُقَبِّحُهُ كَثِيرًا. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ بَعَثَ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ وَعَمَّارٍ وَنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلي الله عليه وسلم كُلُّهُمْ بَدْرِيٌّ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمَعَهُ الْكِتَابُ وَالْبَعِيرُ وَالْغُلامُ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: هَذَا الْغُلامُ غُلامُكَ؟ قَالَ: " نَعَمْ ". قَالَ: فَالْبَعِيرُ بَعِيرُكَ؟ قَالَ: " نَعَمْ ". قَالَ: وَأَنْتَ كَتَبْتَ هَذَا الْكِتَابَ؟ قَالَ: " لا "، وَحَلَفَ بِاللَّهِ مَا كَتَبْتُ هَذَا الْكِتَابَ وَلا أَمَرْتُ بِهِ. قَالَ لَهُ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَالْخَاتَمُ خَاتَمُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَيْفَ يَخْرُجُ غُلامُكَ عَلَى بَعِيرِكَ بِكِتَابٍ عَلَيْهِ خَاتَمُكَ لا تَعْلَمُهُ؟ فَحَلَفَ بِاللَّهِ: " مَا كَتَبْتُ هَذَا الْكِتَابَ، وَلا أَمَرْتُ بِهِ، وَلا وَجَّهْتُ هَذَا الْغُلامَ إِلَى مِصْرَ ". فَأَمَّا الْخَطُّ فَعَرَفُوا أَنَّهُ خَطُّ مَرْوَانَ، وَشَكُّوا فِي أَمْرِ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَسَأَلُوهُ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِمْ مَرْوَانَ فَأَبَى وَكَانَ مَرْوَانُ فِي الدَّارِ فَخَرَجَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلي الله عليه وسلم مِنْ عِنْدِهِ غِضَابًا، وَشَكُّوا فِي أَمْرِهِ، وَعَلِمُوا أَنَّهُ لا يَحْلِفُ بِبَاطِلٍ إِلا أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: لا يَبْرَأُ عُثْمَانُ مِنْ قُلُوبِنَا إِلا أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْنَا مَرْوَانَ حَتَّى نُثْخِنَهُ، وَنَعْرِفَ حَالَ الْكِتَابِ، فَكَيْفَ يُؤْمَرُ بِقَتْلِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلي الله عليه وسلم بِغَيْرِ حَقٍّ؟ فَإِنْ يَكُنْ عُثْمَانُ كَتَبَهُ عَزَلْنَاهُ، وَإِنْ يَكُنْ مَرْوَانُ كَتَبَهُ عَلَى لِسَانِ عُثْمَانَ نَظَرْنَا مَا يَكُونُ مِنَّا فِي أَمْرِ مَرْوَانَ، وَلَزِمُوا بُيُوتَهُمْ، وَأَبِي عُثْمَانُ أَنْ يُخْرِجَ إِلَيْهِمْ مَرْوَانَ، وَخَشِيَ عَلَيْهِ الْقَتْلَ، وَحَاصَرَ النَّاسُ عُثْمَانَ وَمَنَعُوهُ الْمَاءَ

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۴ وحدثنا هشام بن عمار الدمشقي حدثنا محمد بن عيسى بن سميع عن محمد بن أبي ذئب عن الزهري عن سعيد بن المسيب قال: لما ولي عثمان كره ولايته نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لأن عثمان كان يحب قومه ...

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۲۱۲ ح ۲۰۰۷ حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، قال: حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ أَبُو مِحْصَنٍ، قَالَ: قَالَ حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي جُهَيْمٌ، قَالَ: بَيْنَا هُمْ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ مَرَّ بِهِمْ رَاكِبٌ فَاتَّهَمُوهُ فَفَتَّشُوهُ فَوَجَدُوا مَعَهُ كِتَابًا فِي إِدَاوَةٍ إِلَى عَامِلِهِ، أَنْ خُذْ فُلانًا وَفُلانًا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمْ. فَرَجَعُوا فَبَدَأُوا بِعَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَأَلُوهُ، فَجَاءَ مَعَهُمْ إِلَى عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالُوا: هَذَا كِتَابُكَ، وَهَذَا خَاتَمُكَ؟ قال: " وَاللَّهِ مَا كَتَبْتُ، وَلا أَمَرْتُ، وَلا عَلِمْتُ "، قَالُوا: فَمَنْ يَكُنْ؟ قَالَ أَبُو مِحْصَنٍ: تَتَّهِمُ قَالَ: " أَظُنُّ كَاتِبِي غَدَرَ، أَوْ أَظُنُّكَ بِهِ يَا عَلِيُّ ". قَالَ عَلِيٌّ: فَلِمَ تَظُنُّنِي؟ قَالَ: " لأَنَّكَ مُطَاعٌ فِي الْقَوْمِ فَلَمْ تَرُدَّهُمْ عَنِّي ". قَالَ: فَأَتَى الْقَوْمُ وَأَلَحُّوا عَلَيْهِ حَتَّى حَصَرُوهُ

[۳] مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۵۲۱ ح ۳۷۶۹۱

[٤] بررسی سند روایت:

عفان بن مسلم الباهلي: ثقة / الحصين بن نمير الواسطي: صدوق حسن الحديث / الحصين بن عبد الرحمن السلمي: ثقة / جهيم الفهري: وثقه ابن حبان. الثقات ج ۴ ص ۱۱۹ رقم ۲۰۸۴ جهيم الفهري يروى عن عثمان وسعد وعمار روى عنه حصين بن عبد الرحمن وأبو عون الثقفي

چهارم: ولید بن عقبه

عقبه از جمله سرسخت ترین دشمنان مسلمانان بود که پیامبر ﷺ را بسیار اذیت کرد و لذا بعد از به اسارت گرفتن او در جنگ بدر، رسول خدا ﷺ دستور به قتلش دادند و فرزندانش را نیز اهل آتش دانستند. ولید که در آن زمان کودک بود، توسط عثمان نگهداری شد؛ زیرا برادر مادری وی بود و بعد از اینکه عثمان به خلافت رسید، بعد از عزل سعد بن ابی وقاص، به ولایت کوفه منصوب شد و تا زمانی که نماز صبح را به سبب مستی چهار رکعت خواند، بر سمت خود باقی بود.

ولید بن عقبه همان کسی است که طبق روایات و تفاسیر اهل سنت، در دو آیه از قرآن به عنوان فاسق معرفی شده است.

شرح حال ولید بن عقبه از زبان حافظ ابن حجر

ابن حجر عسقلانی در کتابش الإصابه که مختص معرفی صحابه می باشد، از ولید نیز نام برده و در شرح حالش چنین نوشته است:

«ولید بن عقبه ... اموی برادر مادری عثمان بن عفان بود ... پدرش بعد از تمام شدن جنگ بدر کشته شد؛ چرا که وی از دشمنان سر سخت مسلمین بود و رسول خدا ﷺ را بسیار اذیت می کرد و او از کسانی بود که در جنگ بدر به اسارت گرفته شد و پیامبر ﷺ دستور به قتلش داد. پس عقبه گفت: ای محمد ﷺ، تکلیف فرزندان چیست؟ حضرت فرمود: آتش. و ولید و برادرش عماره در روز فتح مکه اسلام آوردند ... ولید بعد از آن در سایه ی عثمان بزرگ شد تا اینکه او به خلافت رسید و وی را بعد از عزل سعد بن ابی وقاص بر ولایت کوفه گماشت که بر مردم گران آمد ... و داستان چهار رکعت نماز صبح خواندنش برای مردم در حالت مستی، مشهور است و روایت شده است و داستان عزلش بعد از ثابت شدن شراب خوردنش نیز مشهور است و در صحیحین نقل شده است و عثمان بعد از اینکه او را حد زد، عزلش کرد و به جایش سعید بن عاص را گماشت.»[۱]

---

[۱] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۶ ص ۶۱۴-۶۱۷ رقم ۹۱۵۳ الوليد بن عقبة بن أبي معيط أبان بن أبی عمرو ذكوان بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف الأموی أخو عثمان بن عفان لأمه ... قتل أبوه بعد الفراغ من غزوة بدر صبرا وكان شديدا على المسلمين كثير الأذى لرسول الله صلى الله عليه وسلم فكان ممن أسر ببدر فأمر النبی صلى الله عليه وسلم بقتله فقال يا محمد من للصبية قال النار وأسلم الوليد وأخوه عمارة يوم الفتح... ونشأ الوليد بعد ذلك في كنف عثمان الى أن استخلف فولاه الكوفة بعد عزل سعد بن أبي وقاص واستعظم الناس ذلك ... وقصة صلاته بالناس الصبح أربعا وهو سكران مشهورة مخرجة وقصة عزله بعد أن ثبت عليه شرب الخمر مشهورة أيضا مخرجة في الصحيحين وعزله عثمان بعد جلده عن الكوفة وولاها سعيد بن العاص

حکم قرآن به فسق ولید

همانطور که گفتیم، در دو آیه ی قرآن به فاسق بودن ولید بن عقبه اشاره شده است:

آیه ی یکم:

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَینُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ.﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!»[۱]

ابو عمر ابن عبدالبر می گوید:

«در میان اهل علم به تاویل قرآن هیچ اختلافی نیست که آیه ۶ سوره حجرات ﴿اگر فاسقی خبری برای شما آورد﴾ در شأن ولید بن عُقبه نازل شده است؛ زمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله او را به سوی بنی المصطلق روانه نمود تا از آنان زکات بگیرد؛ پس ولید بن عقبه به پیامبر صلی الله علیه وآله خبر داد که آنان از دادن صدقه (زکات) امتناع می ورزند و قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه وآله را دارند. پس رسول الله صلی الله علیه وآله خالد بن ولید را برای تحقیق به سوی آنان روانه نمود و خالد خبر داد که آنان مسلمان هستند و لذا آیه ۶ حجرات ﴿یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبأ﴾ نازل شد.»[۲]

ابو البرکات نسفی نیز ادعای اجماع کرده است.[۳]

از جمله سندهای معتبر نزول این آیه در حق ولید بن عقبه، روایت احمد بن حنبل است که توسط حمزه

---

[۱] حجرات: ۶

[۲] الاستیعاب فی معرفة الأصحاب ج ۴ ص ۱۵۵۳ ولا خلاف بین أهل العلم بتأویل القرآن فیما علمت أن قوله عز وجل: " إن جاءکم فاسق بنبأ " . الحجرات: ۶. نزلت فی الولید بن عقبة وذلک أنه بعثه رسول الله صلی الله علیه وسلم إلی بنی المصطلق مصدقاً. فأخبر عنهم أنهم ارتدوا وأبوا من أداء الصدقة وذلک أنهم خرجوا إلیه فهابهم ولم یعرف ما عندهم فانصرف عنهم وأخبر بما ذکرنا فبعث إلیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد بن الولید وأمره أن یتثبت فیهم فأخبروه أنهم متمسکون بالإسلام، ونزلت: " یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبأ " . الحجرات: ۶. الآیة

[۳] تفسیر النسفی ج ۴ ص ۱۶۳«(یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبأ) اجمعوا انها نزلت فی الولید بن عقبه.» **ترجمه:** «علمای اهل سنت اجماع دارند که این آیه در حق ولید بن عقبه نازل شده است.»

احمد الزین[۱] ، نور الدین هیثمی[۲] و آلوسی[۳] معتبر دانسته شده است.

آیه ی دوم:

﴿ أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا ۚ لَّا يَسْتَوُونَ . ﴾

«آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.»[٤]

در سایت اسلام وب که از سایت های مرکزی فتوای وهابیون است، در پاسخ به استفتائی، به نزول این آیه در حق ولید بن عقبه تصریح شده است:

«اما آیه ی ﴿آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند﴾، در مدینه و در حق علی بن ابی طالب علیه‌السلام و ولید بن عقبه نازل شد. این مطلب را قرطبی و بغوی (در تفسیرشان) و خطیب بغدادی در تایخ بغداد ذکر کرده اند و طبری با اسنادش از عطاء بن یسار روایت کرده است که گفت: این آیه در مدینه در حق علی بن ابی طالب علیه‌السلام و ولید بن عقبه نازل شد [وسبب آن این بود که] بین ولید و حضرت علی علیه‌السلام سخنی شد؛ پس ولید گفت: من از تو زبان آورتر، نیزه ام تیزتر و در عقب نشاندن صف دشمن تواناترم. علی علیه‌السلام فرمود: ساکت شو که تو فاسقی بیش نیستی. پس خداوند این آیه را نازل فرمود.»[٥]

شمس الدین ذهبی بعد از نقل روایتی با سندی دیگر در این باره، می گوید:

---

[۱] مسند احمد، ج ۱۴ ص ۱۷۹ ح ۱۸۳۷۱ پی دی اف / قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

[۲] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۰۹ رواه أحمد والطبرانی إلا أنه قال الحرث بن سرار بدل ضرار ورجال أحمد ثقات

[۳] روح المعانی ج ۲۶ ص ۱۴۴ (یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبأ فتبينوا) أخرج أحمد وابن أبی الدنيا والطبرانی وابن منده وابن مردويه بسند جيد عن الحرث بن أبی ضرار الخزاعی ... .

[٤] سجده: ۱۸

[٥] رقم الفتوى: ۴۲۲۳۲ ؛ تاریخ صدور: الثلاثاء ۷ ذو القعدة ۱۴۲۴ - ۳۰-۱۲-۲۰۰۳ ؛ أما الآية الأخرى، أَفَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فَاسِقاً لا يَسْتَوُونَ السجدة: ۱۸، فنزلت بالمدينة فی علی ابن أبی طالب والوليد بن عقبة بن أبی معيط، ذكر ذلک القرطبی والبغوی، والخطيب فی "تاريخ بغداد"، وقد رواه الطبری بإسناده عن عطاء بن يسار قال: نزلت بالمدينة فی علی بن أبی طالب والوليد بن عقبة بن أبی معيط، كان بين الوليد وبين علی كلام، فقال الوليد بن عقبة: أنا أبسط منک لسانا، وأحد منک سنانا، وأرد منک للكتيبة، فقال علی: اسكت فإنک فاسق، فأنزل الله فيهما: أَفَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فَاسِقاً لا يَسْتَوُونَ السجدة: ۱۸، إلى قوله :بِهِ تُكَذِّبُونَ السجدة: ۲۰.

« سند روایت قوی است، ولی سیاق آیه دلالت می کند که ولید بن عقبه در میان اهل آتش است.»[۱]

با این حال اهل سنت به جهت صحابه بودن ولید و برادری اش با عثمان، بر او ترضی کرده و از مقام وی تجلیل کرده اند؛ اما خداوند در شأن چنین صحابی ای که مورد ترضی اهل سنت است، می فرماید:

﴿فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.﴾

«پس اگر شما از آنها راضی شوید، قطعا خداوند از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد.»[۲]

پنجم: عبدالله بن عامر بن کریز

عبدالله بن عامر، یکی دیگر از بنی امیه و پسر دایی عثمان بود که به ولایت بصره و فارس گماشته شد و بعد از قتل عثمان، با اموال بیت المال به یاری فتنه گران جمل شتافت و آتش فتنه را شعله ور ساخت و علیه حضرت امیرالمومنین علیه السلام جنگید. وی سپس در زمان خلافت معاویه، به مدت سه سال حاکم بصره گردید.[۳]

ابن اثیر جزری در شرح حال عبدالله بن عامر می نویسد:

«او همان کسی است که عامر بن عبد القیس عبدی (صحابی زاهد) را به شام تبعید کرد ... و تا زمان قتل عثمان، والی بصره بود؛ پس هنگامی که ابن عامر خبر قتل عثمان را شنید، هر آنچه در بیت المال بود را برداشت و به سوی مکه روانه شد و به طلحه، زبیر و عایشه پیوست. آنان قصد داشتند به شام بروند، اما ابن عامر گفت: بلکه به بصره بیایید که مرا آن‌جا کارهای پسندیده است و آن‌جا سرزمین اموال و شمار فراوانی از مردان است؛ پس به سوی بصره روانه شدند. وی همراه آنان در واقعه جمل حاضر شد و هنگامی که شکست خوردند، به شام رفت و در آنجا ساکن شد ... سپس معاویه او را به مدت سه سال بر ولایت بصره گماشت.»[٤]

---

[۱] سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۴۱۵ قلت إسنادة قوی لكن سياق الآية يدل على أنها فی أهل النار

[۲] توبه: ۹۶

[۳] الإصابة في تمييز الصحابة ج ۵ ص ۱۶-۱۷ رقم ۶۱۸۴ عبد الله بن عامر بن كريز بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس بن عبد مناف القرشي العبشمي بن خال عثمان بن عفان ... ولاه عثمان البصرة بعد أبی موسى الأشعري سنة تسع وعشرين وضم اليه فارس بعد عثمان بن أبي العاص ... وقتل عثمان وهو على البصرة فسار بما كان عنده من الأموال الى مكة فوافى أبا طلحة والزبير فرجع بهم الى البصرة فشهد معهم وقعة الجمل ولم يحضر صفين وولاه معاوية البصرة ثلاث سنين بعد اجتماع الناس

[٤] اسد الغابة ج ۳ ص ۲۹۴ وهو الذي سير عامر بن عبد القيس العبدي من البصرة إلى الشام ... ولم يزل واليا على البصرة إلى أن قتل عثمان ، فلما سمع ابن عامر بقتله حمل ما في بيت المال وسار إلى مكة ، فوافى بها طلحة والزبير وعائشة وهم يريدون الشام ، فقال : بل ائتوا البصرة فإن لي بها صنائع ، وهي أرض الأموال وبها عدد الرجال . فساروا إلى البصرة . وشهد وقعة الجمل

طبری با سند صحیح[۱] از ابن شهاب زهری روایت میکند که گفت:

«طلحه و زبیر، بعد از کشته شدن عثمان چهار ماه در مکه ماندند. ابن عامر در آن جا به دنبال مال دنیا بود، یعلی بن أمیه همراه با اموال زیاد و چهارصد شتر به آن جا آمد. همه آن‌ها در خانه عایشه جمع شدند و نظر دادند و گفتند: ما می‌خواهیم به سوی علی ﷺ برویم و با او بجنگیم.

برخی از آن‌ها گفتند: شما طاقت مردم مدینه را ندارید، ولی به سوی بصره و کوفه می‌رویم؛ چون طلحه در کوفه و زبیر در بصره هوادار و همکار دارند. پس نظر همگی آن‌ها بر این شد که به سوی بصره و کوفه بروند. پس عبد الله بن عامر، اموال و شترهای فراوانی به آن‌ها داد و با هفت نفر از اهل مکه و مدینه حرکت کردند و با سایر مردمی که به آن‌ها ملحق شدند، به سه هزار نفر رسیدند.

وقتی خبر حرکت آن‌ها به امیرمؤمنان ﷺ رسید، سهل بن حنیف را امیر آن شهر کرد و خودش به سوی ذی قار حرکت کرد و در طول هشت شب به آن جا رسید و گروهی از مردم مدینه نیز همراه آن حضرت بودند.»[۲]

معهم ، فلما انهزموا سار إلى دمشق فأقام بها ، ولم يسمع له بذكر في صفين . ولكن لما بايع الحسن معاوية وسلم إليه الأمر استعمل معاوية بسر بن أبي أرطاة على البصرة ، فقال ابن عامر لمعاوية إن لي بالبصرة أموالا عند أقوام ، فإن لم تولني البصرة ذهبت . فولاه البصرة ثلاث سنين .

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن أبي خيثمة النسائي: ثقة / زهير بن حرب الحرشي: ثقة / وهب بن جرير الأزدي: ثقة / جرير بن حازم الأزدي: ثقة / يونس بن يزيد الأيلي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه

تنها اشکالی که ممکن است بر سند این روایت گرفته شود، ارسال زهری است؛ چرا که خودش این واقعه را درک نکرده است؛ اما باید توجه کرد که مراسیل زهری درباره ی مغازی و سیره، مقبول است و این روایت نیز از این دسته می باشد.

محمد بن محمد العواجي بعد از نقل سخنان علمای اهل سنت در مورد مراسیل زهری و مناقشه در آن، می نویسد:

«و در هر حال، این حکم محدثین در حلال و حرام است، اما در باب مغازی (صفات و کارهای جنگ آوران) و سیره ها، مراسیل زهری مقبول هستند، به خصوص که با احکام ارتباطی ندارد و سندش تا زهری، صحیح باشد.»

مرويات الإمام الزهري في المغازي، ج ۱ ص ۱۲۹–۱۳۰ سایت شامله / وعلى كل حال فهذا حكم المحدثين في الحلال والحرام أما في باب المغازي والسير فمراسيل الزهري مقبولة، وخاصة التي لا علاقة لها بالأحكام وصح مخرجها إلى الزهري.

[۲] تاريخ الطبري ج ۳ ص ۸–۹ حدثني أحمد بن زهير قال حدثنا أبي قال حدثنا وهب بن جرير بن حازم قال سمعت أبي قال سمعت يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري قال ثم ظهرا يعني طلحة والزبير إلى مكة بعد قتل عثمان رضي الله عنه بأربعة أشهر وابن عامر بها يجر الدنيا وقدم يعلى بن أمية معه بمال كثير وزيادة على أربعمائة بعير فاجتمعوا في بيت عائشة رضي الله عنها فأرادوا الراي فقالوا نسير إلى علي فنقاتله فقال بعضهم ليس لكم طاقة بأهل المدينة ولكنا نسير حتى ندخل البصرة والكوفة ولطلحة بالكوفة شيعة وهوى وللزبير بالبصرة هوى ومعونة فاجتمع رأيهم على أن يسيروا إلى البصرة وإلى الكوفة فأعطاهم عبد الله بن عامر مالا

ششم: سعید بن عاص اموی

سعید بن عاص اموی، یکی دیگر از بنی امیه است که پدرانشان در جنگ با رسول خدا ﷺ به هلاکت رسیدند. او در زمان وفات رسول خدا ﷺ ۹ سال داشت و بعد از عزل ولید بن عقبه از حکومت کوفه، از طرف عثمان به جای او گماشته شد؛[۱] اما حکومتش چندان دوام نیاورد و در اثر اعتراضات، عثمان مجبور به عزلش شد.

تفصیل داستان ولایت سعید بن عاص بر کوفه و عزلش را ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری آورده است.[۲]

بذل و بخشش عثمان به سعید بن عاص

ابن سعد زهری با سند صحیح[۳] از نوه ی سعید بن عاص بن امیه روایت می کند که گفت:

«روزی سعید بن عاص نزد عمر آمد که از او بخواهد زمینی در اختیار او قرار دهد تا خانه اش را وسعت دهد، عمر به او گفت: شب را سپری کن و نماز صبح را با من بخوان؛ سپس خواسته ات را به من یادآوری کن.

سعید می گوید: این کار را کردم، هنگامی که عمر از نماز فارغ شد، گفتم: ای امیرالمؤمنین! گفتی که خواسته ام را به شما یادآور شوم.

عمر پاسخ داد: با من بیا. سپس گفت: به خانه ات برگرد تا این حاجت خودش به خانه ات آید. آنگاه توشه ای به من داد و با پایش خطی برایم کشید.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! بیشتر بده که اهل و فرزند زیادی دارم.

كثيرا وإبلا فخرجوا في سبعمائة رجل من أهل المدينة ومكة ولحقهم الناس حتى كانوا ثلاثة آلاف رجل فبلغ عليا مسيرهم فأمر على المدينة سهل بن حنيف الأنصاري وخرج فسار حتى نزل ذاقار وكان مسيره إليها ثمان ليال ومعه جماعة من أهل المدينة

[۱] تقريب التهذيب ج ۱ ص ۲۳۷ رقم ۲۳۳۷ سعيد بن العاص بن سعيد بن العاص بن أمية الأموي قتل أبوه ببدر وكان لسعيد عند موت النبي صلى الله عليه وسلم تسع سنين وذكر في الصحابة وولي إمرة الكوفة لعثمان وإمرة المدينة لمعاوية مات سنة ثمان وخمسين وقيل غير ذلك بخ م مد س فق

[۲] الطبقات الكبرى ج ۵ ص ۳۱-۳۳

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

الوليد بن عطاء المكي: ثقة ؛ أحمد بن محمد الغساني: ثقة / عمرو بن يحيى القرشي: ثقة / سعيد بن عمرو الأموي: ثقة

پاسخ داد: تو را همین بس است و این جریان را پیش خودت نگهدار که به زودی پس از من، این کار (خلافت) به کسی می رسد که از خویشاوندان توست و حاجتت برآورده خواهد شد!

سعید گفت: من، مدّت خلافت عمر را صبر کردم تا آن که عثمان خلیفه شد و او خوب صله رحم کرد و حاجتم را برآورد و مرا در حکومتش شریک نمود.»[۱]

هفتم: معاویه بن ابی سفیان

ابوسفیان، پدر معاویه که سردمدار قریش و بزرگترین دشمن مسلمانان و رسول خدا ﷺ بود، به همراه قریش و خانواده اش پیوسته به اذیت و آزار مسلمانان پرداختند تا اینکه در فتح مکه بین دو راهی مرگ یا تظاهر به اسلام قرار گرفتند و از این رو به ظاهر اسلام آوردند و منتظر فرصتی شدند تا دوباره به سیادت برسند.

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، معاویه را به عنوان رهبر لشکرش تحت فرمان برادرش یزید بن ابی سفیان در فتح شهرهای صیداء، عرقه، جبیل و بیروت منصوب کرد و هنگامی که عمر به خلافت رسید، معاویه را والی اردن کرد و سپس بعد از مرگ یزید بن ابی سفیان، برادرش معاویه را به جای او والی دمشق کرد و سپس وقتی که عثمان به خلافت رسید، دیار شام را به کلی به معاویه سپرد؛ اما بعد از قتل عثمان، هنگامی که امیرالمومنین حضرت علی عليه‌السلام به خلافت رسید، فورا دستور عزل معاویه را صادر کرد، و چون معاویه از این امر مطلع بود، قبل از رسیدن پیک، ندای خونخواهی عثمان را سر داد و حضرت علی عليه‌السلام را به ریختن خون عثمان متهم کرد! از این رو جنگ هایی بین او و حضرت علی عليه‌السلام در گرفت تا اینکه بعد از صلح امام حسن عليه‌السلام، معاویه حاکم تمام ممالک اسلامی شد و آخر الامر نیز پسرش یزید را به جای خودش به عنوان خلیفه ی مسلمین منصوب کرد و شد آنچه شد.[۲]

---

[۱] الطبقات الكبرى ج ۵ ص ۳۱ أخبرنا الوليد بن عطاء بن الأغر وأحمد بن محمد بن الوليد الأزرقي قالا حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد الأموي عن جده أن سعيد بن العاص أتى عمر يستزيده في داره التي بالبلاط وخطط أعمامه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر صل معي الغداة وغبش ثم أذكرني حاجتك قال ففعلت حتى إذا هو انصرف قلت يا أمير المؤمنين حاجتي التي أمرتني أن أذكرها لك قال فوثب معي ثم قال امض نحو دارك حتى انتهيت إليها فزادني وخط لي برجله فقلت يا أمير المؤمنين زدني فإنه نبتت لي نابتة من ولد وأهل فقال حسبك وأختبيء عندك أن سيلي الأمر بعدي من يصل رحمك ويقضي حاجتك قال فمكث خلافة عمر بن الخطاب حتى استخلف عثمان وأخذها عن شورى ورضى فوصلني وأحسن وقضى حاجتي وأشركني في أمانته

[۲] الأعلام للزركلی، ج ۷ ص ۲۶۱-۲۶۲ مکتبه شامله / معاوية بن أبي سفيان ... ولد بمكة، وأسلم يوم فتحها... ولما ولي (أبو بكر) ولاه قيادة جيش تحت إمرة أخيه يزيد بن أبي سفيان، فكان على مقدمته في فتح مدينة صيداء وعرقة وجبيل وبيروت. ولما ولي (عمر) جعله واليا على الاردن، ورأى فيه حزما وعلما فولاه دمشق بعد موت أميرها يزيد (أخيه) وجاء (عثمان) فجمع له الديار

معاویه بن ابی سفیان کیست؟

به اعتراف علمای بزرگ اهل سنت، هیچ روایت صحیحی در فضیلت معاویه وجود ندارد. از طرف دیگر روایات فراوانی درباره ی دشمنی او با حضرت علی علیه‌السلام وجود دارد که نفاق و جهنمی بودنش را ثابت می کند؛ چرا که طبق روایات صحیح اهل سنت، دشمن حضرت علی علیه‌السلام، دشمن خدا و رسول بوده و منافق است.

روایات معتبر دیگری نیز در کتب اهل سنت نقل شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معاویه را لعنت کرده و خبر از جهنمی بودن او داده است.

معاویه هیچ فضیلت صحیحی ندارد

بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت و حتی علمای سلفی مسلک و طرفدار معاویه نیز اعتراف کرده اند که هیچ روایت صحیحی در فضیلت معاویه وجود ندارد!

«بخاری» که در صحیح خود حدیثی در ذکر مناقب «معاویه» نیافته، به ناچار آنجا که از مناقب صحابه سخن گفته، بابی گشوده است به نام " ذکر (یاد کرد) معاویه " !

ابن حجر عسقلانی در شرح این عبارت بخاری، می نویسد:

«این نکته ای است که سبب شده است بخاری از بیان لفظ «منقبت» [برای معاویه] عدول کند؛ زیرا بر کلام شیخ خود (ابن راهویه) اعتماد نموده است ... این خود دلیل آن است که فضائلی که در خصوص معاویه نقل شده، ساختگی است و در فضائل معاویه احادیث فراوانی وارد شده که هیچ یک طریق درستی ندارد و اسحاق بن راهویه، نسائی و دیگران هم بر این عقیده‌اند.»[۱]

الشامية كلها وجعل ولاة أمصارها تابعين له. وقتل عثمان، فولي (علي بن أبي طالب) فوجه لفوره بعزل معاوية. وعلم معاوية بالامر قبل وصول البريد، فنادى بثأر عثمان واتهم عليا بدمه. ونشبت الحروب الطاحنة بينه وبين علي. وانتهى الامر بإمامة معاوية في الشام وإمامة علي في العراق. ثم قتل علي وبويع بعد ابنه الحسن، فسلم الخلافة إلى معاوية سنة ۴۱ هـ ودامت لمعاوية الخلافة إلى أن بلغ سن الشيخوخة، فعهد بها إلى ابنه يزيد ومات في دمشق.

[۱] فتح الباري ج ۷ ص ۱۰۴ فهذه النكتة في عدول البخاري عن التصريح بلفظ منقبة اعتمادا على قول شيخه ... فأشار بهذا إلى ما اختلقوه لمعاوية من الفضائل مما لا أصل له وقد ورد في فضائل معاوية أحاديث كثيرة لكن ليس فيها ما يصح من طريق الإسناد وبذلك جزم إسحاق بن راهويه والنسائي وغيرهما والله اعلم

بدر الدین عینی، دیگر شارح صحیح بخاری نیز همین سخن را گفته است:

«هرگاه بگویی که در فضائل معاویه احادیث فراوانی هست، گویم: آری، و لکن هیچ یک از آن احادیث، طریق صحیحی ندارد و صحیح نیست. اسحاق بن راهویه، نسائی و دیگران نیز همین مطلب را ذکر کرده‌اند و بیهوده نیست که بخاری عبارت «باب ذکر معاویه» آورده و نگفته: فضیلت و یا منقبت معاویه.»[۱]

شیخ الاسلام وهابیان، ابن تیمیه نیز می نویسد:

«گروهی برای معاویه فضلیت تراشی کرده و احادیثی را از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که همه آنها دروغ است.»[۲]

دستور معاویه به حرامخواری و خونریزی

مسلم در صحیحش از عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه روایت کرده است که گفت:

«وارد مسجد شدم و دیدم که عبد الله بن عمرو بن عاص در سایه ی کعبه است و مردم نزد او جمع شده اند؛ پس من نیز به نزد آنها رفتم و نشستم؛ پس او احادیثی نقل کرد ... من گفتم: تو را به خدا سوگند میدهم، آیا خودت این ها را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدی ؟

عبد الله بن عمرو بن عاص با دو دستش به گوش هایش و قلبش اشاره کرد و گفت: گوش هایم شنیدند و قلبم آن را حفظ کرد.

[عبد الرحمن بن عبد رب الکعبة می گوید:] گفتم: این پسر عمویت معاویه به ما دستور می دهد تا اموالمان را به باطل بخوریم و خودمان را بکشیم و خداوند در قرآن می فرماید: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد. و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.﴾ (نساء: ۲۹)

عبد الله بن عمرو بن عاص مدتی ساکت شد و سپس گفت: از او (معاویه) در مواردی که اطاعت از خداست،

---

[۱] عمدة القاري ج ۱۶ ص ۲۴۹ فإن قلت : قد ورد في فضيلته أحاديث كثيرة . قلت : نعم ، ولكن ليس فيها حديث يصح من طريق الإسناد نص عليه إسحاق بن راهويه والنسائي وغيرهما ، فلذلك قال : باب ذكر معاوية، ولم يقل : فضيلة ولا منقبة .

[۲] منهاج السنة النبوية ج ۴ ص ۴۰۰ وطائفة وضعوا لمعاوية فضائل ورووا أحاديث عن النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك كلها كذب

اطاعت کن و در مواردی که معصیت خداست، نافرمانی کن !»[۱]

این روایت، بسیاری از حقایق را در مورد معاویه مشخص می سازد؛ این که معاویه امر به حرامخواری و خونریزی می کند و کسانی که حکومت او را پذیرفته اند، از او به ستوه می آیند و پسر عموی او، عبد الله بن عمرو بن عاص، نهایتا پاسخش این است که اگر معاویه امر به معصیت خداوند کرد، او را اطاعت نکن! و این خود دلیل محکمی است بر این که معاویه امر به معصیت خداوند می کرده و خواهد کرد.

نکته ی دیگر این که عبد الله بن عمرو بن عاص در صدد دفاع مطلق از معاویه بر نیامد که نشان می دهد او خود می دانست که معاویه حال و روزش چگونه است.

دشمنی معاویه با حضرت علی ﷺ

از آشکارترین و مسلّم ترین حقایق تاریخ اسلام، دشمنی معاویه با حضرت امیر المومنین ﷺ است که ارائه همه ی مدارک آن، کتابی جدا می طلبد؛ لذا در اینجا به چند مدرک اشاره می کنیم تا حق جویان حدیث مفصل بخوانند از این مجمل.

روایت یکم:

ابن ماجه روایت کرده است که:

«معاویه بعد از مراسم حجّ وارد مدینه شد و سعد بن أبی وقّاص وارد بر او شد. صحبت از علی ﷺ شد و معاویه شروع به بدگویی و ناسزا گفتن به آن حضرت نمود. سعد عصبانی شد ... .»[۲]

سند این روایت را برنامه جوامع الکلم تصحیح کرده است.[۳]

ابو الحسن سندی در شرح این روایت می گوید:

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۲ ح ۱۸۴۴ عن عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال دخلت المسجد فإذا عبد الله بن عمرو بن العاص جالس في ظل الكعبة والناس مجتمعون عليه فأتيتهم فجلست إليه فقال ... فقلت له أنشدك الله آنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فأهوى إلى أذنيه وقلبه بيديه وقال سمعته أذناي ووعاه قلبي فقلت له هذا بن عمك معاوية يأمرنا أن نأكل أموالنا بيننا بالباطل ونقتل أنفسنا والله يقول (يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم ولا تقتلوا أنفسكم إن الله كان بكم رحيما) قال فسكت ساعة ثم قال أطعه في طاعة الله واعصه في معصية الله

[۲] عن سعد بن أبی وقاص قال قدم معاوية فی بعض حجاته فدخل علیه سعد فذكروا عليا فنال منه فغضب سعد ...

[۳] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵ ح ۱۲۱ حكم برنامه ی جوامع الكلم: إسناده صحيح

«قول راوی که «فنال منه»؛ یعنی معاویه به حضرت علی علیه‌السلام جسارت کرد، به ایشان ناسزا گفت و دشنام داد؛ بلکه به سعد نیز دستور داد حضرت علی علیه‌السلام را سب کند، همانطور که گفته شد: در صحیح مسلم و ترمذی آمده است.»[۱]

ألبانی[۲] و شعیب الأرنؤوط [۳] نیز ضمن تصحیح سند این روایت، «فنال منه» را دشنام دادن معنی کرده اند.

روایت دوم:

مسلم بن حجاج در صحیحش اینگونه روایت می کند:

«عامر بن سعد بن ابی وقّاص از پدرش روایت کرده است که در یکی از روزها، معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد [تا به حضرت علی علیه‌السلام ناسزا بگوید! «سعد» از دستور او سرپیچی کرد] ، معاویه از وی پرسید: به چه سبب علی را آماج ناسزا و دشنامت قرار نمی دهی؟ سعد گفت: بخاطر آن که سه فضیلت از رسول خدا صلی الله علیه وآله در شأن علی علیه‌السلام شنیده ام که با توجه به آن ها، هیچگاه به سبّ و دشنام او اقدام نمی‌کنم و هر گاه یکی از آن ها برای من بود، بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو بود که در اختیار من باشد ... .»[٤]

همانطور که ملاحظه می شود، جمله ی «أَمَرَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِی سُفْيَانَ سَعْدًا» به صورت ناقص آمده و «مأمور به» حذف شده است.

دکتر شیخ موسی شاهین لاشین در شرحش بر صحیح مسلم می‌نویسد:

«در این جمله از معاویه که به سعد دستور داده، «مأمور به» محذوف و محتوای دستور به سبب آلوده نشدن زبان به مذمت معاویه، حذف شده است که در حقیقت معنای جمله چنین می‌شود:

معاویه به سعد بن أبی وقاص دستور داد تا به علی علیه‌السلام دشنام و ناسزا بگوید؛ زیرا سعد در حوادث خونین آن زمان گوشه‌گیری را انتخاب کرده بود و به عنوان شخصی که مدافع علی (علیه‌السلام) بود، مشهور شده بود و لذا

---

[١] حاشية السندی علی ابن ماجه ، ج ١ ص ٥٨ شرح ح ١٢١ و سنن ابن ماجه بتحقيق محمد فؤاد عبد الباقی ، ج ١ ص ۴۵ ح ١٢١ سایت شامله / قوله : (فنال منه) أی نال معاوية من علی ووقع فيه وسبه بل أمر سعدا بالسب كما: قيل فی مسلم والترمذی

[٢] صحيح سنن ابن ماجه للألبانی ج ١ ص ٥٨ ح ١٢٠ پی دی اف / (فنال منه) أی نال معاوية من علی ، ووقع فيه وسبّه

[٣] سنن ابن ماجه بتحقيق الأرنؤوط ، ج ١ ص ٨٨ ح ١٢١ سایت شامله . / حكم الارنؤوط : حديث صحيح، وهذا سند رجاله ثقات / فنال منه : أی نال معاوية من علیّ ، وتكلّم فيه

[٤] صحيح مسلم ج ۴ ص ١٨٧١ ح ٢۴٠۴ عن عامر بن سعد بن أبی وقاص عن أبيه قال أمر معاوية بن أبی سفيان سعدا فقال ما منعک ان تسب أبا التراب فقال أما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلی الله عليه وسلم فلن اسبه لان تكون لی واحدة منهن أحب الی من حمر النعم ...

معاویه گفت: چه چیزی مانع دشمنی تو با علی (علیه السلام) شده است؟

نووی تلاش می‌کند تا معاویه را از این دستور زشت تبرئه کند ... ، ولی این توجیه تأسف بار و دور از حقیقت است؛ زیرا مستندات تاریخی ثابت می‌کند که معاویه دستور لعن و سب علی (علیه السلام) را صادر کرده است و نیازی به تبرئه وی نیست؛ چون معصوم از خطا و لغزش نیست. با همه این ها بر ما واجب است که از وارد کردن نقص بر اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرهیز کنیم، اگر چه ناسزا گویی به علی (علیه السلام) از زمان معاویه امری واضح و روشن است.»[۱]

و این مطلب به قدری واضح است که ابن تیمیه مأمور به را به حدیث اضافه کرده است.

«و اما حدیث سعد وقتی که معاویه به او دستور داد تا علی بن ابی طالب (علیهما السلام) را سب و شتم نماید و سعد ابا کرد و معاویه گفت: چه چیز تو را مانع می شود از اینکه علی بن ابی طالب (علیهما السلام) را سب نکنی؟ (سعد) گفت: سه خصلت می باشد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد علی (علیه السلام) فرموده است که به خاطر آنها، علی (علیه السلام) را سب نمی کنم؛ زیرا اگر یکی از آنها برای من بود، از داشتن شتر سرخ موی در نزد من محبوبتر است. این حدیث صحیحی است که مسلم بن حجاج آن را در صحیحش آورده است.»[۲]

روایت سوم:

از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: «من در عرفات با ابن عباس بودم که گفت: چه شده که از مردم صدای تلبیه را نمی شنوم؟ در جواب او عرض کردم: مردم از معاویه خوف دارند. آن‌گاه ابن‌عباس از خیمه خود بیرون آمد و شروع به تلبیه گفتن کرد و گفت: مردم سنّت را به سبب بغض با علیّ (علیه السلام) ترک کرده اند.»[۳]

---

[۱] فتح المنعم شرح صحیح مسلم ، ج ۹ ، ص ۳۳۲ سایت شامله / أمر معاوية بن أبی سفيان سعدا» المأمور به محذوف ، لصيانة اللسان عنه ، و التقدير : أمره بسب علی رضی الله عنه ، و كان سعد قد اعتزل الفتنة (حرب علی مع خصومه) ولعله اشتهر عنه الدفاع عن علی . فقال : (ما منعک أن تسب أبا التراب) ؟ معطوف علی محذوف ، والتقدير : امر معاويه سعدا أن يسب عليا ، فأمتنع ، فقال له : ما منعک؟ ويحاول النووی تبرئة معاوية من هذا السوء ... وهذا تأويل واضح التعسف والبعد ، والثابت أن معاوية كان يأمر بسب علی ، وهو غير معصوم فهو يخطئ ، ولكننا يجب أن نمسک عن أی انتقاص من أصحاب رسول الله صلی الله عليه وسلم ، و سب علی فی عهد معاوية صريح

[۲] منهاج السنة النبوية ، ج ۵ ص ۴۲ وأما حديث سعد لما أمره معاوية بالسب فأبی فقال ما منعک أن تسب علی بن أبی طالب فقال ثلاث قالهن رسول الله صلی الله عليه وسلم فلن أسبه لأن يكون لی واحدة منهن أحب إلی من حمر النعم الحديث فهذا حديث صحيح رواه مسلم فی صحيحه

[۳] عن سعيد بن جبير قال كنت مع بن عباس بعرفات فقال ما لي لا أسمع الناس يلبون قلت يخافون من معاوية فخرج بن عباس من فسطاطه فقال لبيك اللهم لبيك لبيك فإنهم قد تركوا السنة من بغض علي

این روایت را نسائی نقل کرده و ألبانی سندش را تصحیح کرده[۱] و همچنین ابن خزیمه در صحیحش آورده و محققش دکتر محمد الأعظمی سندش را صحیح دانسته است.[۲] حاکم نیز در مستدرکش آورده و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[۳] همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.[٤]

در روایت دیگری از سعید بن جبیر نقل شده است که روز عرفه به حضور ابن‌عباس رسیدم. او ضمن سخنی گفت: «خداوند فلانی را لعنت کند. به سراغ برترین روزهای حج رفتند و زینت آن را محو کردند. همانا زینت حج، تلبیه است.»[٥]

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده و شعیب الارنؤوط آن را صحیح دانسته است.[٦]

هرچند در این روایت، نام معاویه با صراحت ذکر نشده و به جای آن، از لفظ مبهم «فلانی» استفاده شده است؛ اما به قرینه ی روایت پیشین، پرواضح است که منظور، همان معاویه بوده است.

روایت چهارم:

«راوی می گوید: آنگاه که معاویه از کوفه خارج شد، مغیرة بن شعبه را والی آنجا نمود؛ او نیز گویندگان را وا می‌داشت که علی﵇ را بر منابر لعن کنند. سعید بن زید که آنجا بود، در غضب شد و بلند شد و دستم را گرفت، پس من تبعیت کردم و بلند شدم. پس سعید گفت: آیا نمی‌بینی که این مرد ظالم به خودش، دستور به لعن مردی از اهل بهشت می‌دهد؟ ... .»[۷]

---

[۱] سنن النسائي (المجتبى) ج ۲ ص ۳٤۳ ح ۳۰۰٦ قال الآلباني: صحيح الإسناد / پی دی اف

[۲] صحيح ابن خزيمة ج ٤ ص ۲٦۰ ح ۲۸۳۰ قال محمد الأعظمي: إسناده صحيح / پی دی اف

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۱ ص ٦۳٦ ح ۱۷۰٦ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[٤] الأحاديث المختارة ج ۱۰ ص ۳۷۸ رقم ۴۰۳ قال عبد الملك بن دهيش: إسناده حسن / پی دی اف

[٥] حدثنا عبد الله حدثني أبي قال ثنا إسماعيل ثنا أيوب قال لا أدري أسمعته من سعيد بن جبير أم نبأته عنه قال أتيت على بن عباس بعرفة وهو يأكل رمانا فقال أفطر رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفة وبعثت إليه أم الفضل بلبن فشربه وقال لعن الله فلانا عمدوا إلى أعظم أيام الحج فمحوا زينته وإنما زينة الحج التلبية

[٦] مسند أحمد بن حنبل ج ۳ ص ۳٦٤ ح ۱۸۷۰ قال شعيب الأرنؤوط: صحيح رجاله ثقات رجال الشيخين

[۷] لما خرج معاوية من الكوفة استعمل المغيرة بن شعبة قال فأقام خطباء يقعون فى على قال وأنا إلى جنب سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل قال فغضب فقام فأخذ بيدى فتبعته فقال ألا ترى إلى هذا الرجل الظالم لنفسه الذى يأمر بلعن رجل من أهل الجنة ...

این روایت را احمد نقل کرده و احمد شاکر سندش را صحیح[۱] و شعیب الارنؤوط حسن[۲] دانسته اند.

البته سعید بن زید در ادامه، حدیث عشره مبشره را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که خودش هم یکی از همین ده نفر بشارت داده شده به بهشت است!

ابن اثیر جزری که در مقدمه ی تاریخش ملتزم شده که تنها حقایق را نقل کند، در ذکر حوادث سال ۵۱ هـ می نویسد:

«در این سال، حجر بن عدی و اصحابش کشته شدند و سبب آن این بود که معاویه، مغیرة بن شعبه را در سال ۴۱ هـ والی کوفه کرد. پس زمانی که معاویه دستور داد و مغیره را خواست، به او گفت:

می خواستم خیلی چیزها را به تو سفارش کنم؛ اما به اعتماد آنکه می دانی رضایت من به چیست و حکومتم چه می خواهد و صلاح رعیتم به چیست، از آن چشم می پوشم؛ ولی یک کار را سفارش می کنم: ناسزا گفتن به علی علیه السلام و مذمت وی و نیز از رحمت فرستادن بر عثمان و آمرزش خواستن برای او. و یاران علی علیه السلام را عیب گو و دور کن و سخنانشان مشنو و [در مقابل] پیروان عثمان را ستایش گو و تقرب ده و سخنانشان را بشنو.»[۳]

روایت پنجم:

یکی از شروط امام حسن علیه السلام برای صلح با معاویه این بود که او حضرت علی علیه السلام را سب نکند که معاویه به آن عمل نکرد.

«و آن چیزهایی که حسن علیه السلام از معاویه خواست، این بود که موجودی خزانه کوفه را به وی تحویل بدهد که مبلغ آن پنج هزار بود و همچنین مالیات دارابگرد فارس را به وی بدهد و همچنین علی علیه السلام را ناسزا نگوید. [معاویه همه شرطها را قبول کرد، ولی] شرط ناسزا نگفتن را نپذیرفت؛ لذا [امام حسن علیه السلام] از وی خواست که در حضور وی، امیرالمومنین علیه السلام را ناسزا نگوید. معاویه ابتدا این شرط را قبول کرد، ولی بعدا به آن نیز وفا

---

[۱] مسند احمد ، ج ۲ ص ۲۹۴ ح ۱۶۴۴ پی دی اف / قال أحمد محمد شاکر: إسناده صحیح

[۲] مسند احمد ، ج ۳ ص ۱۸۵ ح ۱۶۴۴ سایت شامله / قال الارنؤوط: إسناده حسن

[۳] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۳۲۶ فی هذه السنة قتل حجر بن عدی وأصحابه وسبب ذلک أن معاویة استعمل المغیرة بن شعبة علی الکوفة سنة إحدی وأربعین فلما أمره علیها دعاه وقال له أما بعد فإن لذی الحلم قبل الیوم ما تقرع العصا وقد یجزی عنک الحکیم بغیر التعلیم وقد أردت إیصاءک بأشیاء کثیرة أنا تارکها اعتمادا علی بصرک ولست تارکا إیصاءک بخصلة لا تترک شتم علی وذمه والترحم علی عثمان والاستغفار له والعیب لأصحاب علی والإقصاء لهم والإطراء بشیعة عثمان والإدناء لهم

نکرد.»[۱]

روایت ششم:

احمد بن محمد بن عبد ربه آندلسی (متوفای سال ۳۲۸ هـ) که ذهبی از او به عنوان علامه ی ثقه[۲] و زرکلی به عنوان الادیب الامام[۳] یاد کرده اند، تصریح می کند که:

«و زمانی که حسن بن علی علیهما السلام از دنیا رفت، معاویه حج کرد و سپس داخل مدینه شد و خواست که بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را لعن کند. پس به او گفته شد: اینجا سعد بن ابی وقاص است که فکر نمی کنیم راضی به این کار باشد؛ پس کسی را به سوی او بفرست و نظرش را جویا شو. پس معاویه چنین کرد و سعد گفت: اگر این کار را بکنی تو را از مسجد بیرون می کنم و دیگر به آن برنمی گردانم. پس معاویه از لعنت کردن ساکت شد تا اینکه سعد بن ابی وقاص فوت شد. پس وقتی سعد مُرد، معاویه لعن علی علیه السلام را آغاز کرد و برای حکامش نوشت که علی علیه السلام را بر روی منابر لعن کنند و آنها هم انجام می دادند.

ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معاویه نوشت: شما، خداوند و رسولش را بر روی منابر لعن می کنید؛ زیرا شما علی بن ابی طالب علیهما السلام و هر که محب اوست را لعن می کنید و من شهادت می دهم که خداوند و رسولش، محب علی علیه السلام هستند؛ ولی معاویه به سخن ام سلمه توجهی نکرد.»[٤]

---

[۱] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۲۷۲ و المختصر فی أخبار البشر ج ۱ ص ۱۲۶ وکان الذی طلب الحسن من معاویة أن یعطیه ما فی بیت مال الکوفة ومبلغه خمسة آلاف وخراج دارابجرد من فارس وأن لا یشتم علیا فلم یجبه إلی الکف عن شتم علی فطلب أن لا یشتم وهو یسمع فأجابه إلی ذلک ثم لم یف له به أیضا

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۲۸۳

[۳] الأعلام للزرکلی ج ۱ ص ۲۰۷ سایت شامله

[٤] العقد الفرید ج ۴ ص ۳۴۲ ولما مات الحسن بن علی حج معاویة فدخل المدینة وأراد أن یلعن علیا علی منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقیل له إن ههنا سعد بن أبی وقاص ولا نراه یرضی بهذا فابعث إلیه وخذ رأیه فأرسل إلیه وذکر له ذلک فقال إن فعلت لأخرجن من المسجد ثم لا أعود إلیه فأمسک معاویة عن لعنه حتی مات سعد فلما مات لعنه علی المنبر وکتب إلی عماله أن یلعنوه علی المنابر ففعلوا فکتبت أم سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم إلی معاویة إنکم تلعنون الله ورسوله علی منابرکم وذلک أنکم تلعنون علی بن أبی طالب ومن أحبه وأنا أشهد أن الله أحبه ورسوله فلم یلتفت إلی کلامها

معاویه بن ابی سفیان، صحابه ی اهل جهنم در کلام نبوی

بنا بر چندین روایت معتبر السند اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر از جهنمی بودن معاویه داده اند که در ادامه ذکر می کنیم.

روایت یکم: عمار را گروهی ستمگر که دعوتگر به جهنم هستند، میکشند.

بخاری در صحیحش از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند:

«رحمت بر عمار، گروه باغی و ستمگر او را می‌کشند. عمار آنها را به بهشت دعوت می‌کند، ولی آنها عمار را به آتش جهنم دعوت می‌کنند.»[۱]

مسلم نیز در صحیحش چنین نقل می کند:

«افسوس ای پسر سمیه، که گروهی باغی تو را می‌کشد.»[۲]

و اختلافی نیست که جناب عمار رضوان الله علیه در جنگ صفین توسط افراد معاویه به شهادت رسید.

روایت دوم: هرگاه معاویه را بر منبر دیدید، بکشیدش

سند اول:

«عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که فرمودند: هرگاه معاویه پسر ابوسفیان را دیدید که بر منبر خطبه می خواند، گردنش را بزنید.»[۳]

این روایت را بلاذری نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم سندش را تحسین کرده است.[٤]

سند دوم:

بلاذری همچنین از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت:

«مردی از انصار خواست معاویه را بکشد، پس ما به او گفتیم: در خلافت عمر شمشیرت را غلاف کن تا

---

[۱] صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۴۳۶ ویح عمار ، تقتله الفئة الباغیة یدعوهم إلی اللّه ویدعونه إلی النار

[۲] صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۲۳۵ ح ۲۹۱۵ بؤس بن سمیة تقتلك فئة باغیة

[۳] وحدثني إبراهيم بن العلاف البصري قال، سمعت سلاما أبا المنذر يقول: قال عاصم بن بهدلة حدثني زر بن حبيش عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (إذا رأيتم معاوية بن أبي سفيان يخطب على المنبر فاضربوا عنقه

[٤] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۱۲۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

اینکه به عمر نامه بنویسی و او را در جریان تصمیمت بگذاری. مرد انصاری گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: زمانی که معاویه را دیدید که بر روی چوب ها خطبه می خواند، بکشیدش. ابوسعید خدری گفت: ما نیز این سخن را از آن حضرت شنیده ایم؛ ولی اینکار را انجام نمی دهیم تا اینکه به عمر نامه بنویسیم. پس به عمر نامه نوشتند، ولی جواب نامه شان نیامد تا اینکه آن مرد انصاری از دنیا رفت.»[۱]

همه ی رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم، ثقه هستند بجز علی بن زید بن جدعان که قبلا در قسمت علم عمر، توثیقش را مفصل بیان کردیم.

سند سوم:

بلاذری همچنین از حسن بصری تابعی روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید، او را بکشید. پس مردم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کردند؛ لذا رستگار و پیروز نشدند.»[۲]

تمام رجال سند این روایت طبق برنامه جوامع الکلم ثقه هستند.[۳]

درباره ی اتصال سند این روایت نیز باید گفت که از حسن بصری نقل شده است که گفت:

«روایاتی که بدون ذکر واسطه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنم، آن ها را از حضرت علی علیه السلام شنیده ام؛ اما از ترس بنی امیه نمی توانم نام ایشان را ذکر کنم.»[٤]

بنابراین با این حساب، سند این روایت نیز صحیح و متصل است.

و نهایت سخن این است که حکم به مرسل بودنش داده شود، ولی از آنجایی که حسن بصری از بزرگان

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۱۲۱ حدثنا إسحاق بن أبي اسرائيل وأبو صالح الفراء الأنطاكي قالا: حدثنا حجاج بن محمد حدثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن أبي نضرة عن أبي سعيد الخدري أن رجلا من الأنصار أراد قتل معاوية، فقلنا له: لا تسل السيف في عهد عمر حتى تكتب إليه، قال: إني سمعت روسل الله صلى الله عليه وسلم يقول: " إذا رأيتم معاوية يخطب على الأعواد فاقتلوه" ، قال: ونحن قد سمعناه ولكن لا نفعل حتى نكتب إلى عمر، فكتبوا إليه فلم يأتهم جواب الكتاب حتى مات

[۲] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۱۲۱ حدثنا يوسف بن موسى وأبو موسى إسحاق الفروي قالا: حدثنا جرير بن عبد الحميد حدثنا إسماعيل والأعمش عن الحسن قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه " ؛ فتركوا أمره فلم يفلحوا ولم ينجحوا

[۳] إسحاق بن إبراهيم الهروي: ثقة / جرير بن عبد الحميد الضبي: ثقة / إسماعيل بن أبي خالد البجلي: ثقة / الحسن البصري: ثقة

[٤] تهذيب الكمال ج ۶ ص ۱۲۴ إني في زمان كما ترى - وكان في عمل الحجاج - كل شئ سمعتني أقول : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فهو عن علي بن أبي طالب ، غير أني في زمان لا أستطيع أن أذكر عليا

تابعی است؛ لذا حدیث مرسلش در نزد بعضی از علمای عامه، از جمله مرسل های معتبر است.[۱] و با وجود داشتن شاهد با سند متصل، دیگر جایی برای شکاکیت در سند این روایت باقی نمی ماند.

روایت سوم: معاویه مسلمان نمی میرد

سند اول:

بلاذری از عبد الله بن عمرو بن عاص روایت کرده است که گفت:

«پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که ایشان فرمودند: الان از این دره کسی بر شما ظاهر می شود که بر غیر اسلام می میرد. [عبد الله] گوید: پدرم داشت وضو می گرفت و من بسیار مضطرب بودم؛ مانند کسی که ادرار خود را بسیار نگه داشته، از ترس اینکه مبادا پدرم بیاید. [عبد الله] گوید: پس معاویه آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این شخص همان است.»[۲]

---

[۱] عبد الله بن یوسف الجدیع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد:

« الطبقة الثانیة: أوساط التابعین، وهم الذین أدرکوا علی بن أبی طالب، ومن بقی حیا إلی عهده وبعیده من الصحابة، کحذیفة بن الیمان، وأبی موسی الأشعری، وأبی أیوب الأنصاری، وعمران بن حصین، وسعد بن أبی وقاص، وعائشة أم المؤمنین، وأبی هریرة، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، ووقع سماعهم من بعضهم. ومثال هؤلاء التابعین: الحسن البصری، ومحمد بن سیرین، وعطاء بن أبی رباح، وطاوس الیمانی، والقاسم بن محمد، وأبو سلمة بن عبد الرحمن، وعامر الشعبی، ومجاهد بن جبر فمراسیل هذه الطبقة صالحة تکتب ویعتبر بها.» **ترجمه:** طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی بن ابی طالب ... عائشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. و مثال این تابعین: حسن بصری، .. ،طاووس یمانی، قاسم بن محمد، ... عامر شعبی و مجاهد بن جبر است. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند. تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

شمس الدین ذهبی نیز مراسیل این طبقه از تابعین را نیکو و بی اشکال دانسته است:

«فَمِن صِحاح المراسیل : مُرسَل سعید بن المسیب ... ونحوُ ذلک . فإنَّ المرسَل إذا صَحَّ إلی تابعی کبیر، فهو حُجَّة عند خلق من الفقهاء ... وإن صَحَّ الإسنادُ إلی تابعی متوسّط الطبقة، کمراسیل : مجاهد، وإبراهیم، والشعبی. فهو مُرسَل جید لا بأس به، یقَبلُه قومٌ ویرُدُّه آخَرون.» **ترجمه:** «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ... و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط الطبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد ، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظة فی علم مصطلح الحدیث ، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

[۲] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۱۲۰ وحدثني إسحاق وبكر بن الهيثم قالا حدثنا عبد الرزاق بن همام انبأنا معمر عن ابن طاوس عن أبيه عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت على غير ملتي، قال: وكنت تركت أبي قد وضع له وضوء، فكنت كحابس البول مخافة أن يجيء، قال: فطلع معاوية فقال النبي صلى الله عليه وسلم : هو هذا

برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سند این روایت داده است.

سند دوم:

بلاذری با سندی دیگر چنین روایت کرده است:

«وحدثنی عبد الله بن صالح حدثنی یحیی بن آدم عن شریک عن لیث عن طاووس عن عبد الله بن عمرو قال: کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وآله فقال: یطلع علیکم من هذا الفج رجل یموت یوم یموت علی غیر ملتی، قال: وکنت ترکت أبی یلبس ثیابه فخشیت أن یطلع، فطلع معاویة.»[۱]

تنها اشکال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم، ضعیف الحدیث بودن لیث بن أبی سلیم است که از جهت بدی حافظه تضعیف شده است؛ اما باید دانست که او از رجال صحاح سته است و این حدیثش به دلیل داشتن شاهد معتبر، حسن می شود.

سند سوم و چهارم:

ابوالقاسم طبرانی همین قضیه را با اسنادی که هیثمی آنها را تصحیح کرده، روایت کرده، با این تفاوت که اسم معاویه را نیاورده است:

«وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیطلعن علیکم رجل یبعث یوم القیامة علی غیر سنتی أو علی غیر ملتی وکنت ترکت أبی فی المنزل فخفت أن یکون هو فاطلع رجل غیره فقال رسول الله صلی الله علیه وآله هو هذا رواه الطبرانی فی الکبیر ورجاله رجال الصحیح إلا أن فیه رجلا لم یسم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله یطلع علیکم رجل من هذا الفج من أهل النار وکنت ترکت أبی یتوضأ فخشیت أن یکون هو فاطلع غیره فقال رسول الله صلی الله علیه وآله هو هذا ورجاله رجال الصحیح.»[۲]

روایت چهارم: معاویه ملعون است

در مواردی رسول خدا صلی الله علیه وآله معاویه را لعن کرده اند؛ از جمله در هنگام خروج از مسجد و هنگام شتر یا الاغ سواری.

مورد یکم: هنگام خروج از مسجد

عاصم لیثی می گوید: «داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله شدم، دیدم که اصحاب می گویند: از خشم خدا و رسولش به خدا پناه می بریم. گفتم: چه شده است؟ گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بالای منبر خطبه می خواندند که

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۱۲۱

[۲] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۱۲

ابو سفیان و معاویه برخاسته و از مسجد بیرون رفتند؛ پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند پیش رو و دنباله رواش را لعنت کند. وای بر این امت از معاویه درشت سرین! »

این مورد که دارای اسناد صحیحی نیز هست، به دلیل حفظ آبروی دو صحابی جلیل القدر (!) دچار دستبرد شده و تنها کسی که این ماجرا را کامل و درست نقل کرده، ابن ابی الحدید معتزلی شافعی (متوفای ٦٥٦ هـ) است.[١]

ابن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ) که از نظر زمانی از بقیه مقدم است و سند روایتش طبق برنامه ی جوامع الکلم، حسن است، اولین اقدام را برای حذف و سانسور انجام داده است. او نام معاویه و پدرش را ذکر کرده؛ ولی سخن پیامبر ﷺ را نقل نکرده و لعن را تبدیل به عبارت نامعلوم "قول" نموده است![۲]

اما **طبرانی (متوفای ۳٦۰ هـ)** اقدام دیگری کرده است؛ وی سخن پیامبر ﷺ را آورده، ولی نام آن دو ملعون را نیاورده است![۳]

هیثمی[٤]، ضیاء مقدسی و دکتر دهیش[٥] بر صحت حدیث طبرانی اذعان کرده اند.

[١] شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۴ ص ۴۷ وروى شيخنا أبو عبد الله البصري المتكلم رحمه الله تعالى ، عن نصر بن عاصم الليثي ، عن أبيه ، قال : أتيت مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله ، والناس يقولون : نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله ! فقلت : ما هذا ؟ قالوا : معاوية قام الساعة ، فأخذ بيد أبي سفيان ، فخرجا من المسجد ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : (لعن الله التابع والمتبوع ، رب يوم لامتي من معاوية ذي الإستاه.

[٢] الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۷ ص ۷۸ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناد حسن / قال أخبرت عن أبي مالك كثير بن يحيى البصري قال حدثنا غسان بن مضر قال حدثنا سعيد بن يزيد عن نصر بن عاصم الليثي عن أبيه قال دخلت مسجد رسول الله صلى الله عليه و سلم وأصحاب النبي صلى الله عليه و سلم يقولون نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله قلت ما هذا قالوا معاوية مر قبيل أخذ بيد أبيه ورسول الله صلى الله عليه و سلم على المنبر يخرجان من المسجد فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم فيهما قولا

[٣] المعجم الكبير، الطبراني، ج ۱۷ ص ۱۷۶ حدثنا العباس بن الفضل الأسفاطي ثنا موسى بن إسماعيل ح وحدثنا عبد الرحمن بن الحسين العابوري التستري ثنا عقبة بن سنان الدارع قالا ثنا غسان بن مضر عن سعيد بن يزيد أبي مسلمة عن نصر بن عاصم المؤذن عن أبيه قال دخلت مسجد المدينة فإذا الناس يقولون نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله قال قلت ماذا قالوا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبره فقام رجل فأخذ بيد ابنه فأخرجه من المسجد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن الله القائد والمقود ويل لهذه يوما لهذه الأمة من فلان ذي الاستاه

[٤] مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ۵ ص ۲۴۲ قال الهيثمی: رواه الطبراني ورجاله ثقات

[٥] الأحاديث المختارة، الضياء المقدسي، ج ۸ ص ۱۷۹-۱۸۰ قال عبد الملک دهیش: إسناده صحيح

ابن ابی عاصم ضحاک (متوفای ۲۸۷ هـ)[1] و **ابو نعیم اصفهانی (متوفای ٤٣٠ هـ)**[2] هم به اسناد خودشان این ماجرا را مانند طبرانی نقل نموده اند، که سند نقل هر دو صحیح است.

مورد دوم: هنگام شتر یا الاغ سواری

روزی پیامبر ﷺ ابوسفیان را دید که سوار بر شتر یا الاغی می آید، در حالی که معاویه پشت سرش می آمد و یزید (یا عتبه) برادر معاویه آن را می راند؛ پس فرمود: «خداوند جلودار، سواره و دنباله رو اش را لعنت کند.»

این ماجرا از قول افراد بسیاری نقل شده؛ اما برای حفظ آبروی این سه صحابی (!) ، نام آن ها از برخی مدارک حذف گردیده است!

احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) این قضیه را با سند حسن از سفینه غلام ام سلمه، چنین روایت کرده است:

« پیامبر ﷺ نشسته بود و ابوسفیان سوار بر شتر رد شد، در حالی که معاویه و برادرش همراه او بودند که یکی شتر را می راند و دیگری از پشت هی می کرد؛ پس رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند حمل کننده، حمل شونده، راه برنده و دنبال کننده را لعنت کند.»[۳]

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ) همین روایت را با همان سند بلاذری که هیثمی آن را تصحیح کرده[٤] آورده، ولی از ذکر نام لعن شدگان خود داری کرده است.[٥]

به این روایت در موارد متعددی علیه معاویه استدلال شده است که به ذکر یک مورد اکتفا می کنیم:

در سال ۲۸۳ هـ معتضد عباسی دستور به انتشار نامه ی بلندی در مطاعن بنی امیه و از جمله ابو سفیان و پسرانش معاویه و یزید داد که مأمون آن را نگاشته بود. از جمله ی آنچه در آن نوشته شده بود، ذکر واقعه ی

---

[١] الآحاد والمثاني، الضحاك، ج ٢ ص ١٩٢ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده متصل ورجاله ثقات

[٢] معرفة الصحابة، أبو نعيم الأصبهاني، ج ۴ ص ۲۱۴۲ ح ۵۳۷۸

[٣] أنساب الأشراف ، ج ٢ ص ١٢١ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن / حدثنا خلف حدثنا عبد الوارث بن سعيد بن جمهان عن سفينة مولى أم سلمة أن النبي صلى الله عليه وسلم كان جالساً فمر أبو سفيان على بعير ومعه معاوية وأخ له أحدهما يوقود البعير والآخر يسوقه، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن الله الحامل والمحمول والقائد والسائق

[٤] مجمع الزوائد، ج ١ ص ١١٣ قال الهيثمي: رواه البزار ورجاله ثقات

[٥] البحر الزخار، البزار، ج ٩ ص ٢٨٦ ، ح ٣٨٣٩ حدثنا السكن بن سعيد ، قال : حدثنا عبد الصمد ، قال : حدثنا أبي وحدثنا حماد بن سلمة ، عن سعيد بن جمهان ، عن سفينة رضي الله عنه ، أن النبي صلى الله عليه وسلم كان جالسا ، فمر رجل على بعير وبين يديه قائد وخلفه سائق ، فقال : لعن الله القائد ، والسائق والراكب

فوق بود.[۱]

سوم: اعتراض صحابه به عثمان و انتقادشان از او

عثمان در ظلم و ستم و ناعدالتی، کار را به جایی رسانده بود که تعداد کثیری از صحابه به مخالفت با او برخاستند و انتقادات تند و تیزی از او در حضور و غیابش کردند که در ذیل به اسامی و مدارک تعدادی از آنها اشاره می کنیم.

۱. اعتراض حضرت ابوذر غفاری و تبعیدش

یکی از اقداماتی که در حکومت عثمان صورت می گرفت، تبعید مخالفینش بود که بر خشم مخالفینش می افزود و پایه های حکومتش را بیش از پیش سست تر می کرد.

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«در این سال (یعنی سال ۳۳ هجری) عثمان عده ای از اهالی بصره را از آنجا به شام و مصر تبعید کرد، به دلایلی که این تبعید را ایجاب می نمود. تبعید شدگان از کسانی بودند که مردم را علیه او بر می انگیختند و با دشمنانش در تبلیغ علیه او و بردن اعتبارش همساز بودند. و آنها با این عمل، ستمکار شمرده می شدند و او (عثمان) نیکوکاری بر طریق دین بود.»[۲]

یکی از این کسانی که به مخالفت با عثمان برخاستند و به او اعتراض کردند، جناب ابوذر غفاری بود، تا جایی که عثمان مجبور به تبعیدش شد.

جایگاه ابوذر در روایات اهل سنت

جناب ابوذر غفاری یکی از وفادارترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمومنین علیه السلام بود که روایات معتبری نیز در فضیلت آن حضرت از جانب مقام رسالت وارد شده است که در ذیل به نمونه هایی اشاره میکنیم تا بر همگان روشن شود که عثمان چه شخص باعظمتی را تبعید کرد.

---

[۱] تاریخ الطبري (متوفای ۳۱۰ هـ) ، ج ۵ ص ۶۲۲ أن المعتضد أمر بإخراج الکتاب الذی کان المأمون أمر بإنشائه بلعن معاویة فأخرج له من الدیوان فأخذ من جوامعه نسخة هذا الکتاب وذکر أنها نسخة الکتاب الذی أنشئ للمعتضد بالله...ومنه قول الرسول علیه السلام وقد رآه (اباسفیان) مقبلا علی حمار ومعاویة یقود به ویزید ابنه یسوق به لعن الله القائد والراکب والسائق

[۲] البدایة والنهایة ج ۷ ص ۱۶۶ هذه السنة (سنة ثلاث وثلاثین) سیر عثمان بعض اهل البصرة منها إلی الشام والی مصر باسباب مسوغة لما فعله رضی الله عنه فکان هؤلاء ممن یؤلب علیه ویمالیء الاعداء في الحط والکلام فیه وهم الظالمون في ذلك وهو البار الراشد رضی الله عنه

روایت یکم: ابوذر راستگوترین فرد زمین است

علمای اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمودند:

«آسمان بر کسی سایه نیفکند و زمین کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد.»[۱]

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده و ارنؤوط آن را حسن لغیره دانسته[۲] و همچنین ترمذی در سننش نقل و تحسین کرده و البانی آن را در صحیح ترمذی آورده[۳] و نیز ابن حبان در صحیحش نقل کرده است.[٤] حاکم نیشابوری نیز در المستدرک آورده و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[٥]

روایت دوم: دستور خداوند به دوست داشتن ابوذر

«بریده از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند عزوجل مرا دستور دادند به دوست داشتن چهار نفر از اصحابم و مرا خبر داد که آن ها را دوست می دارد: علی از آنان است، ابو ذر، سلمان و مقداد کندی.»[٦]

این روایت را ابن ماجه[۷] و ترمذی در سننشان آورده اند و ترمذی آن را تحسین کرده[۸] و ابن حجر عسقلانی نیز سندشان را حسن دانسته است.[۹]

احمد بن حنبل نیز در مسندش آورده و محققش حمزه احمد الزین سندش را تحسین کرده است.[۱۰]

و نیز حاکم در مستدرک آورده و آن را بر شرط مسلم تصحیح کرده است.[۱۱]

---

[۱] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من رجل أصدق لهجة من أبي ذر

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۰۶-۲۰۷ ح ۶۶۳۰ قال شعيب الأرنؤوط: حسن لغيره

[۳] صحيح الترمذي للألباني، ج ۳ ص ۵۴۹ ح ۳۸۰۱ قال الترمذي: وهذا حديث حسن

[٤] صحيح ابن حبان ج ۱۶ ص ۷۶ ح ۷۱۳۲ قال شعيب الأرنؤوط: حديث حسن لغيره

[٥] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۳۸۵ ح ۵۴۶۰ قال الذهبي: على شرط مسلم

[٦] حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا أسود بن عامر أنا شريک عن أبى ربيعة عن بن بريدة عن أبيه عن النبى قال أمرنى الله عز وجل بحب أربعة من أصحابى أرى شريكا قال وأخبرنى انه يحبهم على منهم وأبو ذر وسلمان والمقداد الكندى

[۷] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۳ ح ۱۴۹

[۸] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۱۸ قال الترمذی: هذا حديث حسن

[۹] الإصابة فی تمييز الصحابة ج ۶ ص ۲۰۳ رقم ۲۰۳ قال ابن حجر العسقلانی: أخرجه الترمذی وابن ماجة وسنده حسن

[۱۰] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۴۹۸ ح ۲۲۹۱۰ قال حمزة احمد الزين: إسناده حسن

[۱۱] المستدرک علی الصحيحين ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۴۹ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

سیوطی نیز طبق نقل عبد الرؤوف مناوی، آن را صحیح دانسته است.[۱]

شوکانی نیز رجال سندش را از ثقات شمرده است.[۲]

تبعید جناب ابوذر به ربذه توسط عثمان

ابن حبان می نویسد:

«ابوذر در سال ۳۲ هـ در خلافت عثمان بن عفان در گذشت و نسلی ندارد و او را عثمان به ربذه تبعید نمود و داستان مرگش طولانی است و قبرش در ربذه می باشد.»[۳]

بدر الدین عینی در شرح صحیح بخاری می نویسد:

«معاویه به عثمان نامه نوشت و از ابو ذر شکایت کرد و از او خواست که ابوذر را نزد خودش ببرد؛ پس عثمان او را به مدینه آورد و تک و تنها به ربذه (بیابانی در شرق مدینه) تبعید کرد و در آنجا در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت (به شهادت رسید).»[٤]

ابن اثیر جزری نیز در تاریخش می نویسد:

«در این سال (سال ۳۰ هـ) ماجرای ابوذر اتفاق افتاد که معاویه وی را از شام دور کرده و به مدینه فرستاد؛ و در علت این کار مطالب بسیاری بود؛ از جمله دشنام دادن معاویه به او و تهدید به قتل کردن وی و او را سوار بر شتری بدون محمل به مدینه فرستادن و او را به صورتی زشت از مدینه تبعید کردند که روایت آن درست نیست؛ اما اگر درست باشد، می توان در توجیه کار عثمان گفت که امام حق دارد که رعیت خویش را ادب نماید! و یا توجیهاتی دیگر؛ نه این که این کار عثمان را سبب اشکال گرفتن بر عثمان بدانیم که من نقل آن را دوست ندارم.»[٥]

---

[۱] فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر ، ج ۲ ص ۲۱۴-۲۱۵ ح ۱۶۹۲ پی دی اف / ت . ک عن بریدة - (صح)

[۲] در السحابة فی مناقب القرابة والصحابة ، الصفحة أو الرقم: ۵۴ | خلاصة حکم المحدث : إسناده ثقات وورد من حدیث علی بإسناد رجاله ثقات / سایت دُرر نت

[۳] الثقات ج ۳ ص ۵۶ مات سنة اثنتین وثلاثین في خلافة عثمان بن عفان ولا عقب له کان سیره إلی الربذة ولموته قصة طویلة وقبره بالربذة

[٤] عمدة القاری ج ۸ ص ۲۴۸ فکتب یشکوه إلی أمیر المؤمنین عثمان ، وأن یأخذوه إلیه ، فاستقدمه عثمان ، رضی الله تعالی عنه ، إلی المدینة وأنزله بالربذة وحده ، وبها مات فی خلافة عثمان ، رضی الله تعالی عنه

[٥] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۱۰ وفی هذه السنة کان ما ذکر فی أمر أبی ذر وإشخاص معاویة إیاه من الشام إلی المدینة وقد ذکر فی سبب ذلک أمور کثیرة من سب معاویة إیاه وتهدیده بالقتل وحمله إلی المدینة من الشام بغیر وطاء ونفیه من المدینة علی

احمد بن یحیی بلاذری می گوید:

«[اهل سیره] گفته اند: پس از آن که عثمان به مروان و زید بن ثابت از بیت المال مبالغ زیادی را داد، ابوذر شروع کرد به تلاوت این آیه شریفه ﴿بشر الکانزین بعذاب الیم...﴾ مروان خبر را به عثمان رسانید و عثمان غلامش را فرستاد تا ابوذر از این عمل دست کشد و ابوذر گفت: آیا عثمان مرا از تلاوت قرآن و عیب گیری از ترک امر الهی منع می کند؟! به خدا سوگند اگر خداوند متعال را با غضبناک کردن عثمان از خود راضی کنم، برایم بهتر ومحبوب تر از آن است که خداوند را به خاطر جلب رضایت عثمان به غضب آورم. عثمان از سخنان او به غضب آمد و خودداری نمود و این را در دل نگه داشت.

روزی عثمان گفت: آیا برای امام جائز است که از بیت المال (برای خود) بردارد و هر وقت قادر شد آن را برگرداند؟ کعب الاحبار گفت: هیچ اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای یهودی زاده، آیا به ما دینمان را تعلیم میدهی! عثمان گفت: چه قدر مرا آزار می دهی و به اصحاب من جسارت می کنی؛ برو به شام (پس او را به شام تبعید نمود).

در شام نیز ابوذر عرصه را بر معاویه تنگ نمود و عثمان به معاویه نوشت: به غلیظ ترین مرکب او را سوار کن و به نزد من بفرست و معاویه نیز فردی را امر نمود تا شب و روز او را حرکت دهد و به نزد عثمان برساند. چون ابوذر به مدینه رسید، شروع کرد به اعتراض که: [عثمان] کودکان را حاکم قرار می دهد و طلقا را به خودش نزدیک کرده و... عثمان به سراغ او فرستاد که به هر سرزمینی که می خواهی ملحق شو! ابوذر گفت: به مکه. گفت: نه. گفت: به بیت المقدس. گفت: نه. گفت: به یکی از دو مصر. گفت: نه؛ ولی من تو را به ربذه روانه ات می کنم. پس او را به ربذه تبعید نمود. پیوسته ابوذر در آنجا بود تا این که از دنیا رفت.»[۱]

الوجه الشنيع لا يصح النقل به ولو صح لكان ينبغي أن يعتذر عن عثمان فإن للإمام أن يؤدب رعيته وغير ذلك من الأعذار لا أن يجعل ذلك سببا للطعن عليه كرهت ذكرها

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۷۶-۲۷۷ قالوا: لما أعطى عثمان مروان بن الحكم ما أعطاه. وأعطى الحارث بن الحكم بن أبي العاص ثلاثمائة ألف درهم، وأعطى زيد بن ثابت الأنصاري مائة ألف درهم جعل أبو ذر يقول بشر الكانزين بعذاب أليم ويتلو قول الله عز وجل " والذين يكنزون الذهب والفضة " الآية، فرفع ذلك مروان بن الحكم إلى عثمان فأرسل إلى أبي ذر ناتلا مولاه أن انته عما يبلغني عنك فقال: أينهاني عثمان عن قراءة كتاب الله وعيب من ترك أمر الله، فوا الله لأن أرضي الله بسخط عثمان أحب إلي وخير لي من أن أسخط الله برضاه، فأغضب عثمان وأحفظه، فتصابر وكف. وقال عثمان يوما: أيجوز لإمام أن يأخذ من المال فإذا أيسر قضى؟ فقال كعب الأحبار: لا بأس بذلك، فقال أبو ذر: يا بن اليهوديين أتعلمنا ديننا؟ فقال عثمان: ما أكثر أذاك لي وأولعك بأصحابي، الحق بكتبك، وكان مكتبه بالشام إلا أنه كان يقدم حاجا ويسأل عثمان الإذن له في مجاورة قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فيأذن له ذلك، وإنما صار مكتبه بالشام لأنه قال لعثمان حين رأى البناء قد بلغ سلعا: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: " إذا بلغ البناء سلعا فالهرب " ، فأذن لي آت الشام فأغزو هناك، فأذن له. وكان أبو ذر ينكر على معاوية أشياء

اینکه ابوذر آخر عمرش در ربذه بود، مطلبی است که در صحیح بخاری نیز آمده است؛[۱] اما مسئله اینجاست که طرفداران عثمان در روایات دست برده و مطلب را به گونه ای عوض کرده اند که تصور شود جناب ابوذر به اختیار خودش مدینه النبی را ترک کرده و به بیابان ربذه رفته است!!

در رد این دیدگاه خوشبینانه، روایات فراوانی در کتب اهل سنت وجود دارد که ما به ذکر چند روایت معتبر السند اکتفا می کنیم.

روایت یکم:

ابن شبه نمیری (متوفای ۲۶۳ هـ) از مالک بن اوس بن حدثان روایت کرده است که گفت:

«من از ابوذر حدیث می شنیدم و برایم کسی محبوبتر از او برای دیدنش یا ملاقات کردنش نبود؛ پس معاویه به عثمان نامه نوشت که اگر در شام کاری داشتی، پس ابو ذر را از آن خارج کن؛ چرا که او مردم را از نزد من

يفعلها، وبعث إليه معاوية بثلاثمائة دينار فقال: إن كانت من عطائي الذي حرمتمونيه عامي هذا قبلتها، وإن كانت صلة فلا حاجة لي فيها، وبعث إليه حبيب بن مسلمة الفهري بمائتي دينار فقال: أما وجدت أهون عليك مني حين تبعث إلي بمال؟ وردها. وبنى معاوية الخضراء بدمشق فقال: يا معاوية إن كانت هذه الدار من مال الله فهي الخيانة، وإن كانت من مالك فهذا الإسراف، فسكت معاوية. وكان أبو ذر يقول: والله لقد حدثت أعمال ما أعرفها، والله ما هي في كتاب الله ولا سنة نبيه، والله إني لا أرى حقا يطفأ، وباطلا يحيا، وصادقا يكذب. وأثرة بغير تقى وصالحا مستاثرا عليه. فقال حبيب بن مسلمة لمعاوية: إن أبا ذر مفسد عليك الشام فتدارك أهله إن كانت به حاجة، فكتب معاوية إلى عثمان فيه، فكتب عثمان إلى معاوية: أما بعد فاحمل جندبا إلي على أغلظ مركب وأوعره، فوجه معاوية من سار به الليل والنهار، فلما قدم أبو ذر المدينة جعل يقول: ستعمل الصبيان ويحمي الحمى ويقرب أولاد الطلقاء، فبعث إليه عثمان الحق بأي أرض شئت، فقال: بمكة، فقال: لا، قال: فبيت المقدس، قال: لا، قال: فبأحد المصرين، قال: لا، ولكني مسيرك إلى الربذة، فسيره إليها فلم يزل بها حتى مات.

[۱] «ابن وهب می گوید: از ربذه عبور کردم و ابوذر را دیدم و به او گفتم: چه چیز تو را به این جا آورد؟ گفت: در شام بودم و با معاویه بر سر این آیه: «کسانی که طلا ونقره را زخیره می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند آن ها را به عذاب دردناک بشارت بده» اختلاف کردیم. معاویه گفت: این آیه در مورد اهل کتاب است و من گفتم: در مورد ما و آن ها نازل شده است و معاویه این مطلب را به عثمان نوشت و عثمان به من نوشت که به مدینه بیا. پس من به مدینه برگشتم و مردم شروع کردند فراوان علیه من حرف زدن گویا که آن ها قبل از آن مرا ندیده بودند. این برخورد مردم را به عثمان گفتم و او گفت: اگر خواستی مردم را از این برخورد باز می دارم و نزد من خواهی بود، و این چیزی است که مرا به این جا آورد، و اگر یک فرد حبشی را نیز امیر من قرار دهند گوش می دهم واطاعت می کنم.»

صحيح البخاري ج ۲ ص ۵۰۹ ح ۱۳۴۱ حدثنا علي سمع هشيما أخبرنا حصين عن زيد بن وهب قال مررت بالربذة فإذا أنا بأبي ذر رضي الله عنه فقلت له ما أنزلك منزلك هذا قال كنت بالشام فاختلفت أنا ومعاوية في (والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله) قال معاوية نزلت في أهل الكتاب فقلت نزلت فينا وفيهم فكان بيني وبينه في ذاك وكتب إلى عثمان رضي الله عنه يشكوني فكتب إلي عثمان أن اقدم المدينة فقدمتها فكثر علي الناس حتى كأنهم لم يروني قبل ذلك فذكرت ذاك لعثمان فقال لي إن شئت تنحيت فكنت قريبا فذاك الذي أنزلني هذا المنزل ولو أمروا علي حبشيا لسمعت وأطعت

رانده است. پس عثمان به او نامه نوشت و به آوردنش دستور داد. هنگامی که [ابوذر] آمد، مردم ندا دادند که این ابوذر است؛ پس خارج شدم تا او را ببینم؛ پس داخل مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد، سپس عثمان آمد تا اینکه در نزد او ایستاد و نه به او فحش داد و نه توبیخش کرد. پس عثمان به او گفت: کجا بودی زمانی که به شترهای رسول خدا ﷺ حمله شد؟ گفت: از چاه داشتم آب می کشیدم. سپس ابوذر صدایش را بلند کرد و گفت: ﴿و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده﴾ توبه: ۳۴ تا آخر آیه. پس عثمان به او دستور داد که [از مدینه] به ربذه خارج شود و او نیز خارج شد.»[۱]

عبد الله الدویش در تحقیق کتاب ابن شبه، سند این روایت را حسن دانسته است.[۲]

روایت دوم:

عبد الرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) روایت دیگری درباره ی دستور صبر به جناب ابو ذر که صراحتا خبر از تبعید او می دهد، با سند صحیح مرسل از طاووس بن کیسان یمانی (از علمای بزرگ تابعی و متوفای ۱۰۶ هـ) نقل می کند که گفت:

«پیامبر ﷺ به ابوذر فرمود: تو را می بینم که زیاد حرف میزنی؛ پس چطور هستی زمانی که از مدینه تو را بیرون بکنند؟ گفت: به زمین مقدس می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن تو را بیرون کنند؟ گفت: به مدینه می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن بیرونت کنند؟ گفت: شمشیرم را بر میدارم و با آن پیکار می کنم. فرمود: نه، بلکه بشنو و اطاعت کن، اگرچه بنده ای سیاه باشد. [راوی] گوید: پس هنگامی که ابو ذر به سوی ربذه خارج شد، در آنجا غلام سیاهی برای عثمان یافت.»[۳]

---

[۱] أخبار المدینة ج ۲ ص ۱۴۲ ح ۱۸۱۲ حدثنا یزید بن هارون قال أنبأنا محمد بن عمرو عن أبی عمرو بن خماش عن مالک بن أوس بن الحدثان قال کنت أسمع بأبی ذر فلم یکن أحد أحب إلی أن أراه أو ألقاه منه فکتب معاویة إلی عثمان إن کان لک فی الشام حاجة فأخرج أبا ذر منه فإنه قد نفل الناس عندی فکتب إلیه عثمان رضی الله عنه یأمره بالقدوم فلما قدم تصایح الناس هذا أبو ذر فخرجت أنظر إلیه فیمن ینظر فدخل المسجد فصلی رکعتین ثم أتی عثمان رضی الله عنه حتی وقف علیه فما سبه ولا أنبه فقال له عثمان رضی الله عنه أین کنت حین أغیر علی لقاح رسول الله قال کنت علی البئر أستقی ثم رفع أبو ذر صوته الأشد فقال (والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله) التوبة ۳۴ إلی آخر الآیة فأمره عثمان رضی الله عنه أن یخرج إلی الربذة فخرج

[۲]أخبار المدینة ج ۳ ص ۲۵۴ پی دی اف؛ قال عبد الله الدویش: إسناده حسن

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۳۸۱ ح ۳۷۸۴ عبد الرزاق عن معمر عن بن طاووس عن أبیه قال قال النبی لأبی ذر ما لی أراک لقابقا کیف بک إذا أخرجوک من المدینة قال آتی الأرض المقدسة قال فکیف بک إذا أخرجوک منها قال آتی المدینة قال

نکته اینکه مراسیل طاووس در نزد عامه، از جمله مرسل های معتبر هستند.[۱]

قریب به مضمون همین حدیث را احمد بن حنبل با سند حسن (طبق گفته حمزه احمد الزین) از عبدالرحمن بن غنم و او از ابوذر روایت کرده است.[۲]

فکیف بک إذا أخرجوک منها قال آخذ سیفی فأضرب به قال فلا ولکن اسمع وأطع وإن کان عبدا أسود قال فلما خرج أبو ذر إلى الربذة وجد بها غلام لعثمان أسود

[۱] عبد الله بن یوسف الجدیع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد:

« الطبقة الثانیة: أوساط التابعین، وهم الذین أدرکوا علی بن أبی طالب، ومن بقی حیا إلی عهده وبعیده من الصحابة، کحذیفة بن الیمان، وأبی موسى الأشعری، وأبی أیوب الأنصاری، وعمران بن حصین، وسعد بن أبی وقاص، وعائشة أم المؤمنین، وأبی هریرة، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، ووقع سماعهم من بعضهم. ومثال هؤلاء التابعین: الحسن البصری، ومحمد بن سیرین، وعطاء بن أبی رباح، وطاوس الیمانی، والقاسم بن محمد، وأبو سلمة بن عبد الرحمن، وعامر الشعبی، ومجاهد بن جبر فمراسیل هذه الطبقة صالحة تکتب ویعتبر بها.» **ترجمه:** طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی بن ابی طالب ... عائشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. و مثال این تابعین: حسن بصری، .. ،طاووس یمانی، قاسم بن محمد، ... عامر شعبی و مجاهد بن جبر است. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند. تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

شمس الدین ذهبی نیز مراسیل این طبقه از تابعین را نیکو و بی اشکال دانسته است:

«فَمِن صِحاح المراسیل : مُرسَل سعید بن المسیب ... ونحوُ ذلک . فإنَّ المرسَل إذا صَحَّ إلى تابعی کبیر، فهو حُجَّة عند خلق من الفقهاء ... وإن صَحَّ الإسنادُ إلى تابعی متوسّط الطبقة، کمراسیل : مجاهد، وإبراهیم، والشعبی. فهو مُرسَل جید لا بأسَ به، یقَبلُه قومٌ ویرُدُّه آخَرون.» **ترجمه:** «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ... و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط الطبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد ، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظة فی علم مصطلح الحدیث ، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۵ ص ۴۷۹ ح ۲۱۱۸۸ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن / حدثنا عبد الله ثنا الحکم بن نافع أبو الیمان انا إسماعیل بن عیاش عن عبد الله بن أبي حسین عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم عن أبي ذر قال کنت أخدم النبي صلى الله علیه وسلم ثم آتى المسجد إذا أنا فرغت من عملي فاضطجع فیه فأتاني النبي صلى الله علیه وسلم یوما وأنا مضطجع فغمزني برجله فاستویت جالسا فقال لي یا أبا ذر کیف تصنع إذا أخرجت منها ارجع إلى مسجد النبي صلى الله علیه وسلم والى بیتي قال فکیف تصنع إذا أخرجت إذا آخذ بسیفي فاضرب به من یخرجني فجعل النبي صلى الله علیه وسلم یده على منکبي فقال غفرا یا أبا ذر ثلاثا بل تنقاد معهم حیث قادوك وتنساق معهم حیث ساقوك ولو عبدا أسود قال أبو ذر فلما نفیت إلى الربذة أقیمت الصلاة فتقدم رجل أسود کان فیها على نعم الصدقة فلما رآني أخذ لیرجع ولیقدمني فقلت کما أنت بل انقاد لأمر رسول الله صلى الله علیه وسلم

همچنین ابن سعد نیز روایت پیشگویی پیامبر ﷺ از تبعید شدن ابوذر را از ابن سیرین نقل کرده[۱] و دکتر الدویش در تحقیق تاریخ ابن شبه نمیری، رجالش را ثقه دانسته است.[۲]

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

«احمد و ابو یعلی از ابی ذر روایت کرده اند که پیامبر ﷺ به او فرمود: "چکار میکنی زمانی که تو را از مسجد نبوی (مدینه) بیرون کنند؟ گفت: به شام می روم. فرمود: چکار میکنی زمانی که تو را از آن (شام) بیرون کنند؟ گفت: به مسجد نبوی (مدینه) باز می گردم. فرمود: چکار میکنی وقتی که تو را از آن بیرون کنند؟ گفت: با شمشیرم پیکار می کنم. فرمود: تو را بر چیزی بهتر از آن راهنمایی می کنم که به هدایت نزدیکتر است. فرمود: بشنو و اطاعت کن و هر کجا که تو را راندند بپذیر." و احمد از طریق دیگر نیز این روایت را از ابوذر نقل کرده و صحیح این است که انکار ابو ذر بر سلاطین بود که مال و اموال را برای خودشان برمی داشتند و انفاقش نمیکردند.»[۳]

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۴ ص ۲۲۶-۲۲۷ أخبرنا یزید بن هارون قال أخبرنا هشام بن حسان عن محمد بن سيرين أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لأبي ذر إذا بلغ النبأ سلعا فاخرج منها ونحا بيده نحو الشام ولا أرى أمراءك يدعونك قال يا رسول الله أفلا أقاتل من يحول بيني وبين أمرك قال لا قال فأما تامرني قال اسمع واطع ولو لعبد حبشي قال فلأما كان ذلك خرج إلى الشام معاوية إلى عثأمان إن أبا ذر قد أفسد الناس بالشام فبعث إليه عثأمان فقدم عليه ثم بعثوا أهله من بعده فوجدوا عنده كيسا أو شيئا فظنوا أنه دراهم فقالوا أما شاء الله فإذا هي فلوس فلأما قدم المدينة قال له عثأمان كن عندي تغدو عليك وتروح اللقاح قال لا حاجة لي في دنياكم ثم قال أئذن لي حتى أخرج إلى الربذة فأذن له فخرج إلى الربذة وقد أقيمت الصلاة وعليها عبد لعثأمان حبشي فتأخر فقال أبو ذر تقدم فصل فقد أمرت أن أسمع وأطيع ولو لعبد حبشي فأنت عبد حبشي

[۲] أخبار المدينة ج ۳ ص ۲۵۶ (ح ۱۸۱۵) قال الدويش: في إسناده الحجاج بن نصير ولكن رواه ابن سعد في الطبقات بإسناد رواته ثقات دون قول محمد. / حدثنا حجاج بن نصير قال حدثنا قرة عن محمد بن سيرين قال خرج أبو ذر رضي الله عنه إلى الشام فشكاه معاوية رضي الله عنه فبعث عثمان رضي الله عنه إليه فلما قدم عليه قال يا أمير المؤمنين إني والله لست منهم قال أجل ولكنما أردنا أن تروح عليك اللقاح وتغدو قال لا حاجة لي في دنياكم فخرج حتى أتى الربذة فكان محمد إذا ذكر له أن عثمان رضي الله عنه سيره أخذه أمر عظيم ويقول هو خرج من قبل نفسه ولم يسيره عثمان

[۳] فتح الباری ج ۳ ص ۲۷۵ در شرح ح ۱۳۴۱ ولأحمد وأبی یعلی من طریق أبی حرب بن أبی الأسود عن عمه عن أبی ذر أن النبی قال له کیف تصنع إذا أخرجت منه أی المسجد النبوی قال آتی الشام قال کیف تصنع إذا أخرجت منها قال أعود إلیه أی المسجد قال کیف تصنع إذا أخرجت منه قال أضرب بسیفی قال أدلک علی ما هو خیر لک من ذلک وأقرب رشدا قال تسمع وتطیع وتنساق لهم حیث ساقوک وعند أحمد أیضا من طریق شهر بن حوشب عن أسماء بنت یزید عن أبی ذر نحوه والصحیح أن إنکار أبی ذر کان علی السلاطین الذین یأخذون المال لأنفسهم ولا ینفقونه فی وجهه

روایت سوم:

محمد بن سعد با سند صحیح[۱] از عبدالله بن سیدان السلمی روایت کرده است که گفت:

«ابوذر و عثمان سخن می گفتند تا این که صدایشان بلند شد؛ سپس ابوذر با تبسم برگشت. مردم گفتند: بین تو و عثمان چه بود؟ گفت: من با گوش و جان مطیع هستم و اگر عثمان امر کند که به صنعا و یا عدن بروم و من بتوانم، قطعاً انجام خواهم داد و عثمان امر کرد تا به ربذه برود (و او نیز رفت).»[۲]

همین روایت را ابن شبه نمیری با سند دیگر نقل کرده و محققش دکتر الدویش در پاورقی به روایت ابن سعد اشاره کرده و سندش را متصل دانسته است.[۳]

روایت چهارم:

ابن سعد با سند صحیح[٤] از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت:

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن سعد الهاشمي: صدوق حسن الحديث / الفضل بن دكين الملائي: ثقة / جعفر بن برقان الكلابي: ثقة / ثابت بن الحجاج الكلابي: ثقة / عبد الله بن سيدان المطرودي: لم تثبت له صحبة

در صحابی بودن عبدالله بن سیدان اختلاف شده است؛ عجلی و ابن حبان او را توثیق کرده اند و ابن شاهین، ابن سعد و ابن حبان صحابه بودنش را یادآور شده اند.

عبد الله بن سيدان المطرودى من بنى سليم جزري تابعي ثقة

معرفة الثقات ج ۲ ص ۳۲ رقم ۹۰۰

عبد الله بن سيدان السلمي نزل الربذة يقال إن له صحبة

الثقات ج ۳ ص ۲۴۷ رقم ۸۰۷

عبد الله بن سيدان المطرودي بكسر الميم وسكون الطاء من بني مطرود فخذ من بني سليم قال بن حبان يقال له صحبة ونزل الربذة وقال بن شاهين وابن سعد ذكروا أنه رأى النبي صلى الله عليه وسلم

الإصابة في تمييز الصحابة ج ۴ ص ۱۲۵ رقم ۴۷۴۲

[۲] الطبقات الكبرى ج ۴ ص ۲۲۷ أخبرنا الفضل بن دكين قال حدثنا جعفر بن برقان عن ثابت بن الحجاج عن عبد الله بن سيدان السلمي قال تناجى أبو ذر وعثمان حتى ارتفعت أصواتهما ثم انصرف أبو ذر متبسما فقال له الناس ما لك ولأمير المؤمنين قال سامع مطيع ولو أمرني أن آتي صنعاء أو عدن ثم استطعت أن أفعل لفعلت وأمره عثمان أن يخرج إلى الربذة

[۳] أخبار المدينة ج ۳ ص ۲۵۹ (ح ۱۸۲۱) قال الدويش: رواه ابن سعد عن ثابت بن الحجاج عبد الله بن سيدان وإسناده متصل / حدثنا كثير بن هشام قال حدثنا جعفر بن برقان عن ميمون بن مهران وثابت بن الحجاج وغيرهما أن أبا ذر رضي الله عنه جاء عثمان بن عفان رضي الله عنه حتى ارتفعت أصواتهما ثم إن أبا ذر انصرف وهو يبتسم فقال الناس ما لك ولأمير المؤمنين فقال سامع مطيع ولو أمرني أن آتي صنعاء لأتيتها

[٤] بررسی سند روایت:

«هنگامی که عثمان، ابوذر را به ربذه تبعید نمود و تقدیرش به او رسید، کسی بجز همسر و غلامش همراهش نبود؛ پس به آن دو وصیت کرد که مرا غسل و کفن کنید.»[١]

حاکم روایت دیگری از طریق محمد بن کعب القرظی از ابن مسعود نقل کرده است که گوید:

«رسول خدا ﷺ فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند؛ تنها می رود، تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود. پس روزگار گذشت و ابوذر به ربذه رفت؛ پس هنگامی که زمان مرگش رسید، به همسر و غلامش وصیت کرد که هنگامی که من مُردم، غسل و کفنم کنید ... .»

أحمد بن محمد البغدادي: صدوق حسن الحديث / إبراهيم بن سعد الزهري: ثقة / ابن إسحاق القرشي: ثقة / بريدة بن سفيان الأسلمي: در ادامه توثیقش می آید / محمد بن كعب القرظي: ثقة / عبد الله بن مسعود: صحابی

توثیق بریده بن سفیان اسلمی:

ابن حبان و ابن شاهین او را توثیق کرده اند و حاکم نیز سند حدیثش را صحیح دانسته است. از طرفی جرح مفسری ندارد، به طوری که ابن حجر عسقلانی از او به عنوانی تابعی مشهوری که نزد عده ای ضعیف الحدیث بوده، یاده کرده است. اما ذهبی از ابو داود نقل کرده است که او از عثمان بدگویی می کرد. از اینجا علت تضعیف این راوی توسط عده ای از علمای اهل سنت روشن می شود که ارزش علمی ندارد.

بريدة بن سفيان الأسلمي يروى قصة زيد بن الدثنة وخبيب بن عدى روى عنه عبد الرحمن بن عبد الله الزهرى وقد قيل إن له صحبة

الثقات ج ۴ ص ٨١ رقم ١٩١٩

... عن محمد بن إسحاق قال حدثني بريدة بن سفيان بن بريدة الأسلمي عن ... هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

المستدرك على الصحيحين ج ٣ ص ٣٩ ح ۴٣٣٨

بريدة بن سفيان (س) الأسلمي عن أبيه وعنه أفلح بن سعيد وابن إسحاق ... وقال أبو داود لم يكن بذاك وكان يتكلم في عثمان

ميزان الاعتدال في نقد الرجال ج ٢ ص ١۴

وقال بن حبان في ثقات التابعين قيل أن له صحبة وحكى بن شاهين في الثقات عن أحمد بن صالح أنه قال هو صاحب مغاز وأبوه سفيان بن فروة له شان من تابعي أهل المدينة

تهذيب التهذيب ج ١ ص ٣٧٩

بريدة بن سفيان الأسلمي تابعي مشهور مضعف عندهم

الإصابة في تمييز الصحابة ج ١ ص ٣۵٧ رقم ٨٠٧

[١] الطبقات الكبرى ج ۴ ص ٢٣۴ أخبرنا أحمد بن محمد بن أيوب قال حدثنا إبراهيم بن سعد عن محمد بن إسحاق قال حدثني بريدة بن سفيان الأسلمي عن محمد بن كعب القرظي عن عبد الله بن مسعود قال لَمَّا نَفَى عُثْمَانُ أَبَا ذَرٍّ إِلَى الرَّبَذَةِ، وَأَصَابَهُ بِهَا قَدْرُهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ أَحَدٌ إِلا امْرَأَتُهُ، وَغُلامُهُ، فَأَوْصَاهُمَا أَنِ اغْسِلانِي وَكَفِّنَانِي

حاکم سپس سند این روایت را تصحیح کرده است.[۱]

روایت پنجم:

ابن شبه نمیری با سند حسن از زهری و او از سعید بن مسیب روایتی طولانی نقل کرده است که در بخش هایی از آن آمده است:

«بعد از آن اهل مصر به شکایت او نزد عثمان آمدند و از او دادخواه شدند و پیش از آن از جانب عثمان در حق عبدالله بن مسعود و ابوذر و عمار بن یاسر بدی ها واقع شده بود؛ پس در دل بنوهذیل و بنوزهره برای حال ابن مسعود، و در دل بنو غفار و قبیله ایشان و کسی که برای ابوذر غضب کرده بود (عثمان به خاطر تبعیدش) کینه بود، و بنو مخزوم بر عثمان برای حال عمار بن یاسر غضب داشتند و اهل مصر آمدند و از ظلم ابن ابی سرح شکایت کردند ... و آن نامه را روبروی آنها وا کردند و بر آنها خواندند و از قصه غلام خبر نمودند؛ پس در مدینه کسی باقی نماند مگر اینکه بر عثمان غضب گرفت و این ماجرا بر شدت غضب کسانی که برای ابن مسعود، ابوذر و عمّار در غضب بودند، افزود...»[۲]

روایت ششم:

حاکم در مستدرکش با سند جیّد (طبق نظر ذهبی) از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده است که گفت:

«همراه ابودردا بودم، پس مردی از مدینه آمد و ابودردا از او درباره اخبار مدینه سؤال کرد. او گفت: همانا ابوذر به ربذه رفت. ابودردا گفت: انا لله وانا الیه راجعون (در خبر احمد ابودردا و صاحبش حدود ده مرتبه این

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۵۲ ح ۴۳۷۳ حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا أحمد بن عبد الجبار ثنا يونس بن بكير عن بن إسحاق قال حدثني يزيد بن سفيان عن محمد بن كعب القرظي عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال ... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله أبا ذر يمشي وحده ويموت وحده ويبعث وحده فضرب الدهر من ضربته وسير أبو ذر إلى الربذة فلما حضره الموت أوصى امرأته وغلامه إذا مت فاغسلاني وكفناني ثم احملاني فضعاني على قارعة الطريق فأول ركب يمرون بكم فقولوا هذا أبو ذر فلما مات فعلوا به كذلك فاطلع ركب فما علموا به حتى كادت ركائبهم تطأ سريره فإذا بن مسعود في رهط من أهل الكوفة فقالوا ما هذا فقيل جنازة أبي ذر فاستهل بن مسعود رضي الله عنه يبكي فقال صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم يرحم الله أبا ذر يمشي وحده ويموت وحده ويبعث وحده فنزل فوليه بنفسه حتى أجنه فلما قدموا المدينة ذكر لعثمان قول عبد الله وما ولي منه هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۲۰۱۲ فَجَاءَ أَهْلُ مِصْرَ يَشْكُونَهُ وَيَتَظَلَّمُونَ مِنْهُ. وَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ مِنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَنَاتٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَأَبِي ذَرٍّ، وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، فَكَانَتْ هُذَيْلٌ وَبَنُو زُهْرَةَ فِي قُلُوبِهِمْ مَا فِيهَا لِمَكَانِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَكَانَتْ بَنُو غِفَارٍ وَأَحْلَافُهَا وَمَنْ غَضِبَ لأَبِي ذَرٍّ فِي قُلُوبِهِمْ مَا فِيهَا، وَكَانَتْ بَنُو مَخْزُومٍ قَدْ حَنَقَتْ عَلَى عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِمَكَانِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، وَجَاءَ أَهْلُ مِصْرَ يَشْكُونَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ ... ثُمَّ فَكُّوا الْكِتَابَ بِمَحْضَرٍ مِنْهُمْ، وَأَخْبَرُوهُمْ بِقِصَّةِ الْغُلَامِ، وَأَقْرَءُوهُمُ الْكِتَابَ، فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلا حَنِقَ عَلَى عُثْمَانَ، وَزَادَ ذَلِكَ مَنْ كَانَ غَضِبَ لابْنِ مَسْعُودٍ وَأَبِي ذَرٍّ وَعَمَّارٍ حَنَقًا وَغَيْظًا ...

کلام را تکرار نمودند) و ابودردا گفت: اگر ابوذر عضوی از من و یا دستم را قطع کند، او را به غضب نخواهم آورد پس از آن که در مورد او از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمودند: آسمان سایه نیفکنده و زمین به خود جای نداده فردی را که راستگوتر از ابوذر باشد.»[۱]

از این روایت به خوبی مشخص است که بین ابوذر و عثمان بگو مگوهایی بوده و عثمان به حرف ابوذر گوش نداده و کاری کرده که او را ناراحت کرده است و از این رو ابودردا حدیث نبوی را یادآور شده و اظهار تأسف کرده است.

این بگو مگوها در روایات دیگر آمده است که به یک مورد اشاره می کنیم.

شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء روایتی با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط) را نقل می کند که چنین است:

«ابوذر به حضور عثمان وارد شد، در حالی که مال عبدالرحمن بن عوف را تقسیم می کردند و کعب الاحبار نیز نزد او بود. عثمان رو به کعب کرد و پرسید: ای ابواسحاق، در مورد کسی که این مال را جمع کرده است و از آن انفاق و صله رحم می کرد چه می گویی؟ کعب گفت: از برای او امیدوار هستم. ابوذر غضب نمود و عصا را بر سر کعب برداشت و گفت: از کجا می دانی ای یهودی زاده، قطعاً صاحب این مال دوست دارد [کاش] کژدم ها در دنیا به قلب او نیش زده بودند [و او این مال را نداشت و جمع نکرده بود].»[۲]

ابن شبه نمیری نیز همین روایت را نقل کرده و محققش دکتر الدویش سندش را تصحیح کرده است.[۳]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۳۸۷ ح ۵۴۶۷ قال الذهبي: سنده جيد / حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا الحسن بن علي بن عفان ثنا أبو يحيى الحماني عن الأعمش عن سمرة بن عطية عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم قال كنت مع أبي الدرداء فجاء رجل من قبل المدينة فسأله فأخبره أن أبا ذر مسير إلى الربذة فقال أبو الدرداء إنا لله وإنا إليه راجعون لو أن أبا ذر قطع لي عضوا أو يدا ما هجنته بعد ما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من رجل أصدق لهجة من أبي ذر

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۶۷-۶۸ قال شعيب الارنؤوط: إسناده صحيح / قال ودخل عليه وهو يقسم وعبد الرحمن بن عوف بين يديه وعنده كعب فأقبل عثمان على كعب فقال يا أبا إسحاق ما تقول فيمن جمع هذا المال فكان يتصدق منه ويصل الرحم قال كعب إني لأرجو له فغضب ورفع عليه العصا وقال وما تدري يا ابن اليهودية ليودن صاحب هذا المال لو كان عقارب في الدنيا تلسع السويداء من قبله

[۳] أخبار المدينة ج ۳ ص ۲۵۵-۲۵۶ (ح ۱۸۱۴) قال الدويش: رواه ابو نعيم في الحلية وإسناده صحيح

۲ و ۳. اعتراض جناب عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود

در روایات متعددی قضیه ی اعتراض عمار و ابن مسعود به عثمان و کتک خوردنشان آمده است؛ اما از آنجایی که بنای ما تنها استناد به روایات معتبر السند است، از ذکر آن ها خودداری کردیم. با این وجود، در روایت زهری از سعید بن مسیب که سندش حسن است، به طور خلاصه اشاره شده است که در حق این دو و جناب ابوذر، از جانب عثمان بدی واقع شد و از این رو قومشان از عثمان غضبناک بودند و این خود از علل قتل عثمان بود.

در روایت دیگری که با سند صحیح نقل شده و قبلا آوردیم، در ماجرای بیان چپاول بیت المال توسط عثمان، زهری گوید:

«چون خبر انتقادات مردم به گوش عثمان رسید، در نطقی گفت: این مال خداست؛ آن را به هر که دلم بخواهد می دهم و به هر که دلم بخواهد نمی دهم، تا کور شود چشم هر کس که نمی تواند ببیند.

عمار گفت: به خدا، من اولین کسی هستم که چنین رویه ای را نمیتواند دید.

پس عثمان گفت: در برابر من گستاخی میکنی ای پسر سمیه؟ و او را زد تا بیهوش گشت.

عمار گفت: این اولین باری نیست که در راه خدا و به خاطر خدا مورد آزار و شکنجه قرار می گیرم.»[۱]

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۹۲ وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي حدثنا وهب بن جرير بن حازم حدثنا أبي عن يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري قال: كن مما عابوا على عثمان أن عزل سعد بن أبي وقاص، وولى الوليد بن عقبة، وأقطع آل الحكم دورا بناها واشترى لهم أموالا، وأعطى مروان بن الحكم خمس إفريقية، وخص ناسا ومن بني أمية فقال له الناس: قد ولي هذا الأمر قبلك خليفتان فمنعا هذا المال أنفسهما وأهليهما، فقال: إنما صنعا ذلك احتسابا ووصلت به احتسابا، فقال له الناس إن أبا بكر استسلف من بيت المال فقضته عائشة بعد وفاته، واستسلف عمر شيئا ضمنه عنه عبد الله وحفصة فباعوا سهامه ووفوا عنه، واستسلف من بيت المال خمسمائة ألف درهم وليس عندك لها قضاء، وقال عبد الله بن الأرقم خازن بيت المال وصاحبه: اقبض عنا مفاتيحك، فلم يفعل وجعل يستسلف ولا يرد، فجاء عبد الله بالمفاتيح هو وصاحبه يوم الجمعة فوضعاها على المنبر وقالا: هذه مفاتيح بيت مالكم – أو قال: مفاتيح خزائنكم – ونحن نبرأ إليكم منها، فقبضها عثمان ودفعها إلى زيد بن ثابت. قال الزهري: وكان في الخزائن سفط فيه حلي فأخذ منه عثمان فحلى به بعض أهله فأظهروا عند ذلك الطعن عليه، وبلغه ذلك فخطب فقال: هذا مال الله أعطيه من شئت وأمنعه من شئت، فأرغم الله أنف من رغم، فقال عمار: أنا والله أول من رغم أنفه من ذلك، فقال عثمان: لقد اجترأت علي يا بن سمية، وضربه حتى غشي عليه، فقال عمار: ما هذا بأول ما أوذيت في الله، وأطلعت عائشة شعرا من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم ونعله وثيابا من ثيابه – فيما يحسب وهب – ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنة نبيكم، وقال عمرو بن العاص: هذا منبر نبيكم وهذه ثيابه وهذا شعره لم يبل فيكم وقد بدلتم وغيرتم، فغضب عثمان حتى بم يدر ما يقول، والتج المسجد واغتنمها عمرو بن العاص، وقد كان عثمان قال لعمرو قبل ذلك وقد عزله عن مصر: إن اللقاح بمصر قد درت بعدك ألبانها، فقال: لأنكم

همچنین محمد بن سعد متوفای ۲۳۰ هـ از ابو الغادیه روایت کرده است که گفت:

«شنیدم که عمار بن یاسر در مدینه به عثمان فحش می‌دهد؛ پس او را تهدید به قتل کردم و گفتم: اگر خداوند ممکن سازد، به تحقیق انجام می‌دهم! پس زمانی که جنگ صفین شد، عمار بر مردم حمله می‌کرد. گفتند: این عمار است؛ پس من به عمار بن یاسر حمله کردم و به پای او ضربه زدم و او افتاد؛ پس او را کشتم. گفتند: عمار بن یاسر را کشتی؟ و خبر به عمرو بن عاص رسید؛ پس گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمودند: همانا قاتل عمار و برهنه کننده او در آتش است.»[۱]

سند این روایت را محمد ناصرالدین ألبانی تصحیح کرده است.[۲]

احمد بن حنبل نیز در مسندش این روایت را نقل کرده و شعیب الأرنؤوط سندش را حسن دانسته است.[۳]

۴. اعتراض عمرو بن عاص

ابن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ) با سند معتبر[٤] از علقمه بن وقاص روایت کرده است که گفت:

«عمرو بن عاص از گوشه مسجد فریاد زد: ای عثمان، از خدا بترس که تو مرتکب گناهان بزرگی شده ای و ما را با خود به آن کشانده ای. حالا باید از آنها توبه کنی و دست بشویی تا ما هم از آن توبه کرده و دست

أعجفتم أولادها، فقال له عثمان: قملت جبتك مذ عزلت عن مصر، فقال: يا عثمان إنك قد ركبت بالناس نهابير وركبوها بك فإما أن تعدل وإما أن تعتزل، فقال: يا بن النابعة وأنت أيضا تتكلم بهذا لأني عزلتك عن مصر؟ وتوعده.

[۱] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۲٦۰-۲٦۱ قال أخبرنا عفان بن مسلم قال أخبرنا حأماد بن سلمة قال أخبرنا أبو حفص وكلثوم بن جبر عن أبي غادية قال سمعت عأمار بن ياسر يقع في عثأمان يشتمه بالمدينة قال فتوعدته بالقتل قلت لئن أمكنني الله منك لأفعلن فلما كان يوم صفين جعل عمار يحمل على الناس فقيل هذا عمار فرأيت فرجة بين الرئتين وبين الساقين قال فحملت عليه فطعنته في ركبته قال فوقع فقتلته فقيل قتلت عمار بن ياسر وأخبر عمرو بن العاص فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن قاتله وسالبه في النار

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۵ ص ۱۹ ح ۲۰۰۸ قال الألباني: و هذا إسناد صحيح ، رجاله ثقات رجال مسلم

[۳] مسند احمد بن حنبل، ج ۲۷ ص ۲۵۰-۲۵۱ ح ۱۶۶۹۸ قال الأرنؤوط: حديث صحيح، وهذا إسناد حسن

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن سعد الهاشمي: صدوق حسن الحديث / يزيد بن هارون الواسطي: ثقة / محمد بن عمرو الليثي: صدوق / عمرو بن علقمة الليثي: مقبول / علقمة بن وقاص العتواري: ثقة

بشوییم. در این هنگام عثمان دستهایش را برآورد و رو به قبله گردانید و گفت: خدایا! من اولین کسی هستم که به درگاهت توبه میکنم و رو به تو می آورم.»[۱]

ابن سعد همین روایت را با سند صحیح[۲] از سعد بن ابراهیم نقل کرده است.[۳]

ابن سعد همچنین با سند صحیح از زهری روایت طولانی نقل کرده که در قسمتی از آن آمده است:

«عمرو بن عاص گفت: این منبر پیامبرتان است و این جامه اش و این مویش که هنوز نفرسوده و از بین نرفته است و شما [سنتش را] تغییر داده و به جای آن سنت دیگری اختیار کرده اید. در نتیجه، عثمان چنان خشمگین شد که حرف زدنش را نمی فهمید و سر وصدا در مسجد بالا گرفت و عمرو بن عاص آن را غنیمت شمرد ... و به عثمان گفت: ای عثمان، تو مرتکب گناهان بزرگی شده ای و ما را با خود به آن کشانده ای؛ پس یا عدالت پیشه کن و یا اینکه عزل شو.

عثمان گفت: ای پس نابغه، آیا تو نیز اینچنین می گویی، به خاطر اینکه از ولایت مصر عزلت کردم؟ و او را تهدید کرد.»[٤]

---

[۱] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۶۹ قال أخبرنا يزيد بن هارون قال أخبرنا محمد بن عمرو عن أبيه عن علقمة بن وقاص قال قال عمرو بن العاص لعثمان وهو على المنبر يا عثمان إنك قد ركبت بهذه الأمة نهابير من الأمر فتب وليتوبوا معك قال فحول وجهه إلى القبلة فرفع يديه فقال اللهم إني أستغفرك وأتوب إليك ورفع الناس أيديهم

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن سعد الهاشمي: صدوق حسن الحديث / عبد العزيز بن عبد الله الأويسي: ثقة / إبراهيم بن سعد الزهري: ثقة / سعد بن إبراهيم القرشي: ثقة

[۳] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۶۹ قال أخبرنا عبد العزيز بن عبد الله الأويسي من بني عامر بن لؤي قال أخبرنا إبراهيم بن سعد عن أبيه عن عمرو بن العاص أنه قال لعثمان إنك ركبت بنا نهابير وركبناها معك فتب يتب الناس معك فرفع عثمان يديه فقال اللهم إني أتوب إليك

[٤] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۹۲ وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي حدثنا وهب بن جرير بن حازم حدثنا أبي عن يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري قال: كن مما عابوا على عثمان أن عزل سعد بن أبي وقاص، وولى الوليد بن عقبة، وأقطع آل الحكم دورا بناها واشترى لهم أموالا، وأعطى مروان بن الحكم خمس إفريقية، وخص ناسا ومن بني أمية فقال له الناس: قد ولي هذا الأمر قبلك خليفتان فمنعا هذا المال أنفسهما وأهليهما، فقال: إنما صنعا ذلك احتسابا ووصلت به احتسابا، فقال له الناس إن أبا بكر استسلف من بيت المال فقضته عائشة بعد وفاته، واستسلف عمر شيئا ضمنه عنه عبد الله وحفصة فباعوا سهامه ووفوا عنه، واستسلف من بيت المال خمسمائة ألف درهم وليس عندك لها قضاء، وقال عبد الله بن الأرقم خازن بيت المال وصاحبه: اقبض عنا مفاتيحك، فلم يفعل وجعل يستسلف ولا يرد، فجاء عبد الله بالمفاتيح هو وصاحبه يوم الجمعة فوضعاها على المنبر وقالا: هذه مفاتيح بيت مالكم – أو قال: مفاتيح خزائنكم – ونحن نبرأ إليكم منها، فقبضها عثمان ودفعها إلى زيد بن ثابت. قال الزهري: وكان في الخزائن سفط فيه حلي فأخذ منه عثمان فحلى به بعض أهله فأظهروا عند ذلك الطعن عليه، وبلغه ذلك فخطب فقال: هذا مال الله أعطيه

همچنین ابن سعد[۱] با سه سند که دو طریقش معتبر است،[۲] نقل کرده است که:

«عمرو بن عاص از طرف عثمان استاندار مصر بود، بعد او را از تصدی امور مالیاتی و مالی برکنار کرد و به امامت نماز جماعت گماشت و عبد الله بن سعد را متصدی آن ساخت. پس از مدتی، امامت نماز را نیز به عبدالله بن سعد واگذاشت. چون عمرو بن عاص به مدینه باز آمد، شروع به انتقاد و عیبجوئی از عثمان کرد. پس عثمان روزی او را خواسته و در جلسه ای خصوصی، در حالی که یک جُبه پنبه دار یمانی بر تن داشت، عثمان به او گفت: در جبه خود چه نهان کرده ای؟ عمرو گفت: پوشاک است. عثمان گفت: مقصودم این نبود ای پسر نابغه! چه زود یقه لباست کثیف شد! کار تو همان سال اوّل بود. آیا بر من طعنه می زنی و با چهره ای می آیی و با چهره ای دیگر می روی؟ عمرو گفت: خیلی از چیزهایی که مردم می گویند یا به زمامدارانشان گزارش میدهند، بی اساس است .

عثمان گفت: آیا این صحیح است که تو را با کجروی و شایعات بدی که درباره ات هست به استانداری بگمارم؟ گفت: من در حکومت عمر بن خطاب استاندارش بودم و وقتی مُرد، از من راضی بود.

عمرو از نزد عثمان بیرون آمد، در حالی که کینه او را به دل داشت و مردم را علیه عثمان و قتل او بر انگیخت و آنها را بر ضدش تحریک می نمود. چون اولین محاصره خانه عثمان رخ داد، از مدینه بیرون شد و به مزرعه ای که در فلسطین داشت و به آن سبع می گفتند رفت و در کاخی که آنجا ساخته بود و به آن عجلان می گفتند اقامت نمود.

من شئت وأمنعه من شئت، فأرغم الله أنف من رغم، فقال عمار: أنا والله أول من رغم أنفه من ذلك، فقال عثمان: لقد اجترأت علي يا بن سمية، وضربه حتى غشي عليه، فقال عمار: ما هذا بأول ما أوذيت في الله، وأطلعت عائشة شعرا من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم ونعله وثيابا من ثيابه – فيما يحسب وهب – ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنة نبيكم، وقال عمرو بن العاص: هذا منبر نبيكم وهذه ثيابه وهذا شعره لم يبل فيكم وقد بدلتم وغيرتم، فغضب عثمان حتى بم يدر ما يقول، والتج المسجد واغتنمها عمرو بن العاص، وقد كان عثمان قال لعمرو قبل ذلك وقد عزله عن مصر: إن اللقاح بمصر قد درت بعدك ألبانها، فقال: لأنكم أعجفتم أولادها، فقال له عثمان: قملت جبتك مذ عزلت عن مصر، فقال: يا عثمان إنك قد ركبت بالناس نهابير وركبوها بك فإما أن تعدل وإما أن تعتزل، فقال: يا بن النابعة وأنت أيضا تتكلم بهذا لأني عزلتك عن مصر؟ وتوعده.

[۱] الطبقات الكبير لابن سعد، ج ۵ ص ۷۳-۷۵ (۵۹۰۴) پی دی اف / الطبقة الثالثة من المهاجرين والأنصار ممن شهد الخندق وما بعدها ، تحقیق دکتر علی محمد عمر

[۲] سند اول: محمد بن عمر الواقدی از عبد الله بن جعفر از أبي عون مولی المسور

سند دوم: عبد الحمید بن جعفر الأنصاري (ثقة) از پدرش جعفر بن عبد الله الأنصاري (ثقة)

سند سوم: أسامة بن زيد الليثي (صدوق يهم كثيرا) از یزید بن قیس الأزدي (ثقة فقيه وكان يرسل)

وقتی خبر مرگ عثمان به او رسید، گفت: مرا ابو عبد الله میگویند؛ اگر زخمی را بخارانم، تا خونش نیندازم ولش نمیکنم؛ یعنی من او را با تحریک مردم کشتم، درحالی که در دره ای به نام سبع بودم.

پس گفت: در پی فرصتی می شوم تا ببینم مردم چه کاری انجام می دهند. پس خبر به او رسید که مردم با علی علیه‌السلام بیعت کرده اند. رسیدن این خبر برای او ناگوار و سخت بود، سپس این خبر را شنید که طلحه و عایشه به جمل رفتند. عمرو گفت: منتظر می شوم ببینم آنها چه کار می کنند. پس در جنگ جمل حاضر نشد و در هیچ یک از مسائل آن دخالت نکرد. سپس این خبر به او رسید که طلحه و زبیر کشته شدند. عمرو ندانست چه باید بکند، سپس کسی به او گفت: معاویه نمی خواهد با علی علیه‌السلام بیعت بکند؛ اگر بخواهی می توانی به معاویه نزدیک شوی.

سپس دو پسرش را فراخواند و با آنان مشورت کرد و به آنان گفت که شما در این امر چه چیزی می بینید (باید چه کاری کنم)؟

عبد الله پس عمرو عاص گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات کردند و از تو راضی بودند و ابوبکر وفات کرد و از تو راضی بود و عمر وفات کرد و از تو راضی بود. آن چیزی که در نظر من بهتر است این است که دست نگه داری و در خانه ات بنشینی تا مردم بر یک امامی اجماع پیدا کنند؛ پس تو با آن امام بیعت کنی.

محمد پسر عمرو عاص گفت: تو بزرگی از بزرگان عرب هستی؛ پس شایسته نمی دانم که امر خلافت برای کسی جمع شود و از تو نامی و صدایی نباشد.

عمرو عاص گفت: اما تو ای عبد الله، مرا به چیزی امر کردی که خیر من در آخرت است و سالم تر در دین من است و اما تو ای محمد، مرا به چیزی امر کردی که به نفع دنیای من است و به زیان آخرتم است، و مردم با علی علیه‌السلام بیعت کرده اند و این دلالت بر سابقه اش می کند، و او در هیچ چیز شبیه من نیست.

پس به همراه دو پسرش به نزد معاویه رفت و با او بیعت کرد به خونخواهی عثمان ... .

هنگامی که این خبر به علی علیه‌السلام رسید، حضرت بلند شدند و خطبه برای مردم کوفه ایراد نمودند و فرمودند: به من خبر رسیده که عمرو بن عاص، ابتر، پسر ابتر با معاویه بیعت کرده است که مطالبه خون عثمان کنند و او آن‌ها را بر این کار تحریک کرده است؛ ولی به خدا سوگند نیرویی که عمرو بن عاص آن را تایید کند، نیرویی سست و ناتوان خواهد بود.»[1]

---

[1] قَالَ : أَخْبَرَنا مُحَمَّد بْنِ عُمَرَ ، قال : حَدَّثَنا عبد الله بن جعفر ، عَنْ أبي عون مولى المسور (ح) قَالَ : وحَدَّثَنا عبد الحميد بن جعفر ، عَنْ أبيه (ح) قَالَ : وحَدَّثَنا أسامة بن زيد الليثي ، عَنْ يزيد بن أبي حبيب ، قَال : عزل عثمان بن عفان عَمْرو بن العاص عَنْ خراج مصر وأقره على الجند والصلاة ، وولى عبد الله بن سعد بن أبي سرح الخراج ، فتباغيا ، فكتب عبد الله بن سعد إلى عثمان

همین روایت را ابن عساکر دمشقی نیز با سند حسن[۱] از ابن سعد با همین طرق نقل نموده است.[۲]

۵. اعتراض طلحه بن عبیدالله

طلحه در قتل عثمان نقلش اصلی را ایفا کرد؛ لذا طبق روایات صحیح السند، مروان بن حکم در جنگ جمل به انتقام شرکت او در قتل عثمان، با اینکه در یک لشکر بودند، طلحه را کشت.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«ابن عساکر از چندین طریق روایت کرده است که آن کسی که طلحه را با تیر زد و کشت، مروان بن حکم بود.

أن عَمْرًا قد كسر عليّ الخراج ، وكتب عَمْرو بن العاص إلى عثمان أن عبد الله بن سعد قد كسر عليّ مكيدة الحرب ، فعزل عثمان عَمْرو بن العاص عَنِ الجند والصلاة وولى ذلك عبد الله بن سعد مع الخراج ، فانصرف عَمْرو مغضبا فقدم المدينة فجعل يطعَنْ على عثمان ويعيبه. ودخل عليه يوما وعليه جبة له يمانية محشوة بقطن فقال له عثمان : ما حشو جبتك هذه يا عَمْرو ؟ قَالَ : حشوها عَمْرو ، قال : لم أرد هذا يا ابن النابغة ما أسرع ما قَمِلَ جربان جبتك وإنما عهدك بالعمل عام أول أتطعَنْ علي وتأتيني بوجه وتذهب عني بآخر ،فقال عَمْرو : إن كثيرا مما ينقل الناس إلي ولاتهم باطل فقال عثمان : استعملتك على ظلعك فقال عَمْرو : قد كنت عاملا لعمر بن الخطاب ففارقني وهو عني راض فخرج عَمْرو من عند عثمان وهو متحقن عليه فجعل يؤلب عليه الناس ويحرضهم فلما حصر عثمان الحصر الأول خرج عَمْرو من المدينة حَتى انْتَهَى إلى أرض له بفلسطين يقال لها السبع فنزل في قصر يقال له العجلان فلما أتاه قتل عثمان قَالَ : أنا أبو عبد الله إذا أحك قرحة نكأتها ، يعني إني قتلته بتحريض عليه وأنا بالسبع ، وقال أتربص أياما وأنظر ما يصنع الناس فبلغه أن عليا قد بويع له فاشتد ذلك عليه ثم بلغه أن عائشة وطلحة قد ساروا إلى الجمل فقال أستأني وأنظر ما يصنعون فلم يشهد الجمل ولا شيئا من أمره. ثم أتاه الخبر بأن طلحة والزبير قد قتلا فأرتج عليه أمره فقال له قائل إن معاوية لا يريد أن يبايع لعلي فلو قاربت معاوية فقال ارحل يا وردان فدعا ابنيه عبد الله ومحمدا فقال : ما تريان ؟ فقال عبد الله : توفي رسُول اللهِ صَلَّى اللَّه عَلَيه وسَلَّم وهو عنك راض ، وتوفي أبو بكر وهو عنك راض ، وتوفي عمر وهو عنك راض ، أرى أن تكف يدك وتجلس في بيتك حتى يجتمع الناس على إمام فتبايعه ، فقال : حط يا وردان ، وقال ابنه محمد بن عَمْرو : أنت ناب من أنياب العرب فلا أرى أن يجمع هذا الأمر وليس لك فيه صوت ولا ذكر.فقال : أما أنت يا عبد الله فأمرتني بالذي هو خير لي في آخرتي وَأَسْلَمُ لِي فِي دِينِي ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ فَأَمَرْتَنِي بِالَّذِي هو أَنْبَهُ لِي فِي دُنْيَايَ وَأَشَرُّ لِي فِي آخِرَتِي ، وَإِنَّ عَلِيًّا قَدْ بُويِعَ لَهُ ، وَهُوَ يَدُلُّ بِسَابِقَتِهِ ، وَهُوَ غَيْرُ مُشْرِكِي فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ ، ارْحَلْ يَا وَرْدَانُ ، ثُمَّ خَرَجَ وَمَعَهُ ابْنَاهُ حَتَّى قَدِمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَبَايَعَهُ عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ ،... قَالَ : وَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا ، فَقَامَ ، فَخَطَبَ أَهْلَ الْكُوفَةِ ، فَقَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ الأَبْتَرَ بْنَ الأَبْتَرِ بَايَعَ مُعَاوِيَةَ عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ ، وَحَضَّهُمْ عَلَيْهِ ، فَالْعَضُدَ وَاللَّهِ الشَّلاَّءُ عَمْرُو وَنُصْرَتُهُ.

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

ابن عساكر الدمشقي: ثقة حافظ / محمد بن عبد الباقي الأنصاري: ثقة / الحسن بن علي الجوهري: ثقة / محمد بن أحمد الجوهري (محمد بن أحمد بن العباس): ثقة / أحمد بن معروف الخشاب: ثقة / الحسين بن فهم البغدادي: صدوق حسن الحديث / محمد بن سعد الهاشمي: صدوق حسن الحديث

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۵۵ ص ۲۵-۲۶ (ح ۵۸۶۰۵)

و ابو القاسم بغوی با سند صحیح از جارود بن ابی سبره نقل کرده و میگوید: در جنگ جمل، مروان به طلحه نظر انداخت و گفت: انتقامم را بعد از امروز نخواهم گرفت. آنگاه تیری برگرفته او را هدف قرار داد و کشت.

یعقوب بن سفیان با سند صحیح از قیس بن ابی حازم نقل می کند که مروان بن حکم، طلحه را در میان سواره نظام دید و گفت: این همانی است که به قتل عثمان کمک کرده؛ پس تیری به زانویش زد و همچنان خون از آن می آمد تا اینکه (طلحه) مُرد.»[۱]

ابن عبد البر نیز چنین می نویسد:

«و گفته می شود که تیر به گلوی طلحه اصابت کرد و کسی که تیر را انداخت، مروان بن حکم بود که با تیری طلحه را کشت و گفت: بعد از این من خونخواه عثمان نخواهم بود؛ چون به عقیده ی آنها، طلحه از کسانی بود که خانه عثمان را محاصره کردند و بر وی سخت گرفته بود و دانشمندان مورد اعتماد اختلافی ندارند در اینکه مروان، طلحه را کشت، با این که آن روز در حزب او بود.»[۲]

از خود طلحه نیز با سند جیّد (طبق نظر ذهبی)[۳] روایت شده است که در جنگ جمل گفت:

«در حق عثمان مرتکب کاری شده ام که کفاره ی آن را جز در ریخته شدن خونم در راه خونخواهی عثمان نمی بینم.»[٤]

گفتنی است که طبق روایت معتبری که ابن شبه نمیری از عبدالله بن زبیر نقل کرده،[۵] «طلحه به خاطر

---

[۱] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۳ ص ۵۳۲ رقم ۴۲۷۰ وروی بن عساکر من طریق متعددة أن مروان بن الحکم هو الذی رماه فقتله منها وأخرجه أبو القاسم البغوی بسند صحیح عن الجارود بن أبی سبرة قال لما کان یوم الجمل نظر مروان إلی طلحة فقال لا أطلب ثأری بعد الیوم فنزع له بسهم فقتله وأخرج یعقوب بن سفیان بسند صحیح عن قیس بن أبی حازم أن مروان بن الحکم رأی طلحة فی الخیل فقال هذا أعان علی عثمان فرماه بسهم فی رکبته فما زال الدم یسیح حتی مات

[۲] الاستیعاب ج ۲ ص ۷۶۶ ویقال إن السهم أصاب ثغرة نحره وإن الذی رماه مروان بن الحکم بسهم فقتله فقال لا أطلب بثأری بعد الیوم وذلک أن طلحة فیما زعموا کان ممن حاصر عثمان واستبد علیه ولا یختلف العلماء الثقات فی أن مروان قتل طلحة یومئذ وکان فی حزبه

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۴۱۹ ح ۵۵۹۵ قال الذهبي في التلخيص: سنده جيد

[٤] حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا إبراهيم بن سليمان النرسي ثنا يحيى بن معين ثنا هشام بن يوسف عن عبد الله بن مصعب أخبرني موسى بن عقبة قال سمعت علقمة بن وقاص قال لما خرج طلحة والزبير وعائشة لطلب دم عثمان ... ولكنه كان مني في أمر عثمان رضي الله عنه ما لا أرى كفارته إلا أن يسفك دمي في طلب دمه ...

[۵] بررسی سند روایت:

علي بن محمد المنجوري: مقبول / عبد الرحمن بن عمرو الأوزاعي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة / محمد بن كعب القرظي: ثقة / عبد الله بن الزبير الأسدي: صحابی

اینکه هوای خلافت بر سر داشت و می خواست با کشتن عثمان خودش به خلافت برسد، مردم را علیه او شوراند و کلیدهای بیت المال را در اختیار گرفت؛ اما وقتی که دید در روز عید قربان، مردم به حضرت علی علیه‌السلام گرایش پیدا کرده و به امامت آن حضرت نماز عید را خواندند و طلحه را رها کردند، طلحه به نزد عثمان رفت و از او عذر خواهی کرد!

عثمان گفت: الان ای ابن الحضرمیه؟! مردم را علیه من تحریک کردی تا اینکه علی علیه‌السلام بر تو غلبه کرد و چیزی را که می خواستی از دست رفت و الان آمده ای پوزش می طلبی؟! خدا از تو نپذیرد!»[۱]

۶. اعتراض عایشه دختر ابوبکر

عایشه را می توان یکی از سرشناس ترین معترضان عثمان شمرد که در قتلش نیز مهمترین نقش را ایفا کرد.

در ماجرای بیان چپاول بیت المال توسط عثمان که بلاذری با سند صحیح روایت کرده، زهری گوید:

«عایشه مقداری از موهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یکی از لباسها و کفشهایش را برآورده و گفت: چه زود سنت پیامبرتان را ترک کردید.»[۲]

---

[۱] أخبار المدينة ج ۲ ص ۲۳۷ ح ۲۰۸۶ حدثنا علي بن محمد عن أبي عمرو الزهري عن محمد بن كعب القرظي عن عبد الله بن الزبير رضي الله عنه قال كُنْتُ مَعَ أَبِي فَتَلَقَّانَا عَلِيٌّ فِي بَنِي غَنْمٍ، فَقَالَ لأَبِي: إِنِّي أَسْتَشِيرُكَ فِي أَمْرِنَا هَذَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: أَنَا أُشِيرُ عَلَيْكَ أَنْ تُطِيعَ إِمَامَكَ. فَقَالَ أَبِي: بُنَيَّ خَلِّ عَنْ خَالِكَ يَقْضِ حَاجَتَهُ، وَدَعْنِي وَجَوَابَهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ ابْنَ الْحَضْرَمِيَّةِ قَدْ قَبَضَ الْمَفَاتِيحَ وَاسْتَوْلَى عَلَى الأَمْرِ. فَقَالَ أَبِي: دَعِ ابْنَ الْحَضْرَمِيَّةِ فَإِنَّهُ لَوْ قَدْ فَرَغَ مِنَ الأَمْرِ لَمْ تَكُنْ مِنْهُ بِسَبِيلٍ، الْزَمْ بَيْتَكَ. قَالَ: قَدْ قَبِلْتُ. وَانْصَرَفَ وَأَتَى أَبِي مَنْزِلَهُ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ جَاءَنِي رَسُولُهُ فَأَتَيْتُهُ، فَإِذَا وِسَادَةٌ مُلْقَاةٌ، فَقَالَ: أَتَدْرِي مَنْ كَانَ عَلَى الْوِسَادَةِ؟ قُلْتُ: لا، قَالَ: عَلِيٌّ أَتَانِي فَقَالَ: قَدْ بَدَا لَكَ أَنِّي لا أَدَعُ ابْنَ الْحَضْرَمِيَّةِ وَمَا يُرِيدُ. فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْعِيدِ صَلَّى عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالنَّاسِ، فَمَالَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَتَرَكُوا طَلْحَةَ، فجاءَ طَلْحَةُ إِلَى عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَعْتَذِرُ، فَقَالَ عُثْمَانُ: الآنَ يَا ابْنَ الْحَضْرَمِيَّةِ ! أَلَّبْتَ النَّاسَ عَلَيَّ حَتَّى إِذَا غَلَبَكَ عَلِيٌّ عَلَى الأَمْرِ، وَفَاتَكَ مَا أَرَدْتَ جِئْتَ تَعْتَذِرُ، لا قَبِلَ اللَّهُ مِنْكَ

[۲] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۹۲ وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي حدثنا وهب بن جرير بن حازم حدثنا أبي عن يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري قال: كن مما عابوا على عثمان أن عزل سعد بن أبي وقاص، وولى الوليد بن عقبة، وأقطع آل الحكم دورا بناها واشترى لهم أموالا، وأعطى مروان بن الحكم خمس إفريقية، وخص ناسا ومن بني أمية فقال له الناس: قد ولي هذا الأمر قبلك خليفتان فمنعا هذا المال أنفسهما وأهليهما، فقال: إنما صنعا ذلك احتسابا ووصلت به احتسابا، فقال له الناس إن أبا بكر استسلف من بيت المال فقضته عائشة بعد وفاته، واستسلف عمر شيئا ضمنه عنه عبد الله وحفصة فباعوا سهامه ووفوا عنه، واستسلف من بيت المال خمسمائة ألف درهم وليس عندك لها قضاء، وقال عبد الله بن الأرقم خازن بيت المال وصاحبه: اقبض عنا مفاتيحك، فلم يفعل وجعل يستسلف ولا يرد، فجاء عبد الله بالمفاتيح هو وصاحبه يوم الجمعة فوضعاها على المنبر وقالا: هذه مفاتيح بيت مالكم – أو قال: مفاتيح خزائنكم – ونحن نبرأ إليكم منها، فقبضها عثمان ودفعها إلى زيد بن ثابت. قال الزهري: وكان في الخزائن

همچنین عبدالرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) با سند معتبر[۱] از ابو کعب الحارثی روایت کرده است که گفت:

«... سپس نماز برپا شد و عثمان جلو رفت و هنگامی که تکبیر گفت، زنی از حجره ی خویش ایستاده و گفت: ای مردم بشنوید، سپس رسول خدا (ص) را یاد کرد و از اهداف بعثت حضرت سخن گفت و سپس گفت: امر خدا را ترک کردید و با رسولش مخالفت نمودید و سپس ساکت شد؛ پس زن دیگری مثل آن سخن راند و آن دو، عائشه و حفصه بودند. پس هنگامی که عثمان سلام نماز را داد، گفت: این دو زن فتنه گر، مردم را در نماز به فتنه انداختند و اگر از این کار دست برندارید، هر دشنامی که به ذهنم برسد به شما خواهم داد و من به اصالت شما دو نفر دانا هستم ... »[۲]

در روایت دیگری که ابن سعد با سند معتبر[۳] نقل کرده، مسروق بن اجدع خطاب به عائشه گفت:

سفط فيه حلي فأخذ منه عثمان فحلى به بعض أهله فأظهروا عند ذلك الطعن عليه، وبلغه ذلك فخطب فقال: هذا مال الله أعطيه من شئت وأمنعه من شئت، فأرغم الله أنف من رغم، فقال عمار: أنا والله أول من رغم أنفه من ذلك، فقال عثمان: لقد اجترأت علي يا بن سمية، وضربه حتى غشي عليه، فقال عمار: ما هذا بأول ما أوذيت في الله، وأطلعت عائشة شعرا من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم ونعله وثيابا من ثيابه - فيما يحسب وهب - ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنة نبيكم، وقال عمرو بن العاص: هذا منبر نبيكم وهذه ثيابه وهذا شعره لم يبل فيكم وقد بدلتم وغيرتم، فغضب عثمان حتى بم يدر ما يقول، والتج المسجد واغتنمها عمرو بن العاص، وقد كان عثمان قال لعمرو قبل ذلك وقد عزله عن مصر: إن اللقاح بمصر قد درت بعدك ألبانها، فقال: لأنكم أعجفتم أولادها، فقال له عثمان: قملت جبتك مذ عزلت عن مصر، فقال: يا عثمان إنك قد ركبت بالناس نهابير وركبوها بك فإما أن تعدل وإما أن تعتزل، فقال: يا بن النابغة وأنت أيضا تتكلم بهذا لأني عزلتك عن مصر؟ وتوعده.

[۱] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / زياد بن جبل الصنعاني: انفرد بتوثيقه ابن حبان / أبو كعب الحارثي: صحابي يا ثقه. الإصابة في تمييز الصحابة ج ۷ ص ۳٤٤ رقم ۱۰٤٥۰ «أبو كعب الحارثي يقال له ذو الإداوة ذكر الرشاطي عن بن شق الليل الطليطلي أن له صحبة.»

الثقات ج ٥ ص ٥٨٦ رقم ۶۴۱۹ أبو كعب الحارثي يروى عن عائشة روى عنه زياد بن جيل

[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۱۱ ص ۳۵۳-۳۵۶ ح ۲۰۷۳۲ عَنْ زِيَادِ بْنِ جِيلٍ، عَنْ أَبِي كَعْبٍ الْحَارِثِيِّ وَهُوَ ذُو الإِدَاوَةِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ... ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَتَقَدَّمَ عُثْمَانُ فَصَلَّى، فَلَمَّا كَبَّرَ قَامَتِ امْرَأَةٌ مِنْ حُجْرَتِهَا، فَقَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَتْ فَذَكَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَمَا بَعَثَهُ اللَّهُ بِهِ، ثُمَّ قَالَتْ: تَرَكْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ وَخَالَفْتُمْ رَسُولَهُ، أَوْ نَحْوَ هَذَا، ثُمَّ صَمَتَتْ، فَتَكَلَّمَتْ أُخْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا هِيَ عَائِشَةُ، وَحَفْصَةُ، قَالَ: فَلَمَّا سَلَّمَ عُثْمَانُ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: إِنَّ هَاتَانِ الْفَتَّانَتَانِ فَتَنَتَا النَّاسَ فِي صَلاتِهِمْ، وَإِلا تَنْتَهِيَا أَوْ لأَسُبَّنَّكُمَا مَا حَلَّ لِيَ السِّبَابُ، وَإِنِّي لأَصْلِكُمَا لَعَالِمٌ...

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن خازم الأعمى: ثقة / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة / خيثمة بن أبي خيثمة البصري: مقبول / مسروق بن الأجدع الهمداني: ثقة

«[کشته شدن عثمان] حاصل کار تو است؛ تو به مردم نوشتی و آن ها را به خروج علیه عثمان امر کردی»[۱]

که البته عائشه این موضوع را منکر شد.

همچنین بلاذری با سند صحیح[۲] روایت می کند که حضرت علی (علیه السلام) در هنگام پیروزی در جنگ جمل، مقابل عایشه ایستاد و خطاب به وی، او را قاتل عثمان دانست:

«ابن حاطب میگوید: در روز جنگ جمل به همراه علی (علیه السلام) به سمت هودج عایشه رفتیم، در حالی که هودج بر اثر اصابت تیرها همانند خارپشت شده بود. پس علی (علیه السلام) به هودج زد و گفت: حمیراء (عایشه) این تیرها را گذاشته بود تا مرا بکشد، آنچنان که عثمان بن عفان را کشت! محمد بن ابی بکر (برادر عایشه) به عایشه گفت: آیا چیزی به تو خورده ؟ عایشه گفت: تیری به بازویم خورده. پس محمد بن ابی بکر سرش را داخل هودج کرد و تیر را خارج کرد.»[۳]

همچنین علی بن برهان الدین حلبی با ارسال مسلّم به نامه ی حضرت علی (علیه السلام) به عایشه اشاره میکند که در آن، وی را قاتل عثمان دانسته اند:

«علی (علیه السلام) برای عایشه این چنین نوشت: اما بعد؛ تو از خانه ات خارج شدی، در حالی که فکر میکنی میخواهی بین مسلمین را اصلاح کنی و فکر می کنی می خواهی انتقام خون عثمان را بگیری، در حالی که

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۳ ص ۸۲ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ حِينَ قُتِلَ عُثْمَانُ: "تَرَكْتُمُوهُ كَالثَّوْبِ النَّقِيِّ مِنَ الدَّنَسِ، ثُمَّ قَرَّبْتُمُوهُ تَذْبَحُونَهُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، هَلا كَانَ هَذَا قَبْلَ هَذَا؟ ". فَقَالَ لَهَا مَسْرُوقٌ: هَذَا عَمَلُكِ، أَنْتِ كَتَبْتِ إِلَى النَّاسِ تَأْمُرِينَهُمْ بِالْخُرُوجِ إِلَيْهِ، قَالَ: فَقَالَتْ عَائِشَةُ: " لا وَالَّذِي آمَنَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَكَفَرَ بِهِ الْكَافِرُونَ، مَا كَتَبْتُ إِلَيْهِمْ بِسَوْدَاءَ فِي بَيْضَاءَ حَتَّى جَلَسْتُ مَجْلِسِي هَذَا "، قَالَ الأَعْمَشُ: فَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّهُ كُتِبَ عَلَى لِسَانِهَا

[۲] **بررسی سند روایت:**

احمد بن ابراهیم بن کثیر بن زید الدورقی: ثقة . تقریب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱ ص ۷۷ رقم ۳

هاشم بن القاسم بن مسلم اللیثی أبو النضر: ثقة . تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۷۰ رقم ۷۲۵۶

اسحاق بن سعید بن (نه عن!) عمرو بن سعید بن العاص: ثقة . تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۶

در نام این راوی، تصحیف ایجاد شده و بن به عن تبدیل شده است.

سعید بن عمرو بن سعید بن العاص: ثقة. تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۳۹ رقم ۲۳۷۰

محمد بن حاطب بن الحارث الجمحی: صحابی . تقریب التهذیب ج ۱ ۴۷۳ رقم ۵۸۰۰

بنابراین سند این روایت کاملا صحیح است.

[۳] أنساب الأشراف ج ۱ ص ۳۱۲ «وحدثنی أحمد بن إبراهیم الدورقی، حدثنا أبو النضر، حدثنا إسحاق بن سعید، عن عمرو بن سعید، حدثنی سعید بن عمرو: عن ابن حاطب قال: أقبلت مع علی یوم الجمل إلی الهودج وکأنه شوک قنفذ من النبل، فضرب الهودج؛ ثم قال: إن حمیراء إرم هذه أرادت أن تقتلنی کما قتلت عثمان بن عفان. فقال لها أخوها محمد: هل أصابک شیء ؟ فقالت: مشقص فی عضدی. فأدخل رأسه ثم جرها إلیه فأخرجه.»

خود تو قبلا علیه عثمان تحریض می کردی و در میان گروهی از اصحاب رسول خدا ﷺ می گفتی: نعثل (عثمان) را بکشید! به تحقیق که کافر شده است! خدا او را بکشد! ولی امروز طلب خون او را می کنی؟ پس، از خدا بترس و به خانه ات برگرد؛ قبل از اینکه خداوند تو را رسوا نماید، خود را بپوشان.»[۱]

۷. اعتراض مردم کوفه و تهدید عثمان

ابن حجر عسقلانی با سند صحیح (طبق نظر جمال بن فرحات صاولی)[۲] از ابوسعید غلام ابو اسید روایت کرده است که گفت:

«در مکه عده ای دور خیمه عایشه بودند؛ از جمله من که عثمان از آنجا رد شد. همه آنها عثمان را لعن کردند و یا به او دشنام دادند بجز من. یکی از آنها از مردم کوفه بود، و عثمان با مردم کوفه تندتر و دلیرتر از مردم سایر شهرها بود. به او گفت: ای کوفی، تو به من بد میگویی؟ وقتی به مدینه رسید، عثمان شروع کرد به تهدید او. به آن مرد کوفی گفتند که به طلحه متوسل شو. طلحه با آن مرد نزد عثمان رفتند. عثمان پرخاش کرد که به خدا قسم، تو را صد تازیانه خواهم زد. طلحه گفت: به خدا نمیتوانی او را صد تازیانه بزنی مگر این که زنا کرده باشد. گفت: به خدا او را از سهمیه اش محروم میسازم. طلحه گفت: خدا روزیش را می رساند.»[۳]

وصی الله بن محمد عباس، در تحقیق کتاب فضائل الصحابه احمد بن حنبل، روایتی را که سندش مشابه سند این روایت است (... المعتمر قال قال أبی نا أبو نضرة عن أبی سعید مولی أبی اسید الأنصاری قال سمع عثمان ان وفد أهل مصر قد اقبلوا ...)، تصحیح کرده است.[٤]

---

[١] السيرة الحلبية ج ۳ ص ۳۵۶ وكتب لعائشة رضي الله عنها أما بعد فإنك قد خرجت من بيتك تزعمين أنك تريدين الإصلاح بين المسلمين وطلبت بزعمك دم عثمان وأنت بالأمس تؤلبين عليه فتقولين في ملا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا نعثلا فقد كفر قتله الله واليوم تطلبين بثأره فاتقى الله وارجعي إلى بيتك وأسبلي عليك سترك قبل أن يفضحك الله

[٢] المطالب العالية ج ۹ ص ۱-۱۰۸۰۷ ح ۱۸۷۶ إسناده صحيح

[٣] قال إسحاق اخبرنا المعتمر بن سليمان قال سمعت أبي يقول ثنا أبو نضرة عن أبي سعيد مولى أبي اسيد قال إن ناسا كانوا عند فسطاط عائشة رضي الله عنها أرى ذلك بمكة فمر بهم عثمان رضي الله عنه قال أبو سعيد رضي الله عنه فما بقي أحد من القوم إلا لعنه أو سبه غيري وكان فيمن لعنه أو سبه رجل من أهل الكوفة فكان عثمان رضي الله عنه على الكوفي أشد منه على غيره فقال يا كوفي أتسبني كأنه يتهدده قال فقدم المدينة فقيل له يعني للكوفي عليك بطلحة فانطلق معه طلحة رضي الله عنه حتى أتى عثمان رضي الله عنه فقال عثمان رضي الله عنه والله لأجلدنك مائة قال طلحة والله لا تجلده إلا أن يكون زانيا فقال لأحرمنك عطاءك فقال طلحة رضي الله عنه يا كوفي إن الله يرزقك

[٤] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ١ ص ۴۷۰ ح ۷۶۵ القال: إسناده صحيح. أبو سعيد مولي أبي أسيد الأنصاري ...

حاکم و ذهبی نیز همین سند (... أنبأ المعتمر بن سلیمان التیمی حدثنا أبی حدثنا أبو نضرة عن أبی سعد مولی أبی أسید الأنصاری قال سمع عثمان بن عفان) را تصحیح کرده اند.[۱]

۸. اعتراض صعصعه بن صوحان

ابن شبه نمیری با سند معتبر[۲] از عبدالله بن حارث روایت میکند که گفت:

«روزی صعصعه بن صوحان برخاست و سخن گفت و بسیار گفت تا عثمان رو به مردم کرد که ای مردم، این پر گوی بیهوده گوی لافزن نمی داند که خدا کیست و یا کجاست!

صعصعه گفت: این که گفتی من نمی دانم خدا کیست، بدان که خدا پروردگار ما و پروردگار اجداد دیرین ما است. در جواب این که گفتی نمی دانم خدا کجاست، باید بگویم که (خدا در کمین ستمگران و گناهکاران) است. و سپس این آیه را خواند: ﴿ به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل شده اذن [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر نصرت آنها تواناست.﴾ (حج: ۳۹) عثمان گفت: وای بر تو، به خدا قسم، این آیه فقط درباره ما و دوستانمان نازل شده که از مکه به ناحق بیرون رانده شدیم. "»[۳]

۹. اعتراض عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن بن عوف که در شورای شش نفره خلافت را دو دستی تقدیم عثمان کرد، بعد از دیدن کارهای ناشایست عثمان، به وی اعتراض کرد و تا آخر عمرش با عثمان قهر کرد و کلمه ای با او حرف نزد.

ابن شبه نمیری درباره ی اختلافات عبدالرحمن با عثمان، با سند صحیح[٤] از ابراهیم پسر عبدالرحمن روایت کرده است که گفت:

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۳۶۹ ح ۳۳۰۰ قال الحاكم: صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه . قال الذهبي: على شرط مسلم

[۲] بررسی سند روایت:

عمر بن أبي معاذ النميري: ثقة / موسى بن إسماعيل التبوذكي: ثقة / حماد بن سلمة البصري: ثقة / علی بن زید: توثیقش قبلا در بحث عدالت عمر گذشت / عبد الله بن الحارث الهاشمي: ثقة

[۳] أخبار المدينة ج ۲ ص ۱۵۹-۱۶۰ حدثنا موسى بن إسماعيل قال حدثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن عبد الله بن الحارث بن نوفل قال إن صعصعة بن صوحان قام ذات يوم فتكلم فأكثر فقال عثمان بن عفان يا أيها الناس إن هذا البجباج النفاج ما يدري من الله ولا أين الله فقال صعصعة أما قولك لا يدري من الله فإن الله ربنا ورب آبائنا الأولين وأما قولك لا يدري أين الله فإن الله بالمرصاد ثم قال (أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير) الحج ۳۹ فقال عثمان ويحك والله ما نزلت هذا الآية إلى في وفي أصحابنا أخرجنا من مكة بغير حق

[٤] بررسی سند روایت طبق برنام جوامع الکلم:

«ما همراه عبدالرحمن بن عوف در منزلش نشسته بودیم که مردی آمد و بعد از رد و بدل شدن سلام و جواب، به او گفت که برخیز و بیا اینجا تا با تو حرف بزنم. پس عبدالرحمن رفت و با او بین در و پرده صحبت کرد و سپس با چهره ای دیگر به نزد ما آمد. پس من به او گفتم: با چهره ای بر ما وارد شدی که هنگام خروج، اینطور نبود! گفت: به خاطر اینکه این [مرد] فرستاده ی عثمان بود که مرا خواست و به من هر چه خواست فحش داد و سپس رفت.»[۱]

بلاذری با سند صحیح[۲] از سعد بن ابراهیم تابعی چنین نقل می کند که گفت:

«عبد الرحمن بن عوف وصیت کرد که عثمان بر او نماز نگزارد. بنا بر همین وصیت، زبیر یا سعد بن ابی وقاص بر او نماز گزارد. وی در سال سی و دو وفات یافت.»[۳]

ابن قتیبه دینوری این امر را مسلم دانسته و نوشته است: «عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف قهر بودند تا مردند.»[٤]

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی نیز نقل می کند که:

«ابو هلال عسکری در کتاب " اوائل " می نویسد: " دعای علی عليه‌السلام در حق عثمان و عبد الرحمن بن عوف مستجاب گشت و آن دو در حالی مردند که با هم دشمن و قهر بودند.»[٥]

ابن عبد ربه اما ماجرا را چنین شرح می دهد:

موسى بن إسماعيل التبوذكي: ثقة ثبت / يوسف بن الماجشون: ثقة / صالح بن إبراهيم الزهري: ثقة / إبراهيم بن عبد الرحمن الزهري: له رؤية

[۱] أخبار المدينة ج ۲ ص ۱۴۱ ح ۱۸۱۰ حدثنا موسى بن إسماعيل قال حدثنا يوسف بن الماجشون قال حدثني صالح بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه قال بينما نحن جلوس مع عبد الرحمن بن عوف في منزله إذ جاء رجل فسلم فرد عليه عبد الرحمن السلام فقال له الرجل قم إلي ها هنا أكلمك فقال معه عبد الرحمن فوقف معه بين الباب والستر ثم دخل علينا كأن وجهه البسر صرفا فقلت له لقد دخلت بوجه ما خرجت به فقال أجل هذا رسول عثمان دعاني فشتمني ما شاء ثم ذهب

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

مصعب بن عبد الله الزبيري: ثقة / إبراهيم بن سعد الزهري: ثقة / سعد بن إبراهيم القرشي: ثقة

[۳] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۷۸ وحدثني مصعب بن عبد الله الزبيري عن إبراهيم بن سعد عن أبيه أن عبد الرحمن أوصى أن لا يصلي عليه عثمان، فصلى عليه الزبير، أو سعد بن أبي وقاص، وتوفي سنة اثنتين وثلاثين.

[٤] المعارف ج ۱ ص ۵۵۰ وكان عثمان بن عفان مهاجرا ل عبد الرحمن بن عوف حتى ماتا

[٥] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۱۲۳ وقال أبو هلال العسكري في كتاب الأوائل : استجيبت دعوة علي عليه السلام في عثمان وعبد الرحمن ، فما ماتا إلا متهاجرين متعاديين.

«چون از عثمان کارهایی سر زد؛ از قبیل انتصاب نوجوانانی از قبیله و خویشانش به استانداری و فرماندهی بر اصحاب بزرگ و عالی مقام پیامبر ﷺ، به عبد الرحمن بن عوف گفتند: این نتیجه کار تو است. گفت: اینها را فکر نمی کردم و سپس برخاسته نزد عثمان رفت و با لحن توبیخ آمیز به او گفت: تو را بر دیگران مقدم داشتم و پیش انداختم تا با ما به روش ابوبکر و عمر رفتار کنی، ولی تو روشی مغایر آنها پیش گرفته و با خویشاوندانت گرم گرفته و آنها را بر گردن مسلمانان سوار کرده ای.

عثمان گفت: عمر در راه خدا حرمت پیوند خویشاوندیش را نگه نمی داشت و من در راه خدا حرمت خویشاوندانم را نگه می دارم.

عبد الرحمن گفت: به خدا قسم یاد می کنم که هرگز با تو سخن نگویم.

بر اثر عهدی که با خدا بست تا آخر عمر با عثمان سخن نگفت. در بیماری اش عثمان به دیدنش رفت، روی از او به دیوار گردانید و کلمه ای با او حرف نزد.»[۱]

۱۰. اعتراض عبدالله بن عکیم

بخاری در تاریخ کبیرش ذیل ترجمه محمد بن ابی ایوب ثقفی، با سند صحیح[۲] چنین روایت می کند:

«عبد الله بن عکیم جهنی- که از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ است- گفت: "پس از عثمان، هرگز در ریختن خون هیچ خلیفه ای شرکت نخواهم کرد.

از او پرسیدند: مگر در ریختن خون عثمان شرکت داشته ای؟

جواب داد: من شرح خلافکاری هایش را شرکت در قتلش حساب میکنم.»[۳]

---

[۱] العقد الفريد ج ۴ ص ۲۶۵ فلما أحدث عثمان ما أحدث من تأمير الأحداث من أهل بيته على الجلة من أصحاب محمد قيل لعبد الرحمن هذا عملك قال ما ظننت هذا ثم مضى ودخل عليه وعاتبه وقال إنما قدمتك على أن تسير فينا بسيرة أبي بكر وعمر فخلفتهما وحابيت عليه وعاتبه وأوطأتهم رقاب المسلمين فقال إن عمر كان يقطع قرابته في الله وأنا أصل قرابتي في الله قال عبد الرحمن لله علي ألا أكلمك أبدا فلم يكلمه أبدا حتى مات ودخل عليه عثمان عائدا له في مرضه فتحول عنه إلى الحائط ولم يكلمه

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عثمان بن أبي شيبة العبسي: ثقة / عبد الله بن إدريس الأودي: ثقة / محمد بن أبي أيوب الثقفي: ثقة / هلال بن أبي حميد الجهني: ثقة / عبد الله بن عكيم الجهني: صحابي صغير

[۳] التاريخ الكبير ج ۱ ص ۳۱ رقم ۴۵ حدثني عثمان بن أبي شيبة قال حدثنا بن إدريس عن محمد بن أبي أيوب عن هلال بن أبي حميد عن أبي معبد عبد الله بن عكيم الجهني قال لا أعين عل دم خليفة بعد عثمان قيل له وأعنت على دمه فقال إني لأرى ذكر مساوى الرجل عونا على دمه

مرحوم علامه امینی می فرماید: از این روایت تاریخی بر می آید که این صحابی معتقد بوده که عثمان کارهای زشت و خلاف اسلام داشته، و چون برای او مسلّم بوده که این کارهای زشت و ناروا از عثمان سر زده، بر خود واجب دیده که در انجمن ها و مجالس به شرح آن پرداخته و با این کار به قتل او کمک کند، و همین شرح و ذکر باعث قتل او هم شده است.

۱۱. اعتراض امیرالمومنین عليه السلام و یاری نکردن عثمان

بلاذری با سند حسن[۱] از صهیب غلام عباس روایت کرده است که گفت:

«عباس به عثمان گفت: من خدا را درباره پسر عمویت و پسر دایی ات و دامادت و کسی که همراهت با پیامبر خدا صلى الله عليه وآله مصاحب بوده است به یادت می آورم؛ زیرا به من خبر رسیده که تو می خواهی علیه او و دوستانش اقدام کنی.

عثمان گفت: ابتدا باید بگویم که تو را در این مورد واسطه قرار می دهم؛ چون علی عليه السلام اگر بخواهد طوری خواهد شد که او در نزدم از همه برتر باشد و همه در مرتبه ای پایین تر از او قرار داشته باشند، ولی او نمی خواهد و همیشه به نظر خودش عمل می کند.

عباس بعدا همان صحبت را با علی عليه السلام کرد و او فرمود: اگر عثمان به من دستور دهد که از خانه ام بیرون روم (تبعید شوم)، بیرون خواهم رفت.»[۲]

از این روایت، به صراحت روشن است که حضرت علی عليه السلام کار را در دشمنی با عثمان به جایی رسانده بود که چاره ای جز تبعید حضرت باقی نمی ماند.

در روایت دیگری که با سند معتبر نقل شده، حضرت امیرالمومنین عليه السلام ضمن تکذیب شرکتش در قتل عثمان، تصریح می کند که او را یاری نیز نکرد و از مرگش نیز ناراحت نشد!

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

أحمد بن يحيى البلازدي: صدوق / أحمد بن إبراهيم الدورقي: ثقة / أبو داود الطيالسي: ثقة / شعبة بن الحجاج العتكي: ثقة / عمرو بن مرة المرادي: ثقة / أبو صالح السمان: ثقة / صهيب الهاشمي: صدوق حسن الحديث

[۲] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۵۸ وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي، حدثني أبو داود الطيالسي عن شعبة عن عمرو بن مرة عن ذكوان عن صهيب مولى العباس أن العباس قال لعثمان: أذكرك الله في أمر ابن عمك وابن خالك وصهرك وصاحبك مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقد بلغني أنك تريد أن تقوم به وبأصحابه، فقال: أول ما أجيبك به أني قد شفعتك، إن عليا لو شاء لم يكن أحد عندي إلا دونه، ولكنه أبي إلا رأيه، ثم قال لعلي مثل قوله لعثمان فقال علي: لو أمرني عثمان أن أخرج من داري لخرجت.

سند اول: ابن شبه نمیری با سند معتبر[۱] از طریق ابو عاصم و حبان بن هلال از جویریه بن بشیر از ابو خلده روایت میکند که گفت:

«علی ﷺ بر بالای منبر سخن میراند و من می شنیدم. چون از عثمان یاد کرد، چنین فرمود:

قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، من نه او را کشتم و نه به کشتنش کمک کردم، و نه از آن بدم آمد.»[۲]

احمد بن یحیی بلاذری نیز همین روایت را از طریق محمد بن سعد زهری از عفان بن مسلم از جویریه از ابوخلده روایت کرده است.[۳]

سند دوم: بلاذری با سندش از عمار بن یاسر[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عمر بن أبي معاذ النميري: ثقة / الضحاك بن مخلد النبيل: ثقة – حبان بن هلال الباهلي: ثقة / جويرية بن أسماء الضبعي: ثقة / حنظلة أبو خلدة: وثقه ابن حبان. الثقات ج ۴ ص ۱۶۸ رقم ۲۳۱۴ حنظلة أبو خلدة يروى عن على وابن مسعود روى عنه محمد بن مسلم أبو ثمالة وجويرية بن بشير

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۲۷۶ ح ۲۲۵۳ حدثنا أبو عاصم وحبان بن هلال قالا حدثنا جويرية بن بشير قال حدثنا أبو خلدة زاد حبان حنظلة قال سمعت عليا رضي الله عنه يخطب الناس فعرض يذكر عثمان رضي الله عنه في خطبته قالا جميعا في حديثهما قال إن الناس يزعمون أني قتلت عثمان فلا والذي لا إله إلا هو ما قتلته ولا مالأت على قتله ولا ساءني

[۳] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۹۷ حدثني محمد بن سعد حدثنا عفان حدثنا حوثرة بن بشير حدثني أبو خلدة: أنه سمع عليا رضي الله تعالى عنه يقول وهو يخطب، فذكر عثمان فقال: والله الذي لا إله إلا هو ما قتلته ولا مالأت على قتله ولا ساءني.

[٤] أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۹۸ وحدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن الحكم بن الصلت عن محمد بن عمار بن ياسر عن أبيه قال: رأيت عليا على منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قتل عثمان وهو يقول: ما أحببت قتله ولا كرهته، ولا أمرت به ولا نهيت عنه.

بخش پنجم: بدعت های خلفا

مسلم در صحیحش از جابر بن عبد الله روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«بهترین رهنمون، هدایت و راهنمایی محمد ﷺ است، و بدترین امور، نوآوری ها [ی بی ریشه در کتاب و سنت] است، وهر بدعتی گمراهی است.»[۱]

منابع تاریخی و روایی فریقین، تصمیماتی از خلیفه دوم و سوم نقل می‌کنند که یا مخالف با تصمیمات پیامبر اسلامﷺ بوده و یا اینکه در زمان حضرتشان چنین موضوعاتی وجود نداشته است. تصمیماتی مانند: سه طلاق در یک مجلس، نماز تراویح، جلوگیری از عقد موقت، تمام خواندن نماز در سفر و ... .

قسمتی از این تصمیماتِ مخالف نص عمر و عثمان، از جهل آن دو به قرآن و سنت ناشی میشد؛ اما بخشی نیز حاصل عناد آنها و مخالفت عامدانه شان با قرآن و سنت است.

نسائی با سند صحیح از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«از عمر شنیدم که همواره می گفت: به خدا قسم، من از متعه نهی می کنم، در حالی که یقیناً در کتاب خدا نازل شده و رسول خدا ﷺ نیز آن را انجام داده است؛ یعنی عمره در حج!»[۲]

سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم صحیح بوده[۳] و ألبانی نیز تصحیحش کرده است.[٤]

متأسفانه پیروان خلفا نیز با وجود آگاهی از مخالفت آنان با قرآن و سنت نبوی، بدعت های آن ها را بر قرآن و سنت ترجیح دادند تا جایی که احمد بن حنبل از سعید بن جبیر روایت کرده است که گفت:

«ابن عباس گفت: پیامبر ﷺ تمتع کرد. پس عروه بن زبیر (نوه ی ابوبکر) گفت: ابوبکر و عمر از متعه نهی کرده اند!!

ابن عباس گفت: عروه چه می گوید؟ گفتند که می گوید: ابوبکر و عمر از متعه نهی کرده اند.

---

[۱] صحیح مسلم ج ۲ ص ۵۹۲ ح ۸۶۷ وخیر الهدی هدی محمد وشر الأمور محدثاتها وکل بدعة ضلالة

[۲] عن بن عباس قال سمعت عمر یقول والله إنی لأنهاکم عن المتعة وإنها لفی کتاب الله ولقد فعلها رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی العمرة فی الحج

[۳] سنن النسائی الکبری ج ۲ ص ۳۴۹ ح ۳۷۱۶ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٤] سنن النسائی ، ج ۵ ص ۱۵۳ ح ۲۷۳۶ سایت شامله / قال الألبانی: صحیح الإسناد

پس ابن عباس گفت: آنان را می بینم که به زودی هلاک میشوند! من می گویم: پیامبر ﷺ فرمود، ولی او میگوید: ابوبکر و عمر نهی کرده اند!»[۱]

سند این روایت را احمد محمد شاکر تصحیح کرده است.[۲]

در ادامه به چندین مورد از بدعت ها و اجتهاد های خلاف نص عمر و عثمان که در روایات معتبر اهل سنت آمده، اشاره می کنیم. در مورد ابوبکر نیز از آنجایی که بعد از رسول خدا ﷺ مدت اندکی در قید حیات بوده و در آن مدت مشغول تحکیم پایه های حکومتش بوده؛ لذا مطلب چندانی درباره ی وی گزارش نشده است.

قسمت اول: بدعت های عمر بن خطاب

یکم: بدعت تراویح

یکی از بدعت هایی که عمر بن خطاب وارد اسلام کرد و تاکنون نیز از آن پیروی می شود، بدعت به جماعت خواندن نافله های شب های ماه مبارک رمضان است.

به جماعت خواندن نمازهای مستحبی به اعتقاد شیعه و سنی بدعت است بجز آنچه که از جانب شارع استثنا شده است؛ مانند نماز باران. بر اساس روایات اهل سنت، رسول خدا ﷺ تنها در یک سال در شب های قدر ماه مبارک رمضان؛ یعنی شب های ۲۳، ۲۵ و ۲۷ نوافل را در مسجد خوانده اند و عده ای از صحابه بدون اطلاع یا حداقل بدون امر حضرت به ایشان اقتدا کرده اند؛ سپس رسول خدا ﷺ تا پایان عمر شریفشان این نوافل را در منزل خواندند و صحابه را هم از خواندن آن در مسجد نهی کردند. دوران خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر نیز همینطور پیش رفت تا اینکه شبی عمر وارد مسجد شد و دید که مردم نوافل را به طور پراکنده می خوانند؛ لذا تصمیم گرفت که آن ها را منظم کند و تحت امامت ابی بن کعب درآورد و این کارش را بدعت حسنه نام نهاد!

تراویح در زمان رسول خدا ﷺ

اهل سنت برای مشروعیت بخشیدن به نماز تراویح و مبرا کردن عمر از اتهام ایجاد بدعت، به دو روایت استناد کرده اند: یکی روایت جناب ابوذر و دیگری روایت عائشه.

---

[۱] عن سعيد بن جبير عن بن عباس قال تمتع النبي صلى الله عليه وسلم فقال عروة بن الزبير نهى أبو بكر وعمر عن المتعة فقال بن عباس ما يقول عرية قال يقول نهى أبو بكر وعمر عن المتعة فقال بن عباس أراهم سيهلكون أقول قال النبي صلى الله عليه وسلم ويقول نهى أبو بكر وعمر

[۲] مسند احمد ، ج ۳ ص ۳۵۲ ح ۳۱۲۱ پی دی اف / قال احمد محمد شاكر: إسناده صحيح

یکم: روایت جناب ابوذر

از جناب ابوذر روایتی درباره ی به جماعت خواندن نوافل شب های ماه مبارک رمضان با دو سند نقل شده است: یکی از طریق داود بن ابی هند و دیگری از طریق ابوالزاهریه. در روایتی که از طریق داود نقل شده، جمله ای در ترغیب به جماعت خواندن این نماز وجود دارد که در روایت ابوالزاهریة و روایتی که از صحابی دیگری به نام نعمان بن بشیر نقل شده، این جمله وجود ندارد و قطعا از اضافات داود است؛ چرا که وی مضطرب الحدیث و متوهم در حدیث بوده است. این جمله با روایات دیگر نیز در تعارض است؛ لذا پذیرش آن جز تعصب ورزی در دفاع از بدعت عمر، توجیه دیگری ندارد.

سند اول:

ترمذی از طریق داود بن ابی هند از جبیر بن نفیر از ابو ذر نقل می کند که گفت:

«با پیامبر ﷺ رمضان را روزه گرفتیم؛ با ما نماز شب نگذاشت تا اینکه هفت شب از رمضان باقی ماند. در هفتمین شب مانده به آخر ماه، با ما قیام اللیل نمود تا اینکه یک سوم شب سپری شد، شب ششم مانده به آخر با ما قیام ننمود، در پنجمین شب مانده با ما نماز خواند تا نصفی از شب گذشت. گفتم: یا رسول الله، کاش باقی آن را نیز با ما نماز می‌خواندید. فرمود هرکس با امام نماز بخواند تا اینکه او منصرف شود، مانند این است که تمام شب را در حال نماز بوده است. سپس در چهارمین شب مانده به آخر، نماز نگذاشت و در سومین شب مانده به آخر، زنان و خانواده‌اش را گرد آورد و مردم نیز جمع شدند. ابوذر گفت: با ما آنقدر نماز خواند که گمان بردیم فلاح را از دست می‌دهیم. گفتند: فلاح چیست؟ گفت: خوردن سحری است و گفت که باقی شبهای مانده از رمضان را با ما نماز نخواند.»[۱]

سند دوم:

ابن خزیمه در صحیحش با سند حسن (طبق نظر دکتر الاعظمی) از طریق ابوالزاهریه از جبیر بن نفیر از جناب ابوذر نقل می کند که فرمود: «رسول خدا ﷺ در ماه مبارک رمضان با ما قیام اللیل کرد در شب بیست و سوم تا یک سوم اول شب و سپس فرمود: گمان نمی کنم آنچه را که می طلبید جز در پیش روی شما باشد؛

---

[۱] سنن الترمذي ج ۳ ص ۱۶۹ ح ۸۰۶ حدثنا هناد حدثنا محمد بن الفضيل عن داود بن أبي هند عن الوليد بن عبد الرحمن الجرشي عن جبير بن نفير عن أبي ذر قال صمنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يصل بنا حتى بقي سبع من الشهر فقام بنا حتى ذهب ثلث الليل ثم لم يقم بنا في السادسة وقام بنا في الخامسة حتى ذهب شطر الليل فقلنا له يا رسول الله لو نفلتنا بقية ليلتنا هذه فقال إنه من قام مع الإمام حتى ينصرف كتب له قيام ليلة ثم لم يصل بنا حتى بقي ثلاث من الشهر وصلى بنا في الثالثة ودعا أهله ونساءه فقام بنا حتى تخوفنا الفلاح قلت له وما الفلاح قال السحور قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح

سپس شب بیست و پنجم را را تا نصف شب قیام کرد و سپس فرمود: گمان نمی کنم آنچه را که می طلبید جز در پیش روی شما باشد؛ سپس با ما قیام کرد در شب بیست و هفتم تا صبح.»[۱]

روایت نعمان بن بشیر

ابن خزیمه در صحیحش با سند حسن (طبق نظر دکتر الاعظمی) از ابو طلحه الانماری روایت کرده است که گفت: از نعمان بن بشیر شنیدم که بر روی منبر حمص می گفت: همراه با رسول خدا ﷺ در ماه مبارک رمضان شب بیست و سوم را تا یک سوم شب قیام کردیم؛ سپس همراه ایشان شب بیست و پنجم را تا نصف شب قیام کردیم و سپس شب بیست و هفتم را نیز همراه حضرت قیام نمودیم [تا صبح] که گمان کردیم به فلاح یا همان سحری نمی رسیم.»[۲]

نقد و بررسی روایت ابوذر به نقل داود بن ابی هند

همانطور که گفتیم، جمله ی ترغیب به جماعت خواندن نمازهای این چند شب، تنها در نقل داود بن ابی هند وجود دارد و در دو سند دیگر این روایت که از جناب ابوذر و نعمان بن بشیر نقل شده، این جمله وجود ندارد و قطعا از اضافات داود بن ابی هند است؛ چرا که وی مضطرب الحدیث و متوهم در حدیث بوده است و با احادیث دیگر نیز در تعارض است.

مضطرب الحدیث بودن داود بن ابی هند

محمد ناصرالدین البانی روایتی را که تنها از داود نقل شده، تضعیف کرده و در مورد یکی از عللش گفته است:

«راویان این صورت از حدیث از او همگی ثقه هستند و این راوی؛ یعنی داود بن ابی هند إسنادش متقن نیست و بعضی از حافظان او را به چیزی از وهم توصیف کرده اند، با وجود اتفاقشان بر توثیقش. پس ابن حبان

---

[۱] صحیح ابن خزیمة ج ۳ ص ۳۳۷ ح ۲۲۰۵ حدثنا عبدة بن عبد الله حدثنا زید حدثنا معاویة حدثني أبو الزاهریة عن جبیر بن نفیر الحضرمي عن أبي ذر قال قام بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم في شهر رمضان لیلة ثلاث وعشرین إلی ثلث اللیل الأول ثم قال ما أحسب ما تطلبون إلا وراءكم ثم قام لیلة خمس وعشرین إلی نصف اللیل ثم قال ما أحسب ما تطلبون إلا وراءكم ثم قمنا لیلة سبع وعشرین إلی الصبح

[۲] صحیح ابن خزیمة ج ۳ ص ۳۳۶ ح ۲۲۰۴ حدثنا عبدة بن عبد الله الخزاعي أخبرنا زید بن الحباب عن معاویة قال حدثني نعیم بن زیاد أبو طلحة الأنماري قال سمعت النعمان بن بشیر علی منبر حمص یقول قمنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في شهر رمضان لیلة ثلاث وعشرین إلی ثلث اللیل ثم قمنا معه لیلة خمس وعشرین إلی نصف اللیل ثم قمنا معه لیلة سبع وعشرین حتی ظننا أن لن ندرك الفلاح وكنا نسمیه السحور وأنتم تقولون لیلة سابعة ثلاث وعشرین ونحن نقول سابعة سبع وعشرین فنحن أصوب أم أنتم

در کتاب الثقات گفته است: او از برگزیدگان اهل بصره است از اهل اتقان در روایات، بجز اینکه دچار وهم میشد هنگامی که از حفظ روایت نقل می کرد. و احمد بن حنبل گفته است: او دارای اضطراب و خلاف زیاد در نقل روایات است. و به این خاطر است که حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب می گوید: ثقه و متقن است و دچار توهم میشد در آخر عمرش.»[۱]

وی باز در بررسی سند روایت دیگر گفته است:

«بر شخص آگاه به این علم شریف پوشیده نیست که این اختلاف تنها دلالت می کند بر اینکه راوی مختلف علیه که در اینجا داود بن ابی هند است، این حدیث را به خوبی ضبط و حفظ نکرده است و به این خاطر در آن بر سه وجه اضطراب وجود دارد که بیان کردم و ممکن نیست که آن (اضطراب حدیث) از جانب راویانی که از او نقل کرده اند باشد؛ زیرا همه ی آن ها ثقه هستند و همگی آنچه را که از او شنیده اند روایت کرده اند، و زمانی که چنین شد؛ پس اضطراب دلیل بر ضعف حدیث می شود، همانطور که در علم مصطلح الحدیث مقرر شده است؛ چرا که آن اشعار بر این دارد که راوی اش آن را حفظ نکرده است.»[۲]

تعارض روایت داود با احادیث دیگر

در روایت داود از جناب ابوذر آمده است که: «هرکس با امام نماز بخواند تا اینکه او منصرف شود، مانند این است که تمام شب را در حال نماز بوده است.» در حالی که در روایتی که مسلم در صحیحش از طریق عثمان از رسول خدا ﷺ نقل کرده، آمده است که: «هر کس نماز عشاء را به جماعت بخواند، مانند این است که نیمی از شب را نماز خوانده و هر کس نماز صبح را به جماعت بخواند، مانند این است که همه ی شب را نماز خوانده

---

[۱] سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱۴ ص ۳۹۳ ح ۶۶۶۴ قلت: ورواة هذه الوجوه عنه كلهم ثقات، وهذا يعني أن داود بن أبي هند لم يتقن إسناده، وقد وصفه بعض الحفاظ بشيء من الوهم مع اتفاقهم على توثيقه، فقال ابن حبان في "الثقات " (۶ /۲۷۸): "كان من خيار أهل البصرة من المتقنين في الروايات ؛ إلا أنه كان يهم إذا حدث من حفظه ". وقال أحمد: "كان كثير الاضطراب والخلاف ". ولذلك قال الحافظ في " التقريب: " " ثقة متقن، وكان يهم بأخرة ".

[۲] سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۱۰۳۸ ولا يخفى على الخبير بهذا العلم الشريف أن هذا الاختلاف إنما يدل على أن المختلف عليه وهو داود بن أبي هند لم يضبط هذا الحديث ولم يحفظه جيدا، ولذلك اضطرب فيه على الوجوه الثلاثة التي بينتها، ولا يمكن أن يكون ذلك من الرواة عنه لأنهم جميعا ثقات، فكل روى ما سمع منه، وإذا كان كذلك فالاضطراب دليل على ضعف الحديث كما هو مقرر في علم مصطلح الحديث لأنه يشعر بأن راويه لم يحفظه.

است.»[۱] حال تعارضی که پیش می آید این است که چگونه ممکن است جماعت خواندن نماز مستحبی، از جماعت خواندن نماز واجب (نماز عشاء) ثوابش بیشتر باشد؟!

روایت داود با حدیث زید بن ثابت نیز در تعارض است که در ادامه می آید.

تضعیف روایت داود توسط ابن دحیه کلبی

ابن دحیه کلبی (متوفای ۶۳۳ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون: «الشيخ العلامة المحدث الرحال المتفنن» یاد کرده،[۲] در کتاب العلم المشهور خود، روایت داود از جناب ابوذر را تضعیف کرده، آنجا که گفته است:

«آن کسانی که تراویح را مخصوص خانه دانسته اند و معتقدند که آن را به جماعت نمی شود خواند، به این حدیث استدلال کرده اند (حدیث زید) و جمهور حدیث عمر را اخذ کرده اند که او مردم را به امامت ابی بن کعب جمع نمود و به حدیث ابو ذر که: «هرکس با امام نماز بخواند تا اینکه او منصرف شود، مانند این است که تمام شب را در حال نماز بوده است»؛ پس این حدیث، ضعیف است، اگرچه ابن حبان در صحیح آورده است.»[۳]

تضعیف تمام طرق روایت ابوذر توسط دکتر الحايك

دکتر شیخ أبو صهيب خالد الحايك که از عالمان معاصر مخالفین است، تمام طرق حدیث ابوذر و شواهدش را تضعیف کرده است. وی نه تنها به داود بن ابی هند، بلکه به سماع جبیر بن نفیر از جناب ابوذر نیز اشکال وارد کرده است و اشکالات متعدد دیگری که در مقاله ی « «الإِلْمَام» بعلل حديث صلاة القيام حتى يَنصرف الإِمام» بیان کرده است.[٤]

---

[۱] صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۵۴ ح ۶۵۶ دخل عثمان بن عفان المسجد بعد صلاة المغرب فقعد وحده فقعدت إليه فقال يا بن أخي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى العشاء في جماعة فكأنما قام نصف الليل ومن صلى الصبح في جماعة فكأنما صلى الليل كله

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۲۲ ص ۳۸۹ ابن دحية الشيخ العلامة المحدث الرحال المتفنن مجد الدين أبو الخطاب عمر بن حسن

[۳] نصب الراية ج ۲ ص ۱۵۵ قال بن دحية في العلم المشهور وقد استدل من يرى صلاة التراويح في البيوت وأنها لا تقام جماعة بهذا الحديث وأخذ الجمهور بحديث عمر أنه جمع الناس على أبي بن كعب وبحديث أبي ذر أن الرجل إذا قام مع الإمام حتى ينصرف حسب له قيام ليلة قال فالحديث ضعيف وإن كان بن حبان رواه في صحيحه

[٤] موقع الدكتور ابي صهيب خالد بن محمود الحايك
http://www.addyaiya.com/uin/arb/Viewdataitems.aspx?ProductId=493
حديث دَاوُد بن أَبِي هِنْد، عَنِ الوَلِيدِ بنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الجُرشي، عَنْ جُبَيْرِ بنِ نُفَيْرٍ الحضرميّ الحمصيّ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، معلول بأربع علل:

دوم: روایت عائشه

بخاری در صحیحش از عائشه نقل کرده است که گفت:

«پیامبر ﷺ شبی در میان شب (نصف شب) برآمد و در مسجد نماز خواند. تعدادی از مردم هم به تبعیت از نماز ایشان نماز خواندند. صبح آن شب مردم با هم صحبت کردند. [شب دیگر] تعداد بیشتری جمع شدند و با ایشان نماز خواندند. باز [فردای آن صبح هنگام] مردم با هم صبحت کردند و شب سوم اهل مسجد زیاد شدند. پیامبر ﷺ به مسجد آمد و نماز خواند و مردم نیز به تبعیت از ایشان نماز خواندند. شب چهارم مسجد از گنجایش مردم عاجز آمد، [اما پیامبر ﷺ به نماز شب نیامدند] تا اینکه به نماز صبح آمدند. وقتی نماز صبح را ادا کردند، روی خود را به مردم کرده و بعد از تشهُّد فرمودند: من از آمادگی شما نترسیدم، بلکه از این ترسیدم که بر شما فرض شود و شما از ادای آن عاجز مانید.»[۱]

به نظر می رسد که این ماجرا، در حقیقت همان ماجرای سه شب قیام اللیل رسول خدا ﷺ در شب های قدر است که در روایات جناب ابوذر و نعمان بن بشیر آمده است.

سوم: روایت زید بن ثابت

در روایت دیگری که بخاری[۲] و مسلم[۳] در صحیح های خود از زید بن ثابت نقل کرده اند، همین ماجرا اینگونه آمده است:

الأولى: تفرد داود بالحديث عن الوليد! وتفرده لا يُحتمل لعدم وجود الحديث عند أصحاب الوليد وهو شامي، فكيف يتفرد به رجل بصري ولا يوجد عند أصحابه من أهل الشام! **الثانية:** الوهم في حديث داود.. فقد ثبت أنه يهم في حديثه، وعلى اعتبار صحة حديث أبي الزاهرية عن جبير فتكون زيادة: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ حَتَّى يَنْصَرِفَ كُتِبَتْ لَهُ قِيَامَ لَيْلَةٍ» زيادة شاذة. وكذلك الاختلاف على داود في متن الحديث بذكر الليالي الزوجية والفردية! **الثالثة:** عدم ثبوت سماع جُبير بن نُفير من أبي ذرّ! وتفرد جبير به عنه - إن صح-! وأين أصحاب أبي ذرّ الذين أكثروا عنه عن هذا الحديث؟!! **الرابعة:** مخالفة الحديث لما رُوي في الصحيح أن قيامه صلى الله عليه وسلم كان في أوائل شهر رمضان لا في أواخره. وغيرها من الفوائد المنثورة في ثنايا البحث.

[۱] صحيح البخاري ج ۱ ص ۳۱۳ ح ۸۸۲ حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن بن شهاب قال أخبرني عروة أن عائشة أخبرته أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج ذات ليلة من جوف الليل فصلى في المسجد فصلى رجال بصلاته فأصبح الناس فتحدثوا فاجتمع أكثر منهم فصلوا معه فأصبح الناس فتحدثوا فكثر أهل المسجد من الليلة الثالثة فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلوا بصلاته فلما كانت الليلة الرابعة عجز المسجد عن أهله حتى خرج لصلاة الصبح فلما قضى الفجر أقبل على الناس فتشهد ثم قال أما بعد فإنه لم يخف علي مكانكم لكني خشيت أن تفرض عليكم فتعجزوا عنها

[۲] صحيح البخاري ج ۵ ص ۲۲۶۶ ح ۵۷۶۲

[۳] صحيح مسلم ج ۱ ص ۵۳۹ ح ۷۸۱

«رسول خدا ﷺ در گوشه‌ای از مسجد با برگ درخت خرما یا حصیر، حجره‌ای ساخت و در آن، نماز می‌خواند (معتکف بود). تعدادی از مردم آمدند و به تبعیت از نماز ایشان، نماز خواندند. سپس شبی، مردم جمع شدند؛ ولی رسول خدا ﷺ تأخیر نمود و نیامد. مردم صداهایشان را بلند کردند و با سنگ ریزه به درِ خانه‌اش زدند. رسول خدا ﷺ خشمگین نزد آنان آمد و فرمود: «شما به اندازه‌ای این کار را انجام دادید که من گمان کردم بر شما فرض می‌شود؛ پس در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا بجز نمازهای فرض، بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه خوانده شود.»[۱]

بخاری همچنین در صحیحش از زید بن ثابت روایت کرده است که گوید: «پیغمبر ﷺ در ماه رمضان با پرده حصیری حجره‌ای ساخت و چند شبی در آن نماز شب می‌خواند، عده‌ای از اصحاب به نماز پیغمبر ﷺ در آن حجره اقتدا می‌کردند، وقتی که پیغمبر ﷺ متوجه اقتدای آنان شد، نشست. سپس از حجره خارج شد و فرمود: متوجه سر و صدا و علاقه شما به این نماز شدم، ولی ای مردم! در منزل نماز بخوانید و بهترین نماز آن است که در منزل خوانده شود، به جز نمازهای واجب.»[۲]

بنابراین بر اساس روایت زید بن ثابت، سنت رسول خدا ﷺ ترک به جماعت خواندن نماز تراویح است و لذا مواظبت بر جماعت خواندن آن، مخالفت با سنت محسوب شده و بدعت است.

بدعت بودن تراویح در کلام صحابه

از مطالب گذشته، بدعت بودن تراویح ثابت شد؛ اما برای اینکه حجت را تمام کرده باشیم، روایاتی نیز در خصوص بدعت بودن آن در کلام صحابه می آوریم.

---

[۱] عن زید بن ثابت قال احتجر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجيرة بخصفة أو حصير فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي فيها قال فتتبع إليه رجال وجاءوا يصلون بصلاته قال ثم جاؤوا ليلة فحضروا وأبطأ رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهم قال فلم يخرج إليهم فرفعوا أصواتهم وحصبوا الباب فخرج إليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم مغضبا فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما زال بكم صنيعكم حتى ظننت أنه سيكتب عليكم فعليكم بالصلاة في بيوتكم فإن خير صلاة المرء في بيته إلا الصلاة المكتوبة

[۲] صحيح البخاري ج ۱ ص ۲۵۶ ح ۶۹۸ حدثنا عبد الأعلى بن حماد قال حدثنا وهيب قال حدثنا موسى بن عقبة عن سالم أبي النضر عن بسر بن سعيد عن زيد بن ثابت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم اتخذ حجرة قال حسبت أنه قال من حصير في رمضان فصلى فيها ليالي فصلى بصلاته ناس من أصحابه فلما علم بهم جعل يقعد فخرج إليهم فقال قد عرفت الذي رأيت من صنيعكم فصلوا أيها الناس في بيوتكم فإن أفضل الصلاة صلاة المرء في بيته إلا المكتوبة قال عفان حدثنا وهيب حدثنا موسى سمعت أبا النضر عن بسر عن زيد عن النبي صلى الله عليه وسلم

۱. ابوهریره

احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر شعیب الارنؤوط)[۱] از ابوهریره روایت کرده است که گفت:

«از رسول خدا ﷺ شنیدم که به قیام رمضان ترغیب می کرد و می فرمود: هر کس قیام رمضان را با ایمان و اخلاص بجای آورد، خداوند گناهان گذشته او را می بخشد؛ و رسول خدا ﷺ مردم را بر قیام رمضان جمع نمی کرد.»[۲]

مسلم در صحیحش از ابوهریره روایت کرده است که گفت: «رسول خدا ﷺ همواره به قیام رمضان ترغیب می کرد بدون اینکه آن ها را در این مورد امر کند؛ پس می فرمود: هر کس قیام رمضان را با ایمان و اخلاص بجای آورد، خداوند گناهان گذشته او را می بخشد. پس رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و وضعیت به همین صورت بود (نماز تراویح را بدون جماعت می خواندند)، در زمان خلافت ابوبکر و اوائل خلافت عمر نیز به همین صورت بود.»[۳]

البته بخاری قسمت دوم این روایت را به ابن شهاب زهری که در سلسله سند این روایت واقع شده، نسبت داده است.[٤]

شارحان صحیح بخاری، این روایت را توضیح و شرح داده اند که به ذکر سخن ابن حجر اکتفا میکنیم:

«سخن ابن شهاب ... «والامر علی ذلک» یعنی امر بر ترک جماعت در نماز تراویح بوده است. در روایتی که احمد از ابن ابی ذئب از زهری نقل کرده، آمده که رسول خدا ﷺ مردم را بر قیام نماز تراویح بر جماعت جمع نکرده است... اما روایتی را که ابن وهب از ابو هریره نقل کرده که: «رسول خدا ﷺ به مسجد آمد و دید که مردم در ماه رمضان در ناحیه مسجد نماز می خوانند. سؤال کرد، این ها چه کار می کنند؟ گفتند: مردم پشت

---

[۱] مسند احمد، ج ۱۳ ص ۲۶۴ ح ۷۸۸۱ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۲ ص ۲۸۹ ح ۷۸۶۸ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا إسماعيل بن عمر ثنا بن أبي ذئب عن بن شهاب عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن أبي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يرغب الناس في قيام رمضان ويقول من قامه إيمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع الناس على القيام

[۳] صحيح مسلم ج ۱ ص ۵۲۳ ح ۷۵۹ وحدثنا عبد بن حميد أخبرنا عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهري عن أبي سلمة عن أبي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرغب في قيام رمضان من غير أن يأمرهم فيه بعزيمة فيقول من قام رمضان إيمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والأمر على ذلك ثم كان الأمر على ذلك في خلافة أبي بكر وصدرا من خلافة عمر على ذلك

[٤] صحيح البخاری ج ۲ ص ۷۰۷ ح ۱۹۰۵ عن أبی هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قام رمضان إيمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه قال بن شهاب فتوفی رسول الله صلى الله عليه وسلم والأمر على ذلك ثم كان الأمر على ذلك فی خلافة أبی بكر وصدرا من خلافة عمر رضی الله عنهما

سر ابی بن کعب نماز می خوانند. حضرت فرمود: کار خوبی می کنند.» این روایت را ابن عبد البر ذکر کرده و در سندش مسلم بن خالد قرار دارد که ضعیف است. و نظر درست این است که عمر مردم را به امامت ابی بن کعب بر جماعت جمع کرد.»[۱]

۲. ابو امامه باهلی (صدی بن عجلان)

طبری در تفسیرش و دیگران با سند حسن[۲] از ابو امامه باهلی (از بزرگان صحابه) روایت کرده اند که می گفت:

«خداوند بر شما روزه ی ماه رمضان را واجب کرد و قیامش را تکلیف نکرد و قیام، تنها یک بدعت است و همانا گروهی بدعتی را ایجاد کردند که خداوند فرض نکرد و با آن، رضایت خداوند را جستند؛ ولی حقش را مراعات نکردند؛ لذا خداوند آن ها را به خاطر ترک آن (ترک مراعات حق الله) عتاب کرد و فرمود: ﴿و رهبانیّتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حقّ آن را رعایت نکردند﴾.»[۳]

---

[۱] فتح الباری ج ۴ ص ۲۵۲ در شرح ح ۱۹۰۵ قوله قال بن شهاب فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس فی روایة الكشميهني والأمر علی ذلك أی علی ترك الجماعة فی التراويح ولأحمد من رواية بن أبی ذئب عن الزهری فی هذا الحديث ولم يكن رسول الله صلی الله عليه وسلم جمع الناس علی القيام وقد ادرج بعضهم قول بن شهاب فی نفس الخبر أخرجه الترمذی من طريق معمر عن بن شهاب وأما ما رواه بن وهب عن أبی هريرة خرج رسول الله صلی الله عليه وسلم وإذا الناس فی رمضان يصلون فی ناحية المسجد فقال ما هذا فقيل ناس يصلی بهم أبی بن كعب فقال أصابوا ونعم ما صنعوا ذكره بن عبد البر وفيه مسلم بن خالد وهو ضعيف والمحفوظ أن عمر هو الذی جمع الناس علی أبی بن كعب

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن جرير الطبري: ثقة حافظ / يعقوب بن إبراهيم العبدي: ثقة / هشيم بن بشير السلمي: ثقة / زكريا بن خالد الخزاعي: توثیقش می آید/ صدي بن عجلان الباهلي: صحابی

توثیق زکریا بن ابی مریم:

ابن حبان او را توثیق کرده است. الثقات ج ۴ ص ۲۶۳ رقم ۲۸۲۹ «زكريا بن أبی مريم الخزاعي يروی عن أبی أمامة روی عنه هشيم إن لم يكن دلس عنه.»

ابو الحسن دارقطنی نیز از وی به عنوان «لا بأس به» یاد کرده است. سؤالات البرقاني ج ۱ ص ۳۱ رقم ۱۶۷ وزكريا بن أبي مريم وقع إلى واسط حدث عنه هشيم لا بأس به

و منظور از «لا بأس به» ، صدوق بودن راوی است، همانطور که سخاوی گفته است. فتح المغيث ج ۱ ص ۳۶۴ ويلي هذه المرتبه خامسه وهي قولهم ليس به بأس أو لا بأس به أو صدوق

[۳] تفسير الطبري ج ۲۷ ص ۲۴۰ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: ثَنَا هُشَيْمٌ، قَالَ: أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ الْبَاهِلِيَّ، يَقُولُ: " إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ صِيَامَ رَمَضَانَ، وَلَمْ يَكْتُبْ عَلَيْكُمْ قِيَامَهُ، وَإِنَّمَا الْقِيَامُ شَيْءٌ ابْتَدَعْتُمُوهُ، وَإِنَّ قَوْمًا ابْتَدَعُوا

۳. عبدالله بن عمر

ابن ابی شیبه از نافع غلام عبد الله بن عمر با سند صحیح (طبق نظر دکتر الشثری)[۱] روایت می کند که گفت:

«عبد الله بن عمر پشت سر هیچ امام جماعتی در ماه رمضان نماز نمی خواند و سالم (پسر عبدالله بن عمر) و قاسم بن محمد بن ابی بکر نیز با مردم نماز نمی خواندند.»[۲]

وی نه تنها تراویح را به جماعت نخواند، بلکه فراتر از آن، کسانی که تراویح را به جماعت می خواندند را به باد مسخره می گرفت و به الاغ تشبیه می کرد.

ابن ابی شیبه از مجاهد (از پیشوایان تابعی) با سند صحیح[۳] روایت می کند که گفت:

«مردی از عبد الله بن عمر سوال کرد: آیا در ماه رمضان نماز تراویح را با جماعت بخوانم؟ عبد الله بن عمر گفت: آیا می خواهی مانند الاغ ساکت بمانی؟»[٤]

عبد الرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) نیز با همین سند از مجاهد روایت می کند که گفت:

«مردی از عبد الله بن عمر سوال کرد: آیا در ماه رمضان نماز تراویح را با جماعت بخوانم؟ عبد الله بن عمر گفت: آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت: بلی. ابن عمر گفت: آیا می خواهی مانند الاغ ساکت بمانی؟ در خانه ات نماز بخوان.»[٥]

بِدْعَةً لَمْ يَكْتُبْهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ابْتَغَوْا بِهَا رِضْوَانَ اللَّهِ، فَلَمْ يَرْعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا، فَعَابَهُمُ اللَّهُ بِتَرْكِهَا، فَقَالَ: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾.

[۱] المصنف ت الشثری، ج ۵ ص ۱۶۲ ح ۷۹۲۴ و ۷۹۲۵

[۲] مصنف ابن أبی شیبة ج ۲ ص ١٦٦ ح ۷۷۱۴ باب من كان لا يقوم مع الناس فی رمضان / حدثنا أبو بكر قال ثنا بن نمير قال ثنا عبيد الله بن عمر عن نافع عن بن عمر أنه كان لا يقوم مع الناس فی شهر رمضان قال وكان سالم والقاسم لا يقومون مع الناس

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

وکیع بن الجراح الرؤاسی: ثقة / سفيان الثوری: ثقة / منصور بن المعتمر السلمی: ثقة / مجاهد بن جبر القرشی: ثقة

[٤] مصنف ابن أبی شیبة ج ۲ ص ۱۶۶ ح ۷۷۱۵ حدثنا وكيع عن سفيان عن منصور عن مجاهد قال سأل رجل بن عمر أقوم خلف الإمام فی شهر رمضان فقال تنصت كأنك حمار

[٥] مصنف عبد الرزاق ج ٤ ص ٢٦٤ ح ۷۷۴۲ عبد الرزاق عن الثوری عن منصور عن مجاهد قال جاء رجل إلى بن عمر قال أصلی خلف الإمام فی رمضان قال أتقرأ القرآن قال نعم قال افتنصت كأنك حمار صل فی بيتك

۴. اُبی بن کعب

ضیاء الدین مقدسی در صحیحش با سند حسن (طبق نظر دکتر دهیش) روایت کرده است که:

«عمر به ابی بن کعب دستور داد تا در ماه رمضان با مردم نماز گزارد و گفت که مردم روز را روزه می دارند؛ ولی به خوبی قرائت نمی کنند؛ پس اگر برای آن ها قرآن را در شب می خواندی [خوب بود]! پس ابی گفت: ای امیر مومنان، این چیزی است که [در دین] وجود ندارد! عمر گفت: می دانم؛ ولی نیکو تر است!! پس ابی بن کعب بیست رکعت نماز [تراویح] خواند برای مردم.»[۱]

۵. عمر بن خطاب

در روایت پیشین دیدیم که عمر بن خطاب، خودش اعتراف کرد که میدانم این نماز [در دین] وجود ندارد. بخاری در صحیحش این قضیه و اعتراف عمر به بدعت بودن نماز تراویح را از عبد الرحمن بن عبد القاری چنین نقل کرده است:

« با عمر بن خطاب در شب ماه رمضان به مسجد رفتیم، دیدیم که برخی به صورت انفراد و برخی هم گروهی نماز می خوانند. عمر گفت: نظر من این است که اگر اینها – نماز گزارها – را بر یک امام جماعت قرار دهم، بهتر است؛ پس بر این معنی تصمیم گرفت و ابی بن کعب را مأمور اقامه جماعت کرد.

راوی می گوید: سپس در شب دیگری به همراه عمر بیرون آمدم. مردم را دیدم که به همراه یک شخص – امام جماعت – نماز می خوانند. عمر گفت: این کار، بدعت خوبی است.»[۲]

اما اینکه عمر بن خطاب بدعتش را حسنه دانسته است، از مالک نقل شده است که گفت:

---

[۱] الأحاديث المختارة ج ۳ ص ۳۶۷ ح ۱۱۶۱ أخبرنا أبو عبدالله محمود بن أحمد بن عبدالرحمن الثقفي بأصبهان أن سعيد بن أبي الرجاء الصيرفي أخبرهم قراءة عليه أنا عبدالواحد بن أحمد البقال أنا عبيدالله بن يعقوب بن إسحاق أنا جدي إسحاق بن إبراهيم بن محمد بن جميل أنا أحمد بن منيع أنا الحسن بن موسى نا أبو جعفر الرازي عن الربيع بن أنس عن أبي العالية عن أبي بن كعب أن عمر أمر أبيا أن يصلي بالناس في رمضان فقال إن الناس يصومون النهار ولا يحسنون أن (يقرؤا) فلو قرأت القرآن عليهم بالليل فقال يا أمير المؤمنين هذا (شيء) لم يكن فقال قد علمت ولكنه أحسن فصلى بهم عشرين ركعة (إسناده حسن)

[۲] صحیح البخاری ج ۲ ص ۷۰۷ ح ۱۹۰۶ وعن بن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القارىء أنه قال خرجت مع عمر بن الخطاب رضى الله عنه ليلة فى رمضان إلى المسجد فإذا الناس أوزاع متفرقون يصلى الرجل لنفسه ويصلى الرجل فيصلى بصلاته الرهط فقال عمر إنى أرى لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان أمثل ثم عزم فجمعهم على أبى بن كعب ثم خرجت معه ليلة أخرى والناس يصلون بصلاة قارئهم قال عمر نعم البدعة هذه

«کسی که در اسلام بدعتی به وجود آورد و آن را نیکو بپندارد (بدعت حسنه)، این شخص معتقد شده که پیامبر ﷺ در ادای رسالت، خیانت کرده است، در حالی که خداوند می فرماید: ﴿امروز دینتان را برای شما کامل کردم﴾.»[۱]

بدعت بودن تراویح از نظر تابعین

عده ای از بزرگان تابعین نیز نماز تراویح را بدعت می دانستند و از این رو هرگز در جماعات تراویح شرکت نمی کردند!

۱. عروة بن زبیر

از عروة بن زبیر نقل شده است که گفت: «عمر بن خطاب اولین کسی بود که مردم را بر یک قاری در رمضان جمع کرد؛ مردان را به امامت ابی بن کعب و زنان را به امامت سلیمان بن ابی حتمه.»

این روایت را ابن عساکر نقل کرده[۲] و سندش طبق برنامه ی جوامع الکلم، حسن است.[۳]

بیهقی نیز با سند دیگر همین مطلب را بدون لفظ «اول» نقل کرده است.[٤]

---

[۱] الاعتصام ج ۱ ص ۴۹ قال ابن الماجشون سمعت مالكا يقول من ابتدع في الاسلام بدعه يراها حسنه فقد زعم ان محمدا صلى الله عليه وسلم خان الرسالة لان الله يقول (اليوم أكملت لكم دينكم)

[۲] تاريخ مدينة دمشق ج ۲۲ ص ۲۱۸-۲۱۹ ح ۲۱۵۰۶ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمَزْرَفِيِّ، نا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ الْمُهْتَدِي. وأَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ السَّمَرْقَنْدِيِّ، أنا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ النَّقُّورِ، قَالا: أنا عِيسَى بْنُ عَلِيٍّ، أنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، نا دَاوُدُ بْنُ عَمْرٍو، نا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ النَّاسَ عَلَى قَارِئٍ فِي رَمَضَانَ، جَمَعَ الرِّجَالَ عَلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَجَمَعَ النِّسَاءَ عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن الحسين الفرضي: ثقة متقن / محمد بن علي القرشي: ثقة حجة /و همچنین: / إسماعيل بن أحمد السمرقندي: ثقة / أحمد بن محمد البغدادي: صدوق حسن الحديث // عيسى بن علي الوزير: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن سابور البغوي: ثقة إمام ثبت حافظ / داود بن عمرو الضبي: ثقة / عبد الرحمن بن أبي الزناد القرشي: صدوق تغير حفظه لما قدم بغداد ، وكان فقيها؛ قال يحيي بن معين: أثبت الناس في هشام بن عروة / هشام بن عروة الأسدي: ثقة إمام في الحديث / عروة بن الزبير الأسدي: ثقة فقيه مشهور

[٤] سنن البيهقي الكبرى ج ۲ ص ۴۹۳ أنبأ أبو عبد الله الحسين بن محمد بن فنجويه الدينوري ثنا عبيد الله بن محمد بن شنبة ثنا محمد بن عمران ثنا أبو عبيد الله يعني المخزومي ثنا سفيان عن هشام بن عروة عن أبيه أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه جمع الناس على قيام شهر رمضان الرجال على أبي بن كعب والنساء على سليمان بن أبي حثمة

۲،۳،۴. سالم، قاسم و نافع

در بحث عبدالله بن عمر روایتی با سند صحیح آوردیم که سالم بن عبدالله بن عمر و قاسم بن محمد بن ابی بکر تراویح نمی خواندند (با فعل جمع لَا يَقُومُونَ) که نشان می دهد حداقل یک نفر از این لیست ساقط شده است که او نافع مولی ابن عمر است؛ همانطور که ابو جعفر طحاوی با سند صحیح[۱] از عبید الله بن عمر (متوفای ۱۴۳ هـ) روایت کرده است که گفت: «قاسم، سالم و نافع را دیدم که در ماه رمضان مسجد را ترک کرده و با مردم به نماز (نماز تراویح) نمی ایستند.»[۲]

۵،۶،۷. ابراهیم نخعی، علقمه و اسود

ابن ابی شیبه با سندش از ابراهیم نخعی نقل کرده است که گفت: «اگر من فقط دو سوره از قرآن را بلد بودم که تکرار کنم، برایم دوست داشتنی تر از آن بود که در ماه رمضان پشت سر امام جماعت بایستم و نماز تراویح بخوانم.»[۳]

بدر الدین عینی در مورد این روایت می نویسد:

«شرح روایت: این اثر از چهار طریق صحیح از ابراهیم نخعی نقل شده است ... .»[٤]

وی همچنین از طریق عیسی بن یونس السبیعي (ثقة مأمون) از اعمش (ثقة حافظ) نقل کرده است که گفت: «ابراهیم نخعی برای نمازهای واجب به امامت می ایستاد، اما برای نماز تراویح چنین نمی کرد. علقمة بن قیس و اسود بن یزید هم مانند ابراهیم نخعی چنین می کردند.»[٥]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:
أحمد بن محمد الطحاوي: ثقة ثبت / يونس بن عبد الأعلي الصدفي: ثقة / أنس بن عياض الليثي: ثقة / عبيد الله بن عمر العدوي: ثقة ثبت

[۲] شرح معاني الآثار ج ۱ ص ۳۵۲ حدثنا يونس قال ثنا أنس عن عبيد الله بن عمر قال رأيت القاسم وسالما ونافعا ينصرفون من المسجد في رمضان ولا يقومون مع الناس

[۳] مصنف ابن أبي شيبة ج ۲ ص ۱۶۶ ح ۷۷۱۶ حدثنا وكيع عن سفيان عن أبي حمزة عن إبراهيم قال لو لم يكن معي إلا سورة أو سورتان لأن اردد‌هما أحب إلي من أن أقوم خلف الإمام في شهر رمضان

[٤] نخب الأفكار فی تنقیح مبانی الأخبار فی شرح معانی الآثار، ج٥، ص ٤٧٠ و ٤٧١ پی دی اف / ش: أخرج أثر إبراهيم النخعی من أربع طرق صحاح ...

[٥] مصنف ابن أبي شيبة ج ۲ ص ۱۶۶ ح ۷۷۱۷ حدثنا عيسى بن يونس عن الأعمش قال كان إبراهيم يؤمهم في المكتوبة ولا يؤمهم في صلاة رمضان وعلقمة والأسود

ابن ابی شیبه از طریق سلیمان بن حیان الجعفري (صدوق حسن الحدیث) نیز از اعمش نقل کرده است که: «ابراهیم و علقمه [و اسود بن یزید] در رمضان با مردم به نماز نمی ایستادند (با لفظ لا یقومون).»[۱]

۸. مالک بن انس

بدر الدین عینی در شرحش بر صحیح بخاری می نویسد:

«مالک، شافعی و ربیعه بر این نظر هستند که خواندن نماز نافله در خانه بهتر از نماز تراویح با امام جماعت می باشد و این قول ابراهیم، حسن بصری، اسود و علقمه نیز می باشد و ابن عبد البر گفته است که در مورد افضل بودن خواندن نافله به فرادی یا جماعت (نماز تراویح) اختلاف شده است و مالک و شافعی گفته اند که نماز فرادی در خانه افضل است و مالک گفته است که ربیعه و چند تن از علمای ما نماز تراویح نمی خواندند و مالک گفته است که من نیز چنین می کنم و پیامبر صلی الله علیه و آله هم اصلا تراویح نخوانده و طحاوی نیز این قول را برگزیده است و از ابن عمر، سالم، قاسم و نافع نقل شده است که آنان نماز تراویح نمی خواندند و ترمذی گفته است که قول برگزیده ی شافعی آن است که شخص نماز را در صورتی که قاری است، به فرادی بخواند.»[۲]

۹. اهل بیت علیهم السلام

محمد بن علی شوکانی می نویسد:

«مالک بن انس، ابو یوسف، بعضی از شافعی ها و دیگران گفته اند که افضل، خواندن نوافل ماه رمضان در خانه است به خاطر فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که بهترین نماز فرد، نماز در خانه اش است بجز نمازهای واجب؛ و عترت گفته اند که جمع کردن افراد در آن (نماز تراویح) بدعت است.»[۳]

---

[۱] مصنف ابن أبي شيبة ج ۲ ص ۱۶۶ ح ۷۷۱۸ حدثنا أبو خالد الأحمر عن الأعمش قال كان إبراهيم وعلقمة لا يقومون مع الناس في رمضان

[۲] عمدة القاري ج ۷ ص ۱۷۸ وذهب مالك والشافعي وربيعة إلى أن صلاته في بيته أفضل من صلاته مع الإمام وهو قول إبراهيم والحسن البصري والأسود وعلقمة وقال أبو عمر اختلفوا في الأفضل من القيام مع الناس أو الانفراد في شهر رمضان فقال مالك والشافعي صلاة المنفرد في بيته أفضل وقال مالك وكان ربيعة وغير واحد من علمائنا ينصرفون ولا يقومون مع الناس وقال مالك وأنا أفعل ذلك وما قام رسول الله إلا في بيته وإليه مال الطحاوي وروي ذلك عن ابن عمر وسالم والقاسم ونافع أنهم كانوا ينصرفون ولا يقومون مع الناس وقال الترمذي واختار الشافعي أن يصلي الرجل وحده إذا كان قارئا

[۳] نيل الأوطار ج ۳ ص ۶۰ وقال مالك وأبو يوسف وبعض الشافعية وغيرهم الأفضل فرادى في البيت لقوله صلى الله عليه وسلم أفضل الصلاة صلاة المرء في بيته إلا المكتوبة متفق عليه وقالت العترة إن التجميع فيها بدعة وسيأتي تمام الكلام على صلاة التراويح

بدعت بودن تراویح در کلام عالمان اهل سنت

عالمان بزرگ اهل سنت در قرون مختلف، اعتراف کرده اند که نماز تراویح از بدعت های عمر بن خطاب است که در ادامه سخن برخی از آن ها را ذکر می کنیم.

۱. محمد بن سعد زهری (متوفای ۲۳۰هـ)

محمد بن سعد زهری در باره نوآوری های عمر می نویسد:

«او نخستین کسی بود که خواندن (نوافل) ماه رمضان را (به جماعت) بنیان نهاد و مردم را برای خواندن آن جمع کرد و به تمام شهرها نیز نوشت که همین کار را انجام دهند. این قضیه در ماه رمضان سال چهاردهم هجری اتفاق اتفاد، در مدینه دو امام جماعت تعیین کرد، یکی برای مردان و یکی برای زنان.»[۱]

۲. محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۱هـ)

ابو جعفر طبری، تاریخ نویس مشهور اهل سنت، در این باره می نویسد:

«عمر، نخستین کسی بود که مردم را جمع کرد تا نماز تراویح را در ماه رمضان پشت سر یک نفر بخوانند، و به دیگر شهرهای اسلامی نیز نوشت که همین کار را انجام دهند. این قضیه طبق روایتی که حارث از ابن سعد از محمد بن عمر نقل کرده، در سال چهاردهم اتفاق افتاده است. عمر دو امام جماعت، یکی مخصوص مردان و یکی مخصوص زنان تعیین کرد.»[۲]

۳. محیی الدین نووی (متوفای ۶۷۶هـ)

محیی الدین نووی، شارح صحیح مسلم، می نویسد:

«در صحیح بخاری و دیگر کتاب ها ثبت شده است که عمر نخستین کسی بود که مردم را برای خواندن نماز تراویح (به جماعت) جمع کرد و أبی بن کعب را امام آن ها قرار داد. مسلمانان پس از آن بر استحباب خواندن تراویح به جماعت اجماع کردند.»[۳]

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۳ ص ۲۸۱ وهو أول من سن قیام شهر رمضان وجمع الناس علی ذلك وکتب به إلی البلدان وذلك فی شهر رمضان سنة أربع عشرة وجعل للناس بالمدینة قارئین قارئا یصلی بالرجال وقارئا یصلی بالنساء.

[۲] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۶۹-۵۷۰ وهو أول من جمع الناس علی إمام یصلی بهم التراویح فی شهر رمضان وکتب بذلك إلی البلدان وأمرهم به وذلك فیما حدثنی به الحارث قال حدثنا ابن سعد عن محمد بن عمر فی سنة أربع عشرة وجعل للناس قارئین قارئا یصلی بالرجال وقارئا یصلی بالنساء

[۳] تهذیب الاسماء ج ۲ ص ۳۳۲ وثبت فی صحیح البخاری وغیره أن عمر رضی الله عنه أول من جمع الناس لصلاة التراویح فجمعهم علی أبی بن کعب رضی الله عنه وأجمع المسلمون فی زمنه وبعده علی استحبابها

۴. ابن کثیر سلفی (متوفای ۷۷۴هـ)

ابن کثیر دمشقی نیز بدعت تروایح را یکی از نوآوری ها و شاهکارهای عمر می داند:

«عمر نخستین کسی بود که تاریخ را ابداع کرد؛ مردم را برای خواندن نماز تراویح جمع کرد و اولین کسی بود که برای نگهبانی و محافظت منازل و اموال مردم، شبانگاه به گشت پرداخت؛ شلاق به دست گرفت و به وسیله آن تأدیب می کرد و در حد شرب خمر، هشتاد تازیانه زد.»[۱]

۵. عبدالرحمن سیوطی (متوفای ۹۱۱ هـ)

عبدالرحمن سیوطی، تاریخ نویس، تفسیر پرداز، محدث، ادیب و لغت شناس پرآوازه اهل سنت در کتاب «تاریخ الخلفا» در این باره شعر جالبی سروده و در آن بدعت تراویح را یکی از شاهکارهای برجسته عمر بن خطاب نام می برد:

«برخی از گذشتگان رجزهایی درباره نام و تاریخ وفات خلفا تا زمان معتمد (عباسی) سروده اند؛ اما من قصیده بهتری سروده ام که [بهتر] دیدم که این کتاب (تاریخ الخلفا) را با آن پایان دهم. و آن قصیده، این است: ... پس از او (ابوبکر) فاروق آمد که در سال بیست و سه از دنیا رفت ... او کسی است که برای نخستین بار نماز تروایح و تاریخ را بنا نهاد، دست به کشورگشایی زد و حدّ مست شدن را افزایش داد... .»[۲]

همچنین سیوطی در کتاب دیگرش می نویسد:

«در صحیح بخاری ثبت شده که عمر در مورد نماز تروایح گفت: «این بدعت خوبی است»؛ و این دلیل صریحی است که نماز تروایح در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود نداشته است.»[۳]

---

[۱] البداية والنهاية ج ۷ ص ۱۳۳ وأول من كتب التاريخ وجمع الناس على التراويح وأول من عس بالمدينة وحمل الدرة وادب بها وجلد فی الخمر ثمانين

[۲] تاريخ الخلفاء ج ۱ ص ۵۱۷ وقد عمل بعض الأقدمين أرجوزة فی اسماء الخلفاء ووفياتهم انتهى فيها لی ايام المعتمد وقد عملت قصيدة أحسن منها ورأيت ان أختم بها هذا الكتاب وهی هذه: وقام من بعده الفاروق ثمت فی * عشرين بعد ثلاث غيبوا عمرا ... سن التراويح والتاريخ وافتتح الفتوح * جما وزاد الحد من سكرا

[۳] الحاوی للفتاوی ج ۱ ص ۳۳۵ الثالث : أنه قد ثبت فی صحيح البخاری عن عمر أنه قال فی التراويح : نعمت البدعة هذه والتی ينامون عنها أفضل فسماها بدعة يعنی بدعة حسنة وذلك صريح فی أنها لم تكن فی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم

پاسخ به شبهه ی ابن تیمیه

ابن تیمیه ادعا کرده است که علت تراویح نخواندن پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد، بعد از آن سه شب، و نهی از آن، خوف از واجب شدن آن و به مشقت افتادن امت بود؛ اما بعد از وفات حضرت، از آنجایی که این خوف بر طرف شد، لذا نهی از به جماعت خواندن این نماز نیز برطرف شد و در حقیقت، عمر سنت را احیا کرد![۱]

در پاسخ به این شبهه، چند نکته گفتنی است:

نکته ی اول: منافات ادعای ابن تیمیه با سخن عمر

گفتیم که طبق روایت صحیح بخاری، عمر بن خطاب از این کارش به عنوان بدعت حسنه یاد کرده است، در حالی که اگر او سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را احیا کرده بود، نباید از این عبارت استفاده می کرد؛ بلکه باید می گفت: نعم السنة هذه! و در این صورت شایسته نبود که کسی مانند عبدالله بن عمر با کار پدرش مخالفت کند.

نکته ی دوم: مطلق بودن افضلیت خواندن نماز مستحب در خانه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قضیه، آخرین کلامی که فرمودند این بود که: «در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا بجز نمازهای فرض بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه خوانده شود.» و این کلام قابل جمع با عملکرد عمر و اهل سنت نیست که به جماعت خواندن این نماز در مساجد توجه و تاکید خاصی دارند.

نکته ی سوم: مداومت بر عمل مستحب، سبب وجوب آن نمی شود

در این روایت درباره ی علت نهی از خواندن این نماز در مسجد، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که ایشان فرمودند:

«... خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ فَتَعْجِزُوا عنها.» یا بنا بر روایت مسلم: «... خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ صَلَاةُ اللَّيْلِ فَتَعْجِزُوا عنها.»

---

[۱] اقتضاء الصراط ج ۱ ص ۲۷۶-۲۷۷ فالنبي صلى الله عليه وسلم قد كانوا يصلون قيام رمضان على عهده جماعة وفرادى وقد قال لهم في الليلة الثالثة والرابعة لما اجتمعوا إنه لم يمنعني أن أخرج إليكم إلا كراهة أن يفرض عليكم فصلوا في بيوتكم فإن أفضل صلاة المرء في بيته إلا المكتوبة فعلل صلى الله عليه وسلم عدم الخروج بخشية الافتراض فعلم بذلك أن المقتضى للخروج قائم وأنه لولا خوف الافتراض لخرج إليهم فلما كان في عهد عمر جمعهم على قارئ واحد واسرج المسجد فصارت هذه الهيئة وهي اجتماعهم في المسجد على إمام واحد مع الإسراج عملا لم يكونوا يعملونه من قبل فسمي بدعة لأنه في اللغة يسمى بذلك وإن لم يكن بدعة شرعية لأن السنة اقتضت أنه عمل صالح لولا خوف الافتراض وخوف الافتراض قد زال بموته صلى الله عليه وسلم فانتفى المعارض

در حالی که بطلان این سخن در عمل به اثبات رسیده است؛ چرا که مداومت بر عمل مستحب، سبب وجوب آن نشده است؛ مانند خود نماز شب!! که جز بر رسول خدا صلی الله علیه وآله واجب نشد؛ استنشاق در وضو و... .

حتی در حدیثی صحیح السند (طبق نظر شعیب الارنؤوط)[۱] آمده است که در شب اسراء، ۵۰ نماز واجب شد؛ اما [به خاطر درخواست تخفیف از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله] آن حکم نسخ شد و فقط نمازهای پنجگانه ماند و سپس از جانب الله ندا آمد که: « ای محمد، ما از گفته خود بر نمی گردیم؛ در مقابل این پنج نماز اجر و پاداش همان پنجاه نماز برای تو خواهد بود.»[۲]

مبارکفوری در شرح سنن ترمذی می گوید: «به این حدیث استدلال شده است بر فرض بودن نمازهای پنجگانه و عدم وجوب نمازهای مازاد بر آن؛ مانند نماز وتر.»[۳]

نکته ی چهارم: این جمله به بدعت گذاری اشاره دارد!

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله از جمله ی: «از این ترسیدم که بر شما فرض شود و شما از ادای آن عاجز مانید» آنطور که ابن تیمیه برداشت کرده نیست؛ زیرا فعل واجب شدن، به صورت مجهول آمده (تُفْرَضَ) و قطعا انتساب آن به شارع درست نیست؛ چرا که هم معقول نیست و هم با واقعیت در تعارض است و کسی از صحابه نیز از این جمله، چنین برداشت نکرده است.

عبارت «فَتَعْجِزُوا عنها = از ادای آن عاجز مانید» نیز با آیات قرآن در تعارض است[٤] و لذا نباید تکلیف کردن چنین امری را به الله نسبت داد؛ بلکه آن حضرت، اشاره به آیه ی ﴿و رهبانیّتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حقّ آن را رعایت نکردند﴾ دارند؛ همانطور که انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که می فرمودند:

---

[۱] مسند احمد، ج ۲۰ ص ۸۶ ح ۱۲۶۴۱ قال شعیب الارنؤوط: إسناده صحیح علی شرط الشیخین.

[۲] حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: " فُرِضَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّلَوَاتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ خَمْسِينَ، ثُمَّ نُقِصَتْ حَتَّى جُعِلَتْ خَمْسًا، ثُمَّ نُودِيَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، وَإِنَّ لَكَ بِهَذِهِ الْخَمْسِ خَمْسِينَ "

[۳] تحفة الأحوذي ج ۱ ص ٥٣٤ وَالْحَدِيثُ اسْتُدِلَّ بِهِ عَلَى فَرْضِيَّةِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَعَدَمِ فَرْضِيَّةِ مَا زَادَ عَلَيْهَا كَالْوِتْرِ

[٤] آیاتی مانند:

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ = خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد.» بقرة: ۱۸۵

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا= خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند.» بقرة: ۲۸۶

«بر خودتان سخت نگیرید که به تبع آن، خداوند بر شما سخت می گیرد؛ چرا که قومی بر خودشان سخت گرفتند و بر آنان سخت گرفته شد؛ پس آن بقایای آن ها در صومعه ها و دیارها است که ﴿و رهبانیّتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم﴾.»[۱]

این روایت را ابو یعلی موصلی در مسندش نقل کرده و محققش سلیم حسین اسد سندش را حسن دانسته است.[۲] ضیاء الدین مقدسی نیز آن را با سندش از طریق ابو یعلی با همین سند در صحیحش نقل کرده و محققش دکتر دهیش سندش را تحسین کرده است.[۳]

قبلا نیز آوردیم که ابو امامه باهلی صحابی با اشاره به همین آیه، به بدعت بودن نماز تراویح تصریح کرد.

نکته ی پنجم: جواز اقتدا به پیامبر ﷺ سبب جواز اقتدا به غیر ایشان نمی شود

نماز شب بر پیامبر ﷺ واجب بود؛[٤] لذا بر فرض اینکه پیامبر ﷺ با صحابه این نماز را در ماه مبارک رمضان و در چند شب و به جماعت خوانده باشند، ممکن است که این حکم اختصاص به جماعت خواندن با پیامبر ﷺ داشته باشد و با غیر ایشان که نماز امام مستحب است، نشود این نماز مستحبی را به جماعت خواند.

سخن حضرت رسول ﷺ در روایت زید بن ثابت که صحابه را از خواندن نماز های مستحبی در مسجد نهی کردند؛ اما در عین حال خودشان سه شب این نماز را در مسجد خواندند نیز مؤید همین مطلب است.

دوم: بدعت سه طلاقه کردن در یک مجلس

از جمله بدعت های عمر که باعث از هم پاشیدن کیان خانواده های اهل سنت شده، بدعت سه طلاقه کردن در یک مجلس است؛ یعنی چنانچه مردی به زنش پشت سر هم سه بار بگوید که طلاقت دادم، آن زن بر وی حرام می شود و دیگر نمی تواند رجوع کند، در حالی که در زمان رسول خدا ﷺ و حتی زمان ابوبکر، طلاق ثلاثه، یک طلاق محسوب میشد!

مسلم در صحیحش از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

---

[۱] «حدثنا أحمد بن عيسى المصري حدثنا عبد الله بن وهب حدثني سعيد بن عبد الرحمن بن أبي العمياء أن سهل بن أبي أمامة حدثه أنه دخل هو وأبوه على أنس بن مالك بالمدينة زمن عمر بن عبد العزيز ... إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول لا تشددوا على أنفسكم فيشدد الله عليكم فإن قوما شددوا على أنفسهم فشدد عليهم فتلك بقاياهم في الصوامع والديارات رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم.»

[۲] مسند أبي يعلى ج ۶ ص ۳۶۵ ح ۳۶۹۴ قال حسين سليم أسد : إسناده حسن

[۳] الأحاديث المختارة ج ۶ ص ۱۷۳ ح ۲۱۷۸

[٤] مزمل: ۱ و ۲ - اسراء: ۷۹

«در زمان رسول خدا ﷺ، ابوبکر و دو سال اول خلافت عمر، طلاق ثلاثه یک طلاق محسوب میشد. پس عمر بن خطاب گفت: مردم در کاری که به آنان مهلت داده شده شتاب کردند؛ ای کاش این عمل را بر آنان اجرا می کردیم. سرانجام آن را بر آن ها اجرا کرد!»[۱]

«ابن طاووس از پدرش روایت کرده است که گفت: ابو صهباء از ابن عباس پرسید: می دانی که طلاق ثلاثه در زمان رسول خدا ﷺ و ابوبکر، یک طلاق محسوب می شد و در زمان عمر بن خطاب سه بار؟ ابن عباس گفت: آری.»[۲]

همچنین طحاوی از طریق ابن عباس نقل کرده که گفت:

«چون زمان عمر شد، گفت: ای مردم، برای شما در طلاق مهلت بود و به درستی که هر کس در مهلت خدا شتاب کند، در طلاق ما او را ملزم به آن خواهیم کرد.»[۳]

بدر الدین عینی بعد از نقل این روایت، تصریح کرده که سندش صحیح است.[٤]

محمد بن علی شوکانی سلفی می نویسد:

«نسائی از محمود بن لبید روایت کرده است که گفت: به رسول خدا ﷺ خبر دادند مردی زنش را در یک مجلس سه طلاقه کرد. حضرت با خشم برخاست، آنگاه فرمود: آیا با کتاب خدا بازی می شود، در حالی که من هنوز در میان شما هستم؟ تا آنجا که مردی برخاست و گفت: آیا او را نکشم؟

ابن کثیر گفته است: إسنادش نیکو است و حافظ (ابن حجر) در کتاب بلوغ المرام گفته است: راویانش

---

[۱]صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۹۹ ح ۱۴۷۲ عن بن عباس قال كان الطلاق على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبى بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب إن الناس قد استعجلوا فى أمر قد كانت لهم فيه أناة فلو أمضيناه عليهم فأمضاه عليهم

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۹۹ ح ۱۴۷۲ بن طاوس عن أبيه أن أبا الصهباء قال لابن عباس أتعلم أنما كانت الثلاث تجعل واحدة على عهد النبى صلى الله عليه وسلم وأبى بكر وثلاثا من إمارة عمر فقال بن عباس نعم.

[۳] شرح معانی الآثار ج ۳ ص ۵۵ وفى حديث بن عباس رضى الله عنهما ما لو اكتفينا به كان حجة قاطعة وذلك أنه قال فلما كان زمان عمر رضى الله عنه قال أيها الناس قد كانت لكم فى الطلاق أناة وإنه من تعجل أناة الله فى الطلاق الزمناه إياه

[٤] عمدة القاری ج ۲۰ ص ۲۳۳ وأجاب الطحاوي عن حديث ابن عباس بما ملخصه إنه منسوخ ، بيانه أنه لما كان زمن عمر رضي الله تعالى عنه ، قال : (يا أيها الناس قد كان لكم في الطلاق أناة وإنه من تعجل أناة الله في الطلاق ألزمناه إياه) ، رواه الطحاوي بإسناد صحيح

موثق هستند.»[۱]

همچنین از ابن عباس روایت شده است که گفت:

«رکانه زنش را در یک مجلس، سه طلاق گفت؛ پس بر آن سخت غمگین شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: او را چطور طلاق دادی؟ گفت: در یک مجلس، او را سه طلاق گفتم. فرمود: جز این نیست که این یک طلاق است؛ پس به او رجوع نما.»[۲]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و محققش احمد شاکر سندش را تصحیح کرده و برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[۳]

این روایت را ضیاء مقدسی نیز در صحیحش آورده و محققش، دکتر عبد الملک بن دهیش، سندش را حسن دانسته است.[٤]

محمد ناصر الدین البانی نیز بعد از نقل این روایت می گوید:

«حداقل درجه این حدیث این است که حسن باشد با دو طریقش از عکرمه؛ و ابن قیم متمایل به تصحیح آن شده و ذکر کرده که این روایت را حاکم در مستدرکش نقل کرده و گفته که سندش صحیح است؛ اما من آن را در مستدرک نیافتم. ابن تیمیه نیز در کتاب الفتاوی گفته که سند این روایت نیکو است و از سخن حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری نیز فهمیده می شود که او نیز صحت این روایت را ترجیح داده است.»[٥]

---

[۱] نیل الأوطار للشوکانی ج ۷ ص ۱۱-۱۲ وروی النسائی عن محمود بن لبید قال أخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل طلق امرأته ثلاث تطلیقات جمیعا فقام غضبان ثم قال أیلعب بکتاب الله وأنا بین أظهرکم حتی قام رجل فقال یا رسول الله ألا أقتله قال بن کثیر إسناده جید وقال الحافظ فی بلوغ المرام رواته موثقون

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۲۶۵ ح ۲۳۸۷ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا سعد بن إبراهیم ثنا أبی عن محمد بن إسحاق حدثنی داود بن الحصین عن عکرمة مولی بن عباس عن بن عباس قال طلق رکانة بن عبد یزید أخو بنی مطلب امرأته ثلاثا فی مجلس واحد فحزن علیها حزنا شدیدا قال فسأله رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف طلقتها قال طلقتها ثلاثا قال فقال فی مجلس واحد قال نعم قال فإنما تلك واحدة فارجعها ان شئت قال فرجعها فکان بن عباس یری إنما الطلاق عند کل طهر

[۳] مسند احمد ج ۳ ص ۹۱ ح ۲۳۸۷ قال احمد الشاکر: إسناده صحیح / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن ، رجاله رجال البخاری عدا عکرمة مولی ابن عباس روی له البخاری مقرونًا بغیره وابن إسحاق القرشی روی له البخاری تعلیقًا

[٤] الأحادیث المختارة، ج ۱۱ ص ۳۶۲-۳۶۳ ح ۳۷۳ و ۳۷۴ قال الدهیش: إسناده حسن

[٥] إرواء الغلیل، ج ۷ ص ۱۴۵ ح ۲۰۶۳ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / فلا أقل من أن یکون الحدیث حسنا بمجموع الطریقین عن عکرمة ومال ابن القیم إلی تصحیحه وذکر أن الحاکم رواه فی مستدرکه وقال إسناده صحیح ولم أره فی (المستدرك) لا فی (الطلاق) منه ولا فی (الفضائل) والله أعلم وقال ابن تیمیة فی (الفتاوی (۳ / ۱۸) : (وهذا إسناد جید) . وکلام الحافظ ابن حجر فی (الفتح) (۹ / ۳۱۶) یشعر بإنه یرجح صحته أیضا

مرحوم علامه امینی می فرماید: به درستی که از شگفتی هاست که استعجال مردم مجوز باشد که انسانی کتاب خدا را پشت سر خود اندازد و آنها را ملزم کند به آنچه که می بیند، در حالی که این کتاب محکم خداست که به صراحت تمام میگوید: ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ۖ فَإِمْسَاك بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ. ﴾ (بقره: ۲۲۹) «= طلاق، دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه،) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود).» تا آنجا که گوید: ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيرَهُ. ﴾ (بقره: ۲۳۰) «= اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند.» پس خداوند واجب نمود تحقق در مرتبه و حرمت بعد از طلاق سوم را و این را جمع کردن طلاق ها به یک کلمه- ثلاثا- یا تکرار صیغه طلاق سه مرتبه در پی هم بدون اینکه آمیزش و معاشرتی میان آنها در وسط واقع شود، جمع نمی کند.

اما اول: پس برای آنکه آن یک طلاق است و گفتن «ثلاثا» آن را مکرر نمی کند.

و اما دوم: زن طلاق داده شده، دیگر طلاق داده نمی شود و زن آزاد شده، آزاد نمیشود و تا وقتی که آمیزش یا رجوع در وسط واقع نشود، طلاق دوم لغو و بی اثر خواهد بود و آن را بیان پیامبر ﷺ: «طلاقی نیست مگر بعد از نکاح و زناشویی»[۱] باطل می کند.

سوم: تحریم متعه حج

یکی دیگر از بدعت های عمر که با ایجاد آن صراحتا با قرآن و سنت قطعی مخالفت کرد و حکم جاهلیت را جست، تحریم متعه حج است که او را مصداق این آیه می کند که خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

﴿أَفَحُكمَ الْجَاهِلِيةِ يبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكمًا لِقَوْمٍ يوقِنُونَ. ﴾[۲]

«آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟»

---

[۱] خلاصة البدر المنير ج ۲ ص ۲۲۱ ح ۲۰۶۱ حديث لا طلاق إلا بعد نكاح ولا عتق إلا بعد ملك رواه الأربعة والحاكم من رواية عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده وليس لابن ماجه القطعة الثانية قال الترمذى حسن صحيح قال وهو أحسن شىء روى فى الباب وقال البخارى هو أصح شىء ورد فى الطلاق قبل النكاح وقال الحاكم صحيح الإسناد وقال الخطابى حسن ورواه الحاكم من طرق منها عن جابر مدوفوعا لا طلاق لمن لا يملك ولا عتاق لمن لا يملك ثم قال صحيح على شرط الشيخين
صحيح البخارى ج ۵ ص ۲۰۱۷ باب لا طلاق قبل النكاح وقول الله تعالى ((يا أيها الذين آمنوا إذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل أن تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فمتعوهن وسرحوهن سراحا جميلا)) وقال بن عباس جعل الله الطلاق بعد النكاح ويروى فى ذلك عن على وسعيد بن المسيب و... بن سعد وجابر بن زيد ونافع بن جبير ومحمد بن كعب وسليمان بن يسار ومجاهد والقاسم بن عبد الرحمن وعمرو بن هرم والشعبى أنها لا تطلق

[۲] مائده: ۵۰

معنای حج تمتع

حج تمتع این است که شخص، در یکی از سه ماه (شوال، ذی قعده و ذی حجه) از یکی از میقاتها به نیت عمرهٔ تمتّع احرام می‌بندد، سپس وارد مکه می‌شود و پس از طواف و سعی، تقصیر کرده و از احرام خارج می‌شود؛ یعنی چیزهایی که در حال احرام بر وی حرام بود حلال می‌گردد تا اینکه از مکه احرام دیگری برای حج می‌بندد و اعمال حج تمتع را انجام می‌دهد.

علّت اینکه این نوع حج را حج تمتع می‌گویند این است که در این نوع حج، «متعه» ؛ یعنی لذت بردن و استفاده کردن از محرمات احرام تجویز شده است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، در فاصلهٔ دو احرام (احرام عمره و احرام حج) کارهایی که در حال احرام حرام است حلال می‌گردد و شخص می‌تواند از آنچه در حال احرام عمره، حرام بود - بعداً در حال احرام حج نیز حرام خواهد گردید - لذت ببرد و متمتع گردد.

حج تمتع در قرآن و سنت

حکم حج تمتع با نصّ صریح قرآن مجید ثابت گردیده است که می‌فرماید:

﴿... فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيسَرَ مِنَ الْهَدْى فَمَنْ لَمْ يجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيام فِى الْحَجِّ وَسَبْعَة إِذا رَجَعْتُمْ تِلْک عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِک لِمَنْ لَمْ يكنْ أَهْلُهُ حاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرامِ... ﴾[۱]

«... هر کس از عمره تمتّع به حج باز آید، هر چه میسر و مقدور است قربانی کند و هر کس به قربانی تمکّن نیافت، سه روز در ایام حجّ روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت، که ده روز تمام شود. این عمل بر آن کس است که اهل شهر مکّه نباشد ... .»

حکم اسلام بر اساس سنت حضرت ابراهیم عليه السلام تا حجة الوداع درباره کیفیت حج، منحصر به حج قران و حج افراد بود، ولی در حجة الوداع، این حکم درباره افرادی که به مسجد الحرام نزدیک هستند، و حکم اهل آنجا را دارند، و اهل و قبیله آنان، در حکم حضار مسجد الحرام شمرده می‌شوند، که منظور، اهالی خود مکه و حرم و قرآء و قصبات نزدیک تا شانزده فرسخ که چهل و هشت میل است، به حال اولیه خود باقی ماند؛ ولی درباره افراد دورتر از این مقدار، البته در خصوص حج واجب تغییر یافت، و به حج تمتع مبدل شد. و جبرئیل عليه السلام این آیه قرآن را فرود آورد، و رسول الله صلى الله عليه وسلم بر فراز مروه پس از اتمام سعی برای مردم قرائت فرمود.

بنابراین جمله ﴿ذلِک لِمَنْ لَمْ يكنْ أَهْلُهُ حاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرامِ﴾ که در آیه آمده است، به طور وجوب تعیین وظیفه برای مردم دور دست می‌کند و تا روز قیامت این حکم باقی است، هم به اطلاق آیه، و هم به نص

---

[۱] بقره: ۱۹۶

صریح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که انگشت‌های خود را در جواب سراقه بن مالک در یکدیگر نموده و فرمودند: این حکم تا روز قیامت باقی است.

مسلم در صحیحش از جابر بن عبد الله روایت کرده است که گفت:

«سراقه بن مالک برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا این تمتّعی که ما را در این سال نمودی (و بین عمره و حجّ، اجازة احلال و تمتّع دادی) فقطّ اختصاص به این سال دارد، یا تا ابد ادامه دارد؟! حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشتان خود را در هم داخل کرده و گفتند: بلکه تا أبد الآباد، تا روز قیامت، همینطور که انگشتان دست من در هم داخل شده است، عمره داخل حجّ شد.»[۱]

بخاری نیز در صحیحش از عکرمه روایت کرده است که:

«چون از ابن عباس درباره ی متعه حج سؤال شد، در جواب گفت: تمام مهاجرین و انصار و زن‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حجة الوداع احرام بسته و لبیک گفتند، و ما هم احرام بستیم و لبیک گفتیم، و چون وارد مکه شدیم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما گفت: همه شما احرامتان برای حج را، احرام برای عمره قرار دهید مگر آن کسی که با خود هدی و قربانی به همراه آورده باشد. ما دور خانه خدا طواف نمودیم، و بین صفا و مروه سعی کردیم، و سپس نزد زن‌های خود رفتیم و لباس‌های خود را در تن نمودیم.»[۲]

تشریع حج تمتع و مبارزه با افکار جاهلیت

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با تشریع حج تمتع قدم دیگری در مبارزه با روشهای دوران جاهلی برداشت و اعمال عمره را که قبل از اسلام، انجام دادن آن در این سه ماه از بزرگترین گناهان شمرده می‌شد، جزء اعمالی قرار داد که مسلمانان در این سه ماه انجام بدهند.

بخاری و مسلم در صحیحشان از ابن عباس نقل می‌کنند که:

«مردم قبل از اسلام، انجام دادن عمره را در ماههای حج از «افجر فجور»؛ یعنی بزرگترین گناهان در روی زمین می پنداشتند و می‌گفتند: چون ماه صفر تمام شد، انجام دادن اعمال عمره حلال می‌گردد.»

ابن عباس اضافه می‌کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحابش صبح چهارم ذی‌حجه در حالی که برای حج

---

[۱] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۸ ح ۱۲۱۸ فقام سراقة بن مالك بن جعشم فقال يا رسول الله ألعامنا هذا أم لأبد فشبك رسول الله صلى الله عليه وسلم أصابعه واحدة فى الأخرى وقال دخلت العمرة فى الحج مرتين لا بل لأبد أبد

[۲] صحیح البخاری ج ۲ ص ۵۷۰ ح ۱۴۹۷ عن عكرمة عن بن عباس رضى الله عنهما أنه سئل عن متعة الحج فقال أهل المهاجرون والأنصار وأزواج النبى صلى الله عليه وسلم فى حجة الوداع وأهللنا فلما قدمنا مكة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلوا إهلالكم بالحج عمرة إلا من قلد الهدى طفنا بالبيت وبالصفا والمروة وأتينا النساء ولبسنا الثياب

احرام پوشیده بودند وارد مکه شدند. رسول خدا ﷺ دستور داد که این احرام را تبدیل به عمره کنند و از احرام خارج شوند، ولی [پذیرفتن] این دستور برای اصحاب، سنگین بود؛ لذا عرضه داشتند با خارج شدن از احرام کدام یک از محرمات برای ما حلال می‌گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: همهٔ محرمات بر شما حلال است.»[۱]

تحریم حج تمتع توسط عمر بن خطاب

به طوری که اشاره گردید، بر خلاف تمایل عده‌ای از مسلمانان، حج تمتع طبق آیهٔ قرآن و دستور خود حضرت رسول ﷺ عملی گردید و این حکم در دوران حکومت دو سالهٔ ابوبکر نیز به همان صورت که رسول خدا ﷺ دستور داده بود انجام می‌پذیرفت، تا اینکه در دوران حکومت عمر، وی بر خلافت قرآن و سنت قطعی پیامبر ﷺ، حکم جاهلیت را پیروی کرد[۲] و از این نوع حج منع کرد و جلوگیری به عمل آورد.

در این مورد روایات فراوانی در کتب اهل سنت آمده است که ما در اینجا به نقل تعدادی از روایات معتبر آنها از صحابه اکتفا می کنیم.

۱. ابن عباس

نسائی با سند صحیح از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«از عمر شنیدم که همواره می گفت: به خدا قسم، من از متعه نهی می کنم، در حالی که یقیناً در کتاب خدا نازل شده و رسول خدا ﷺ نیز آن را انجام داده است؛ یعنی عمره در حج!»[۳]

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، صحیح بوده[٤] و ألبانی نیز تصحیحش کرده است. [٥]

همچنین بخاری در صحیح خود از ابی جمره نصر بن عمران نقل کرده گوید:

---

[۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ٥٦٧ ح ۱۴۸۹ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۹۰۹ ح ۱۲۴۰ عن بن عباس رضی الله عنهما قال كانوا یرون أن العمرة فی أشهر الحج من أفجر الفجور فی الأرض ويجعلون المحرم صفرا ويقولون إذا برا الدبر وعفا الأثر وانسلخ صفر حلت العمرة لمن اعتمر قدم النبی صلى الله عليه وسلم وأصحابه صبيحة رابعة مهلين بالحج فأمرهم أن يجعلوها عمرة فتعاظم ذلك عندهم فقالوا يا رسول الله أی الحل قال حل كله

[۲] مائده: ۵۰

[۳] عن بن عباس قال سمعت عمر يقول والله إنی لأنهاكم عن المتعة وإنها لفی كتاب الله ولقد فعلها رسول الله صلى الله عليه وسلم يعنی العمرة فی الحج

[٤] سنن النسائی الکبری ج ۲ ص ۳۴۹ ح ۳۷۱۶ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٥] سنن النسائی ، ج ۵ ص ۱۵۳ ح ۲۷۳۶ سایت شامله / قال الألبانی: صحیح الإسناد

«از ابن عباس درباره متعه سؤال کردم؛ پس مرا به آن امر نمود و از او از هدی و پیشکشی برای کعبه سؤال کردم؛ پس گفت: در متعه حج، یک کره شتر یا گاو یا گوسفند یا شرکت در خونی.گفت: و مثل آنکه بعضی از مردم آن را کراهت داشتند؛ پس خوابیدم و در خواب دیدم مثل اینکه انسانی فریاد میکند: حج مبرور و متعه متقبّله! پس نزد ابن عباس آمدم و خوابم را بازگو کردم. پس گفت: اللّه اکبر، سنّت و آئین ابو القاسم ﷺ است.»[۱]

قسطلانی در شرح این روایت صحیح بخاری، می نویسد:

«(و مثل آنکه بعضی از مردم آن را کراهت داشتند) یعنی مانند عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و غیر آن دو نفر از کسانی که نقل خلاف در این مسئله نموده اند.»[۲]

۲. عمران بن حصین

«مسلم در صحیحش از عمران بن حصین صحابی روایت کرده است که گفت:

« آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و رسول خدا ﷺ ما را به آن امر فرمود، سپس آیه ای که آیه متعه حج را نسخ کند، نازل نشد و رسول خدا ﷺ از آن نهی نکرد تا از دنیا رفت. مردی برای خودش بعدا آنچه میخواست گفت.»[۳]

بخاری نیز در صحیحش از عمران بن حصین روایت کرده است که گفت:

«ما در زمان رسول خدا ﷺ متمتع میشدیم و قرآن نازل شد. مردی برای خودش آنچه میخواست گفت.»[٤]

---

[۱] صحيح البخاری ج ۲ ص ۶۰۵ ح ۱۶۰۳ حدثنا إسحاق بن منصور أخبرنا النضر أخبرنا شعبة حدثنا أبو جمرة قال سألت بن عباس رضی الله عنهما عن المتعة فأمرنی بها وسألته عن الهدی فقال فيها جزور أو بقرة أو شاة أو شرك فی دم وكأن ناسا كرهوها فنمت فرأيت فی المنام كأن إنسانا ينادی حج مبرور ومتعة متقبلة فأتيت بن عباس رضی الله عنهما فحدثته فقال الله أكبر سنة أبی القاسم صلى الله عليه وسلم قال وقال آدم ووهب بن جرير وغندر عن شعبة عمرة متقبلة وحج مبرور

[۲] شرح القسطلانی = إرشاد الساری لشرح صحيح البخاری، ج ۳ ص ۲۱۲ در شرح ح ۱۶۸۸ سايت كتابخانه مدرسه فقاهت / (وكأن ناسًا) يعنی كعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وغيرهما ممن نقل عنه الخلاف فی ذلك (كرهوها) أی المتعة

[۳] صحيح مسلم ج ۲ ص ۹۰۰ ح ۱۲۲۶ حدثنا حامد بن عمر البكراوی ومحمد بن أبی بكر المقدمی قالا حدثنا بشر بن المفضل حدثنا عمران بن مسلم عن أبی رجاء قال قال عمران بن حصين نزلت آية المتعة فی كتاب الله يعنی متعة الحج وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لم تنزل آية تنسخ آية متعة الحج ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى مات قال رجل برأيه بعد ما شاء

[٤] صحيح البخاری ج ۲ ص ۵۶۹ ح ۱۴۹۶ حدثنا موسى بن إسماعيل حدثنا همام عن قتادة قال حدثنی مطرف عن عمران رضی الله عنه قال تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فنزل القرآن قال رجل برأيه ما شاء

علمای اهل سنت؛ از جمله بخاری ــ بنا بر نقل محمد بن فتوح الحمیدی،[۱] ابن اثیر جزری[۲] و ابن کثیر دمشقی[۳] ــ ، محیی الدین نووی،[٤] ابن حجر عسقلانی[٥] و ابن عاشور[٦] تصریح کرده اند که منظور از «مردی برای خودش بعدا گفت آنچه میخواست»، عمر بن خطاب بوده است.

۳. جابر بن عبد الله

مسلم در صحیحش از ابو نضره روایت کرده است که گفت:

«در نزد جابر بن عبد الله بودم که کسی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در مورد دو متعه اختلاف کرده اند. پس جابر گفت: همراه رسول خدا ﷺ آن دو را انجام دادیم، سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد؛ لذا ما به آن دو بازنگشتیم.» [۷]

مسلم همچنین روایت کرده است که ابو نضره گفت:

«ابن عباس به متعه امر می‌کرد و ابن زبیر از آن نهی می‌نمود. من این موضوع را با جابر بن عبد اللّه در میان گذاشتم، گفت: ما با رسول خدا ﷺ تمتع کردیم (یعنی هم حج تمتع و هم نکاح منقطع)، چون عمر قدرت یافت، چنین گفت: همانا خداوند برای رسولش آنچه که بخواهد حلال می‌کند و قرآن نیز به جای خود نازل شد: ﴿پس حج و عمره را آنگونه که خدا به شما امر کرد تمام کنید.﴾ (بقره: ۱۹۶) و نکاح زنها را نیز دائمی کنید و اگر کسی زنی را نکاح موقت کند، من او را سنگسار می‌کنم.»[۸]

---

[۱] الجمع بین الصحیحین ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۵۴۸ قال محمد بن فتوح الحمیدی: قال البخاری : یقال : إنه عمر
[۲] جامع الاصول ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۱۴۰۲ قال الجزری: قال البخاری ، یقال : إنه عمر
[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۲۳۴ قال ابن کثیر: قال رجل برأیه ما شاء قال البخاری یقال إنه عمر
[٤] شرح النووی علی صحیح مسلم ج ۸ ص ۲۰۵ قال النووی: قال رجل برأیه ما شاء یعنی عمر بن الخطاب رضی الله عنه
[٥] مقدمة فتح الباری ج ۱ ص ۳۱۰ قال العسقلانی: قوله قال رجل برأیه ما شاء هو عمر کما فی مسلم وفی بعض نسخ البخاری
[٦] تفسیر التحریر والتنویر ج ۵ ص ۱۰ قال ابن عاشور: قال رجل برأیه ما شاء یعنی عمر بن الخطاب حین نهی عنها فی زمن من خلافته بعد أن عملوا بها فی معظم خلافته
[۷] صحیح مسلم ج ۲ ص ۹۱۴ ح ۱۲۴۹ و ص ۱۰۲۳ ح ۱۴۰۵ حدثنی حامد بن عمر البکراوی حدثنا عبد الواحد عن عاصم عن أبی نضرة قال کنت عند جابر بن عبد الله فأتاه آت فقال إن بن عباس وبن الزبیر اختلفا فی المتعتین فقال جابر فعلناهما مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما
[۸] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۵ ح ۱۲۱۷ حدثنا محمد بن المثنی وبن بشار قال بن المثنی حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة قال سمعت قتادة یحدث عن أبی نضرة قال کان بن عباس یأمر بالمتعة وکان بن الزبیر ینهی عنها قال فذکرت ذلك لجابر بن عبد الله فقال علی یدی دار الحدیث تمتعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما قام عمر قال إن الله کان یحل لرسوله ما شاء بما

٤. ابو موسی اشعری

مسلم در صحیحش از ابراهیم بن ابی موسی روایت کرده است که گفت:

«از ابو موسی اشعری نقل شده که او فتوا به متعه میداد، پس مردی به او گفت: آرام باش به برخی از فتوایت، به درستی که تو نمیدانی امیر مومنان (عمر) در مناسک و آئین حج، بعد از تو چه به وجود آورد. گوید: عمر را دیدم و از او سؤال کردم. پس عمر گفت: من می دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش در حج متعه کردند (از زنانشان کامیاب شدند) و لکن من کراهت داشتم که مردم با زنانشان در سایه درخت اراک عروسی و آمیزش کنند و آنگاه در حج حرکت کنند، در حالی که از سرهایشان آب [غسل] میچکد.»[۱]

٥. سعد بن ابی وقاص

از محمد بن عبد الله بن نوفل روایت شده است که گفت:

« در سالی که معاویه به حج رفته بود، شنیدم که از سعد بن مالک ـ همان سعد بن أبی وقاص ـ سوال کردند: نظرت در مورد متعه حج چیست؟ سعد بن مالک گفت: خوب و زیباست. سائل گفت: عمر از این کار نهی کرده است. مگر تو از عمر بهتری که به این کار امر می کنی؟ سعد بن مالک گفت: درست است که عمر بهتر از من است، ولی رسول الله صلی الله علیه و آله که از عمر بهتر بود، این کار را انجام داده است. »[۲]

این روایت را دارمی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.[۳]

از محمد بن عبد الله بن حرث نیز روایت شده است که شنید:

شاء وإن القرآن قد نزل منازله ف (وأتموا الحج والعمرة لله) كما أمركم الله وأبتوا نكاح هذه النساء فلن أوتى برجل نكح امرأة إلى أجل إلا رجمته بالحجارة

[۱] صحيح مسلم ج ۲ ص ۸۹۶ ح ۱۲۲۲ وحدثنا محمد بن المثنى وبن بشار قال بن المثنى حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن الحكم عن عمارة بن عمير عن إبراهيم بن أبي موسى عن أبي موسى أنه كان يفتي بالمتعة فقال له رجل رويدك ببعض فتياك فإنك لا تدرى ما أحدث أمير المؤمنين فى النسك بعد حتى لقيه بعد فسأله فقال عمر قد علمت أن النبى صلى الله عليه وسلم قد فعله وأصحابه ولكن كرهت أن يظلوا معرسين بهن فى الأراك ثم يروحون فى الحج تقطر رؤوسهم

[۲] أخبرنا أحمد بن خالد ثنا محمد بن إسحاق عن الزهرى عن محمد بن عبد الله بن نوفل قال سمعت عام حج معاوية يسأل سعد بن مالك كيف تقول بالتمتع بالعمرة إلى الحج قال حسنة جميلة فقال قد كان عمر ينهى عنها فأنت خير من عمر قال عمر خير منى وقد فعل ذلك النبى صلى الله عليه وسلم وهو خير من عمر

[۳] سنن الدارمى ج ۲ ص ۵۵ ح ۱۸۱۴ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن فى المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا محمد بن عبد الله القرشي وهو مقبول

«سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس در سالی که معاویه بن ابی سفیان حج کرد درباره تمتّع عمره به حج گفتگو میکردند، پس ضحاک گفت: این کار را فقط کسی که به امر خدای تعالی نادان باشد، می کند. پس سعد گفت: ای پسر برادرم، چه اندازه بد گفتی. ضحاک گفت: پس به درستی که عمر بن خطاب از این نهی کرد. سعد گفت: رسول خدا ﷺ این کار را کرد و ما هم با آن حضرت تمتّع به حج نمودیم.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده است.[۲] همچنین ترمذی نقل و تصحیح کرده است.[۳]

٦. عبد الله بن عمر

از سالم بن عبد الله روایت شده است که گفت:

«مردی از اهالی شام از عبد الله بن عمر از متعه حج پرسید، پس عبد الله بن عمر گفت: آن حلال است. پس سؤال کننده به او گفت: به راستی که پدرت از آن نهی کرد. وی گفت: آیا دیدی اگر پدرم از آن نهی کرد، رسول خدا ﷺ آن را به جای آورد؟ آیا فرمان پدرم پیروی شود یا فرمان رسول خدا ﷺ؟ پس آن مرد گفت: بلکه فرمان رسول خدا ﷺ. پس ابن عمر گفت: هر آینه که پیامبر خدا ﷺ آن را به جای آورد.»[٤]

---

[١] حدثنا عبد الله حدثنی أبی قال قرأت علی عبد الرحمن عن مالك قال أبی وحدثنا عبد الرزاق أنبأنا مالك بن أنس عن بن شهاب عن محمد بن عبد الله بن الحرث بن نوفل بن عبد المطلب انه حدثه انه سمع سعد بن أبی وقاص والضحاك بن قیس عام حج معاویة بن أبی سفیان وهما یذكران التمتع بالعمرة إلی الحج فقال الضحاك لا یصنع ذلك إلا من جهل أمر الله فقال سعد بئسما قلت یا بن أخی فقال الضحاك فإن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قد نهی عن ذلك فقال سعد قد صنعها رسول الله صلی الله علیه وسلم وصنعناها معه

[٢] مسند أحمد بن حنبل، ج ٣ ص ٩٣-٩٤ ح ١٥٠٣ قال الارنؤوط: إسناده حسن رجاله ثقات رجال الشیخین غیر محمد بن عبدالله

[٣] سنن الترمذی ج ٣ ص ١٨٥ ح ٨٢٣ حدثنا قتیبة عن مالك بن أنس عن بن شهاب عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل أنه سمع سعد بن أبی وقاص والضحاك بن قیس وهما یذكران التمتع بالعمرة إلی الحج فقال الضحاك بن قیس لا یصنع ذلك إلا من جهل أمر الله فقال سعد بئس ما قلت یا بن أخی فقال الضحاك بن قیس فإن عمر بن الخطاب قد نهی عن ذلك فقال سعد قد صنعها رسول الله صلی الله علیه وسلم وصنعناها معه قال هذا حدیث صحیح

[٤] حدثنا عبد بن حمید أخبرنی یعقوب بن إبراهیم بن سعد حدثنا أبی عن صالح بن كیسان عن بن شهاب أن سالم بن عبد الله حدثه أنه سمع رجلا من أهل الشام وهو یسأل عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة إلی الحج فقال عبد الله بن عمر هی حلال فقال الشامی إن أباك قد نهی عنها فقال عبد الله بن عمر أرأیت إن كان أبی نهی عنها وصنعها رسول الله صلی الله علیه وسلم أأمر أبی نتبع أم أمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الرجل بل أمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لقد صنعها رسول الله صلی الله علیه وسلم

این روایت را ترمذی در سننش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.[۱]

حضرت علی (علیه السلام): من سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به خاطر حرف هیچ کس کنار نمی گذارم

در صحیح بخاری از مروان بن حکم روایت شده است که می گوید:

«علی (علیه السلام) و عثمان را دیدم، در حالی که عثمان از متعه حج و جمع کردن بین عمره و تمتع نهی می کرد. علی (علیه السلام) با مشاهده این صحنه به عنوان مخالفت با کار عثمان، برای هر دو حج تلبیه گفت و فرمود: لبیک به عمره و حجه و در ادامه فرمود: من سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به خاطر حرف هیچ کس کنار نمی گذارم.»[۲]

حال شایسته است وجدان های بیدار، از خود بپرسند که پیروی کردن از حضرت علی (علیه السلام) که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به خاطر هیچ کس کنار نمی گذارد بهتر است، یا کسی که قسم می خورد با قرآن و سنت نبوی مخالفت کند؟! فکیف تحکمون؟!

چهارم: تحریم متعه زنان

یکی از احکام اختلافی بین شیعه و سنی، مشروعیت یا عدم مشروعیت متعه ی زنان یا همان ازدواج موقّت یا صیغه است که بالاجماع در صدر اسلام بوده و در قرآن نیز آمده است و صحابه به آن عمل می کردند، تا اینکه از جانب عمر بن خطاب تحریم شد.

مشروعیت ازدواج موقت در قرآن

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.﴾[۳]

«و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است؛) اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرّر داشته است. اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری

---

[۱] سنن الترمذی ج ۳ ص ۱۸۵-۱۸۶ ح ۸۲۴ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات ، رجاله رجال البخاری عدا عبد بن حمید الکشی روی له البخاری تعليقًا

[۲] صحیح البخاری ج ۲ ص ٥٦٧ ح ۱۴۸۸ عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان وعليا رضی الله عنهما وعثمان ينهی عن المتعة وأن يجمع بينهما فلما رأی علی أهل بهما لبيك بعمرة وحجة قال ما كنت لأدع سنة النبی صلی الله عليه وسلم لقول أحد

[۳] نساء: ۲۴

نمایید. و زنانی را که متعه [= ازدواج موقت] می‌کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید. (بعداً می‌توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید.) خداوند، دانا و حکیم است.»

قرطبی، مفسر شهیر اهل سنت، در تفسیر این آیه می‌گوید:

«جمهور اهل سنت بر این عقیده هستند که مراد از این، همان نکاح متعه (ازدواج موقت) است که در صدر اسلام بود.»[۱]

ابن کثیر دمشقی نیز می نویسد:

«به عموم این آیه بر جواز نکاح متعه استدلال شده است و شکی نیست که آن در ابتدای اسلام مشروع بود.»[۲]

همچنین محمد بن علی شوکانی می نویسد:

«به تحقیق که اهل علم در معنای متعه اختلاف کرده اند؛ حسن بصری، مجاهد و غیر اینان گویند: معنایش «ممّا انتفعتم» است؛ یعنی از آنچه که کامیاب شدید و به آمیزش و جماع شرعی از زنها سود و لذّت بردید، پس اجرت آن ها؛ یعنی مهرهایشان را را بدهید. و جمهور گفته اند که مقصود از این آیه، نکاح متعه ای است که در صدر اسلام بود، و این را قرائت ابی بن کعب، ابن عباس و سعید بن جبیر تأیید می کند: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ «الی اجل مسمّی» فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ «= پس آنچه را که تمتّع و لذّت بردید از زنها تا مدّت معیّنی، پس مهرهای آن ها را بدهید.»[۳]

فخر الدین زیلعی حنفی متوفای ۷۴۳ هـ نیز می نویسد:

«مالک بن انس (پیشوای یکی از مذاهب چهار گانه اهل سنت) گفته: متعه جایز است؛ زیرا در ابتدا مشروع بوده است و همینطور باقی می ماند تا نسخش مشخص شود. و از قول ابن عباس مشهور است که وی قائل

---

[۱] تفسیر القرطبی ج ۵ ص ۱۳۰ وقال الجمهور : المراد نکاح المتعة الذی کان فی صدر الإسلام

[۲] تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۴۷۵ وقد استدل بعموم هذه الآیة علی نکاح المتعة ولا شك أنه کان مشروعا فی ابتداء الإسلام

[۳] فتح القدیر ج ۱ ص ۴۴۹ وقد اختلف أهل العلم فی معنی الآیة فقال الحسن ومجاهد وغیرهما المعنی فیما انتفعتم وتلذذتم بالجماع من النساء بالنکاح الشرعی (فآتوهن أجورهن) أی مهورهن وقال الجمهور إن المراد بهذه الآیة نکاح المتعة الذی کان فی صدر الإسلام ویؤید ذلك قراءة أبی بن کعب وابن عباس وسعید بن جبیر ؟ فما استمتعتم به منهن إلی أجل مسمی فآتوهن أجورهن

به حلال بودن متعه بود و بر اساس همین عقیده وی بود که بیشتر فقهای اهل یمن و مکه نیز قائل به حلیّت متعه بودند و همواره برای اثبات حلّیت آن به این آیه استدلال می کرد.»[۱]

فخر رازی، مفسر شهیر اهل سنت، می نویسد:

«و قول دوّم اینکه: مقصود از این آیه، حکم متعه است و آن عبارت است از این که مردی زنی را با مال معلوم تا مدّت معیّنی اجیر کند و با او آمیزش و جماع کند، و اتفّاق کرده اند که آن در اوّل اسلام حلال بوده است، و اختلاف کرده اند در اینکه آیا آن نسخ شده یا نه؛ پس بیشتر از امّت بر آنند که آن نسخ شده و بقیّه از ایشان گفته اند که آن همانطور که حلال بوده، به حلّیتش باقی است (تا روز قیامت).»[۲]

مشروعیت ازدواج موقت در سنت

ابن حزم آندلسی می نویسد:

«بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از سلف و صحابه؛ همچون اسماء دختر ابی بکر، جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، ابو سعید خدری، سلمه و معبد فرزندان امیه بن خلف بر حلال بودن آن ثابت ماندند.»[۳]

زرقانی مالکی نیز می نویسد:

«جواز حلیّت متعه از جمعی از صحابه؛ همانند جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، ابی سعید، معاویه،

---

[۱] تبيين الحقائق ج ۲ ص ۱۱۵ وقال مالك هو جائز لأنه كان مشروعا فيبقى إلى أن يظهر ناسخه واشتهر عن ابن عباس تحليلها وتبعه على ذلك أكثر أصحابه من أهل اليمن ومكة وكان يستدل على ذلك بقوله تعالى (فما استمتعتم به منهن فآتوهن أجورهن)

[۲] التفسير الكبير ج ۱۰ ص ۴۱ والقول الثانى : أن المراد بهذه الآية حكم المتعة ، وهى عبارة عن أن يستأجر الرجل المرأة بمال معلوم إلى أجل معين فيجامعها ، واتفقوا على أنها كانت مباحة فى ابتداء الاسلام / روى أن النبى صلى الله عليه وسلم لما قدم مكة فى عمرته تزين نساء مكة ، فشكا أصحاب الرسول صلى الله عليه وسلم طول العزوبة فقال : استمتعوا من هذه النساء ، واختلفوا فى أنها هل نسخت أم لا ؟ فذهب السواد الأعظم من الأمة إلى أنها صارت منسوخة ، وقال السواد منهم : إنها بقيت مباحة كما كانت

[۳] المحلى ج ۹ ص ۵۱۹ وقد ثبت على تحليلها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم جماعة من السلف رضى الله عنهم منهم من الصحابة رضى الله عنهم أسماء بنت أبى بكر الصديق وجابر بن عبد الله وابن مسعود وابن عباس ومعاوية بن أبى سفيان وعمرو بن حريث وأبو سعيد الخدرى وسلمة ومعبد أبناء (((ابنا))) أمية بن خلف

اسماء دختر ابی بکر، ابن عباس، عمرو بن حریث، سلمه و گروهی از تابعین ثابت می باشد.»[۱]

ابو اسحاق ثعلبی نیز می نویسد:

«کسی بر انجام متعه اجازه نداد مگر عمران بن حصین، عبدالله بن عباس و برخی از اصحاب وی و گروهی از اهل بیت.»[۲]

ابن قیم جوزیه از استادش ابن تیمیه درباره ی برتری نکاح متعه بر نکاح تحلیل چنین نقل می کند:

«از شیخ الاسلام (ابن تیمیه) شنیدم که می گفت: نکاح متعه از نکاح تحلیل بهتر است از ده جهت:

یکی اینکه: نکاح متعه در اول اسلام مشروع بود، ولی نکاح تحلیل در هیچ زمانی مشروع نبود.

دوم اینکه: صحابه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه کرده اند؛ ولی هیچ صحابه ای به طور قطع محلل نبوده است.

سوم اینکه: حکم نکاح متعه در میان صحابه مورد اختلاف است (یعنی عده ای از صحابه آن را حلال میدانستند)، پس ابن عباس آن را مباح می دانست، ولو اینکه گفته شود: او از این قول برگشت، و ابن مسعود آن را مباح می دانست ... .

هشتم اینکه: فطرت و عقل از نکاح متعه نفرت ندارد؛ و اگر از آن نفرت داشت، در اول اسلام مباح نمیشد.»[۳]

---

[۱] شرح الزرقانی ج ۳ ص ۱۹۹ ثبت الجواز عن جمع من الصحابة کجابر وابن مسعود وأبی سعید ومعاویة وأسماء بنت أبی بکر وابن عباس وعمرو بن الحویرث وسلمة وعن جماعة من التابعین

[۲] تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۲۸۷ ولم یرخص فی نکاح المتعة إلا عمران بن الحصین وعبد الله بن عباس وبعض أصحابه وطائفة من أهل البیت

[۳] إغاثة اللهفان ج ۱ ص ۲۷۷-۲۷۸ وسمعت شیخ الإسلام یقول : نکاح المتعة خیر من نکاح التحلیل من عشرة أوجه: أحدها : أن نکاح المتعة کان مشروعا فی أول الإسلام ونکاح التحلیل لم یشرع فی زمن من الأزمان الثانی أن الصحابة تمتعوا علی عهد النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ولم یکن فی الصحابة محلل قط الثالث : أن نکاح المتعة مختلف فیه بین الصحابة فأباحه ابن عباس وإن قیل : إنه رجع عنه وأباحه عبدالله بن مسعود ... الثامن : ... ونکاح المتعة لا تنفر منه الفطر والعقول ولو نفرت منه لم یبح فی أول الإسلام

تحریم ازدواج موقت توسط عمر بن خطاب

در مورد تحریم ازدواج موقت توسط عمر بن خطاب روایات فراوانی در کتب اهل سنت آمده است که ما در اینجا به نقل تعدادی از روایات معتبر آنها از صحابه اکتفا می کنیم.

۱. جابر بن عبد الله

جابر بن عبدالله؛ از جمله راویان تحلیل متعه توسط پیامبر ﷺ است که خود نیز بر حلیت آن باقی ماند.

بخاری در صحیحش از سلمه بن اکوع و جابر بن عبدالله روایت کرده است که هر دو گفتند:

«فرستاده ی رسول الله ﷺ نزد ما آمد و ندا داد که به شما اجازه ی متعه داده شد. پس استمتاع کنید.»

بخاری در پی آن روایت دیگری از سلمه بن اکوع نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمودند:

«هر مرد و زنی که توافق می کنند، پس عشرت بین آن ها سه شب باشد؛ پس اگر دوست داشتند بیفزایند یا جدا شوند.»[۱]

با این قرینه که جابر بن عبدالله بعد از رسول الله ﷺ حداقل تا زمان خلافت عمر قائل به حلیت متعه بود، شاید بتوان گفت که این حکم متأخر از روایات تحریم صادر شده است.

روایت یکم: نقل مسلم در صحیحش از ابی نضره

«ابو نضره می گوید: در نزد جابر بن عبد الله بودم که کسی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در مورد دو متعه اختلاف کرده اند. پس جابر گفت: همراه رسول خدا ﷺ آن دو را انجام دادیم، سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد؛ لذا ما به آن دو بازنگشتیم.»[۲]

---

[۱] صحيح البخاري ج ۵ ص ۱۹۶۷ ح ۴۸۲۷ «حدثنا علي حدثنا سفيان قال عمرو عن الحسن بن محمد عن جابر بن عبد الله وسلمة بن الأكوع قالا كنا في جيش فأتانا رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إنه قد أذن لكم أن تستمتعوا فاستمتعوا وقال بن أبي ذئب حدثني إياس بن سلمة بن الأكوع عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أيما رجل وامرأة توافقا فعشرة ما بينهما ثلاث ليال فإن أحبا أن يتزايدا أو يتتاركا تتاركا.»

[۲] صحيح مسلم ج ۲ ص ۹۱۴ ح ۱۲۴۹ و ص ۱۰۲۳ ح ۱۴۰۵ حدثنی حامد بن عمر البكراوی حدثنا عبد الواحد عن عاصم عن أبی نضرة قال كنت عند جابر بن عبد الله فأتاه آت فقال إن بن عباس وبن الزبير اختلفا فی المتعتين فقال جابر فعلناهما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما

روایت دوم: نقل مسلم در صحیحش از ابی نضره

«ابو نضره گوید: ابن عباس به متعه امر می‌کرد و ابن زبیر از آن نهی می‌نمود. من این موضوع را با جابر بن عبد اللّه در میان گذاشتم. گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله تمتع کردیم (یعنی هم حج تمتع و هم نکاح منقطع)، چون عمر قدرت یافت، چنین گفت: همانا خداوند برای رسولش آنچه که بخواهد حلال می‌کند و قرآن نیز به جای خود نازل شد: ﴿پس حج و عمره را آنگونه که خدا به شما امر کرد تمام کنید.﴾ (بقره: ۱۹۶) و نکاح زنها را نیز دائمی کنید و اگر کسی زنی را نکاح موقت کند، من او را سنگسار می‌کنم.»[۱]

روایت سوم: نقل مسلم در صحیحش از ابی الزبیر

«ابو زبیر گوید: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر در مقابل یک مشت خرما یا آرد متعه می کردیم تا اینکه عمر در قضیه عمرو بن حریث از آن نهی کرد.»[۲]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۵ ح ۱۲۱۷ حدثنا محمد بن المثنی وبن بشار قال بن المثنی حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة قال سمعت قتادة يحدث عن أبی نضرة قال كان بن عباس يأمر بالمتعة وكان بن الزبير ينهى عنها قال فذكرت ذلك لجابر بن عبد الله فقال على يدی دار الحديث تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما قام عمر قال إن الله كان يحل لرسوله ما شاء بما شاء وإن القرآن قد نزل منازله ف (وأتموا الحج والعمرة لله) كما أمركم الله وأبتوا نكاح هذه النساء فلن أوتى برجل نكح امرأة إلى أجل إلا رجمته بالحجارة

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۲۳ حدثنی محمد بن رافع حدثنا عبد الرزاق أخبرنا بن جريج أخبرنی أبو الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقيق الأيام على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبی بكر حتى نهى عنه عمر فی شأن عمرو بن حريث

روایت چهارم: نقل عبد الرزاق از ابی الزبیر با سند حسن[۱]

«ابو زبیر از جابر بن عبد الله نقل می کند که گفت: عمرو بن حریث وارد کوفه شد و کنیزی را متعه کرد و با آن نزد عمر آمد، در حالی که او آبستن بود. پس از او پرسید و او اعتراف کرد. گوید: پس این در وقتی بود که عمر از آن نهی کرد.» [۲]

۲. عمر بن خطاب

سند اول: روایت ابو عوانه از عبدالله بن عمر

ابو عوانه با سند صحیح[۳] از عبد الله بن عمر روایت کرده است که گفت:

«عمر گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود که من از آن دو نهی می کنم: متعه ی حج و متعه ی زنان.»[٤]

سند دوم: روایت ابو النضره از جابر

احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[٥] از جابر روایت کرده است که گفت: «دو متعه در زمان پیامبر صلى الله عليه وآله بود که عمر ما را از آن دو نهی کرد؛ لذا ما نیز انجام ندادیم.»[٦]

احمد با سند دیگر، از ابو النضره از جابر نقل کرده است که گفت: «همراه با رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوبکر متعه کردیم؛ پس هنگامی که عمر بن خطاب به ولایت رسید، برای مردم سخنرانی کرد و گفت: قرآن همان قرآن

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحمیری: ثقة / ابن جریج المکی: ثقة / عبد الله بن الزبیر الباهلی: صدوق حسن الحدیث/ جابر بن عبد الله الأنصاری: صحابی

[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۷ ص ۵۰۰ ح ۱۴۰۲۹ عبد الرزاق عن بن جریج قال أخبرنی أبو الزبیر أنه سمع جابر بن عبد الله یقول قدم عمرو بن حریث من الکوفة فاستمتع بمولاة فأتی بها عمر وهی حبلی فسألها فقالت استمتع بی عمرو بن حریث فسأله فأخبره بذلك أمرا ظاهرا قال فهلا غیرها فذلك حین نهی عنها

[۳] مسند أبی عوانة ج ۲ ص ۳۳۸ ح ۳۳۴۹ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٤] حدثنا یزید بن سنان نا مکی بن إبراهیم عن مالك عن نافع عن ابن عمر قال قال عمر رضی الله عنه متعتان کانتا علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم أنهی عنهما متعة الحج ومتعة النساء

[٥] مسند احمد، ج ۲۲ ص۳۶۵ ح ۱۴۴۷۹قال شعیب الارنؤوط: إسناده صحیح علی شرط مسلم

[٦] حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: " مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَنَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ، فَانْتَهَيْنَا "

است و رسول الله ﷺ نیز همان رسول است، و همانا دو متعه در زمان رسول الله ﷺ بود: یکی متعه ی حج و دیگری متعه ی زنان.»[۱]

سند این روایت را نیز شعیب الارنؤوط تصحیح کرده است.[۲]

سند سوم: روایت محمد بن خلف از عمران بن حصین.[۳]

این روایت در حقیقت مشروح حدیث بحث برانگیز و اختلافی بخاری از عمران بن حصین است که بخاری آن را به صورت مختصر آورده است.[٤]

سند چهارم: سعید بن منصور[٥] با سند صحیح مرسل[٦] از ابو قلابه

سند پنجم: روایت دارقطنی از طریق سعید بن مسیب از عمر[۷]

---

[١] حَدَّثَنَا بَهْزٌ. قَالَ: وَحَدَّثَنَا عَفَّانُ، قَالا: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ: إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِهَا. قَالَ: فَقَالَ لِي: عَلَى يَدِي جَرَى الْحَدِيثُ، تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ عَفَّانُ: وَمَعَ أَبِي بَكْرٍ - فَلَمَّا وَلِيَ عُمَرُ خَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ هُوَ الْقُرْآنُ، وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الرَّسُولُ، وَإِنَّهُمَا كَانَتَا مُتْعَتَانِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِحْدَاهُمَا مُتْعَةُ الْحَجِّ، وَالْأُخْرَى مُتْعَةُ النِّسَاءِ

[٢] مسند احمد، ج ١ ص ٤٣٧ ح ٣٦٩ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم

[٣] أخبار القضاة ج ٢ ص ١٢٤«وأخبرني محمد بن القاسم بن مهرويه عن علي بن محمد بن سليمان بن عبيد الله ابن الحارث قال : حدثني عمى عبد الرحمن بن سليمان قال : أتانا خالد بن طليق بن محمد بن عمران بن حصين يعزينا عن ميت لنا وقد كف بصره ومعه ابنه حصين فأقبل يتحدث يقول : حدثني أبي عن جدى أن عمر بن الخطاب قال وهو على منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم عمل بهما على عهد من بعده أنا أنهى عنهما وأعاقب عليهما فقام اليه عمران بن حصين فقال : إن أمرين كانا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم عمل بها على عهده ومن بعده ليرى أمرؤ بعد ذلك برأيه ماشاء فقال له ابنه حصين : يا أبه لو أمسكت عن متعة النساء فقال : يا بنى لا أحدث إلا كما سمعت. »

[٤] صحيح البخاري ج ٢ ص ٥٦٩ ح ١٤٩٦ حدثنا موسى بن إسماعيل حدثنا همام عن قتادة قال حدثني مطرف عن عمران رضي الله عنه قال تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فنزل القرآن قال رجل برأيه ما شاء

[٥] سنن سعيد بن منصور ج ١ ص ٢٥٢ ح ٨٥٣ نا هُشَيْمٌ، أنا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: "مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم أَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتْعَةُ النِّسَاءِ، وَمُتْعَةُ الْحَجِّ "

[٦] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

هشيم بن بشير السلمي: ثقة / خالد الحذاء: ثقة / عبد الله بن زيد الجرمي: ثقة

[٧] العلل الواردة في الأحاديث النبوية ج ٢ ص ١٥٥ رقم ١٨٢ وروى علي بن عاصم عن داود بن أبي هند عن سعيد بن المسيب عن عمر متعتان كانتا على عهد عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا أنهي عنهما متعة النساء ومتعة الحج

سند ششم: ابو هلال عسکری با سندش از زبیر[۱]

تذکر: از عمر بن خطاب خلاف این مطلب نیز گزارش شده که اهل سنت جهت تبرئه ی او از اتهام بدعت، بسیار به آن روایت استدلال می کنند.

روایت را ابن ماجه در سننش از طریق ابن عمر نقل کرده که گوید: «هنگامی که عمر بن خطاب به ولایت رسید، برای مردم سخنرانی کرد و گفت: همانا رسول الله ﷺ سه بار به ما اجازه ی متعه داد و سپس تحریمش کرد. به خدا قسم، مطلع نمی شوم که کسی متعه کرده و محصنه باشد، مگر اینکه سنگسارش می کنم، مگر اینکه چهار شاهد به نزد من بیاورد که شهادت دهند رسول الله ﷺ بعد از اینکه آن را تحریم کرد، تحلیل کرده باشد.»[۲]

نقد و بررسی:

اولا: این روایت خبر واحد است و خبر واحد قابلیت نسخ آیه ی قرآن یا روایت متواتر و یا اجماع را ندارد.

ثانیا: در این روایت، که عمر بن خطاب تنها راوی تحریم نبوی است، عمر شهادت یک راوی (خودش) را بر تحریم متعه کافی می داند؛ اما برای حلیت متعه طلب چهار شاهد می کند!! از این گذشته در کجای تعالیم دین مبین اسلام برای حادثه ای - غیر از زنا - ۴ شاهد خواسته می شود؟

ثالثا: چنانچه در بحث کلاله گذشت، عمر بسیار بد حافظه بوده است. لذا بر فرض صداقت او، خبر واحدش اعتباری ندارد.

---

[۱] الأوائل للعسكري ج ۱ ص ۱۵۵ أول من حرم المتعة عمر رضي الله عنه: أخبرنا أبو أحمد، عن الجوهري، عن أبي زيد، عن أبي خداش، عن عيسى بن يونس، عن الأملح قال: سمعت الزبير يقول: تمتع عمرو بن حريث من امرأة بالمدينة فحبلت، فأتي بها عمر فأراد أن يضربها، فقالت: تمتع مني عمرو بن حريث، فقال: من شهد نكاحك؟ فقالت: أمي وأختي، فأرسل عمر إلى عمرو فقدم فسأله، فقال: صدقت. فقال عمر للناس: هذا نكاح فاسد وقد دخل فيه ما ترون، ورأى عمر أن يحرمه. قال الزبير فقلت لجابر: هل بينهما ميراث؟ فقال: لا؟ وخطب عمر فقال: متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا أنهي عنهما أو أعاقب عليهما.

[۲] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۳۱ ح ۱۹۶۳ حدثنا محمد بن خلف العسقلاني ثنا الفريابي عن أبان بن أبي حازم عن أبي بكر بن حفص عن بن عمر قال لما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أذن لنا في المتعة ثلاثا ثم حرمها والله لا أعلم أحدا يتمتع وهو محصن إلا رجمته بالحجارة إلا أن يأتيني بأربعة يشهدون أن رسول الله أحلها بعد إذ حرمها

رابعا: در سند این روایت، «أبان بن عبد الله بن أبي حازم» وجود که علمای اهل سنت در مورد وی چنین نظر دارند:

«ابو جعفر العیقلی: ذکره في الضعفاء الکبیر / ابو حاتم بن حبان البستی: کان ممن فحش خطؤه وانفرد بالمناکیر / احمد بن شعیب النسائی: لیس بالقوي / الدارقطنی: ضعیف / یحیی بن سعید القطان: لم یحدث عنه بشيء قط .» برنامه جوامع الکلم

همانطور که ابن حبان گفته، این راوی خطا می کند و در انفرادات، مناکیر را نقل می کند. این حدیث نیز از انفرادات و مناکیر این راوی است.

خامسا: طبق روایات معتبر اهل سنت، خلیفه ی دوم در همین سخنرانی اش مطلبی خلاف این را گفته و هیچ اشاره ای به تحریم نبوی نکرده است! که همان جمله ی معروف دو متعه در زمان رسول الله (ص) بود که من از آن دو نهی می کنم [و انجام دهنده شان را عقوبت می کنم].

کسانی که به خلیفه ی دوم خیلی خوش باور هستند، از این حدیث نیز چنین برداشت می کنند که تحریم ازدواج موقت به خلیفه رسیده بود و دیگران اطلاع نداشتند و لذا وی در این سخنرانی از آن نهی کرد و در حقیقت تحریم نبوی اش را اعلام نمود!

در جواب می گوییم:

اولا: این نهی شامل متعه ی حج نیز می شود! آیا اهل سنت می گویند متعه ی حج نیز مانند متعه نساء توسط رسول الله صلی الله علیه وآله تحریم الی الابد شده است؟!

ثانیا: اگر خلیفه کارش مستند نبوی داشت، نمی گفت من از این دو نهی می کنم؛ بلکه باید میگفت رسول الله صلی الله علیه وآله تحریم کرده و من آن را به شما اعلام می کنم!

۳. اسماء دختر ابوبکر

ابو داود طیالسی از مسلم قرشی با سند حسن (طبق حکم برنامه جوامع الکلم)[۱] روایت کرده است که گفت:

---

[۱] حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا مسلم بن مخراق العبدی وهو صدوق حسن الحدیث ، رجاله رجال مسلم

«ما بر اسماء دختر ابی بکر وارد شدیم و از او از متعه و صیغه کردن زنها پرسیدیم. گفت: این کار را ما در زمان رسول خدا ﷺ کردیم.»[۱]

٤. عبد الله بن عباس

ابوبکر جصاص با سند حسن[۲] از عطاء روایت کرده است که گفت:

« از ابن عباس شنیدم که می گفت: خدا رحم کند بر عمر؛ متعه فقط رحمتی از جانب خدا بود که به آن بر امّت محمّد ﷺ ترحم نموده بود و اگر عمر از آن نهی نکرده بود، هر آینه به زنا محتاج نمی شد مگر اندکی از مردم.»[۳]

عمر بن شبه نمیری نیز با سند صحیح [٤] از قتاده روایت کرده است که گفت:

« ابن عباس گفت: خدا رحم کند بر عمر؛ اگر از متعه نهی نمی کرد، احدی زنا نمی کرد.»[٥]

شبیه همین مطلب را طبری با سند صحیح منقطع[٦] از حکم بن عتیبه از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است:

---

[۱] مسند الطیالسی ج ۱ ص ۲۲۷ ح ۱۶۳۷ حدثنا یونس قال حدثنا أبو داود قال حدثنا شعبة عن مسلم القرشی قال دخلنا علی أسماء بنت أبی بکر فسألناها عن متعة النساء فقالت فعلناها علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

القاسم بن سلام الهروی: ثقة / الحجاج بن المنهال الأنماطی: ثقة / ابن جریج المکی: ثقة / عطاء بن السائب الثقفی: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن العباس القرشی: صحابی

[۳] أحکام القرآن للجصاص ج ۳ ص ۹۶ وحدثنا أبو عبید قال حدثنا حجاج عن ابن جریج قال أخبرنی عطاء قال سمعت ابن عباس یقول رحم الله عمر ماکانت المتعة إلا رحمة من الله تعالی رحم الله بها أمة محمد صلی الله علیه وسلم ولولا نهیه لما احتاج إلی الزنا إلا شفا

[٤] أخبار المدینة النبویة، ج ۲ ص ۲۸۶ قال الدویش: إسناده صحیح

بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عمر بن أبي معاذ النميري: ثقة / موسى بن إسماعيل التبوذكي: ثقة ثبت / محمد بن سليم الراسبي: صدوق فيه لين / قتادة بن دعامة السدوسي: ثقة ثبت مشهور بالتدليس

[٥] أخبار المدينة ج ۱ ص ۳۸۲ ح ۱۱۹۷ حدثنا موسى بن إسماعيل قال حدثنا أبو هلال عن قتادة ... قال وقال ابن عباس رضي الله عنه رحم الله عمر رضي الله عنه لولا نهى عن المتعة ما زنى أحد

[٦] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن المثنى العنزى: ثقة / محمد بن جعفر الهذلى: ثقة / شعبة بن الحجاج العتكى: ثقة / الحكم بن عتيبة الكندى: ثقة

«از حکم از آیه متعه نساء پرسیدند که آیا منسوخ است؟ گفت: نه، و علی علیه السلام فرمود: اگر عمر از متعه نهی نکرده بود، جز شخص شقی زنا نمی کرد.»[۱]

پاسخ به شبهه ی تحریم متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله

اهل سنت زمان های مختلفی را برای تحریم این حکم بیان کرده اند.

ابن حجر عسقلانی شش قول در مورد زمان تحریم آن به ترتیب زمانی آورده است:

«۱. عمرة القضاء ۲. خیبر ۳. فتح مکه ۴. روز حنین ۵. غزوه تبوک ۶. حجة الوداع.»[۲]

عظیم آبادی نیز در شرحش بر سنن ابی داود، شش قول را آورده است.[۳]

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«در اینکه در کدام زمان اولین بار تحریم شد، اختلاف کرده اند؛ پس گفته شده در خیبر (ماه صفر سال هفتم) و گفته شده در عمرة القضاء (ماه ذی قعده سال هفتم) و گفته شده در فتح مکه (سال هشتم) و این ظاهر تر است و گفته شده در جنگ اوطاس (در سال هشتم) و این به قبلی نزدیک است و گفته شده در جنگ تبوک (در سال نهم) و گفته شده در حجة الوداع (سال دهم). آن را ابو داود روایت کرده است.»[٤]

ابن قیم جوزیه می نویسد:

«در مورد زمان تحریم متعه اختلاف شده و بر چهار قول تقسیم شده اند:

۱. جنگ خیبر و این قول گروهی از علما است که شافعی از آن جمله است.

۲. سال فتح مکه. از قائلین به این نظریه، ابن عیینه و گروهی دیگر هستند.

---

[۱] تفسیر الطبری ج ۵ ص ۱۳ حدثنا محمد بن المثنی قال ثنا محمد بن جعفر قال ثنا شعبة عن الحکم قال سألته عن هذه الآیة ^ والمحصنات من النساء إلا ما ملکت أیمانکم ^ إلی هذا الموضع ^ فما استمتعتم به منهن ^ أمنسوخة هی قال لا قال الحکم قال علی رضی الله عنه لولا أن عمر رضی الله عنه نهی عن المتعة ما زنی إلا شقی

[۲] تلخيص الحبير ج ۳ ص ۱۵۵-۱۵۶ وقد اجتمع من الأحاديث في وقت تحريمها أقوال ستة أو سبعة نذكرها على الترتيب الزماني الأول عمرة القضاء ... الثاني خيبر ... الثالث عام الفتح ... الرابع يوم حنين ... الخامس غزوة تبوك ... السادس حجة الوداع

[۳] عون المعبود ج ٦ ص ٥٧-٥٨ قد روى نسخ المتعة بعد الترخيص في ستة مواطن الأول في خيبر الثاني في عمرة القضاء الثالث عام الفتح الرابع عام أوطاس الخامس غزوة تبوك السادس في حجة الوداع فهذه التي أوردت إلا أن في ثبوت بعضها خلافا

[٤] البداية والنهاية ج ۴ ص ۱۹۳ واختلفوا أی وقت أول ما حرمت فقیل فی خیبر وقیل فی عمرة القضاء وقیل فی عام الفتح وهذا یظهر وقیل فی أوطاس وهو قریب من الذی قبله وقیل فی تبوك وقیل فی حجة الوداع رواه أبو داود

٣. سالی که جنگ حنین در گرفت. و این در حقیقت همان قول دوم است؛ به دلیل متصل بودن جنگ حنین به فتح مکه.

٤. سال حجة الوداع. که این توهّم برخی از راویان است. آنان در سفر توهّمی خود از فتح مکه تا حجة الوداع را پیموده اند؛ چرا که سفر خیالی از نقطه ای به نقطه دیگر، از زمانی به زمان دیگر و از رویدادی به رویداد دیگر برای حافظان حدیث و دیگر راویان بسیار رخ می دهد.

و صحیح این است که متعه تنها در سال فتح مکه تحریم شد؛ زیرا در صحیح مسلم آمده است که آن ها در سال فتح مکه همراه با پیامبر ﷺ با اجازه ی ایشان متعه می کردند و اگر تحریم در زمان خیبر می بود، لازمه اش دو بار نسخ است و این چیزی است که مانند آن در شریعت وجود ندارد و اتفاق نیفتاده است و همچنین در خیبر، زنانِ مسلمان نبودند و فقط زنانِ یهودی بودند و مباح بودن زنان اهل کتاب، بعد از آن در سوره ی مائده، آیه ی ٥ آمده است و این متصل به آیه ی ﴿الیوم أکملت لکم دینکم ...﴾ است و این بعد از حجة الوداع یا در آن نازل شد؛ پس مباح بودن زنان اهل کتاب در زمان خیبر ثابت نیست و مسلمانان نیز به متعه ی زنان دشمنانشان رغبتی نداشتند ... .»[١]

ابن حجر عسقلانی نیز بعد از نقل و بررسی همه روایات و دیدگاه ها، می نویسد:

«از بین زمان هایی که درباره زمان تحریم ازدواج موقّت بیان شد، فقط جنگ خیبر و فتح مکه از همه دیدگاه های پیشین صحیح تر است.»[٢]

وی سر انجام دیدگاه تحریم در فتح مکه را پذیرفته و می نویسد:

---

[١] زاد المعاد ج ٣ ص ٤٥٩ «واختلف في الوقت الذي حرمت فيه المتعة على أربعة أقوال أحدها أنه يوم خيبر وهذا قول طائفة من العلماء منهم الشافعي وغيره والثاني أنه عام فتح مكة وهذا قول ابن عيينة وطائفة والثالث أنه عام حنين وهذا في الحقيقة هو القول الثاني لاتصال غزاة حنين بالفتح والرابع أنه عام حجة الوداع وهو وهم من بعض الرواة سافر فيه وهمه من فتح مكة إلى حجة الوداع ... وسفر الوهم من زمان إلى زمان ومن مكان إلى مكان ومن واقعة إلى واقعة كثيرا ما يعرض للحفاظ فمن دونهم والصحيح أن المتعة إنما حرمت عام الفتح لأنه قد ثبت في صحيح مسلم أنهم استمتعوا عام الفتح مع النبي صلى الله عليه وسلم بإذنه ولو كان التحريم زمن خيبر لزم النسخ مرتين وهذا لا عهد بمثله في الشريعة البتة ولا يقع مثله فيها وأيضا فإن خيبر لم يكن فيها مسلمات وإنما كن يهوديات وإباحة نساء أهل الكتاب لم تكن ثبتت بعد إنما أبحن بعد ذلك في سورة المائدة بقوله (اليوم أحل لكم الطيبات وطعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم) (المائدة ٥) وهذا متصل بقوله (اليوم أكملت لكم دينكم) (المائدة ٣) وبقوله (اليوم يئس الذين كفروا من دينكم) (المائدة ٣ وهذا كان في آخر الأمر بعد حجة الوداع أو فيها فلم تكن إباحة نساء أهل الكتاب ثابتة زمن خيبر ولا كان للمسلمين رغبة في الاستمتاع بنساء عدوهم قبل الفتح وبعد الفتح استرق من استرق منهن وصرن إماء للمسلمين.»

[٢] فتح الباري ج ٩ ص ١٧٠ فلم يبق من المواطن كما قلنا صحيحا صريحا سوى غزوة خيبر وغزوة الفتح

«روایتی که مسلم نقل می کند، تصریح دارد که حرمت ازدواج موقّت در زمان فتح مکه دیدگاه پذیرفته تری است. به این ترتیب زمان حرام شدن ازدواج موقّت مشخص می گردد و خدا داناتر است.»[۱]

در قسمت فتوای سایت اسلام وب نیز چنین آمده است:

«نکاح متعه در اول اسلام مباح شد، سپس نسخ گردید و پیامبر ﷺ از آن نهی کرد، و قول راجح که اکثر علما بر آن هستند، این است که نکاح متعه در سال فتح مکه تحریم شد.»[۲]

به این ترتیب، نیازی به نقد و بررسی روایات تحریم متعه در مکان ها و زمان هایی غیر از فتح مکه وجود ندارد؛ اما تحریم متعه در فتح مکه را نیز خود علمای اهل سنت رد کرده اند!!

ابن قیم جوزیه می نویسد:

«در این مسأله مردم به دو گروه تقسیم می شوند:

گروه اول می گویند: عمر، ازدواج موقّت را حرام کرد و مردم را از انجام آن باز داشت و رسول خدا ﷺ به پیروی از سنّت و تشریع های خلفا فرمان داده بودند؛ بنابراین، باید از حکم عمر پیروی کرد.

این گروه به صحّت روایت سبرة بن معبد معتقد نیستند. طبق این روایت که عبدالملك بن ربیع بن سبره از پدرش از جدّ خویش نقل می کند، ازدواج موقّت در سال فتح مکه حرام گردیده است.

یحیی بن معین نیز بر این حدیث ایراد گرفته است. البته بخاری به نقل این حدیث در صحیح خود نیازی ندیده است. این در حالی است که پرداختن به آن بسیار ضروری و اصلی از اصول اسلام است؛ بنابراین، دلیل نیامدن این حدیث در کتاب بخاری، صحیح نبودن آن حدیث از نگاه اوست؛ چرا که اگر او در صحّت حدیث تردید نداشت، بی شک آن را نقل و به آن استناد می کرد.

راویان می گویند: اگر حدیث «سبره» صحیح باشد، باکی بر ابن مسعود نیست که روایت کند که آنان به ازدواج موقّت عمل می کرده اند و به آیه قرآن استناد نماید.

---

[۱] فتح الباري ج ۹ ص ۱۷۱ والطريق التي أخرجها مسلم مصرحه بأنها في زمن الفتح أرجح فتعين المصير إليها والله أعلم

[۲] سبب إباحة نكاح المتعة ثم تحريمه، رقم الفتوى: ۲۲۱۳۲۹ تاريخ النشر: الثلاثاء ۲۰ ذو القعدة ۱۴۳۴ هـ - ۲۴-۹-۲۰۱۳ م / فقد أبيح نكاح المتعة في أول الإسلام، ثم نسِخ ذلك، ونهَى النبي صلى الله عليه وسلم عنه، والراجح الذي عليه أكثر العلماء أن تحريم نكاح المتعة كان عام الفتح.

همچنین در صورت صحّت این روایت، نباید عمر اعلام می کرد که این عمل در زمان پیامبر ﷺ رایج بود و من از آن منع می کنم و مرتکبش را مجازات می کنم؛ بلکه باید اینگونه می گفت: پیامبر ﷺ آن را حرام نمود و ما را از ازدواج موقّت، نهی کرد.

برخی دیگر می گویند: اگر (این حدیث) صحیح بود، متعه در زمان ابوبکر ـ که جانشین برحق پیامبر بود(!) ـ نباید جایز شمرده می شد.»[۱]

تحریم در فتح مکه (روایت سبره بن معبد)

در مورد روایات تحریم متعه در فتح مکه، نکاتی گفتنی است:

نکته ی اول: آیه ی قرآن، با خبر واحد نسخ نمی شود!

روایات تحریم متعه در فتح مکه، همگی از طریق الربیع بن سبرة الجهني از پدرش سبرة بن معبد الجهني نقل شده است؛ یعنی تنها یک سند دارد، در حالی که متعه در قرآن آمده است و به اجماع اهل سنت، خبر واحد توانایی نسخ آیات قرآن را ندارد!

احمد بن علی الجصاص[۲]، ابو حامد الغزالی[۳] و فخر رازی[٤] در این مورد، ادعای اجماع کرده اند.

دکتر عبدالرحمن بن ابراهیم المطرودی[٥] و مناع خلیل القطان[٦] از اساتید تفسیر در عربستان سعودی، قول به عدم جواز نسخ قرآن با سنت آحاد را به جمهور علما نسبت داده اند.

---

[۱] زاد المعاد ج ۳ ص ٤٦٣ قيل الناس في هذا طائفتان طائفة تقول إن عمر هو الذي حرمها ونهى عنا وقد أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم باتباع ما سنه الخلفاء الراشدون ولم تر هذه الطائفة تصحيح حديث سبرة بن معبد في تحريم المتعة عام الفتح فإنه من رواية عبد الملك بن الربيع بن سبرة عن أبيه عن جده وقد تكلم فيه ابن معين ولم ير البخاري إخراج حديثه في صحيحه مع شدة الحاجة إليه وكونه أصلا من أصول الإسلام ولو صح عنده لم يصبر عن إخراجه والاحتجاج به قالوا ولو صح حديث سبرة لم يخف على ابن مسعود حتى يروي انهم فعلوها ويحتج بالآية وأيضا ولو صح لم يقل عمر إنها كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أنهى عنها وأعاقب عليها بل كان يقوم إنه صلى الله عليه وسلم حرمها ونهى عنها قالوا ولو صح لم تفعل على عهد الصديق وهو عهد خلافة النبوة حقا

[۲] الفصول في الأصول ج ۱ ص ۱٦۸ والدليل على صحة هذا الأصل اتفاق المسلمين جميعا على امتناع جواز نسخ القرآن بخبر الواحد

[۳] المستصفى ج ۱ ص ۲٤۸ لكن الإجماع منع من نسخ القرآن بخبر الواحد

[٤] المحصول ج ۳ ص ٥۲۲ فالقول بأن الآية صارت منسوخة به يقتضي نسخ القرآن بخبر الواحد وإنه غير جائز بالإجماع

[٥] النسخ في القرآن العظيم، ص ٤٦ پی دی اف / يري جمهور العلماء أن القرآن، قطعي الثبوت، والآحاد ظني الثبوت، ولذا فلا ينسخ القرآن بالآحاد من السنة

[٦] مباحث في علوم القرآن، ص ۲۰۲ پی دی اف / نسخ القرآن بالسنة الآحادية . والجمهور على عدم جوازه

نکته ی دوم: این روایات، از صحابی مجهول الحال نقل شده است!

گفتیم که مدار همه ی روایات تحریم متعه در فتح مکه، بر محور شخصی به نام سبرة بن معبد الجهني است که ادعا می شود صحابی است؛ اما از او، تنها، پسرش ربیع روایت نقل کرده و در کتب رجالی، شرح حالی برای وی نیامده است؛[١] یعنی مجهول الحال است!!

اینکه اهل سنت صرفا به خاطر صحابی بودن شخصی مجهول الحال (که ممکن است منافق باشد یا اصلا حافظه اش دچار مشکل شده باشد)، به روایتش اعتماد می کنند و به خاطر آن، آیه ی قرآن، روایات متواتر و سنت قطعی را منسوخ اعلام می کنند و به تبع آن به شیعیان به خاطر پیروی از قرآن و سنت خرده میگیرند، شگفت آور است!

نکته ی سوم: تفاوت و تعارض روایات سبره با یکدیگر

با نگاهی اجمالی به متن روایات تحریم متعه که همگی از طریق ربیع از پدرش سبره نقل شده، می بینیم که به شدت متن روایات با یکدیگر تفاوت دارند و گاه تعارض نیز دارند؛ چرا که گاه زمان این تحریم را عام الفتح و گاه حجة الوداع گفته است[٢] که سندش نیز صحیح است!![٣]

اینجاست که باید گفت: ﴿وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً.﴾[٤]

نکته ی چهارم: منافات حدیث سبره با رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله !

می دانیم که یکی از وظایف اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ روشن احکام الهی است؛ اما اگر قائل به صحت حدیث سبره باشیم، این اشکال پیش می آید که چطور پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام وظیفه اش کوتاهی کرده (العیاذ بالله) و

---

[١] تهذيب التهذيب ج ٣ ص ٣٩٣ رقم ٨٤٧ خت م ٤ البخاري في التعاليق ومسلم والأربعة سبرة بن معبد بن عوسجة ويقال سبرة بن عوسجة الجهني أبو ثرية ويقال أبو بلجة ويقال أبو الربيع المدني له صحبة وقع ذكره في حديث علقه البخاري في أحاديث الأنبياء فقال ويروي عن سبرة بن معبد وأبي الشموس أن النبي صلى الله عليه وسلم أمر بالقاء الطعام يعني من أجل مياه ثمود وقد ذكرت من وصله في حفيده عبد العزيز بن الربيع بن سبرة وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عمرو بن مرة الجهني على اختلاف فيه وعنه ابنه الربيع كان ينزل ذا المروة مات في خلافة معاوية قلت فرق بن حبان بين سبرة بن معبد الجهني والد الربيع وبين سبرة بن عوسجة النازل في ذي المروة وذكره بن سعد فيمن شهد الخندق فما بعدها

[٢] مسند أحمد بن حنبل ج ٣ ص ۴٠۴ ح ١۵٣٧۴ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الصمد ثنا أبي ثنا إسماعيل بن أمية عن الزهري قال تذاكرنا عند عمر بن عبد العزيز المتعة متعة النساء فقال ربيع بن سبرة سمعت أبي يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع ينهى عن نكاح المتعة

[٣] مسند أحمد بن حنبل، ج ٢۴ ص ۵۴ ح ١۵٣٣٨ قال الارنؤوط: إسناده صحيح، رجاله ثقات رجال الصحيح.

[٤] نساء ٨٢

مطلب به این مهمی را در خطبه هایش در مکه یا غدیر و یا مدینه مطرح نکرده تا همگان بدانند و فقط به این صحابی مجهول الحال گفته اند؟!

گناه اختلاف امت در این مسأله، تقصیر کیست؟

پنجم: نماز خواندن عمر

یکی از ویژگی های مومنان که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده، خضوع و خشوع در نماز[۱] و محافظت بر نماز است.[۲] با ملاحظه ی روایات معتبر اهل سنت درباره ی کیفیت نماز خواندن عمر بن خطاب، به این موضوع پی می بریم که وی ارزشی برای نماز قائل نبوده و نه تنها نمازهایش را اشتباه می خواند، بلکه اجتهاد مقابل نص می کرد و بر خلاف حکم پیامبر صلی الله علیه وآله، عمل می کرد.

آماده سازی سپاه و رفتن خلیفه از مدینه به شام در نماز !!

بخاری در صحیحش بابی باز کرده با عنوان «باب فکر کردن شخص به چیزی در نماز و عمر گفته است که همانا من سپاهم را تجهیز می کنم، در حالی که در نماز هستم» [۳]

ابن حجر عسقلانی تعدادی از روایات این ماجرا را جمع آوری کرده و ضمن تصحیح سند یکی از این روایات، تصریح کرده که راویان این اخبار مورد اعتمادند و مثل اینکه آن، مذهب عمر بوده است.[٤]

---

[۱] مؤمنون: ۲ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

[۲] مؤمنون: ۹ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يحَافِظُونَ

[۳] صحیح البخاری ج ۱ ص ۴۰۸ باب يفكر الرجل الشیء فی الصلاة وقال عمر رضی الله عنه إنی لأجهز جیشی وأنا فی الصلاة

[٤] فتح الباری ج ۳ ص ۹۰ وقال عمر إنی لاجهز جیشی وأنا فی الصلاة وصله بن أبی شیبة بإسناد صحیح عن أبی عثمان النهدی عنه بهذا سواء ... فروی بن أبی شیبة من طریق عروة بن الزبیر قال قال عمر إنی لأحسب جزية البحرين وأنا فی الصلاة وروی صالح بن أحمد حنبل فی کتاب المسائل عن أبيه من طریق همام بن الحارث أن عمر صلی المغرب فلم يقرأ فلما انصرف قالوا یا أمیر المؤمنین انك لم تقرأ فقال إنی حدثت نفسی وأنا فی الصلاة بعیر جهزتها من المدینة حتی دخلت الشام ثم أعاد وأعاد القراءة ومن طریق عیاض الأشعری قال صلی عمر المغرب فلم يقرأ فقال له أبو موسی انك لم تقرأ فأقبل علی عبد الرحمن بن عوف فقال صدق فأعاد فلما فرغ قال لا صلاة ليست فيها قراءة إنما شغلنی عیر جهزتها إلی الشام فجعلت أتفكر فيها وهذا يدل علی أنه إنما أعاد لترك القراءة لا لكونه كان مستغرقا فی الفكرة ويؤيده ما روی الطحاوی من طریق ضمضم بن جوس عن عبد الرحمن بن حنظلة بن الراهب أن عمر صلی المغرب فلم يقرأ فی الركعة الأولی فلما كانت الثانية قرا بفاتحة الكتاب مرتين فلما فرغ وسلم سجد سجدتی السهو ورجال هذه الآثار ثقات وهی محمولة علی أحوال مختلفة والاخير كأنه مذهب لعمر ولهذه المسألة التفات إلی مسألة الخشوع فی الصلاة وقد تقدم البحث فيه فی مكانه

عمر در رکعت اول، حمد و سوره را نخواند و در رکعت دوم، دو بار خواند!

از عبد الرحمن بن حنظله بن راهب روایت شده است که گفت:

«عمر بن خطاب با ما نماز خواند و در رکعت اول، حمد و سوره نخواند؛ پس چون به رکعت دوم مشغول شد، حمد و سوره را دو بار خواند و هنگامی که نماز را تمام کرد و سلام داد، دو سجده سهو به جا آورد!! »

این روایت را ابن ابی شیبه نقل کرده[۱] و سندش را دکتر الشثری صحیح دانسته است.[۲]

ابن قیّم جوزیه نیز سندش را تحسین کرده است.[۳]

عمر در نمازش حمد و سوره را نخواند و به خوب بودن رکوع و سجود اکتفا کرد

از ابی سلمه بن عبد الرحمن روایت شده است که گفت:

«عمر بن خطاب داشت نماز مغرب را با مردم میخواند که حمد و سوره را نخواند. پس چون از نماز منصرف شد، به او گفتند: چرا قرائت را بجا نیاوردی؟ گفت: رکوع و سجود چطور بود؟ گفتند: خوب بود. گفت: پس در این وقت باکی نیست!!»[٤]

این روایت را بیهقی نقل کرده و سندش طبق برنامه جوامع الکلم، صحیح است.[٥]

---

[١] مصنف ابن أبي شيبة ج ١ ص ٣٥٩ ح ٤١٢٢ حدثنا أبو بكر قال حدثنا وكيع قال أخبرنا عكرمة بن عمار اليمامي عن ضمضم بن جوس (((جبير))) عن عبد الله بن حنظلة بن الراهب قال صلى بنا عمر بن الخطاب فنسى أن يقرأ فى الركعة الأولى فلما قام فى الركعة الثانية قرأ بفاتحة الكتاب مرتين وسورتين فلما قضى الصلاة سجد سجدتين

[٢] المصنف ت الشثری، ج ٣ ص ۴٠۴ ح ۴١۶٧ پی دی اف

[٣] بدائع الفوائد ج ٣ ص ٦٠٣ قال ابو عبد الله الزرعي: إسناده حسن

[٤] سنن البيهقي الكبرى ج ٢ ص ٣٨١ ح ٣٧٩٣ أنبأ أبو زكريا بن أبي إسحاق المزكي وغيره قالوا ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب أنبأ الربيع بن سليمان أنبأ الشافعي أنبأ مالك ح وأنبأ أبو أحمد عبد الله بن محمد بن الحسن العدل أنبأ أبو بكر محمد بن جعفر المزكي ثنا محمد بن إبراهيم العبدي ثنا ابن بكير ثنا مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن إبراهيم التيمي عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه كان يصلى بالناس المغرب فلم يقرأ فيها فلما أنصرف قيل له ما قرأت قال فكيف كان الركوع والسجود قالوا حسنا قال فلا بأس إذا

[٥] **بررسی سند روایت:**

يحيى بن أبي إسحاق النيسابوري: ثقة / محمد بن يعقوب الأموي: ثقة / الربيع بن سليمان المرادي: ثقة / محمد بن إدريس الشافعي: ثقة / مالك بن أنس الأصبحي: ثقة / يحيى بن سعيد الأنصاري: ثقة / محمد بن إبراهيم القرشي: ثقة / أبو سلمة بن عبد الرحمن الزهري: ثقة

مرحوم علامه امینی می فرماید: از این موارد و تکرار قصّه ظاهر و معلوم میشود که خلیفه در این دو نمازش به اصل مسلّمی استناد نکرده است؛ چرا که یکبار در رکعت اوّل چیزی نمی خواند و در رکعت دوّم آن را قضا میکند و پیش از سلام یا بعد از سلام، سجده سهو به جا می آورد و در مرتبه دوّم اکتفا میکند به خوبی رکوع و سجده از اعاده کردن و سجده سهو.

پس آیا این اجتهاد های وقتیّه است یا آنکه او ملاکی برای مسئله نمیشناسد که به آن رجوع کند؟!

و در این روایات، اعلان و آگهی است از مقدار و اندازه خضوع و حضور قلب خلیفه در نمازش.

این اجتهاد عمر بن خطاب در حالی است که طبق روایات صحیح اهل سنت، خواندن سوره حمد در هر رکعت، واجب است[۱] و طبق روایت بخاری و مسلم، رسول خدا ﷺ به صراحت فرموده اند که: «هر کس سوره حمد را نخواند، نمازش درست نیست.»[۲]

ششم: بدعت عمر در حد شرب خمر

یکی دیگر از اجتهاد های مقابل نص عمر که در روایات صحیح اهل سنت نقل شده، افزودن بر حد شرب خمر است، به طوری که وی در اواخر خلافتش حد شرب خمر را از چهل مرتبه به هشتاد تازیانه افزایش داد.

محمد ناصر الدین ألبانی می نویسد:

«"حدیث: عمر با مردم مشورت کرد و عبد الرحمن بن عوف گفت: أن را کمترین (سبکترین) حدها که هشتاد ضربه است قرار بده؛ پس عمر هشتاد ضربه زد و به خالد و ابو عبیده در شام نیز چنین نوشت و دستور داد." این را احمد و مسلم روایت کرده اند و صحیح است... . و در روایت صحیح مسلم و غیر آن آمده است که انس می گفت: " مردی را که شراب خورده بود نزد پیامبر ﷺ آوردند، پس او را با دو شاخه خرما حدود چهل مرتبه شلاق زد. گوید: و ابوبکر هم همینطور کرد، پس چون عمر به خلافت رسید، با مردم مشورت کرد و عبدالرحمن بن عوف گفت: کمترین (سبکترین) حدها هشتاد ضربه است؛ پس عمر به آن دستور داد"... و در

---

[۱] أصل صفة صلاة النبی ﷺ للألبانی، ج ۳ ص ۸۲۸ سایت شامله / وجوبُ قراءة { الفَاتِحَة } فی کُلِّ رکعةٍ(*) وقد أمر (المسیء صلاته) بقراءة { الفَاتِحَة } فی کل رکعة ؛ حیث قال له بعد أن أمره بقراءتها فی الرکعة الأولی (رواه أبو داود ، وأحمد بسندٍ قوی .) ثم افعل ذلك فی صلاتك کلها " (رواه البخاری ، ومسلم .) (وفی روایة : " فی کل رکعة ") (رواه أحمد بسند جید .) وقال: " فی کل رکعة قراءة " (رواه ابن ماجه ، وابن حبان فی " صحیحه " ، وأحمد فی " مسائل ابن هانئ ") .

[۲] صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۶۳ ح ۷۲۳ و صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۹۵ ح ۳۹۴ عن عبادة بن الصامت أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا صلاة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب

روایت احمد با دو طریق از همام از قتاده از انس نقل شده است که: "مردی که مست شده بود را به نزد پیامبر ﷺ بردند؛ پس به بیست نفر دستور داد که هر کدام با شاخه درخت خرما و کفش، دو ضربه بزنند."

می گویم: سندش بر طبق شرط مسلم صحیح است. و این حدیث را بخاری نیز به صورت مختصر، بدون ذکر داستان مشورت، نقل کرده است.»[۱]

در روایت دیگری که مسلم در صحیحش آورده، در داستان چهار رکعت خواندن نماز صبح توسط ولید بن عقبه و حد زدن او، آمده است که حضرت علی ؛ دستور دادند به او چهل مرتبه شلاق بزنند و سپس فرمودند:

«پیامبر ﷺ و ابوبکر در مورد شرابخوار چهل شلاق زدند و عمر هشتاد ضربه شلاق زد، و همگی سنت است؛ و این (چهل مرتبه) برای من دوست داشتنی تر است!»[۲]

همچنین از عبد الرحمن بن الأزهر روایت شده است که گفت:

---

[۱] إرواء الغليل ، ج ۸ صص ۴۵-۴۶ ح ۲۳۷۷ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / (حديث : " أن عمر استشار الناس فى حد الخمر فقال عبد الرحمن : اجعله كأخف الحدود ، ثمانين ، فضرب عمر ثمانين ، وكتب به إلى خالد وأبى عبيدة بالشام " . رواه أحمد ومسلم). صحيح . أخرجه أحمد (۳ / ۱۱۵ و ۱۷۶ و ۱۸۰ و ۲۷۲ - ۲۷۳) ومسلم (۵ / ۱۲۵) وكذا أبو داود (۴۴۷۹) والترمذى (۱ / ۲۷۲) والدارمى (۲ / ۱۷۵) والطحاوى (۲ / ۹۰) وابن الجارود (۸۲۹) والبيهقى (۸ / ۳۱۹) من طرق عن قتادة عن أنس وعند مسلم وغيره فى رواية : سمعت أنسا يقول : فذكره ولفظه : " أن النبى (صلى الله عليه وسلم) أتى برجل قد شرب الخمر ، فجلده بجريدتين نحو أربعين ، قال : وفعله أبو بكر ، فلما كان عمر استشار الناس ، فقال عبد الرحمن : أخف الحدود ثمانون ، فأمر به عمر " . والسياق لمسلم ، وليس عندهم جميعا " وكتب به . . . " . وفى رواية لاحمد (۳ / ۲۴۷) من طريقين عن همام : ثنا قتادة عن أنس . " أن رجلا رفع إلى النبى (صلى الله عليه وسلم) قد سكر ، فأمر قريبا من عشرين رجلا ، فجلده كل رجل جلدتين بالجريد والنعال " . قلت : وإسناده صحيح على شرط مسلم . والحديث أخرجه البخارى (۴ / ۲۹۲ - ۲۹۳) مختصرا دون قصة الاستشارة.

[۲] صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۳۳۱ ح ۱۷۰۷ وحدثنا أبو بكر بن أبى شيبة وزهير بن حرب وعلى بن حجر قالوا حدثنا إسماعيل وهو بن علية عن بن أبى عروبة عن عبد الله الداناج ح وحدثنا إسحاق بن إبراهيم الحنظلى واللفظ له أخبرنا يحيى بن حماد حدثنا عبد العزيز بن المختار حدثنا عبد الله بن فيروز مولى بن عامر الداناج حدثنا حضين بن المنذر أبو ساسان قال شهدت عثمان بن عفان وأتى بالوليد قد صلى الصبح ركعتين ثم قال أزيدكم فشهد عليه رجلان أحدهما حمران أنه شرب الخمر وشهد آخر أنه رآه يتقيأ فقال عثمان إنه لم يتقيأ حتى شربها فقال يا على قم فاجلده فقال على قم يا حسن فاجلده فقال الحسن ول حارها من تولى قارها فكأنه وجد عليه فقال يا عبد الله بن جعفر قم فاجلده فجلده وعلى يعد حتى بلغ أربعين فقال أمسك ثم قال جلد النبى صلى الله عليه وسلم أربعين وجلد أبو بكر أربعين وعمر ثمانين وكل سنة وهذا أحب إلى زاد على بن حجر فى روايته قال إسماعيل وقد سمعت حديث الداناج منه فلم أحفظه

«پس از وفات پیامبر ﷺ ابوبکر در مورد شرابخوار، چهل شلاق زد؛ سپس عمر نیز در اوایل حکومتش چهل شلاق زد و سپس در آخر حکومتش هشتاد شلاق؛ سپس عثمان هر دو حد را زد؛ یعنی هشتاد و چهل؛ سپس معاویه حد را هشتاد ضربه تحکیم کرد.»[۱]

این روایت را ابو داود در سننش نقل کرده و ألبانی تصحیحش کرده است.[۲]

مرحوم علامه امینی می فرماید: ارزش عبد الرحمن چیست و رأی او چه قیمتی دارد که با آنچه که شارع بزرگوار مقرر فرموده برابری کند و عمر برای چه، مدتی از خلافتش را بر این منوال گذرانیده و سپس آن را نقض کرده و از آن صرف نظر کرده است؟ و چرا خلیفه مسلمین در حکمی از احکام دین که در سنت ثابته از صاحب شریعت ثابت شده، مشورت میکند و استفتاء میکند؟

به درستی که از امور غریبه در حدیث، چیزی است که به امیرالمومنین علی ﷷ نسبت داده میشود که: «هر یک سنت است و این پیش من محبوب تر است» پس اگر هشتاد سنت مشروع بوده و رسول خدا ﷺ حداقل یک مرتبه به آن عمل کرده، یا آن را برای یک نفر فرموده بودند، بر تمام مسلمین مخفی نمی ماند و هر آینه عبد الرحمن به آن احتجاج مینمود نه قولش: «سبکترین حدها هشتاد ضربه است» و هر آینه عمر را اول کسی که در شراب هشتاد ضربه اقامه حد نموده، نمی شمردند چنانچه جمعی این کار را کرده اند.

هفتم: رأی عمر در گریه و عزاداری برای میت

احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری از ابن عباس روایت کرده اند که گفت:

«هنگامی که عثمان بن مظعون از دنیا رفت، زنی گفت: بهشت بر تو گوارا باد ای عثمان بن مظعون. پس رسول خدا ﷺ خشمگینانه به او نگاه کرد و فرمود: از کجا می دانی؟ گفت: ای رسول خدا، او جنگاور و همنشین شما بود. پس رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا قسم، من رسول خدا هستم ﴿ولی نمیدانم [در آخرت] با من چگونه عمل می شود﴾ پس مردم بر عثمان ترسیدند. سپس هنگامی که زینب دختر رسول خدا ﷺ از

---

[۱] حدثنا بن السرح قال وجدت فی کتاب خالی عبد الرحمن بن عبید الحمید عن عقیل أن بن شهاب أخبره أن عبد الله بن عبد الرحمن بن الأزهر أخبره عن أبیه قال أتی النبی صلی الله علیه وسلم بشارب وهو بحنین فحثی فی وجهه التراب ثم أمر أصحابه فضربوه بنعالهم وما کان فی أیدیهم حتی قال لهم ارفعوا فرفعوا فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم جلد أبو بکر فی الخمر أربعین ثم جلد عمر أربعین صدرا من إمارته ثم جلد ثمانین فی آخر خلافته ثم جلد عثمان الحدین کلیهما ثمانین وأربعین ثم أثبت معاویة الحد ثمانین

[۲] سنن أبی داود (مع أحکام الألبانی، ت: مشهور) ، ص ۸۰۷ ح ۴۴۸۸ با تصحیح ألبانی

دنیا رفت، فرمود: خداوند او را به سلف صالح، عثمان بن مظعون ملحق نمود. زنان با شنیدن این سخن پیامبر ﷺ گریستند.

عمر با تازیانه ای که در دستش بود، در حضور رسول خدا ﷺ اقدام به کتک زدن زنان نمود. پس حضرت رسول ﷺ تازیانه را از دست او گرفت و فرمود: آرام باش، تو را با این زن ها چه کار؟ بگذار گریه کنند. سپس به زن ها فرمود: گریه کنید، ولی از ناله های شیطانی (ناله هایی که با گناه و اعتراض به خداوند همراه است) بر حذر باشید.»[۱]

سند این روایت را احمد شاکر، محقق کتاب مسند احمد، تصحیح کرده است.[۲]

همچنین از ابو هریره نقل شده است که گفت:

«رسول خدا ﷺ برای تشیع جنازه ای خارج شدند و به همراه او عمر هم حاضر بود، در این حال صدای زنان به گوش رسید که گریه می کردند، عمر با شدت با آن ها برخورد نمود. رسول خدا ﷺ به عمر فرمود: آنها را رها کن که چشم اشک بار است و جان ها مصیبت زده و تازه از دست داده اند.»[۳]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده[٤] و ابن حبان نیز در صحیحش آورده است.[٥]

عمر بن خطاب با وجود مشاهده ی سنت نبوی در مشروعیت گریه و عزاداری بر میّت، بعد از وفات رسول خدا ﷺ نیز همواره از این کار منع می کرد و با عزاداران به شدت برخورد می کرد، که به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم.

---

[١] المستدرك على الصحيحين ج ٣ ص ٢١٠ ح ٤٨٦٩ عن بن عباس قال لما مات عثمان بن مظعون قالت امرأة هنيئا لك الجنة عثمان بن مظعون فنظر رسول الله صلى الله عليه وسلم إليها نظر غضبان فقال وما يدريك قالت يا رسول الله فارسك وصاحبك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله انى رسول الله وما أدرى ما يفعل بى سأشفق الناس على عثمان فلما ماتت زينب ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحقى بسلفنا الصالح الخير عثمان بن مظعون فبكت النساء فجعل عمر يضربهن بسوطه فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده وقال مهلا يا عمر ثم قال ابكين وإياكن ونعيق الشيطان

[٢] مسند احمد ، ج ٢ ص ٥٣٠-٥٣١ ح ٢١٢٧ پی دی اف/ قال الشاكر: إسناده صحيح

[٣] حدثنا أبو بكر أحمد بن إبراهيم الفقيه الإسماعيلى ثنا أبو جعفر محمد بن عبد الله الحضرمى ثنا هارون بن إسحاق الهمدانى ثنا عبدة بن سليمان عن هشام بن عروة عن وهب بن كيسان عن محمد بن عمرو بن عطاء عن أبى هريرة قال خرج النبى صلى الله عليه وسلم على جنازة ومعه عمر بن الخطاب فسمع نساء يبكين فزبرهن عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر دعهن فإن العين دامعة والنفس مصابة والعهد قريب

[٤] المستدرك على الصحيحين ج ١ ص ٥٣٧ ح ١٤٠٦ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[٥] صحيح ابن حبان ج ٧ ص ٤٢٨ ح ١٣١٥٧

ابن شبه نمیری با سند صحیح (طبق برنامه جوامع الکلم)[۱] از سعید بن مسیب روایت کرده است که گفت:

«هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، عایشه به عزاداری و گریه پرداخت. عمر درِ خانه عایشه آمد و زنان را از گریه و عزاداری نهی کرد، ولی زن ها گوش نکردند. عمر به هشام بن ولید دستور داد تا وارد خانه شود و خواهر ابوبکر را بیرون بیاورد. عایشه هنگامی که سخن عمر را شنید، به هشام گفت: من بر خانه ام از تو سزاوارترم. عمر به هشام گفت: به تو اجازه می دهم که داخل خانه شوی. هشام داخل خانه شد و امّ فروه، خواهر ابوبکر، را بیرون آورد و نزد عمر برد. عمر تازیانه را به حرکت در آورد و ضرباتی چند بر پیکرش نواخت. زنان هنگامی که این خبر را شنیدند، متفرق شدند.»[۲]

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح این روایت بریده شده ی صحیح بخاری: «وقد أخرج عمر أخت أبی بکر حین ناحت = عمر، خواهر ابوبکر را هنگامی که گریه و نوحه می کرد، از خانه بیرون آورد»، می نویسد:

«ابن سعد در طبقاتش با سند صحیح از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، عایشه مجلس عزاداری برپا کرد. خبر به عمر رسید؛ پس او آنان را از گریه و عزاداری منع کرد، ولی زنها نپذیرفتند. عمر به هشام بن ولید گفت: برو داخل خانه و امّ فروه را بیرون بیاور! هنگامی که هشام وارد خانه شد، ضرباتی با تازیانه بر بدن امّ فروه نواخت که بقیه زن ها گریختند.

اسحاق بن راهویه به شکل دیگری این قصه را نقل کرده است و در آخرش می گوید: زنان را یکی پس از دیگری از خانه ابوبکر بیرون می آوردند و عمر آنان را با تازیانه می زد. سپس مؤلف کتاب، حدیث ابوهریره درباره تصمیم به آتش زدن خانه ها بر سر کسانی که در نماز حاضر نمی شوند را ذکر کرده است.»[۳]

---

[۱] أخبار المدینة ج ۱ ص ۳۵۸ ح ۱۱۰۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] حدثنا عثمان بن عمر قال أنبأنا یونس یعنی ابن زید عن الزهری عن سعید بن المسیب أن أبا بکر رضی الله عنه لما توفی أقامت علیه عائشة رضی الله عنها النوح فأقبل عمر رضی الله عنه حتی قام ببابها فنهاها ومن معها عن البکاء علی أبی بکر فأبین أن ینتهین فقال عمر لهشام بن الولید ادخل فأخرج إلی ابنة أبی قحافة أخت أبی بکر فقالت عائشة لهشام حین سمعت ذلك من عمر إنی أحرج علیك بیتی فقال عمر لهشام أدخل فقد أذنت لك فدخل فأخرج أم فروة بنت أبی قحافة إلی عمر رضی الله عنه فعلاها بالدرة فضربها ضربات فتفرق النوائح لما سمعن ذلك فقال عمر رضی الله عنه أترون أن یعذب أبو بکر رضی الله عنه ببکائکن إن رسول الله قال فإن المیت لیعذب ببکاء أهله علیه

[۳] فتح الباری ج ۵ ص ۷۴ در شرح ح ۲۲۸۶ وصله بن سعد فی الطبقات بإسناد صحیح من طریق الزهری عن سعید بن المسیب قال لما توفی أبو بکر أقامت عائشة علیه النوح فبلغ عمر فنهاهن فأبین فقال لهشام بن الولید أخرج إلی بیت أبی قحافة یعنی أم فروة فعلاها بالدرة ضربات فتفرق النوائح حین سمعن بذلك ووصله إسحاق بن راهویه فی مسنده من وجه آخر عن الزهری وفیه فجعل یخرجهن امرأة امرأة وهو یضربهن بالدرة ثم ذکر المصنف حدیث أبی هریرة فی إرادة تحریق البیوت علی الذین لا یشهدون الصلاة

هشتم: رأی عمر در دیه ی انگشتان

«از ابی غطفان نقل شده که ابن عباس در دیه انگشتان فتوا می داد به ده ده؛ پس مروان به سوی او فرستاد و گفت: آیا در انگشتها برای هر کدام ده شتر دیه را فتوا می دهی و حال آنکه به تو فتوای عمر در انگشت ها رسیده؟!

پس ابن عباس گفت: خدا رحم کند بر عمر، سخن و فتوای پیغمبر ﷺ سزاوارتر است که پیروی شود از سخن و فتوای عمر.»[۱]

این روایت را بیهقی نقل کرده و البانی سندش را تصحیح کرده است.[۲]

بدر الدین عینی می نویسد:

«در کتاب الدیات (دیه ها) که سرور ما رسول خدا ﷺ به خاندان عمرو بن حزم نگاشتند، فرمودند که: دست، پنجاه شتر دیه دارد و هر انگشت نیز ده شتر.

علما اجماع کرده اند بر اینکه در دست، نصف دیه است و دیه ی انگشتان دست و پا یکسان است، و پیشوایان فتوا نیز بر این اعتقاد هستند، و به اعتقاد آن ها انگشتان بر یکدیگر برتری ندارند.

از سعید بن مسیب روایت شده است که عمر در انگشت ابهام ۱۵ ، در بنصر ۹ ، در خنصر ۶ و در سبابه و وسطی هر کدام ۱۰ شتر دیه قرار داد، تا اینکه در کتاب الدیات که نزد خاندان عمرو بن حزم بود یافت که رسول خدا ﷺ فرموده اند: انگشتان همگی یکسان هستند؛ پس آن فتوا را گرفت و اولی را ترک نمود.

همچنین در روایت دیگری از سعید بن مسیب نقل شده است که گفت: عمر در انگشت ابهام به ۱۳، انگشت بعد از آن ۱۲، در وسطی ۱۰، انگشت بعد از آن ۹ و در خنصر به ۶ شتر دیه قضاوت کرد؛ اما هیچ یک از فقها

---

[۱] سنن البیهقی الکبری ج ۸ ص ۹۳ ح ۱۶۰۶۶ أخبرنا أبو عبد الله الحافظ وأبو سعید بن أبی عمرو قالا ثنا أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا إبراهیم بن منقذ الخولانی المصری ثنا عبد الله بن یزید المقرئ ثنا سعید بن أبی أیوب حدثنی یزید بن أبی حبیب أن موسی بن سعد بن زید بن ثابت أخبره عن أبی غطفان أن بن عباس کان یقول فی الأصابع عشر عشر فأرسل مروان إلیه فقال أتفتی فی الأصابع عشر عشر وقد بلغك عن عمر رضی الله عنه فی الأصابع فقال بن عباس رحم الله عمر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم أحق أن یتبع من قول عمر رضی الله عنه

[۲] إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، ج ۷ ص ۳۱۸ رقم ۲۲۷۱ قال الألبانی: وهذا إسناد رجاله کلهم ثقات رجال مسلم غیر إبراهیم بن منقذ الخولانی ، فقال ابن یونس: ثقة کما فی " کشف الأستار " عن " المغانی " فالإسناد صحیح.

به این دو سخن توجه نکرده اند، به خاطر حدیثی که از ابن عباس و عمرو بن حزم در این باب ثابت شده است.»[۱]

نهم: بدعت عَول در فرائض

مسلمانان در جایز بودن «عَوْل» و عدم آن اختلاف نظر دارند. حقیقت «عَوْل» این است که ترکه میت از میزان سهم صاحبان سهام و ورّاث، نقصان پیدا کند؛ مانند دو خواهر و شوهر؛ زیرا دو خواهر، دو سوم می برند و شوهر، نصف ماترک؛ ولی موضوع بر خلیفه دوم مشتبه شد، و نفهمید کدام یک را خداوند مقدم داشته است تا آن را مقدم بدارد، و کدام مؤخّر هستند تا او را مؤخّر بدارد. پس حکم کرد که نقیصه را بر همه، نسبت به سهامشان توزیع کنند!

از ابن عباس روایت شده است که گفت:

«نخستین کسی که در فرائض، قائل به «عَوْل» شد و از تمام سهام، چیزی کم کرد و نسبت به کلّ سهم، اضافه آورد، عمر بن خطاب بود. به خدا قسم، اگر کسی را که خدا مقدم داشته بود مقدم می داشت، و کسی را که مؤخر بود، مؤخر می داشت، فرائض زیادتی و عول پیدا نمی کرد.

[سپس گفت:] هر سهم واجبی که سهم دیگر، آن را از میان نمی برد، مقدم است؛ مانند سهم شوهر، زن و مادر، و هر سهمی که وقتی سهم دیگر آن را از میان برد، جز آنچه می ماند به وی نمی رسد، آن است که خدا مؤخر داشته است؛ مانند خواهران و دختران. پس وقتی همگی با هم اجتماع کردند، مقدم را پیش انداخته و سهم کامل را به او بدهند؛ اگر چیزی باقی ماند، تعلق به طبقه مؤخر (بعدی) دارد.»[۲]

---

[۱] عمدة القاری ج ۲۴ ص ۵۴ وثبت فی کتاب الدیات الذی کتبه سیدنا رسول الله لآل عمرو بن حزم أنه قال فی : الید خمسون من الإبل فی کل إصبع عشر من الإبل ، وأجمع العلماء علی أن فی الید نصف الدیة ، وأصابع الید والرجل سواء ، وعلی هذا أئمة الفتوی ، ولا فضل لبعض الأصابع عندهم علی بعض . ... روی الثوری وحماد بن زید بن یحیی بن سعید عن ابن المسیب : أن عمر جعل فی الإبهام خمس عشرة وفی البنصر تسعا ، وفی الخنصر ستا ، وفی السبابة والوسطی عشرا عشرا . حتی وجد فی کتاب الدیات عند آل عمرو بن حزم أنه ، علیه الصلاة والسلام ، قال : الأصابع کلها سواء فأخذ به وترك الأول . ورواه جعفر بن عون عن یحیی بن سعید عن ابن المسیب قال : قضی عمر ، رضی الله تعالی عنه ، فی الإبهام بثلاث عشرة والتی تلیها بثنتی عشرة وفی الوسطی بعشرة وفی التی تلیها بتسع وفی الخنصر بست ، ولم یلتفت أحد من الفقهاء إلی هذین القولین لما ثبت فی حدیث الباب عن ابن عباس ، وحدیث عمرو بن حزم .

[۲] أخبرنا أبو جعفر محمد بن محمد البغدادی ثنا إسماعیل بن إسحاق القاضی ثنا علی بن عبد الله المدینی ثنا یعقوب بن إبراهیم بن سعد ثنا أبی عن بن إسحاق قال ثنا محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن بن عباس رضی الله عنهما أنه قال أول من أعال الفرائض عمر رضی الله عنه وأیم الله لو قدم من قدم الله وأخر من أخر الله ما عالت فریضة فقیل له

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده[۱] و طبق برنامه جوامع الکلم سندش حسن است.[۲]

دهم: رأی عمر در تحقق یافتن بلوغ پسر

«ابن جریج گوید: از عبد الله بن ابی ملیکه شنیدم که می گفت: غلام نوجوانی که برای عمر بن عبدالله بن ابی ربیعه بود را نزد ابن زبیر آوردند که دزدی کرده بود؛ پس ابن زبیر دستور داد تا او را وجب کنند. پس او شش وجب شد؛ لذا دستش را قطع کرد. در آن موقع ابن زبیر ما را خبر داد که عمر درباره جوانی از بنی عامر که به او نمیله می گفتند و دزدی کرده بود، به عراق نوشت که او را وجب کنید؛ پس اگر قدش شش وجب بود، دستش را قطع کنید. پس وجب کردند، یک بند انگشت کمتر از شش وجب شد؛ پس او را رها ساختند.»[۳]

این روایت را عبد الرزاق نقل کرده[٤] و بوصیری سندش را تصحیح کرده است.[٥]

همچنین ابن ابی شیبه با سند صحیح[٦] از سلیمان بن یسار روایت کرده است که گفت:

وأيها قدم الله وأيها أخر فقال كل فريضة لم يهبطها الله عز وجل عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله عز وجل وكل فريضة إذا زالت عن فرضها لم يكن لها إلا ما بقى فتلك التى أخر الله عز وجل كالزوج والزوجة والأم والذى أخر كالأخوات والبنات فإذا اجتمع من قدم الله عز وجل ومن أخر بدئ بمن قدم فأعطى حقه كاملا فإن بقى شىء كان لمن أخر وإن لم يبق شىء فلا شىء له

[١] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۳۷۸ ح ۷۹۸۵ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

[٢] بررسی سند روایت:

محمد بن محمد الجمال: ثقة / إسماعيل بن إسحاق القاضى: ثقة / على بن المدينى: ثقة / يعقوب بن إبراهيم القرشى: ثقة / ابن إسحاق القرشى: صدوق / محمد بن شهاب الزهرى: ثقة / عبيد الله بن عبد الله: ثقة / عبد الله بن العباس القرشى: صحابى

[٣] أخبرنا عبد الرزاق عن بن جريج قال سمعت عبد الله بن أبى مليكة يقول أتى بن الزبير بوصيف لعمر بن عبد الله بن أبى ربيعة قد سرق فأمر به بن الزبير فشبر فوجد ستة أشبار فقطعه وأخبرنا عند ذلك بن الزبير أن عمر بن الخطاب كتب إلى العراق فى غلام من بنى عامر يدعى نميلة سرق وهو غلام فكتب عمر أن اشبروه فإن بلغ ستة أشبار فاقطعوه فشبروه فنقص أنملة فتركوه فسمى نميلة فساد بعد أهل العراق

[٤] مصنف عبد الرزاق ج ١٠ ص ١٧٨ ح ١٨٧٣٧ با سند صحيح طبق جوامع الكلم

[٥] إتحاف الخيرة للبوصيرى، ج ۴ ص ۲۴۳ ح ۳۴۸۷ و ۳۴۸۸ سايت شامله / قال البوصيرى: هذا إسناد صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه

[٦] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

ابن أبى شيبة العبسى: ثقة / عبدة بن سليمان الكوفى: ثقة / يحيى بن سعيد الانصارى: ثقة / سليمان بن يسار الهلالى: ثقة

«جوانی را نزد عمر آوردند که دزدی کرده بود، پس فرمان داد تا او را وجب کنند. پس وجب کردند، از شش وجب یک بند انگشت کوتاه بود؛ پس او را رها کردند و لذا آن جوان نمیله نامیده شد.»[۱]

همین قضیه در مورد ابوبکر نیز با سند صحیح[۲] گزارش شده است.[۳]

مرحوم علامه امینی می فرماید: آنچه که از شریعت در تحقق بلوغ ثابت شده، سه چیز است: ۱. احتلام ۲. روییدن موی عانه ۳. رسیدن به پانزده سالگی.[٤] و علامت چهارمی برای آن نیست که حد شایع و معمول باشد. و اما مساحت به وجب، پس آن فقط از فقه خلیفه و بدعت های او است و شاید او بیناتر باشد به مواقع فقاهتش!

یازدهم: رأی عمر در مجازات کنیز

با سند حسن[٥] از یحیی بن حاطب روایت شده است که گوید:

«حاطب از دنیا رفت و بردگانی که نماز خوانده و روزه گرفته بودند را آزاد کرد و برای او کنیزی اهل نوبه زنگبار بود که نماز خوانده و روزه گرفته بود و او اعجمیه بی سوادی بود؛ پس رعایتش نکرد و آبستنش نمود و او بیوه بود. پس نزد عمر رفت و به او بازگو کرد. پس عمر گفت: هر آینه تو مردی هستی که کار خوبی نکردی. پس این جمله او را ترسانید. پس عمر به سوی آن کنیز فرستاد و گفت: آیا آبستن شدی؟ گفت: بلی، از مرغوشی به دو درهم. پس گفت: هر گاه آن ظاهر شد، کتمانش نکن.

گوید: با علی علیه‌السلام، عثمان و عبد الرحمن بن عوف برخورد کرد ... پس گفت: به من بگویید که چه کنم؟ و عثمان نشسته بود و دراز کشید، پس علی علیه‌السلام و عبدالرحمن گفتند: حد بر او واقع شده است.

پس عمر گفت: ای عثمان، تو بگو. او گفت: برادرانت به تو گفتند. عمر گفت: تو بگو.

---

[۱] مصنف ابن أبی شیبة ج ۵ ص ۴۸۱ ح ۲۸۱۶۲ حدثنا أبو بکر قال حدثنا عبدة بن سليمان عن يحيى عن سليمان بن يسار قال أتى عمر بغلام قد سرق فأمر به فشبر فوجد ستة أشبار إلا أنملة فتركه فسمى الغلام نميلة

[۲] المصنف ت الشثری، ج ۱۵ ص ۳۵۱ ح ۳۰۰۲۱

[۳] مصنف ابن أبي شيبة ج ٥ ص ٤٨٠ ح ۲۸۱۵۵ حدثنا أبو بكر قال حدثنا مروان بن معاوية عن حميد عن أنس أن أبا بكر أتي بغلام قد سرق فلم يتبين احتلامه فشبره فنقص أنملة فتركه فلم يقطعه

[٤] مرکز فتوای اسلام وب، علامات بلوغ الذكر والأنثى، رقم الفتوى: ۱۰۰۲۴ ، تاريخ النشر: الثلاثاء ۹ جمادى الآخر ۱۴۲۲ هـ - ۲۸-۸-۲۰۰۱ م

[٥] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

مسلم بن خالد بن سعيد الزنجي: صدوق / ابن جريج المكی: ثقة / هشام بن عروة الأسدی: ثقة / عروة بن الزبير الأسدی: ثقة / يحيى بن عبد الرحمن اللخمی: ثقة

گفت: او را می بینم که این کار را کرده و مثل آنکه [حرمت و حد] آن را نمی داند و حدی نیست مگر بر کسی که آن را بداند.

پس عمر گفت: راست گفتی، راست گفتی، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، حد نیست مگر بر کسی که حد را بداند. پس عمر او را صد شلاق زد و یک سال تبعید کرد!»[۱]

مرحوم علامه امینی می فرماید: امر در مسئله دائر در بین دو امر است: یا ثبوت حد و آن سنگسار است و یا دفع حد به سبب شبهه و باز گذاشتن راه زن آبستن. و قول به فصل، عقیده ای است که خارج از لسان و منطق شرع است؛ زیرا که در روایت صحیح از رسول خدا ﷺ ثابت شده است که: «هیچکس را بیشتر از ده شلاق نمی زنند مگر در حدی از حدود خدا»[۲] پس آیا بر خلیفه تمام این احادیث مخفی مانده یا تعهد دارد در صرف نظر کردن از آن و قرار دادن آنها پشت گوشش؟!

دوازدهم: نهی عمر از خواندن نماز مستحبی قبل از مغرب

مسلم در صحیح خود از عروه بن زبیر از پدرش از عایشه روایت می کند که گفت: «رسول خدا ﷺ هیچ وقت نزد من دو رکعت نماز مستحبی را بعد از نماز عصر، ترک نکرد.»[۳]

و نیز از عبدالرحمن بن اسود از پدرش از عایشه روایت می کند که گفت: «دو نماز بود که هیچگاه پیامبر ﷺ آن را در خانه من، نه در خفا و نه در آشکارا، ترک نگفت: دو رکعت قبل از فجر و دو رکعت بعد از عصر.»[٤]

---

[۱] مسند الشافعی ج ۱ ص ۱۶۸ (ح ۷۵۶) أخبرنا مسلم بن خالد عن بن جریج عن هشام بن عروة عن أبیه أن یحیی بن حاطب حدثه قال توفی حاطب فأعتق من صلی من رقیقه وصام وکانت له أمة نوبیة قد صلت وصامت وهی أعجمیة لم تفقه فلم ترعه إلا بحبلها وکانت ثیبا فذهبت إلی عمر رضی الله عنه فحدثه فقال عمر لأنت الرجل لا یأتی بخیر فأفزعه ذلك فأرسل إلیها عمر فقال أحبلت فقالت نعم من مرعوش بدرهمین فإذا هی تستهل بذلك لا تکتمه قال وصادف علیا وعثمان وعبد الرحمن بن عوف فقال قد أشیروا علی قال وکان عثمان جالسا فاضطجع فقال علی وعبد الرحمن بن عوف قد وقع علیها الحد فقال أشر علی یا عثمان فقال قد أشار علیك أخواك فقال أشر علی أنت فقال أراها تستهل به کأنها لا تعلمه ولیس الحد إلا علی من علمه فقال صدقت والذی نفسی بیده ما الحد إلا علی من علمه فجلدها عمر مائة وغربها عاما

[۲] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۵۱۲ ح ۶۴۵۸ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۳۲ ح ۱۷۰۸ ... أبا بردة الأنصاری قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا تجلدوا فوق عشرة أسواط إلا فی حد من حدود الله

[۳] صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۷۲ ح ۸۳۵ عن هشام بن عروة عن أبیه عن عائشة قالت ما ترك رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط

[٤] صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۷۲ ح ۸۳۵ عن عبد الرحمن بن الأسود عن أبیه عن عائشة قالت صلاتان ما ترکهما رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی قط سرا ولا علانیة رکعتین قبل الفجر ورکعتین بعد العصر

و نیز مسلم از اسود و مسروق روایت می کند که آنها گواهی دادند که عایشه گفت: «هر روزی که رسول خدا ﷺ در خانه من بود، این دو نماز را می خواند.»[۱]

ولی عمر بن خطاب از خواندن دو رکعت نماز مستحبی بعد از عصر منع می کرد و هر کس که آن را میخواند، مورد نوازش تازیانه اش قرار می داد.

مالک بن انس در «موطأ» با سند صحیح (طبق نظر شعیب الارنؤوط)[۲] از ابن شهاب از سائب بن یزید روایت می کند که عمر بن خطاب شخصی به نام «منکدر» را به خاطر خواندن نماز مستحبی بعد از نماز عصر، مورد ضرب قرار داد![۳]

طحاوی با سند صحیح (طبق نظر شعیب الارنؤوط)[٤] از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«عمر را دیدم که مردی را می زد هنگامی که دید بعد از عصر نماز می خواند.»[٥]

احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر حمزه احمد الزین)[٦] یا حسن (طبق نظر هیثمی)[٧] از «زید بن خالد» روایت می کند که: «چون عمر در عصر خلافتش او را دید که بعد از نماز عصر رکوع می کند، مضروب ساخت.»

---

[۱] صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۷۲ ح ۸۳۵ وحدثنا بن المثنى وبن بشار قال بن المثنى حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن أبي إسحاق عن الأسود ومسروق قالا نشهد على عائشة أنها قالت ما كان يومه الذى كان يكون عندى إلا صلاهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فى بيتى تعنى الركعتين بعد العصر

[۲] مسند احمد ط الرسالة، ج ۲۸ ص ۱۴۲ در پاورقی ح ۱۶۹۴۳

[۳] موطأ مالك ج ۱ ص ۲۲۱ ح ۵۱۸ وحدثنى عن مالك عن بن شهاب عن السائب بن يزيد أنه رأى عمر بن الخطاب يضرب المنكدر فى الصلاة بعد العصر

[٤] مسند احمد ط الرسالة، ج ۲۸ ص ۱۴۳ در پاورقی ح ۱۶۹۴۳

[٥] شرح معاني الآثار ج ۱ ص ۳۰۵ ح ۱۸۳۰ حَدَّثَنَا ابْنُ مَرْزُوقٍ، قَالَ: ثنا وَهْبٌ، قَالَ: ثنا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ الصَّلَاةِ، بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ: "رَأَيْتُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَضْرِبُ الرَّجُلَ إِذَا رَآهُ يُصَلِّي بَعْدَ الْعَصْرِ "

[٦] مسند احمد، ج ۱۳ ص ۲۴۵-۲۴۶ ح ۱۶۹۷۳ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

[٧] مجمع الزوائد ج ۲ ص ۲۲۳ قال الهيثمى: رواه أحمد والطبرانى فى الكبير وإسناده حسن

در همین روایت آمده است که عمر گفت: «ای زید، اگر به خاطر این نبود که می ترسیدم مردم بعد از عصر تا شام نماز بخوانند، در این دو نماز کسی را نمی زدم.»[۱]

ابن حزم آندلسی با سند صحیح[۲] روایت کرده است که عمر بن خطاب، «تمیم داری» را هم به خاطر خواندن دو رکعت نماز بعد از عصر مضروب ساخت و سپس به وی گفت: «من می ترسم بعد از شما قومی بیایند و بعد از عصر تا مغرب و هنگام غروب آفتاب که پیامبر ﷺ نماز گزاردن در آن را نهی کرده است، نماز بخوانند.»[۳]

منظور عمر، نهی حضرت رسول ﷺ از نماز گزاردن به هنگام غروب آفتاب است که مجوس در وقت طلوع و غروب آفتاب، عبادت می کردند؛ ولی ای کاش، عمر فقط نماز در آن وقت را منع می کرد و دیگر، بندگان خدا را در حال گزاردن نماز به موقع – که پیغمبر ﷺ می خواند – مضروب نمی ساخت!

همچنین احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر حمزه احمد الزین)[٤] از عروه بن زبیر روایت کرده است که گوید: «عمر به نزد مردم رفت و آن ها را به خاطر دو سجده بعد از عصر زد، تا آنکه تمیم داری گذشت و

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۱۱۵ ح ۱۷۰۷۷ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عبد الرزاق وابن بكر قالا انا بن جريج قال سمعت أبا سعيد الأعمى يخبر عن رجل يقال له السائب مولى الفارسيين وقال بن بكر مولى لفارس وقال حجاج مولى الفارسی عن زيد بن خالد انه رآه عمر بن الخطاب وهو خليفة ركع بعد العصر ركعتين فمشى إليه فضربه بالدرة وهو يصلی كما هو فلما انصرف قال زيد يا أمير المؤمنين فوالله لا أدعهما أبدا بعد ان رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصليهما قال فجلس إليه عمر وقال يا زيد بن خالد لولا انی أخشى ان يتخذها الناس سلما إلى الصلاة حتى الليل لم اضرب فيهما

[۲] المحلی ج ۲ ص ۲۷۴ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۳] حدثنا محمد بن سعيد بن نبات ثنا محمد بن أحمد بن مفرج ثنا عبد الله بن جعفر بن الورد ثنا يحيى بن أيوب بن بادی العلاف ثنا يحيى بن بكير حدثنی الليث بن سعد عن أبی الأسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل يتيم عروة بن الزبير عن عروة أخبرنی تميم الداری أو أخبرت أن تميما الداری ركع ركعتين بعد العصر فأتاه عمر فضربه بالدرة فأشار إليه تميم أن أجلس فجلس عمر حتى فرغ تميم فقال لعمر لم ضربتنی فقال له عمر لأنك ركعت هاتين الركعتين وقد نهيت عنهما قال له تميم إنی صليتهما مع من هو خير منك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له عمر إنی ليس بی إياكم أيها الرهط ولكنی أخاف أن يأتی بعدكم قوم يصلون ما بين العصر إلى المغرب حتى يمرون بالساعة التی نهى عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يصلی فيها كما صلوا بين الظهر والعصر ثم يقولون قد رأتنا (((رأينا))) فلانا وفلانا يصلون بعد العصر

[٤] مسند احمد، ج ۱۳ ص ۲۰۷ ح ۱۶۸۸۲ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

گفت: من ترک نمی کنم آن دو رکعتی را که با کسی که بهتر از تو بود - یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله - خواندم. عمر گفت: اگر مردم مانند هیئت تو بودند، باکی نداشتم.»[۱]

مسلم در صحیحش از مختار بن فلفل روایت کرده است که گفت: «از انس بن مالک از نافله بعد از عصر سؤال کردم، پس گفت: عمر دستهای مردم را به خاطر نماز بعد از عصر میزد و ما در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله، بعد از غروب آفتاب و پیش از نماز مغرب، دو رکعت نماز می خواندیم. پس به او گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله هم آن دو رکعت را خواند؟ گفت: آن حضرت ما را می دید که می خوانیم؛ اما نه ما را امر نمود و نه منع کرد.»[۲]

عبد الرزاق با سند صحیح[۳] از طاوس روایت کرده است که: «ابو ایوب انصاری پیش از خلافت عمر، بعد از عصر دو رکعت نماز می خواند، پس چون عمر خلیفه شد، آن را ترک کرد و چون عمر فوت شد، باز شروع کرد! پس به او گفتند: برای چه حالا شروع کردی؟ گفت: چون عمر مردم را به خاطر آن دو رکعت می زد.»[٤]

از اسود نیز روایت شده است که گفت: «عمر به خاطر دو رکعت نماز بعد از عصر، مردم را می زد.»

ابن حجر عسقلانی این روایت را نقل کرده و سندش را تصحیح کرده است.[٥]

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۱۰۲ ح ۱۶۹۸۵ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا حماد بن أسامة قال انا هشام عن أبیه قال خرج عمر علی الناس یضربهم علی السجدتین بعد العصر حتی مر بتمیم الداری فقال لا أدعهما صلیتهما مع من هو خیر منك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال عمر ان الناس لو کانوا کهیئتك لم أبال

[۲] صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۷۳ ح ۸۳۶ وحدثنا أبو بکر بن أبی شیبة وأبو کریب جمیعا عن بن فضیل قال أبو بکر حدثنا محمد بن فضیل عن مختار بن فلفل قال سألت أنس بن مالك عن التطوع بعد العصر فقال کان عمر یضرب الأیدی علی صلاة بعد العصر وکنا نصلی علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلاة المغرب فقلت له أکان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلاهما قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحمیری: ثقة / معمر بن أبی عمرو الأزدی: ثقة / عبد الله بن طاوس الیمانی: ثقة / طاوس بن کیسان الیمانی: ثقة

[٤] مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۴۳۳ ح ۳۹۷۷ عبد الرزاق عن معمر عن بن طاووس عن أبیه أن أبا أیوب الأنصاری کان یصلی قبل خلافة عمر رکعتین بعد العصر فلما استخلف عمر ترکهما فلما توفی رکعهما فقیل له ما هذا فقال إن عمر کان یضرب الناس علیهما

[٥] المطالب العالیة ج ۳ ص ۲۸۲ ح ۲۹۷ وقال مسدد حدثنا أبو عوانة عن مغیرة عن إبراهیم عن الأسود قال (إن عمر رضی الله عنه کان یضرب علی الرکعتین بعد العصر. إسناده صحیح وهو فی الصحیح من وجه آخر

همچنین ابن راهویه با سند صحیح[۱] از مقدام بن شریح از پدرش روایت کرده است که گوید: «از عایشه از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم که نماز ظهر را چگونه می خواند؟ گفت: آن حضرت در نصف روز نماز میخواند، سپس بعد از آن، دو رکعت میخواند، آنگاه پس از آن عصر را میخواند و بعد از آن، دو رکعت میخواند.

گفتم: عمر مردم را به خاطر آن دو رکعت می زد و از آن نهی می نمود... .»[۲]

مرحوم علامه امینی می فرماید: عجیب است از فقاهت خلیفه که با شلاقش از نمازی که از طریق سنت ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را خواند و هرگز بعد از عصر ترک نکرد، جلوگیری می کرد چنانچه در کتب صحاح وارد شده و عایشه به آن خبر داده و گفته: «قسم به آن خدایی که پیامبر صلی الله علیه وآله را در جوار رحمت خود برد، آن را ترک نکرد تا خدا را ملاقات نمود و خدای تعالی را ملاقات نکرد تا آنکه از نماز سنگین بود، و بسیاری از اوقات بود که آن را نشسته میخواند؛ یعنی دو رکعت بعد از عصر را»[۳] و روایات دیگر که گذشت.

زین الدین العراقی متوفای ۸۰۶ هـ اسامی تعدادی از بزرگان اهل سنت که به نماز مستحبی بعد از عصر رخصت داده اند را چنین برشمرده است:

«علی بن ابی طالب علیه السلام، زبیر، ابن زبیر، تمیم داری، نعمان بن بشیر، ابو ایوب انصاری، عایشه، اسود بن یزید، عمرو بن میمون، مسروق، شریح، عبد الله بن ابی هذیل، ابو برده، عبد الرحمن بن اسود، عبد الرحمن بن بیلمانی و احنف بن قیس.»[٤]

---

[۱] مسند إسحاق بن راهویه ج ۳ ص ۸۹۴ ح ۱۵۷۳ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات ، رجاله رجال مسلم

[۲] أخبرنا عبید الله نا إسرائیل عن المقدام بن شریح عن أبیه قال سألت عائشة عن صلاة رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف کان یصلی فقالت کان یصلی الهجیر ثم یصلی بعدها رکعتین ثم یصلی العصر ثم یصلی بعدها رکعتین قلت فقد کان عمر یضرب علیهما وینهی عنهما فقالت کان عمر رضی الله عنه یصلیهما وقد علم أن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما ولکن قومك أهل الیمن قوم طغام یصلون الظهر ثم یصلون ما بین الظهر والعصر ویصلون العصر ثم یصلون ما بین الظهر والعصر فضربهم عمر وقد أحسن

[۳] صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۱۳ ح ۵۶۵ حدثنا أبو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن أیمن قال حدثنی أبی أنه سمع عائشة قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله وما لقی الله تعالی حتی ثقل عن الصلاة وکان یصلی کثیرا من صلاته قاعدا تعنی الرکعتین بعد العصر وکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلیهما ولا یصلیهما فی المسجد مخافة أن یثقل علی أمته وکان یحب ما یخفف عنهم

[٤] طرح التثریب فی شرح التقریب ج ۲ ص ۱۷۱ وفیمن روینا عنه الرخصة فی التطوع بعد العصر علی بن أبی طالب وروینا معنی ذلك عن الزبیر وابن الزبیر وتمیم الداری والنعمان بن بشیر وأبی أیوب الأنصاری وعائشة أم المؤمنین وفعل ذلك الأسود بن یزید

سیزدهم: نهی عمر از روزه گرفتن در ماه رجب

ابن ابی شیبه با سندش از خرشه بن حر روایت می کند که گفت: «عمر بن خطاب را دیدم که دستهای مردم را به خاطر روزه گرفتن در ماه رجب می زد تا آنکه آن را در طعام می گذاردند و می گفت: رجب و چه رجبی، ماه رجب ماهی بود که اهل جاهلیت آن را بزرگ می داشتند.»[۱]

سند این روایت را دکتر الشثری[۲] و اسامة بن ابراهیم بن محمد[۳] تصحیح کرده اند.

برای اثبات تقابل عمر بن خطاب با نص در ممانعت از روزه ی ماه رجب، به نقل جواب مرکز فتوای اسلام وب اکتفا می کنیم که گفته اند:

«آن دسته از علمایی که قائل به استحباب روزه ی ماه رجب هستند، به دو دلیل استدلال می کنند:

اول: آنچه در ترغیب عام به روزه گرفتن وارد شده است که روایاتش زیاد است.

دوم: آنچه در ترغیب خاص به روزه گرفتن در ماه های حرام وارد شده و رجب به اتفاق، از آن جمله ماه ها است و همچنین آنچه که بالخصوص در فضیلت روزه ماه رجب وارد شده است، که جمهور علما نیز بر این اعتقاد هستند و برای اثبات آن به تعدادی از احادیث استدلال کرده اند... .»[٤]

وعمرو بن ميمون ومسروق وشريح وعبد الله بن أبى الهذيل وأبو بردة وعبد الرحمن بن الأسود وعبد الرحمن بن البيلمانى والأحنف بن قيس

[١] مصنف ابن أبى شيبة ج ٢ ص ٣٤٥ ح ٩٧٥٨ حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن وبرة بن عبد الرحمن عن خرشة بن الحر قال رأيت عمر يضرب أكف الناس فى رجب حتى يضعوها فى الجفان ويقول كلوا فإنما هو شهر كان يعظمه أهل الجاهلية

[٢] مصنف ابن ابي شيبة، ج ۶ ص ۱۲۳-۱۲۴ ح ۱۰۰۱۹ پی دی اف

[٣] مصنف ابن أبى شيبة ، ج ۴ ص ۱۵۴ ح ۹۸۴۸ قال اسامة بن ابراهيم بن محمد: إسناده صحيح / پی دی اف

[٤] رقم الفتوى: ٢٨٣٢٢ ، تاريخ النشر: الثلاثاء ٣ ذو الحجة ١٤٢٣ هـ - ۴-۲-۲۰۰۳ م، مذاهب العلماء فى صوم شهر رجب / «فقد اختلفت أنظار العلماء فى صوم شهر رجب، فمنهم من استحبه لأمرين: الأول: ما ورد من الترغيب العام فى الصيام، وهذا بابه واسع، وأدلته كثيرة جداً. الثانى: ما ورد من الترغيب الخاص فى صيام الأشهر الحرم. ورجب منها بالاتفاق، وكذا ما ورد فى فضل صيام رجب بخصوصه. وإلى استحباب صيام الأشهر الحرم عموماً ورجب على وجه الخصوص ذهب الجمهور من العلماء، واستدلوا على ذلك بعدة أحاديث ... .»

چهاردهم: جاری کردن حد شرابخواری بر روزه دار !!

احمد بن حنبل با سند صحیح[۱] از عمران بن عبد الله بن طلحه خزاعی روایت کرده است که گفت: «عمر بن خطاب گروهی را که در موقع میگساری و شرابخوری دستگیر شده بودند و در میان آنها مرد روزه داری بود، شلاق زد وآن روزه دار را هم با آنها شلاق زد!! گفتند: او روزه دار است. عمر گفت: چرا با آنها نشست؟!»[۲]

مرحوم علامه امینی می فرماید: آیا خلیفه دانسته بود علت و جهت نشستن آن مرد را با آنها در مجلس میگساری؟ و حال آن که او روزه دار بود و با آنها مشارکت در عمل نداشت؛ پس شاید ضرورت او را ناچار به نشستن در آن مجلس کرده بود و توان جدایی از آنها را از ترس آسیب و صدماتشان یا ضرر دیگری در آینده نداشت یا اینکه قصد نهی از منکر کردن آنها، روزه دار بیچاره را ملزم به مصاحبت با آنها و نرمی در اول کار کرده و هرگاه یکی از این احتمالات داده شود، حد ساقط خواهد بود؛ زیرا که گفته اند: «حدود به شبهه ها ساقط می شود.»[۳]

و بر فرض اینکه احتمال هیچ یک از اینها هم نباشد، پس به درستی که نهایت چیزی که اینجا باشد، این است که آن مرد را به جهت تأدیب، تعزیر کنند و قبلا دانستی حد تعزیر را و اینکه آن از ده ضربه تجاوز نمیکند؛[٤] پس چگونه یکسان قرار داد او را که شراب نخورده و روزه داشته با آنهایی که میگساری کردند در شلاق زدن؟

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الصمد بن عبد الوارث التمیمی: ثقة / سلام بن مسکین الأزدی: ثقة / عمران بن طلحة القرشی: له رؤیة

[۲] الأشربة ج ۱ ص ۱۱ ح ۳۰ حدثنا أحمد بن حنبل قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا سلام بن مسکین قال حدثنا عمران یعنی بن عبد الله بن طلحة الخزاعی أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه أتی بقوم أخذوا علی شراب فیهم رجل صائم فجلدهم وجلده معهم قالوا إنه صائم قال لم جلس معهم

[۳] الشرح الکبیر لابن قدامة ج ۱۰ ص ۱۸۳-۱۸۴ قال ابن المنذر اجمع کل من نحفظ عنه من اهل العلم ان الحدود تدرأ بالشبهات

[٤] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۵۱۲ ح ۶۴۵۸ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۳۲ ح ۱۷۰۸ ... أبا بردة الأنصاری قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا تجلدوا فوق عشرة أسواط إلا فی حد من حدود الله

پانزدهم: بدعت چهار تکبیر بر میّت

احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر شعیب الارنؤوط) از ابن ابی لیلی روایت می کند که: «زید بن ارقم بر جنازه ها چهار تکبیر می گفت و بر جنازه ای پنج تکبیر گفت. در مورد علت آن پرسیدند. زید گفت: اینچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر می گفت یا گفت.»[۱]

و نیز با سند حسن (طبق نظر حمزه احمد الزین) از یحیی بن عبدالله الجابر روایت می کند که گفت: «در مدائن، پشت سر عیسی غلام حذیفه بر جنازه ای نماز گزاردم و او پنج تکبیر گفت، سپس رو به ما کرد و گفت: اشتباه نکردم و فراموش ننمودم، بلکه مانند آقایم و ولی نعمتم حذیفة بن یمان عمل کردم که بر جنازه ای نماز گزارد و پنج تکبیر گفت. آنگاه به من نظر کرد و گفت: فراموش نکردم و اشتباه ننمودم، بلکه مانند پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفتم.»[۲]

سیوطی در ذکر کارهایی که نخستین بار عمر بن خطاب آن ها را انجام داد، از ابو هلال عسکری نقل میکند که گفت: «عمر بن خطاب اولین کسی بود که حد شرب خمر را هشتاد ضربه قرار داد و اولین کسی بود که متعه را تحریم کرد و نخستین کسی بود که مردم را در نماز بر جنازه ها بر چهار تکبیر جمع نمود.»[۳]

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«با سند صحیح از سعید بن مسیب روایت شده که گفت: تکبیرها، تعدادشان چهار و پنج بود، پس عمر مردم را بر چهار تکبیر گفتن بر میت جمع نمود. بیهقی با سند حسن از ابی وائل روایت کرده است که گفت:

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۳۲ ص ۲۴ ح ۱۹۲۷۲ قال شعیب الأرنؤوط: إسناده صحیح علی شرط الشیخین/ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا أسود بن عامر أنا جعفر الأحمر عن عبد العزیز بن حکیم قال صلیت خلف زید بن أرقم علی جنازة فکبر خمسا ثم التفت فقال هکذا کبر رسول الله صلی الله علیه وسلم أو نبیکم صلی الله علیه وسلم

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۶۲۹ ح ۲۳۳۴۰ پی دی اف / قال حمزة احمد الزین: إسناده حسن / حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عبد الصمد ثنا عبد العزیز بن مسلم ثنا یحی بن عبد الله الجابر قال صلیت خلف عیسی مولی لحذیفة بالمدائن علی جنازة فکبر خمسا ثم التفت إلینا فقال ما وهمت ولا نسیت ولکن کبرت کما کبر مولای وولی نعمتی حذیفة بن الیمان صلی علی جنازة وکبر خمسا ثم التفت إلینا فقال ما نسیت ولا وهمت ولکن کبرت کما کبر رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة فکبر خمسا

[۳] تاریخ الخلفاء ج ۱ ص ۱۳۶-۱۳۷ فصل فی أولیات عمر رضی الله عنه قال العسکری هو ... وأول من ضرب فی الخمر ثمانین وأول من حرم المتعة ... وأول من جمع الناس فی صلاة الجنائز علی أربع تکبیرات. ...

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر میت هفت تکبیر و شش تکبیر و پنج تکبیر می گفتند، پس عمر بن خطاب مردم را بر چهار الله اکبر مانند طولانی ترین نماز متحد نمود.»[۱]

ابن شبه نمیری با سند حسن[۲] از ابراهیم نخعی تابعی روایت می کند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم در تکبیر بر جنازه مختلف بودند؛ نمی خواستی که بشنوی مردی میگوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت تکبیر می گفت و دیگری می گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج کبیر میگفت، و دیگری میگفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار الله اکبر می گفت. پس مردم در آن اختلاف کردند و به همین منوال بودند تا ابوبکر درگذشت. پس چون عمر متولی امر خلافت شد و اختلاف مردم را بر آن دید، جداً بر او دشوار آمد؛ پس به سوی مردانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت: به درستی که شما گروه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی اختلاف می کنید، کسانی که بعد از شما می آیند اختلاف می کنند و وقتی اجتماع بر امری کردید، مردم بر آن اجتماع و اتحاد خواهند نمود؛ پس تامل کنید بر کاری که بر آن اجتماع کنید. پس مثل اینکه آنها را بیدار کرد. پس گفتند: آنچه دیدی، خوب چیزی است ای امیرمومنان؛ پس ما را راهنمایی کن. پس عمر گفت: بلکه شما مرا راهنمایی نمائید؛ چون که من هم بشری مانند شمایم. پس امر را بین خود شورا کردند و نظرشان را اجماع و اتحاد نمودند بر اینکه تکبیر بر جنازه ها و اموات را مانند الله اکبر در نماز عید قربان و عید فطر، چهار تکبیر قرار دهند.»[۳]

---

[۱] فتح الباری ج ۳ ص ۲۰۲ والذی نختاره ما ثبت عن عمر ثم ساق بإسناد صحیح إلی سعید بن المسیب قال کان التکبیر أربعا وخمسا فجمع عمر الناس علی أربع وروی البیهقی بإسناد حسن إلی أبی وائل قال کانوا یکبرون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعا وستا وخمسا وأربعا فجمع عمر الناس علی أربع کأطول الصلاة

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عمرو بن قسط السلمی: صدوق حسن الحدیث / عبید الله بن عمرو الأسدی: ثقة / زید بن أبی أنیسة الجزری: ثقة / حماد بن أبی سلیمان الأشعری: صدوق / إبراهیم النخعی: ثقة

[۳] أخبار المدینة ج ۱ ص ۳۹۰ ح ۱۲۳۱ حدثنا عمرو بن قسط الرقی قال حدثنا عبید الله بن عمرو عن زید بن أبی أنیسه عن حماد عن إبراهیم قال قبض رسول الله والناس مختلفون فی التکبیر علی الجنازة لا نفتأ أن نسمع رجلا یقول سمعت النبی یکبر سبعا وآخر یقول سمعت النبی یکبر خمسا وآخر یقول سمعت النبی یکبر أربعا فکانوا علی ذلک حتی مات أبو بکر رضی الله عنه فلما ولی عمر رضی الله عنه فرأی اختلافهم شق علیه ذلک فأرسل إلی رجال من أصحاب النبی متی تجتمعون علی أمر یجتمع الناس علیه وإنکم قد اختلفتم فی التکبیر علی الجنائز فانظروا أمرا تجتمعون علیه یأخذه من بعدکم فکأنما أیقظهم فقالوا نعم ما رأیت یا أمیر المؤمنین فأشر علینا قال بل أشیروا علی فإنما أنا بشر فتراجعوا بینهم فأجمع رأیهم علی أن یجعلوه مثل التکبیر فی الأضحی والفطر أربع تکبیرات

ابن قیّم جوزیه نیز می نویسد:

«پیامبر صلی الله علیه و آله امر می فرمود به خالص کردن دعا برای میت و چهار تکبیر میگفت و صحیح است از آن حضرت که پنج تکبیر هم گفتند و صحابه بعد از آن حضرت چهار، پنج و شش تکبیر می گفتند و زید بن ارقم پنج تکبیر گفت و گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله پنج تکبیر گفتند. مسلم آن را یاد کرده و علی علیه السلام بر جنازه سهل بن حنیف شش الله اکبر گفت و آن حضرت بر اهل بدر شش تکبیر می گفتند و بر غیر ایشان از صحابه پنج تکبیر و بر سایر مردم چهار تکبیر. دارقطنی آن را بازگو کرده و سعید بن منصور از حکم و او از ابن عینیه یاد کرده که او گفت: بودند که بر اهل بدر پنج، شش و هفت تکبیر می گفتند و این آثار صحیحی است؛ پس موجبی برای منع از آن نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله از زیادتر از چهار تکبیر منع نکرد، بلکه خود آن حضرت و اصحابش بعد از ایشان این کار را می کردند ... .»[۱]

مرحوم علامه امینی می فرماید: آنچه از سنت و عمل صحابه در اختلاف عدد در تکبیر بر جنازه ثابت شده، محمول بر مراتب فضل در میت است یا خود نماز و این کشف میکند از کفایت کردن هر یک از این اعداد؛ پس اختیار یکی از اینها و جمع بر آن و منع از بقیه، چنانچه منع از بدعت میشود، رای و اجتهادی است برابر سنت و عمل صحابه و از مطالب آشکار و روشن بعد از خواندن آنچه واقع شد از رد و بدل بین خلیفه و صحابه، اینکه در اینجا فسخی نبوده و جز این نیست که هر یک از ایشان آنچه را که بر عهد و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بودند را یاد نموده اند؛ پس دعوای نسخ و عقب انداختن چهار تکبیر را بر این عددها، سخن باطلی است.

شانزدهم: رای عمر در مناسک

مالک بن انس با سند صحیح[۲] از عبد الله بن عمر روایت کرده است که: «عمر بن خطاب در عرفه برای مردم خطبه خواند و مناسک حج را به ایشان آموخت و از جمله مطالبی که گفت، این بود: هر گاه شما منی

---

[۱] زاد المعاد ج ۱ ص ۵۰۷-۵۰۹ وكان صلى الله عليه وسلم يأمر بإخلاص الدعاء للميت وكان يكبر أربع تكبيرات وصح عنه أنه كبر خمسا وكان الصحابة بعده يكبرون أربعا وخمسا وستا فكبر زيد بن أرقم خمسا وذكر أن النبى صلى الله عليه وسلم كبرها ذكره مسلم وكبر على بن أبى طالب رضى الله عنه على سهل بن حنيف ستا وكان يكبر على أهل بدر ستا وعلى غيرهم من الصحابة خمسا وعلى سائر الناس أربعا ذكره الدارقطنى وذكر سعيد بن منصور عن الحكم بن عتيبة أنه قال كانوا يكبرون على أهل بدر خمسا وستا وسبعا وهذه آثار صحيحة فلا موجب للمنع منها والنبى صلى الله عليه وسلم لم يمنع مما زاد على الأربع بل فعله هو وأصحابه من بعده

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

مالك بن أنس الأصبحى: ثقة / نافع مولى ابن عمر: ثقة / عبد الله بن عمر العدوى: صحابى

آمدید، پس کسی که رمی جمره کرد (سنگ زد) پس بر او حلال شود آنچه بر حاجی حرام بود مگر زن و عطر (بوی خوش)! هیچکس با زنها تماس نگیرد و استعمال طیب (بوی خوش) نکند تا اینکه طواف خانه نماید.»[۱]

حمیدی نیز با سند صحیح (طبق برنامه جوامع الکلم)[۲] از سالم بن عبدالله از عبد الله بن عمر روایت میکند که عمر گفت: «هر گاه سنگ ریزه زدید (رمی جمره) و قربانی کردید و سر تراشیدید، پس هر چیزی بر شما حلال شود مگر زن و بوی خوش. سالم گفت: و عایشه گوید: من رسول خدا ﷺ را پیش از اینکه طواف خانه کند برای محل شدنشان خوش بوی کردم.

سالم گوید: پس سنت رسول خدا ﷺ سزاوارتر است که پیروی شود.»[۳]

بخاری و مسلم در صحیحشان از محمّد بن منتشر روایت کرده اند که گوید: درباره این گفته ابن عمر: "من دوست ندارم در حالی که احرام هستم بوی خوش از من پخش شود" از عایشه سؤال کردم. عایشه در جواب گفت: من پیغمبر ﷺ را خوشبو نمودم، سپس پیغمبر ﷺ با زن هایش تماس گرفت [و غسل کرد] و بعدش احرام بست.»[٤]

شاه ولی الله دهلوی متوفای ۱۱۷۶ هـ می گوید:

«فقها ترک کرده اند قول عمر - یعنی «بوی خوش» - را؛ چون حدیث عایشه و غیر آن نزد ایشان صحیح بود که پیامبر خدا ﷺ خود را خوش بوی می ساخت پیش از آنکه طواف افاضه نماید.»[٥]

---

[۱] موطأ مالك ج ۱ ص ۴۱۰ ح ۹۲۲ حدثنی یحیی عن مالك عن نافع وعبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب خطب الناس بعرفة وعلمهم أمر الحج وقال لهم فیما قال إذا جئتم منی فمن رمی الجمرة فقد حل له ما حرم علی الحاج الا النساء والطیب لا یمس أحد نساء ولا طیبا حتی یطوف بالبیت

[۲] مسند الحمیدی ج ۱ ص ۱۰۵ ح ۲۱۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۳] حدثنا الحمیدی قال ثنا سفیان قال ثنا عمرو بن دینار عن سالم بن عبد الله عن أبیه قال قال عمر بن الخطاب إذا رمیتم الجمرة وذبحتم وحلقتم فقد حل لکم کل شیء حرم علیکم إلا النساء والطیب قال سالم بن عبد الله وقالت عائشة طیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم لحرمه قبل أن یحرم ولحله بعد ما رمی الجمرة وقبل أن یزور قال سالم وسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم أحق أن تتبع

[٤] صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۰۵ ح ۲۶۷ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۴۹ ح ۱۱۹۲ عن إبراهیم بن محمد بن المنتشر عن أبیه قال سألت عائشة فذکرت لها قول بن عمر ما أحب أن أصبح محرما أنضخ طیبا فقالت عائشة أنا طیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم طاف فی نسائه ثم أصبح محرما

[٥] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۳ ص ۳۲۷ المقصد الثانی، الفصل الثالث، کتاب الحج / پی دی اف / قلت: ترك الفقهاء قوله والطیب لما صح عندهم من حدیث عائشة وغیرها أن النبی صلی الله علیه وسلم تطیب قبل طواف الإفاضة.

مرحوم علامه امینی می فرماید: افسوس بر امتی که به آنها کسی مناسک حج بیاموزد که نمی داند آنچه را که به سبب آن بر محرم حلال میشود آنچه که بر او حرام شده بود و آفرین بر خلیفه ای که فقها ترک کنند قول او را وقتی که آن را مخالف سنت نبویه ببینند و آن ثابت شده بود به حدیث عایشه و غیر او.

هفدهم: رأی عمر درباره بیت المقدس

ابو الولید الأزرقی متوفای ۲۵۰ هـ با سند صحیح[۱] از سعید بن مسیب روایت کرده است که گوید:

«مردی از عمر اجازه گرفت تا به بیت المقدس سفر کند. گفت: برو و آماده شو و به من پیش از رفتن خبر بده. آن مرد پس از آماده شدن برای سفر، نزد عمر آمد. عمر گفت: سفرت را عمره قرار بده. راوی می‌گوید: عمر در حال قیمت گذاری یا مبادله شتران زکات بود که دو نفر در حال بازگشت از سفر بودند. عمر پرسید: از کجا می‌آیید؟ گفتند: از بیت المقدس. عمر تازیانه را بر آنان می‌نواخت و می‌گفت: آیا آن را مانند زیارت خانه خدا قرار داده اید؟ گفتند: ما از آنجا عبور می‌کردیم!!»[۲]

بیت المقدس یکی از سه مسجدی است که شایسته است برای زیارت آن شدّ رحال کرد و قصد زیارت و نماز خواندن در آن را نمود، لیکن خلیفه از نظرش رفته این خبرهایی که از پیامبر رسیده و آنها را از آن حضرت ﷺ نشنیده یا حفظ نکرده و یا فراموش کرده؛ لذا از آن منع نمود.

یکم: روایت بخاری و مسلم از ابو هریره از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «شایسته نیست که شدّ رحال شود و رنج مسافرت را دید مگر برای سه مسجد: ۱. مسجد الحرام ۲. این مسجد من ۳. مسجد الاقصی (بیت المقدس).»[۳]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن محمد الغسانی: ثقة / سفیان بن عیینة الهلالی: ثقة / عبد الکریم بن مالك الجزری: ثقة / سعید بن المسیب القرشی: ثقة

[۲] أخبار مكة للأزرقی ج ۲ ص ۶۳ و أخبار مكة للفاكهی ج ۲ ص ۱۰۰ ح ۱۲۱۰ وحدثنی جدی قال حدثنا سفیان عن عبد الكريم الجزری عن سعید بن المسیب قال استأذن رجل عمر بن الخطبا رضی الله عنه فی اتیان بیت المقدس فقال له اذهب فتجهز فإذا تجهزت فاعلمنی فلما تجهز جاءه فقال له عمر اجعلها عمرة قال ومر به رجلان وهو يعرض إبل الصدقة فقال لهما من أين جئتما فقالا من بيت المقدس قال فعلاهما بالدرة وقال أحج كحج البيت قالا إنما كنا مجتازين

[۳] صحیح البخاری ج ۱ ص ۳۹۸ ح ۱۱۳۲ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۱٤ ح ۱۳۹۷ عن أبی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله عليه وسلم قال لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله عليه وسلم ومسجد الأقصى

دوم: روایت ابن حبان در صحیحش با سند صحیح (طبق نظر شعیب الارنؤوط) از عبد الله بن عمرو از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «سلیمان بن داود علیهما السلام وقتی که بیت المقدس را بنا کرد، از خدای عزوجل سه خصلت تقاضا کرد: ۱. قضاوتی که مصادف و موافق با حکم الله باشد، پس خداوند به او داد. ۲. حکومت و سلطنتی که به هیچکس مثل آن را بعد از او نداده باشد، پس خدا به او داد. ۳. از خدای عزوجل خواست موقعی که از بناء مسجد فارغ شد، هیچکس نیاید در آن نماز بخواند مگر آنکه از گناهانش بیرون رود؛ مانند روزی که از مادرش به دنیا آمده است.»[۱]

هجدهم: منع عمر از نقل حدیث

ابن سعد با سند صحیح[۲] از قرظه بن کعب انصاری روایت می کند که گفت:

«وقتی که عمر ما را به عراق فرستاد، با ما چند قدمی آمد و گفت: آیا می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: بلی، برای بزرگداشت ما. گفت: علاوه بر آن، شما پیش مردم قریه ای می روید که برای ایشان زمزمه ای به قرآن است؛ مانند زمزمه و صدای زنبور عسل؛ پس آنها را با نقل احادیث مانع نشوید که به آن مشغولشان کنید و قرآن را تنها بگذارید؛ پس روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را کم کنید که من شریک شمایم.»[۳]

همین روایت را ابن عبد البر نیز نقل کرده و اضافه کرده است که قرظه بن کعب گفت: «از آن پس، من هیچ حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکردم!»

دکتر ابو الاشبال الزهیری، محقق کتاب، این روایت را تصحیح کرده است.[٤]

---

[۱] صحیح ابن حبان ج ۱۴ ص ۳۳۰ ح ۶۴۲۰ قال شعیب الأرنؤوط : إسناده صحیح / أخبرنا عبد الله بن محمد بن سلم حدثنا عبد الرحمن بن إبراهیم حدثنا الولید بن مسلم حدثنا الأوزاعی حدثنی ربیعة بن یزید عن عبد الله الدیلمی عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال إن سلیمان بن داود سأل الله ثلاثا أعطاه اثنتین وأرجو أن یکون قد أعطاه الثالثة سأله ملکا لا ینبغی لأحد من بعده فأعطاه إیاه وسأله حکما یواطئ حکمه فأعطاه إیاه وسأله من أتی هذا البیت یرید بیت المقدس لا یرید إلا الصلاة فیه أن یخرج من خطیئته کیوم ولدته أمه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وأرجو أن یکون قد أعطاه الثالثة

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

سفیان بن عیینة الهلالی: ثقة / بیان بن بشر الأحمسی: ثقة / عامر الشعبی: ثقة / قرظة بن کعب الأنصاری: صحابی

[۳] الطبقات الکبری ج ۶ ص ۷ أخبرنا سفیان بن عیینة عن بیان عن الشعبی قال قال قرظة بن کعب الأنصاری أردنا الکوفة فشیعنا عمر إلی صرار فتوضأ فغسل مرتین وقال تدرون لم شیعتکم فقلنا نعم نحن أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال إنکم تأتون أهل قریة لهم دوی بالقرآن کدوی النحل فلا تصدوهم بالأحادیث فتشغلوهم جردوا القرآن وأقلوا الروایة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم امضوا وأنا شریککم

[٤] جامع بیان العلم وفضله، ج ۲ ص ۹۹۸ ح ۱۹۰۴ پی دی اف / قال قرظة فما حدثت بعده حدثنا عن رسول الله (ص)

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«چون عمر، ابو موسی را به عراق فرستاد، به او گفت: تو به سوی مردمی می روی که برای ایشان در مساجدشان زمزمه ای به قرآن مانند زمزمه زنبور عسل است؛ پس آنها را به همان حالشان واگذار و به احادیث مشغولشان نکن و من در این موضوع شریک توام. (ابن کثیر گوید:) این منع از حدیث، از عمر معروف است.»[۱]

حاکم با سند صحیح[۲] از ابراهیم بن عبد الرحمن زهری (یکی از صحابه) روایت می کند که گفت: «عمر بن خطاب به ابن مسعود، ابو درداء و ابوذر گفت: این حدیث از رسول خدا ﷺ چیست؟ و گمان میکنم که او آنها را در مدینه حبس کرد تا آنکه کشته شد.» حاکم سپس روایت را تصحیح کرده و ذهبی نیز در تعلیقش با نظر او موافقت نموده است.[۳]

سند این روایت را الشریف حاتم بن عارف العونی نیز صحیح دانسته و تصریح کرده است که صحیح این است که ابراهیم بن عبدالرحمن از عمر شنیده است.[٤]

حافظ ابن حجر نیز این حدیث را صحیح دانسته و اضافه کرده است که عمر در مورد حدیث، شدید بود.[٥]

---

[١] البداية والنهاية ج ٨ ص ١٠٧ لما بعث أبا موسى إلى العراق قال له إنك تأتى قوما لهم فى مساجدهم دوى بالقرآن كدوى النحل فدعهم على ما هم عليه ولا تشغلهم بالأحاديث وأنا شريكك فى ذلك هذا معروف عن عمر رضى الله عنه

[٢] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن بالويه النيسابوری: ثقة / محمد بن غالب التمار: ثقة / عفان بن مسلم الباهلی: ثقة / شعبة بن الحجاج العتکی: ثقة / سعد بن إبراهيم القرشی: ثقة / إبراهيم بن عبد الرحمن الزهری: له رؤية

[٣] المستدرك على الصحيحين ج ١ ص ١٩٣ ح ٣٧۴ و ٣٧۵ قال الذهبی: على شرطهما / حدثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه ثنا محمد بن غالب ثنا عفان ثنا شعبة وأخبرنى أحمد بن يعقوب الثقفى ثنا محمد بن أيوب أنبأ أبو عمرو الحوضى ثنا شعبة عن سعيد بن إبراهيم عن أبيه أن عمر بن الخطاب قال لابن مسعود ولأبى الدرداء ولأبى ذر ما هذا الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وأحسبه حبسهم بالمدينة حتى أصيب . حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار ثنا محمد بن الحسن بن على بن بحر البرى ثنا عبد الله بن جعفر البرمكى ثنا معن بن عيسى ثنا مالك بن أنس حدثنى عبد الله بن إدريس عن شعبة فذكر الحديث بإسناده نحوه هذا حديث صحيح على شرط الشيخين وإنكار عمر أمير المؤمنين على الصحابة كثرة الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه سنة ولم يخرجاه

[٤] المنهج المقترح لفهم المصطلح، ص ١٩ إسناده صحيح، فإبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف قد سمع من عمر رضي الله عنه علي الصحيح، كما يأتي بيانه،

[٥] بغية الرائد فى تحقيق مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١ ص ٣٧۶ ح ۶۶۶ بل هذا صحيح عن عمر من وجوه كثيرة، وكان عمر شديدا في الحديث

عبدالرزاق صنعانی با سند صحیح از زهری از ابو هریره نقل می کند که گفت:

«هنگامی که عمر به خلافت رسید، گفت: روایت از رسول خدا ﷺ را کم کنید، بجز در آنچه که به آن عمل می شود.

[زهری گوید:] سپس ابو هریره می گفت: آیا وقتی عمر زنده بود، این احادیث را برایتان نقل می‌کردم؟! نه به خدا سوگند، در آن صورت ابزار خفقان عمر (تازیانه) بر پشتم فرود می‌آمد.»[۱]

عبدالله بن عدی متوفای ۳۶۵ هـ با سند صحیح[۲] از إسماعيل بن أبي المهاجر متوفای ۱۳۱ هـ نقل میکند که: «معاویه نهی کرد از اینکه از رسول خدا ﷺ حدیث نقل شود بجز احادیثی که در زمان عمر نقل شده و او آن را پذیرفته باشد. [سپس راوی گوید:] همانا عمر مردم را از نقل حدیث از پیامبر ﷺ می ترساند.»[۳]

بیهقی با سند صحیح[٤] از عروه بن زبیر روایت می کند که گفت:

«عمر بن خطاب خواست سنت ها را بنویسد؛ پس در این مورد از اصحاب رسول خدا ﷺ استفتا کرد. پس بر او اشاره کردند که آن را بنویسد. پس عمر آغاز به کار کرد و در آن یک ماه به خدا استخاره می کرد، سپس روزی را صبح کرد که عازم این کار شده بود، پس گفت:

---

[۱] مصنف عبد الرزاق ج ١١ ص ٢٦٢ ح ٢٠٤٩٦ أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري قال قال أبو هريرة لما ولي عمر قال أقلوا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا فيما يعمل به قال ثم يقول أبو هريرة أفإنكنت محدثكم بهذه الأحاديث وعمر حي أما والله إذا لألفيت المخفقة ستباشر ظهري

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أبو يعلى الموصلي: ثقة / خلف بن هشام البزار: ثقة / حماد بن زيد الأزدي: ثقة / رجاء بن أبي سلمة الشامي: ثقة / إسماعيل بن أبي المهاجر القرشي: ثقة

[۳] الكامل في ضعفاء الرجال ج ١ ص ١٩ أخبرنا أحمد بن علي بن المثنى ، ومحمد بن يحيى بن سليمان قالا: حدثنا خلف بن هشام ، أنبأنا حماد بن زيد ، عن رجاء بن أبي سلمة ، أنبأنا إسماعيل بن عبيد الله ، أن معاوية نهى أن يحدث عن رسول الله (ص) بحديث إلا حديث ذكر على عهد عمر فأقره عمر ، إن عمر كان قد أخاف الناس في الحديث عن النبي

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

على بن محمد الأموى: ثقة/ إسماعيل بن محمد الصفار: ثقة / أحمد بن منصور الرمادى: ثقة / عبد الرزاق بن همام الحميرى: ثقة / معمر بن أبى عمرو الأزدى: ثقة / محمد بن شهاب الزهرى: ثقة / عروة بن الزبير الأسدى: ثقة

به درستی که من می خواستم سنن را بنویسم؛ اما مردمی را متذکر شدم که پیش از شما بودند و کتابی نوشتند و سخت بر آن مشغول شدند و کتاب خدا را واگذاشتند و من به خدا قسم، کتاب خدا را هرگز آمیخته به چیزی نمی کنم.»[۱]

خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ هـ) با سند صحیح[۲] از قاسم بن محمد بن ابی بکر (متوفای ۱۰۶ هـ) روایت می کند که: «به عمر بن خطاب خبر رسید که در دست مردم کتاب هایی پیدا شده است؛ پس این مطلب بر عمر ناخوشایند آمد و از آن بدش آمد و گفت: ای مردم، به من خبر رسیده است که در دست شما کتاب هایی پیدا شده است و محبوب ترین آن‌ها نزد خداوند آن کتابی است که از همه مستقیم تر و استوارتر باشد؛ پس کسی در نزدش کتابی نماند بجز اینکه آن را برایم بیاورد تا آنها را ببینم و در موردش نظر دهم.

[قاسم] گوید: مردم گمان کردند که او می خواهد کتابها را ببیند و بر امری استوار سازد که در آن اختلافی نباشد؛ پس کتابهایشان را آوردند و عمر آنها را آتش زد و سوزاند و سپس گفت: قصه هایی همانند قصه های یهودیان و مسیحیان.»[۳]

این در حالی است که احمد بن حنبل در مسندش با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[٤] از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است که گفت:

«من هر چیزی که از رسول خدا ﷺ می شنیدم، می نوشتم و قصد داشتم که آن ها را حفظ کنم؛ پس قریش من را نهی کردند و گفتند: تو هر چیزی که از رسول خدا ﷺ می شنوی، می نویسی، در حالی که رسول

---

[۱] المدخل إلى السنن الكبرى ج ۱ ص ۴۰۷ ح ۷۳۱ أخبرنا أبو الحسين بن بشران العدل ببغداد أبنا اسماعيل بن محمد الصفار ثنا أحمد بن منصور الرمادى ثنا عبدالرزاق أبنا معمر عن الزهرى عن عروة بن الزبير أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه أراد أن يكتب السنن فاستشار فى ذلك أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فأشاروا عليه أن يكتبها فطفق عمر يستخير الله فيها شهرا ثم أصبح يوما وقد عزم الله له قال إنى كنت أردت أن أكتب السنن وإنى ذكرت قوما كانوا قبلكم كتبوا كتبا فأكبوا عليها وتركوا كتاب الله وإنى والله لا ألبس كتاب الله بشىء أبدا

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

الحسن بن أبي بكر البزاز: ثقة / أحمد بن محمد المتوثي: ثقة / عبد الله بن روح المدائني: ثقة / شبابة بن سوار الفزاري: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن العلاء الربعي: ثقة / القاسم بن محمد التيمي: ثقة أفضل اهل زمانه

[۳] تقييد العلم للخطيب البغدادي ج ۱ ص ۵۲ أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو سَهْلٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْقَطَّانُ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوْحٍ الْمَدَائِنِيُّ، حَدَّثَنَا شَبَابَةُ، حَدَّثَنَا أَبُو زَبْرٍ، حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، بَلَغَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ فِي أَيْدِي النَّاسِ كُتُبٌ فَاسْتَنْكَرَهَا وَكَرِهَهَا، وَقَالَ: " أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَتْ فِي أَيْدِيكُمْ كُتُبٌ فَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ أَعْدَلُهَا وَأَقْوَمُهَا، فَلا يَبْقَيَنَّ أَحَدٌ عِنْدَهُ كِتَابٌ إِلا أَتَانِي بِهِ، فَأَرَى فِيهِ رَأْيِي " قَالَ: فَظَنُّوا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْظُرَ فِيهَا وَيُقَوِّمَهَا عَلَى أَمْرٍ لا يَكُونُ فِيهِ اخْتِلافٌ، فَأَتَوْهُ بِكُتُبِهِمْ فَأَحْرَقَهَا بِالنَّارِ، ثُمَّ قَالَ: " أُمْنِيَةٌ كَأُمْنِيَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ؟ "

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۵۷-۵۸ ح ۶۵۱۰ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح

خدا ﷺ هم بشر است و در حالت غضب و رضایت سخن می گوید! پس من از نوشتن دست کشیدم و آن را به رسول خدا ﷺ یادآور شدم. پس حضرت فرمود:

بنویس، قسم به کسی که جان من در دست اوست، از من جز حق خارج نمی شود.»[۱]

ابن حبان در صحیحش با دو سند روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«خدا بیامرزد مردی را که سخنی از من بشنود و نگاهدارد تا به دیگری برساند.»

شعیب الارنؤوط در تحقیق کتاب صحیح ابن حبان، یکی از طرقش را صحیح[۲] و دیگری را حسن[۳] دانسته است.

همچنین طبق روایات صحیح اهل سنت، قرآن ظاهر و باطن دارد و سنت همراه آن نازل شده است.

رسول خدا ﷺ فرمودند: «قرآن در هفت حرف نازل شده است که برای هر آیه‌ای از آن ظاهر و باطنی است.»[٤]

این روایت را ابن حبان در صحیحش نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن دانسته است[٥] و نیز

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله بن الأخنس أنا الوليد بن عبد الله عن يوسف بن ماهك عن عبد الله بن عمرو قال كنت أكتب كل شيء أسمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم أريد حفظه فنهتني قريش فقالوا أنك تكتب كل شيء تسمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم بشر يتكلم في الغضب والرضا فأمسكت عن الكتاب فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اكتب فوالذي نفسي بيده ما خرج مني الا حق

[۲] صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۶۷ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح / أخبرنا أبو خليفة قال حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن شعبة قال حدثني عمر بن سليمان هو ابن عاصم بن عمر بن الخطاب عن عبد الرحمن بن أبان هو ابن عثمان بن عفان عن أبيه قال خرج زيد بن ثابت من عند مروان قريبا من نصف النهار فقلت ما بعث إليه إلا لشيء سأله فقمت إليه فسألته فقال أجل سألنا عن أشياء سمعناها من رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله امرأ سمع مني حديثا فحفظه حتى يبلغه غيره فرب حامل فقه إلى من هو أفقه منه ورب حامل فقه ليس بفقيه ثلاث خصال لا يغل عليهن قلب مسلم إخلاص العمل لله ومناصحة أولاة الأمر ولزوم الجماعة فإن دعوتهم تحيط من ورائهم

[۳] صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۷۱ ح ۶۸ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده حسن / أخبرنا الحسن بن سفيان قال حدثنا صفوان بن صالح قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا شيبان قال حدثني سماك بن حرب عن عبد الرحمن بن عبد الله عن أبيه ابن مسعود أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رحم الله من سمع مني حديثا فبلغه كما سمعه فرب مبلغ أوعى له من سامع

[٤] أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ

[٥] صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۷۶ ح ۷۵ قال الأرنؤوط: إسناده حسن

ابویعلی موصلی در مسندش نقل کرده و سلیم حسین اسد[۱] و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده اند.[۲]

همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند: «بدانید که به من کتاب داده شده و مانند آن همراهش است.»[۳]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط[٤] و ألبانی[٥] سندش را تصحیح کرده اند.

عبد العزیز بن باز، مفتی سابق عربستان سعودی، درباره ی حدیث فوق می گوید:

«این حدیث از احادیث صحیح و ثابت از پیامبر ﷺ است و معنی این فرمایش آن حضرت که: «و مانند آن همراهش است» این است که خداوند وحی دیگری به حضرت اعطا کرده اند و آن سنت است که قرآن را تفسیر می کند و معنایش را روشن می سازد.»[٦]

البته این کار عمر به احادیث نبوی محدود نبوده و او از مطالعه ی کتاب هایی غیر از قرآن نیز منع می کرد!

عبد الرزاق با سند حسن[۷] از ابراهیم نخعی تابعی روایت میکند که گفت:

«مردی در کوفه در جستجوی کتب دانیال و کتابهای دیگری از این دست بود [تا آنها را بخواند. وقتی این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید]، خلیفه دستور داد که آن مرد را بگیرند و نزد او بفرستند. آنگاه که شخص مورد نظر به حضور عمر رسید، عمر با تازیانه او را زد و این آیات را خواند: ﴿ الر تِلْک آیاتُ الْکتَابِ المُبِینِ ﴾ تا اینکه رسید به عبارت: ﴿ وَإِنْ کنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ ﴾ !

---

[۱] مسند ابی یعلی الموصلی ، ج ۹ ص ۸۰ ح ۵۱۴۹ سایت شامله / قال حسین سلیم أسد: إسناده صحیح

[۲] مسند احمد بن حنبل ، ج ۷ ص ۲۸۴ ح ۴۲۵۲ سایت شامله / وأخرجه أبو یعلی ... عن عبد الله بن مسعود ... وإسناده صحیح علي شرط مسلم

[۳] أَلَا إِنِّی أُوتِیتُ الْکِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ، أَلَا إِنِّی أُوتِیتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ

[٤] مسند احمد بن حنبل ، ج ۲۸ ص ۴۱۰-۴۱۱ ح ۱۷۱۷۴ قال الارنؤوط: إسناده صحیح

[٥] الحدیث حجة بنفسه فی العقائد والأحکام ، ص ۵ قال الألبانی: رواه أبو داود والترمذی والحاکم وصححه وأحمد بسند صحیح

[٦] مجموع فتاوی ابن باز ، ج ۲۵ ص ۵۸ سایت شامله / هذا حدیث من الأحادیث الصحیحة الثابتة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، ومعنی (ومثله معه) یعنی أن الله أعطاه وحیًا آخر وهو السنة التی تفسر القرآن وتبین معناه

[۷] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

إسماعیل بن عبد الله البصری: ثقة / عبد الله بن عون المزنی: ثقة / إبراهیم النخعی: ثقة

آن مرد [بعدها] گفت: من منظور عمر را فهمیدم؛ لذا به او گفتم: ای امیر مومنان! مرا رها کن، به خدا من تمامی کتابهایی که از این قبیل نزدم است را خواهم سوزاند. عمر بن خطاب نیز [وقتی این سخن را شنید] آن شخص را رها نمود.»[۱]

نوزدهم: رأی عمر در اسامی و کنیه ها

ابو داود با سند صحیح (طبق نظر ألبانی) از زید بن اسلم از پدرش روایت کرده است که:

«عمر بن خطاب پسری را زد که کنیه اش ابو عیسی بود، و مغیره بن شعبه نیز کنیه اش ابی عیسی بود؛ پس عمر به او گفت: آیا تو را کافی نیست که مکنّی به ابی عبد الله باشی؟ پس گفت که رسول خدا ﷺ مرا کنیه ابو عیسی داد. عمر گفت: به درستی که رسول خدا ﷺ بر او گناه گذشته و آینده اش بخشیده شده و ما در مجلسمان هستیم؛ پس همواره او را به کنیه ابو عبد الله صدا میزد تا مُرد.»[۲]

همین روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده و محققش دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را تصحیح کرده است.[۳]

همچنین طبری با سند حسن[٤] از سالم بن ابی الجعد روایت کرده است که گفت:

«عمر به اهل کوفه نوشت که هیچ کس را به اسم پیامبری موسوم نکنند.»[٥]

---

[۱] مصنف عبد الرزاق ج ۶ ص ۱۱۴ ح ۱۰۱۶۶ أخبرنا عبد الرزاق قال أخبرنا إسماعيل بن عبد الله عن بن عون عن إبراهيم النخعي قال كان يقول بالكوفة رجل يطلب كتب دانيال وذاك الضرب فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب أن يرفع إليه فقال الرجل ما أدرى فيما رفعت فلما قدم على عمر علاه بالدرة ثم جعل يقرأ عليه (الر تلك آيات الكتاب المبين) حتى بلغ (الغافلين) قال فعرفت ما يريد فقلت ياأمير المؤمنين دعني فوالله ماأدع عندي شيئا من تلك الكتب إلا حرقته قال ثم تركه

[۲] سنن أبي داود (مع أحكام الألباني، ت: مشهور) ، ص ۸۹۷ ح ۴۹۶۳ حدثنا هارون بن زيد بن أبي الزرقاء ثنا أبي ثنا هشام بن سعد عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه ضرب ابنا له تكنى أبا عيسى وأن المغيرة بن شعبة تكنى بأبي عيسى فقال له عمر أما يكفيك أن تكنى بأبي عبد الله فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كناني فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وأنا في جلجتنا فلم يزل يكنى بأبي عبد الله حتى هلك

[۳] الأحاديث المختارة ج ۱ ص ۱۷۸-۱۷۹ ح ۸۶ قال الدهيش: إسناده صحيح

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

محمد بن بشار العبدي: ثقة / معاذ بن هشام الدستوائي: صدوق حسن الحديث/ هشام بن أبي عبد الله الدستوائي: ثقة / قتادة بن دعامة السدوسي: ثقة / سالم بن أبي الجعد الأشجعي

[٥] تهذيب الآثار (الجزء المفقود) ج ۱ ص ۴۰۵-۴۰۶ ح ۷۴۱ حدثنا ابن بشار ، قال : حدثنا معاذ بن هشام ، قال : حدثني أبي ، عن قتادة ، عن سالم بن أبي الجعد ، قال : ' كتب عمر إلى أهل الكوفة : ألا يسموا أحدا باسم نبي . '

بدر الدين عينی نيز می نويسد:

«عمر به اهل كوفه نوشت كه هيچ كس را به اسم پيامبری موسوم نكنيد و دستور داد به جماعتی كه تغيير دهند اسامی پسرانشان را كه محمد ناميده بودند تا آنكه جماعتی از صحابه به او گفتند كه پيامبر ﷺ به ايشان در نامگذاری فرزندانشان به نام آن حضرت اجازه داده است؛ پس آنها را رهاكرد.»[۱]

احمد بن حنبل با سند حسن، طبق نظر حمزه احمد الزين[۲] و هيثمی،[۳] از حمزه بن صهيب روايت كرده است كه گفت:

«كنيه ی صهيب، ابی يحيی بود و می گفت كه او از عرب است و بسيار به مردم طعام ميداد، پس عمر به او گفت: ای صهيب، چطور كنيه و لقب ابو يحيی گرفته ای و حال آنكه برای تو فرزندی نيست و ميگويی كه تو از عرب هستی و اطعام فراوان ميكنی و اين اسراف و زياده روی در مال است.

پس صهيب گفت: رسول خدا ﷺ مرا مكنّی به ابی يحيی نمود، و اما قول تو در نسب، پس من مردی از نمر بن قاسط از اهل موصلم، ولی من كودک بودم كه اسير شدم و اهل و خويشان خود را گم كردم و اما سخن تو در طعام، پس به درستی كه رسول خدا ﷺ می فرمود: اطعام كنيد و جواب سلام دهيد، و اين مرا بر آن داشت كه اطعام كنم.»[٤]

همين روايت را حاكم نقل و تصحيح كرده و ذهبی نيز با نظر او موافقت كرده است.[٥]

---

[۱] عمدة القاری ج ۱۵ ص ۳۹ وكان عمر رضی الله تعالى عنه كتب إلى أهل الكوفة لا تسموا أحدا باسم نبی وأمر جماعة بالمدينة بتغيير أسماء أبنائهم المسمين بمحمد حتى ذكر له جماعة من الصحابة أنه أذن لهم فی ذلك فتركهم

[۲] مسند احمد، ج ۱۷ ص ۱۷۱ ح ۲۳۸۱۰ پی دی اف / قال حمزة احمد الزين: إسناده حسن

[۳] مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۷ قال الهيثمی: رواه أحمد وفيه عبد الله بن محمد بن عقيل وحديثه حسن وفيه ضعف وبقية رجاله ثقات

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۶ ص ۱۶ ح ۲۳۹۷۱ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عبد الرحمن بن مهدی عن زهير عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن حمزة بن صهيب أن صهيبا كان يكنى أبا يحيى ويقول أنه من العرب ويطعم الطعام الكثير فقال له عمر يا صهيب مالك تكنى أبا يحيى وليس لك ولد وتقول أنك من العرب وتطعم الطعام الكثير وذلك سرف فی المال فقال صهيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كنانی أبا يحيى وأما قولك فی النسب فانا رجل من النمر بن قاسط من أهل الموصل ولكننی سبيت غلاما صغيرا قد غفلت أهلی وقومی وأما قولك فی الطعام فان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول خياركم من أطعم الطعام ورد السلام فذلك الذی يحملنی على أن أطعم الطعام

[٥] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۳۱۰ ح ۷۷۳۹ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه / قال الذهبی: صحيح

این عملکرد عمر در حالی است که احمد با اسناد صحیح از عایشه[۱]، ابوهریره[۲]، انس بن مالک[۳] و جابر بن عبد الله[٤] از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمودند: «به اسم من نامگذاری کنید، ولی به کنیه ی من مکنّی نگردانید.»

همچنین احمد با سند صحیح (طبق نظر حمزه احد الزین) از ابی وهب الجشمی از پیامبر ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمودند: «به اسامی پیامبران نامگذاری کنید ... .»[٥]

بیستم: حد عمر بر پسرش

عبدالرزاق صنعانی با سند صحیح از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت:

«برادرم عبد الرحمن بن عمر شراب خورد و همراه او ابو سروعه عقبة بن حارث هم شراب خورد و هر دو در خلافت عمر و در مصر بودند؛ پس مست شدند و هنگامی که صبح کردند، پیش عمرو بن عاص رفتند و او امیر مصر بود و گفتند: ما را پاکیزه کن؛ ما از شرابی که خورده ایم مست شدیم.

عبد الله گوید: برادرم به من گفت که مست شده است. پس گفتم: داخل خانه شو تا تو را پاکیزه کنم و متوجه نشدم که آن ها پیش عمرو رفتند و برادرم به من خبر داد که امیر را نسبت به آن مطلع کرده است.

---

[۱] مسند احمد، ج ۱۷ ص ۴۹۶ ح ۲۴۹۲۱ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح / حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا وكيع ثنا محمد بن عمران الحجبى قال سمعت صفية بنت شيبة عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أحل اسمى وحرم كنيتى وما حرم كنيتى وأحل اسمى

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۲ ص ۳۳۳ ح ۷۳۷۷ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط الشيخين. / قُرِئَ عَلَى سُفْيَانَ، سَمِعْتُ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "تَسَمَّوْا بِاسْمِي، وَلَا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي"

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۹ ص ۱۸۰ ح ۱۲۱۳۰ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط الشيخين / حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ بِالْبَقِيعِ، فَنَادَى رَجُلٌ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: لَمْ أَعْنِكَ. قَالَ: "تَسَمَّوْا بِاسْمِي، وَلَا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي"

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۲۳ ص ۲۱۹ ح ۱۴۹۶۳ و ۱۴۹۶۴ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط الشيخين / حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن حصين عن سالم بن أبى الجعد عن جابر بن عبد الله قال ولد لرجل من الأنصار غلام فأراد ان يسميه محمدا فانطلق به إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألوه فقال سموا باسمى ولا تكنوا بكنيتى فإنى بعثت قاسما أقسم بينكم

[٥] مسند احمد، ج ۱۴ ص ۳۶۰-۳۶۱ ح ۱۸۹۳۳ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح / حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا هشام بن سعيد ثنا محمد بن مهاجر يعنى أخا عمرو بن مهاجر قل حدثنى عقيل بن شبيب عن أبى وهب الجشمى وكانت له صحبة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسموا بأسماء الأنبياء وأحب الأسماء إلى الله عز وجل عبد الله وعبد الرحمن وأصدقها حارث وهمام وأقبحها حرب ومرة

پس عبد الله گوید: پیش چشم مردم سر نمی تراشند؛ داخل خانه شو تا سرت را بتراشم و آن ها در آن زمان همراه حد، سر را هم می تراشیدند. پس داخل خانه شد و برادرم را با دست خود سر تراشیدم.

سپس عمرو آن ها را شلاق زد و عمر آن را شنید و به عمرو نوشت که: عبد الرحمن را بر روی جهاز شتر به سوی من بفرست و عمرو آن را انجام داد و هنگامی که نزد عمر رسید، او را شلاق زد و به خاطر انتسابش به عمر، او را مجازات کرد. سپس او را فرستاد و یک ماه کامل ماند، سپس اجلش رسید و وفات کرد و عامه ی مردم عقیده داشتند که از شلاق عمر مُرد نه از شلاق عمرو.»[۱]

ابن حجر عسقلانی در ترجمه ی عبد الرحمن بن عمر به این روایت اشاره کرده و تصحیحش کرده است.[۲]

همچنین حافظ جورقانی (متوفای ۵۴۳ هـ) که ذهبی از او به عنوان «الامام الحافظ» یاد کرده،[۳] سند این روایت را تصحیح کرده است.[٤]

مرحوم علامه امینی می فرماید: کلام و اشکال بر این مسئله از چندین جهت واقع می شود؛ چون که حد، کفاره و پاک کننده است؛ پس با وجود آن، بر حد خورده بعدا گناهی باقی نمی ماند که دوباره بر او حد زده شود و این در سنت شریفه در روایات صحیح آمده است:

۱. از خزیمه بن ثابت از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمودند: «کسی که گناهی مرتکب شود و بر او حد آن جاری شود، آن کفاره اوست.»[٥]

---

[۱] المصنف لعبدالرزاق ، ج ۹ ص ۲۳۲ ح ۱۷۰۴۷ عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِی، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «شَرِبَ أَخِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عُمَرَ، وَشَرِبَ مَعَهُ أَبُو سِرْوَعَةَ عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ، وَهُمَا بِمِصْرَ فِی خِلَافَةِ عُمَرَ فَسَكِرَا، فَلَمَّا أَصْبَحَا انْطَلَقَا إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ أَمِیرُ مِصْرَ» فَقَالَا: طَهِّرْنَا فَإِنَّا قَدْ سَكِرْنَا مِنْ شَرَابٍ شَرِبْنَاهُ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَذَكَرَ لِی أَخِی أَنَّهُ سَكِرَ فَقُلْتُ: ادْخُلِ الدَّارَ أُطَهِّرْک، وَلَمْ أَشْعُرْ أَنَّهُمَا أَتَیا عَمْرًا فَأَخْبَرَنِی أَخِی أَنَّهُ قَدْ أَخْبَرَ الْأَمِیرَ بِذَلِک، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «لَا یحْلِقُ الْقَوْمُ عَلَی رُءوسِ النَّاسِ ادْخُلِ الدَّارَ أَحْلِقْک، وَكَانُوا إِذْ ذَاک یحْلِقُونَ مَعَ الْحُدُودِ فَدَخَلَ الدَّارَ»، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَحَلَقْتُ أَخِی بِیدِی، ثُمَّ جَلَدَهُمْ عَمْرٌو فَسَمِعَ بِذَلِک عُمَرُ فَكَتَبَ إِلَی عَمْرٍو أَنِ ابْعَثْ إِلَی بِعَبْدِ الرَّحْمَنِ عَلَی قَتَبٍ فَفَعَلَ ذَلِک، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَی عُمَرَ جَلَدَهُ، وَعَاقَبَهُ لِمَكَانِهِ مِنْهُ، ثُمَّ أَرْسَلَهُ فَلَبِثَ شَهْرًا صَحِیحًا، ثُمَّ أَصَابَهُ قَدَرُهُ فَمَاتَ فَیحْسِبُ عَامَّةُ النَّاسِ أَنَّمَا مَاتَ مِنْ جَلْدِ عُمَرَ وَلَمْ یمُتْ مِنْ جَلْدِ عُمَرَ

[۲] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۵ ص ۴۴ رقم ۶۲۳۱ وقد اخرج عبد الرزاق القصة مطولة عن معمر بالسند المذكور وهو صحیح

[۳] سیر اعلام النبلاء ، ج ۲۰ ص ۱۷۷

[٤] الأباطیل والمناكیر والصحاح والمشاهیر ، ج ۲ ص ۲۳۶-۲۳۸ ح ۵۷۸ سایت شامله / قال الجورقانی: هَذَا حَدِیثٌ ثَابِتٌ ، وَإِسْنَادُهُ مُتَّصِلٌ صَحِیحٌ

[٥] سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۳۱۶ ح ۲۳۱۷ من أصاب ذنبا أقیم علیه حد ذلك الذنب ، فهو كفارته

۲. از عباده بن صامت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که: «هرکس که مرتکب این گناهان (سرقت، زنا و ...) شد و عقوبت آن را در دنیا دید، آن عقوبت، کفاره گناهش است و هرکس مرتکب این گناهان شد و الله آن را پوشاند، جزای آن گناه با الله است که اگر خواهد عفو کند یا اگر خواهد عقوبت نماید.»[۱]

و عطف کن بر این، دستور دادن او به عمرو بن عاص به اینکه پسرش را بر شتر بی جهازی در یک عبائی بفرستد و بر او وارد شود و از زحمت مرکبش نتواند راه رود؛ پس به درستی که تمام اینها ایذاء و آزار است و حد آن را رد کرده و شرع آن را مباح ننموده است.

پس از آن، برای چه برای او مانعی نبود از تاخیر انداختن آنچه از حد جدید اجتهاد کرده بود به سبب بیماری و کسالت او و آن را عقب نینداخت تا خوب شود و حال آنکه آن، حکم بیمار حد خورده و یا مستوجب حد در سنت شریفه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که صبر کنند تا خوب شود، چنانکه مسلم در صحیحش روایت می کند که حضرت علی علیه السلام در یک سخنرانی فرمود: «کنیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب زنا شد. به من دستور داد که به او شلاق بزنم، اما او در حالت بیماری نفاس بود. من ترسیدم اگر او را شلاق بزنم، مبادا او را بکشم. موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم. آن حضرت فرمود: آفرین که او را نزدی... و به نقلی فرمود: رهایش کن تا بهبود یابد.»[۲]

بیست و یکم: بدعت عمر در گرفتن زکات اسب

یکی دیگر از بدعت های عمر بن خطاب که عثمان نیز از او پیروی کرد، گرفتن زکات از اسب است.

اینک در قالب چند نکته به بیان تفصیلی این مطلب می پردازیم.

نکته ی اول: به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله، اسب زکات ندارد.

در کتب اهل سنت روایات فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که اسب زکات ندارد که به دو نمونه اشاره میکنیم:

---

[۱] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۸۵۷ ح ۴۶۱۲ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۳۳ ح ۱۷۰۹ حدثنا علی بن عبد الله حدثنا سفیان قال الزهری حدثناه قال حدثنی أبو إدریس سمع عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فقال أتبایعوننی علی أن لا تشرکوا بالله شیئا ولا تزنوا ولا تسرقوا وقرأ آیة النساء وأکثر لفظ سفیان قرأ الآیة فمن وفی منکم فأجره علی الله ومن أصاب من ذلک شیئا فعوقب فهو کفارة له ومن أصاب منها شیئا من ذلک فستره الله فهو إلی الله إن شاء عذبه وإن شاء غفر له تابعه عبد الرزاق عن معمر فی الآیة

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۳۰ح ۱۷۰۵ عن أبی عبد الرحمن قال خطب علی فقال یا أیها الناس أقیموا علی أرقائکم الحد من أحصن منهم ومن لم یحصن فإن أمة لرسول الله صلی الله علیه وسلم زنت فأمرنی أن أجلدها فإذا هی حدیث عهد بنفاس فخشیت إن أنا جلدتها أن أقتلها فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فقال أحسنت ... وزاد فی الحدیث اترکها حتی تماثل

۱. روایت صحیح بخاری و مسلم: «بر مسلمان نه در برده اش و نه در اسبش زکاتی نیست.»[۱]

۲. روایت صحیح البانی: «اسب و برده زکات ندارد، مگر زکات فطره برای برده.»[۲]

نکته ی دوم: به اتفاق جمهور علما، اسب زکات ندارد.

ابن بطال مالکی (متوفای ۴۴۹ هـ) می نویسد:

«جمهور علما اتفاق نظر دارند بر اینکه در اسب زکاتی نیست. این مطلب از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابن عمر روایت شده و آن نظر عامر شعبی، ابراهیم نخعی، سعیب بن مسیب، عطاء، حسن بصری، حکم، سفیان ثوری، امام مالک، اوزاعی، لیث، ابو یوسف، محمد، امام شافعی، امام احمد و ابو ثور است.»[۳]

نکته ی سوم: اعتراف علمای اهل سنت به زکات گرفتن از اسب توسط عمر

ابو هلال عسکری در اولیاتش[٤] و سیوطی در تاریخ الخلفاء[٥] گفته اند که: «عمر اول کسی بود که از اسب زکات گرفت.»

بدر الدین عینی نیز در شرحش بر صحیح بخاری می نویسد:

«ابو عمر (ابن عبدالبر) گوید: روایت زکات گرفتن از اسب توسط عمر، صحیح است و از زهری از سائب بن یزید نقل شده است. و ابن رشد مالکی در "القواعد" گوید: این خبر از عمر صحیح است که او از اسب زکات میگرفت.»[٦]

نکته ی چهارم: روایات زکات گرفتن عمر از اسب، معتبر است.

---

[١] صحيح البخاري ج ٢ ص ٥٣٢ ح ١٣٩٥ و صحيح مسلم ج ٢ ص ٦٧٥ ح ٩٨٢ عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على المسلم صدقة في عبده ولا فرسه

[٢] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٥ ص ١٨٨ ح ٢١٨٩ مكتبه شامله / ليس في الخيل و الرقيق زكاة إلا زكاة الفطر في الرقيق

[٣] شرح صحيح البخاري لابن بطال ج ٣ ص ٤٨٤ اتفق جمهور العلماء على أنه لا زكاة فى الخيل ، روى ذلك عن على بن أبى طالب ، وابن عمر ، وهو قول الشعبى ، والنخعى ، وسعيد بن المسيب ، وعطاء ، والحسن البصرى ، والحكم ، والثورى ، ومالك ، والأوزاعى ، والليث ، وأبى يوسف ، ومحمد ، والشافعى ، وأحمد ، وأبى ثور

[٤] الأوائل للعسكري ج ١ ص ٥٠ أول من أخذ زكاة الخيل عمر

[٥] تاريخ الخلفاء ج ١ ص ١٣٧ وأول من أخذ زكاة الخيل

[٦] عمدة القاري ج ٩ ص ٣٧ وقال أبو عمر : الخبر في صدقة الخيل عن عمر ، رضي الله تعالى عنه ، صحيح من حديث الزهري عن السائب بن يزيد ، وقال ابن رشد المالكي في (القواعد) : قد صح عن عمر ، رضي الله تعالى عنه ، أنه كان يأخذ الصدقة عن الخيل

این مطلب که عمر بن خطاب از اسب زکات می گرفت، با اسانید معتبر روایت شده است که اینک ذکر میکنیم:

روایت یکم: احمد و حاکم با سند صحیح از حارثه بن مضرب

احمد بن حنبل در مسندش با سند صحیح (طبق گفته شعیب الارنؤوط)[۱] از حارثه بن مضرب روایت کرده است که گفت:

«عده ای از اهل شام نزد عمر آمدند و گفتند: ما اموال، اسبها، غلامان و کنیزانی به دست آورده ایم و دوست داریم که برای ما در آن نکوئی و طهوری باشد. گفت: دو رفیق پیشین من (یعنی پیامبر ﷺ و ابوبکر) آنچه کرده اند، آن را می کنیم. پس با اصحاب پیامبر ﷺ مشورت کرد که در میان آنها، علی عليه السلام بود. پس علی عليه السلام فرمود: این کار خوبی است، اگر جزیه همیشگی و معتاده نشود که بعد از تو به آن متوسل شده و مال مردم را بگیرند.»[۲]

این روایت را حاکم نیز در مستدرکش آورده و سندش را تصحیح کرده است.[۳]

مالک بن انس اما این ماجرا را با سند صحیح مرسل[٤] از سلیمان بن یسار اینگونه روایت کرده است:

«مردم شام به ابو عبیده جراح گفتند: از اسب و برده های ما زکات بگیر؛ پس او خودداری کرد و به عمر بن خطاب نوشت؛ اما او هم امتناع کرد. پس دو مرتبه با او سخن گفتند. پس عمر بن خطاب به او نوشت:

اگر دوست دارند، از آن ها بگیر و به آنها رد کن و برده شان را روزی و مقرری بده.

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۲۴۴-۲۴۵ ح ۸۲ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح رجاله ثقات رجال الشيخين غير حارثة بن مضرب فقد روى له أصحاب السنن وهو ثقة

[۲] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الرحمن بن مهدي عن سفيان عن أبي إسحاق عن حارثة قال جاء ناس من أهل الشام إلى عمر رضي الله عنه فقالوا إنا قد أصبنا أموالا وخيلا ورقيقا نحب أن يكون لنا فيها زكاة وطهور قال ما فعله صاحباي قبلي فأفعله واستشار أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم وفيهم علي رضي الله عنه فقال علي هو حسن إن لم يكن جزية راتبة يؤخذون بها من بعدك

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۱ ص ۵۵۷ ح ۱۴۵۶ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

مالك بن أنس الأصبحي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة / سليمان بن يسار الهلالي: ثقة

مالک گوید: یعنی به فقرایشان رد کن.»[۱]

روایت دوم: ابن شهاب زهری از سائب بن یزید صحابی

عبدالرزاق بن همام صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) با سند صحیح[۲] از ابن شهاب زهری روایت کرده است که: «عثمان از اسب زکات می گرفت.» و سپس می افزاید که سائب بن یزید به او خبر داده است که: «عمر بن خطاب همواره از اسب زکات می گرفت.» سپس از ابن شهاب نقل میکند که گوید: «اطلاع ندارم که پیامبر ﷺ از اسب زکات گرفته باشد.»[۳]

ابن ابی حاتم رازی نیز با سند صحیح دیگر،[٤] این مطلب را از زهری از سائب بن یزید روایت کرده است.[٥]

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

ابوالحسن دارقطنی در "غرائب مالک" با سند صحیح از او از زهری از سائب بن یزید روایت کرده است که گفت: «پدرم را دیدم که زکات اسبانش را برداشت و به عمر داد.»[٦]

مرحوم علامه امینی می فرماید: ظاهر روایت اول می رساند که خلیفه نمی دانست که زکات به اسب و برده تعلق نمی گیرد و برای همین، حکم را معلق کرد به آنچه که دو صاحب قبلی او کرده بودند و نیز نمی دانست

---

[۱] موطأ مالك ج ۱ ص ۲۷۷ وحدثني عن مالك عن بن شهاب عن سليمان بن يسار أن أهل الشام قالوا لأبي عبيدة بن الجراح خذ من خيلنا ورقيقنا صدقة فأبى ثم كتب إلى عمر بن الخطاب فأبى عمر ثم كلموه أيضا فكتب إلى عمر فكتب إليه عمر إن أحبوا فخذها منهم وأرددها عليهم وأرزق رقيقهم س ۳ - ۲۳۷ قال مالك معنى قوله رحمه الله وأرددها عليهم يقول على فقرائهم

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامع جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / ابن جريج المكي: ثقة / عمر بن سعيد القرشي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة / السائب بن يزيد الكندي: صحابي صغير

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۴ ص ۳۵ ح ۶۸۸۸ عبد الرزاق عن بن جريج قال أخبرني بن أبي الحسين أن بن شهاب أخبره أن عثمان كان يصدق الخيل وأن السائب بن يزيد أخبره أنه كان يأتي عمر بن الخطاب بصدقة الخيل قال أبن أبي حسين وقال بن شهاب لم أعلم أن النبي صلى الله عليه وسلم سن صدقة الخيل

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي: ثقة / محمد بن إدريس الحنظلي: ثقة / يزيد بن الهاد الليثي: ثقة / عبد الله بن دينار القرشي: ثقة / محمد بن شهاب الزهري: ثقة / السائب بن يزيد الكندي: صحابي صغير

[٥] علل الحديث ج ۲ ص ۱۴۶ ح ۱۹۳۳ سألت أبي وابا زرعة عن حديث ... فقالا هذا خطأ رواه ابن الهاد عن عبد الله بن دينار عن الزهري عن السائب بن يزيد أن عمر اخذ من الخيل الزكاة

[٦] الدراية في تخريج أحاديث الهداية ج ۱ ص ۲۵۵ وروى الدارقطني في غرائب مالك بإسناد صحيح عنه عن الزهري أن السائب بن يزيد أخبره قال رأيت أبي يقيم الخيل ثم يدفع صدقتها إلى عمر

که آنها چه کرده اند؛ به همین خاطر با صحابه مشورت کرد. پس مولای ما امیرالمومنین عليه السلام اشاره فرمود که زکات ندارد و فرمود: «خوب است که از ایشان از باب بر و احسان گرفته شود، به شرطی که بعد از او بدعت مداوم نشود که مانند جزیه و مالیات گرفته شود.» لکن خلیفه گوش به این حکمت بالغه نداد و پیروی از سابقین خود هم نکرد، پس دستور داد بگیرند و برگردانند به ایشان و یا به فقرایشان.

و در روایت سلیمان بن یسار، ندانست که حب صاحب مال، حکم شرعی را ثابت نمی کند و امام عليه السلام او را متنبه نمود به اینکه مبادا جزیه باشد. همینطور خلیفه در عملش پیشی گرفت تا آنکه قومی بعد از او آمدند و او را اول کسی قرار دادند که از اسب زکات گرفت و اعتماد بر عمل او کردند؛ پس میان آنها و کسانی که پیروی از سنت پیامبر صلى الله عليه وآله کردند، در عدم تعلق زکات به اسب، نزاع و زد و خورد واقع شد.

قسمت دوم: بدعت های عثمان

یکم: تمام خواندن نماز در سفر

از جمله مهمترین مواردی که بدعت گذاری عثمان و میزان بهره ی او از ایمان را نشان میدهد، تمام خواندن نماز هایش در سفر است. با وجود اینکه شکسته بودن نماز در سفر، در قرآن[۱] و به صورت متواتر در سنت آمده است.

اینک در قالب چند نکته به بیان این بدعت عثمان می پردازیم.

نکته ی اول: رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه ی سفرهایش نمازهایش را شکسته می خواند.

ابن تیمیه حرّانی، شیخ الاسلام وهابیان، می نویسد:

«اما در سفر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک به سی تا سفر داشته و در همه آنها نمازش را دو رکعتی خوانده و هیچ یک از علما نقل نکرده اند که آن حضرت نماز واجب را چهار رکعت خوانده باشد. حتی در حجة الوداع که آخرین سفر ایشان بود، در منی نمازها را با مسلمانان دو رکعت دو رکعت می‌خواند. این مطلب را همه می‌دانند و نزد همه مستفیض و متواتر است که همه صحابه و کسانی که از صحابه آموخته اند، بر نقل آن اتفاق نظر دارند.»[۲]

وی در جای دیگر می نویسد:

«اهل علم اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز در ماه رمضان عمره انجام نداده و در ماه رمضان برای عمره از مدینه خارج نشده است، بلکه به سوی مکه نیز خارج نشده جز سال فتح مکه که ایشان در ماه رمضان مسافر بودند. و فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم واقع شده است. و در این سفر برخی اصحاب روزه دار بودند و برخی افطار کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها دو رکعت خواند و از آن حضرت و هیچ یک از صحابه نقل نشده است که در سفر، چهار رکعت خوانده باشند.»[۳]

---

[۱] نساء ۱۰۱ ﴿وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكافِرينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبيناً.﴾

[۲] مجموع الفتاوی، ج۲۲، ص ۷۸ وأما في السفر فقد سافر رسول الله قريبا من ثلاثين سفرة وكان يصلى ركعتين في اسفاره ولم ينقل عنه أحد من أهل العلم انه صلى في السفر الفرض اربعا قط حتى في حجة الوداع وهى آخر أسفاره كان يصلى بالمسلمين بمنى الصلوات ركعتين ركعتين وهذا من العلم العام المستفيض المتواتر الذى إتفق على نقله عنه جميع اصحابه ومن أخذ العلم عنهم.

[۳] كتب ورسائل وفتاوى ابن تيمية في الفقه ج ۲۴ ص ۱۴۷ باتفاق أهل العلم أن رسول الله لم يعتمر فى رمضان قط ولا خرج من المدينة فى عمرة فى رمضان بل ولا خرج إلى مكة فى رمضان قط إلا عام الفتح فإنه كان حينئذ مسافرا فى رمضان وفتح مكة

نکته ی دوم: نماز نخستین، دو رکعتی بود و سپس به نماز در حضر افزوده شد.

بخاری در صحیحش از عایشه روایت کرده است که گفت:

«نماز به صورت دو رکعتی واجب شده بود؛ سپس پیامبر ﷺ هجرت کرد و بعد از آن نماز چهار رکعتی واجب گردید، اما نماز در سفر به حالت اول خود باقی ماند.»[۱]

مسلم نیز چنین نقل کرده است:

«در آغاز کار، نماز چه برای مسافر و چه برای کسی که در میهن خویش است، دو رکعت دو رکعت بایسته بود، سپس نماز در سفر به حال خود باقی ماند و به نماز کسی که در میهن خویش است افزوده شد.»[۲]

نکته ی سوم: در لسان نبوی، نماز مسافر دو رکعت است.

مسلم در صحیحش از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«خداوند نماز را بر زبان پیامبرتان ﷺ برای مسافر، دو رکعت واجب کرد و بر مقیم، چهار رکعت و در خوف، یک رکعت.»[۳]

احمد بن حنبل نیز از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت: «نماز سفر بر زبان پیامبر ﷺ دو رکعت است.»[٤]

نکته ی چهارم: عثمان در اوایل خلافتش، نماز را در سفر شکسته می خواند.

فی شهر رمضان سنة ثمان باتفاق أهل العلم وفی ذلك السفر كان أصحابه منهم الصائم ومنهم المفطر فلم يكن يصلى بهم الا ركعتين ولا نقل أحد من أصحابه عنه أنه صلى فى السفر أربعا

[۱] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۴۳۱ ح ۳۷۲۰ عن عائشة رضي الله عنها قالت فرضت الصلاة ركعتين ثم هاجر النبي صلى الله عليه وسلم ففرضت أربعا وتركت صلاة السفر على الأول

[۲] صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۷۸ ح ۶۸۵ عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم أنها قالت فرضت الصلاة ركعتين ركعتين في الحضر والسفر فأقرت صلاة السفر وزيد في صلاة الحضر

[۳] صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۷۹ ح ۶۸۷ عن مجاهد عن بن عباس قال إن الله فرض الصلاة على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم على المسافر ركعتين وعلى المقيم أربعا وفي الخوف ركعة

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۷ ح ۲۵۷ عن عمر رضي الله عنه قال صلاة السفر ركعتان وصلاة الأضحى ركعتان وصلاة الفطر ركعتان وصلاة الجمعة ركعتان تمام غير قصر على لسان محمد صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم

مهمترین نکته ای که راه هر گونه تأویل و خوش گمانی به عثمان را می بندد، توجه به این نکته است که در دوران خلافت ابوبکر، عمر و اوایل خلافت عثمان، نماز در سفر شکسته خوانده میشد و بعد از آن بود که عثمان تصمیم گرفت تمام بخواند.

روایت سالم از عبدالله بن عمر:

مسلم در صحیحش از سالم از پدرش عبدالله بن عمر روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ در منی و غیر آن، نماز مسافر را دو رکعت خواند و ابوبکر، عمر و عثمان در اوایل خلافتش نیز دو رکعت خواند و سپس عثمان تمام و چهار رکعت خواند.»[۱]

روایت عبیدالله از عبدالله بن عمر:

بخاری همچنین در صحیحش از عبیدالله پسر عبدالله بن عمر از پدرش روایت کرده است که گفت: «رسول خدا ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان در اوایل خلافتش، در منی نماز را دو رکعت خواندند.»[۲]

روایت نافع از عبدالله بن عمر:

بخاری در صحیحش از نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت: «با رسول خدا ﷺ، ابوبکر، عمر و با عثمان در اوایل خلافتش در منی، نماز را دو رکعتی خواندم؛ سپس [عثمان] آن را تمام خواند.»[۳]

نکته ی پنجم: ابن عمر هر گاه با عثمان میخواند، تمام میخواند و هر گاه تنها میشد، شکسته!

مسلم در صحیحش از نافع روایت کرده است که گفت:

«ابن عمر هر وقت با امام (که همان عثمان بود) نماز به جای می آورد، چهار رکعتی می خواند و هرگاه به تنهایی نماز می خواند، دو رکعتی می خواند!»[٤]

---

[۱] صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۶۹۴ عن سالم بن عبد الله عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه صلى صلاة المسافر بمنى وغيره ركعتين وأبو بكر وعمر وعثمان ركعتين صدرا من خلافته ثم أتمها أربعا

[۲] صحيح البخاري ج ۲ ص ۵۹۶ ح ۱۵۷۲ حدثنا إبراهيم بن المنذر حدثنا بن وهب أخبرني يونس عن بن شهاب قال أخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عمر عن أبيه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنى ركعتين وأبو بكر وعمر وعثمان صدرا من خلافته

[۳] صحيح البخاري ج ۱ ص ۳۶۷ ح ۱۰۳۲ حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال أخبرني نافع عن عبد الله رضي الله عنه قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم بمنى ركعتين وأبي بكر وعمر ومع عثمان صدرا من إمارته ثم أتمها

[٤] صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۶۹۴ عن نافع عن بن عمر قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنى ركعتين وأبو بكر بعده وعمر بعد أبي بكر وعثمان صدرا من خلافته ثم إن عثمان صلى بعد أربعا فكان بن عمر إذا صلى مع الإمام صلى أربعا وإذا صلاها وحده صلى ركعتين

مسلم همچنین از حفص بن عاصم از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گوید:

«رسول خدا ﷺ، ابوبکر و عمر در سرزمین منیٰ، نمازها را مانند نماز مسافر می‌خواندند. عثمان بن عفّان نیز هشت یا شش سال چنین کرد. حفص بن عاصم گوید: عبدالله بن عمر نیز در سرزمین منیٰ دو رکعت می‌خواند و به رختخواب می‌رفت. من می‌گفتم: عمو جان! اگر بعد از آن‌ها دو رکعت دیگر می‌خواندی خوب بود. او گفت: اگر بخواهم چنین کاری انجام دهم، نمازم را کامل می‌نمودم.»[۱]

نکته ی ششم: کامل خواندن نماز در سفر، کفر است!

ابو الحسن الحمیری متوفای ۳۸۶ هـ با سند حسن[۲] از عبد الله بن عمر روایت می کند که گفت: «نماز مسافر دو رکعت است و کسی که سنت را ترک کند، کافر است.»[۳]

همین روایت را ابن حزم آندلسی از عبدالله بن عمر از رسول خدا ﷺ نقل کرده است.[٤]

همان گونه که از این روایت ثابت می شود، از نظر ابن عمر، کامل خواندن نماز در سفر یعنی ترک سنت و اثر این ترک سنت هم یعنی کفر!

نکته ی هفتم: شکسته خواندن معاویه و سپس پیروی اش از بدعت عثمان!!

احمد بن حنبل با سند حسن (طبق گفته ی شعیب الارنؤوط)[٥] از عباد بن عبدالله بن زبیر روایت کرده است که گفت:

---

[١] صحيح مسلم ج ١ ص ۴۸۳ ح ۶۹۴ وحدثنا عبيد الله بن معاذ حدثنا أبي حدثنا شعبة عن خبيب بن عبد الرحمن سمع حفص بن عاصم عن بن عمر قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم بمنى صلاة المسافر وأبو بكر وعمر وعثمان ثماني سنين أو قال ست سنين قال حفص وكان بن عمر يصلي بمنى ركعتين ثم يأتي فراشه فقلت أي عم لو صليت بعدها ركعتين قال لو فعلت لأتممت الصلاة

[٢] أبو الحسن الحميري: ثقة / جعفر بن أحمد الجرجرائي: ثقة / محمد بن الصباح الجرجرائي: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن رجاء الغداني: ثقة / هشام بن أبي عبد الله الدستوائي: ثقة / أيوب السختياني: ثقة / نافع مولى ابن عمر: ثقة / عبد الله بن عمر العدوي: صحابی

[٣] الفوائد المنتقاه عن الشيوخ العوالي، ص ۱۴ ح ۱۳ سایت شامله / أخبرنا علي قال : ثنا أبو الفضل جعفر بن أحمد بن الصباح بن سفيان بن أبي سفيان الجرجرائي ، ثنا جدي محمد بن الصباح قال: أنبأ عبد الله بن رجاء ، عن هشام ، عن أيوب ، عن نافع ، عن ابن عمر ، قال : « الصلاة في السفر ركعتان ، من ترك الصلاة فقد كفر »

[٤] المحلى ج ۴ ص ۲۶۶ عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاة السفر ركعتان من ترك السنة فقد كفر

[٥] مسند أحمد بن حنبل ج ۲۸ ص ۷۱-۷۲ ح ۱۶۸۵۷ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده حسن

«وقتی معاویه به حج آمد، ما هم با وی به مکه آمدیم. معاویه نماز ظهر را با ما دو رکعت خواند، ولی عثمان وقتی نماز را تمام میخواند و به مکه می آمد، ظهر، عصر و عشا را هر کدام چهار رکعت می گزارد. و چون به منی می آمد، در آنجا و در عرفات نماز را تمام می خواند. به همین جهت وقتی معاویه با ما ظهر را دو رکعت خواند، مروان بن حکم (داماد و پسر عموی عثمان) و عمرو بن عثمان پیش او رفتند و گفتند: هیچکس به اندازه تو به پسر عمویت (عثمان) زیان نرساند. معاویه گفت: چه زیانی؟ گفتند: مگر نمی دانی که او در سفر نماز را تمام میخواند؟ معاویه گفت: وای بر شما! مگر واقع مطلب غیر از چیزی است که من انجام دادم؟ من ظهر و عصر را با پیغمبر ﷺ و ابوبکر و عمر شکسته خواندم. آنها گفتند: ولی پسر عمویت عثمان آن را تمام میخواند و مخالفت تو با او، برایش عیب است! معاویه هم رفت و نماز عصر را چهار رکعت خواند، ولی ظهر را دو رکعت خوانده بود.»[۱]

نکته ی هشتم: اظهار تأسف عبدالله بن مسعود از تمام خواندن عثمان

بخاری و مسلم در صحیح های خود از عبدالرحمن بن یزید روایت کرده اند که میگفت:

«عثمان بن عفان نماز را با ما در منی چهار رکعتی خواند و این را به گوش عبد الله بن مسعود رسانیدند؛ پس او از بازگشت به خدا سخن کرد و سپس گفت: من با پیامبر ﷺ نماز را در منی دو رکعتی خواندم و با ابوبکر و عمر نیز دو رکعتی خواندم و ای کاش که بهره من از این چهار رکعت، به اندازه دو رکعتی باشد که پذیرفته گردد.»[۲]

نکته ی نهم: مخالفت صحابه با بدعت عثمان

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يعقوب ثنا أبي عن بن إسحاق ثنا يحيى بن عباد بن عبد الله بن الزبير عن أبيه عباد قال لما قدم علينا معاوية حاجا قدمنا معه مكة قال فصلى بنا الظهر ركعتين ثم انصرف إلى دار الندوة قال وكان عثمان حين أتم الصلاة إذا قدم مكة صلى بها الظهر والعصر والعشاء الآخرة أربعا أربعا فإذا خرج إلى منى وعرفات قصر الصلاة فإذا فرغ من الحج وأقام بمنى أتم الصلاة حتى يخرج من مكة فلما صلى بنا الظهر ركعتين نهض إليه مروان بن الحكم وعمرو بن عثمان فقالا له ما عاب أحد بن عمك بأقبح ما عبته به فقال لهم وما ذاك قال فقالا له ألم تعلم انه أتم الصلاة بمكة قال فقال لهما ويحكما وهل كان غير ما صنعت قد صليتهما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قالا فان بن عمك قد كان أتمها وان خلافك إياه له عيب قال فخرج معاوية إلى العصر فصلاها بنا أربعا

[۲] صحيح البخاري ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۱۰۳۴ و صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۸۳ ح ۶۹۵ حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد الواحد عن الأعمش قال حدثنا إبراهيم قال سمعت عبد الرحمن بن يزيد يقول صلى بنا عثمان بن عفان رضي الله عنه بمنى أربع ركعات فقيل ذلك لعبد الله بن مسعود رضي الله عنه فاسترجع ثم قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنى ركعتين وصليت مع أبي بكر رضي الله عنه بمنى ركعتين وصليت مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه بمنى ركعتين فليت حظي من أربع ركعات ركعتان متقبلتان

ابن اثیر در تاریخش می نویسد:

«در این سال (۲۹ هـ) عثمان با مردم حج گزارد و برای خود در منی سراپرده برافراشت. این نخستین سراپرده ای بود که عثمان برزد. وی در این جای و در عرفه، نماز جماعت را تمام خواند.

برای نخستین بار مردم به تندی و آشکارا درباره ی عثمان سخن گفتند؛ چه او نماز خود را در منی تمام خواند. بسیاری از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر این کار نکوهش کردند. علی بن ابی طالب علیه السلام به وی فرمود: نه کاری تازه پیش آمده و نه ما از روزگار اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بسی دور گشته ایم. تو خود دیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر در اینجا نماز را دو رکعت می خواندند و تو در آغاز خلیفگی خود هستی. نمی دانم کار تو کجا خواهد کشید.

عثمان گفت: رأیی است که آن را برگزیده ام!!

گزارش به عبدالرحمن بن عوف رسید که با وی بود. به نزد عثمان آمد و به وی گفت: آیا تو در اینجا با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر نماز نخواندی که آنان دو رکعت خواندند و تو نیز دو رکعت خواندی؟

عثمان گفت: آری، ولی شنیده ام که برخی از حاجیان یمن و پاره ای مردم فرودست گفته اند که نماز برای ماندگاران دو رکعت است. اینان از نماز من نمودار آورده اند. من در مکه زنی دارم و طائف دارایی.

عبدالرحمن گفت: این بهانه درست نیست. اما اینکه می گویی از اینجا زنی گرفته ام، زن تو در مدینه از آنجا بیرون می آید و در هر جا ماندگار شوی، ماندگار می گردد. اما دارایی تو در طائف، دستاویز نادرستی است؛ زیرا از اینجا تا آنجا سه شبانه روز راه است! اما گفتار تو درباره حج گزاران یمن و جز ایشان، گزافی بیش نیست! بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اینجا سروش خدایی (وحی) فرود می آمد و اسلام خرد و تنک مایه بود. سپس ابوبکر و عمر فراز آمدند و همگی نماز را دو رکعت خواندند. امروز اسلام نیرو گرفته است و جای این بازی ها نیست!

عثمان گفت: رأیی است که آن را برگزیده ام!!

عبدالرحمن از نزد او بیرون آمد و عبدالله بن مسعود را دید و به وی گفت: ابو محمد، آنچه را می بینی دگرگون کن. گفت: چه کنم؟ گفت: آنچه را می دانی و می بینی به کار ببر. ابن مسعود گفت: ناسازگاری مایه ی گزند است. من با یارانم چهار رکعت خواندم. عبدالرحمن گفت: من با یاران خویش دو رکعت خواندم؛ ولی اکنون چهار خواهم خواند.»[۱]

---

[۱] الکامل في التاريخ ج ۲ ص ۴۹۴ (با ترجمه ی دکتر سید حسین روحانی) ذکر إتمام عثمان الصلاة بجمع وأول ما تكلم الناس فيه: حج بالناس هذه السنة عثمان وضرب فسطاطه بمنى وكان أول فسطاط ضربه عثمان بمنى وأتم الصلاة بها وبعرفة فكان أول ما تكلم به الناس في عثمان ظاهرا حين أتم الصلاة بمنى فعاب ذلك غير واحد من الصحابة وقال له علي والله ما حدث

همچنین عبدالرزاق صنعانی با سند صحیح[۱] از طریق امام جعفر صادق عليه‌السلام از امام محمد باقر عليه‌السلام نقل کرده است که فرمودند:

«عثمان در منی بود که بیمار گشت؛ پس به علی عليه‌السلام گفته شد که پیش‌نماز بایست. فرمود: اگر بخواهید نماز را آنگونه که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله می‌خواند؛ یعنی دو رکعت برایتان می‌خوانم. گفتند: نه، نماز امیر مومنان -یعنی عثمان- چهار رکعت است!! پس ایشان از نماز خواندن بر آن ها امتناع ورزید.»[۲]

نکته ی دهم: سردرگمی علمای اهل سنت از تأویل بدعت عثمان.

محیی الدین نووی در شرح صحیح مسلم می گوید:

«علما در تأویل و اجتهاد عایشه و عثمان اختلاف نموده اند.

بعضی گفته اند: عثمان امیرالمؤمنین و عایشه ام المؤمنین است ! گویی که هر دو در منزل های خود نماز می گزارند! محققین این را رد کرده اند؛ زیرا پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از آنها سزاوارتر بود. همچنین ابوبکر و عمر.

بعضی هم گویند: عثمان در مکه با خانواده خود بود. این را هم رد کرده اند؛ چون پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با زنانش مسافرت میکرد و نمازش قصر بود.

أمر ولا قدم عهد ولقد عهدت النبي وأبا بكر وعمر يصلون ركعتين وأنت صدرا من خلافتك فما أدري ما يرجع إليه فقال رأي رأيته وبلغ الخبر عبد الرحمن بن عوف وكان معه فجاءه وقال له ألم تصل في هذا المكان مع رسول الله وأبي بكر وعمر ركعتين وصليتها أنت ركعتين قال بلى ولكني أخبرت أن بعض من حج من اليمن وجفاة الناس قالوا في عامنا الماضي إن الصلاة للمصيم ركعتان واحتجوا بصلاتي وقد اتخذت بمكة أهلا ولي بالطائف مال فقال عبد الرحمن ما في هذا عذر أما قولك اتخذت بها أهلا فإن زوجك بالمدينة تخرج بها إذا شئت وتقدم بها إذا شئت وإنما تسكن بسكناك وأما مالك بالطائف فبينك وبينه مسيرة ثلاث ليال وأنت لست من أهل الطائف وأما قولك عن حاج اليمن وغيرهم فقد كان رسول الله ينزل عليه الوحي والإسلام قليل ثم أبو بكر وعمر فصلوا ركعتين وقد ضرب الإسلام بجرانه فقال عثمان هذا رأي رأيته فخرج عبد الرحمن فلقي ابن مسعود فقال أبا محمد غير ما تعلم قال فما أصنع قال اعمل بما ترى وتعلم فقال ابن مسعود الخلاف شر وقد صليت بأصحابي أربعا فقال عبد الرحمن قد صليت بأصحابي ركعتين وأما الآن فسوف أصلي أربعا وقيل كان ذلك سنة ثلاثين

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

إسماعيل بن محمد الصفار: ثقة / أحمد بن منصور الرمادي: ثقة حافظ / عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / سفيان بن عيينة الهلالي: ثقة حافظ حجة / جعفر الصادق: صدوق فقيه إمام / محمد الباقر: ثقة

[۲] الأمالي في آثار الصحابة ج ۱ ص ۴۹-۵۰ ح ۵۰ أخبرنا أبو على إسماعيل ثنا أحمد عبد الرزاق أنا ابن عيينة ثنا جعفر بن محمد عن أبيه قال اعتل عثمان وهو بمنى فقيل لعلى صل بالناس قال نعم إن شئتم صليت لكم صلاة رسول الله صلى اله عليه وسلم يعنى ركعتين قالوا صلاة أمير المؤمنين يعنون أربعا قال فأبى أن يصلى بهم

بعضی هم گفته اند: به خاطر اعرابی که در حضر بودند، عایشه و عثمان نماز را تمام می خواندند تا مبادا آنها تصور کنند که نماز در حضر و سفر مطلقاً قصر است! این را هم رد کرده اند؛ چون این معنا در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بود، و اشتهار نماز در عصر عثمان بیش از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

و گویند: علت تمام خواندن نماز این بود که عثمان و عایشه بعد از حج، در مکه نیت اقامه کرده بودند! این را هم باطل دانسته اند، به دلیل اینکه: اقامت در مکه برای مهاجرین بیش از سه روز حرام بوده است.

و گفته اند: عثمان زمینی در منی داشت. این را هم مردود دانسته اند؛ زیرا این معنا مقتضی اتمام و اقامه نیست.»[۱]

دوم: دستور عثمان به تمام بودن نماز مسافران تاجر

عثمان نه تنها خودش نمازهایش را در سفر، تمام می خواند، بلکه اعتقاد داشت که تاجران نیز نباید نمازهایشان را در سفر شکسته بخوانند و این را بخشنامه کرد و به کارگزارانش ابلاغ کرد!

روایت یکم:

طحاوی با سند معتبر[۲] از ابو مهلب روایت کرده است که گفت:

«عثمان نوشت: به من گزارش رسیده که گروهی بـه آهنگ بازرگانی یا فراهم آوردن باج یـا چرانیدن چارپایان بیرون می شوند و آنگاه نماز را شکسته می خوانند. نماز شکسته تنها برای کسی است که او را در پی کاری فرستاده باشند یا در برابر دشمن باشد.»[۳]

---

[۱] شرح النووي على صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ وقيل لان عثمان امام المؤمنين وعائشة أمهم فكانهما في منازلهما وأبطله المحققون بأن النبي صلى الله عليه وسلم كان أولى بذلك منهما وكذلك أبو بكر وعمر رضي الله عنهما وقيل لان عثمان تأهل بمكة وأبطلوه بأن النبي صلى الله عليه وسلم سافر بأزواجه وقصر وقيل فعل ذلك من أجل الاعراب الذين حضروا معه لئلا يظنوا أن فرض الصلاة ركعتان أبدا حضرا وسفرا وأبطلوه بأن هذا المعنى كان موجودا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم بل اشتهر أمر الصلاة في زمن عثمان أكثر مما كان وقيل لان عثمان نوى الاقامة بمكة بعد الحج وأبطلوه بأن الاقامة بمكة حرام على المهاجر فوق ثلاث وقيل كان لعثمان أرض بمنى وأبطلوه بان ذلك لا يقتضي الاتمام والإقامة

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

بكار بن قتيبة البكراوي: مقبول / روح بن عبادة القيسي: ثقة / حماد بن سلمة البصري: ثقة /أيوب السختياني: ثقة / عبد الله بن زيد الجرمي: ثقة / معاوية بن عمرو البصري: ثقة

[۳] شرح معاني الآثار ج ۱ ص ۴۲۶ حدثنا أبو بكرة قال ثنا روح وأبو عمر قالا أخبرنا حماد بن سلمة أن أيوب السختياني أخبرهم عن أبى قلابة الجريبى عن عمه أبى المهلب قال كتب عثمان بن عفان رضي الله عنه أن بلغني أن قوما يخرجون إما لتجارة وإما لجباية وإما لحشر ثم يقصرون الصلاة وإنما يقصر الصلاة من كان شاخصا أو بحضرة عدو

سند این روایت را ابن حزم[۱] و دکتر سامی بن مساعد بن مسیعید الرفاعی الجهنی تصحیح کرده اند.[۲]

طحاوی بعد از نقل این روایت و بیان اعتقاد عثمان، به صراحت می گوید که این اعتقاد در نزد ما، فاسد است![۳]

روایت دوم:

عبدالرزاق بن همام با سند صحیح[٤] از ابو قلابه روایت می کند که گفت: به من خبر داد کسی که نامه ی عثمان را خوانده بود یا بر او خوانده شده بود که عثمان به اهل بصره نوشت: اما بعد، به من خبر رسیده است که الخ.[٥]

روایت سوم:

ابن تیمیه می نویسد:

با سند صحیح از عثمان بن سعید از سعید بن ابی عروبه از قتاده از عباس بن عبدالله بن ابی ربیعه روایت شده است که عثمان بن عفان به کارگزارانش نوشت که الخ. ابن حزم گوید: و این دو سند در نهایت صحت هستند.[٦]

[۱] مجموع الفتاوى ج ۲۴ ص ۸۶ قال بن حزم وهذان الإسنادان في غاية الصحة

[۲] تخريج الأحاديث والآثار في كتاب التسهيل لعلوم التنزيل لابن جزي الكلبي، ج ۱ ص ۳۹۰-۳۹۱ ح ۳۳۳ قال إسناده صحيح، رجاله كلهم ثقات / پی دی اف

[۳] قال وكان مذهب عثمان بن عفان رضي الله عنه أن لا يقصر الصلاة إلا من كان يحتاج إلى حمل الزاد والمزاد ومن كان شاخصا فأما من كان في سفر مستغنيا به عن حمل الزاد والمزاد فإنه يتم الصلاة قالوا ولهذا أتم الصلاة ب منى لأن أهلها في ذلك الوقت كثروا حتى صارت مصرا استغنى من حل به عن حمل الزاد والمزاد وهذا المذهب عندنا فاسد

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة / أيوب السختياني: ثقة / عبد الله بن زيد الجرمي: ثقة

[٥] مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۵۲۱ ح ۴۲۸۵ عبد الرزاق عن معمر عن أيوب عن أبي قلابة قال أخبرني من قرأ كتاب عثمان أو قرئ عليه أن عثمان كتب إلى أهل البصرة أما بعد فإنه بلغني أن بعضكم يكون في جشرة أو في تجارة أو يكون جابيا فيقصر الصلاة إنما يقصر الصلاة من كان شاخصا أو بحضرة عدو

[٦] مجموع الفتاوى ج ۲۴ ص ۸۶ وقد رواه غيره باسناد صحيح عن عثمان بن سعد عن سعيد بن أبى عروبة عن قتادة عن عباس بن عبد الله بن أبى ربيعة أن عثمان بن عفان كتب إلى عماله ألا لا يصلين الركعتين جاب ولا تان ولا تاجر إنما يصلى الركعتين من كان معه الزاد والمزاد ... قال بن حزم وهذان الإسنادان في غاية الصحة

می گویم: مدعای عثمان در هیچ روایت نبوی نیامده است؛ اما آیه ی قرآن و روایات متعدد دلالت عام بر شکسته بودن نماز هر مسافری دارند. از طرف دیگر، روایاتی نیز در کتب اهل سنت وجود دارد که به طور خاص به نماز مسافران تاجر اشاره کرده و حکم به شکسته بودنشان داده است.

ابن ابی شیبه با سند صحیح[۱] از ابراهیم نخعی تابعی روایت کرده است که گفت:

«مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت: ای پیامبر، من مردی بازرگانم و به بحرین رفت و آمد می کنم؛ پس وی را فرمود تا نمازهایش را دو رکعتی بخواند.»[۲]

طبری نیز در تفسیرش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«گروهی از بازرگانان از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیدند: ای پیامبر خدا، ما که به مسافرت می پردازیم، چگونه نماز بگزاریم؟ پس خداوند این آیه را فرستاد: ﴿و هنگامی که در سفر باشید باکی برای شما نیست که نماز را کوتاه بخوانید﴾ سپس وحی قطع شد.»[۳]

سوم: ترک تکبیرهای نماز

پیامبر صلی الله علیه وآله همواره در نماز در هنگام برخاستن از رکوع و سجود، تکبیر می گفتند و روال بر همین منوال بود تا اینکه عثمان به بهانه ی بالا رفتن سنش، آن را ترک کرد.

از ابو موسی اشعری روایت شده است که گفت:

«علی علیه السلام نمازی را به یادمان آورد که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواندیم، ولی ما صحابه یا آن را فراموش کردیم و یا اینکه عمدا ترکش نمودیم. پیامبر صلی الله علیه وآله در هر رکوع و سجود و برخاستن تکبیر می گفت.»[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

وكيع بن الجراح الرؤاسي: ثقة / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة / إبراهيم النخعي: ثقة

[۲] مصنف ابن أبي شيبة ج ۲ ص ۲۰۴ ح ۸۱۶۲ حدثنا وكيع قال حدثنا الأعمش عن إبراهيم قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله إني رجل تاجر اختلف إلى البحرين فأمره أن يصلي ركعتين

[۳] تفسير الطبري ج ۵ ص ۲۴۴ حدثني المثنى قال ثنا إسحاق قال ثنا عبد الله بن هاشم قال أخبرنا يوسف عن أبي روق عن أبي أيوب عن علي قال سأل قوم من التجار رسول الله فقالوا يا رسول الله إنا نضرب في الأرض فكيف نصلي فأنزل الله ^ وإذا ضربتم في الأرض فليس عليكم جناح أن تقصروا من الصلاة ^ ثم انقطع الوحي

[٤] قال أبو موسى الأشعرى لقد ذكرنا على رضى الله عنه صلاة صليناها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فأما ان نكون نسيناها واما ان نكون تركناها عمدا يكبر كلما ركع وإذا سجد وإذا رفع

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و سندش را حمزه احمد الزین[۱] و ابن حجر عسقلانی[۲] تصحیح کرده اند.

احمد بن حنبل در مسندش از مطرف بن الشخیر روایت کرده است که گفت:

«در کوفه همراه با عمران بن حصین صحابی بودم؛ پس علی بن ابی طالب (عليهما السلام) برای ما نماز خواند و در هر رفتن به سجده و برخاستن از رکوع، تکبیر می گفت. هنگامی که نماز تمام شد، عمران گفت: برای ما همانند رسول خدا صلى الله عليه وآله نماز خواند.»[۳]

احمد روایت دیگری نیز با همین مضمون با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[٤] نقل کرده و افزوده است که:

«پس من (مطرف) گفتم: ای ابا نجید، چه کسی اولین بار تکبیر گفتن را ترک کرد؟ گفت: عثمان بن عفان، آن هنگام که پیر شد و صدایش ضعیف گشت، آن را ترک کرد.»[٥]

این بحث روشن می سازد که اولین کسی که آن را ترک کرد، عثمان بوده است، و معاویه و بنی امیه از او پیروی کرده اند، و هنوز مردم بر این شیوه می روند و چنان به آن خو گرفته و عادت نموده اند که سنت و رویه صحیح در این باره از بین رفته وفراموش گشته است، به طوری که هر که بدین سنت متمسک باشد، در نظر عامه غریب می نماید. پنداری کار خلاف شرعی مرتکب شده است!

مسئولیت ادامه این گناه و تکرار این انحراف، طبعاً بر عهده کسی است که آن را بدعت نهاده و سنت تخلف ناپذیر اسلامی را ترک کرده است.

---

[۱] المسند للإمام أحمد، ج ۱۴ ص ۴۹۴ ح ۱۹۳۸۶ پی دی اف / قال حمزه احمد الزين: إسناده صحيح

[۲] فتح البارى ج ۲ ص ۲۷۰ در شرح ح ۷۵۱ قال العسقلاني: وقد روى أحمد والطحاوي بإسناد صحيح

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۴۲۸ ح ۱۹۸۵۳ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا محمد بن جعفر ثنا سعيد عن غيلان بن جرير وعبد الوهاب عن صاحبه له عن غيلان بن جرير عن مطرف بن الشخير أنه قال كنت مع عمران بن حصين بالكوفة فصلى بنا علي بن أبي طالب فجعل يكبر كلما سجدوا وكلما رفع رأسه فلما فرغ قال عمران صلى بنا هذا مثل صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۴۳۲ ح ۱۹۸۹۴ قال شعيب الأرنؤوط : حديث صحيح وهذا إسناد رجاله ثقات

[٥] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الوهاب ثنا خالد عن رجل عن مطرف بن الشخير عن عمران بن حصين قال صليت خلف علي بن أبي طالب رضي الله عنه صلاة ذكرني صلاة صليتها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم والخليفتين قال فانطلقت فصليت معه فإذا هو يكبر كلما سجد وكلما رفع رأسه من الركوع فقلت يا أبا نجيد من أول من تركه قال عثمان بن عفان رضي الله عنه حين كبر وضعف صوته تركه

چهارم: افزودن بر تعداد اذان ها در جمعه

بخاری در صحیحش از سائب بن یزید روایت می کند که گفت:

«برنامه اذان گفتن در روز جمعه، آغازش در روزگار رسول خدا ﷺ بود و در روزگار ابوبکر و در روزگار عمر، و در هنگامی بود که پیشوا بر منبر می نشست و چون در عهد خلافت عثمان تعداد مسلمانان افزایش یافت، از این رو او دستور داد تا در روز جمعه اذان سوم را نیز سر دهند. به همین جهت در الزّوراء (منطقه ای در بازار مدینه) اذان سوّم سر داده شد و این رسم در میان مردم رسوخ یافت.»[۱]

بخاری همین مطلب را با سندی دیگر نیز روایت کرده است.[۲]

ابن حجر عسقلانی در شرحش بر صحیح بخاری می نویسد:

«چنان برمی آید که آن هنگام مردمان در همه شهرها کار عثمان را در پیش گرفتند؛ زیرا وی خلیفه ای بود که فرمانش به کار بسته می شد؛ با این همه، فاکهانی چنان آورده که اولین کسی که نخستین اذان را پدید آورد، در مکه حجاج بود و در بصره زیاد و به من چنان رسیده که مردمانی که در باختر نزدیک هستند، تاکنون نیز جز یکبار برای ایشان اذان داده نمی شود و ابن ابی شیبه آورده است که ابن عمر گفت: نخستین اذان که در روز جمعه دهند بدعت است، که هم گمان می رود این سخن را از آن روی گفته که این کار را درست نمیشمرده و هم گمان می رود که می خواهد بگوید: این برنامه در روزگار پیامبر ﷺ پیاده نمیشده و هر چه در روزگار او نبوده، بدعت نامیده می شود.»[۳]

---

[۱] صحيح البخاري ج ۱ ص ۳۰۹ ح ۸۷۰ حدثنا آدم قال حدثنا بن أبي ذئب عن الزهري عن السائب بن يزيد قال كان النداء يوم الجمعة أوله إذا جلس الإمام على المنبر على عهد النبي صلى الله عليه وسلم وأبي بكر وعمر رضي الله عنهما فلما كان عثمان رضي الله عنه وكثر الناس زاد النداء الثالث على الزوراء

[۲] صحيح البخاري ج ۱ ص ۳۰۹ ح ۸۷۱ حدثنا أبو نعيم قال حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة الماجشون عن الزهري عن السائب بن يزيد أن الذي زاد التأذين الثالث يوم الجمعة عثمان بن عفان رضي الله عنه حين كثر أهل المدينة ولم يكن للنبي صلى الله عليه وسلم مؤذن غير واحد وكان التأذين يوم الجمعة حين يجلس الإمام يعني على المنبر

[۳] فتح الباري ج ۲ ص ۳۹۴ والذي يظهر أن الناس أخذوا بفعل عثمان في جميع البلاد إذ ذاك لكونه خليفة مطاع الأمر لكن ذكر الفاكهانی أن أول من أحدث الأذان الأول بمكة الحجاج وبالبصرة زياد وبلغني أن أهل المغرب الأدنى الآن لا تأذين عندهم سوى مرة وروى بن أبي شيبة من طريق بن عمر قال الأذان الأول يوم الجمعة بدعة فيحتمل أن يكون قال ذلك على سبيل الإنكار ويحتمل أنه يريد أنه لم يكن في زمن النبي صلى الله عليه وسلم وكل ما لم يكن في زمنه يسمى بدعة

عبدالرحمن مبارکفوری نیز می نویسد:

«پس هنگامی که دانستی مراد از سنت خلفای راشدین جز طریقت موافق آن ها با طریقت پیامبر ﷺ نیست، بر تو روشن می شود که استدلال بر سنت بودن اذان سوم که از اجتهاد های عثمان است، تمام نیست. آیا نمی بینی که ابن عمر گفت: اذان اول در روز جمعه بدعت است؟ پس اگر این استدلال، تامّ و کامل بود و اذان سوم، جزء سنّت به شمار می آمد، به هر دلیل واژه بدعت ـ چه از روی انکار و چه غیر آن ـ بر آن اطلاق نمی شد؛ زیرا جایز نیست واژه بدعت ـ به هر معنایی که باشد ـ در مورد سنّت به کار رود. بنابراین، روی این موضوع، بیندیش.»[۱]

بسیاری از بزرگان اهل سنت به بدعت بودن اذان سوم در روز جمعه تصریح کرده اند که در ادامه سخن چند نفر را ذکر می کنیم.

عبدالله بن عمر

ابن ابی شیبه با سند صحیح (طبق نظر دکتر الشثری)[۲] از نافع از ابن عمر نقل کرده است که گفت: «اذان اول در روز جمعه، بدعت است.»[۳]

وی همچنین با سند صحیح (طبق نظر دکتر الشثری)[٤] نقل کرده است که هشام بن غاز گوید:

«از نافع غلام ابن عمر از اذان اول در روز جمعه پرسیدم که آیا بدعت است؟ پس گفت: ابن عمر گفت: بدعت است.»[٥]

---

[۱] تحفة الأحوذي ج ۳ ص ٤١ فَإِذَا عَرَفْتَ أَنَّهُ لَيْسَ المراد بسنة الخلفاء الراشدين إلا طريقتهم الموافقة لِطَرِيقَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَاحَ لَكَ أَنَّ الِاسْتِدْلَالَ عَلَى كَوْنِ الْأَذَانِ الثَّالِثِ الَّذِي هُوَ مِنْ مُجْتَهَدَاتِ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أمرا مسنونا ليس بتام ألا ترى أن بن عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ الْأَذَانُ الْأَوَّلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِدْعَةٌ فَلَوْ كَانَ هَذَا الِاسْتِدْلَالُ تَامًّا وَكَانَ الْأَذَانُ الثَّالِثُ أَمْرًا مَسْنُونًا لَمْ يُطْلِقْ عَلَيْهِ لَفْظَ الْبِدْعَةِ لَا عَلَى سَبِيلِ الْإِنْكَارِ وَلَا عَلَى سَبِيلِ غَيْرِ الْإِنْكَارِ فَإِنَّ الْأَمْرَ الْمَسْنُونَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُطْلَقَ عَلَيْهِ لَفْظُ الْبِدْعَةِ بِأَيِّ مَعْنًى كَانَ فَتَفَكَّرْ.

[۲] المصنف ت الشثری، ج ۴ ص ۱۵۸ ح ۵۵۴۸ پی دی اف

[۳] مصنف ابن أبي شيبة ج ۱ ص ٤٧٠ ح ۵۴۳۷ حدثنا شبابة قال حدثنا هشام بن الغاز عن نافع عن بن عمر قال الأذان الأول يوم الجمعة بدعة

[٤] المصنف ت الشثری، ج ۴ ص ۱۵۹ ح ۵۵۵۲ پی دی اف

[٥] مصنف ابن أبي شيبة ج ۱ ص ٤٧٠ ح ۵۴۴۱ حدثنا وكيع قال حدثنا هشام بن الغاز قال سالت نافعا مولى بن عمر الأذان الأول يوم الجمعة بدعة فقال قال بن عمر بدعة

ابن شهاب زهری

ابن ابی شیبه با سند حسن[۱] از زهری نقل کرده است که گفت:

«اذان هنگام خروج امام بود؛ پس امیر المومنین عثمان اذان دوم را در زوراء بدعت نهاد تا مردم را جمع کند.»[۲]

وی با سندی دیگر از زهری نقل کرده است که گفت: «اولین کسی که اذان اول را بدعت نهاد، عثمان بود تا با آن اهل بازار ها را ندا دهد.»[۳]

ابن ابی شیبه همچنین با سند صحیح[٤] از زهری نقل کرده است که گفت: «می بینم که بیع در هنگام اذان اولی که عثمان آن را بدعت نهاد، ترک می شود.»[٥]

به نظر می رسد که مستند قول زهری، سخن سعید بن مسیب است؛ آنطور که عبدالرزاق با سند صحیح[٦] از طریق زهری از او این مطلب را نقل کرده است.[۷]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

إسماعيل بن علية الأسدي: ثقة حافظ حجة / برد بن سنان الشامي: صدوق رمى بالقدر / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه

[۲] مصنف ابن أبي شيبة ج ۱ ص ٤٧٠ ح ۵۴۴۰ حدثنا بن علية عن برد عن الزهري قال كان الأذان عند خروج الإمام فأحدث أمير المؤمنين عثمان التأذينة الثالثة على الزوراء ليجتمع الناس

[۳] مصنف ابن أبي شيبة ج ۱ ص ٤٧٠ ح ۵۴۳۸ حدثنا هشيم عن أشعث عن الزهري قال أول من أحدث الأذان الأول عثمان ليؤذن أهل الأسواق

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الله بن المبارك الحنظلي: ثقة ثبت / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه

[٥] مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۲۶۹ ح ۳۵۹۷۴ حدثنا بن مبارك عن معمر عن الزهري قال أرى أن يترك البيع عند الأذان الأول أحدثه عثمان رضي الله عنه

[٦] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق علي جلالته وإتقانه / سعيد بن المسيب القرشي: أحد العلماء الأثبات الفقهاء الكبار

[۷] مصنف عبد الرزاق ج ۳ ص ۲۰۶ ح ۵۳۴۲ عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن بن المسيب قال كان الاذان في يوم الجمعة على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر وعمر أذانا واحدا حتى يخرج الامام فلما كان عثمان كثر الناس فزاد الاذان الاول وأراد أن يتهيأ الناس للجمعة

حسن بصری

ابوبکر بن ابی شیبه با سند صحیح[۱] از حسن بصری نقل کرده است که گفت: «ندای اول در روز جمعه، هنگام خروج امام می باشد و آن که قبل از آن است، بدعت می باشد.»[۲]

عمرو بن دینار

عبدالرزاق همچنین از طریق ابن جریج مکی از عمرو بن دینار (ثقة ثبت) نقل کرده است که گفت: «عثمان اولین کسی بود که اذان اول را در روز جمعه اضافه کرد؛ هنگامی که مردم زیاد شدند؛ پس در زوراء اذان داده می شد؛ و اما اولین کسی که در بلاد ما آن را اضافه کرد، حجاج بود.»[۳]

مِقبل بن هادی الوادعی

وی در جواب این سوال که: «آیا اذان اول در روز جمعه، سنت است؟» بعد از نقل بعضی روایات و اقوال علما، در نهایت می گوید:

((پس از اینجا دانسته می شود که اذان [اول] سنت نیست و شایسته نیست که مسلمان آن را انجام دهد؛ و آن تنها اجتهاد عثمان است، و اجتهاد ممکن است درست باشد و یا خطا.

و پیامبر ﷺ بعد از اینکه می فرماید: «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته و بسیار محکم به آن تمسک جویید» ، فرمود: «و بسیار از تازه وارد شده (در دین) پرهیز کنید؛ چون هر تازه پیدا شده ای بدعت و هر بدعتی گمراهی است.»

بلکه پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند پرده ای بین قبول توبه هر بدعت گذاری گذاشته است تا وقتی که دست از بدعت خویش بردارد.» این روایت را طبرانی و ابن ابی عاصم از انس نقل کرده اند و حافظ منذی گفته است: سندش حسن است.))[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

ابن أبي شيبة العبسي: ثقة حافظ / هشيم بن بشير السلمي: ثقة / منصور بن المعتمر السلمي: ثقة / الحسن البصري: ثقة

[۲] مصنف ابن أبي شيبة ج ۱ ص ٤٧٠ ح ۵۴۳۵ حدثنا أبو بكر قال حدثنا هشيم بن بشير عن منصور عن الحسن أنه قال النداء (((النداؤ))) الأول يوم الجمعة الذي يكون عند خروج الإمام والذي قبل ذلك محدث

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۳ ص ۲۰۶ ح ۵۳۴۱ عبد الرزاق عن بن جريج قال أخبرني عمرو بن دينار أن عثمان أول من زاد الأذان الأول يوم الجمعة لما كثر الناس زاده فكان يؤذن به على الزوراء قال وأما أول من زاده ببلادنا فالحجاج

[٤] إجابة السائل على أهم الْمَسائل، ص ۴۱۴-۴۱۶ س ۲۰۹ پی دی اف / شيخ هل الأذان الأول يوم الْجُمعة سنة؟ ... فعرف من هذا أن الأذان ليس بسنة، ولا ينبغي أن يفعله الْمُسلم، وإنما اجتهد عثمان، والاجتهاد قد يصيب وقد يُخطئ، والرسول صلي

بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نیست به بدعت بودن این اذان تصریح کرده اند؛ اما برای اینکه خیال خود را از توجیه تراشی برای بدعث عثمان راحت کنند، ادعا کرده اند که در زمان عثمان توسط مردم این بدعت گذاشته شد!!

پنجم: تحریم متعه حج

عثمان از بدعت عمر در تحریم متعه ی حج تبعیت کرده و او نیز حکم به تحریم آن داد.

عبدالله بن محمد الشهرانی در تحقیق کتاب المطالب العالیه، تألیف ابن حجر عسقلانی، می نویسد:

« نهی از متعه ی حج در ماه های حج از جانب عثمان، از چندین نفر ثابت شده است:

۱. المقداد بن الأسود. ۲. سعید بن المسیب. ۳. مروان بن الحکم. ٤. عبدالله بن الشقیق. ٥. جری بن کلیب. ٦. حریث بن مسلم.»[۱]

ما از باب «خَیرُ الکلامِ مَا دَلّ وَ جَلّ وَ قَلّ وَ لَم یمِلّ» به ذکر چند روایت معتبر و صریح اکتفا می کنیم.

یکم: روایت بخاری از مروان بن حکم

در صحیح بخاری از مروان بن حکم روایت شده است که می گوید:

«علی عليه السلام و عثمان را دیدم، در حالی که عثمان از متعه حج و از جمع کردن بین عمره و تمتع نهی می کرد. علی عليه السلام با مشاهده این صحنه به عنوان مخالفت با کار عثمان، برای هر دو حج تلبیه گفت و فرمود: لبیک به عمره و حجه و در ادامه فرمود: من سنت پیامبر صلی الله علیه وآله را به خاطر حرف هیچ کس کنار نمی گذارم.»[۲]

دوم: روایت مسلم از عبدالله بن الشقیق

مسلم در صحیحش از عبدالله بن شقیق روایت کرده است که گفت:

«عثمان مردم را از متعه حج باز می داشت، در حالی که علی عليه السلام مردم را به انجام آن ترغیب می کرد. پس عثمان در این باره به علی عليه السلام سخنی گفت و سپس علی عليه السلام پاسخ داد: تو می دانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله

الله علیه وسلم یقول بعد أن قال: «علیکم بسنتِي وسنة الْخُلفاء الراشدین الْمَهدیین، عضوا علیها بالنواجذ». قال: «وإیاکم ومُحدثات الأمور؛ فإن کل مُحدثة بدعة.» بل یقول: «إن الله حجب التوبة عن کل صاحب بدعة حَتَّى یدع بدعته» رواه الطبراني، وابن أبي عاصم من حدیث أنس. وقال الْحَافظ الْمُنذري: إن سنده حسن.

[۱] المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة (ت: الشثري وآخرون)، ج ۱۰ ص ۴۵ ح ۲۱۳۶ وقد ثبت النهي عن المتعة في أشهر الحج عن عثمان من طریق کل من ...

[۲] صحیح البخاری ج ۲ ص ٥٦٧ ح ۱۴۸۸ عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان وعلیا رضی الله عنهما وعثمان ینهی عن المتعة وأن یجمع بینهما فلما رأى على أهل بهما لبیك بعمرة وحجة قال ما کنت لأدع سنة النبی صلی الله علیه وسلم لقول أحد

متعه حج مجاز بود و انجام می دادیم. عثمان گفت: آری؛ آن موقع می ترسیدیم!»[۱]

سوم: روایت مسلم از سعید بن مسیب

مسلم در صحیحش از سعید بن مسیب روایت کرده است که گفت:

«علی علیه‌السلام و عثمان در عسفان به همدیگر رسیدند که عثمان از متعه یا عمره جلوگیری می‌کرد؛ پس علی علیه‌السلام به وی گفت: ای عثمان، تو جز این هدفی نداری که از امر و فعلی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انجامش داد، جلوگیری کنی. عثمان گفت: ما را به حال خودمان واگذار. علی علیه‌السلام فرمود: نمی‌توانم تو را به حال خودت وابگذارم. [راوی گوید:] ولی چون علی علیه‌السلام وضع را اینچنین دید، خودش به اعمال عمره و حج احرام بست.»[۲]

چهارم: روایت ابن راهویه با سند حسن از مالک بن ربیعه

حافظ ابن حجر از اسحاق بن راهویه (متوفای ۲۳۸ هـ) و او با سندش از مالک بن ربیعه (صحابی) روایت کرده است که گفت:

«عثمان بن عفان از عمره در ماه های حج یا از تمتع در حج عمره نهی کرد و از منبر پایین آمد و چیزی برداشت و به سمت علی علیه‌السلام رفت! طلحه و زبیر برخاستند و آن چیز را از او گرفتند. پس عثمان به سمت علی علیه‌السلام رفت و نزدیک بود که انگشتانش را داخل چشمان علی علیه‌السلام کند و دائماً به او می گفت: تو گمراهِ گمراه کننده هستی! ولی علی علیه‌السلام در جوابش چیزی نمی گفت.»[۳]

---

[۱] صحيح مسلم ج ۲ ص ۸۹۶ ح ۱۲۲۳ قال عبد الله بن شقيق كان عثمان ينهى عن المتعة وكان على يأمر بها فقال عثمان لعلى كلمة ثم قال على لقد علمت أنا قد تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أجل ولكنا كنا خائفين

[۲] صحيح مسلم ج ۲ ص ۸۹۷ ح ۱۲۲۳ عن سعيد بن المسيب قال اجتمع علي وعثمان رضي الله عنهما بعسفان فكان عثمان ينهى عن المتعة أو العمرة فقال علي ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم تنهى عنه فقال عثمان دعنا منك فقال إني لا أستطيع أن أدعك فلما ان رأى علي ذلك أهل بهما جميعا

[۳] المطالب العالية ج ۱۰ ص ۴۴ ح ۲۱۳۶ قال إسحاق أخبرنا المعتمر بن سليمان قال سمعت أبي يقول أنبأنا أبو نضرة عن أبي سعيد مولى أبي اسيد وهو مالك بن ربيعة قال إن عثمان بن عفان رضي الله عنه نهى عن العمرة في أشهر الحج أو عن التمتع بالعمرة إلى الحج فأهل بها علي مكانه فنزل عثمان رضي الله عنه عن المنبر فأخذ شيئا فمشى به إلى علي رضي الله عنه فقام طلحة و الزبير رضي الله عنهما فانتزعاه منه فمشى إلى علي رضي الله عنه فكاد أن ينخس عينه بإصبعه ويقول له إنك لضال مضل ولا يرد علي رضي الله عنه عليه شيئا

جمال بن فرحات صاولی)[۱] ، وصی الله بن محمد عباس[۲]، حاکم و ذهبی مشابه سند این روایت را تصحیح کرده اند.[۳]

در این روایت مشخص است که ابتدا عثمان برای حمله کردن به امیرالمومنین عليه السلام ، چیزی را برداشت! حال آن «چیز» چه بوده است، معلوم نیست؛ ولی از واکنش طلحه و زبیر که سریعا برخاستند و آن «چیز» را از عثمان گرفتند، مشخص می گردد که قطعاً «چیزی» خطرناک بوده است؛ همانند شمشیر و یا چوب!

ادامه روایت نشان می دهد که عثمان به صورت شدید به امیرالمومنین عليه السلام حمله کرده بود، تا جایی که میخواست با انگشتانش، چشمان آن حضرت را در بیاورد!

همچنین انتهای روایت بیان می دارد که عثمان در آن حال، دائماً فریاد میزده که: یا علی ! تو گمراه و گمراه کننده هستی!

ششم: مقدم داشتن خطبه بر نماز

یکی دیگر از سنت های قطعی رسول خدا صلى الله عليه وآله، خطبه خواندن بعد از نماز است که عثمان به بهانه ی مصلحت اندیشی، خطبه را بر نماز مقدم کرد.

اینک این مطلب را در قالب چند نکته بیان می کنیم:

نکته ی اول: خطبه خواندن بعد از نماز، سنت ثابت رسول خدا صلى الله عليه وآله است.

در روایات متعددی به خطبه خواندن رسول خدا صلى الله عليه وآله بعد از گزاردن نماز اشاره شده است که به اختصار، چند روایت که در صحیحین آمده را ذکر می کنیم.

۱. روایت بخاری از عبدالله بن عمر که گوید: «رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره در عید قربان و فطر، بعد از نماز خطبه می خواند.»[٤]

---

[۱] المطالب العالية ج ۹ ص ۱-۱۰۸۰۷ ح ۱۸۷۶ إسناده صحيح

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۱ ص ۴۷۰ ح ۷۶۵ القال: إسناده صحيح. أبو سعيد مولي أبي أسيد الأنصاري ...

[۳] المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۳۶۹ ح ۳۳۰۰ قال الحاكم: صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه . قال الذهبي: على شرط مسلم

[٤] صحيح البخاري ج ۱ ص ۳۲۶ ح ۹۱۴ عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي في الأضحى والفطر ثم يخطب بعد الصلاة

۲. روایت بخاری از ابن عباس که گوید: «همراه با رسول خدا ﷺ در روز عید فطر یا قربان خارج شدم و نماز خواند و سپس سخنرانی کرد ... .»[۱]

۳. روایت بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله که گوید: «پیامبر ﷺ در روز عید فطر برخاست و نماز گزارد و سپس شروع کرد به خطبه خواندن.»[۲]

۴. روایت بخاری و مسلم از براء بن عازب که گوید: «رسول خدا ﷺ در روز عید قربان، بعد از نماز برای ما سخنرانی کرد.»[۳]

نکته ی دوم: اعتراف حسن بصری به بدعت گذاری عثمان.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«ابن المنذر (متوفای ۳۱۹ هـ) با سند صحیح از حسن بصری روایت کرده است که گفت: نخستین کسی که پیش از نماز سخنرانی کرد، عثمان بود. در آغاز، طبق معمول نماز می گزارد و سپس سخنرانی می کرد، سپس دید که عده ای از مردم به نماز نمی رسند؛ پس چنان کرد و پیش از آمدن آنان سخنرانی نمود.»[٤]

نکته ی سوم: اشاره ی تلویحی عبدالله بن عمر و ابن عباس به این بدعت عثمان.

بخاری در صحیحش از نافع از ابن عمر روایت کرده است که گفت:

«پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر در روز عید، قبل از سخنرانی، نماز می گزاردند.»[٥]

احمد بن حنبل نیز با سند صحیح (طبق نظر ارنؤوط)[٦] از طاوس از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

---

[١] صحيح البخاري ج ١ ص ٣٣١ ح ٩٣٢ حدثنا عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن حدثنا سفيان عن عبد الرحمن قال سمعت بن عباس قال خرجت مع النبي صلى الله عليه وسلم يوم فطر أو أضحى فصلى ثم خطب ثم أتى النساء فوعظهن وذكرهن وأمرهن بالصدقة

[٢] صحيح البخاري ج ١ ص ٣٣٢ ح ٩٣٥ و صحيح مسلم ج ٢ ص ٦٠٣ ح ٨٨٥ عن جابر بن عبد الله قال سمعته يقول قام النبي صلى الله عليه وسلم يوم الفطر فصلى فبدأ بالصلاة ثم خطب

[٣] صحيح البخاري ج ١ ص ٣٣٤ ح ٩٤٠ و صحيح مسلم ج ٣ ص ١٥٥٤ ح ١٩٦١ عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم النحر بعد الصلاة

[٤] فتح الباري ج ٢ ص ٤٥١-٤٥٢ وروى بن المنذر بإسناد صحيح إلى الحسن البصري قال أول من خطب قبل الصلاة عثمان صلى بالناس ثم خطبهم يعني على العادة فرأى ناسا لم يدركوا الصلاة ففعل ذلك أي صار يخطب قبل الصلاة

[٥] صحيح البخاري ج ١ ص ٣٢٧ ح ٩٢٠ عن نافع عن بن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر وعمر رضي الله عنهما يصلون العيدين قبل الخطبة

[٦] مسند أحمد بن حنبل ج ١ ص ٣٤٥ ح ٣٢٢٥ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط الشيخين

«در روز عید همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ابوبکر و عمر شاهد و حاضر بودم و دیدم که نماز را قبل از خطبه شروع کردند.»[۱]

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا وكيع عن سفيان عن بن جريج عن الحسن بن مسلم عن طاوس عن بن عباس قال شهدت العيد مع النبي صلى الله عليه وسلم وأبي بكر وعمر فبدؤوا بالصلاة قبل الخطبة

فصل چهارم: پیشگویی های پیامبر صلی الله علیه وآله

هرچند با مطالبی که گذشت، حقیقت خلفای ثلاثه بر همگان آشکار شد؛ اما بد نیست که در آخر نگاهی داشته باشیم به روایات معتبر السند اهل سنت از پیشگویی های رسول خدا ﷺ از سر کار آمدن پیشوایانی که ویژگی هایشان با سه خلیفه ی اول اهل سنت انطباق دارد.

الف) روایت غلبه ی باطل امت بر اهل حق آن

یکی از دلایلی که صریحا بطلان مکتب سقیفه را ثابت می کند، روایتی است که اهل سنت از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند که آن حضرت پیشگویی کرده اند که بعد از رحلت ایشان، اهل باطل امت بر اهل حق آن پیروز خواهند شد.

این روایت دو سند دارد:

سند اول:

ابونعیم اصفهانی (متوفای ٤٣٠ هـ) با سند معتبر[۱] از عبدالله بن عمر و او از رسول خدا ﷺ روایت می کند که فرمود:

«هیچ امتی بعد از پیامبرش اختلاف نکرد مگر اینکه اهل باطلش بر اهل حقش پیروز شد.»[۲]

---

[۱] بررسی سند روایت:

أحمد بن عبد الله الأصبهاني: ثقة / محمد بن أحمد الصواف: ثقة / أحمد بن عبد الله الختلي: ثقة / طاهر بن محمد الزبيري: ثقة / أبو بكر بن عياش الأسدي: صدوق حسن الحديث / موسى بن عبيدة الربذي: در ادامه توثیقش می آید / عبد الله بن دينار القرشي: ثقة / عبد الله بن عمر العدوي: صحابی

تنها اشکال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ، منکر الحدیث بودن موسی بن عبیده است.

توثیق موسی بن عبیده:

تعدادی از بزرگان اهل سنت او را توثیق کرده اند ؛ فصل الخطاب اینکه ألبانی بعد از نقل اقوال علما درباره ی او، می گوید: «از این اقوال برای من روشن شد که موسی بن عبیده از کسانی است که به احادیثش استشهاد می شود.»

السلسلة الاحاديث الصحيحة ، ج ٧ ص ٤٢٩-٤٣١ ح ٣١٥٠ سایت شامله / فيبدو لي من هذه الأقوال أنه ممن يستشهد به

[۲] ذكر من اسمه شعبة لابی نعیم ج ۱ ص ۶۸ ثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا أحمد بن عبد الله بن زيد الختلي ثنا طاهر بن أبي أحمد ثنا أبو بكر بن عياش ثنا موسى بن عبيدة الربذي عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اختلفت أمة بعد نبيها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها

سند دوم:

ابونعیم همچنین با سند حسن[۱] از عامر شعبی _(متولد حدود سال ۲۰ هـ) که شمس الدین ذهبی از او به عنوان «امام و علامه ی عصرش (علامه ی تابعین)» یاد کرده [۲] _ روایت کرده است که گفت:

«هیچ امتی بعد از پیامبرش اختلاف نکرد مگر اینکه اهل باطلش بر اهل حقش پیروز شد.»[۳]

با اینکه عامر شعبی تابعی است و سند روایت، مرسل است، اما شعبی از جمله کسانی است که بعضی از علمای اهل سنت مراسیلش را قبول می کنند[٤] به خصوص آن دسته از روایات مرسلش که شاهدی داشته باشد.[٥]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهاني: ثقة / محمد بن أحمد الغطريفي: ثقة / احمد بن العباس (بن موسي) العدوي: صدوق حسن الحديث / اسماعيل بن سعيد الشالنجي: ثقة / جرير بن عبد الحميد الضبي : ثقة / عطاء بن السائب الثقفي: صدوق حسن الحديث / عامر الشعبي : ثقة

[۲] سير أعلام النبلاء ، ج ۴ ص ۲۹۴-۲۹۵«الشعبى (ع) عامر بن شراحيل بن عبد بن ذي كبار -وذو كبار : قيل من أقيال اليمن - الإمام ، علامة العصر.»

[۳] حلية الأولياء ج ۴ ص ۳۱۳ حدثنا محمد بن أحمد ثنا أحمد بن موسى ثنا إسماعيل بن سعيد ثنا جرير عن عطاء بن السائب عن الشعبي قال ما اختلفت أمة بعد نبيها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها

[٤] شمس الدين ذهبی می گوید :

«فَمِن صِحاح المراسيل : مُرسَل سعيد بن المسيب. ومُرسَل مسروق. ومُرسَل الصُّنَابِحِى. ومُرسَل قيس بن أبى حازم. ونحوُ ذلك . فإنَّ المرسَل إذا صَحَّ إلى تابعى كبير، فهو حُجَّة عند خلق من الفقهاء ... وإن صَحَّ الإسنادُ إلى تابعى متوسّط الطبقة، كمراسيل : مجاهد، وإبراهيم، والشعبى. فهو مُرسَل جيد لا بأسَ به، يَقبلُه قومٌ ويرُدُّه آخَرون.» **ترجمه:** «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ، مسروق ، صُنابِحی ، قیس بن ابی حازم و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط الطبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد ، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظة فی علم مصطلح الحدیث ، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

[٥] عبد الله بن يوسف الجديع می نویسد:

«عجلی مراسیل عامر شعبی را قوی دانسته و او از طبقه متوسط تابعین است و گفته است: مرسل شعبی، صحیح است و نزدیک است که گفته شود بجز حدیث صحیح را به صورت مرسل نقل نمی کند. می گویم: این سخن در قوت اعتبار روایات مرسل شعبی، ذاتا مفید است؛ اما به صحت روایات مرسل منفردش که شاهدی نداشته باشد، حکم نمی شود... .»

ب) روایات پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام

از جمله روایاتی که به وضوح مظلومیت امیرالمومنین علیه السلام بلافاصله بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و غلبه ی اهل باطل امت بر اهل حقش را اثبات می کند، روایاتی است که اهل سنت با اسناد معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت از حیله و خیانت امت بعد از رحلتشان به حضرت علی علیه السلام خبر داده اند.

روایت یکم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«امت، بعد از من در حق تو حیله و خیانت می کنند.»

این حدیث با ۴ سند نقل شده که ۳ تای آن ها به اقرار علمای اهل سنت معتبر است.

سند یکم:

«ابو ادریس اودی از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: از مطالبی که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از آن آگاه ساخته، این است که این امت پس از او در حق من خیانت خواهد نمود.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[۲]

سند دوم:

«حیان اسدی گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: امت قطعاً بعد از من در حق تو خیانت خواهند کرد و تو طبق آیین من زندگی می کنی و بر سنت من کشته می شوی. کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته، و آنکس که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است. و به زودی محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد.»[۳]

تحرير علوم الحديث، ج ۲ ص ۹۳۶ سایت شامله / وقوى العجلي مراسيل عامر الشعبي، وهو من أوساط التابعين، فقال: " مرسل الشعبي صحيح، لا يكاد يرسل إلا صحيحاً " قلت: وهذا مفيد في قوة الاعتبار بها لذاتها، ولا يصح أن يكون حكماً بصحة أفراد رواياته المرسلة دون شاهد ... .

[۱] حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد الجمحی بمكة ثنا علی بن عبد العزيز ثنا عمرو بن عون ثنا هشيم عن إسماعيل بن سالم عن أبی إدريس الأودی عن علی رضی الله عنه قال إن مما عهد إلی النبی أن الأمة ستغدر بی بعده

[۲] المستدرک علی الصحيحين ج ۳ ص ۱۵۰ ح ۴۶۷۶ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه و قال الذهبی فی التلخيص: صحيح

[۳] عن حيان الأسدی سمعت عليا يقول قال لی رسول الله إن الأمة ستغدر بک بعدی وأنت تعيش علی ملتی وتقتل علی سنتی من أحبک أحبنی ومن أبغضک أبغضنی وإن هذه ستخضب من هذا يعنی لحيته من رأسه صحيح

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.[۱]

سند سوم:

«ثعلبه حمانی گوید: از علی ﷺ شنیدم که بر روی منبر می فرمود: به خدا قسم، پیامبر ﷺ مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»[۲]

حافظ بوصیری این روایت را از ابن ابی شیبه نقل کرده و سندش را تحسین کرده است.[۳]

سند چهارم:

ابن عساکر از علقمه و او از علی ﷺ نقل می کند که فرمود:

«پیامبر ﷺ مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»[٤]

روایت دوم:

پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمومنین ﷺ فرمودند:

«کینه هایی در سینه مردم نسبت به تو است که بعد از من ظهور و بروز خواهد کرد.»

این حدیث نیز با ۳ سند نقل شده که یکی از آن ها معتبر است.

سند یکم:

ابوبکر بزار از علی ﷺ روایتی نقل کرده که فرمود:

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۳ ح ۴۶۸۶

[۲] دلائل النبوة ج ۶ ص ۴۴۰ وأخبرنا أبو بکر أحمد بن الحسن القاضی أخبرنا أبو جعفر بن دحیم حدثنا أحمد بن حازم بن أبی غرزة أخبرنا عبید الله وأبو نعیم وثابت بن محمد عن فطر بن خلیفة قال وحدثنا أحمد بن حازم حدثنا عبید الله حدثنا عبد العزیز بن سیاه قالا جمیعا عن حبیب بن أبی ثابت عن ثعلبة الحمانی قال سمعت علیا رضی الله عنه علی المنبر وهو یقول والله إنه لعهد النبی إلی أن الأمة ستغدر بک بعدی

[۳] إتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة للبوصیری ، ج ۷ ص ۱۸۶ ح ۶۶۳۵ سایت شامله؛ وعن ثعلب بْنِ یزیدَ الْحِمَّانِی قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیا یقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِی - - الْأُمِی إِلَی: أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ (سَتَغْدُرُک) مِنْ بَعْدِی . رَوَاهُ أَبُو بَکرِ بْنُ أَبِی شَیبَةَ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ وَالْحَارِثُ بْنُ أَبِی أُسَامَةَ وَالْبَزَّارُ

[٤] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۴۴۶-۴۴۷ أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی وأبو البرکات عبد الباقی بن أحمد بن إبراهیم قالا أنا عبد الله بن الحسن بن محمد بن الحسن أنا أبو محمد الحسن بن الحسین بن علی النوبختی نا علی بن عبد الله بن مبشر نا محمد بن حرب نا علی بن یزید عن فطر بن خلیفة عن حکیم بن جبیر عن إبراهیم عن علقمة قال قال علی عهد إلی النبی أن الأمة ستغدرک من بعدی

«روزی به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که دست مرا در دست خود داشت، در بعضی از کوچه‌های مدینه می‌رفتیم؛ از کنار باغی گذشتیم. عرضه داشتم یا رسول الله! این باغ چه زیبا است! فرمود: باغی که در بهشت برای تو مهیا شده از این زیباتر است. سپس قدم زنان به باغ دیگری رسیدیم. گفتم: ای پیامبر خدا، صلی الله علیه وآله این باغ نیز زیبا است! فرمود: باغ تو در بهشت زیباتر از آن است. تا اینکه از هفت باغ گذشتیم و در همه آنها من همان سخن پیشین را و آن حضرت همان پاسخ را تکرار کردیم. هنگامی که به پایان راه رسیدیم، پیامبر صلی الله علیه وآله مرا در آغوش گرفت و سخت گریست.

عرضه داشتم: ای رسول خدا، چرا می‌گریی؟ فرمود: به خاطر کینه هایی که در سینه ی اقوامی علیه تو نهفته شده و آشکار نمی‌کنند مگر پس از آنکه مرا از دست بدهند.

پرسیدم: آیا من در دینم سلامت خواهم بود؟ فرمود: بله، در دینت سلامت می مانی.»[۱]

برنامه جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سند این روایت داده است.[۲]

نور الدین هیثمی نیز بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن فضل بن عمیره وجود دارد که ابن حبان توثیقش کرده و غیر او تضعیفش کرده اند و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.»[۳]

شبیه این روایت را حاکم به صورت خیلی مختصر اینگونه نقل کرده است:

«ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: به زودی پس از من در مشقت خواهی افتاد. عرض کرد: آیا دینم در آن وقت سالم است؟ فرمود: آری، دینت سالم است.»[٤]

---

[۱] مسند أبی یعلی ج ۱ ص ۴۲۶ ح ۵۶۵ عن علی بن أبی طالب قال بینما رسول الله آخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سکک المدینة إذ أتینا علی حدیقة فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقة قال لک فی الجنة أحسن منها ثم مررنا بأخری فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقة قال لک فی الجنة أحسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک أقول ما أحسنها ویقول لک فی الجنة أحسن منها فلما خلا له الطریق اعتنقنی ثم أجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک إلا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک

[۲] مسند البزار ج ۲ ص ۲۹۳ ح ۷۱۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا الفضل بن عمیرة القیسی وهو مقبول

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۸ رواه أبو یعلی والبزار وفیه الفضل بن عمیرة وثقه ابن حبان وضعفه غیره وبقیة رجاله ثقات

[٤] عن بن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی لعلی أما إنک ستلقی بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.[۱]

سند دوم: روایت طبرانی با سندش از مجاهد از ابن عباس.[۲]

سند سوم:

ابن عساکر با سندش از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

«من با علی علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در کوچه های شهر مدینه قدم می زدیم؛ پس به باغی رسیدیم. علی علیه السلام گفت: چه باغ زیبایی است! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود : زیباست! و باغی زیبا تر از این برای تو در بهشت وجود دارد. همینطور تا نه باغ را دیدیم و پیامبر صلی الله علیه وآله هر بار مثل همان مطلب را به علی علیه السلام می فرمود.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله سرشان را بر روی یکی از شانه های علی علیه السلام گذاشتند و گریه کردند. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اقوامی نسبت به تو کینه هایی در دل دارند که پس از رحلت من آشکارش می کنند. پس علی علیه السلام عرض کرد: آن وقت چه کار کنم ای رسول خدا؟ فرمود: صبر کن. علی علیه السلام عرض کرد: اگر نتوانستم چه؟ فرمود: زیبا تلقی کن. عرض کرد: آیا دینم سالم است؟ فرمود: آری، دینت سالم می ماند.»[۳]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۱ ح ۴۶۷۷

[۲] المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۷۳ ح ۱۱۰۸۴ «حدثنا الحسن بن علویة القطان ثنا أحمد بن محمد السکری ثنا موسی بن أبی سلیم البصری ثنا مندل ثنا الأعمش عن مجاهد عن بن عباس رضی الله عنهما قال خرجت أنا والنبی وعلی رضی الله عنه فی حشان المدینة فمررنا بحدیقة فقال علی رضی الله عنه ما أحسن هذه الحدیقة یا رسول الله فقال حدیقتک فی الجنة أحسن منها ثم أومأ بیده إلی رأسه ولحیته ثم بکی حتی علا بکاؤه قیل ما یبکیک قال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی.»

[۳] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۳-۳۲۴ (ح ۴۴۴۸۱) أخبرنا أبو العز بن کادش أنا أبو محمد الجوهری أنا علی بن محمد بن أحمد بن نصیر نا عمر بن محمد القابلانی ناأحمد بن بدیل نا المفضل بن ضمرة الأسدی نا یونس بن خباب عن عثمان بن حاضر عن أنس بن مالک قال خرجنا مع رسول الله فمر بحدیقة فقال علی رضی الله عنه ما أحسن هذه الحدیقة قال حدیقتک فی الجنة أحسن منها حتی مر بسبع حدائق کل ذلک یقول علی یا رسول الله ما أحسن هذه الحدیقة فیرد علیه النبی حدیقتک فی الجنة أحسن منها ثم وضع النبی رأسه علی إحدی منکبی علی فبکی فقال له علی ما یبکیک یارسول الله قال ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک حتی أفارق الدنیا فقال علی رضی الله عنه فما أصنع یا رسول الله قال تصبر قال فإن لم أستطع قال تلقی جمیلا قال ویسلم لی دینی قال ویسلم لک دینک

ج) روایات پیشگویی های پیامبر ﷺ خطاب به خواص اصحاب

بنابر روایات اهل سنت، رسول خدا ﷺ خطاب به تعدادی از خواص اصحابشان - که همگی در دوران خلافت عثمان رحلت کرده اند بجز حذیفه بن یمان که چند روز بعد از قتل عثمان وفات یافت - خبر از ظهور پیشوایان گمراه و بدعت گذار داده اند.

آن اصحاب عبارتند از: عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، عباده بن صامت و حذیفه بن یمان.

۱. عبد الله بن مسعود (متوفای سال ۳۲ هـ)

ابن حجر عسقلانی در شرح حال ابن مسعود می نویسد:

عبدالله بن مسعود از سابقین اولین و از بزرگان علمای صحابه است که در سال ۳۲ هـ یا [اندکی] بعد از آن در مدینه درگذشت.»[۱]

روایت اول:

ابن حبان با سند نیکو (طبق نظر ارنؤوط) در صحیحش[۲] از عطاء بن یسار و او از ابن مسعود روایت میکند که می گفت:

«رسول خدا ﷺ فرمودند: به زودی بعد از من امیرانی خواهد بود که حرف می‌زنند؛ اما به گفته‌هایشان عمل نمی‌کنند و کارهایی انجام می‌دهند که درباره‌ی آنها دستوری ندارند. پس هرکس، با دست با آنها جهاد کند مؤمن است. و هر کس با زبان با آنها جهاد کند، مؤمن است. و هر کس با قلب با آنها جهاد کند مؤمن است و بعد از آن ایمانی وجود ندارد.»[۳]

---

[۱] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۲۳ رقم ۳۶۱۳ عبد الله بن مسعود بن غافل بمعجمة وفاء بن حبيب الهذلي أبو عبد الرحمن من السابقين الأولين ومن كبار العلماء من الصحابة مناقبة جمة وأمره عمر على الكوفة ومات سنة اثنتين وثلاثين أو في التي بعدها بالمدينة ع

[۲] صحیح ابن حبان ج ۱ ص ۴۰۳ ح ۱۷۷ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده جيد

[۳] عن معاوية بن إسحاق بن طلحة قال حدثني ثم استكتمني أن أحدث به ما عاش معاوية فذكر عامر قال سمعته وهو يقول حدثني عطاء بن يسار وهو قاضي المدينة قال سمعت ابن مسعود وهو يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيكون أمراء من بعدي يقولون ما لا يفعلون ويفعلون ما لا يأمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن لا إيمان بعده قال عطاء فحين سمعت الحديث منه انطلقت به إلى عبد الله بن عمر فأخبرته فقال أنت سمعت ابن مسعود يقول هذا كالمدخل عليه في حديثه قال عطاء فقلت هو مريض فما يمنعك أن تعوده قال فانطلق بنا إليه فانطلق وانطلقت معه فسأله عن شكواه ثم سأله عن الحديث قال فخرج ابن عمر وهو يقلب كفه وهو يقول ما كان ابن أم عبد يكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم

قریب به مضمون این حدیث را مسلم در صحیحش نقل کرده است.[۱]

روایت دوم:

احمد بن حنبل از عبدالله بن مسعود و او از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود:

«به زودی کسانی ولی امر شما می شوند که سنت را خاموش می کنند و به بدعت ها عمل می کنند و نماز را از وقتش عقب می اندازند.

ابن مسعود گوید: من گفتم: یا رسول الله، اگر آن ها را درک کردم، چکار کنم؟

فرمود: از من می پرسی ای پسر ام عبد؟! نباید از کسی که از خداوند سرپیچی می کند، اطاعت کرد. و این را سه مرتبه تکرار کردند.»[۲]

سند این روایت را احمد محمد شاکر در تحقیق مسند احمد[۳] و محمد ناصر الدین البانی در کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحه[٤]، تصحیح کرده اند.

۲. ابوذر غفاری (متوفای سال ۳۲ هـ)

ابن حجر عسقلانی در شرح حال ایشان می نویسد:

«ابوذر غفاری، صحابی مشهور است و مناقبش جداً زیاد است. در سال ۳۲ هـ در دوران خلافت عثمان درگذشت.»[٥]

---

[۱] صحيح مسلم ج ۱ ص ۶۹ ح ۵۰ عن أبي رافع عن عبد الله بن مسعود أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من نبي بعثه الله في أمة قبلي إلا كان له من أمته حواريون وأصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بأمره ثم إنها تخلف من بعدهم خلوف يقولون مالا يفعلون ويفعلون مالا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل

[۲] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعيل بن زكريا عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن القاسم بن عبد الرحمن عن أبيه عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنه سيلي أمركم من بعدي رجال يطفؤون السنة ويحدثون بدعة ويؤخرون الصلاة عن مواقيتها قال بن سعود يا رسول الله كيف بي إذا أدركتهم قال ليس يا بن أم عبد طاعة لمن عصى الله قالها ثلاث مرات وسمعت أنا من محمد بن الصباح مثله

[۳] مسند احمد، ج ۴ ص ۳۶ ح ۳۷۹۰ قال احمد محمد شاکر: إسناده صحيح

[٤] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۶ ص ۳۶۳ ح ۲۸۶۴ قال الألباني: و هذا سند صحيح، رجاله رجال الصحيح

[٥] تقريب التهذيب ج ۱ ص ۶۳۸ رقم ۸۰۸۷ أبو ذر الغفاري الصحابي المشهور ... ومناقبه كثيرة جدا مات سنة اثنتين وثلاثين في خلافة عثمان

علاوه بر روایات پیشگویی رسول خدا ﷺ از تبعید جناب ابوذر که صراحتا و بدون هیچ گونه ابهامی، بر عثمان منطبق می شود، روایات دیگری نیز از پیشگویی های نبوی خطاب به جناب ابوذر رسیده است که اتفاقا یکی از آن ها مشابه حدیث عبدالله بن مسعود است.

روایت اول:

احمد بن حنبل در مسندش با سند حسن (طبق نظر شعیب الارنؤوط)[۱] از حضرت ابو ذر روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای ابا ذر، به زودی بر شما امیرانی خواهد بود که نماز را از وقتش به تأخیر می اندازند؛ پس اگر آن ها را درک نمودی، نماز را در وقتش به جای آور و چه بسا فرمود: در خانه ات نمازت را بخوان و سپس به نزد آنان برو؛ پس اگر آن ها را یافتی که نماز را خوانده بودند، که تو نمازت را خواندی و اگر دیدی که هنوز نخوانده اند، با آن ها نماز بگزار تا برایت نافله باشد.»[۲]

روایت دوم:

روایت دیگر در مورد دستور صبر به جناب ابو ذر است که در آن، ویژگی آن حاکمان گمراه را غصب «فیء» معرفی کرده است.

«رسول خدا ﷺ فرمود: « ای ابا ذر ، در چه حال هستی هنگامی که بعد از من حاکمانی می آیند که «فیء» (آنچه از کفار، بدون جنگ نصیب پیامبر می شود؛ مانند فدک) را برای خودشان می گیرند؟» گفتم: قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده، شمشیرم را بر دوشم می گذارم و با آن پیکار می کنم تا کشته شوم و به شما ملحق شوم. فرمود: «آیا به چیزی بهتر از آن تو را یاد ندهم؟ صبر کن تا مرا ببینی.»[۳]

این روایت را ابو داود در سننش و احمد در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است.[٤]

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۳۵ ص ۳۸۷ ح ۲۱۴۹۰ قال شعیب الأرنؤوط: حدیث صحیح وهذا إسناد حسن

[۲] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا إسماعيل ثنا صالح بن رستم عن أبي عمران الجوني عن عبد الله بن صامت عن أبي ذر قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أبا ذر إنه سيكون عليكم أمراء يؤخرون الصلاة عن مواقيتها فإن أنت أدركتهم فصل الصلاة لوقتها وربما قال في رحلك ثم ائتهم فإن وجدتهم قد صلوا كنت قد صليت وإن وجدتهم لم يصلوا صليت معهم فتكون لك نافلة

[۳] سنن أبی داود ج ۴ ص ۲۴۱ ح ۴۷۵۹ عن أبی ذر أن رسول الله قال یا أبا ذر کیف أنت عند ولاة یستأثرون علیک بهذا الفیء قال والذی بعثک بالحق أضع سیفی علی عاتقی فاضرب به حتی ألحقک قال أفلا أدلک علی خیر لک من ذلک تصبر حتی تلقانی

[٤] مسند أحمد ، ج ۱۶ ص ۲۲-۲۳ ح ۲۱۴۵۰ و ۲۱۴۵۱ پی دی اف / قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

تنها اشکالی که عده ای به سند این روایت گرفته اند، مجهول بودن خالد بن وهبان است، در حالی که ابن حبان توثیقش کرده[۱] و حاکم نیز از او در صحیحش روایت نقل کرده و تلویحا توثیقش نموده است.[۲]

۳. عبادة بن صامت (متوفای سال ۳۴ هـ)

ابن حجر عسقلانی در شرح حال عباده بن صامت می نویسد:

«عباده بن صامت یکی از نقبای بدری مشهور است که در رمله در سال ۳۴ هـ در سن ۷۲ سالگی درگذشت و گفته شده است که تا زمان خلافت معاویه در قید حیات بود.»[۳]

اما صفوت عبدالفتاح محمود در کتابی که برای معرفی رجال صحیحین نوشته، به صراحت می گوید که عباده در سال ۳۴ هـ درگذشت.[٤]

در برنامه جوامع الکلم نیز سال وفات او، ۳۴ هـ ذکر شده است.

سند اول:

احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق گفته حمزه احمد الزین)[٥] از طریق اسماعیل از پدرش عبید بن رفاعه روایت کرده است که عباده بن صامت گفت:

«از حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: به زودی بعد از من مردانی ولی امر شما می شوند که آنچه را که منکر می دانید، تبدیل به معروف می کنند و آنچه را که معروف می دانید، به منکر بدل می کنند؛ پس در این صورت طاعتی برای کسی که از خداوند متعال سرپیچی کند نیست. فرمانبرداری از کسی که خدای تبارک و تعالی را نافرمانی کند روا نیست؛ پس با خدا در نیفتید.»[٦]

---

[۱] الثقات ج ۴ ص ۲۰۷ رقم ۲۵۲۲ خالد بن وهبان بن خالة أبی ذر الغفاری یروی عن أبی ذر روی عنه الناس

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۲۰۳ رقم ۴۰۲ «خالد بن وهبان لم یجرح فی روایاته وهو تابعی معروف.» ترجمه: «خالد بن وهبان در روایاتش جرح نشده و او تابعی معروفی است.»

[۳] تقريب التهذيب ج ۱ ص ۲۹۲ رقم ۳۱۵۷ عبادة بن الصامت بن قيس الأنصاري الخزرجي أبو الوليد المدني أحد النقباء بدري مشهور مات بالرملة سنة أربع وثلاثين وله اثنتان وسبعون وقيل عاش إلى خلافة معاوية

[٤] المغني في معرفة رجال الصحيحين، ص ۱۲۴ رقم ۱۰۰۸ دار الجيل-بيروت و دار عمّار-عمان، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۷ م / خ.م عبادة بن الصامت بن قيس الأنصاري أبو الوليد، شهد العقبتين وبدرا وهو أحد النقباء. مات سنة أربع وثلاثين.

[٥] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۴۲۶ ح ۲۲۶۸۵ قال حمزه احمد الزين: إسناده صحيح

[٦] حدثنا عبد الله ثنا سويد بن سعيد المروي ثنا يحيى بن مسلم عن بن خثيم عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعة عن أبيه عبيد عن عبادة بن الصامت قال سمعت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم يقول سيلي أموركم من بعدي رجال يعرفونكم ما تنكرون وينكرونكم ما تعرفون فلا طاعة لمن عصى الله تعالى فلا تعتلوا بربكم

احمد بن حنبل در مسندش روایت دیگری نیز از طریق اسماعیل بن عبید با سند صحیح (طبق گفته حمزه احمد الزین)[۱] نقل کرده که با تفصیل بیشتری جریان ورود عباده بن صامت بر عثمان را گزارش کرده است؛ از جمله در قسمتی از آن آمده است که معاویه به عثمان نامه نوشت و گفت که عباده بن صامت، شام را با اهلش به فساد کشانده؛ پس او را به نزد خودت ببر. عثمان نیز به معاویه نوشت که او را به خانه اش در مدینه بازگردان.[۲] پس هنگامی که عباده به مدینه رسید، به نزد عثمان رفت و این حدیث را یادآور شد.[۳]

همین روایت را حاکم نیز در مستدرکش از طریق اسماعیل از پدرش عبید بن رفاعه نقل کرده، با این تفاوت که در آن بیان شده است که عباده بن صامت در وسط خانه ی عثمان بن عفان (یا دار الحکومه) ایستاد و این حدیث را بیان کرد و سپس قسم خورد که معاویه (کارگزار عثمان در شام) از آن هاست! اما عثمان هیچ پاسخی نداد.

حاکم سپس اضافه می کند که این حدیث با سندی صحیح بر شرط شیخین به طور مختصر نیز درباره ی ورود عباده بن صامت بر عثمان با حالت تظلّم روایت شده است.[٤]

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۴۱۷-۴۱۸ ح ۲۲۶۶۸ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

[۲] این سخن نشان میدهد که عباده بن صامت نیز مانند جناب ابوذر، توسط عثمان به شام تبعید شده بود.

[۳] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا الحكم بن نافع أبو اليمان ثنا إسماعيل بن عياش عن عبد الله بن عثمان بن خثيم حدثني إسماعيل بن عبيد الأنصاري فذكر الحديث فقال عبادة لأبي هريرة يا أبا هريرة إنك لم تكن معنا إذ بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انا بايعناه على السمع والطاعة في النشاط والكسل وعلى النفقة في اليسر والعسر وعلى الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وعلى أن نقول في الله تبارك وتعالى ولا نخاف لومة لائم فيه وعلى أن ننصر النبي صلى الله عليه وسلم إذا قدم علينا يثرب فمنعه مما نمنع منه أنفسنا وأزواجنا وأبناءنا ولنا الجنة فهذه بيعة رسول الله صلى الله عليه وسلم التي بايعنا عليها فمن نكث فإنما ينكث على نفسه ومن أوفى بما بايع عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي الله تبارك وتعالى بما بايع عليه نبيه صلى الله عليه وسلم فكتب معاوية إلى عثمان بن عفان أن عبادة بن الصامت قد افسد على الشام وأهله فإما تكن إليك عبادة وإما أخلي بينه وبين الشام فكتب إليه إن رحل عبادة حتى ترجعه إلى داره من المدينة فبعث بعبادة حتى قدم المدينة فدخل على عثمان في الدار وليس في الدار غير رجل من السابقين أو من التابعين قد أدرك القوم فلم يفجأ عثمان إلا وهو قاعد في جنب الدار فالتفت إليه فقال يا عبادة بن الصامت ما لنا ولك فقام عبادة بين ظهري الناس فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم أبا القاسم محمدا صلى الله عليه وسلم يقول أنه سيلي أموركم بعدي رجال يعرفونكم ما تنكرون وينكرون عليكم ما تعرفون فلا طاعة لمن عصى الله تبارك وتعالى فلا تعتلوا بربكم

[٤] المستدرك على الصحيحين ج ٣ ص ٤٠٢ ح ٥٥٣٠ فأخبرناه أبو عون محمد بن ماهان الخزاز بمكة ثنا علي بن عبد العزيز ثنا سعيد بن منصور ثنا مسلم بن خالد عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعة عن أبيه أن عبادة بن الصامت قام قائما في وسط دار أمير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه فقال إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم محمدا أبا القاسم يقول سيلي أموركم من بعدي رجال يعرفونكم ما تنكرون وينكرون عليكم ما تعرفون فلا طاعة لمن عصى الله فلا تعتبوا أنفسكم فوالذي نفسي بيده أن

البانی این روایت را در کتاب السلسلة الصحیحه خود آورده و گفته است که به خداوند استخاره جستم و سپس این روایت را به خاطر مجموع دو طریقش که یکدیگر را تقویت می کنند، در اینجا آوردم.[۱]

سند دوم:

حاکم با سندش از ابی الزبیر از جابر بن عبدالله قضیه ی ورود عباده بن صامت بر عثمان بن عفان و ذکر آن حدیث نبوی را نقل کرده و سپس سندش را تصحیح کرده است.[۲]

سند سوم:

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ) با سند معتبر[۳] همین روایت را از طریق ابن سیرین از مسلم بن یسار و او از عباده نقل کرده است.[٤]

۴. حذیفة بن یمان (متوفای ۳۶ هـ)

ابن حجر عسقلانی در شرح حال ایشان می نویسد:

معاوية من أولئك فما راجعه عثمان حرفا وقد روي هذا الحديث بإسناد صحيح على شرط الشيخين في ورود عبادة بن الصامت على عثمان بن عفان متظلما بمتن مختصر

[۱] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۸۹ ح ۵۹۰ مكتبه شامله / و أما هذه فقد استخرت الله تعالى ، فأوردتها هنا لتقويها بمجموع الطريقين . و الله الهادي إلى سواء السبيل .

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۴۰۱ ح ۵۵۲۸ أخبرنا حمزة بن العباس العقبي ببغداد ثنا إبراهيم بن الهيثم البلدي ثنا محمد بن كثير المصيصي ثنا عبد الله بن واقد عن عبد الرحمن بن عثمان بن خثيم عن أبي الزبير عن جابر عن عبادة بن الصامت أنه دخل على عثمان بن عفان رضي الله عنه فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيليكم أمراء بعدي يعرفونكم ما تنكرون وينكرون عليكم ما تعرفون فمن أدرك ذلك منكم فلا طاعة لمن عصى الله هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه وقد رواه زهير بن معاوية ومسلم بن خالد الزنجي عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعة عن عبد الله بن عثمان بن خثيم بزيادات فيه

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الله بن محمد القرشي: ثقة / سفيان بن عيينة الهلالي: ثقة / علي بن زيد القرشي: توثيقش قبلا در مبحث عدالت عمر گذشت / محمد بن سيرين الأنصاري: ثقة / مسلم بن يسار السلولي: ثقة

[٤] مسند البزار ج ۷ ص ۱۶۶ ح ۲۷۳۴ وأخبرنا عبد الله بن محمد الزهري قال أخبرنا ابن عيينة عن علي بن زيد عن ابن سيرين عن مسلم بن يسار عن عبادة عن النبي يقول سيلي أموركم من بعدي نفر يعرفونكم ما تنكرون وينكرون عليكم ما تعرفون فلا طاعة لمن عصى الله

«حذیفه بن یمان ... صحابی جلیل از سابقین است و در صحیح مسلم از او روایت شده است که رسول خدا ﷺ آنچه تا قیامت اتفاق می افتد را به او تعلیم دادند و پدرش نیز صحابی است که در احد به شهادت رسید. حذیفه در اول خلافت علی علیه السلام در سال ۳۶ هـ درگذشت.»[۱]

بنا بر روایتی که حاکم با سند حسن[۲] از بلال بن یحیی نقل کرده، جناب حذیفه چهل شب بعد از مرگ عثمان، وفات یافت و در هنگام احتضار مرگ، گفت: «شما را به تقوای الهی و اطاعت از امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت می کنم.»[۳]

مسلم در صحیحش چنین روایت کرده است:

«حذیفه بن یمان می گوید: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: ما در زمان شری بودیم، خدا خیر آورد و ما الآن در خیر هستیم. آیا دنباله این خیر، شر است؟ فرمود: بلی، گفتم دنباله آن شر، خیر است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا دنباله آن خیر نیز شر است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه است؟ فرمود: بعد از من پیشوایانی بر شما حکومت کنند که به هدایت من هدایت نیافته اند و به سیره و سنت من رفتار نمی کنند و به زودی در میان آنان مردانی حاکم می شوند که دلهای آنها دلهای شیاطین است، ولی در لباس انسان درآمده اند. گفتم: اگر من آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: گوش فرادار و از امیر اطاعت کن، هر چند بر پشت تو تازیانه زند و مال تو را برباید، گوش بده و پیروی کن.»[٤]

---

[۱] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۵۴ رقم ۱۱۵۶ حذیفة بن الیمان واسم الیمان حسیل بمهملتین مصغرا ویقال حسل بکسر ثم سکون العبسي بالموحدة حلیف الأنصار صحابي جلیل من السابقین صح في مسلم عنه أن رسول الله صلی الله علیه وسلم أعلمه بما کان وما یکون إلی أن تقوم الساعة وأبوه صحابي أیضا استشهد بأحد ومات حذیفة في أول خلافة علي سنة ست وثلاثین ع

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

محمد بن یعقوب الأموي: ثقة / محمد بن إسحاق الصاغاني: ثقة / عبید الله بن موسی العبسي: ثقة / سعد بن أوس العبسي: صدوق حسن الحدیث / بلال بن یحیی العبسي: صدوق حسن الحدیث

[۳] المستدرك علی الصحیحین ج ۳ ص ۴۲۸ ح ۵۶۲۶ حدثنا أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن إسحاق الصغاني ثنا عبد الله بن موسی ثنا سعد بن أوس عن بلال بن یحیی قال لما حضر حذیفة الموت وکان قد عاش بعد عثمان أربعین لیلة قال لنا أوصیکم بتقوی الله والطاعة لأمیر المؤمنین علي بن أبي طالب

[٤] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۶ ح ۱۸۴۷ قال حذیفة بن الیمان قلت یا رسول الله إنا کنا بشر فجاء الله بخیر فنحن فیه فهل من وراء هذا الخیر شر قال نعم قلت هل وراء ذلک الشر خیر قال نعم قلت فهل وراء ذلک الخیر شر قال نعم قلت کیف قال یکون بعدی أئمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی وسیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان إنس قال قلت کیف أصنع یا رسول الله إن أدرکت ذلک قال تسمع وتطیع للأمیر وإن ضرب ظهرک وأخذ مالک فاسمع وأطع

منابع و مآخذ

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن ها را طبقه بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه ی الکترونیکی پی دی اف استفاده کرده ایم. در پاره ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن ها را در قسمت منابع متفرقه ذکر کرده ایم.

متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه های سایت: http://tanzil.net
۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی ؛ مرکز التراث للبرمجیات ؛ الأردن - عمان
۳. سایت برنامه ی شامله به آدرس: http://www.shamela.ws
۴. برنامه ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: http://gk.islamweb.net
۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به آدرس: https://www.valiasr-aj.com/
۶. سایت مکتبة اهل البیت به آدرس: https://www.ablibrary.net
۷. الصحیفة الکاملة السجادیة، الامام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام ، با ترجمه ی شیخ حسین انصاریان
۸. الکافی المؤلف: الشیخ الکلینی الوفاة: ۳۲۹ تحقیق: تصحیح وتعلیق : علی أکبر الغفاری الطبعة: الرابعة سنة الطبع: ١٣٦٢ ش / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت
۹. جزء من حدیث ابی عبد الله القطان، اسم المصنف: الحسین بن یحیی بن عیاش القطان (المتوفی سنة ۳۳۴ هـ)، المحقق: قسم المخطوطات بشرکة أفق البرمجیات، دار النشر: شرکة افق البرمجیات، بلد النشر: مصر، الطبعة الأولی / بر مبنای برنامه جوامع الکلم

۱۰. أمیر المؤمنین الحسن بن علی بن أبی طالب رضی الله عنه – شخصیته وعصره المؤلف: عَلی محمد محمد الصَّلاَّبی الناشر: دار التوزیع والنشر الإسلامیة، مصر الطبعة: الأولی، ۱۴۲۵ هـ - ۲۰۰۴ م / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۱. دول الإسلام، نویسنده: ذهبی، محمد بن احمد محقق: مروه، حسن اسماعیل . مقدمه نویس: ارناووط، محمود ناشر: دار صادر محل نشر: بیروت ـ لبنان / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۲. در السحابة فی مناقب القرابة والصحابة ، المرلف: محمد بن علی الشوکانی، بر مبنای سایت دُرر نت.

۱۳. مرکز فتوای اسلام وب به آدرس: https://www.islamweb.net/ar/fatwa/

۱۴. مقاله ی کاربرد قرآنی واژه ی امّی، نویسنده: سمیه حاجی بابایی ارکی

۱۵. مقاله ی الرد علی الجانی علی المیلانی فی طعنه فی أسانید روایات خطبة أمیر المؤمنین علی رضی الله عنه لإبنة أبی جهل، الکاتب: ماجد الصقعبی

پی دی اف:

۱۶. فضائل الصحابة (ط. جامعة أم القری) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: وصی الله بن محمد عباس الناشر: جامعة أم القری سنة النشر: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ عدد المجلدات: ٢ رقم الطبعة: ١

۱۷. عنوان الکتاب: المسند (تحقیق: أحمد شاکر - حمزة الزین) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاکر - حمزة الزین الناشر: دار الحدیث سنة النشر: ١٤١٦ - ١٩٩٥ عدد المجلدات: ٢٠ رقم الطبعة: الأولی

۱۸. عنوان الکتاب: صحیح سنن ابن ماجه (سنن ابن ماجة) المؤلف: ابن ماجه / الألبانی المحقق: محمد ناصر الدین الألبانی الناشر: مکتبة المعارف سنة النشر: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷رقم الطبعة: ۱

۱۹. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء المؤلف: الشاه ولی الله الدهلوی (ت ١١٧٦ هـ) تعریب: السید جاوید احمد الندوی تحقیق و تعلیق: الاستاذ الدکتور تقی الدین الندوی الناشر: دار القلم - دمشق الطبعة الأولی ١٤٣٤ هـ - ٢٠١٣ م

۲۰. علی بن أبی طالب بقیة النبوة وخاتم الخلافة، المؤلف: عبد الکریم الخطیب ناشر: دار المعرفة ، بیرت - لبنان ، الطبعة الثانیة ، ۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۵ م

۲۱. أخبار المدینة النبویة، وبهامشه: الکلمات المفیدة علی أخبار المدینة المؤلف: عمر بن شبه النمیری البصری أبو زید (ت ٢٦٢ هـ) المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدویش الناشر: دار العلیان سنة النشر: ١٤١١ - ١٩٩٠ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعة: ١

۲۲. أخبار مكة وما جاء فيها من الأثار، المؤلف: الأزرقی، أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد (المتوفی ۲۵۰ هـ)، المحقق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، الناشر: مكتبة الأسدی، الطبعة: الأولی، ١٤٢٤ هـ – ۲۰۰۳ م.

۲۳. خصائص أمير المؤمنين علی بن أبی طالب كرم الله وجهه وبذيله كتاب الحلی بتخريج خصائص علی المؤلف: أحمد بن شعيب النسائی أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحوينی الناشر: دار الكتاب العربی سنة النشر: ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷ عدد المجلدات: ۱ رقم الطبعة: ۱

۲۴. كتاب الزهد (رواية ابن الأعرابي) المؤلف: أبو داود السجستاني المحقق: ياسر بن إبراهيم بن محمد أبو تميم – غنيم بن عباس بن غنيم أبو بلال الناشر: دار المشكاة للنشر والتوزيع، سنة النشر: ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ الطبعة الأولي

۲۵. جامع بيان العلم وفضله المؤلف: ابن عبد البر المحقق: أبو الأشبال الزهيري الناشر: دار ابن الجوزي - الدمام سنة النشر: ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴ عدد المجلدات: ۲ رقم الطبعة: ۱

۲۶. نسيم الرياض فی شرح الشفاء و بهامشه شرح الشفا لعلی القاری الحنفی ، ج ۶ ص ۶۹ ، اسم المؤلف: شهاب الدين احمد بن محمد الخفاجی المصری الحنفی الوفاة: ۱۰۶۹ ، دار النشر : دارالكتب العلمية – بيروت – لبنان

۲۷. نماز جمعه در فقه اسلامی، نویسده: دکتر یونس یزدان پرست، محقق: دکتر سید زکریا حسینی، تاریخ نشر: شوال ۱۴۳۷ هـ ، ناشر دیجیتال: سایت کتابخانه عقیده

۲۸. مكاشفة القلوب المقرب إلی حضرة علاّم الغيوب، المؤلف: الإمام أبو حامد الغزالی (ت. ۵۰۵ هـ) ، المحقق: ابو عبد الرحمن صلاح محمد محمد عويضه

۲۹. تحرير تقريب التهذيب للحافظ أحمد بن علی بن حجر العسقلانی المؤلف: أحمد بن علی بن حجر العسقلانی شهاب الدين أبو الفضل – بشار عواد معروف – شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة سنة النشر: ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۷ م الطبعة الأولی

۳۰. المغنی فی معرفة رجال الصحيحين، المؤلف: صفوت عبدالفتاح محمود، دار النشر: دار الجيل–بيروت و دار عمّار–عمان، الطبعة الأولی، ١٤٠٨ هـ – ۱۹۸۷ م

۳۱. المقصد العلی فی زوائد أبی يعلی الموصلی، المحقق: سيد كسروی حسن، دار النشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان

۳۲. طبقات ابن سعد، الطبقة الثالثة من المهاجرين والأنصار ممن شهد الخندق وما بعدها ، المؤلف: محمد بن سعد بن منيع الزهری، المحقق: الدكتور علی محمد عمر ، الناشر: مكتبة الخانجی بالقاهرة، سنة النشر: ١٤٢١ هـ - ۲۰۰۱ م

۳۳. فيض القدير شرح الجامع الصغير (ط. التجارية) المؤلف: محمد عبد الرؤوف المناوى الناشر: دار المعرفة (مصورا عن طبعة المكتبة التجارية الكبرى ١٣٥٧هـ) سنة النشر: ١٣٩١ – ١٩٧٢ عدد المجلدات: ٦ رقم الطبعة: ٢

۳۴. تخريج الأحاديث والآثار فى كتاب التسهيل لعلوم التنزيل لابن جزى الكلبى، المحقق: الدكتور سامى بن مساعد بن مسيعيد الرفاعى الجهنى الناشر: جامعة أم القرى، كلية الدعوة وأصول الدين، الدراسات العليا، قسم الكتاب والسنة، ١٤١٨ هـ

۳۵. الأربعين فى أصول الدين ، المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر البكرى الرازى (ت ٦٠٦ هـ) الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية – القاهره ، سنة نشر: ١٩٨٦ م ، الطبعة الأولى

۳۶. علي إمام الأئمة –رضي الله عنه، المؤلف: أحمد حسن الباقوري الناشر: مصر الجديدة -القاهرة

۳۷. مناقب الأئمة الأربعة ، المؤلف: محمد بن الطيب أبو بكر الباقلاني ، المحقق: سميرة فرحات، دار النشر: دار المنتخب العربي الدراسات والنشر والتوزيع، سنة النشر: ١٤٢٢ هـ – ٢٠٠٢ م الطبعة: الأولي.

۳۸. المغني في أبواب التوحيد والعدل، المؤلف: أبي الحسن عبد الجبار بن أحمد الأسدآبادي، المحقق: الدكتور خضر محمد نبها، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت

۳۹. نخب الأفكار فى تنقيح مبانى الأخبار فى شرح معانى الآثار، المؤلف: العينى الغيتابى الحنفى، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد (المتوفى ٨٥٥هـ)، المحقق: أبو تميم ياسر بن إبراهيم، الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية – قطر، الطبعة: الأولى، ١٤٢٩ هـ – ٢٠٠٨ م.

۴۰. إجابة السائل على أهم المسائل. المؤلف: مقبل بن هادي الوادعي، دار النشر : دار الحرمين للطباعة . سنة النشر : ١٤٢٠هـ – ١٩٩٩ م

۴۱. النسخ في القرآن العظيم، المؤلف: الدكتور عبد الرحمن بن ابراهيم المطرودي، الناشر: مطابع جامعة الملك سعود، سنة النشر: ١٤١٤ هـ – ١٩٩٤ م

۴۲. مباحث في علوم القرآن، المؤلف: مناع خليل القطان، الناشر: الدار السعودية للنشر

۴۳. المنهج المقترح لفهم المصطلح المؤلف: حاتم بن عارف بن ناصر الشريف العوني الناشر: دار الهجرة للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، ١٤١٦ هـ – ١٩٩٦ م

۴۴. بغية الرائد فى تحقيق مجمع الزوائد ومنبع الفوائد المؤلف: الهيثمي؛ علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي، أبو الحسن، نور الدين، المصري القاهري المحقق: عبد الله الدرويش الناشر: دار الفكر سنة النشر: ١٩٩٤ م

سايت المكتبة الشاملة:

۴۵. الکتاب: سلسلة الأحاديث الصحيحة وشیء من فقهها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتی بن آدم، الأشقودری الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ۶ عام النشر: جـ ۱ - ۴: ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م جـ ۶: ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م جـ ۷: ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م

۴۶. الکتاب: سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فی الأمة المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتی بن آدم، الأشقودری الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) دار النشر: دار المعارف، الرياض - الممكلة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م

۴۷. عنوان الکتاب: سنن أبی داود (مع أحكام الألبانی، ت: مشهور) المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستانی المحقق: محمد ناصر الدين الألبانی - مشهور بن حسن آل سلمان الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع عدد المجلدات: ۱ رقم الطبعة: ۱

۴۸. الکتاب: أصل صفة صلاة النبی صلی الله عليه وسلم المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع - الرياض الطبعة: الأولى ۱۴۲۷ هـ - ۲۰۰۶ م

۴۹. الکتاب: الحديث حجة بنفسه فی العقائد والأحكام المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتی بن آدم، الأشقودری الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) الناشر: مكتبة المعارف الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۲۵هـ-۲۰۰۵م عدد الأجزاء: ۱

۵۰. الکتاب: إرواء الغليل فی تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامی - بيروت الطبعة: الثانية ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵م عدد الأجزاء: ۹ (۸ ومجلد للفهارس)

۵۱. الکتاب: التعليقات الحسان علی صحيح ابن حبان وتمييز سقيمه من صحيحه، وشاذه من محفوظه مؤلف الأصل: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التميمی، أبو حاتم، الدارمی، البُستی (المتوفى: ۳۵۴هـ) ترتيب: الأمير أبو الحسن علی بن بلبان بن عبد الله، علاء الدين الفارسی الحنفی (المتوفى: ۷۳۹هـ) مؤلف التعليقات الحسان: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتی بن آدم، الأشقودری الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) الناشر: دار با وزير للنشر والتوزيع، جدة - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م

۵۲. الکتاب: مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيبانی (المتوفى: ۲۴۱هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركی الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م

۵۳. عنوان الكتاب: مصنف ابن أبی شيبة (ت: عوامة) المؤلف: عبد الله بن محمد بن إبراهيم أبی شيبة العبسی أبو بكر المحقق: محمد عوامة الناشر: دار القبلة - مؤسسة علوم القرآن سنة النشر: ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م عدد المجلدات: ٢٦ رقم الطبعة: ١

۵۴. الكتاب: جامع البيان فی تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملی، أبو جعفر الطبری (المتوفى: ۳۱۰هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م

۵۵. الكتاب: جزء الحسن بن عرفة العبدی المؤلف: أبو علی الحسن بن عرفة بن يزيد العبدی البغدادی (المتوفى: ۲۵۷هـ) حققه وعلق عليه وخرج أحاديثه وآثاره: عبد الرحمن بن عبد الجبار الفريوائی الناشر: دار الأقصى، الكويت الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۵ م

۵۶. الكتاب: السيرة النبوية كما جاءت فی الأحاديث الصحيحة (قراءة جديدة) المؤلف: أبو عمر، محمد بن حمد الصويانی الناشر: مكتبة العبيكان الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م

۵۷. الكتاب: مسند الدارمی المعروف بـ (سنن الدارمی) المؤلف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بَهرام بن عبد الصمد الدارمی، التميمی السمرقندی (المتوفى: ۲۵۵هـ) تحقيق: حسين سليم أسد الدارانی الناشر: دار المغنی للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۲۰۰۰ م

۵۸. الكتاب: موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان المؤلف: أبو الحسن نور الدين علی بن أبی بكر بن سليمان الهيثمی (المتوفى: ۸۰۷هـ) المحقق: حسين سليم أسد الدّارانی - عبده علی الكوشک الناشر: دار الثقافة العربية، دمشق الطبعة: الأولى، (۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ هـ) = (۱۹۹۰ م -۱۹۹۲ م)

۵۹. الكتاب: الموقظة فی علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايماز الذهبی (المتوفى: ۷۴۸هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غُدّة الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب الطبعة: الثانية، ۱۴۱۲ هـ عدد الأجزاء: ۱

۶۰. الكتاب: إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة المؤلف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبی بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيری الكنانی الشافعی (المتوفى: ۸۴۰هـ) تقديم: فضيلة الشيخ الدكتور أحمد معبد عبد الكريم المحقق: دار المشكاة للبحث العلمی بإشراف أبو تميم ياسر بن إبراهيم دار النشر: دار الوطن للنشر، الرياض الطبعة: الأولى، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م عدد الأجزاء: ۹ (۸ ومجلد فهارس)

۶۱. الكتاب: مسند أبی يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن علی بن المثُنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمی، الموصلی (المتوفى: ۳۰۷هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ عدد الأجزاء: ۱۳

۶۲. الکتاب: خصائص أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب المؤلف: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعیب بن علی الخراسانی، النسائی (المتوفی: ۳۰۳هـ) المحقق: أحمد میرین البلوشی الناشر: مکتبة المعلا - الکویت الطبعة: الأولی، ۱۴۰۶

۶۳. الکتاب: شرح الشفا المؤلف: علی بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدین الملا الهروی القاری (المتوفی: ۱۰۱۴هـ) الناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولی، ۱۴۲۱ هـ عدد الأجزاء: ۲

۶۴. الکتاب: الزهد للمعافی بن عمران الموصلی المؤلف: أبو مسعود المعافی بن عمران بن نفیل بن جابر الأزدی الموصلی (المتوفی: ۱۸۵هـ) الناشر: دار البشائر الإسلامیة - بیروت المحقق: الدکتور عامر حسن صبری الطبعة: الأولی، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م

۶۵. الکتاب: مجموع فتاوی العلامة عبد العزیز بن باز رحمه الله المؤلف: عبد العزیز بن عبد الله بن باز (المتوفی: ۱۴۲۰هـ) أشرف علی جمعه وطبعه: محمد بن سعد الشویعر عدد الأجزاء: ۳۰ جزءا

۶۶. الکتاب: الأباطیل والمناکیر والصحاح والمشاهیر المؤلف: الحسین بن إبراهیم بن الحسین بن جعفر، أبو عبد الله الهمذانی الجورقانی (المتوفی: ۵۴۳هـ) تحقیق وتعلیق: الدکتور عبد الرحمن بن عبد الجبار الفریوائی الناشر: دار الصمیعی للنشر والتوزیع، الریاض - المملکة العربیة السعودیة، مؤسسة دار الدعوة التعلیمیة الخیریة، الهند الطبعة: الرابعة، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م

۶۷. الکتاب: تحریر علوم الحدیث المؤلف: عبد الله بن یوسف الجدیع الناشر: مؤسسة الریان للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت - لبنان الطبعة: الأولی، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م

۶۸. الکتاب: إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری المؤلف: أحمد بن محمد بن أبی بکر بن عبد الملک القسطلانی القتیبی المصری، أبو العباس، شهاب الدین (المتوفی: ۹۲۳هـ) الناشر: المطبعة الکبری الأمیریة، مصر الطبعة: السابعة، ۱۳۲۳ هـ

۶۹. الکتاب: مرویات الإمام الزهری فی المغازی المؤلف: محمد بن محمد العواجی الناشر: - الطبعة: الأولی ١٤٢٥هـ/٢٠٠٤م

۷۰. الکتاب: حاشیة السندی علی سنن ابن ماجه = کفایة الحاجة فی شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادی التتوی، أبو الحسن، نور الدین السندی (المتوفی: ۱۱۳۸هـ) الناشر: دار الجیل - بیروت، بدون طبعة

۷۱. الکتاب: فتح المنعم شرح صحیح مسلم المؤلف: الأستاذ الدکتور موسی شاهین لاشین الناشر: دار الشروق الطبعة: الأولی (لدار الشروق)، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م عدد الأجزاء: ١٠

۷۲. الکتاب: الأعلام المؤلف: خیر الدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس، الزرکلی الدمشقی (المتوفی: ١٣٩٦هـ) الناشر: دار العلم للملایین الطبعة: الخامسة عشر - أیار / مایو ٢٠٠٢ م

۷۳. الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي. المؤلف : أحمد شهاب الدين بن حجر الهيتمي المكي. الطبعة: مصطفى الحلبي الطبعة الثانية. وطبعة دار المعرفة مصورة عن طبعة مصطفى الحلبي الثانية

الجامع الكبير:

۷۴. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة – بيروت – ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا

۷۵. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيرى النيسابورى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى

۷۶. السنن الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱۴۱۱ – ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.عبد الغفار سليمان البندارى ، سيد كسروى حسن

۷۷. الجامع الصحيح سنن الترمذى اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذى السلمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت – – ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وآخرون

۷۸. سنن ابن ماجه ، اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزوينى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – – ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى

۷۹. موطأ الإمام مالک اسم المؤلف: مالک بن أنس أبو عبدالله الأصبحى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – مصر – – ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى

۸۰. الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلى المقدسى ، دار النشر: مكتبة النهضة الحديثة – مكة المكرمة – ۱۴۱۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملک بن عبد الله بن دهيش

۸۱. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱۴۱۱هـ – ۱۹۹۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا

۸۲. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ۱۴۱۴ – ۱۹۹۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط

۸۳. صحيح ابن خزيمة اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابورى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ۱۳۹۰ – ۱۹۷۰ ، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمى

۸۴. مسند الإمام أحمد بن حنبل اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسة قرطبة ـ مصر

۸۵. فضائل الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. وصى الله محمد عباس

۸۶. البحر الزخار اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار ، دار النشر : مؤسسة علوم القرآن ، مكتبة العلوم والحكم – بيروت ، المدينة – ۱٤۰۹ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محفوظ الرحمن زين الله

۸۷. السنة اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال ، دار النشر : دار الراية – الرياض – ۱۴۱۰هـ – ۱۹۸۹م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.عطية الزهرانى

۸۸. الآحاد والمثانى اسم المؤلف: أحمد بن عمرو بن الضحاک أبو بكر الشيبانى ، دار النشر : دار الراية – الرياض – ۱٤۱۱ – ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. باسم فيصل أحمد الجوابرة

۸۹. المعرفة والتاريخ اسم المؤلف: أبو يوسف يعقوب بن سفيان الفسوى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱٤۱۹هـ– ۱۹۹۹م ، تحقيق : خليل المنصور

۹۰. معرفة الصحابة اسم المؤلف: لأبى نعيم الأصبهانى ، بر مبناى برنامه الجامع الكبير.

۹۱. التاريخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر: دار الفكر، تحقيق : السيد هاشم الندوى

۹۲. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: على بن أبى بكر الهيثمى ، دار النشر : دار الريان للتراث/دار الكتاب العربى – القاهرة ، بيروت – ۱۴۰۷

۹۳. فتح البارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت ، تحقيق : محب الدين الخطيب

۹۴. صحيح مسلم بشرح النووى اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مرى النووى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت – ۱۳۹۲ ، الطبعة : الطبعة الثانية

۹۵. مصباح الزجاجة فى زوائد ابن ماجه اسم المؤلف: أحمد بن أبى بكر بن إسماعيل الكنانى ، دار النشر: دار العربية – بيروت – ۱۴۰۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : محمد المنتقى الكشناوى

۹۶. مسند أبى داود الطيالسى اسم المؤلف: سليمان بن داود أبو داود الفارسى البصرى الطيالسى ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت

۹۷. المصنف اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ۱۴۰۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى

۹۸. الكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبة الكوفى، دار النشر: مكتبة الرشد – الرياض – ۱۴۰۹ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت

۹۹. السنة اسم المؤلف: عمرو بن أبی عاصم الضحاک الشیبانی ، دار النشر : المکتب الإسلامی – بیروت – ۱۴۰۰، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد ناصر الدین الألبانی

۱۰۰. سنن البیهقی الکبری اسم المؤلف: أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر البیهقی ، دار النشر : مکتبة دار الباز – مکة المکرمة – ۱۴۱۴ – ۱۹۹۴ ، تحقیق : محمد عبد القادر عطا

۱۰۱. المعجم الکبیر اسم المؤلف: سلیمان بن أحمد بن أیوب أبو القاسم الطبرانی ، دار النشر : مکتبة الزهراء – الموصل – ۱۴۰۴ – ۱۹۸۳ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : حمدی بن عبدالمجید السلفی

۱۰۲. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر العسقلانی ، دار النشر: دار العاصمة/ دار الغیث – السعودیة – ۱۴۱۹هـ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. سعد بن ناصر بن عبد العزیز الشتری

۱۰۳. الملل والنحل اسم المؤلف: محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد الشهرستانی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت – ۱۴۰۴ ، تحقیق : محمد سید کیلانی

۱۰۴. کتب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس ، دار النشر : مکتبة ابن تیمیة ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی

۱۰۵. عمدة القاری شرح صحیح البخاری اسم المؤلف: بدر الدین محمود بن أحمد العینی ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی - بیروت

۱۰۶. منهاج السنة النبویة اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس ، دار النشر : مؤسسة قرطبة – ۱۴۰۶ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. محمد رشاد سالم

۱۰۷. زاد المعاد فی هدی خیر العباد اسم المؤلف: محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله ، دار النشر: مؤسسة الرسالة – مکتبة المنار الإسلامیة – بیروت – الکویت – ۱۴۰۷ – ۱۹۸۶ ، الطبعة : الرابعة عشر ، تحقیق: شعیب الأرناؤوط – عبد القادر الأرناؤوط

۱۰۸. تمهید الأوائل فی تلخیص الدلائل ، اسم المؤلف: محمد بن الطیب الباقلانی ، دار النشر : مؤسسة الکتب الثقافیة – لبنان – ۱۴۰۷هـ – ۱۹۸۷م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عماد الدین أحمد حیدر

۱۰۹. تحفة الترک فیما یجب أن یعمل فی الملک ، اسم المؤلف: إبراهیم بن علی بن أحمد بن عبد الواحد ابن عبد المنعم الطرسوسی، نجم الدین (المتوفی : ۷۵۸هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۱۱۰. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب اسم المؤلف: یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر ، دار النشر: دار الجیل – بیروت – ۱۴۱۲ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : علی محمد البجاوی

۱۱۱. الفصل فی الملل والأهواء والنحل اسم المؤلف: علی بن أحمد بن سعید بن حزم الطاهری أبو محمد، دار النشر : مكتبة الخانجی – القاهرة

۱۱۲. هدی الساری مقدمة فتح الباری شرح صحیح البخاری ، اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت – ۱۳۷۹ – ، تحقیق : محمد فؤاد عبد الباقی ، محب الدین الخطیب

۱۱۳. كتاب المواقف اسم المؤلف: عضد الدین عبد الرحمن بن أحمد الإیجی ، دار النشر : دار الجیل – لبنان – بیروت – ۱۴۱۷هـ – ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عبد الرحمن عمیرة

۱۱۴. التفسیر الكبیر أو مفاتیح الغیب اسم المؤلف: فخر الدین محمد بن عمر التمیمی الرازی الشافعی ، دار النشر : دار الكتب العلمیة – بیروت – ۱۴۲۱هـ – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولی

۱۱۵. جامع البیان عن تأویل آی القرآن اسم المؤلف: محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری أبو جعفر ، دار النشر: دار الفكر – بیروت – ۱۴۰۵

۱۱۶. تاریخ الطبری اسم المؤلف: لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری ، دار النشر : دار الكتب العلمیة – بیروت

۱۱۷. مختصر السیرة ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب ، دار النشر : مطابع الریاض – الریاض ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عبد العزیز بن زید الرومی ، د . محمد بلتاجی ، د . سید حجاب .

۱۱۸. الاستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار ، اسم المؤلف: أبو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری القرطبی ، دار النشر : دار الكتب العلمیة – بیروت – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : سالم محمد عطا–محمد علی معوض

۱۱۹. دلائل النبوة اسم المؤلف: للبیهقی ، بر مبنای برنامه الجامع الكبیر

۱۲۰. تاریخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن علی أبو بكر الخطیب البغدادی ، دار النشر : دار الكتب العلمیة – بیروت

۱۲۱. شرح نهج البلاغة ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبی الحدید المدائنی ، دار النشر : دار الكتب العلمیة – بیروت / لبنان – ۱۴۱۸هـ – ۱۹۹۸م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد عبد الكریم النمری

۱۲۲. طرح التثریب فی شرح التقریب ، اسم المؤلف: زین الدین أبو الفضل عبد الرحیم بن الحسینی العراقی ، دار النشر : دار الكتب العلمیة – بیروت – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عبد القادر محمد علی

۱۲۳. سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد اسم المؤلف: محمد بن یوسف الصالحی الشامی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۴۱۴هـ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض

۱۲۴. الکامل فی التاریخ اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم الشیبانی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۴۱۵هـ ، الطبعة : ط۲ ، تحقیق : عبد الله القاضی

۱۲۵. البدایة والنهایة اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی أبو الفداء ، دار النشر : مکتبة المعارف – بیروت

۱۲۶. السیرة الحلبیة فی سیرة الأمین المأمون اسم المؤلف: علی بن برهان الدین الحلبی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت – ۱۴۰۰

۱۲۷. الإصابة فی تمییز الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی ، دار النشر : دار الجیل – بیروت – ۱۴۱۲ – ۱۹۹۲ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : علی محمد البجاوی

۱۲۸. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی ، دار النشر : دار الکتاب العربی – لبنان/ بیروت – ۱۴۰۷هـ – ۱۹۸۷م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. عمر عبد السلام تدمری

۱۲۹. الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر الهیثمی ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – لبنان – ۱۴۱۷هـ – ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عبد الرحمن بن عبد الله الترکی – کامل محمد الخراط

۱۳۰. الطبقات الکبری اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری ، دار النشر : دار صادر – بیروت – –

۱۳۱. تاریخ مدینة دمشق وذکر فضلها وتسمیة من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعی ، دار النشر : دار الفکر – بیروت – ۱۹۹۵ ، تحقیق : محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری

۱۳۲. أخبار مکة وما جاء فیها من الأثار اسم المؤلف: أبو الولید محمد بن عبد الله بن أحمد الأزرقی ، دار النشر : دار الأندلس للنشر – بیروت – ۱۹۹۶م– ۱۴۱۶هـ ، تحقیق : رشدی الصالح ملحس

۱۳۳. أخبار مکة فی قدیم الدهر وحدیثه اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن العباس الفاکهی أبو عبد الله، دار النشر : دار خضر – بیروت – ۱۴۱۴ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : د. عبد الملک عبد الله دهیش

۱۳۴. تثبیت الإمامة وترتیب الخلافة ، اسم المؤلف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد الاصبهانی (المتوفی : ۴۳۰هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۱۳۵. جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، بر مبناى برنامه الجامع الكبير

۱۳۶. جزء فيه حديث المصيصى لوين ، اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن سليمان بن حبيب بن جبير المصيصى الأسدى (ت ۲۴۵ هـ) ، دار النشر : أضواء السلف – الرياض – ۱۴۱۸هـ – ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو عبد الرحمن مسعد بن عبد الحميد السعدنى

۱۳۷. تاريخ المدينة المنورة اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميرى البصرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱۴۱۷هـ–۱۹۹۶م ، تحقيق : على محمد دندل وياسين سعد الدين بيان

۱۳۸. الآداب الشرعية والمنح المرعية ، اسم المؤلف: الإمام أبى عبد الله محمد بن مفلح المقدسى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ۱۴۱۷هـ – ۱۹۹۶م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط / عمر القيام

۱۳۹. سنن الدارمى اسم المؤلف: عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمى ، دار النشر : دار الكتاب العربى – بيروت – ۱۴۰۷ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : فواز أحمد زمرلى ، خالد السبع العلمى

۱۴۰. تلخيص الحبير فى أحاديث الرافعى الكبير اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى ، دار النشر : – المدينة المنورة – ۱۳۸۴ – ۱۹۶۴ ، تحقيق : السيد عبدالله هاشم اليمانى المدنى

۱۴۱. تفسير القرآن العظيم اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى أبو الفداء ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ۱۴۰۱

۱۴۲. المعجم الأوسط اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانى ، دار النشر : دار الحرمين – القاهرة – ۱۴۱۵ ، تحقيق : طارق بن عوض الله بن محمد ،عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى

۱۴۳. تخريج الأحاديث والآثار الواقعة فى تفسير الكشاف للزمخشرى ، اسم المؤلف: جمال الدين عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعى ، دار النشر : دار ابن خزيمة – الرياض – ۱۴۱۴هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الله بن عبد الرحمن السعد

۱۴۴. المقاصد الحسنة فى بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة اسم المؤلف: أبو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوى ، دار النشر : دار الكتاب العربى – بيروت – ۱۴۰۵ هـ – ۱۹۸۵م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عثمان الخشت

۱۴۵. الدر المنثور ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت - ۱۹۹۳

۱۴۶. التقرير والتحرير فى علم الأصول ، اسم المؤلف: ابن أمير الحاج. ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ۱۴۱۷هـ – ۱۹۹۶م.

۱۴۷. إعلام الموقعين عن رب العالمين اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبى بكر بن أيوب بن سعد الزرعى الدمشقى ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ۱۹۷۳ ، تحقيق : طه عبد الرؤوف سعد

۱۴۸. المحلى ، اسم المؤلف: على بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهرى أبو محمد ، دار النشر : دار الآفاق الجديدة - بيروت ، تحقيق : لجنة إحياء التراث العربى

۱۴۹. شعب الإيمان اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد السعيد بسيونى زغلول

۱۵۰. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : مكتبة الرشد - الرياض - ۱۴۱۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. مصطفى مسلم محمد

۱۵۱. الفقيه و المتفقه ، اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادى ، دار النشر : دار ابن الجوزى - السعودية - ۱۴۲۱هـ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : أبو عبد الرحمن عادل بن يوسف الغرازى

۱۵۲. جامع بيان العلم وفضله اسم المؤلف: يوسف بن عبد البر النمرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۸

۱۵۳. الجامع لأحكام القرآن اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى ، دار النشر : دار الشعب - القاهرة

۱۵۴. تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج المزى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. بشار عواد معروف

۱۵۵. تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ ، الطبعة : الأولى

۱۵۶. تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامة

۱۵۷. معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم ، اسم المؤلف: أبى الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلى الكوفى نزيل طرابلس الغرب ، دار النشر : مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية - ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوى

۱۵۸. المغنى فى الضعفاء اسم المؤلف: الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى، تحقيق: الدكتور نور الدين عتر

۱۵۹. العرف الشذى شرح سنن الترمذى ، اسم المؤلف: محمد أنورشاان ابن معظم شان الكشميرى ، دار النشر: دار احياء التراث العربى - بيروت/لبنان - ۱۴۲۵هـ-۲۰۰۴م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ محمود شاكر

۱۶۰. نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقی الأخبار اسم المؤلف: محمد بن علی بن محمد الشوکانی ، دار النشر : دار الجیل - بیروت - ۱۹۷۳

۱۶۱. فتوح مصر وأخبارها ، اسم المؤلف: أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله عبد الحکم بن أعین القرشی المصری ، دار النشر : دار الفکر - بیروت - ۱۴۱۶هـ/ ۱۹۹۶م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد الحجیری

۱۶۲. إحیاء علوم الدین اسم المؤلف: محمد بن محمد الغزالی أبو حامد ، دار النشر : دار االمعرفة - بیروت

۱۶۳. جامع بیان العلم وفضله اسم المؤلف: یوسف بن عبد البر النمری ، دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۳۹۸

۱۶۴. مجموع فیه مصنفات أبی جعفر ابن البختری ، اسم المؤلف: محمد بن عمرو بن البختری بن مدرک بن سلیمان البغدادی الرزاز ، دار النشر : دار البشائر الاسلامیة - لبنان / بیروت - ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱ م ، الطبعة: الاولی ، تحقیق : نبیل سعد الدین جرار

۱۶۵. سیرة ابن إسحاق (المبتدأ والمبعث والمغازی) اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن یسار ، دار النشر : معهد الدراسات والأبحاث للتعریف ، تحقیق : محمد حمید الله

۱۶۶. أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن اسم المؤلف: محمد الأمین بن محمد بن المختار الجکنی الشنقیطی. ، دار النشر : دار الفکر للطباعة والنشر. - بیروت. - ۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م. ، تحقیق : مکتب البحوث والدراسات

۱۶۷. مسند أبی یعلی اسم المؤلف: أحمد بن علی بن المثنی أبو یعلی الموصلی التمیمی ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : حسین سلیم أسد

۱۶۸. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۹هـ-۱۹۹۸م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمود عمر الدمیاطی

۱۶۹. الأم اسم المؤلف: محمد بن إدریس الشافعی أبو عبد الله ، دار النشر : دار المعرفة - بیروت - ۱۳۹۳، الطبعة : الثانیة

۱۷۰. معجم ابن الأعرابی ، اسم المؤلف: أبو سعید أحمد بن محمد بن زیاد بن بشر بن درهم البصری الصوفی (المتوفی : ۳۴۰هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۱۷۱. عدة الصابرین وذخیرة الشاکرین اسم المؤلف: محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله ، دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت ، تحقیق : زکریا علی یوسف

۱۷۲. المفردات فی غریب القرآن اسم المؤلف: أبو القاسم الحسین بن محمد ، دار النشر : دار المعرفة - لبنان ، تحقیق : محمد سید کیلانی

۱۷۳. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی اسم المؤلف: العلامة أبی الفضل شهاب الدین السید محمود الألوسی البغدادی ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت

۱۷۴. سر العالمین وکشف ما فی الدارین اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – ۱۴۲۴هـ ۲۰۰۳م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد حسن محمد حسن إسماعیل وأحمد فرید المزیدی

۱۷۵. جوامع السیرة اسم المؤلف: أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری (المتوفی : ۴۵۶هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۱۷۶. الإحکام فی أصول الأحکام ، اسم المؤلف: علی بن أحمد بن حزم الأندلسی أبو محمد ، دار النشر: دار الحدیث – القاهرة – ۱۴۰۴ ، الطبعة : الأولی

۱۷۷. النهایة فی غریب الحدیث والأثر ، اسم المؤلف: أبو السعادات المبارک بن محمد الجزری ، دار النشر: المکتبة العلمیة – بیروت – ۱۳۹۹هـ – ۱۹۷۹م ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی – محمود محمد الطناحی

۱۷۸. دیوان المتنبی ، اسم المؤلف: أبو البقاء العکبری ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت ، تحقیق : مصطفی السقا/إبراهیم الأبیاری/عبد الحفیظ شلبی

۱۷۹. المدونة الکبری ، اسم المؤلف: مالک بن أنس ، دار النشر : دار صادر - بیروت

۱۸۰. اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم ، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس ، دار النشر : مطبعة السنة المحمدیة – القاهرة – ۱۳۶۹ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : محمد حامد الفقی

۱۸۱. أحکام أهل الذمة ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدین محمد بن أبی بکر بن أیوب بن سعد الزرعی الدمشقی ، دار النشر : رمادی للنشر – دار ابن حزم – الدمام – بیروت – ۱۴۱۸ – ۱۹۹۷ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : یوسف أحمد البکری – شاکر توفیق العاروری

۱۸۲. سنن الدارقطنی اسم المؤلف: علی بن عمر أبو الحسن الدارقطنی البغدادی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت – ۱۳۸۶ – ۱۹۶۶ ، تحقیق : السید عبد الله هاشم یمانی المدنی

۱۸۳. أحکام القرآن اسم المؤلف: أحمد بن علی الرازی الجصاص أبو بکر ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت – ۱۴۰۵ ، تحقیق : محمد الصادق قمحاوی

۱۸۴. الآثار ، اسم المؤلف: یعقوب بن إبراهیم الأنصاری أبو یوسف ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۳۵۵ ، تحقیق : أبو الوفا

۱۸۵. حاشیة السندی علی النسائی اسم المؤلف: نور الدین بن عبدالهادی أبو الحسن السندی ، دار النشر : مکتب المطبوعات الإسلامیة – حلب – ۱۴۰۶ – ۱۹۸۶ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : عبدالفتاح أبو غدة

۱۸۶. لسان العرب اسم المؤلف: محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری ، دار النشر : دار صادر – بیروت ، الطبعة : الأولی

۱۸۷. المهذب فی فقه الإمام الشافعی اسم المؤلف: إبراهیم بن علی بن یوسف الشیرازی أبو إسحاق ، دار النشر : دار الفکر - بیروت

۱۸۸. تهذیب الأسماء واللغات اسم المؤلف: محی الدین بن شرف النووی ، دار النشر : دار الفکر – بیروت – ۱۹۹۶ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : مکتب البحوث والدراسات

۱۸۹. تاریخ الخلفاء اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ، دار النشر : مطبعة السعادة – مصر – ۱۳۷۱هـ – ۱۹۵۲م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد محی الدین عبد الحمید

۱۹۰. الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحدیث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – ۱۴۲۱هـ – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عبد اللطیف حسن عبد الرحمن

۱۹۱. شرح معانی الآثار ، اسم المؤلف: أحمد بن محمد بن سلامة بن عبدالملک بن سلمة أبو جعفر الطحاوی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۳۹۹ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد زهری النجار

۱۹۲. خلاصة البدر المنیر فی تخریج کتاب الشرح الکبیر للرافعی ، اسم المؤلف: عمر بن علی بن الملقن الأنصاری ، دار النشر : مکتبة الرشد – الریاض – ۱۴۱۰ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : حمدی عبد المجید إسماعیل السلفی

۱۹۳. معجم جامع الأصول فی أحادیث الرسول اسم المؤلف: المبارک بن محمد ابن الأثیر الجزری ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۱۹۴. التحریر والتنویر ، اسم المؤلف: محمد الطاهر بن عاشور ، دار النشر : دار سحنون للنشر والتوزیع – تونس – ۱۹۹۷م

۱۹۵. فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر اسم المؤلف: محمد بن علی بن محمد الشوکانی ، دار النشر : دار الفکر - بیروت

۱۹۶. تبین الحقائق شرح کنز الدقائق ، اسم المؤلف: فخر الدین عثمان بن علی الزیلعی الحنفی. ، دار النشر : دار الکتب الإسلامی. – القاهرة. – ۱۳۱۳هـ.

۱۹۷. الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی) اسم المؤلف: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم الثعلبی النیسابوری ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت – لبنان – ۱۴۲۲هـ–۲۰۰۲م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : الإمام أبی محمد بن عاشور ، مراجعة وتدقیق الأستاذ نظیر الساعدی

۱۹۸. شرح الزرقانی علی موطأ الإمام مالک اسم المؤلف: محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۴۱۱ ، الطبعة : الأولی

۱۹۹. إغاثة اللهفان من مصائد الشیطان ، اسم المؤلف: محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت – ۱۳۹۵ – ۱۹۷۵ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : محمد حامد الفقی

۲۰۰. مسند أبی عوانة ، اسم المؤلف: الإمام أبی عوانة یعقوب بن إسحاق الاسفرائنی ، دار النشر : دار المعرفة ـ بیروت

۲۰۱. کتاب المصاحف ، اسم المؤلف: أبو بکر بن أبی داود السجستانی عبد الله بن بن سلیمان بن الأشعث، دار النشر : الفاروق الحدیثة – مصر / القاهرة – ۱۴۲۳هـ – ۲۰۰۲م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد بن عبده

۲۰۲. مسند الشافعی ، اسم المؤلف: محمد بن إدریس أبو عبد الله الشافعی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – –

۲۰۳. مسند إسحاق بن راهویه ، اسم المؤلف: إسحاق بن إبراهیم بن مخلد بن راهویه الحنظلی ، دار النشر : مکتبة الإیمان – المدینة المنورة – ۱۴۱۲ – ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. عبد الغفور بن عبد الحق البلوشی

۲۰۴. طرح التثریب فی شرح التقریب ، اسم المؤلف: زین الدین أبو الفضل عبد الرحیم بن الحسینی العراقی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عبد القادر محمد علی

۲۰۵. الأشربة ، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۲۰۶. الشرح الکبیر لابن قدامة اسم المؤلف: ابن قدامة المقدسی ، عبد الرحمن بن محمد (المتوفی : ۶۸۲هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر

۲۰۷. المسند اسم المؤلف: عبدالله بن الزبیر أبو بکر الحمیدی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة ، مکتبة المتنبی – بیروت ، القاهرة ، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی

۲۰۸. تذکرة الحفاظ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدین محمد الذهبی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت ، الطبعة : الأولی

۲۰۹. المدخل إلی السنن الکبری ، اسم المؤلف: أحمد بن الحسین بن علی البیهقی أبو بکر ، دار النشر : دار الخلفاء للکتاب الإسلامی – الکویت – ۱۴۰۴ ، تحقیق : د. محمد ضیاء االرحمن الأعظمی

۲۱۰. تهذیب الآثار (الجزء المفقود) اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق / سوريا - ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على رضا بن عبد الله بن على رضا

۲۱۱. سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط ، محمد نعيم العرقسوسى

۲۱۲. ذكر من اسمه شعبة ، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران أبو نعيم الأصبهانى ، دار النشر : مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة المنورة - السعودية - ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : طارق محمد لسكوع العموى

۲۱۳. سيرة ابن إسحاق (المبتدأ والمبعث والمغازى) اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن يسار ، دار النشر: معهد الدراسات والأبحاث للتعريف ، تحقيق : محمد حميد الله

۲۱۴. العقد الفريد اسم المؤلف: احمد بن محمدبن عبد ربه الأندلسى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت /لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الثالثة

۲۱۵. المختصر فى أخبار البشر اسم المؤلف: أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن على (المتوفى : ٧٣٢هـ) ، بر مبناى برنامه الجامع الكبير

۲۱۶. أسد الغابة فى معرفة الصحابة اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد الجزرى، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد الرفاعى

۲۱۷. تاريخ ابن الوردى اسم المؤلف: زين الدين عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى

۲۱۸. العبر فى خبر من غبر اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٤ ، الطبعة : ط٢ ، تحقيق : د. صلاح الدين المنجد

۲۱۹. البدء والتاريخ اسم المؤلف: وهو المطهر بن طاهر المقدسى ، دار النشر : مكتبة الثقافة الدينية - بورسعيد

۲۲۰. المعارف ، اسم المؤلف: ابن قتيبة أبو محمد عبد الله بن مسلم ، دار النشر : دار المعارف - القاهرة، تحقيق : دكتور ثروت عكاشة

۲۲۱. تفسير النسفى اسم المؤلف: النسفى ، بر مبناى برنامه الجامع الكبير.

۲۲۲. العرف الشذی شرح سنن الترمذی ، اسم المؤلف: محمد أنورشان ابن معظم شان الکشمیری ، دار النشر: دار احیاء التراث العربی - بیروت/لبنان - ١٤٢٥هـ-٢٠٠٤م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق: الشیخ محمود شاکر

۲۲۳. الکاشف فی معرفة من له روایة فی الکتب الستة اسم المؤلف: حمد بن أحمد أبو عبدالله الذهبی الدمشقی ، دار النشر : دار القبلة للثقافة الإسلامیة ، مؤسسة علو - جدة - ١٤١٣ - ١٩٩٢ ، الطبعة: الأولی ، تحقیق : محمد عوامة

۲۲۴. أسماء المدلسین اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بکر، جلال الدین السیوطی (المتوفی : ٩١١هـ)، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر.

۲۲۵. سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی اسم المؤلف: عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی العاصمی المکی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - ١٤١٩هـ- ١٩٩٨م ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض

۲۲۶. المجموع شرح المهذب، اسم المؤلف: أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف النووی (المتوفی: ٦٧٦هـ) ، دار النشر : دار الفکر - بیروت - ١٩٩٧م

۲۲۷. تلقیح فهوم أهل الأثر فی عیون التاریخ والسیر ، اسم المؤلف: جمال الدین أبی الفرج عبد الرحمن ابن الجوزی ، دار النشر : شرکة دار الأرقم بن أبی الأرقم - بیروت - ١٩٩٧ ، الطبعة : الأولی

۲۲۸. ترتیب المدارک وتقریب المسالک لمعرفة أعلام مذهب مالک ، اسم المؤلف: أبو الفضل عیاض بن موسی الیحصبی الأندلسی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الاولی ، تحقیق : محمد سالم هاشم

۲۲۹. الفوائد المنتقاه عن الشیوخ العوالی للحربی ، اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن عمر بن محمد ابن الحسن بن شاذان الحمیری البغدادی الحربی (المتوفی : ٣٨٦هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الکبیر.

۲۳۰. الفصل في الملل والأهواء والنحل ، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الطاهري أبو محمد ، دار النشر : مكتبة الخانجي - القاهرة

۲۳۱. الفتاوی الحدیثیة ، اسم المؤلف: أحمد شهاب الدین ابن حجر الهیتمی المکی ، دار النشر: دار الفکر

دیگر آثار نویسنده:

۱. کتاب امتداد رسالت (اثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از منابع معتبر اهل سنت)
۲. کتاب مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام (نگاهی نو به مدارک اهل سنت درباره غصب فدک و هجوم به خانه وحی)
۳. کتاب مهدویت از دیدگاه اهل سنت (پژوهشی در تطابق باورهای مهدوی فریقین از منابع معتبر اهل سنت)
۴. کتاب برترین جانشین (نگاهی نو به مدارک برتری امیر مومنان علیه السلام در کتب معتبر اهل سنت)

راه های ارتباط با ما:

ID: @Vesayat  Vesayat@gmail.com  http://vesayat.blog.ir